هو الله
تعالی شأنه
العزیز

جلد چهارم کتاب
مرآت البلدان ناصری اثر البنان

مؤتمن السلطان صنیع الدوله
محمد حسن خان

توشقان ئیل
سنه ۱۲۹۶

جلد چهارم کتاب مرآت البلدان ناصری

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة جلد دویم وسیم کتاب مرآت البلدان ناصری که بمناسبت لغت تهران
بشرح مآثر وسیر ونشر نفایح آثار وثبت خلاصهٔ اخبار ایام معدلت وشهور وسنین تا حدود
ونصفت خسرو عادل مؤید ولی نعمت باذل مجد یعنی بیست ودو ساله تاریخ سلطنت وشهریاری
اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه پادشاه رعیت پناه صاحبقران معظم ظل الله ممدود ناصر الدین شاه
قاجار لا زال ملکه ما دامت القرون والادوار مستنده بتوالی اللیالی والنهار مختص ومخصوص آمد
وموسوم بمآثر السلطان کردید آنرا حشو ملیح فرض نمایند وحمل بر تغییر موضوع نکنند چه در
ضمن آن فرخنده نکارش اولا توضیح وتفاوت موقع وهیئت جغرافیائی حالیهٔ دار الخلافه باهره
از تجدید ابنیه واحداث عمارات عالیه وخیابانهای منظم داخل وخارج بلد وتکثیر باغات و
اجرای قنوات وتبدیل وضع قدیم شهر بطرح جدید وتوسیع آن وبنای دور وقصور رفیعه
بجهة تشکیل دوائر معظم دولتی وسربازخانه های عدیده وسایر اماکن نظامی وغیرها معلوم شود
وثانیا در طی کذارش اسفار میمنت آثار همایون از بلاد وامصار وقرا وقصبات وتلال وجبال
وصحاری وبراری بتقریب ذکر وتنبیهی رفته که در عالم جغرافیائی هم انرا وقعی عظیم ومقامی
محمود است مولوی نعمة الله برحمته فرماید

(خوشتر آن باشد که سر دلبران کفته آید در حدیث دیکران)

اما اندوبین تاریخ این عهد فیروزی مهد صاحبان درایت دانند که ضبط اینمطالب عموم خلایق را
تا چه مایه سودمند است و تتواز کفت تاریخ عصر معاصرین را که خود ناظر آن سوانح اند بچه کار آید و چه
بر علم ایشان افزاید زیرا که در مجالس بکرات با حضور نکارنده از وقایع عمده از قبیل شکست لشکر

خوارزم

خوارزم بدست سپاه منصور و فتح هرات و توسیع شهر دار الخلافه حتی طرح و ابداع باغ و عمارت مبارکهٔ
عشرت آباد و غرس اشجار بدست مقدس شاهانه در این باغ و بنای میدان توپخانهٔ جدید که متعلق بهمین
سنوات است صحبت رفته و تعیین سال آن از غلبهٔ امور شتر دید و اشکال شده بلکه کمتر کسی را از آگاهی
بعضی از آن آگاهی بوده و مآثر السلطان اینجمله را با سایر کلیات و جزئیات این عهد ابد مهد و معظمات
سوانح تمام روی زمین که در این سی و دو ساله سانح گردیده مخبری صادق و مرآتی حقیقت نماست بیت
گوید و نیز ضمناً براه تعلیم توبیه هرچه از خاطر رفته بیاد آرد و ابقای رسوم را بدرستی همت گمارد
و بزرگان گفته اند تاریخ امم و قبایل عالم را تجدید حیاتست و وسیلهٔ دوام و ثبات و اگرچه مورخین و
نویسندگان معاصرین دامت افاضاتهم آن وقایع را مدون فرموده اند لکن فضل و اختصاص مآثر السلطان
اینست که از حشو و اطناب مقال مصونست و بنفایس حقایق مشحون منت خدای را که با حسن مآل آن
مجموعه درجهٔ اختتام و استکمال یافت اینک بعون الله و توفیقه جلد چهارم مرآة البلدان را از
اول حرف ثاء مثلثه شروع کرده بترتیب و اسلوب جلد اول شرح بلاد و قصبات و قرا و مزارع ممالک
محروسهٔ ایران را با سایر دقایق و نکات جغرافیائی ایراد مینماید و در هر محل بمناسبت از تاریخ گذشتگان
که موجب اعتبار آیندگانست سطری درج میکند تا جامع فواید باشد و مجموعهٔ زواید و اگر در حرف ثاء
منقوطه با باء موحده و الف چیزی سقط و حذف شده آن محذوف در ملحقات مرآة البلدان که بعدها
نگاشته خواهد شد ضبط میشود از سالکان مسالک درر موافقت زلات ملتمس اغماض میباشد چه این
سجیت کرام است و عیب جوئی عادت لئام و لله در اهل الکرامة والندی والسلام علی من اتبع الهدی

حرف الثاء

ثاویه اعمال البستانی ساحلیات که تا جزیرهٔ قیس رود و از توابع کیش باشد و با گرمسیر زمین کرمان
پیوسته است

ثرثور نام دو رودخانه است که آنها را ثرثور کوچک و بزرگ میخوانند و در خاک اران واقع و منشا آن
میباشد بلاذری در کتاب فتوح البلدان گوید سلمان بن ربیعهٔ باهلی از جانب عثمان مامور باران شد
و شهر بیلقان را بطور صلح فتح کرد باین معنی که جان و مال اهالی در امان باشد و دیوار بلد نیز از صدمه
هدم محفوظ ماند بشرط اینکه اهل بلد جزیه دهند و خراج گذارند بعد از آن سلمان به برذعه آمده در
ثرثور ورود و ثرثور نهریست که مسافت آن تا شهر برذعه کمتر از یک فرسخ است اهالی برذعه دروازه‌ها

شهر را ببستند و لشکر اسلام را راه ندادند سلمان نیز راه بر آنها مسدود کرد و کار را سخت کرد و قرای آنها
را غارت نمود و بر حسب اتفاق وقتی بود که زراعتهای خود را درو کرده بودند اهل شهر بستوه آمده
لابد با سلمان بوضع اهالی بیلقان صلح کردند و دروازه ها را گشودند

مؤلف گوید رود خانه ترتر و حالا به ترتر معروف است از شعباتیست که داخل رود کر میشود و سرچشمه آن
در کوه دره قوزبست و مصب آن به رود کر در حوالی براز میباشد و طرز جریان ان بدین وضع است ابتدا
از جنوب بشمال قدری بعد از مشرق بمغرب بعد در حوالی بردعه از مغرب بشمال در نزدیکی براز مجددا از
مغرب بمشرق جاری و داخل رود خانه کر میشود

و از غرایب وقایع متعلقه بسلمان بن ربیعه باهلی که در اغلب کتب سیر مسطور است این است که بعد از فتح بیلقان
و بردعه لشکر اسلام بسرداری سلمان بلاد و نواحی ان صفحات را مسخر مینمودند و سرکردگان و حکمرانان بلاد را
خوفی عظیم و رعبی وافر از عساکر اسلام در دل پدیدار آمده و چنان مشهور شده بود که این جیش از اسمان
فرود آمده و شکست یافتنی نیستند و هیچ حربه در آنها اثر نمینماید و زخم بر تن نمیباشند و همین عقیده اسباب
پیش رفت لشکر اسلام بود تا بشهر بلنجر از بلاد خزر رسیدند در حالتی که خاقان ملک خزر نیز از پیش ایشان
بدر رفته بود و سیصد هزار نفر قشون او متفرق شده بودند در مرغزاری که نزدیک شهر بلنجر بود سلمان با
عساکر اسلام فرود آمد و آن مرغزاری وسیع بود و جوی آبی نزدیکی از کنار آن میرفت جمعی از لشکر خاقان
در آن مرغزار بودند یکی از آنها خفیتا آمد که از حالت عساکر اسلام استعلامی نماید مردی را از جیش مسلمانان
دید که در جوی غسل میکند تیری بر سان بجانب او انداخت اتفاقا تیر بر جگر او آمد و در حال جان بداد
آمد نزدیک او و پا و سر او را برید و لباس او را از بر بیرون نموده با سر او نزد خاقان آورد و گفت این
یکنفر از جیشی است که میگویند از اسمان نزول کرده اند و هیچ حربه و سلاح با ایشان کارگر نیست خاقان
چون این سخن بشنید و آن سر بدید قوة قلبی بهم رسانید و لشکری که نزدیک بود بخواند و بسایرین نیز نامه
نوشت و بجنگ مسلمانان تحریض نمود بالجمله سیصد هزار نفر دور خاقان جمع شدند و با لشکر اسلام آهنگ
جنگ کردند چون روبرو شدند جیش اسلام درمانده شد در هر حمله هزار کس کشته میشد تا سلمان بن ربیعه
با آن ده هزار تن که آنها را از کوفه آورده بود جمله مقتول و فانی شدند و این واقعه در صحرای شهر بلنجر در سال
بیست و پنجم هجرت بود و چون اجساد کشتگان مسلمین همه در انجا مدفون شدند انصحرا را قبور الشهدا گفتند
و قرظة بن کعب انصاری که با سلمان به بلنجر رفته بود خبر هلاک او را بعثمان رسانید و ابن جمانه باهلی در مرثیه
سلمان و قتیبة بن مسلم گفته است

وانّ لنا قبرین قبر ببلنجر و قبر بصین استان یا لک من قبر

فذاک الذی بالصین عمّت فتوحه و هذا الذی یسقی به سبل القطر

مؤلف گوید در کتاب معجم البلدان و فتوح البلدان بلاذری و غیرهما سلمان بن ربیعه مسطور است و در ترجمهٔ ابن اعثم کوفی مسلم بن ربیعه و این سهو و اختلاط از کاتب یا مترجم است والّا در اینکه سلمان بن ربیعه باهلی است شکی نیست

پوشیده نباشد که نقطه که لشکر اسلام و سلمان در آن کشته شدند مطابق با اصطلاح جغرافی حالیه واقع در ساحل رود در واق است و قبور شهداء در حوالی شهر دربند و موسوم بقرخ لر است

ثمار قریه ایست از قرای کلند از محال خراسان

ثنا از بلوک گرمسیر کنار بحر العجم است در جنوب شیراز و جزو دشتی است

ثنیة الرکاب یعنی ثنیه شترهای سواری این ثنیه در چند فرسخی نهاوند است و وجه تسمیه آن باین اسم اینکه در جنگ و فتح عساکر اسلام نهاوند را مسلمین شترهای سواری لشکر را در اینجا جمع کرده بودند بعقیده بعضی اطبا گیاه معطر موسوم بقصب الذریره که در ابده در حوالی نهاوند سبز میشود اگر بعد از چیدن آنرا به ثنیة الرکاب ببرند عطری پیدا میکند و بهر جای دیگر ببرند طیب بیجا آن تمام میشود اگر اینفقره راست باشد از غرایب است

قصب الذریره از قرار تقریر نواب حشمة السلطنه بدیع الملک میرزا که چند سال در نهاوند حکومت کرده اند گیاهیست معطر که ازار شکک میباشد و در فصل بهار در صحرای نهاوند میروید بمحض رفع مجمعی که در این اسم است لطیف طبعان عصر ازار مشکک نام داده اند

چون فتح نهاوند و محاربه عساکر اسلام با لشکر عجم در حوالی اینشهر تالی و ثانی اثنین واقعه قادسیه و از سوانح عظیمه عالم شمرده میشود بمناسبت لغت ثنیة الرکاب در اینمحل آنرا درج مینمائیم و تفصیل آن از قرار ذیل است

فتح نهاوند

چون یزدجرد از حلوان گریخت در سنه نوزده هجری ببزرگان عجم و اهل ری و قومس و اصفهان و همدان و آذربایجان و بعضی بلاد دیگر نامه نوشت و درصدد جمع آوری لشکر برآمد و سپاهی بیشمار از بلاد و امصار بدو گرد آمدند و مردانشاه ذوالحاجب را بر آنها سردار نمود و درفش کاویانی را بیرون آوردند و شصت هزار یا صد هزار نفر لشکر مهیای جنگ عرب شدند و قصد کردند ممالک عجم را مستصفی نموده بمداین آیند و از مداین رو بکوفه نهند و لشکر اسلام را یکباره مقهور نمایند و بروایتی چهار تن از ملوک فرس که ذوالحاجب بن جدار

وسفار بن خرّه وجهانگیر بن پرویز با پیروز و سروشان بن اسفندیار با یکدیگر هم‌قسم شده که با عرب و لشکر
اسلام جنگ کنند و دست از محاربه نکشند تا این جماعت را یکباره مقهور یا لشکر نابود نمایند بالجمله عمار بن
یاسر خلیفهٔ ثانی را ازین معنی آگاهی داد چون خلیفهٔ ثانی نامهٔ عمار بدید و از مضمون آن خبردار آمد بغایت متغیّر
الحال گردید مهاجر و انصار را طلبیده ماجرا را باز نمود و با هر یک مشورت نمود عثمان چنان صلاح دید که
عمر خود برای محاربهٔ عجم انهاض نماید ولی علی بن ابیطالب علیه السلام این رای را تصدیق نکرده و دلیل آن بفرمود
و عمر پسند کرد و آنحضرت گفت لشکری بمقاتلهٔ عجم فرستاده میشود سرداری از اکابر واگذار کنیم
علی بن ابیطالب علیه السلام نعمان بن عمرو بن مقرن المزنی را سزاوار دانست و عمر از شنیدن اسم نعمان شادان
شد و بر حسن این رای آفرینها گفت و سائب بن اقرع ثقفی را طلبید و گفت میخواهم لشکری بعراق فرستم تا سپاهی
که در نهاوند جمع شده اند دفع کنند و تو را با لشکر اسلام بدان ناحیه روانه سازم چون عساکر اسلام فتح
کنند تو مقسّم آن غنایمی که حاصل شود باشی و از روی عدل تقسیم کنی و در صورت خبر کثیر یابی و اگر جیش ما منهزم شد و
کشته شدی بهشت جاودانی رسی و اگر زنده فرار کردی مبادا دیگر نزد من آئی سائب قبول کرد و مهیّای
اطاعت شد پس عمر نامه بنعمان بن مقرن المزنی که آنوقت در عراق و از جانب سعد وقاص در دیهی حکومت
داشت نوشت مضمون آنکه جیشی بدفع لشکری که در نهاوند جمع شده نامزد کرده ام و ترا سردار آنها
نموده چون این نامه را خواندی با مسلمانان که با تو موافقت دارند روان شو و در کوشک سفید در
مداین فرود آی تا لشکر بصره که بمتابعت تو مقرّر شده بتو ملحق شوند آنگاه قصد نهاوند کن سائب بن اقرع
را هم فرستادم که با تو همراه باشد و خدمتی هم معیّن نموده که با تو تقریر کند نعمان بمضمون نامه عمل کرد و عمر
نامهٔ با بوموسی اشعری نوشت که ثلثی از اهل بصره را مدد این فرستند تا با دو ثلث از اهل کوفه که مامور جنگ
عجم و حصون نهاوند بحمل اند مامورین خود روانه شوند و اهل کوفه را نیز ازین مامور با نها نمود و لشکر بصره
و کوفه در کوشک سفید بنعمان پیوستند و عرض داده زیاده از سی هزار مرد بودند آنگاه نعمان طلحة بن خویلد
اسدی را با چهار هزار سوار بمقدمهٔ لشکر فرستاد و بترتیب این مقدمه بمنزل پیش میرفت تا بحلوان رسید در
اینجا سرهنگی از سرهنگان کسری بود شادین آزاد نام که ده هزار سوار همراه داشت چون طلیعهٔ عساکر اسلام
پدیدار شد سرهنگ با لشکر منهزم گردیده بقرمیسین آمد و نعمان چون بحلوان رسید چند روزی استراحت
همراهان و دواب را در اینجا اقامت کرد و از اینجا قیس بن زهیر المرادی که پیش ازین با ابوعبیده جراح در
لشکر شام بود با چهار هزار سوار مقدمه قرار داد و بقرمیسین آمدند شادین آزاد که بدین ساحت گریخته
با سرهنگ دیگر از عجم که صدوینه بن هرمان نام داشت و بیست هزار سوار با او بود در قرمیسین بودند هر دو سرهنگ

بالشکر همراه خود از پیش جیش اسلام فرار کردند و بنهاوند رفتند و سران سپاه عجم را از وصول عساکر عرب
خبر دادند سرداران عجم دهقانان را گفتند تا آب نهاوند را بر اراضی انداختند که لشکر اسلام نزدیک شهر
نزول ننمایند نعمان با شوکت و عدت تمام بحوالی شهر نهاوند بموضعی که معروف بقبور الشهداء است نزول نمود
وارد و روز دو سه کرد که آن عجم خار آهنی ساخته بر گذرها ریختند تا جیش اسلام از هر جانبی نتوانند عبور نمود و لی
مفتشین لشکر اسلام این معنی را معلوم نموده بنعمان خبر دادند و او عموم همراهان را واقف کردانید و نوبت دیگر که
نوبت جنگ بود نعمان لشکر بیاراست و میمنه لشکر را باشعث بن قیس الکندی داد و میسره را بمغیرة بن شعبه
ثقفی و طلحة بن خویلد اسدی را بر جناح گذاشت و قیس بن هبیره مرادی را در کمین نشانید و قلب لشکر را بعمرو بن
معدیکرب زبیدی تسلیم نمود و بدینموضع رو بشهر نهاوند نهاد و چون بشهر نزدیک شد جمعیتی کثیر از شهر
خارج شده آهسته آهسته رو بمسلمانان نهادند و دهل و نقاره میزدند و شمشیر بازی میکردند تا تلاقی
فریقین شد و جنگ در گرفت و از جانبین کوشش بسیار رفت عاقبت مسلمانان غالب و لشکر عجم منهزم شدند
و مسلمانان ایشان را تعاقب کردند و سرکرده از جماعت نخیرجان نام بدست اسلامیان مقتول شد و او
یکی از وزرای کسری بود بالجمله از روز تا نماز شام نائره حرب اشتعال داشت شب بیاسودند و روز دوم شروع
بقتال شد و درین روز نعمان با علمی که عمر او را فرستاده بود در پیش صفها جولان میکرد چون تنور حرب مشتعل
شد نعمان بدست یکی از مبارزان عجم شهادت یافت معقل برادر نعمان پیش آمده علم برادر را گرفت و مشغول
قتال شد تا او نیز مقتول گشت برادر دیگر نعمان سوید بن مقرن علم را گرفته چندین را بکشت و خود زخمی شد
بازگشت و علم را بحذیفة الیمانی داد و حذیفه بر لشکر عجم حمله کرد و محاربه در کار بود تا شب در آمد روز
دیگر که آهنگ رزم کردند ابتدا دلاوری که پوران پسر گودرز نام داشت بمیدان آمد و رشادتی بظهور
رسانید بدست عمرو بن معدیکرب کشته شد عمرو سلاح او را از برش بیرون کرده گویند کمربندی همراه داشت
که به هفت هزار دینار قیمت کردند آنگاه عجم بجیش اسلام نزدیک شده بنای تیر انداختن را نهادند و جمعی را
هلاک کردند عمرو بن معدیکرب مسلمین را بجدال تحریض کرده هنگامه کارزار سخت در گرفت جمعی از ابطال
عجم با سی زنجیر فیل که بر هر فیلی چند کس از اساوره و مرازبه نشسته بودند رو بجیش اسلام نهادند عساکر
اسلام آنها را از میان برداشتند و تمام را کشتند ده هزار نفر دیگر در زیر حکم سرهنگی کاشانی آذرکرد
نام که تاجی مرصع بجواهر بر سر داشت و علمها بالای سر او میاوردند و بر فیل سوار بود و از راست و چپ
او ده زنجیر فیل جنگی سپید و ایستاده بر هر فیلی چند اساوره تیرانداز نشسته بجنگ شتافتند قیس بن
هبیرة المرادی خرطوم فیل آذرکرد را با شمشیر بینداخت و نیزه بر چشم آن فیل زد فیل برگشت و بابی

رسید در جوی افتاد و آذرگرد از فیل جدا شد و مسلمانان دویده او را بزخم نیزه بکشتند مرزبانی
دیگر مهر نهان بن رادن با تاج زر بر پیلی نشسته با هزار سوار و چند زنجیر فیل بجدال آمده انهم با همراهان
خود مقتول و منهزم گردید و اموال زیاد از آنها غنیمت مسلمین شد بالجمله یازده نفر تمام شد و جانبین
دست از قتال کشیدند و روز دیگر کمر بستند و مهیای رزم شدند درانروز مرزبانی نوشجهان بن بادان
بر فیلی نشسته سواران و سرهنگان از اطراف او می آمدند عمرو بن معدیکرب حمله بر نوشجهان کرد نوشجهان
عمرو را با چند چوبه تیر مجروح نمود برادران عمرو بیاری او شتافتند و جنگ سخت شد جیش اسلام غالب
آمد انکه سرهنگی دیگر هرمز نام با پنجهزار سوار آمده دو تن از مسلمین بجانب او شتافته او را با نیزه بکشتند
انگاه از هر جانب لشکر عجم حمله آور شدند عمرو بن معدیکرب مهیای حمله شد و دلیران بنی مدحج با او موافقت
کردند عمرو بکوشید تا بدست سرهنگی بهرام نام مقتول گردید پس از او بواسطه حمله های متواتر لشکر عجم
دسته های عساکر اسلام از هم دور افتادند ساریة بن عامر الحنفی که انوقت سرخیل لشکری بود با جمعی از
مسلمین گرد او جمع شده حمله های مردانه میکردند و لشکر متفرق شده را میخواندند چون لشکر بر ساریة
جمع شد قصد حرب قلب لشکر عجم کردند کوهی بر کنار راه بود که جمعی دلیران و سرهنگان عجم در آنجا کمین کرده
بودند و لشکر اسلام که درانوقت عده آنها بسیار کم شده بود ازینمعنی غافل میرفتند گویند چون بزیر آن
انکوه رسیدند آوازی بگوش ساریة رسید که یا ساریة الجبل الجبل یعنی ای ساریة واقف کوه باش که دشمنان در
زیر کوه بکمین اند ساریه عنان بکشید و مسلمانان ایستادند و نظر کرده جماعتی از عجم را دیدند که در کمین
و آماده قتال اینها هستند لهذا برگشته بجانب کمین نشستگان حمله بردند چون ایشان را متفرق کردند بکار
قلب پرداختند خلاصه بعد از جنگها که شرح ان بگفتن در نیاید لشکر عجم هزیمت یافت جیش اسلام غالب آمد
و هزیمت شدگان از زمین نهاوند بیرون رفتند و مسلمین تا دو فرسنگ آنها را تعاقب کرده میکشتند و اسیر
مینمودند بعد ها باز گشتند و داخل نهاوند شدند و فراریان بجانب قم و کاشان و اصفهان و ماسبذان و غیره رفتند
روز دیگر بجمع غنایم و دفن مقتولین عساکر اسلام پرداختند و بعضی را در موضعی که قبور الشهدا میگویند اورده
دفن کردند جنگ نهاوند موسوم بفتح الفتوح شد گویند شخصی نزد سایب بن الاقرع آمده گفت اگر مرا
امان کنی از گنج نخیرخان وزیر یزدجرد که دراین جنگ کشته شده دلالتکم سایب او را امن کرده وی سایب
را بدان گنج رهبری کرد و ان سفطی جواهر بسیار ممتاز بود و سایب انرا برگرفته از یاران پوشیده داشت
چون غنایم نهاوند را بر مسلمین تقسیم کرده و خمس انرا نزد عمر بردند و واقعه نهاوند و ان فتح باز نمود عمر از مسجد
بیرون نیامد تا تمام را بر مسلمانان قسمت کرد پس از فراغ از تقسیم سایب پیش امده آهسته حدیث سفط

جواهر بکفت و عمر آن سفط را باز کرده با حضور حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و عثمان بن عفان و طلحه
و زبیر در آنجواهر دید و تعجب از بها و صفای آن مینمودند پس عمر در حضور ایشان آنجواهر را به بیت المال
فرستاد تا روزیکه بکار مسلمین آید روز دیگر عمر بمسجد آمده سایب را بخواند و گفت دیشب بخواب دیدم که آتش
از آن سفط جواهر بیرون میاید و بسوی من شعله میکشد من دور میشدم که مرا نسوزد و چون بیدار شدم هاتفی مرا آواز
داد که ای پسر خطاب این سفط جواهر را بمسلمانان فرست که در آن جنگ جان کنده اند این سفط را بردار و هر چه خواهی
بصرف و خواهی بکوفه ببر او را بفروش و بارباب حقوق آن برسان و خمس از آن بدر مآور در بعضی از کتب تواریخ جنگ
نهاوند را در ظرف سه روز نوشته اند ولی در ترجمهٔ ابن اعثم کوفی چنانکه نگاشته شد در چهار روز نگاشته
است و در کتاب فتوح البلدان بلادری چنین مسطور است که جنگ نهاوند در سنهٔ نوزده هجرت بود
یا در سال بیست و هم در این کتاب از قول رفاعی گوید واقعهٔ نهاوند در سال بیست و یکم هجرت بود (اسم شخصی که
سایب را بر سفط جواهر نخیرجان رهبر شد بعضی ذو العوینتین و برخی ذو العینین نوشته اند)

ثقب قریه ایست از قرای اسفراین من محالات مملکت خراسان

ثیبان اسم کوره بوده است علی الظاهر در خوزستان یا در اراضی مجاور این ایالت بلادری در
فتوح البلدان گوید عمر بن حفص عمری یا حفص بن عمر از ابی حذیفه از ابی اشهب از ابی رجاء روایت کرده گوید
ربیع بن زیاد از جانب ابو موسی ثیبان را بطور غلبه فتح کرد اما اهالی بعدها باز سرکشی نمودند مجددا انرا
مجوف بن ثور السدوسی مفتوح نمود و این واقعه در خلافت خلیفهٔ ثانی اتفاق افتاده است
بکری این اسم را ثیبان ضبط کرده و بلخی ثیبان در مراصد الاطلاع یاقوت بنیان مضبوط است صاحب
قاموس گوید ثیبان بکسر اول بر وزن کیزان اسم کوره و شهری میباشد

ثیمرة رستاقی بوده است در حوالی اصفهان بلکه دو رستاق بوده یکی را ثیمرهٔ کبری و دیگری را ثیمرهٔ
صغری مینامیده اند بلادری در فتوح البلدان گوید محمد بن یحیی التمیمی از پیشینیان خود روایت نموده
گوید اشراف اصفهان در جعفرآباد از رستاق ثیمرهٔ کبری بیجا و رستان معاقل و ملاذها داشتند
همچنین بقلعهٔ معروف بماربین هنگامیکه مفتوح شد (یعنی مفتوح عساکر اسلام شد) داخل در
اطاعت و انقیاد گردیدند که خراج دهند ولی از قبول جزیه استنکاف و استکباری داشتند
لهذا اسلام اختیار کردند
بعضی این لفظ را تیمره و برخی تیمری ضبط کرده اند و ظن غالب اینست که بجای رستان تجاو رستا
باشد چنانکه مصحح کتاب فتوح نیز اشارتی بدان نموده و اهل اصفهان الان این لفظ را طوری تلفظ میکنند

که معلوم است فهجاورسان مقصود است و شرح فهجاورسان در حرف قاف بیاید انشاء الله تعالی

حرف الجیم

جاجیج قریه ایست از قرای لواسان در این زمان در این قریه زیاده از سی چهار خانوار دیده نمیشود لکن از خرابه و آثار چنین معلوم و مستفاد میگردد که جاجیج محل آباد معتبری بوده امامزاده در جاجیج مدفون است موسوم بامامزاده عبدالله از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رود جاجرود منسوب باین آبادی بوده و اصلا جاجی رود از کثرت استعمال جاجرود شده در این موقع صورت مراسله که نگارنده بجناب مسیو دورن آکادمی سین که از فحول علماء و دانشمندان مملکت روس است نوشته مندرج میشود تا وضع و هیئت جاجیج و جاجرود مفصلا مطالعه کنندگان را معلوم گردد نامه مسطوره مورخ است بتاریخ سه شنبه هفتم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و نود و شش و سواد آن از قرار ذیل است

در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تالیف سید ظهیر الدین که باهتمام آنجناب در دار السلطنه پطرزبورغ منطبع شده در صفحه ۱۰۴ در سطر شانزدهم در ذیل شرح خروج الثائر بالله مسطور است

(علی کامه را در طبرستان نایب خود کرد اینجا و خود بعراق رفت علی کامه در قصران کنار رود جاجرود قصر بنا نهاد و آنجا مسود الحال آن وادی را کوشک دشت میخوانند و قلی که آنجاست قصر علی کامه بوده است)

اینمخلص شما شرف دارم که خدمت آنجناب اظهار دارم محل قصر علی کامه را که در تاریخ نوشته شده انکشاف نمودم چند موضع آنجا را حفر کردند استخوان کله که پیکان تیری در آن کله بود پیدا شد معلوم گردید که بعد از خوردن تیر فورا مرده و پیکان را بیرون نیاورده او را بهمان حالت دفن کرده اند و چگونگی معلوم شدن اینمطلب بمخلص که این نقطه همان محل است و وضع انکشاف آنرا مشروحا بآنجناب اطلاع میدهم بتاریخ سه شنبه هفتم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و نود و شش هجری مطابق بیست و نهم آوریل سنه هزار و هشتصد و هفتاد و نه مسیحی این بنده در رکاب مبارک اعلیحضرت شاهنشاه ایران (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و سلطانه بقصد شکار قوچ و میش که باصطلاح اهالی آنجا ارغالی میگویند و این لغت را از ترکی مغولی اقتباس نموده بقریه کلندوک واقعه در لواسان کوچک من اعمال طهران سفر نمودم مسافت کلندوک از طهران از راه گردنه قوچک چهار فرسخ است پنجشنبه نهم که موکب خسروانه بقصد صید آفکی بکوه ورجین که در شمال اردو واقع بود تشریف فرما شدند مخلص خود اتفاقا بقصد تفرج بکنار رود جاجرود که از کلندوک که محل اردو است تا آنجا زیاده از ده دقیقه مسافت نبود عازم شدم حسب اتفاق به تپه بلندی که در طرف شمال رودخانه و سمت جنوب کلندوک و مشرف برودخانه است رسیدم

آثار آبادی نیادی منطمس و خرابه یافتم از چند تن رعایای قریهٔ سبو کوچک که خیلی نزدیک بکلندرود
و در طرف مشرق این قریه واقع است و در آنجا مشغول شخم کردن زمین بودند سؤال کردم که این بلندی
و این خرابه جزو ملک کدام قریه از قرای لواسان و بچه اسم موسوم است یکی از میانه گفت این بلندی مشهور
بتپه شاهانست و از قراریکه اجداد ما میگفتند در قدیم الایام عمارت پادشاهی بوده و در اینجا دفینه
و گنج هم تصور نموده اند اما از اینجائیکه هر وقت خواسته اند آنجا را حفر کنند مار زیاد دیده که از زیر
زمین بیرون می آید جرات نکرده زیاد حفر نمایند همین قدر کرده اند که سنگهای خرابه و آثار قدیمه را منتدرجا
از سطح زمین جمع نموده همان اراضی را قابل زراعت کرده اند مگر این تل و بلندی را که بواسطهٔ ارتفاع
از اجتماع سنگ و مصالح عمارت قدیم تشکیل یافته است و دهقانان بدان نمی نشینند و بحالت اولیه باقی و
غیر مزروع مانده است باز پرسیدم که این اراضی بچه اسم موسوم است جواب داد آنجا که آثار خرابه بالا
(مقصود شرقیه شمال بوده) اراضی پشت کوشک معروفست دیدن آثار خرابه در ساحل رود جاجرود در بلی
آنهم در بلوک لواسان و موسوم بودن آن تل بتپه شاهان و اراضی جنب آن بزمین پشت کوشک اسباب خیال
مخلص شد که شاید این آثار خرابه همان آثاری باشد که ظهیر الدین مؤلف تاریخ طبرستان محل قصر علی کامه
قرار داده است البته جناب اطلاع دارند و در کتب مورخین و جغرافیائی قدیم ایرانی و عرب علی الخصوص معجم
البلدان یاقوت حموی و غیره ملاحظه فرموده اند که بلوک قصران از توابع ری ضبط کرده اند و دو قصران
فرض نموده اند قصران علیا و قصران سفلی و آنچه محققین این مائه بتحقیق یافته اند قصران سفلی عبارت از بلوک
شمیرانست که در جلگه طهران در دامنه رشتهٔ البرز از قریهٔ کلاک واقعه در سمت شرقی رود کرج الی چاله
که الحال بحکیمیه معروفست امتداد دارد و قصران علیا همین لواسانات را میگویند که از گردنه قوچک طرف شمال
جلگه طهران که شخص سرازیر شده از رودخانهٔ جاجرود عبور نموده سمت شمال این رودخانه اول بلوک لواسان
که بعد بلواسان تقسیم شده لواسان بزرگ و لواسان کوچک و این لواسانات را حالا هم قصران علیا
میگویند پس بواسطهٔ ادله و علائم مسطورهٔ در ذیل بر مخلص معلوم گردید که قصر علی کامه در همین جا بوده
است که در تاریخ طبرستان ضبط شده محل آن از نواحی طبرستان قصران همین لواسان کنار رودخانه جاجرود همین
رودخانهٔ جاجرود و اراضی واقعه سمت شمال تلی که آثار خرابه دارد که فی الواقع پشت قصر واقع میشده چراکه
یقیناً منظر جلو سمت رودخانه بوده موسوم بپشت کوشک و نقطهٔ که قصر بوده موسوم بتپه شاهان نزدیک هیچیک
از نقاط ساحل رودخانهٔ جاجرود در لواسانات موضعی که قابل محل سکنای شخص بزرگی باشد موجود نیست
بعلاوه بعد از ظهر آنروز که مسافت بعیدی از سمت مشرق این رودخانه طی نمودم تا بنقطهٔ رسیدم که اراضی

بلوک لواسانات بدان نقطه منتهی میشود وجها من الوجوه آثار خرابه و وجود علایم آبادی قدیم
نیافتیم بعد از تیقن باین مطلب روز دیگر که جمعه دهم باشد جناب دکتر طولوزان فرانسوی طبیب مخصوص
اعلیحضرت شاهنشاهی و حکیمباشی کل ایران که علاوه بر علم طب و جراحی و طبیعی در تاریخ و جغرافیای قدیم نیز
کمال مهارت و دانشمندی را دارند و با مخلص هم نهایت مهربان و با لطف میباشند زحمت داده که باتفاق ایشان
بموضع شاهانی و تل کوشک بریم قبول دعوت کردند چند نفر از پیران سالخورده کلندک و اطراف را نیز
رفیق راه خود نمودیم یکی از پیرمردها عبد المحمد نامی بود سبو کوچکی که خود میگفت نود و هفت سال دارم
اما از تقریرات او معلوم میشد که زیاده از هشتاد و نه سال ندارد زیرا که بموجب گفته او در سنه رحلت
مرحوم آقا محمد شاه اول از سلسله قاجاریه طاب الله مضجعه چهار سال داشته است و به حساب کنونی هشتاد
و نه سال میشود بالجمله از قریه کلندوک که خارج شدیم تقریبا وصل بقریه مزبوره مختصر آبادی که مقبره
امامزاده با گنبد سفیدی از گچ داشت بنظر رسید معلوم شد که این آبادی موسوم بجانج است امامزاده معروف
بامامزاده عبد الله از اولاد حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام میباشد اما تنها بالای قبر امامزاده و نه بر روی قبور
قبرستان اطراف امامزاده سنگ تاریخ دیده نمیشود که بلکه بواسطه تواریخ مرتسمه در سنگهای بالای قبور تقریبا
قدمت آبادی قریه مکشوف و معلوم گردد اما از قریه که گذشتیم تا انتهای اراضی و مزارع که وصل برود
جاجرود میشود با آنکه زمین را مزروع کرده اند آثار خرابه و آبادی قدیم از قریه جانج الی کنار رودخانه جاجرود
تا نقطه که کنار رودخانه بالای تلی واقع است که موسوم بحصارک میباشد هویدا است و این نقطه آثار
خرابه های زیاد و آبادی شهر قدیم آشکار و مشهود میباشد علی الخصوص تپه مخروطی الشکل که طبیعی
است نه مصنوعی و در کنار رودخانه واقع شده و معروف است به تپه گنجی و انتهای آبادی قدیم بساحل
رودخانه آنجا بوده که جمعی از قدیم بتصور گنج چند موضع آن تپه را شکافته اما از قرار تقریر اهل بلد چیز ما
زیادی هیچ نیافته اند خلاصه کلام مخلص اینست که وجه تسمیه این رودخانه بجاجرود باصطلاح حالیه
و جاجه رود باصطلاح ظهیر الدین صاحب تاریخ طبرستان اینست که بواسطه قرب جوار قریه جانج و شهر
یا قصبه قدیم جانج باین رودخانه این رودخانه بجاجه رود موسوم شده بعدها از کثرت استعمال جاجه رود
میشود رفته رفته آنرا جاجرود میگویند و برهان قاطع اینکه از ابتدا یکمنبع این رودخانه که تقریبا از
قله البرز و موسوم بشکرابست و از سرچشمه دیگر آن که از کوههای رودلالان و زاکان و دروبار قصران
جاری میشود الی انتهای آن که بجلگه ورامین داخل شده آن بلوک را مزروع میسازد و تقریبا ده فرسنگ
بلکه باشتباه بیشتر زیاد تر این دره امتداد دارد و بستر این رودخانه است هیچ قریه و آبادی از قدیم

وجدید بوده و نسبت که اسم او مشابه بجاجرود باشد مگر همین قریه جاجْ که از آثار و علایم خرابه‌ها
معلوم میگردد که شهر کوچک یا قصبهٔ بزرگی بوده و اعظم قرا و آبادیهای قصران علیا که لواسان جا[illegible]
باشد محسوب میشده و این رودخانه باین اسم موسوم شده انشاء الله تعالی شرح جاجرود در موقع
خود بیاید بالجمله باتفاق دکتر طولوزان حکیمباشی رسیدیم باثار خرابه زیاد که انتهای آبادی قدیم جاجْ
بوده و حالا از احصارک مینامند محتمل است این نقطه که حالا بحصارک موسوم است قلعه و محکمه آبادی شهر
جاجْ بوده که اعراب بعد از استیلا و غلبه برایران با خودشان در انجمل مساعد بنای این قلعه را نموده اند یا
از قدیم ایرانیان بجهة حفظ یکی از راههای مازندران که از افجه و لاریجان و بلده نور و رویان و از آنجا
بمازندران میرفته است بنای این قلعه را کرده و بجهة محفوظی محکمه که چندان عظمتی نداشته حصارک نامیده و تصغیر
تصغیر خوانده اند علی ای حال تل حصارک که متمم و منتهای آبادی جاجْ است تا موضعی که سابق ذکر کردیم و
موسوم بشاهانی و محل قصر علی کامه بوده چندان مسافتی ندارد نهار رودخانهٔ کند ما بین این دو تل
طبیعی که سمت مغرب تل حصارک و طرف مشرق تل شاهانی که موضع قصر علی کامه است فاصله میباشد از آثار
خرابه چنین معلوم میشود که در تل شاهانی فقط قصر و عماراتی برای شخص معتبری بعد از آباد شدن حصارک
ساخته شده و جمعیت نشین و محل سکنای رعیت با این طرف حصارک بوده و قصر و عمارت پادشاهی سمت
شاهانی و از حیثیت مکان هم موضع شاهانی برای قصر و عمارت حاکم نشین اولویت دارد زیرا که اولا منظری
بسیار خوب از طرف جنوب و مشرق برودخانهٔ جاجرود دارد و از سمت مغرب برودخانه کند و طرف شمال محاذی
درهٔ افجه است که باد خنک در تابستان از آنجا میوزید بعلاوه آب رودخانه کند را بواسطهٔ مجرای مخصوصی که
از بالا این قریه بجهار کلاه حفر نموده تا داخل قصر و عمارت قدیم بجهة مشروب نمودن بساتین و باغات
می آورده اند چنانکه حالا هم بواسطهٔ همان مجرا اطراف آثار خرابهٔ قصور زراعت میشود ابتدا ما رودخانه
کند که ذکر شد از کلند گذشته بفاصله نیم فرسنگ از درهٔ صعب المسلک بسیار بحتی بطرف شمال که شخص
عبور میکند از دامنهٔ شرقی کوه و رحبین بنقطهٔ میرسد که دره مختصر عرضی پیدا کرده در وسط کوه کوچکی
است از سمت راست که طرف مشرق باشد آب وادی جاریست که از قریه کند جریان دارد و از سمت چپ که
طرف مغرب باشد قلیل آبی جاریست که از ناصرآباد و مزرعه و سایر دهات جریان میابد و راه معتبر اقمرا
که قلعهٔ قدیم بسیار معتبری از سوابق ایام در آن بعینه و اما میبود از همین دره است و قریه کند از قرای
ییلاقی بسیار سرد خوش هوائیست که در اواسط فصل بهار سکنهٔ آن باز در لباس زمستانی هستند
و کرسی دارند

جاپئین یکی از دهات متعلقه بلارستان فارس است

جابروان بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان یکی از شهرهای آذربایجان و در حوالی تبریز بوده

جابوق باعتقاد صاحب معجم البلدان یکی از دهات حوالی طوس بوده ابو عبدالله محمد طوسی قاری که در دمشق کمال شهرت و معروفیت را یافته در جابوق متولد شده

جاپوق قریه‌ایست از قرای ایجرود زنجان قلیم التسنق هوایش معتدل زراعت آنجا هم دیمی است هم آبی رودخانه آنجا از حوالی کاوند بهار پست اطراف رودخانه را بید و صنوبر زیادی کاشته جزئی باغات میوه هم دارد بیست و هشت خانوار سکنه این قریه است

جاپلق بعقیده صاحب معجم البلدان جاپلق ناحیه از نواحی اصفهان است و شهرت آن بواسطه جنک بزرگیست که مابین قحطبه بن شبیب و داود بن عمر بن هبیره در ابتداء ظهور عباسیان روداد چنانکه نگاشته شده که داود بن عمر بن هبیره ابو الهیذام را بجنک عبدالله بن معویه بن عبدالله از اولاد ابو طالب مامور نمود ابو الهیذام فارس و شهر اصفهان را تصرف نمود و عبدالله بن معویه را از آن نواحی بیرون کرد تا قحطبه با قشون خراسان رسید و در جنکی که در بیست و سیم رجب سنه صد و سی و یک در جاپلق روی داد ابو الهیذام را که سردار داود بن عمر بن هبیره بود مقتول و آن نواحی را متصرف نمود بعقیده حمدالله مستوفی جاپلق را عروه نیز میامند و از نواحی لر بزرگ است و در کنار رودخانه واقع و در باغات آن اشجار نارنج و لیمو غرس شده است و هر نوع میوه‌جات گرمسیری آنجا بعمل میاید

مؤلف گوید خاک بروجرد اولا منقسم به سه بلوک میشود و یکی از آن سه بلوک جاپلق است و جاپلق را نیز چهار بلوک میباشد (بلوک حمزه لو) (بلوک بیات) (بلوک ایقرلو) (بلوک پشنه) جاپلق از حیث هوا ییلاق و جمعیت آن تقریبا هفده هزار نفر است و مسافت آن تا شهر بروجرد دوازده فرسنخ میباشد که تمام راه را از خاک سیلاخور و بختیاری عبور میکنند زبان سکنه ترکیست اما بسیار از فصاحت و صحت دور و بعینه مثل عربی اعراب بادیه شوشتر و آن نواحی میباشد ارامنه در جاپلق بسیار اند و در بعضی دهات دعاهای مسلمان و ارمنی در هم میباشند زراعت جاپلق اکثر دیم است محصول آن جو و گندم و [illegible] و نخود است در جاپلق خربوزه بسیار خوب عمل می‌آید در اغلب نقاط درخت و باغستان وجود ندارد از اشجار بلکه در بعضی اماکن یافت میشود گردو و چنار و بید و هم خودرو است مکاسب و صنایع مردم جاپلق قالی بافیست که مخصوص دهات چهار و سربند میباشد و در قرای دیگر انواعی بافی و صابون پزی دارند حاکم نشین جاپلق قریه [illegible] است گوسفند و سایر مواشی زیاده از قدر ضرورت یافت نمیشود

جاپرلو قریه ایست از قرای قراکچلو که یکی از نواحی زنجانست قلیم التسنق ملکی حسینقلی خان [illegible] باورد پایین کوه واقع سکنه اینقریه سی و پنج خانوار است غلات آن دیمی و وسعت [illegible] زارش زیاد است [illegible] کدر از وسطا بادی [illegible] هوایش ییلاق میباشد

دو کوه معتبر در چاپلق است که یکی الوند ساکی و در محلی انرا قافان می نامند این کوه در سمت جنوبی چاپلق واقع و شش فرسخ طول انست یکسمت این کوه طوری بیلاقست که پیش از گرم شدن هوا هنوز برف سنه ماضیه در ان موجود است شکار آهو و خوب باز و تیهو و کبک و بز در اینکوه بسیار است پیواس خوب هم در آن یافت میشود کوه دیگر مستران نام دارد و از کوه اولی کوچکتر و دارای چشمه های آب شیرین گوارا است گاه گاه در اینکوه پلنگ دیده میشود بعضی از قلاع معتبره قدیمه و چند امامزاده در چاپلق است که در ذیل شرح انها باید برود خانه در چاپلق منحصر بفرد است و آنهم سراب معتبری ندارد چند جوی کوچک که سرشان سفید گذاشته یکی شده و تشکیل رودخانه داده است و هر جای آن اسم مخصوصی دارد فاصل اب این رودخانه بر دو خانه دربند ورودخانه بختیاری میرسد که از انجا بدز فول میرود اکثر قرا و مزارع چاپلق با اب قنات مشروب میشود کلیه چاپلق را صد و هیجده قریه خراب و آباد است اما شرح چهار بلوک چاپلق بطور تفصیل و خصایص آن از قرار ذیل است

بلوک ایقرلو

اسامی دهات این بلوک از اینقرار است (داود پیغمبر) (شاه پهنه) (گلم) (نوزدر) (خلج سفلی خاک سربند) (خلج علیا خاک سربند) (دولت کلدی خاک سربند) (قره قیانلو خاک سربند) (انجیر قلی) (کبید کیه) (روزمستان) (بزداش) (مالیچه) (پرچستان) (قلعه خلیفه خاک سربند) (دره ذوله) (شاه ولیه) (اقائی) (برافتاب دراز) (ازتلوابه) (خنا دره خاک سربند) (میدانک)

جمیع این قراء از اب قنات مشروب میشود از خاک سربند رودخانه این بلوک می آید ولی بسیار عمیق است باینمعنی که تقریبا ده ذرع عمق دارد لهذا اب ان بملکهای این بلوک نمینشیند شکار یکه در این بلوک یافت میشود غیر کوشت و بافرقرا و چاقرق و میش مرغ است بساتین و باغات در این بلوک نیست اهلش قلیل الثروه و رعیت و زارع اند

بلوک پیشه

این بلوک از طرفی وصل بقریه سبز در سیلاخور است از سمتی متصل بختیاری از جانبی چسبیده بسربند است خاک بلوک ایقرلو و این بلوک بهم اتصال دارد و اسامی قراء ان از اینقرار است (عاشور آباد) (کما عبد الحسین خان) (کامیان ارامنه که رعیتش ارمنی است) (قطعات) (هوش) (دره ثان علیا) (دره ثان سفلی) (ده حاجی) (کمرزر) (چهار چشمه) (سبزدر) (شاه ولیه) (اقائی) (عباس اباد) (شرشر) (میدانک) (ذو القدر) (باغ موری) (چقاموشان) (اشرف اباد) (بیدستان) (کلبر) (کنداب)

قشلاق حاجی داراب (آق بلاغ سفلی) (آق بلاغ علیا) (ده موسی)

جمیع این بلوک نیز از آب قنات مشروب میشود مگر دو قریه دره زان علیا و سفلی و ده حاجی و شرشر
که آب اینها از رودخانه ایست که از میان دره میگذرد تمام دره درخت چنار و گردو و بید میباشد
که همه خودرو است و اهالی دره زانها آنها را تصاحب کرده برای مصرف خود از آن درختها میبرند و بدهات
اطراف نیز میفروشند هوای این بلوک نهایت خوب و با صفا است چون وصل بخاک سرهند است شکار
کوه و کبک کرل و کبک دری در جبال دره زان بسیار است در زمستان عبور از اینجاها کمال صعوبت را دارد
از شدت برف و یخ با اهالی بد میگذرد زبان اهالی بلوک پشته بجهت مجاورت با بختیاری لری است و سکنه
طبعا شرارت دارند باغات و اشجار در این بلوک بسیار کم است حاصل آن نیز از سایر بلوکات جاپلق کمتر است
ابنیه و آثار قدیمه چیزی ندارد دیگر امامزاده داود پیغمبر که بعقیده اهالی مقبره حضرت داود علی نبینا و علیه
السلام است اما این حرف سقیم است ظاهرا امامزاده از اولاد حضرت رضا سلام الله علیه باشد بنای گنبد امامزاده
قدیمیست درختهای عظیم نارون در اینجا است که معلوم نیست در چه عهد غرس شده است در صحاری بلوک
پشته خرگوش و روباه و باقرقرا و چاقرق و هوبره یافت میشود شکار ماهی جز دره زان ندارد اهل قرای نیز
جمیعا تفنگچی میباشند در سه ماه زمستان از شدت سرما و برف رفتن از این ده بآن ده نهایت مشکل است
کسب عمده اهالی دهات در زمستان پوست روباه و دله میباشد که با تله و تفنگ شکار کرده بارامنه و یهود
همدان بقیمت گزاف میفروشند در عاشورآباد قلعه معتبری یوسف خان باجلان که سر دسته سوار باجلان بود
و در جنگ موسی خان حسنوند که مرحوم الله‌دم میرزا در لرستان کرد کشته شد داشت و بعدها آن
قلعه را بحکم دیوان اعلی نواب والا نصرة الدوله فیروز میرزا خراب کردند اگر چه علیمحمد خان دوباره قلعه را
بساخت ولی حصانت و اعتبار اول نشد

بلوک جمزه لو

این بلوک در جلگه واقع است مگر معدودی از دهات آن که بدان اشاره خواهد شد یکی از قرای بلوک جمزه لو
خروسانست که حاکم نشین جاپلق میباشد دیگری بوغواست که در دامنه کوه واقع شده آن کوه را
نیز بهمین اسم مینامند و شکارگاه بسیار خوبیست قوچ و میش و کبک زیاد دارد در فصل زمستان از کوه آزاد
و کوه الوند سالکی بز و تکه گاهی باینکوه می آیند بزیر جلگه و کوه این بلوک زیاد است قریه دیگر ده احمد است
که جزء بوغوا است قریه دیگر ده کوچکیست که آنهم جزء بوغوا است قریه دیگر چقا سیف الدین است قریه دیگر
امامزاده قاسم و وقف خود امامزاده است در باب نسب امامزاده سندی در دست نیست اما گنبد و ضریح

امامزاده در عهد سلاطین صفویه بنا شده و بانی آن غیر معلوم است (ده هکره) دیگر (حسین آباد) است
سکنه این ده هکره ارمنی هستند از سادات امامزاده قاسم است حالا از آن قلیچخان نامی بود و وقف اولاد میباشد
(قریه کرتیلان) از خوانین کرمانشاهان و وقف اولاد است (کاویار حبیب بیک) (نوزده رکاظم بیک) (آکبیه) (کاریاب)
حاجی محمد خان که بعد از آن از اعتماد الملک و یکدانگ از امیرزاده غلام حسین میرزا ولد مرحوم احتشام الدوله
خانلر میرزا است) (سولقزان) در پای کوهی که کوهپک واقع است که ماهی شکار از کوه روغنی در میبارد و با اینکوه
می آید) (انجار قریه ایست ارمنی نشین در دامنه کوه الوند که آن واقع خود قریه در حالیکه است کوه مزبور از جبال
عظیمه است و تا فریدن چهار محال اصفهان کشیده از طرفی به نزدیک کوههای ملایر و تویسرکان وصل میباشد
اینکوه دهاتی که از ملکی علینقیخان صمصام الملک است بطرف کوه جاپلق میباشد شکار از قبیل قوچ و
میش و بز کوهی و پلنگ در اینکوه بسیار است چند کار دارد که در پائیز و بهار محل عبور شکار است) (پلنگ
کدان) (دالخانی بزرگ) (دالخانی کوچک) در دو فصل مذکور اهالی که از و جاپلق کمارها اکرفته هر روز
با تازی و تفنگ شکار زیادی صید میکنند از عجایب چاهیست در سر این کوه که دوره چاه سی ذرع است و
عمقش را خدا دانا است مکرر سنگ بزرگ در آن چاه انداخته اند و تا مدتی صدای سنگ می آمده که بته چاه
نرسیده علف و گیاه در اینکوه زیاد است ولی درخت ندارد بته های گون بسیار بزرگ در آن روئیده که
سوار در سایه آنها می ایستد (کار سناق) ده بزرگیست در نزدیکی انجار و با این ده هم آب و ملک و رعیتش
ارمنی (مرموفریه) ایست واقع در حالیکه دو سیا چهار دانک آن خالصه دیوانست باغات زیاد دارد و
قابل هر قسم آبادی میباشد (چهار چشمه) شش قلعه است واقع در یک محل و هر یک از قلاع رعیت نشین و آب و
ملک سکنه هر قلعه علیحده است فی الحقیقه چهار چشمه شهر جاپلق است که اکثر قضات و عطاش دارد و باغات
بسیار که همه دهات جاپلق از آن باغات تره اعشان از انقنات مشروب میشود (شوجه) (خان
اباد) (لکان در دامنه کوه واقع است اینکوه شکار زیاد دارد این قریه بسیار بزرگ بوده ولی حالا
عظمتی ندارد از قنات مشروب میشود) (خلیل آباد ملکی عباسخان جاپلقی قلعه خوبی دارد) (برقیان از سهام
سلطان جاپلقی است این شخص سلطان فوج بوده عیثا این اسم موسوم و مشهور گردیده سابقا نشر اینست
میکند را اینجا حالا تائب شده و در مدرسه درس میخوانند (کانکش) (قشلاق سادات) (برجک) (سکانه)
(موشله) این ده اخری در حالیکه واقع است اخر خاک جاپلق و اول خاک کره است چهار دانک آن خالصه
دیوان اعلی است محلا و رعیتا بسیار خوب و قابل ولی بنقد چندان منتفع به نیست از شکار آهو و کبک
بسیار دارد قوچ و میش هم در تلال زیاد است امیرزاده غلام حسین میرزا نایب آجودان باشی کل نظام

ولیمرحوم احتشام الدوله خانلر میرزا که سالها در این ولایت و نواحی حکومت و مأموریت داشته و هم
قطعه و نقطه را بکرات دیده و مشاهده نموده و جمله احوال جابلق با مفاوضه و تصدیق نواب معزی الیه
نگاشته شد کوه نیلدر و کوه مزبور من خود کبک سفید که نقطه‌های سیاه داشت و از کبکهای کنزل کوچکتر
بود دیدم و آنچه سعی کردم که با فوشنگ قطعه از آن صید کنم از بس هوشیار و چابک بود وقت
نزدیک میسر نشد (ده سفید پهلوی چهار طاق است) (خمه بالا وقف است یعنی مرحوم احتشام الدوله
خانلر میرزا وقف کرده اند و تولیتش با متولیباشی حضرت معصومه سلام الله علیها است) (خمه پایین ملکی
طهمورث میرزا پسر مرحوم حسام السلطنه است) (برجک سادات) (اشترماسیان) (زنگی‌در) (حصین)
(کل زود) (قرا ملک صفدر خان جابلقی قلعه خوبی در این قریه ساخته باغات زیاد دارد ولی الحال چندان
آباد نیست) (مزرعه قاسم) (مکان) (کلیجر) (طیب‌آباد مرحوم کریمخان سرتیپ کودرزی که بعوض طلب
آقا محمد حسین غراب داده اند) (کند رحال بختیاری و ملک جابلق است از رودخانه کوچکی مشروب میشود
باغات زیاد دارد در دره ماهورهای آن فصل زمستان کبک یافت میشود) (قافان در میان دره بند
کوه الوند واقع نیم فرسخ از این قریه گذشته بخاک کزاز و املاک علینقی خان صمصام الملک میرسند

محمد تقی میرزا

بلوک بیات

قریه مامان ابتدا ملک نور محمد خان سردار مرحوم و به پسر خود حاجی محمد صادق خان بخشیده بعد از فوت
حاج مشار الیه چون صبیه او در حباله ازدواج امیرزاده غلامحسین میرزای سابق الذکر است با میرزاده
معزی الیه رسیده ایشان عمارت خوبی با حمام در اینجا ساخته اند مامان در جلگه واقع است رعیتش
جمیعاً سادات صحیح النسب موسوی هستند امامزاده موسوم بامامزاده عبدالله دارد از اولاد حضرت
امام موسی علیه السلام است این قریه از آب قنات مشروب میشود و قنات نخیلی عظیم است و میان
اعتماد الملک و مامان مشترکست و رودخانه معتبری هم موسوم برودخانه تنک از میان قریه میگذرد
ولی چون عمقش زیاد و عرضش کم است آب آن باین قریه نمی نشیند باغات قلیلی در مامان هست ولی
درخت در این قریه بواسطه کثرت نشیه خوب نمیشود در صحاری مامان باقرقرا و میش مرغ و در
رودخانه اش مرغابی و غاز یافت میشود روباه و خرگوش هم دارد اغلب حاصل این ده دیم است
گلدره مزرعه ایست از مامان رعیتش هم سادات میباشند از آب قنات مشروب میشود میرآباد
نیز مزرعه ایست از مامان ولی لم یزرع و بی سکنه و چونکه شوره زار است زراعت آن خوب نمیشود مراغ
ایضاً مزرعه مامان است آنهم از بی آبی لم یزرع و بی سکنه میباشد شاطر در دامنه تپه واقع است ملکی حاجی

محمود خان پسر مرحوم نور محمد خان میباشد قلعه خوبی حاجی محمود خان در اینجا ساخته کاهی در زمستان
خود مشار الیه در آنجا می آید این قریه از آب قنات مشروب میشود کوچکی مزرعه شاطر و ماما نشت و رعیتش اندکی قریه
ان را زراعت میکنند مدتی آباد ملکی حاجی شجاع الملک میرزا پسرهای او و با نوشیروان میرزا پسر نواب بهمن میرزا

پسر مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه بود بعد از فوت حاجی شجاع الملک میرزا ام

فروختند بسیار ملک قابلی است صد جفت گاو در او نسق میشود از آب قنات و رودخانه که در بهار
از آب باران جاری میگردد مشروب میشود سابقا خیلی بزرگ بوده و دکاکین صباغی و کوزه گری
داشته الحال این دکانها معدوم است ولی تجار نراقی و محلاتی و کاشانی در ان منزل دارند و از هر قبیل اجناس
میفروشند روی فرشته ریسمانی اعلی در اینجا میبافند انوشیروان میرزا در این قریه عمارت و کاروانسرای خوبی
ساخته دره باغ قریه معتبر تاجر نشینی است در دامنه کوه واقع آب ان از قنات در تپه های دره باغ و مدآباد
در پائیز باد است چوب کبک خیلی شکار میکنند در سایر فصول شکاری ندارد در شتنک وصل بدره باغ و [illegible]
زیاد دارد بخصوص کرد و ملکی حاتم خان پسر قاسم خان بختیاری میباشد مشار الیه عمارات در ان ساخته
زراعتشان با آب قنات انتظار زان خورده مال الناس از قنات مشروب میشود در زمستان در تپه های وحش
کبک و خرگوش و کراک زیاد است باغات بسیار خاصه اشجار گردو و انگور دارد ابونده در میان تلال و کوه
واقع است آب ان از قنات اما چون زمین آن سنگست زراعتش خوب نمیشود دره چند مزرعه ابونده است
و حالت آزاد در زراعت ندارد ملا طالب قریه معتبر نسبتا جمیع خانه های ان از سنگ ساخته شده از زمان خان
است که آب و از قنات مشروب میشود سیدآباد از سادات امامزاده قاسم است مزرعه ایست و آبش از قنات
خان آباد مزرعه مدآباد است و لهمزرع فرنبان فی الواقع شهر است و صد و پنجاه جفت گاو در آن نسق
میشود واقع در جلگه و سابق ملک مرحوم میرزا فخر الدین پسر مرحوم ملا اسد الله بروجردی بود
بعد از فوت آن مرحوم اولادش عمده انرا فروخته جزئی از ان دارند حالا خورده مالک شده دکاکین [illegible]
و عطاری و قصابی دارد رعیتش معمول اند از قنات بزرگی که مخصوص همین قریه است مشروب میشود
از غرایب اینکه درختان اینجا عمل نمی آید صحرایش خرگوش و میش مرغ چاقرق و باقرقرا دارد مرزبان از
سادات امامزاده قاسم است بسیار ملک حاصل خیز آباد بستان آب ان از قنات و رعیتش با مکنت اند بیشتر
حاصل این قریه پونجه است که خشک کرده در زمستان بقیمت خوبی میفروشند کورجی در میان کوه واقع
است چمن سبز بسیار معظمی دارد قلعه خوبی حاجی فرهاد خان مالک سابق آن ساخته و چمن را عمل
آورده در تابستان خیلی تفریحگاه است آب ان از قنات است حاصلش چون سنگستان است خوب عمل نمیشود
در کوهش کبک و تیهو فراوانست شکار کوهی ندارد پلنگ کاهی در اینجا دیده شده هوایش بسیار خوب

چشم اندازی با صفا دارد از سر پشت بام قلعه تمام بختیاری و چاپلق نمودار و پیدا است قرین قلعه سیبا
معتبر محکمی سابق در آنجا ساخته بودند و واقع در روی تپه بود که بزودی گرفتن آن خیلی اشکال داشت اما حالا
آن قلعه خراب است قریه در دامنه تپه واقع است از آب رودخانه مامان مشروب میشود از بهترین قریه های
پائین تر و طرف بختیاری به دان آسمان رودخانه که صحرائی مشروب میکند و قنات هم دارد اشجار
و باغ آن زیاد نیست اما قلیلی بار آورده اند دهکده واقع است نزدیک ملک حاجی محمود خان پسر سردار
است در دامنه کوه واقع شده قلعه خوبی دارد رعیتش بیشتر متمول است از قنات و رودخانه سابق الذکر
مشروب میشود اشجار قلیلی در آن غرس کرده اند در کوهی که قریه در دامنه آن واقع شده فصل زمستان
کبک یافت میشود و رودخانه و صحرای آن مرغابی و قرقره دارد دلیان سابقا قریه معتبری بوده است
ابو صمد در قحطی چند سال قبل خراب شده و رعایای آن متفرق گشته در سایر دهات سکنی کرده اند
محمودآباد مزرعه کوچکی است اشجار و باغات زیاد داشته ولی حالا آباد نیست اینقریه و دلیان هر دو
از قنات مشروب میشود حسن کرمچی مزرعه دره باغ ولی امزیع و بی سکنه است ده نو قریه کوچکی است
واقع در میان کوه آب آن از قنات میباشد قریه بیم سابق امزیع بود حالا حاتم خان قلعه در آنجا ساخته
و چند خانوار رعیت در آنجا جمع کرده از قنات کوچکی مشروب میشود قلیل اشجاری هم تازه عمل آورده اند
مزرعه آباد مزرعه دره باغ است آب آن از قنات کوچکی است که درخت دارد امتداد خاک چاپلق از
طرفی از قریه سیر و دراست که خاک بختیاری است الی سکانه سه فرسخی کره و از طرف سربندان دو لتکادی
است آباد شور و اشرف آباد بختیاری و از طرف دیگر از مزرعه قاسم الی قلقان

در زمان سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله ثراه بتوسط مالیه چاپلق جزو حکومت بروجرد
بوده چنانکه در جلد نهم روضة الصفای ناصری مسطور است که در سنه هزار و دویست و بیست و هشت
در دوازدهم جمادی الثانیه موکب خاقانی بچمن سلطانیه نزول فرمود و نواب محمد تقی میرزا حاکم بروجرد و
چاپلق با سپاهی آراسته و جنودی پیراسته حسب الامر وارد اردوی سلطانی شد

علمای چاپلق

از علمای چاپلق مرحوم میرزا ابوالقاسم مشهور بقمی اعلی الله مقامه میباشد که در قریه موسوم بدره باغ از قرای
چاپلق در سنه هزار و یکصد و پنجاه هجری متولد شده والدش مرحوم ملا حسن شفتی بود از شفت
باصفهان آمده نزد میرزا هدایت الله چاپلقی که از معارف علما بود در اصفهان بقدری اشتغال
داشت مشغول تحصیل شد و صبیه میرزا هدایت الله را در حباله نکاح در آورده در چاپلق که موطن

میرزا هدایت الله بود که وطن خود و مرحوم میرزا در ده باغ چنانکه ذکر شد متولد شدند ابتدا تحصیلشان
در حوزهٔ مرحوم آقا سید حسین خوانساری و بعد ها تحصیل کمالات در عتبات عالیات در محضر مرحوم آقا
باقر بهبهانی طاب الله ثراه نموده بعدها باصفهان آمده سالها در مدرسهٔ کاسه گران تدریس کرده آنگاه از
آنجا بشیراز رفته پس از مراجعت به ده باغ مولد خود آمده اقامت فرمودند از آن پس اهالی قم خواهش
کردند که بقم آیند قبول کرده تا آخر عمر در آن شهر بتدریس و تالیف و افاضه پرداختند آنجناب اعلی الله
مقامه از اجلهٔ فقها و علمای امامیه است ارتحالشان در سال یکهزار و دویست و سی و یک هجری و مزار و
مدفنشان در قبرستان قم است مصنفاتشان (کتاب قوانین در اصول که سالهاست محل استفادت
طلاب است) (کتاب غنایم در فقه در ابواب عبادات) (کتاب در فقه موسوم بمناهج در ابواب معاملات)
(کتاب جواب سؤال فارسی) (کتاب معین الخواص) (کتاب مرشد العوام) (رساله در اصول خمسهٔ اعتقادیه
و عقاید خمسهٔ اسلامیه) (رساله در فقه و اصول و کلام) (مقالات متشتته و مسائل متفرقه در سایر رشتهات
علمیه) (رساله در قاعدهٔ تسامح و ادلهٔ سنن و کراهت) (رساله فی جواز القضا و التحلیف بتقلید المجتهد)
(رساله در حرمت عموم ربا بالنسبه بتمام عقود و معاوضات) (رساله [illegible] در ابواب فرایض و مواریث)
(رسالهٔ دیگر در قضا و شهادات)

یکی دیگر از علمای چاپلق میرزا هدایت الله چاپلقی است و والد معظم مرحوم میرزا ابوالقاسم آخوند که ذکر شد

چاپلق نیز یکی از دهات بلوک فشاویه طهران است که از دهات مذکوره در جلد نهم روضة الصفای
ناصری در ذیل شرح حرکت خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه به سرحد تبریز اشاره به این قریه چنین مسطور است
موکب خاقانی در سال هزار و دویست و چهل و پنج از دار الخلافه طهران حرکت کرده در قریهٔ چاپلق از
بلوک فشاویه طهران رایات ظفر آیات سر بر ذروهٔ چرخ برین سود

چابلق از قرای ترشیز حیدریه خانوار و زارع مخصوص ندارد جزو مزارع آنجا است و مدار
شرب آن به قنات است زراعتش را از زارعین قریه دیگر میکنند عمارت ندارد و سکنه ندارد جلد اول
[illegible]

چاقاق یکی از قراء و یخانه هایی است که در سمت شرق و شمال بجنورد ما بین خاک ترکمان و
شادلو واقع و معبر مخصوص طوایف تکه است که هر گاه آنجا قراول و مستحفظ مخصوص نداشته باشد
میتوانند بی‌دردسر وارد خاک بجنورد شوند

چابهار [illegible] قریه ایست در ترشیز عده آن [illegible] و قدری از آن ارباب و [illegible] میوه جات [illegible] سبزی و [illegible] است سکنه آن از طایفه اعراب و از طایفه بهلولی و [illegible] خانوار است

چاچ مزرعه ایست از مزارع قاینات قدیم التشوایش از قنات سکنهٔ ان هجده خانوار است هوایش معتدل

جاجرم بعقیدهٔ یاقوت حموی جاجرم اشهر ناحیه وسیعی است مابین نیشابور و جوین و جرجان که قرای آباد متعدد دارد و اغلب آن دهکوهی است که مشرف با آزادور میباشد (آزادور قصبه معتبر جوین است) یاقوت میگوید من بیشتر این دهات را گردش کرده ام

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب گوید جاجرم شهر کوچکیست و در این شهر بفاصلهٔ یکفرسخ چمنی است که در آن چمن نباتات زهردار میروید و بجهة هنگام محاصره هیچ قشونی نمیتواند در حوالی جاجرم وارد و بزند خانه های شهر بزرگ و بطرز خوش ساخته شده و در زیر دیوار ارک دو چاه است که پوست آنها معروفست برای معالجه درد دندان نافع است و اعتقاد اهل بلد اینست که هر چهار شنبه صبح پوست این چاه ها این خاصیت را دارد نه روزهای دیگر

در مسالک و ممالک معروف بجهان نمای ترکی (کاتب چلبی) مسطور است که جاجرم قصبه ایست در نزدیکی اسفراین در نود و یکدرجه طول و سی درجه عرض در بین نیشابور و گرگان واقع است در اطرافش تا دو منزل زهر گیاهی میروید که اسباب را از عبور و مرور لشکر خارجه محفوظ میدارد قلعه و ناحیه پر غله و میوه دارد

صاحب تقویم البلدان مینویسد و قد ذکر فی اللباب جاجرم بفتح الجیمین بینهما الالف و بعد الجیم الثانیة راء مهملة و فی آخرها میم قال و هی بین نیسابور و جرجان و لم یذکر من ای اقلیم و الظاهر انها من خراسان و قد خرج منها جماعة من اهل العلم

صاحب عجایب المخلوقات مینویسد که در حوالی جاجرم کوهیست و در وادی از آن منصاعد است هر کس از آن استشمام کند میمیرد همچنین بنا بر عقیدهٔ مؤلف عجایب المخلوقات کوه دیگری است که در حوالی ان کوه باد بقدری تند است که مسافرین را پرت میکند لیکن در قلهٔ کوه هیچ باد نیست

صاحب فرهنگ ناصری گوید جاجرم بفتح جیم ثانی بر او زده و سکون میم نام ولایتی است از خراسان قصبه ایست معمور و آباد قلعهٔ بزرگ دارد که در وسط واقع است و اطراف ان بساتین و مزارع دارد چهار صد خانوار در ان سکونت دارند و آن در اصل جای گرم بوده جاجرم معرب است و ان در میان نیشابور و جوین و جرجان واقع شده و بعضی قرای ان مشرفست بجبل آزادوار که قصبهٔ جوین است

مؤلف گوید جاجرم را قلعهٔ بزرگیست که شباهت بقلعه ارادان خوار دارد در وسط واقع و اطراف ان

تمام باغات و زراعت است اهالی این قصبه که قریب چهار صد خانوار هستند تمام در میان قلعه ساکن
واغلب مردمان آن تفنگچیهای قابلی هستند محال جاجرم مشتمل است بر این قصبه و سه قریه دیگر که
عبارتست از کرهه و ابوره و دده باشد و قریهای دیگر از این قرار نیز پنجاه الی صد خانوار رعیت ساکن است هوای
جاجرم گرم و محصولات آن جو و گندم و اندکی شلتوک است و بهمین سبب اسم جاجرم جای گرم بوده و چنانکه
ذکر شد معرب جاجرم شده از جاجرم الی دره دو فرسنگ و راه مابین شمال و مغرب بسمت راست
جاده تمام دره و ماهور و پست و بلند و بفاصله دو فرسنگ کمتر یا بیشتر سلسله کوهیست بلند و سخت که بسمت
مغرب امتداد یافته در این سمت مزارع چند و دو قریه است که اولی بکرهه و ثانی با بوره معروف و موسوم است و هم
در این سمت تپه ایست که در بالای آن از زمان سلف قلعه بنا کرده اند موسوم بقلعه جلال الدین که هنوز از بنا
محکم آن آثار کلی باقی است در میان این قلعه آب انبار بیست مشابه بچاهی که در قعر آن آبی است برکوار که بواسطه
پله‌ها چند که در میان چاه قرار داده اند وصول بان نهایتا میسر است در سمت چپ راه نیز دره و ماهور و دشت
و ابتدا دارد و بفاصله نیم فرسنگ بکوهی منتهی میگردد که در دامنه آن چند مزرعه است و هم در این سمت در
مقابل قریه ابوره کوهی سخت و بلند میباشد که بسمت مغرب امتداد یافته و در اماکن صعبه این کوهی حیوانات
وحشی بسیار هست اهالی جاجرم از آب چشمه و از آب دو رشته قنات مشروب میشوند

در وقایعات سنه هشتصد و دو هجری که امیر تیمور گورکانی بورش هفت ساله بطرف ایران رو آورد و عساکر
خراسان بسرداری شاهرخ میرزا که مامور بفتوحات آذربایجان بودند در جاجرم از طرف امیر تیمور بانها خبر رسید که
قیچ عزیمت نموده بسمت استراباد و از انجا بساری روند و در بیرون فیروزکوه باردوی امیر تیمور ملحق آیند

در سنه هفصد نود و نه در وقتیکه اردوی شاه عباس اول بعزم یورش خراسان و مخاصمه عبد المؤمن خان
اوزبک حرکت کرده بود و این واقعه در سال چهارم از جلوس شاه عباس اتفاق افتاده بنابر اینکه تاریخ
جلوس این پادشاه عباس بهادر خان است هنگام اقامت اردو در جاجرم قاصدی از جانب عبد المؤمن خان با
نامه بشاه عباس رسید باین مضمون که بعضی چیزها در عالم مصالحه میباشد اگر طالب صلح و بعضی چون
بندگان خدایگان خراسان را بما گذاشته خود بعراق روند بهمان وتیره که حسن پادشاه ترکمان با سلطان حسین میرزای
گورکانی معاهده نمود حدود تعیین کرده همان عهد در میانه استوار و همان علاقه فیمابین برقرار خواهد بود
شاه عباس چنین جواب داد که مصالحه سلطان حسین میرزای گورکانی با حسن بیک که هر دو اصلا جغتائی
بودند و ترکمان دخلی بما و شما ندارد اگر باین مصالحه که فیمابین گستگی قیصر سلطان اوزبک والی بلخ و شاه
طهماسب جنت مکان منعقد شده است راضی هستی خراسان را بما گذاشته معاودت نمای والا جنگ را آماده باش

بعد از مدتی اقامت اردو در جاجرم باز کاغذی از عبدالمؤمن خان رسید که مبنی بر علم قبول تکلیف
شاه عباس بود و اخر الامر نوشته که اگر با ما طرف گفتگو خواهی بود در جاجرم انتظار شما را داریم و این کاغذ را
از نیشابور نوشته بود بعد از عزیمت اردوی شاه عباس بسمت جاجرم خبر رسید که عبدالمؤمن خان وحشت
کرده و یکسر بسمت بلخ فرار نموده است

در سنه یکهزار و چهار که خبر ورود اوزبکیه بخراسان شایع گردید شاه عباس بطور ایلغار با قشون آذربایجان
بسمت خراسان تاخته در جاجرم ذو الفقار خان و فرهاد خان سردار که بطور طلیعه و پیش قراول یکمنزل
جلو اردوی شاه عباس حرکت میکردند با جمعی از سواران اوزبکیه برخورده در حالتیکه انها جمعی از قزلباشان
پیشخانه را اسیر نموده بودند و بطرف اسفراین که اردوی عبدالمؤمن خان انجا بود میبردند جنگ سختی
در پیوست جمعی از معارف سردارهای عبدالمؤمن خان از قبیل محمد قلی دورمیش و سونج ترکمان زنده
بدست آمدند و مقتول شدند

در سال هزار و هفت هجری که سال دوازدهم سلطنت شاه عباس اول بود و این پادشاه بسفر خراسان میرفت
در جاجرم که یکی از منازل اردو بود شب ولیجان میرزای ولد علیقلیخان نواده دورمیش خان مقتول گردید شاملو
تفصیل این اجمال انکه ولیجان میرزا که یکی از امرای شاه عباس و سمت مصاحبت شاه را داشت بصالح نام تبریزی
که جوانی ساده و خوش منظر و در سلک پیشخدمتان پادشاهی منسلک بود عاشق شده دو سه مرتبه عالم میل و
عشق خود را بصالح اظهار نمود صالح اعتنائی باظهار عشق او نکرده بلکه مراتب را مخفیانه بعرض شاه عباس
رسانید از طرف آن پادشاه مقرر شد که یکی از شبها که ولیجان میرزا از حضور بسراپرده خود میرود صالح
او را بقتل رساند این بود که شبی در جاجرم ولیجان میرزا بعد از انکه در حضور شراب زیادی خورده بود بجای
خود معاودت میکرد صالح شربتدار از قفای او رفته با شمشیر او را از پا درآورده منصب [illegible]
او بچینیجان میرزا برادر کوچک او بخشیده شد و جسد او را چند روز دار زدند که در حوالی جاجرم بی کفن
و دفن انداختند که عبرة للناظرین باشد و بعد ها دیگر کسی بمحارم خلوت پادشاهان چشم داشته
باشد همینکه اردو از انجا حرکت نمود بالتماس برادر کهتر او را دفن کردند

در سنه یکهزار و صد و هشتاد و هشت در وقتیکه حسینقلیخان قاجار شهر جهانسوز شاه بر مهدی
آقای دولو حاکم استراباد که برادر حسنخان دولو و از قتله محمد حسنخان پدر خود بود غلبه کرده و اوشان را کشت
و برادران مهدی آقا رضاخان و فتحخان بطور تنگی شبرا از نزد کریمخان زند رفتند و تاخت حسینقلی
خان بمازندران و بیرون کردن سواره بلوچ و زندیه که در مازندران بودند بتوسط اخیر بکریمخان رسید

حضرت آقا محمدخان طاب الله ثراه که در آن وقت بطور گروگان در شیراز متوقف بودند بعد از
اصغای این خبر بتقعهٔ امیراحمد بن موسی الکاظم علیه السلام المشتهر بشاه چراغ پناه جسته کریمخان خود شخصه
رفته حضرت معظم الیه طاب الله مضجعه را از بست بیرون آورده رجعت بمنزل خود داد زکیخان زند
سردار خود را بدفع حسینقلیخان مامور نمود پس از ورود زکیخان بمازندران حسینقلیخان بجاجرم رفته
الله وردیخان کرایلی حاکم آنجا که باستقبال آمده بود قلعه و حسینقلیخان جهانسوز شاه را بایشان رفته ایشان نزد
در ارک جاجرم مسکن داده و خود را بکلی از حکومت آنجا منخلع نمود در هنگام توقف جهانسوز شاه در
جاجرم نصرالله میرزا ولد شاهرخ میرزای نادری از ارض اقدس بخدمت حضرت معظم آمده ایشان را بتقویت
امر سلطنت خود دعوت کرد ولی بنا بر مصالحی چند مقبول نشد مرتضی قلیخان برادر حسینقلیخان از ایشان
جدا شده بدشت ترکمان پناه برد زکیخان بعد از انتظام مازندران و استراباد و بدست آوردن جمعی از
هواخواهان حسینقلیخان بشیراز معاودت نمود بعد از رفتن زکیخان حسینقلیخان از جاجرم برامیان رفتند
و دو هزار سوار از طایفهٔ کلان ترکمان بقصد غارت جاجرم بآنجا تاختند حسینقلیخان بعد از اطلاع از
این فقره با معدودی بطور ایلغار خود را بجاجرم رسانیده با ترکمان کلان جنگ سختی نموده اسیر و غنیمت کثیر
از آنها گرفتند و آخند ودرا امر نموده با الله وردیخان کرایلی که خدماتش منظور نظر بود سپرده مراجعت
برامیان نمودند

در اواخر سنهٔ هزار و دویست و هشتاد و سه هجری توشقان ئیل ترکی موکب ظفر کوکب اعلیحضرت اقدس
شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه عزم زیارت مشهد مقدس رضوی سلام الله
علیه نمودند و در مراجعت از ارض فیض قرین از راه خبوشان و بجنورد روز دوشنبه یازدهم ماه ربیع الثانی
سنهٔ هزار و دویست و هشتاد و چهار اراضی جاجرم مخیم سراپردهٔ سلطنتی گردید و بعد از یکروز اقامت
در جاجرم عازم قریهٔ آبور و دره گردیدند

معارف جاجرم

از علمای جاجرم یکی ابوالقاسم عبدالعزیز بن عمر الجاجرمی است که در سنهٔ چهارصد و چهار هجری وفات
نموده یکی دیگر ابواسحق ابراهیم بن محمد الجاجرمی فقیه است که مدتی در مسجد نیشابور معلم و مبین احادیث
بود و در سنهٔ پانصد و چهل و چهار فوت کرد نیز یکی از علمای جاجرم ابوحامد محمد بن ابراهیم بن ابی الفضل
السهلی الجاجرمی الفقیه الشافعی ملقب بمعین الدین است که فاضل و ذیفنون و ساکن نیشابور بوده و در آن
بلد تدریس مینموده کتابی در فقه تصنیف نموده موسوم بکفایه و کتاب دیگر موسوم بایضاح الوجیز

وفات ابو حامد در رجب سنهٔ ششصد و سیزده هجری در نیشابور است ابن خلکان در وفیات الاعیان
در ذیل شرح حال او گوید (والجاجرمی بفتح الجیمین بینهما الف و سکون الراء و بعدها المیم هذه النسبه
الی جاجرم وهی بلدة بین نیسابور و جرجان و خرج منها جماعة من العلماء)
از عرفای جاجرم و مشایخ کبار ابو عبدالله قدس سره میباشد و شیخ ابو یوسف بن الحسین و از اقران
ذوالنون مصری و صاحب مقامات میباشد یکی دیگر از معارف جاجرم بدر الدین جاجرمی است از شعرای
ابن الدوله شوو نمای او در اصفهان و شاگرد مجد الدین همگر شیرازی و مداح خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان بوده از اشعار او مطلع قصیدهٔ بی نقطه که گفته در اینجا ثبت میشود و هو هذا

که کرد کار کرم مرد وار در عالم — که کرد اساس مکارم مهد و محکم

ملا محمد متخلص بنادم نیز از شعرای جاجرم است و رغبت او از اقسام شعر بهجو و هزل بیشتر بوده در
سنهٔ هزار و دویست و بیست و یک فوت شده

جاجرود دره ایست در چهار فرسخی طهران براه مازندران و شکارگاه معروف و مخصوص
سلاطین با فر و تمکین قاجار ادام الله تعالی ایام ملکهم و قرون سلطنتهم خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه
اسکنه الله تعالی بحبوحة الجنان اول پادشاهیست از سلاطین عظیم الاقتدار ایران که در سال هزار
و دویست و سیزده هجری بنای عمارتی موسوم بعمارت شکار و اقامت در جاجرود فرمود ابتدا این عمارت
خیلی پائین تر از شکارگاه بود و از برای توقف موکب پادشاهی چندان مرغوب نداشت لهذا عمارت دیگر
شرقی دره در پناه سنگی در حوالی آبادی معروف بشکر بیک لو بنا کردند و هر سال دو سه مرتبه
بجهة شکار کبک و تیهو بجاجرود رفته پس از چند شب توقف بطهران معاودت میفرمودند شهریار
مبرور ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه اقتدا باین سنت سنیه نموده سالی یک دو بار باین شکارگاه
تشریف آورده شکار مطلوب بیرکاب اعلیحضرت معظم منحصر بکبک و تیهو بود و شکار قوچ و میش و آهو
و بز و تکه یافت نمیشد زیرا که نظم کاملی در وضع قورق جاجرود نبود در این عصر همایون ادامه الله
تعالی وضع عمارت قدیم که در غیر موقع واقع شده بود چندان وضعی نداشت پسند خاطر مبارک
نشده در سمت غربی دره نه چندان از عمارت قدیم دور ابتدا دار الخلافه نزدیکتر حکم ببنای قصر
عالی مشتمل بر بیوتات حرمخانه و دیوانخانه و حمام و باغ که یکی از بناهای معظم و معتبر این عهد ابد
مهد است فرمودند و قورق جاجرود بطوری منظم شد که علاوه بر کبک و تیهو که سابق بود در کوههای
خیلی نزدیک این قصر سلطنتی گله گله قوچ و میش وحشی که بارغالی موسوم اند و تکه و بز کوهی یافت

میشود بعلاوه چندسال است بحکم همایون از ممالک محروسه ایران مثل خوزستان دراج آورده در
جاجرود رها کرده اند و بواسطهٔ ملایمت هوای زمستان در جاجرود و کثرت اشجار در اغلب جاها
که جنگل انبوهی شده است این دراجها در کمال خوبی بومی شده زاد و ولد زیاد نموده اند چهار سال
قبل از این نیز برحسب امر ملوکانه از مازندران چند قرقاول و از سمت خراسان و غیره چند راس کوره خر آورده
در جنگل جاجرود سر داده اند رود جاجرود از مغرب بمشرق جاری است و شرحی از آن در ضمن لغت
جاجرود ایراد و ذکر شد

در دو معبر عمدهٔ این رودخانه پل محکم معتبر بطور بنائی و معماری بسته شده یکی در معبر کلندوک و لواسانات
که از همین معبر نیز بلار و بلدهٔ نور و کجور میروند بنای این پل از قدیم و کهنه بود و گاهی بعضی یک دو سه
مرتبه هم از خزانهٔ دیوان مبلغی بمخارج مرمت این پل میساختند اما چون مبنای این پل را استواری و استحکامی
نبود در سنهٔ هزار و دویست و نود و پنج هجری بامر اعلی پل بسیار محکمی از سنگ و آهک در همین محل بر روی
رودخانهٔ جاجرود ساختند که فی الواقع ابتدا راهی است که برای سهولت عبور قوافل و مترددین بمملکت
لار از گردنهٔ افجه که سخت ترین طرق طبرستان بود از سنهٔ مذکوره ساخته شده و این راه که پیاده رفتن
از آن نهایت صعب و اتلاف مال و نفس از هر قبیل با استراحت عبور مینماید و بیکجزئی تصرف و توجهی چنانکه
ممکن است عراده با کمال سهولت حرکت کند این راه وقتیکه بمحل لار که از مراتع دیوانیست میرسد منشعب
بدو شعبه میشود یک شعبه بسمت پلور و لاریجان و آمل و مشهدسر میرود و منتهی ببحر خزر میشود از راه
دیگر ببالو و بلدهٔ نور میروند بالجمله در جنب این پل در اراضی موسوم بلشکرک در طرف جنوب رودخانهٔ
جاجرود بحکم دولت جناب امین السلطان که مباشر و متصدی ساختن این راه بودند باغی بسیار باصفا
و بنیهٔ آباد و دایر نمودند و قصر رفیعی نیز در وسط باغ بنا کردند

پل دیگر حاجی میرزا بیک مرحوم از فراشخلوتهای خاقانی در معبر بزرگ مازندران از راه سرخ حصار بمهندسی
دماوند ساخته است و از قرار مذکور بیست و چهار هزار تومان خرج ساختن این پل کرده و خاصیت
این دو پل اینست که در ایام بهار و طغیان آب عبور و مرور از مازندران بسمت طهران و دارالخلافه و از آنجا بطرف
طبرستان و لواسانات و نور و کجور فقط بواسطهٔ این دو پل ممکن است و اگر این دو پل نباشد راه مقطوع است
از این دو پل معتبر گذشته پلهای مختصر دیگر هم بر روی این رودخانه بسته شده است بالجمله در اغلب از کوههای
جاجرود حیوانات درنده از قبیل پلنگ و خرس هست جنگل جاجرود نهایت زیاد و انبوه است
و پلنگهائیکه در شکارگاه جاجرود صید شست مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شده از قرار تعداد

شماره و عدد آنها معین نیست اینقدر هست که هر وقت شکارچیان و ملتزمین رکاب اعلی ملتفت و شمرده
شده اند که در نزدیکی و حوالی اینجا پلنگی هست و اینها نموده معینا هدف تیر شست همایون کرده بوده است

جاجرود اصلا اسم رود و بعلاقه مجاورت دره باین اسم موسوم شده از دار الخلافه بواسطه دو راه بجاجرود میتوان رفت یکی از راه سرخ حصار که راه معمول جاجرود است کالسکه و عراده الی قصر سلطنتی با کمال سهولت و آسانی میاید از دار الخلافه در ظرف پنج ساعت از این راه بجاجرود میایند راه دیگر راه مخصوص شکارگاه پادشاهی است از سمت دوشان تپه که از قصر دوشان تپه تا قصر جاجرود در مدت سه ساعت با کمال راحت میتوان آمد اما عبور کالسکه از این راه غیر ممکن است

هیئت و موقع جاجرود طوری واقع شده که هنگام تشریف فرمائی موکب منصور شاهانه باین شکارگاه بملتزمین رکاب اعلی از هر جهت خوش میگذرد من جمله از جهت آذوقه که از بلوک ورامین که سه فرسنگ بیشتر تا جاجرود مسافت ندارد انواع و اقسام حبوبات می آورند و نیز از طرف دماوند که زیاده از چهار فرسنگ تا شهر دماوند راه نیست میوه جات خوب و از سمت لواسان که تا آنجا زیاده از یک فرسنگ و نیم نیست ماکولات مرغوب آورده میشود

چاخره یا چخرا هر دو قسم تلفظ میشود در زند و اوستا (او ستا) در فصل نخست و هفتم مسطور است خطاب بزردشت

سیزدهم دفعه بهترین شهرستان با جلوه بموقع همان بهترین که خود خلق کرده بود مدینه مجلله بهتر دادم من که خالقم مدینه چاخره یا چخرا را ایجاد کردم که نهایت ممتاز و معمور و دایر بود و کرپا کرد او سوی قرار دادم لیکن پیشوائی برای آنها پیدا نشد و وسواسی در او پیدا آمد که تغییر در وضع و طرز داد من جمله مقرر داشت که اجساد اموات را بسوزانند و تزلزل در ادیان انداخت

چاخو قریه ایست از قرای گروس واقع در هفت فرسنگی بیجار و در سمت مغرب بیجار واقع است

جادهشت از قرای فیروزآباد فارس واقع در جلگه که طول آن از شمال بجنوب شش فرسنگ و عرض آن چهار فرسنگ آثار قلعه در بالای کوه از ابنیه قدیمه در ابتدای جلگه دیده میشود که برج و مجرای رودخانه که از بلوک خواجه بانیجل میاید مشرف میباشد بعضی از برج و جدار قلعه هنوز باقیست بمقداری فاصله آتشکده بزرگیست که پاره از عمارات آن هنوز برپاست چشمه در حوالی است که آب زیادی دارد و مزارع اهالی آنجا را مشروب ساخته برودخانه متصل شده رو بجنوب از جلگه خارج و برود قره کاروزین ملحق میشود سه باب دو مسجد در این بلوک هست

جاده از قرای مشهوره بلوک النجان است من بلوکات و مضافات هرات این بلوک بر جانب شمال

رودیکه در آن ناحیه جاریست واقع و قراء و مزارع بسیار دارد

جار (یا جار و تله) بعقیدهٔ یاقوت حموی جار دهی است در حوالی اصفهان که اهل بلد آنرا کارمینامند

مؤلف گوید جار اسم ناحیه از لکزستان و نام شهری از لکزستان در صد و سی و دو هزار ذرعی جنوب غربی تفلیس واقع و یکی از شهرهای عمدهٔ اکز بهاست در تاریخ خوانین شکی که بزبان ترکی و از مصنفات قاضی عبد اللطیف افندی است اسم جار بتکرار ذکر شده حتی ذکر واقعهٔ یورش آقا محمد شاه قاجار طیب الله مضجعه بانجا که خوانین شکی از آن نواحی استمداد میکردند و این تاریخ در چند موضع ضبط است در تاریخ قفقاز نیز در دو موضع عدیده اسم جار و جار و تله ذکر شده و در تاریخ عبد اللطیف افندی بالصراحه مسطور است که در سنهٔ هزار و دویست و ده هجری آقا محمد شاه قاجار که بر قراباغ استیلا یافت ابراهیم خان و اولاد او فرار ابولایت جار پناه بردند

از قرار نقشه که از روسیها انگلیسی در سنهٔ هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی کشیده است ایالت جار فیما بین کرجستان و داغستان و شکی و بیلقان واقع است از سمت شمال محدود بایالت بیلقان میباشد که ایالت مزبوره متصل بداغستان علیا است از سمت شمال و مغرب وصل بایالت کاخت است و رود الزان فیما بین این دو ایالت فاصله میباشد از سمت مغرب محدود برود الزان است که این رود حایل میانه جار و کرجستان است از سمت جنوب نیز بواسطهٔ رود الزان با کرجستان مجاورت دارد و از جانب جنوب و شرق محدود بولایت شکی و از طرف مشرق محدود بجبال الله اباد است که این جبال فاصله فیما بین جار و داغستان سفلی است سمت شکی و طرف کرجستان جار دشت و سمت بیلقان جنگل و سمت داغستان این ایالت کوه است پای تخت جار در تنگهٔ کوه واقع است قرای این ایالت عبارتست از (شرداغ) (ماسخی) (الی کاکالو) (مکا بلقت) (باشقیر تسکو) (قلعه) (تره الف) (پاداری) (قراقاملش) (الالو) (موزابرن) (جوغائی) (کفتقکی)

رودخانه‌های آن عبارتست از رود الزان که رودخانه و شط عظیمی است که از شمال کاخت جاری شده از جار و شکی و کرجستان و قراباغ گذشته داخل بحر خزر میشود (رود ندالی) (رود زگرتلو)

خلاصه وقایع تاریخی متعلق بجار از قرار ذیل میباشد

بعد از مقاتلهٔ چالدران و شکست فاحش شاه اسمعیل صفوی از سلطان سلیمان عثمانی در سنهٔ هزار و بیست هجری فرهاد پاشا بجنگ علاء الدوله ذو القدر که براه عزم رفت و از اهالی تمکین ننمودند ما

شد علاء الدوله مقتول و طایفه ذو القدر فراری شده جمعی از طایفه باذو القدر اوغلی
نواده او بخاک ایران پناه آورده در چار سکنی گرفتند

در سنه هزار و صد و چهل و هفت که قشون نادری شهر غازی قموق را متصرف و سرخای خان
لکزی را شکست داد در سیزدهم شهر ربیع الاول گنجه را محاصره کرد و امتداد این محاصره چهار ماه طول
کشید چون لکزیه چار متعهد شده بودند بسبب روزه قشون بکمک نادرشاه بیاورند نیاوردند
نادرشاه را بر آنها خشم آمده علی میرزای ولد امامقلیخان را به تنبیه اهالی چار مامور ساخت اهالی لکزیه
چار انجمل را خالی نموده پناه بکوه بردند سرداران نادرشاه بر آنها حمله برده بسیاری مقتول و عاقبت
مجبور بعقب نشستن گردیدند

در سنه هزار و صد و چهل و هشت نادرشاه بشخصه مصمم تنبیه لکزیه چار گردید و ایشان را شکست فاحشی داد

در سنه هزار و صد و پنجاه و یک هنگامیکه نادرشاه در هندوستان مشغول فتوحات بود ابراهیم خان
ظهیر الدوله برادر نادرشاه فرمانفرمای اذربایجان بقصد تنبیه لکزیه چار حرکت نمود در اول تصمیم
غالب آمد لکن بعد مغلوب گردیده جمعی کثیر از قشونش را کشته شده خود او نیز بضرب گلوله مقتول گردید
پیشاور که خبر این قضیه بنادرشاه رسید امیر اصلانخان قرخلو را با ایالت اذربایجان مامور ساخته
و بعد از ورود بنادرآباد جمعی از سرداران دیگر را با پانزده هزار سوار رکابی از اردوی کیهان امیر اصلانخان
و بقیه لکزیه چار مامور ساخت بعد از ورود عساکر نادری بحوالی چار جنگ سخت بین الطرفین روی پیوست
لکزیه فرار و جمع کثیری از ایشان مقتول و اسیر گردید

و از قراریکه در جهانگشای نادری نوشته است بعد از فتح پیشاور هنگامیکه نادرشاه بسمت شاه جهان
آباد حرکت مینمود خبر یاغیگری لکزیه چار و قتل ابراهیمخان معروض افتاد و از آنجا امیر اصلانخان قرخلو
بحکومت آذربایجان مامور شده در مراجعت از هندوستان در سنه هزار و صد و پنجاه و سه در
نادرآباد در هفتم ماه صفر غنیخان ابدالی روانه تنبیه لکزیه چار شد تا در سنه هزار و صد و پنجاه و چهار
در وقتیکه اردوی نادری در شال سود گرگان بود خبر فتح چار و قتل لکزیه چار بعرض رسید که در
پانزدهم ذیحجه آن سال واقع شده بود

در سنه هزار و دویست و یازده موکب آقا محمد شاه قاجار که بقصد تسخیر قلعه شوشی بقراباغ حرکت
نمود ابراهیمخان قراباغی بچار فرار کرد و بلکزیه آنجا پناه برد

در سنه هزار و دویست و هیجده بعد از فتح گنجه و تصرف نمودن عساکر روس آنجا را ژنرال گولاکوف

از طرف سردار کبیر مامور بتصرف چهارکرد بعد از جنگ سخت ژنرال مشار الیه با عساکر او مقتول شدند بعدها این شهر بتصرف روس در آمده والان هم در تصرف آن دولت است

چاراز قریه‌ایست از قرای طبس قدیم النسق هوایش معتدل و زراعتش مشروب از آب قنات سکنهٔ آن تقریباً هشتصد نفر است

چاران قریه‌ایست از قرای لواسان

چاراسیاب از توابع کوهگیلویه است این بلوک طولش از لیراوی الی رودخانهٔ خرسان تخمیناً چهل فرسخ و از باشت تا جایزان بیست و شش فرسنگ می‌باشد و رودخانهٔ عظیم از کوه کوهگیلویه از طرف مغرب کردستان و از جانب مشرق خیرآباد و دو رودخانهٔ کوچک یکی از ممسنی و دیگری از ماهورث که اهالی آنجا آنرا کنل مینامند ملحق بانهر رودخانه میشود در این بلوک یازده حمام و پانزده مسجد بنا شده

چار بازار طهران عبارتست از چهار بازار که یکی لبافی است دیگری کرجی و کی و سبتی سراجی و چهارمی نعلچیگری و چار بازار مسطور منتهی میشود بچارسوئی که فاصلهٔ آن تا چهارسوی بزرگ معروف طهران زیاده از صد قدم نیست

چار بازار قیصریهٔ اصفهان از اسواق معتبرهٔ این شهر و از بناهای شاه عباس اول و نادر بازاریست که با بنا استحکام و خوبی و وسعت و ارتفاع ساخته شده باشد

چارباغ علیای اصفهان در سنهٔ هزار و شش که شاه عباس اول قصد کرد پای تخت از قزوین باصفهان قرار دهد از دروازهٔ باغ نقش جهان که موسوم بدرب دولت کرده بود تا کنار زاینده رود خیابانی احداث نمود و چارباغی در هر دو طرف خیابان طرح شد و قطعه در تاریخ بنای چارباغ بنظم در آورده‌اند که صورتش از قرار ذیل است

عجب چارباغی است عشرت فزا   گرش ثانی خلد گویند شاید
چو تاریخ آن دل طلب کرد گفتم   نهالش بکام دل شه بر آید

مؤلف گوید اهل اصفهان الان که چارباغ گویند مقصودشان همان خیابانست نه باغات حوالی و وضع خیابان چنانست که از اول الی آخر چهار ردیف چنار غرس شده و در این زمان آن چنارها بدرجهٔ عظمت بهم رسانیده که مطرح انظار و معروف امصار است در وسط آب نما در طرفین سردرها متعدد است متوازی که هر یک سردر باغیست و فیما بین هر دو سردر حوضی و بعضی باغها هنوز مشجر و برخی بی درخت باکر درختاست و الان بجای اشجار زراعت میکنند در خیابان درختهای گل سرخ و غیره نیز غرس کرده بودند که در این عصر معدودی از آن درختها دیده میشود وسط این چارباغ سردر مدرسهٔ

چارباغ است از بناهای سلاطین صفویه که از ابنیهٔ بزرگ بسیار مستحکم با صفای ایران بلکه عالم محسوب
میشود نهر آبی بعظمت رودخانه از وسط مدرسه میگذرد نزهت این چهارباغ خاصه در فصل بهار
بواسطهٔ کثرت گل و ازهار و نغمات طیور و لطافت هوا و حسن موقع بدرجه ایست که از حیز وصف
بیرون است و یکی از شعرای اصفهان راست

شنیده که ارم روضه ایست بس خرم — بچارباغ صفاهان شباهتی دارد

در فصل گردش و تفرج اغلب از روزها اهل اصفهان فوج فوج در این خیابان و مدرسه مزبوره
بتفرج میگذرانند بالجمله چون از این خیابان برودخانهٔ زاینده رود رسند و از آن نیز بواسطهٔ پل الله
وردیخان معروف بسی و سه چشمه عبور کنند بفاصلهٔ کمی بسر در باغی رسند که موسوم بباغ زرشکست
از اول باغ زرشک باز خیابانیست که آن نیز در هر حالتی چون خیابان اول میباشد و اهل اصفهان
این را چارباغ بالا میگویند و این خیابان منتهی میشود بباغی معروف بهزار جریب که بنهایت وسعت را
داشته و بهمین جهة باین اسم موسوم شده چند سال قبل بعضی قطعات چهار و سر در این باغ اباد و مشجر باشجار
دیگر و گل و میوه میشود و صفائی کامل داشت گویا در این سنوات آن آبادی را نداشته باشد چارباغ
مشهور بفتح اباد ملاصق محلهٔ خاجوی اصفهان و در این عصر معروف بچارباغ صدر و منسوب بحاجی محمد حسینخان
صدر اصفهانی وزیر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار طاب الله مضجعه این چارباغ نیز طرحا مشابه آن
دو چارباغ ولی عرضا و عمارة خیلی کمتر است از چارسوق نقاشی ابتدا میشود مدرسه هم دارد که الان خراب است
این چارباغ یعنی خیابان منتهی میشود بپل معروف بپل خاجو بر روی رودخانهٔ زاینده رود که از پلهای بسیار
معتبر محکم ایران محسوب میشود و تمام با سنگ ساخته شده دو طبقه و شرح اینجمله در جلد اول مرآت البلدان بتفصیل
لازم مسطور است و در سال یکهزار و دویست و چهل و هفت محمد تقی خان متخلص بشحنه در اصفهان درگذشت
و در چهارباغ جدید در مقبرهٔ ملا محمد سراب که از اجداد او بود مدفون گردید

چارباغ امین آباد علیا از بناهای عبدالله خان امین الدوله پسر مرحوم حاجی محمد حسینخان صدر
اصفهانی ابتدا میشود از پل خاجو و منتهی میشود بدروازهٔ تخته فولاد

چارباغ طوقچی در بیرون دروازهٔ طوقچی اصفهان خیابانیست معروف بچارباغ که نادر درخت
در این خیابان دیده میشود در وسط خیابان حوضی است در یکطرف خیابان محاذی این حوض سر در باغ
معروف بباغ قوشخانه است که از چندگاه قبل الی الآن حکام دار السلطنهٔ اصفهان هر وقت از جانب
سنی الجوانب اقدس همایون شاهنشاهی خلعتی نایل و سرافراز میشوند خلعت را با تشریفات معموله

در باغ قورخانه زیب پیکر اعتبار خود میساختند در وسط باغ قورخانه عمارتی عالی ساخته شده
است که در پیشگاه حوضی مربع بود مقابل در باغ قورخانه مسجدی قدیمی که عمده بنا و عمارات آن از [illegible]
عالیه و مساجد معتبره بوده و معروف بمسجد [illegible] است از قراین معلوم میشود که منسوب است بعمر
ابن عبد العزیز خلیفهٔ اموی است در وقت بیرون آمدن از دروازهٔ طوقچی راست ابتدای خیابانی که معروف
بچهارباغ است و در دو طرف چپ و راست مدخل دروازه دو شیر سنگی نصب است از این خیابان بطرف
اردستان و بلوک برخوار و بعضی بلوک اصفهان میروند مقبرهٔ مرحوم کمال الدین اسمعیل اصفهانی
که از اجلهٔ شعرا و امجد فضلا و بلغای اصفهان و ملقب بخلاق المعانی بوده دم دروازهٔ طوقچی است که
ابتدای این خیابان است کمال الدین اسمعیل در فتنهٔ مغول مقتول شده و این مقبره را در جلد اول مرآت البلدان
مسطور داشته ایم و از میان شعرائی که صاحب دیوان و جلالت قدر و رفعت شأن میباشند مولانا
بمضامین بکر و رشاقت کلام امتیاز و اختصاصی تمام دارد و اگر از دیوان این استاد اشعاری را که حاوی
مبتکر مضامین است انتخاب کنند خود آن منتخب دیوانیست که نظیرش در وجود تا الیوم ناپیداست
نمونه را بدین چند بیت اقتصار مینمائیم و هی هذا

تو را دو دیدهٔ من جا است گفتم · که دو بینست تو سرو راست گفتم

رباعی

ای روی تو همچو مشک و زلف تو چو خون · میگویم و میاندیشم از حیله برون
مشک است ولی نرفته در نافه هنوز · خونست ولی آمده از نافه برون

ایضاً رباعی

وقتست که باز بلبل آشوب کند · فراش چمن ز باد جاروب کند
گل پیرهن دریده خون آلود · از دست رخ تو بر سر چوب کند

وله

مهابت تو اگر بانگ بر زمانه زند · قطار هفته و ایام بگسلند مهار

چهارباغ طهران این چهارباغ در محلی بوده که حالا ارک سلطنتی و عمارات دیوانی است بنای
آن از شاه عباس ماضی نموده و ما در جلد اول کتاب مرآت البلدان ناصری در ضمن لغت طهران در طی حالات
شاه سلطان حسین نگاشته ایم

چهارباغ کرویس باغیست در سمت جنوب قصبهٔ بجارد [illegible] و بواسطهٔ خیابانهای [illegible]

چهارباغ طوقچی و باغ قورخانه از بناهای شاه عباس ثانی [illegible]

محسوب میشود

منقسم بچهار قسمت شده و بهمین جهة موسوم باین اسم شده در این باغ درختهای تبریزی قوی هیکل سرهوا
کشیده و با وجود عظمت و قطر طوری با هم مرادف در یکخط مستقیم واقع است که گوئی دیواری است مرتفع
در این باغ اقسام میوه‌های خوب بعمل میاید خاصه سیب گلابی آن که کمال امتیاز را دارد در وسط باغ
عمارتی عالی بنا کرده اند در جلو یکی از ایوانها که باصطلاح اهل آنجا تالار ایوان نامیده میشود در طرف
شرقی حوضی از مرمر ساخته شده که بان امتیاز حوض کمتر دیده میشود حوض مزبور از مرمر یزد منقوش
است در چهار گوشه حوض چهار مجسمه اژدر از مرمر ساخته شده که از دهن آنها آب جاری میشود
بعلاوه در اضلاع حوض پیچ و خم اژدرها فواره‌های کوچک از مرمر ساخته شده که از همه آنها آب جستن
کرده بحوض میریزد پاشویه حوض نیز از مرمر منبت است الحق حجاری و منبت کاری این حوض طوری ممتاز است
که ناظرین و بینندگان را واله میسازد چهار ایوان (تالار ایوان) بزرگ دارد که طول دهنه هر یک چهار ذرع
و نیم است هر ایوان بواسطه دو ستون مرتفع که از چوب منبت با سرستونهای چوبی منبت ترتیب یافته
افراشته شده است در وسط عمارت بالاخانه ساخته شده که مشرف بتالارها است ارسیهای کار قدیم
ممتاز و شیشه بریهای بزرگ بسیار اعلی دارد که محل نظر است ارسیها را که بالا کنند تالارها منظر بالاخانه
میشود این عمارت و باغ را مرحوم لطفعلیخان حاکم کروس جد ششمی جناب حسنعلیخان وزیر فوائد که در اواخر سلطنت شاه سلیمان
و در تمام مدت پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی حکومت کروس را داشته در سنه هزار و صد و چهار هجری بنا کرده است
وچون در امتداد زمان و انقلابات رو بخرابی نهاده بود مرحوم جنت‌جایگاه نایب السلطنه عباس میرزا طاب الله ثراه
هنگام عبور از کروس و اقامت دو روزه در بیجار و حوالی آن بمحمد صادقخان مرحوم والد جناب حسنعلیخان که آن زمان
حاکم آنجا بوده امر بتعمیر آن فرمودند و مبلغی هم از برای مصارف و مخارج تعمیر آن بمحمد صادقخان دادند و مرحوم
مشار الیه با کمال سلیقه در مرمت و توسعه عمارت و باغ مزبور کوشیده ازاره‌های تالارها را مرمر کرده و استاد
محمد رضای حجار اصفهانی مشهور انهار را حجاری و منبت نموده و کتیبه هم که اشعار بسیار خوب دارد بخط میرزا رضای
خوشنویس معروف در مرمرهای ازاره ترقیم یافته که شعر آخری آن که ماده تاریخ تعمیر اینجاست مطابق با سنه
هزار و دویست و چهل و چهار میباشد اینست

کلک هجران بهر تاریخش بجامی گفت   دائما شاداب باد از مقدمت این لاله زار

و ایهامی که در این شعر است آن در لفظ بجامی است یعنی معادل عدد جامی را منها کنند باقی ماده تاریخ است

چهار باغ مشهد در شهر مشهد مقدس است از بناهای اولاد امیر تیمور گورکان و همیشه مسکن
سلاطین و حکام و امرای بزرگ بوده

در سنهٔ هشتصد و شصت و یک هجری صبح روز سه‌شنبه بیست پنجم ربیع الثانی میرزا ابوالقاسم بابر گورکانی
ابن بایسنغر بن میرزا شاهرخ در چهارباغ مشهد وفات نمود قبل از فوت در یکی از ایام در خارج شهر مشهد
میرزا ابوالقاسم گردش و سیر میکرد درویشی قولیه ترجیع بند میخواند که ترجیع آن این بیت بود

اینهمه طمطراق کن فیکون　　ذرهٔ نیست نزد اهل جنون

پادشاه را ایل بد آمده و امراد را این باب بنظر نزده بعد از چند روزی در گذشت و عبدالقاهر برادر عبد
الرزاق صاحب مطلع السعدین در این تاریخ گفته

آفتاب ملک بابر خود نماند　　کی چنین خورشید پنهان درخور است
در ربیع الثانی فصل ربیع　　لاله را ساغر ز خون دل پر است
چرخ را گفتم جگرها چاک چیست　　دیده‌ها پر اشک و دامن پر در است
این چه حال است و چه تاریخ است گفت　　فوت شه سلطان مؤید بابر است

در سنهٔ هفصد و چهل محمد حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزای بایقرای گورکان الشهیر بخاقان که بر پدر
باغی شده بود و فرار العراق و آذربایجان رفته بود جمعی از متجنده را با خود همراه ساخته بحسب ظاهر بقصد
دیدن پدر و استعفا از جرایم گذشته و در باطن بخیال تصرف مملکت و دفع پدر بمشهد مقدس رسید
از طرف سلطان حسین میرزای بایقرا امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر بابا علی با دو هزار سوار از هرات رسیده در
در چهارباغ مشهد جنگ سختی در داده محمد حسین میرزا را فرار او مقهور بسمت جرجان دوانیدند

در سال یکهزار و نه هجری که بمقتضای نذر شرعی شاه عباس اول پیاده از اصفهان بمشهد مقدس رفته در
چارباغ مشهد منزل نمود بایمعنی که بعد از زیارت مرقد مطهر و چند شب و روز اعتکاف در زیر آن قبه کردن و
مطاف و تقدیم شرایط طاعت و عبادت بچهارباغ مشهد که سرای شاهی بود منزل گزین شد

چارباغ میرزا شاهرخ این چارباغ در بیرون شهر سمرقند است بعد از فوت امیر تیمور گورکانی
در اترار در شب چهارشنبه هفدهم شعبان سنهٔ هشتصد و هفت که اختلاف کلی فیما بین اولاد امیر تیمور پیدا
شد عیال امیر تیمور سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان صغار برای تعزیه و فاتحه
مضجع امیر تیمور بسمرقند آمدند ارغون شاه و خواجه یوسف آنها را بسمرقند راه نداده چندی در بیرون
شهر در چارباغ میرزا شاهرخ ساکن و متوقف بودند و تا ورود امیرزاده خلیل سلطان که شانزدهم ماه
رمضان همان سال باشد ایشان همانطور در بیرون شهر در چارباغ مزبور بسر میبردند

چارباغ ابراهیم سلطان از بناهای ابراهیم سلطان گورکان است در حوالی بلخ در بیرون شهر

چارباغ امیر نیازغون نزد ظاهر بلخ است
چارباغ اسم مزرعه ایست در دروازهٔ دولت کاشان حوالی خیابان و از آب شاه شرب میشود
چارباغ از مزارع درب جوقانی کاشانست
چارباغ هرات این چارباغ غالبا منزلگاه سلاطین بوده در سنهٔ نهصد و چهل و دو از طرف شاه طهماسب اول حکومت دار السلطنه هرات مفوض و مرجوع بسلطان محمد میرزا شد محمد خان شرف الدین اغلی باتابیکی شاهزاده و حکومت هرات معین گردید در سنهٔ نهصد و چهل و نه که همایون پادشاه هند از شیرخان افغان شکست خورده از صولت سپاه افغان و ناسازکاری اعوان و اخوان روی توجه بجانب ایران آورد این معنی را بیگلربیگی هرات بدربار شاه طهماسب عرض نمود در جواب فرمانی از دربار شاه طهماسب مشتمل بر شرایط مهمانداری و پذیرائی همایون پادشاه شرف صدور یافت آن فرمان نحو و بیت دستور العمل مهمانداری را از هر حیثیات از قبیل تعیین منزل و ماکول و مشروب و البسه و غیره کرده وفا بجمیع لوازم مهمانداری را آن فرمان دستور العملی کافیست اصل آن فرمان بالفعل موجود و محروسست چون مشتمل است بر واقعهٔ عظیمهٔ تاریخ بدیعه و آثار بزرگ برای دولت ایران از اعز یادداشت و بعینه در اینموقع بمناسبت چارباغ هرات که منزلگاه همایون پادشاه بود نقل مینمائیم

صورت فرمان شاه طهماسب صفوی

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمساً للایالة والاقبال محمد خان شرف الدین اغلی تکلو لله فرزند ارجمند و حاکم دار السلطنه هرات و میر دیوان با نواع اعطاف شاهی سرافراز گشته بداند که مضمون واجب العرض را که او در اینولا مصحوب کمال الدین شاهقلی برادر امارت پناه قراسلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه کرده بودند در تاریخ دوازدهم ذیحجه رسید و مضامین فرخنده آئین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و اجلال سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال شجرهٔ طیبه گلشن شوکت و عظمت ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت پادشاه بر و بحر نیر عالمتاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی قدوهٔ سلاطین عدالت آئین مهر و مهتر خواقین صاحب تمکین شهریار عالی نسب بخت آئین پادشاه والا حسب فلک عدالت و یقین جهانبانان صاحب تاج فرق خواقین نامدار المؤید من عند الله نصر الدین محمد همایون پادشاه خلد الله تعالی نوشته بود چه گوید که چه مقدار سرور و حبور روی نمود

صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج صح

مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست

باشد امروز که در بزم وصالت کریم   بنشینم بمراد دل خود همدم دوست

اقدام بی‌ملال و توجهات پادشاه فرشته خصال را غنیمت دانسته بدانند که بمشتلق (مژده لق)
انجز خجسته اثر و لایت اسفراین را بان ایالت‌پناه مرحمت فرموده‌ایم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستند
که مال و ابچی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و ضروریات
خود مصروف نمایند و بدستور یکبرده‌ای نشان مرقوم گشته فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون
حکم جهان مطاع تخلف ننماید و پانصد کس از مردم عاقل کاردیده که یک اسب کتل و استر یکه رکاب و یراق
درخوران داشته باشند تعیین نمایند که باستقبال آن پادشاه صاحب‌جاه رفته و خود آن ایالت‌پناه
باسه راس اسب بلوکه از درگاه معلی مع زین طلا که جهت آنحضرت فرستاده شده و آن ایالت‌پناه نیز از
طویله خود شش اسب بلد و آسوده خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکهٔ دولت و کامکاری
بوده باشد انتخاب نموده و زینهای طلا جوزی و کتلهای منقش زردوز با عباهای زربفت که لایق آن اسبان و سواری
آن پادشاه جمجاه باشد بر بالای اسبهای مذکور نهاده هر اسب با یک نفر ملازم خود داده روانه کرداند
و کمرخنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیان انارالله برهانه و شاهنشاه بابام
نواب همایون رسیده بجواهر نفیس لطیف مکلل بود مع شمشیر یراق طلا و نقره و کمر مرصع جهت فتح و نصرت
و شکوه آن پادشاه سکندر آیین فرستاده شد و موازی چهار صد ثوب جامهٔ مخمل و اطلس فرنگی و یزدی
مرسل گشته و یکصد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت و تتمه جهت ملازمان رکاب کامیاب ظفر انتساب
و نالیچه مخمل و خوابه طلاباف و تکیه‌ها مذکور که آستر اطلس و سه زوج قالی و دوازده ذرعی جوشقانی خوش قماش
و دوازده چادر قرمزی و سبز و سفید فرستاده شد بطریق احسن رسانند و وزیر و داروغه اشربه لذیذه سر راه نموده
با نانهای سفید که باروغن و شیر خمیر کرده باشند را زیاده و فتخیاش داشته باشد مکمل نموده جهت آنحضرت مهیا ساخته
باشند و ایشان قرار دهند که فردا در منزلیکه فرود آیند امروز چادرها با صفای لطیف سفید و منقش و شامیانه‌ها
اطلس و مخمل و کارخانه و مطبخ و جمیع کارخانه‌ها ایشان را مرتب ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه ضروریات مهیا
باشد چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیموی خوش طعم ساخته با برف و یخ
سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباها سیب مشکان مشهدی و هند و انبه و غیره با نانهای سفید نیکو و دیگر
مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشربه تمامی در نظر سلطنت‌پناه در آید و گلاب و عنبر اشهب
داخل نماید و هر روز پانصد طبق دیوانی طعام با اشربه مقرر دارند که میکشیده باشند و امارت‌پناه
قزاق سلطان و امارت‌مآب جعفر سلطان با پانصد نفر و فرزندان و اقوام خود را با هزار نفر بعد از سه روز

که آن پانصد نفر رفته باشند باستقبال فرستاده دران سرحد و امیران و لشکریان مذکور رنگ برنگ در
نظر درآورند و اسپان تازی نژاد مقرر دارند که ملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را بهتر از اسب
خوب نیست و سراپای آن دو هزار کس را نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و قرار دهند که چون این امرا بملازمت
آنحضرت رسند زمین خدمت و عزت بلب ادب ببوسند و یکیک ملازمت نمایند و عذر نموده که در سر سواری
وغیره ناگاه میانه ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفتگوئی واقع نشود و هیچ جا از وجوه آزردگی بنوکران
پادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور دور فوج فوج خدمت کنند و نوبت کشیک هر یک
از امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلی که بدولت قرار گرفته باشند ترتیب نمایند و دیگر خدمت در دست گرفته
بنوعیکه در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل
آورند و بهر ولایت که برسند همین فرمان را بوالی آنجا بنموده مقرر دارند که آن امیر را خدمت نمایند و
مهمانی را بدین دستور بظهور آورند که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد
و خدمت ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس مزکی معلی تعلق بآن ایالت پناه دارد چون امرای مذکور
بملازمت برسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام دیوان که لایق خوان پادشاه باشد در مجلس گرامی آن
پادشاه عالی اقتدار بکشند هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسب پیشکش نماید که سه
اسب خاصه آنحضرت باشد و دیگری با میر معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر با امرای مخصوص
بهر کس که لایق باشد و نه اسب را تماما از نظر خجسته اثر بگذرانند و دیگر نمایند که کدام اسب از نواب
کامیاب است و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که انتخاب هر چند
بدتماست اما لایق خواهد بود و بد نخواهد بود و بهر دستور که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر
انتساب را مسرور دارند و آنچه نهایت غمخوارگی و یکجهتی باشد بظهور آورند و خاطر آنجا عنایت را
که از گردش روزگار ناهموار قدری غبار دارد بدلداری و غمخوارگی که درین نوع اوقات لایق
و خوش نماست مسرور گردانیده این دستور هر وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند بعد از ان
آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از طعام با منقرفات حلوا و پالوده که از قند و نبات
طبخ نموده باشند و ثمرهای مطبوع و رشته خطائی خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشند بمجلس برند
و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت جمع نموده تا بدار السلطنه هرات باید که رفیق
خدمت و ملازمت باشند و دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذارند و چون بدوازده فرسخی ولایت هرات
رسند آن ایالت پناه یکی از آقایان او یماق کاردان خود را در خدمت فرزند اعز ارشد ارجمند سعادت

بارکنار دکه از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد و باقی لشکر ظفر اثر از شهر و سرحدها از هزاره و نکدری و
غیره تا سی هزار نفر که بشماره صحیح باشد از ملازمان آن ایالت پناه از همراه برداشته استقبال نماید و چادر
و سایبان و اسباب ضروری از استر و شتر قطار همراه برداشته چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر آن پادشاه
بحر و بر در آید و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیع حکایات اول از جانب ما دعای بسیار برساند
و در همان روز که بملازمت ممتاز گشته ترتیب قاعدهٔ لشکر بپردازد و نزول نماید و آن ایالت پناه بخدمت
ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز در آن منزل مقام کنند و جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس
و کیمخای یزدی و دارائیهای مشهدی و خانی باشد مخلع سازد و مجموع را بالاپوش مخمل بدهد و هر نفر از لشکریان
و ملازمان دو تومان تبریزی یوم الخرج بدهد و طعامهای الوان بدستور سر براه نماید و مجلس ملوکانه بیاراید که
زبانها بتحسین او گویا باشد و آفرینها بگوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان را داده روانهٔ درگاه معلی نماید:
و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تبریزی از محصولات سرکار خاصهٔ شریفه که در دار السلطنه مذکوره است
دریافت نموده صرف خرج و تدارک نماید و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجا منت داشته بظهور رساند و از
منزل مذکور تا شهر چهار روز بیاید و در منزلی طعام بدستور روز اول کشیده و باید که در هر منزلی اولاد
عظام آن ایالت پناه مانند چاکران کمر خدمت بمیان بسته آداب ملازمت بعمل آورند و شکرانهٔ اینکه این نوع پادشاهی
که هدیه از هدایای الهی است مهمان ما شده در خدمت و ملازمت آنچه نهایت قدرت باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند
که هر چند انواع جان سپاری و خون گرمی نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود
و چون قریب بشهر خواهید رسید مقرر دارید که امر کند در درون باغ عیدگاه سر خیابان چادری درون اطلس
قرمزی و سایبان کرباسی طبسی و بالا منقالی اصفهانی که در این ایام تمام نموده عرض کرده بودند ترتیب دهند و ملاحظه
نمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و از هر محل زمینی که در آن هوا و لطافت و نزاهت امتیاز
داشته باشد رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت ایستاده بملازمت و ادب دست بر سینه نهاده پیش رود و عرض
نماید که این اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است و خود در راه دمبدم خاطر اشرف را
بمنزلی که در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا بشهر خواهند آمد
رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند ارجمند باشد و صباح آن فرزند اعزاز رشد با عزیمت استقبال از
منزل بیرون آورده و سرو پای که در نوروز پار سال برای آن فرزند ارسال داشته بودیم پوشانیده
و یکی از ریش سفیدان و بیماق تکلو که پسندیده و معتمدان آن ایالت پناه باشد در دار السلطنه مذکوره
گذاشته فرزند مذکور را سوار کنند و در وقت توجه بشهر امارت پناه قزاق سلطان را در خدمت

نواب والا دو چادر و شتر و اسب را بکذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شود از دور
کوچ کنند و ان ابالت پناه مشار الیه با شد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون اید عرض نماید که جمیع
لشکریان بدستور مقرر سوار شوند و متوجه استقبال کردند و چون نزدیک ان پادشاه عظمت دستگاه
برسند چنانکه میان میانه ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد ان ابالت پناه پیش رفته التماس نماید که
پادشاه از اسپ فرود نیاید اکر قبول کنند در ساعت برکردد و فرزند برخوردار را پیاده ساخته تعجیل روا
کشته ران و رکاب ان پادشاه سلیمان بارکاه را بوسیده قواعد خدمت و حرمت انچه مقدور و ممکن باشد
بظهور اورند و اکر نواب کامیاب قبول نفرمایند پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسپ فرود اورده
و خدمت کنند و اول پادشاه را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه
سواری سازند و بدستور سوار کردانند و متوجه اردوی خود و منزل مقرر شوند و ان ابالت پناه
خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد که اکر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند مذکور استفسار
نماید او بواسطه حجاب جواب نتواند کفت چنانکه بایدان ابالت پناه جواب لایق عرض نماید و در منزل مذکور
انفرزند پادشاه را مهمانی نماید و بدین دستور که چون پادشاه چاشتکاه نزول نماید فی الحال سیصد
طبق طعام بطریق ماحضر بمجلس بهشت ائین اورند و بین الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعام الوان
بلنکری که مشهور است بلنکری محمد خانی و دیکر اطباق چینی و طلا و نقره با سرپوشهای طلا و نقره
بر روی خوان نهاده بمجلس اورند بعد از ان مربات لذیذه انچه ممکن باشد از حلوا و پالوده بکشند
پس هفت راس اسب لایق عنا از طویله انفرزند ارجمند جدا نموده جلهای اطلس و مخمل پوشیده و تنک
قصب بافی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنک سفید بر جل مخمل سرخ و تنک سیاه بر جل مخمل سبز بکشند
و بایدکه حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنائی و حافظ دوست محمد جانی و
استاد یوسف مودود و دیکر کوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه حاضر بوده هرکاه
که پادشاه خواهند که سرود بخشش خاطر فیض مظاهر کردد بی توقف بنغمه و ترنم پرداخته انحضرت را
خوش وقت سازند و هرکس را که قابل مجلس تواند بود در خدمت ان فرزند نزدیک بوده باشد که
بوقت طلب حاضر کردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که توانند شکفته داشته باشند و دیکر
شنقار و چرغ و باز و باشه و شاهین و بحری و انچه از جوارح که در سرکار انفرزند ارجمند و ان ابالت پناه
بالاولاد بوده باشد پیشکش کنند و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمین از هر جنس و هر یک علیحده
فرجی از انکس از مخمل الوان و خارا و تکمه کلابتون و طلا بافته بپوشانند و چون بمنزل خود روند و ملازمان

ایشان را بنظر فرزند ارجمند در آورند و بان فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد و شیمه ایشان است معاش نمود
و بهر یک از ایشان جدا جدا سر و پا و اسب قراخور هر کس بدهد و انعام کمتر از سه تومان نباشد و دو از ده
توپ و پارچه ابریشمین از مخمل و کمخای فرنگی و یزدی و قماش شامی و غیره که بغایت لطیف باشد و سیصد
تومان زر نقد در کیسه با قماش مذکور بگذارند و بلشکر هر نفری سه تومان تبریزی که سیصد تومان تمام
باشد بدهند و سه روز در خیابان و کارزارگاه سیر میفرموده باشند و در این سه روز از در باغ
چهار باغ شهر که منزل پادشاهان است تا سر خیابان که میدانگاه است مقرر فرمایند که محترفه چهار باغ طاق بندی
و آیین شیرین بندند و بهر صنعت گری یکی از امرای مذکور را سرهنگ سازند تا به تعصب یکدیگر آیین
بربندند انسب آن است که چون پادشاهان سرزمین روم را بقدوم فرخنده مشرف ساختند اول شهر که
از نور چشم عالمیان بوجود مسعود مشرف خواهد ساخت هرات است بنابر آنکه بیشتر اهالی آن از مردم خوش طبع
و شیرین گوی که هستند در آورند که باعث سرور ایشان گردد در روز سیم که از این چهار باغ تکدر
خاطر روی نموده باشد چهار پایان در شهر و محلات مشهور و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که
جار نمایند که تمام مرد و زن صالح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند و در هر دکان و بازاری که آیین
بسته باشند قالی و فرش و پلاس از اهل آن باشد و عورات بنشینند چنانکه قاعده آن شهر است بنا بر آنکه
در مقام شیرین گوئی و شیرین کاری در آیند و از هر محله و کوچه صاحب نغمه بیرون آمده باشند که
در یک دعا که مثل آن نباشد تا آن مردم را استقبال نمایند بعد از آن بان پادشاه با ادب و عزت گویند که
پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوید و فرزندم در پهلوی آنحضرت چنانکه سر و گردن اسب
ایشان پیش باشد براه روید و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشد که اگر
بعمارات و منازل و بساتین رسند هر چه دانسته سنجیده عرض نماید و چون بسعادت در شهر در
آیند چهار باغ را سیر فرمایند و در باغچه که هنگام مسکن نواب همایون مادران الله طیبه جنت بود
و خواب کردن و مشوق ایشان تعمیر یافته بود و الحال مشهور است باغ شاه ایشان نزول فرمایند و
حمام و چهار باغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و بگلاب و مشک خوش بو سازند که هرگاه میل
فرمایند محل آسایش ایشان باشد و روز اول فرزند ارجمند بطعام و افرهمه نمایند و چون ایشان بفراغت
متوجه خواب شوند آن ایالت پناه خود تهیه مهمانی که مذکور خواهد شد چون ایشان بشهر در آیند
همان روز عرضه داشت نماید و روانه درگاه معلی گرداند و مقرر شد که معز الدین محمد حسین کلانتر دار
السلطنه هرات مردی خوش نویس صاحب وقوف تعیین نماید که از روز یکران یا نصد کس استقبال نماید

تا آن روز یکه بشهر در آیند روزنامچه منقح نوشته ثبت و مهر آن ایالت پناه رسانند و جمیع حکایات و روایات در
ولایات بد و نیک که در مجلس گذرد تعلیم کرفته بدست معتمدان داده روانه درگاه معلی کرده اند که بر جمیع
اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیره
و میوه سه هزار طبق کشیده باشد شود و یراق ضروری مذکور بدین طریق سر براه نمایند اول پنجاه چادر
و بیست سایبان و چادر بزرگ الا آنچه که بجهة خاصه ترتیب کرده عرض نموده بود با دوازده زوج قالی پنج
ذرعی و نه قطار مادیان و بیست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوش سفید
قلعی کرده پاکیزه داشته باشد با دو قطار اشتر که در مهمانی خود پیشکش نماید و امرای مذکور را امر شده که
مهمانی نمایند بدین دستور که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند و سه اسب یک قطار
شتر که آن ایالت پناه از ادیه و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و فوشنج و کوسویه و ولایت
خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و محولات در محال سرای
فرهاد خورد که پنجه رسنگی مشهد است مهمانی نماید انتهی

در سنه هزار و دویست و هفتاد و سه هجری عساکر ظفر مآثر اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه صاحبقران ناصر
الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه به سرداری نواب والا حسام السلطنه سلطان مراد میرزا عم فرخنده شیم
شهریاری مامور تسخیر هرات که یکی از شهرهای خراسان و ملک طلق دولت علیه ایران محسوب میشود
گردیدند و روز جمعه غره ربیع الاول سنه مذکوره وارد شهر هرات شده روز دیگر در چهارباغ نواب
والا حسام السلطنه بار عام داده علما و اعیان و اشراف هرات و سران سپاه اردوی نواب معظم
در آن بار عام حاضر شده بعد از ادای خطبه بنام مبارک شاهنشاه ظل الله دام ملکه از اشرفیهائیکه
در دار السلطنه هرات بنام نامی پادشاهی ضرب و سکه نموده بحضار تقسیم کردند و میرزا سروش
هروی قصیده انشاد کرده بعرض رسانید که مطلع آن اینست

گر چه شد فتح هری بهر حسام السلطنه   عاقبت گردد مسخر با حسام السلطنه

چهارباغ قریه ایست از قرای اردستان و مسافت و فاصله آن تا قصبه اردستان چهار
فرسخ است حاصل انجا جو و گندم و پنبه و روناس میباشد زراعتان از آب قنات مشروب
میشود و قریب بیست خانوار سکنه دارد

چهارباغ دهکده ایست در سر ولایت نیشابور آبش از چشمه و قنات هوایش گرم
سکنه آن بیست و دو خانوار است

چهارباغ اسم قریه‌ایست از توابع بلوک دربقاضی شهر نیشابور در پنج فرسخی بلده در میان دره واقع زراعتشان از آب رودخانه مفروز مشروب میشود هوای این قریه در زمستان و تابستان معتدل سکنه آن از متفرقه و بومی چهل خانوار

چهارباغ قریه‌ایست از قرای لواسان

چهارباغ قریه‌ایست از قرای هرات در هشت فرسخی آن شهر واقع و ما بین شمال و مشرق هرات میباشد

چهاربرج آباد از قنوات قلعه قم بوده و حالا خرابست

چهاربرج اسم عمارت حکومتی بندر بوشهر است و آن عمارتیست که در چهار ضلع آن چهار برج ساخته و بهمین مناسبت باین اسم موسوم گردیده شیخ نصرخان از طایفه آل مذکور که سمت مصاهرت مرحوم حسنعلی میرزای فرمانفرما ولد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه را داشته و هنوز از خانواده او در بندر بوشهر هستند این عمارت را در عهد خاقان مغفور مبرور بنا نموده است و بعد خرابی بهم رسانیده در عهد معدلت مهد شاهنشاه جمجاه اعلیحضرت ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه سنگ بستی در کنار دریا که از اغاوی میباشند ساخته شده و مخارج بسیاری کرده اند و دهنه چهاربرج گردیده در زمان حکومت مرحوم مؤید الدوله طهماسب میرزا ولد مرحوم محمد علی میرزا بالاخانه رو بدریا و رو به شهر بنا نموده اند که در حقیقت یکضلع یعنی یکبرج از این چهار برج محسوب میشود و تقریبا منزل شخص حاکم بندر بوشهر همان بالاخانه است

در تاریخ فارسنامه میرزا جعفر خان خورموجی در ذکر بندر بوشهر مسطور است که در اواخر دولت نادری شیخ ناصر خان ابومهیری که از اعراب نجد و در جهازات نادرشاهی ناخدائی با اعتبار بود شهر را بانی و صاحب اختیار آمد چون سه سمت بحر و یکطرف متصل به بر است سمت خشکی را حصنی حصین و بروجی رصین برافراشت انتهی

ممکن است بنای چهاربرج را نیز همین شیخ ناصر خان کرده باشد

چهاربرج قلعه ایست در دهنه کوه سعلوک سکنه آن از ایل ویرانلو و رعیت شادلو میباشند که در جمع بجنورد مالیات و خانوار خود را میدهند نوکر سواره دارند که آن نیز جمع بجنورد است این قلعه از قلاع قدیمه و سکنه آن از طایفه اکراد میباشند

چهاربرج در بلوک ساتلمش مراغه دو قریه میباشد که هر دو بچهار برج موسوم است ابتدا قریه وصل به بکر آباد و اراضی آنها از آب جغتو مشروب میشود هر قریه چهل پنجاه خانوار دارد

چاربرج اسم قریه ایست از طبس که قدیم النسق و بلا سکنه میباشد

چاربرج اسم قریه ایست واقع در بلوک خشت و کمارج و این بلوک در مغرب شیراز بمسافت
بیست و هفت فرسخ اهلش سالح و زراعتش غله و خرما و پنبه و تنباکو و مرکبات شکار جلگه‌اش آهو
و دراج آبش از چشمه و رودخانه قریه خشت تقریبا هشتصد خانوار سکنه دارد و سایر قرای این بلوک
را از بیست خانه الی دویست خانه است

چاربرج دو قلعه میباشد در بجنورد که از دو چشمه مشروب میگردد زراعتشان نیز دو قلعه
دیم و از حیثیت هوا ییلاق و سکنه آن پنجاه خانوار است

چاربرج از قرای حومه شهر مشهد مقدس و در سمت راست جاده چنارانست

چاربرج قریه ایست در چهار فرسخی شهر مشهد مقدس از میان ولایت حول و حوش شهر سکنه
آن بیست و چهار خانوار و از ایل تیموری هستند مدار شرب و زراعتش بر آب قنات می باشد

چاربرج قریه ایست از شبانکاره دشتستان و کلیه بلوکی که این قریه جزو آنست گرمسیر و در
مغرب شیراز بمسافت سی و هشت فرسخ واقع و حاصل این بلوک غله و خرما شکار صحرایش آهو و قطا
و دراج آبش از باران آبادی دهکده هایش خیلی تفاوت میکند دهکده دارد که دارای دویست خانوار
است تا ده خانوار

چاربلاغ قریه ایست از محال ایجرود زنجان ملک جناب عمید الملک هوایش ییلاق زراعت
آن هم دیمی و هم ابی یک رشته قنات دارد که خراب است و چهار چشمه که زراعت و صیفی این قریه را مشروب
میسازد سکنه آن پانزده خانوار است

چاربیل قلعه ایست در بجنورد از آب چشمه مشروب میشود زراعتش آبی است هوایش
ییلاق پانزده خانوار سکنه دارد

چارتان قریه ایست از قرای قراباغ واقع در کنار ارس نزدیک پل خدا آفرین و از پل
تا چارتان دو فرسخ و نیم مسافت دارد **چارتل** از قرای متعلقه ببلوک چاه کوتاه شیراز است

چارجاریه قریه ایست نزدیک بشط بغداد ما بین مشرق و جنوب بغداد واقع از جایش
تا شهر بغداد بخط مستقیم پانزده فرسخ است

چارچشمه از قرای بلوک پشت جابلق است و در جابلق مسطور شد

چارچشمه نیز از بلوک جزلوی جابلق است و این چارچشمه شش قلعه میباشد واقع

در یک محل و هر یک از قلاع رعیت‌نشین و آب و ملک علیحده دارد شهر چاپلق عبارت از همین چهار قلعه است چنانکه در چاپلق نگاشته شد

چارچمن در حوالی قندهار است از وقایع مهمه که در اینجا روی داده اینست که محراب خان سپهسالار شاه عباس دویم بعد از فتح قلعهٔ بست و غیره هنگام مراجعت در روز یکشنبه شهر صفر هزار و پنجاه و هشت هجری در چارچمن غنایم و فیل و اسلحهٔ زیادی که از دشمن گرفته بود از نظر حضور شاه عباس گذرانید (در جنگ بست پردل خان افغان یاغی بود)

چارچوبه یکی از قلاع قراولخانه است که در سمت مشرق و شمال بجنورد مابین خاک زعفرانلو و شادلو واقع است

چارجو در سنهٔ نهصد و سی و دو مرتبهٔ دویم که عبید الله خان اوزبک از ماوراء النهر بقصد تسخیر خراسان از معبر چارجوی جیحون عبور نموده بمرو آمد و از مرو بجانب مشهد مقدس رانده این شهر را محاصره کرد و بحیطهٔ تصرف در آورد و از آنجا باسترآباد تاخت و بعد بطرف بلخ معاودت نمود

چارچی از قرای محال زنجان رود در سه فرسنگی شهر زنجان واقع است قلیم التنوق ملکی و تیول مظفر الملک میباشد هوایش معتدل و آبادی آن سابقا بسیار بود اکثر آبادی آنجا از مرحوم مظفر الدوله میباشد زراعت و محصولش دیمی است سی خانه و قنات ندارد یک چشمه دارد که مخصوص شرب میکنند و اهل آبادی‌ات و صیفی خود را نیز از آن چشمه مشروب میسازند آنجا درختی چند دارند که باصطلاح ترکی قره آقاج مینامند بی اب و شاخه و در کمال سبزی و خضارت است و درختهای مزبور را پیر میگویند و عوام الناس بپای آنها قربانی میکنند محل زراعت قریه جزئیست بالای قریه کوهستان و مرتع میباشد (قره آقاج درخت نارون است)

چارحوض اصفهان میدانیست کوچکتر از میدان نقش جهان اصفهان و فیما بین این دو میدان بازار مسگرهای اصفهان واقع و در اینمیدان بازار میدان میباشد میدان چارحوض وصل بعمارات دیوانیست و عمارت مشهوری بسر چارحوض عبارتست از چند طاق فوقانی و تحتانی

چارخمی مزرعه ایست از سیستان قلیم التنوق سکنهٔ اینمزرعه شصت و پنج نفر میباشند

چاردانکه قریه ایست از قرای غار من اعمال طهران این قریه خالصه دیوان اعلی میباشد

چاردانکه قریه ایست از قرای لواسان **چاردانکه** قریه ایست از ورامین

چارچمن
گویند اسم باغی است بزرگ در درون منزل او و گنج که از هر خیابان بحوضی میرسند و باز چهار خیابان دیگر و بهمین صورت تا آخر

چاردانکه
جزو دشتی است

چاردانگه شوشتر عبارتست از پنجاه با بخانه و یکصد نفر ذکور و یکصد و شش نفر اناث

چاردانگه هزارجریب از اعمال استراباد بوده اینک جزو مازندرانست در خوبی آب و هوا مشهور و مسلم است و ناحیه عمده را مشتمل است چاردانگه و دو دانگه

چارده چاران بلوکی است از بلوکات بجنورد واقع در سمت مشرق این بلده و اسامی قرا و مزارع آن از اینقرار است (چاران) (نوده) (اسفندان) (زرقی) (سیخو) (کوک وکر)

چارده سنخاص از راه بجنورد که بطرف عراق می‌آیند بعد از دو سه منزل بچارده سنخاص میرسند قبل از ورود بجلگه سنخاص از قریه دربند که واقع در دربندیست که نیم فرسخ امتداد دارد و عرضاً تنگ میباشد عبور میشود چارده سنخاص مابین اسفراین و بجنورد واقع و عبارتست از چهار قلعه بزرگ است که باندک فاصله با یکدیگر در جلگه سنخاص بنا شده یکی از آن قلاع قریب الانهدام و سه قلعه دیگر آباد و در هر قلعه پنجاه الی شصت خانوار رعیت هست اسم یکی از قلعه‌ها اندغان است آن دهنه دربند که وارد جلگه سنخاص میشوند بفاصله نیم فرسنگ این قلعه واقع است قدری پائین‌تر قلعه موسوم بخداشاه و قریه سنخاص معتبر و با سکنه و باغات است این محل یکی از معابر تراکمه بوده که بسمت عباس آباد و بسطام بتاخت و تاز می‌آمده‌اند چارده سنخاص بادهای تند بد دارد و در اطراف آن جنگل و درختان زیاد است

چارده طبس در سال هشتصد و نه هجری که میانه دو برادر یعنی میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر گورکانی بهم خورده یکانگی به بیگانگی بدل شد میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را گرفته بند بر پایش نهاد و بمحافظت بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد او در چارده طبس بند را شکسته و از چنگ محصلان خود را خلاص کرده باصفهان رفت

چارده کلاته یکی از بلوکات هزارجریب است در جلگه واقع شده و دو رودخانه از مشرق بمغرب در آن جاریست کوههای اطراف این جلگه از هر قبیل پرنده و طیور و وحوش دارد حتی حیوانات ضاری و [illegible] از قبیل پلنگ و گرگ و غیره در آنجا یافت میشود چارده کلاته عبارتست از چهار قریه که ورزن و زردوان و قلعه و فرابه ده باشد گندم آنجا معروف است نان خاصه سفره سلاطین قاجار همیشه از گندم چارده کلاته بوده و هست کلیه این بلوک فیما بین چشمه علی دامغان و شاه کوه است یعنی از شاه کوه بچارده کلاته شش فرسخ و از چشمه علی سه فرسخ و چون بلد [illegible] است اجاره میکرده سلاطین با فر و تمکین قاجار قبل از آنکه بر تمام ایران استیلا پیدا نمایند از صفحات مازندران بچارده کلاته ییلاق میکردند

خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه باغی در چهارده کلاته طرح کرده اند که معروف
بباغ شاه است و کیخان زند در زمان سرداری استراباد و مازندران در سنه هزار و صد و شصت
و هشت چهارده کلاته را قتل نمود و چندین کله منار ساخت از معارف چهارده کلاته رضا قلیخان امیر الشعرا
متخلص بهدایت است که از امرای بزرگ این دولت ابد مدت و از مصنفین معتبر و اساتید شعرا و بفنون فضایل
و مکارم اخلاق معروف و موصوف بوده و ما در نگارش حالات آن مرحوم طابت تربته اقتصار مینمائیم بهمان
شرحی که مرحوم مشار الیه از حالات خود در تذکرهٔ مجمع الفصحا نگاشته اند و هو هذا

شرح حالات مرحوم رضا قلیخان طاب الله تربته

ولادت مؤلف فقیر رضا قلی المتخلص بهدایت بن محمد هادی در پانزدهم محرم الحرام سنه هزار و دویست
پانزده در شهر طهران بعد و ثابته والدم و مسقط الرأس چهارده کلاته از ملک هزارجریب بوده که بسمنان
و دامغان از بلاد مشهوره آنحدود است و چون نسب آباء و اجداد او بشیخ کمال خجندی میپیوسته در
اسامی آنطایفه کمال الحاق میبستند چنانکه جد فقیر را اسمعیل کمال مینامیده اند و بشهادت یافته است
علی الجمله پدرم بملازمت جعفر قلیخان بن محمد حسنخان قاجار مواظبت داشته بعد از حادثهٔ او خاقان کبیر
آقا محمد شاه وی را مشرف بعملهٔ خلوت و صندوقدار جنسی خود کرده بعد از شهادت خاقان کبیر بزیارت
عتبات عالیات رفته در آغاز جلوس خاقان صاحبقران فتحعلی شاه بخدمت آمده در سفر خراسان که
خبر تولد فقیر را استماع کرده بدین نام موسوم ساخت بعد از سالی و بحکم پادشاه صاحبقران کل متوجهات
دیوانی فارس را مأمور و بخدمت نواب شاهزادهٔ معظم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مشغول بود و در سنه
هزار و دویست و هجده در گذشت جسدش را بنجف اشرف نقل کردند فقیر با والده و پیوستگان بطهران
باز آمدیم چون جمعی از اقارب مادری در بار فروش سکونت داشتند ما نیز در آن شهر متوطن شدیم بعد از
چند سال والده قصد مکهٔ معظمه کرده بفارس باز گشتیم او بمکه رفته وفات یافت فقیر بحکم انتساب در
خدمت ابوی مقامی محمد مهدیخان متخلص بشحنه موقوف بودم و بتحصیل مینمودم چون زمان خوردسالی
در گذشت بملازمت شاهزاده فرمانفرما و فرزندانش بسر میبرد معزز و مکرم میزیست و مناصب مناسب
شاهزادگان معظم فرمانفرما و شجاع السلطنه الفاتها میفرمودند و تقویت مینمودند چون از بدو
شباب آثار طبع موزون بظهور پیوسته هم از جوانی بنظوم مایل داشته در آن ایام چاکر تخلص مینمود و نسخه
از غزلیات مؤلف بمازندران افتاد از آن پس بهدایت متخلص شده مقاطع بعضی غزلها تبدیل یافت
علی الجمله در زمانیکه خاقان صاحبقران کبیر نور الله مضجعه بشیراز آمد شرف حضور او را دریافت و بسم [illegible]

وبالطاف بنواخت لقب خانی و امیر الشعرائی بخشود چون ملک الشعرای مغفور فتحعلی خان صبا رحلت کرده
بود بدین منصب منظور داشت ولی بواسطهٔ بیماری صعوبت در هنگام حرکت موکب اعلی از رکاب همایون محروم
ماندم بعد از فتنهٔ ناگزیر خاقان مغفور ولیعهد دولت ابد مدت نایب السلطنه محمد شاه بن ولیعهد مغفور
جلوس فرموده شاهزادگان معظم حسینعلی میرزا و حسنعلی میرزا مغلولا بطهران آمدند نواب فیروز میرزا
و معتمد الدوله منوچهر خان و جمعی از اکابر دولت بفارس متمکن شدند فقیر را بمصاحبت نواب فیروز میرزا
منصوب داشتند پس از سالی دو نواب امیرزادهٔ معظم فریدون میرزا بفرمانفرمائی فارس مامور شد
و مرا از برای بحور دعوت کرد فیروز میرزا بحکمرانی کرمان رفت و بنده تا چهار سال بماندم و مورد الطافها
شدم تا در سنهٔ هزار و دویست و پنجاه و چهار که پادشاه جمجاه قطب السلاطین از یورش بلاد شرقی بدار
الخلافه رجوع فرمود فقیر از جانب فرمانفرمای فارس مامور بطهران شدم بعد از ورود در پانزدهم
رمضان بخانهٔ جناب فاضل معظم حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم منزل یافته بحضور اقدس شاهنشاهی مشرف
گردیده بتوقف جناب و التزام رکاب مخصوص شدم و تربیت نواب شاهزاده عباس میرزا را بعهدهٔ این غلام
فرموده روز بروز مراتب مرحمت و مکرمت شاهانه نسبت باین فقیر ظاهر و روز افزون بیکران چنانکه محرم خلوت و مقرب
حضرت شدم و در سفر و حضر در رکاب همی بودم و باکرام و انعام و تشریفات منشور و مکاتبات بعضی اوقات
اختصاص داشتم و قابل خدمات بزرگ میشمردند و غالبا بصحبت تواریخ و اشعار میگذشت تا در سنهٔ هزار و دویست
و شصت و چهار که پادشاه جمجاه در قصر جدید تجریش شب سه شنبه ششم شوال جهان را بدرود کرده در خدمت شاهزادگان
و امنای دولت بطهران آمدیم و انتظار وصول موکب فیروزی کوکب حضرت ولیعهد دولت ابد مدت را
از تبریز بدار الخلافه همی بردیم تا این سعادت حاصل و در یکمنزلی دار الخلافه برکاب بوسی شرفیاب گشته
بخدمت مقرره مامور آمدم بسببی چند از آن خدمت استعفا نمودم و بکنج عزلت افتادم پس از چندی سلطان
السلاطین شاهنشاه عهد ابو النصر ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه مرا بخواند و بسفارت خوارزم
مامور داشت در پنجم جمادی الثانیه سنهٔ هزار و دویست و شصت و هفت از راه مازندران و استراباد بتفصیلی
که در رسالهٔ روزنامهٔ سفارت خوارزم معروض شده رفتم و باز آمدم پس بریاست و ناظمی مدرسهٔ دار
الفنون که مجمع علما و حکمای فرنگستان و مدرس مستعدین ایرانست مفتخر گشتم و در ضمن حسب الامر باتمام تاریخ
روضة الصفا حکمی رفت از صفویه الی الان شصت هزار بیت در ضمن سه جلد بر هفت جلد سابق افزودم
و بامر امنای دولت یکهزار جلد باسمه نمودم و مورد اکرام و انعام شدم چون این تذکره روزگاری در دست
بود بنام نامی مزین شد و مقرر آمد که باتمام آن کوشیدم و از آنجا که رسم اهل فراست و خاتمه از خود

ره بتذکرهٔ مجمع الفصحاست

جا

شرح حالی نگارنده و اشعار خود را مرقوم دارند اگرچه منظومات و مرقومات فقیر بیش از آن است
که در تذکره گنجد لیکن از هر یک چیزی بنمونه مذکور خواهد شد

در توحید

این هفت توی گنبد و این شش در سرای　　از شیب و از فراز فرود یم و فرا
در ذره ذره صنعت صانع ازو پدید　　در پایه پایه حکمت خالق از این بپا

در صفت فصل دی و فرود جنود برف

چه کرد افشار لعلی چه کرد آن کره مینا　　که شیخ سیمابگون حله است و تل سنجاب چون دیبا
هوا کافور بیز استی سما سیماب بیز استی　　شمر پر تیغ تیز استی شجر پر بیضهٔ بیضا

تغزل بهاریه

بر گل بویا سرود بلبل گویا　　ساده گویا بخوان و بادهٔ بویا
بلبل بر گل نوای خارکن آراست　　صلصل بر سرو ساخت نغمهٔ عنقا

وله ایضاً

در آمد بفرخ فری مهرگانا　　فری مهرگان جشن فرخ کیانا

در تهنیت شیراز بوجود خاقان خلد آشیان

بخ بخ لک ای دیار فرخ زا　　فرخ و فرخنده و خجسته و زیبا
چرخ هزار آمدی ز معبر خسرو　　گنج گهر آمدی ز مقدم دارا
قبلهٔ عالم شدی ز قبلهٔ عالم　　مفخر دنیا شدی ز مفخر دنیا

چاردیوار قریه‌ایست از قرای حوالی قندهار پادشاه هندوستان جلال الدین اکبر دفعهٔ ثانی بعد از سه سال و هشت ماه و بیست روز که از تل محاصرهٔ قندهار گذشته بود از جهان آباد پای تخت خود بقصد تصرف قندهار حرکت کرده در کابل اردو زد و اورنک زیب پسر خود را با یکصد هزار سوار از یکسو و سعدالله خان وزیر اعظم را با یکصد هزار سوار دیگر و بنه عراده توپ از جانب دیگر در اواخر ربیع الثانی هزار و شصت و دو بسمت قندهار حرکت داد اردوی سعدالله خان وزیر اعظم در حین طی خان سه فرسنگی شهر و اردوی اورنک زیب بقریهٔ چاردیوار نزول نمود

چارسو مخفف چهارسو است که یعنی چهار بازار باشد و غالباً باین اسم نامیده شده است گنبدی که در زیر آن دکاکین متعدده واقع شده باشد و از چهار سمت چهار بازار منتهی میشود باین محل

وگاهی نیز محله و قریه باین اسم موسوم شده است چنانکه در ذیل بیاید

چارسوی بزرگ طهران در سنه هزار و دویست بیست و دو در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله ثراه ساخته شده است

چارسوی علیقلی آقا یکی از چارسوهای اصفهان و در محله واقع که آن محله را نیز بهمین اسم مینامند و با محله بید آباد مجاورت دارد مدرسه عالی و حمامی نسبتا معتبر موسوم بمدرسه و حمام علیقلی آقا در نزدیکی چارسو است علیقلی آقا ظاهرا از امرای صفویه بوده و در بناهای مزبوره منتهای سلیقه را بکار برده و در کمال استحکام و امتیاز ساخته است سنگهای مرمر و غیره و کاشیهای قیمتی نفیس که در مسجد و حمام علیقلی بکار رفته محل توجه ابصار و انظار مسافرین و سیاحان عالم است

چارسوی کوچک طهران در سنه هزار و دویست و چهل و سه بنا شده است

چارسوی شیرازیها اسم یکی از محلات معتبره اصفهانست

چارسوی شاه اصفهان در حوالی میدان نقش جهان و مدرسه ملا عبدالله که از مدارس معتبره اصفهانست در این چارسو واقع

چارسوی کهنه یکی از محلات کرمانست

چارسوی مقصود اصفهان بازاریست در حوالی مسجد شاه اصفهان از میدان نقش جهان وارد این بازار میشوند

چارسوی مخلص اصفهان محل مخصوصی است در بازار اصفهان قرب قیصریه و کاروانسرای مخلص که الان از کاروانسراهای معتبر اصفهانست در نیمچه واقع شده

چارسوی نقاشی اصفهان واقع در نزدیکی دروازه حسن آباد است

چارسوی نکی یکی از چارسوهای اصفهان که واقع در قسمت جنوبی شهر است بعضی چارسوهای دیگر در شهر اصفهان هست که اگرچه بنای آنها نسبت بابنیه سایر بلاد معتبر است ولی نسبت بعمارات خود اصفهان چندان رفعت و عظمتی ندارد

چارسو قریه ایست از قرای کجور و مقبره مصقله بن هبیره شیبانی در آنجاست و مردم کجا مشغله مینامند از قرار یکه در تاریخ ظهیرالدین مسطور است در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قومی در طبرستان موسوم به بنی ناجیه مرتد شده بنصرانیها پیوسته عیسوی شدند حضرت امیرالمؤمنین مصقلة بن هبیره شیبانی را با لشکر بر ایشان فرستاده آنها را غارت و تاراج کردند و زن و فرزندان

ایشان را دستگیر و اسیر نمودند اما مصقله اسرا را از لشکر بصد هزار درهم خرید آزاد ساخت و بعضی از قیمت آنها را ادا کرده و قدری باز نداد و بکرنجیا امیر المؤمنین علیه السلام بقیه وجه قیمت را از همشیره او بکرفتند و بلشکر قسمت کرده در خوارزم و فتح الله مصقله لانه فعل فعل السادة و فر فرار العبید و این مصقله در خلافت معاویه را و طلب شد که اگر چهار هزار مرد با و بدهند طبرستان را مسخر نماید معاویه چهار هزار مرد با و داد چون بطبرستان رسید دو سال با فرخان جنگید عاقبت در جنگ کشته شد و در چارسو مدفون کردید

چارطاق یکی از دهات متعلقه ببلوک جهرم فارس است و اسم مزرعه ایست از مزارع بلوک سیرجان کرمان که رعایای نصرت آباد در آن زراعت میکنند و نیز اسم مزرعه ایست از بلوک اقطاع کرمان

چارطاقی قریه ایست از قرای غار من اعمال الطهران

چارعلیا قریه ایست از قرای قاپانات قدیم النسق از آب قنات مشروب میشود معدودی سکنه دارد

چارفاریاب یکی از قرای متعلقه ببلوک کوهمره شیراز است

چارفرسخی از قرای خبیص کرمانست

چارفرسنگ مزرعه ایست از مزارع طبس این مزرعه از آب قنات مشروب میشود هوایش گرم است و بیست نفر سکنه دارد

چارق از قرای خدابنده لوی خمسه جدید النسق ملکی نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزاست هوایش ییلاقی و زراعت انجا دیمی و ابی است یکرشته قنات دارد که محصول و صیفی از او مشروب میشود سکنهٔ این قریه پانزده خانوار است

چارقوبه از مزارع هشون بلوک اقطاع کرمانست

چارکش قریه ایست از قرای قاپانات قدیم النسق از آب قنات مشروب میشود هوایش ییلاقی است قلیلی رعیت دارد

چارک قریه ایست از قرای توابع بلوک لارستان فارس در کنار بحر العجم واقع و جزو بنادر محسوب میشود اهالی انجا و اکثر لارستان سنی شافعی مذهب میباشند

چارکار قصبه ایست در نه فرسخی کابل در سمت شمال این شهر جوانب اربعه او وسیع و در یکفرسخی آن کوه بزرگی واقع است دامن آن کوه کشاده و در انجا ارغوان زاریست که طول آن یکفرسنخ است

و عرض بهم‌ریخته در فصل بهار کمال صفا و طراوت را دارد و نظیر آن در هیچ جا دیده نشده آب و
هوای این قصبه بخوبی معروف و ییلاق است که هزار باب خانه دارد و مرحوم رضا قلیخان امیرالشعراء
روّح الله روحه گوید

شده از ارغوان دگر گلزار   ارغوان زار شهر چاکنار

چارگنبد از قرای کوهستان سیرجانست بعضی از ایلات در مزارع اینقریه ییلاق مینمایند
شاه شجاع بعد از ملاقات با کلو میر حسین بفتح و فیروزی امیدوار شده عزیمت شیراز نموده
در چارگنبد نزول کرده و از اینجا بطرف مقصود راند

چارکیف از مزارع چارگنبد سیرجانست

چارلنگ از مزارع اقطاع بلوک کرمانست

چارمان در استیلای عرب بر عجم و فرار یزدجرد بن شهریار بری باو نامی از اهل طبرستان
از اولاد ملوک عجم که ملتزم رکاب یزدجرد بود مرخصی حاصل نموده که بطبرستان رفته آتشکده آنجا را
زیارت نماید و بعد از ورود فشون عرب بمملکت ری و انقلاباتیکه در ایران اتفاق افتاد اهالی طبرستان
باو را پادشاه خود نمودند و او چارمان را که معرب آن بشارمان میشود پای تخت خود قرار داد بعد از
پانزده سال سلطنت ولاش نام او را بضرب خشتی که بشانه او فرو کوفت بکشت و خود سلطنت
طبرستان را صاحب کرد و بنیه چارمان اسم یکی از دههای طبرستان بود چنانکه در تاریخ ظهیرالدین
مسطور است

چارمحال از مضافات اصفهان و چهار ناحیه است معروف بمحال اربعه و شرح هر ناحیه
از قرار ذیل است

ناحیهٔ لار

حدود این ناحیه جنوبی بشیراز شمالی بفریدن شرقی باصفهان غربی ببزیج

قرای ناحیهٔ لار

قریه چالشتر قلعه آجری که بیست و دو برج دارد و هر دو هشت برج هشتاد ذرع فاصله با یکدیگر از
بناهای مرحوم حاجی محمد رضا خان و در آنجا ابنیه عالیه و عمارتهای بسیار خوبست که زیاده از
سی هزار تومان مخارج عمارات شده بالفعل و بنیاد خانوار جمعیت آنجاست یکرشته قنات دارد
که دو سنگ آسیا که عبارت از هشت سنگ میرابی باشد آب از آن جاریست و هر سال صد خروار

زمین بذر افشان اراضی را مشروب میکند حمام و مسجد بسیار خوب دارد سه دانگ قریه مزبوره متعلق
بجناب نظام و سه دانگ متعلق بمنسوبان او گویند این قنات خرابی بهم رسانیده نتیجه و بازارچه و دکاکین
و اسباب حمام دارد جنابان ملا هاشم و ملا کریم فضلای انجا مردمان با فضل و دیانتی هستند امامت
و حکومت شرعی چالشتر با جنابان معزی الیهما است سیصد و نود تومان مالیات بدیوانی اینجا میباشد
شش نفر سرباز هم میدهند

قریه اشکفتک محاذی چالشتر است پانصد قدم فاصله این دو قریه است در دامنه کوه واقع است انجا سابقا
پنجسال قبل سیصد خانوار جمعیت داشت حالا خراب و یازده خانوار جمعیت دارد سه رشته قنات
داشت حالا چون نهر روی قنات باز است و باغ عصارخانه با اسباب مسجد و حمام خوب حاجی محمد رضا
خان در آن ساخته بود چهار دانگ ملکی خانبابا خان و دو دانگ متعلق بمنسوبان مشار الیه است
اراضی آنجا هر سالی یکصد خروار بذر افشان زمین دارد چهار صد و پنجاه تومان مالیات و شش نفر
سرباز میدهند قریه زابیان سفلی یکدانگ ملکی خانبابا خان و پنجدانگ متعلق باقا عبد الحمید
و آقا حسینعلی و آقا علی و آقا مهدی و آقا محمد کاظم منسوبان خانبابا خانست نیم فرسخی چالشتر واقع است دو رشته
قنات دارد یکی آباد و دیگری خراب حمام و مسجد خوب از بناهای حاجی محمد رضا خان دارد جمعیت
هزار نفر است که دویست خانوار باشد مالیات سیصد تومان سرباز چهار نفر دارد

قریه دهکرد یکفرسخی چالشتر هزار خانوار جمعیت چشمه دارد حوالی چالشتر از انجا آب رایش میکنند تا
میرسد بدهکرد چهار سنگ آسیاب دارد چهار نهر بهشتی و چهار مزرعه میر و حسین آباد دشتی ده
هوکیجان قلعچیان دو حمام و سه آسیا و یخچال و نتیجه بسیار خوب دارد عمارتهای خیلی معتبر در این قریه هست
از همه صنف کسبه دارد بقدر سی باب دکان صباغی و بزازی و عطاری در آن میباشد و هشت باب
عصارخانه جنابان آقا سید باقر و ملا محمد حسین که از فضلای عصر اند آنجا امامت و حکومت شرعی دارند
دو امامزاده دارد حلیمه خاتون و حکیمه خاتون کدخدای قریه مزبوره آقا محمد رضا داماد محمد مهدی خانست
نتیجه و عمارات و حمام خوب آنجا را حاجی محمد رضا خان و حالیه خانبابا خان ساخته چمن بسیار خوبی در
دهکرد است که قریب یکفرسخ میباشد هر سالی چهار صد خروار بذر افشان اراضی آنست و هزار تومان
مالیات و بیست و هفت نفر سرباز میدهد ولی مکرر دیده و سالها است چهار هزار تومان معامله کرده
لهذا خراب شده است یکدانگ قریه مزبوره ملکی خانبابا خان و محمد مهدی خانست که عموزاده اند پنج
دانگ متعلق بمنسوبان مشار الیهما و رعیتها است

قریهٔ مافیچ چهار مزرعه دارد موسوم بمزرعهٔ پلنگی مزرعهٔ شتربچه مزرعهٔ کوینم آباد مزرعهٔ امنازده جمعیت
آن دویست خانوار مالیات آن سیصد و شصت تومان و سرباز چهار نفر ملکی خانبابا خان است مسجد و
عمارت اربابی خوب هم دارد حمام بسیار خوب دو باب عصارخانه دو باب آسیا خانبابا خان در اینجا ساخته
است امامزاده علی اکبر اولاد حضرت امام موسی علیه التحیة والثناء اینجا مدفونست چهار رشته قنات دارد
که دو سنگ آسیا آب است هر رشته قناتی یکی از مزارع مفصله فوق را مشروب میکند
قریهٔ کاکان یکرشته قنات دارد نیم سنگ آب از آن جاریست هر سالی ده خروار بذر افشان از مشروب
میشود و اکثر محصول اینجا دیم است و قطعه باغچه هم دارد جمعیت اینجا سی خانوار میباشد آباد کردهٔ حاجی محمد
رضا خان است پانزده تومان مالیات دارد یکنفر سرباز میدهد قریهٔ پیر پلوط ابچشمه دارد جمعیت
اینجا پنجاه شصت خانوار ملکی محمد مهدی خان و بستگان خانبابا خان است حمام و مسجد و عتیقی هم دارد اکثر
محصول اینجا دیم است صد تومان مالیات دیوانی دارد یکنفر سرباز میدهد قریهٔ ارجنک ملکی
خانبابا خان و محمد مهدی خان است زینباهای حاجی محمد رضا خان جزو قراء جدید الثبوت بیست تومان جمع
با اینجا بسته شده است سی خانوار جمعیت دارد محصول اینجا غالبا دیم است چشمهٔ آبی هم دارد بقدر
هزار لنگ آب از آن جاریست یکقطعه باغ هم دارد قریهٔ هارونی آباد کردهٔ حاجی محمد رضا خان است
فعلا ملکی خانبابا خان و برادران ملکی محمد مهدی خان است قلعهٔ بسیار خوب اشجار زیاد عمارت اربابی وسط
باغ حمام خوب داشته ولی میگویند در این دو ساله عمارت بکلی خراب و اشجار بالمره تمام قطع و حمام منهدم
شده جمعیت اینجا صد خانوار بوده پانزده خانوار شده است سالی صد خروار بذر افشان اراضی دیم دیگر که رعیت
داشته باشند لعنت میماند صد تومان مالیات اینجاست دو نفر هم سرباز میدهد
قریهٔ سوره جان خرابه بوده حاجی محمد رضا خان آباد نموده حالا ملکی بختیار بستگان است رودخانهٔ زاینده
رود هر چه بخواهد آب برمیدارد یکچشمهٔ بسیار خوبیهم در آن هست دو سنگ آسیا آب دارد اراضی
هر سالی صد خروار بذر افشان و جمعیت هشتاد خانوار مالیات یکصد و هشتاد تومان آسیا و
حمام و عتیقی هم دارد قلعهٔ حاجی محمد رضا خان بالای سرابادی بجهة محافظت قریهٔ مزبوره ساخته است
هوای اینجا سرحد است بسیار سرد از اینجا سرچشمهٔ رودخانهٔ زاینده رود چندان مسافتی نیست و با
آب کرن یک کوه فاصله دارد بصد هزار تومان مخارج ممکن است آب کرن را روی آب رودخانهٔ
زاینده رود انداخت و ملکی دیگر آباد نمود که مثل اصفهان باشد
قریهٔ بارده بسیار خوب جائی بوده میگویند خراب شده یک سنگ آب چشمه دارد ملکی رعیت است

بزرك ابادی و ریش سفید و معتبرین انجا قاسم و آقا محمد اسمعیل است اراضی انجا بقدریست که در هر سالی
پنجاه شصت خروار زمین بذر افشان زراعت میشود یکصد و سی تومان مالیات و چهار نفر سرباز میدهد
قریهٔ مرغالک مرحوم حاجی محمد رضا خان آباد کرده قلعه و حمام بسیار خوب و چهار پنج چشمه دارد از هر چشمه
ابی سالی بیست خروار بذر افشان زراعت میشود درختی در حوالی قریهٔ مزبوره در سر چشمه واقع است معروف
است به کل آقاج گویند اب این چشمه را بعوض مایه به نیت پنیر شدن بشیر زنند پنیر میشود به نیت ماست شدن
بشیر زنند ماست بسته میشود در همه فصل این درخت سبز و خرم است سرحد بسیار سرد است برف زیاد
انجا می اید بلکه اغلب اوقات برف در آنجا هست ملکی خانبابا خانست یکصد و نود تومان مالیات و دو نفر
سرباز میدهد پنجاه شصت خانوار جمعیت دارد   قریهٔ اقاتون قلعه چیر است و ازده خانوار جمعیت
دارد اباد کردهٔ حاجی محمد رضا خان اب ان از چشمه بذر افشان ان هر سالی شش هفت خروار مالیات ده
تومان سرباز یکنفر ریش سفیدان خلیل خان و حاجی بابا
قریهٔ شیخ چوپان رعیت انجا همه سادات اند امامزاده واجب التعظیم سید بهاء الدین در حوالی شیخ چوپان واقع است
جمعیت شصت خانوار مالیات شصت تومان سرباز سه نفر هر سالی شصت خروار بذر افشان اراضی است
اب چشمه ان دو سنگ میباشد ملکی رعیت است ریش سفیدان و معتبرین انجا سید محسن و سید عبدالله
قریهٔ بزهرا هزار خانوار جمعیت داشت اب ان چشمه و قنات هر دو و باغات بسیار خوب دارد از رودخانه زاینده
رود مشروب میشود دو حمام در آن هست یکی حاجی محمد رضا خان ساخته است دو آسیا دارد هشتصد و پنجاه
تومان مالیات است و چهارده نفر سرباز میدهد ملکی رعیت میباشد میگویند حالا تخمینا چهار صد خانوار
رعیت و جمعیت دارد سکنه انجا متفرق شده   قریهٔ کلک وسط هارونی و چالشتر واقع است اباد کردهٔ
حاجی محمد رضا خان چشمه دارد و قلیل ابی از ان جاریست محصولش از دیم عمل می آید بذر افشان ان سالی
بیست و دو سه خروار مالیات و سرباز ندارد جزو هارونی است
قریهٔ آق بلاغ آباد کردهٔ حاجی محمد رضا خان حالا متصرفی حسینقلی خان ایلخانی میباشد اراضی آن بقدری
است که در هر سالی بیست و دو سه خروار بذر افشان زمین دارد جمعیت انجا بیست و پنج خانوار است
قریهٔ دانان یکصد و بیست خانوار جمعیت اب ان از چشمه و زیاده از دو سنگ آسیا جاریست حاجی
محمد رضا خان قلعه انجا ساخته است سه دانک ملکی بستگان حاجی محمد رضا خان سه دانک ملکی رعیت است
هر سالی صد خروار بذر افشان اراضی دارد بسیار جای خوبیست اسیا و حمام و مسجد هم دارد دویست
و نود تومان مالیات و چهار نفر سرباز میدهد   قریهٔ خوی قلعه چیر است بقدر پنجاه خانوار

رعیتی دارد ملکی آقا محمد حسین اصفهانی مشهور بار بابیست آب چشمه یک سنگ اراضی آنجا بادیم کاری
هر سالی پنجاه خروار بذر افشان مالیات آنجا شصت تومان سرباز دو نفر حمام و مسجد هم دارد
قریه سورشجان آباد کردهٔ حاجی محمد رضا خان حالا ملک حسینقلی خان ایلخانی است آبش از چهار سنگ
و از چشمه است سالی دویست خروار بذر افشان است جزئی اشجار هم دارد دویست و بیست تومان مالیات
و چهار نفر سرباز میدهد

قریه کرم دره ملکی رعیتی است اکثر سادات اند سی و چهل خانوار جمعیت آنجاست حاجی محمد رضا خان حمام
آنجا ساخته است آبش هم از چشمه و هم از رودخانهٔ زاینده رود است اشجار و آسیا هم دارد هر سالی بیست
خروار بذر افشان آنجاست مالیات آنجا پنجاه تومان سرباز یکنفر   قریه مارکده آبش از رودخانهٔ زاینده
رود هر سالی بیست خروار بذر افشان آن و جزئی اشجار هم در آن یافت میشود ملکی رعیتی است حمام
و آسیا هم دارد مالیات نود و شش تومان سرباز دو نفر   قریه هوره جمعیت آنجا هفتاد خانوار آبش
از رودخانه و باغات خوب دارد زراعت آنجا هم غله است هم شلتوک و صیفی هر سالی یکصد خروار
بذر افشان اراضی دارد مالیات دویست و هشتاد تومان سرباز چهار نفر آسیا یکباب نصف قریه
مزبوره ملکی خانبابا خان است نصف ملک رعیتی

قریه سوادجان آبش از رودخانه جمعیتش پنجاه شصت خانوار باغات و اشجار هم دارد شلتوک کاری
و غله کاری هر دو در آن میشود هر سالی شصت هفتاد خروار بذر افشان آنست حمام و آسیا هم دارد مالیات
یکصد و سی تومان سرباز سه نفر قدری از قریه مزبوره متعلق بکیسان خانبابا خان باقی ملک رعیتی است
ریش سفید و معتبرین آنجا ملا علی و قنبر علی است   قریه دشتی ملک رعیتی و دارای حمام و مسجد و باغات و
آسیا است آبش از رودخانهٔ زاینده رود زراعت آنجا هم غله است هم شلتوک و صیفی کاری هم در آن میشود
مالیات آنجا سی تومان جمعیت بیست خانوار سی خروار بذر افشان آنست جزئی باغات هم دارد

چم چنگل ملک حاجی ابو النصر خالوی خانبابا خان آبش از رودخانه جمعیت آنجا دوازده خانوار است هر سالی
سه چهار خروار بذر افشان آنجاست چهار تومان مالیات دارد خانبابا خان آسیائی آنجا ساخته است
قریه چم چنگ ملکی محمد مهدی خان آب آن از رودخانه زراعت آنجا هم غله است هم شلتوک و صیفی قلعهٔ بسیار
خوبی حاجی محمد رضا خان آنجا ساخته است هر سالی بیست و پنج خروار بذر افشان آنجاست جمعیت بیست و
پنج خانوار رعیتی است مالیات قریهٔ مزبوره سی تومان است یکنفر سرباز میدهد حمام و مسجد رعیتی هم
دارد   قریه چم زین ملکی خانبابا خان از آب رودخانه مشروب میشود حاجی محمد رضا خان قلعهٔ آنجا

ساخته است جمعیت پانزده خانوار هر سالی پانزده خروار بذر افشان انجا میباشد زراعت این قریه
هم غله است هم شلتوک و صیفی باغات هم دارد

قریه چم خلیفه ملکی محمد مهدیخان و خانبابا خان از رود خانه زاینده رود مشروب میشود بیست و پنج
خانوار جمعیت است و سی خروار هر سالی بذر افشان انجاست مسجد و حمامی حاجی محمد رضا خان انجا ساخته
است اسیا هم دارد زراعت انجا شلتوک و صیفی است جزئی غله کاری میشود هفتاد تومان مالیات
این قریه است چنار بسیار عظیمی دارد که قریب بیست ذرع دوره و قطر درخت چنار است هیچ جا چنین درخت
چناری دیده نشده است کاکا مزرعه ایست بدون مالیات از اب رود خانه زاینده رود مشروب میشود
سالی دو و سه خروار بذر افشان ان و چهار خانوار رعیت دارد ملکی اقا عبد الحمید است

کاکا ملکی خانبابا خانست از رود خانه زاینده رود مشروب میشود شتوی و شلتوک و غله زرع میشود
سالی دوازده خروار بذر افشان انست هیجده خانوار رعیت و ده تومان مالیات یکنفر سرباز دارد حمامی هم
حاجی محمد رضا خان ساخته است قریه چم عالی اکبر ملکی اقا حسینعلی از کسان خانبابا خان است اب ان
از رود خانه زاینده رود قلعه مختصری دارد زراعت ان شلتوک و باغات جزئی و جمعیت ان شش خانوار
مالیات بیست و پنج تومان سرباز نصف نفر اسیا پل معروف زمانخان دو چشمه است پایه میان
از کوه و سنگ است که تراشیده شده روی ان طاق زده اند اب رود خانه زاینده رود هنگام طغیان
اب و غیره تمام از این دو چشمه رد میشود پل بسیار معتبری است زمان خان شخص رعیتی بوده است از اهل
قریه سامان چهار محال تخمینا پانصد شش صد تومان اخراجات پل معروف نموده است وقتی پل مزبور
خراب شده و راه عبور و مرور مترددین و قوافل مسدود گردیده حاجی محمد رضا خان پل را تعمیر کرده حالا
مردم بفراغت و سهولت و اسودگی عبور و مرور مینمایند

قریه کامکش ملکی رعیتی است چهل پنجاه خروار بذر افشان انست اب ان از چشمه و رود خانه باغات هم
دارد زراعت انجا هم غله است هم شلتوک و صیفی دارای اشجار بسیار و حمام و اسیا مالیات پنجاه و هشت
تومان سرباز دو نفر قریه ایلبیکی ملکی اقا حسینعلی و اقا عباس مالیات انجا بیست و چهار تومان
اب ان از رود خانه زاینده رود زراعت شلتوک کاری و غله و صیفی حشیشه ابی هم دارد جمعیت پانزده
خانوار هر سالی ده خروار بذر افشان انست سرباز یکنفر نزدیک ابادی حاجی محمد رضا خان کاروانسرائی
از اجر ساخته است قریه سامان سیصد خانوار جمعیت دارد ملکی رعیتی دارای باغات بسیار
و غله مزرعه ندارد اب ان هم از چشمه و هم از قنات از رود خانه زاینده رود مشروب میشود

هر سالی دویست خروار بذر افشان آنجاست مالیات آنجا پانصد و ده تومانست نه نفر سرباز دارد
سه حمام در این قریه است که یکی از آنها را حاجی محمد رضا خان ساخته اکنون هم میگویند مالکین آنجا مسجد بسیار
خوبی بنا کرده اند سه آسیا دارد جناب آقا ملا محمد علی پیش نماز قریه مزبوره است قناتی در آنجا هست مشهور
بقنات عبد میگویند اگر قنات مزبوره زن نداشته باشد آبش خشک میشود یعنی که زنی باسم قنات باید عقد کرد
و آن زن شوهر دیگر نباید داشته باشد و اقلا ماهی یکدفعه تابستان و زمستان زن برهنه شود و در آب قنات
فرود رود اگر این کار را کردند همیشه آب قنات جاریست اگر زن برای قنات معین و عقد نکنند آبش خشک
میشود قریه شوراب ملکی رعیتی است آبشان از چشمه و بقدر یکسنگ هر سالی سی خروار بذر افشان
است جمعیت سی خانوار جزئی باغات و اشجار هم دارد زراعت غله و صیفی دارای حمام و قلعه و آسیا مالیات
آن سی و شش تومان و سرباز یکنفر

قریه پرکستان ملکی خانبابا خان آبشان از رودخانه زراعتشان شلتوک کاری و دوازده خروار بذر
افشان است مالیات ده تومان مسجد و حمام از آخانبابا خان ساخته چم باری ملکی خانبابا خان آب
آن از رودخانه و مالیات آن سه تومان زراعتشان شلتوک کاری اشجار در کنار آنها بسیار دارد دویست
خروار بذر افشان آنجاست آبادی و قلعه ندارد قریه چرمهینی ملکی آقا نصرالله و آقا محمد حسن و آقا عبدالله
آقا نصرالله و آقا عبدالله مخصوص خودشان قلعه بسیار خوب و عمارتهای عالی اربابی ساخته اند رعیت قلعه
جداگانه دارند دارای باغات بسیار خوب با قنات و رشته و سنگ آسیا هر سالی پنجاه خروار بذر افشان
است شصت هفتاد خانوار رعیت دارد یکصد و نود و پنج تومان مالیات میدهند سرباز سه نفر سلطان
یکنفر دو باب حمام و یک آسیا هم دارد

سورچه علیا و سفلی و باقرآباد و شریف آباد چهار مزرعه است در دامنه کوه فهفرخ واقع است در حوالی
چرمهینی بیست و چهار تومان مالیات است و نه نفر سرباز دارد ملکی رعیتی است چهار قلعه دارد سی خانوار
جمعیت سه خروار هر سالی بذر افشان آنجاست زراعتشان شتوی و صیفی هر دو آب از قنات

قریه فهفرخ دو رشته قنات دارد چهار سنگ آسیا آب است دارای سه آسیا میباشد و سه حمام
مرحوم حاجی محمد رضا خان آنجا قلعه بسیار خوبی ساخته است ملکی محمد مهدیخان و رعیتی است عمارت
بسیار خوب اربابی محمد مهدیخان آنجا بنا کرده هر سالی هفتصد و دویست خروار بذر افشان آنجاست بعلاوه
باغات خوب هم دارد جمعیت پانصد خانوار مالیات هشتصد تومان دوازده باب دکان و بازار دارد و چهار
باب عصارخانه عالم و پیش نماز آنجا جناب ملا عبدالوهاب است کدخدای معتبر میرزا حسین کربلائی مشهور به رخ

میانه لیجان و چهار محال است عبور و مرور از آنجا خیلی صعب و دشوار بوده حاجی محمد رضا خان مخارج
زیادی نموده سنگ تراشی کرده حالا آنجا هم بطور سهولت میتوانند عبور نمایند تا آنجا یک فرسخ کرده
است   شهرک ملکی رعیتی است و بیست خانوار رعیت آنجا میباشد از چشمه و سنگ آسیا آب دارد مالیات
پانصد و شصت تومان سرباز هشت نفر هر سالی یکصد و پنجاه خروار بذر افشان آنجا است حاجی حفیظ الله و
علیجان کدخدا و معتبرین آنجا هستند   قریه احمد آباد خالصه دیوان اعلی جمعیت آنجا هشتاد خانوار بوده
حالا میگویند سی و دو سه خانوار است آب از چشمه و رودخانه هر دو دارد رعیت آنجا ارامنه اند زراعت شان
و جزئی صیفی هر سالی چهل خروار بذر افشان آنجا است مالیات پانصد و چهار تومان سرباز ندارد قلعه و
کلیسائی حاجی محمد رضا خان آنجا ساخته خانه بنا با خانه هم حمامی بجهة ارامنه ساخته
قریه مفشیجان آبش از چشمه بقدر یک سنگ و نصف چهار بیست ملکی رعیتی است چهار صد خانوار جمعیت دارد
دامنه کوه جهان بین که از کوههای معروف فریدن است واقع شده کوه مزبور گیاه و گلهای بسیار خوب دارد و الحق
جای خوبیست هیچوقت برف کوه تمام نمیشود هر سالی بقدر صد خروار بذر افشان آنجا است ده دوازده
باب دکان از همه صنف سه باب عصارخانه یک باب حمام یک باب آسیا و هشتصد و هفتاد تومان مالیات و
چهارده نفر سرباز دارد   قریه شمس آباد ملکی آقا نصر الله و آقا عبد الله جرمهینی است چهل خانوار جمعیت
آنست آب آن از رودخانه و هر سالی شصت خروار بذر افشان آنجا میباشد چشمه در حوالی آنجا در دامنه
کوه جهان بین واقع است که اسم وقت و ساعت میباشد آب چشمه مأخذ معینی ندارد یکوقت چهار ماه
متصل آب از آن چشمه جاریست یکوقت در روزی چهار دفعه آب چشمه بند میاید و بکلی چشمه خشک میشود
بعد بیکساعت فاصله آب جاری میشود وقت معینی ندارد باینواسطه چشمه وقت و ساعت میگویند
آنجا را هیچکس از مردمان آنجا سرّ این مطلب را نفهمیده است مالیات یکصد و هفتاد تومان سرباز
چهار نفر حمام و آسیا هم دارد   قریه طاقانک ملکی خانبابا خان است سالی پنجاه خروار بذر افشان
آنقریه است یکسنگ آب از چشمه و آب رودخانه هم دارد یکصد خانوار جمعیت آنجا است مسجد و آسیا هم دارد
عمارت اربابی خوبی هم خانبابا خان آنجا ساخته است حاجی محمد رضا خان هم حمام خوبی بنا کرده یکصد و
هشتاد و سه تومان مالیات و چهار نفر سرباز میدهد
قریه سیرک ملکی آقا نصر الله و آقا عبد الله جرمهینی رعیت آنجا ارامنه اند کلیسائی ارباب سیرک بجهة
ارامنه ساخته اند که آنجا عبادت میکنند پنجاه خانوار جمعیت آنجا است چهل خروار هر سالی بذر افشان
سیرک است آب از چشمه بقدر دو سنگ آسیا دارد مالیات دویست و بیست و دو تومان سرباز چهار نفر

قلعهٔ اربابی خوبی هم ساخته شده است   قریهٔ وردیجان وقف است آبش از سر سنگ نوابهای
صفویه وقف کرده‌اند تولیتش با خودشان است مالیات هم ندارد سالی صد خروار بذر افشان اینجا است
مزرعهٔ کاوچر آبش از چشمه و جمعیت هفت خانوار سه خروار بذر افشان مالیات سه تومان سالا
مالیات بیست تومان جمعیت دوازده خانوار آبش از رودخانهٔ زاینده رود   قریهٔ جاوان
مالیاتش بیست تومان جمعیت اینجا بیست خانوار هر ساله هشت خروار بذر افشان اینجا است باغات
بسیار دارد آبش از چشمه و رودخانهٔ زاینده رود حمام اینجا را حاجی محمد رضاخان ساخته است
شولکستان مزرعه است جزو همنجان   قریهٔ علی آباد شوره بومی در حوالی ده گرگ خاکش شور است
آب قنات دارد مالیاتش اینجا شصت و دو تومان جمعیت دوازده خانوار بذر افشان هر ساله دوازده
خروار قلعهٔ مختصری دارد

ناحیهٔ کیار

حدودش از قرار ذیل است شمالی مرج جنوبی بکندمان مغربی پشتکوه بختیاری شرقی بلیجان
قریهٔ خواجی خالصهٔ دیوان اعلی صد خانوار جمعیت دارد آبش از رودخانهٔ کیار هر ساله پنجاه شصت
خروار بذر افشان اینقریه است مالیات اینجا دویست و بیست و پنج تومان سرباز چهار نفر حاجی محمد رضاخان
حمامی اینجا ساخته حاجی آقاخان و ملا عباس کدخدا و معتبرین اینجا هستند   قریهٔ کلاتک سر کوه
واقع است آبش هم از چشمه دارد هم از رودخانه خالصهٔ دیوان اعلی است سی خانوار جمعیت دارد یکصد
تومان مالیات و دو نفر سرباز مسجد هم و اشجار هم دارد حاجی محمد رضاخان حمامی اینجا ساخته
قریهٔ دستناء خالصهٔ دیوان اعلی یکصد و بیست خانوار جمعیت است صد خروار بذر افشان دارد آبش از رودخانه
ششصد و بیست و پنج تومان مالیات و هشت نفر سرباز مسجد هم و مسجد و حمام و آسیا هم دارد
قریهٔ تشنیز ملکی خانبابا خان پنجاه شصت خانوار جمعیت است قلعه و حمام و آسیا حاجی محمد رضاخان اینجا ساخته است
آبش از رودخانه مالیات دویست و هفتاد و پنج تومان چهل خروار هر ساله بذر افشان اینقریه است سرباز
سه نفر   قریهٔ شلمزار خالصهٔ دیوان اعلی هشتاد خانوار جمعیت است هر ساله صد خروار بذر افشان
دارد از دامنهٔ کوه آبی جمع شده بیرون می‌آید که در یا میکوبند پنج شش سنگ آسیا آب از اینجا جاری میکند
دهات حول و حوش را مشروب مینماید اصطخری دارد که آب اینجا جمع است عمق اینجا را کسی نمیداند چه قدر است
چهارصد تومان مالیات و چهار نفر سرباز مسجد هم حمام و مسجد عتیقی هم دارد جمعیت اینجا را حاجی
محمد رضاخان جمع آوری نموده است

قریهٔ کهریه خالصهٔ دیوان اعلی پنجاه شصت خانوار جمعیت است هر سالی صد خروار بذر افشان انجاست زیاد
غله و مالیات یکصد و هفتاد و پنج تومان سرباز ده نفر مسجد و حمام و یخچال هم دارد حوض خانه ایست
قریهٔ سر نشینز پاکان قلعهٔ آجری مرحوم حاجی محمد رضاخان انجا ساخته است دو دانک آن ملک محمد مهدیخان و چهار
دانک ملکی رعیت است حمام و مسجد و آسیا هم دارد دارای دو رشته قنات میباشد یکسنگ آسیا آب دارد از
رودخانهٔ کبار هم آب برمیدارند جمعیت شصت خانوار هر سالی پنجاه شصت خروار بذر افشان انجاست حاجی محمد خان
کدخدای انجا مرد معتبر حسابیست یکصد و نود تومان مالیات دارد قریهٔ کشنیزکان ملکی حاجی بابا خان و محمد
مهدیخان است هر یکی سه دانک دارند قلعهٔ آجری بسیار خوب حاجی محمد رضاخان انجا ساخته است عمارت بالای
در قلعه ساخته شده است رعیت انجا بعضی ارامنه برخی مسلمان ارامنه در کلیسا مشغول طاعت و مسلمانان در مسجد
مشغول عبادت مالیات انجا یکصد و بیست تومان است کشنیزکان الله جان و عیسی و موسی آباد چهار مزرعه است
از آب رودخانه مشروب میشود هر سالی پنجاه خروار بذر افشان این مزارع است سرباز سه نفر
قریهٔ کرکان معروف بقلعهٔ سلیم هفتاد هشتاد خانوار جمعیت دارد آب آن از رودخانهٔ کبار مالیات شصت و پنج تومان
سی خروار هر سالی بذر افشان انجاست سرباز آن یکنفر اشجار هم دارد قریهٔ درزک هفتاد خانوار جمعیت
دارد آب از رودخانهٔ کبار برمیدارد هر سالی هفتاد خروار بذر افشان آنجاست اولاد ملا ملک
عسکر مالیات دویست و شصت و هشت تومان است سرباز چهار نفر قریهٔ دستجرد امامزاده جمعیت آن صد
خانوار امامزاده علی اکبر برادر حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا انجا مدفون است حاجی بابا خان
امامزاده را تعمیر نموده و ساخته است دو دانک دستجرد ملکی حاجی بابا خان چهار دانک متعلق برعیت است هر
سالی یکصد خروار بذر افشان انجاست سیصد و هشتاد تومان مالیات شش نفر سرباز میدهند
مسجد و آسیا و حمام و اشجار و عصارخانه هم دارد قریهٔ سولک ملکی اولاد مرحوم حاجی محمد صادق کنبادی
اصفهانی حالا متصرفی علی اکبرخان داماد حسینقلیخان ایلخانی است آب از رودخانهٔ کبار هر چه بخواهند برمیدارند
جمعیت انجا چهل خانوار است هر سالی یکصد و پنجاه خروار بذر افشان انجا میباشد محصول انجا غله است مالیات
یکصد و پانزده تومان سرباز دو نفر میدهد قریهٔ خیرآباد ملک حاجی بابا خان و محمد مهدیخان
ایلات افشار سی خانوار جمعیت دارد ده دوازده خروار هر سالی بذر افشان انجاست پانزده تومان مالیات
دارد قلعه و مسجد و حمام انجا را حاجی محمد رضاخان ساخته است قریهٔ دهنو قدری ملکی رعیت
قدری متعلق بعلی اکبرخان آب از رودخانهٔ کبار برمیدارد دریاچه هم از خود دارد حضرت امامزاده عبدالله
از اولاد امام موسی کاظم سلام الله علیه انجا مدفونست دهنو هر سالی هفتاد خروار بذر افشان دارد

در دامنهٔ کوه محاذی دهنو

جمعیت پنجاه شصت خانوار یکصد پنجاه تومان مالیات سه نفر سرباز میدهد حمام و مسجد و آسیا و
چمن بسیار خوبی هم دارد   سرابی حرم مزرعه ایست آبادی ندارد جزو شلمزار است آبش از چشمه نیم
سنگ آسیا مالیات اینجا سیزده تومان

ناحیهٔ مزیج

دره‌ای که واقع است اطرافش از هر سمت کوه است چمنی وسط این دشت هست مسمی بچمن کران تخمینا یکفرسخ
زمین چمن است حدود ناحیهٔ مزیج از اینقرار است جنوبی بلوک کبار شرقی براد غربی بیخبار شمالی بفرید
تمام این بلوک مخروبه بوده است حاجی محمد رضا خان آباد کرده هم حمام و مسجد و قلعه و آسیا ساخته
و از اطراف رعیت جمع کرده آورده بمزیج سکنی داده دویست نفر نوکر مخصوص سواره مواجب میداد که این بلوک را
محافظت و محارست نمایند بعد از حاجی محمد رضا خان خانبابا خان هم همین حالت را داشت این اوقات در حکومت
آنها نیست که وسیله خیلی خرابی بهم رسانیده است   قریهٔ باباحید رحید بن مالک اشتر در آنجا مدفون است
اکثر رعیت آنجا سادات اند آب از چشمه مشروب میشود جمعیت هفتاد خانوار دارد هر سالی شصت خروار بذر
افشان آنجاست مالیات یکصد و هفتاد تومان سرباز ده نفر حمام و مسجد و آسیا هم دارد ملکی رعیت است
قریهٔ ملا آباد ملکی رعیت است جمعیت شصت خانوار آب چشمه یکسنگ آسیا محصولش غله است از چشمه و نیم مالیات
از یکصد و هفتاد و هشت تومانست چهار نفر سرباز هم میدهد مسجد حمام رعیتی و آسیا هم دارد
عیسی آباد ملکی خانبابا خان قلعه و حمام و آسیا حاجی محمد رضا خان در اینجا ساخته است سی چهل خانوار جمعیت
آنجاست هر سالی پنجاه خروار بذر افشان عیسی آباد است مالیات دویست و سی تومان سرباز ده نفر میدهد
قریهٔ کوجان پنجاه خانوار جمعیت دارد ملکی رعیت است آب آنجا از چشمه سراب قریه یک سنگ آسیا در دامنهٔ کوهی واقع
است غاری دارد معروف باشکفت سید عیسی سر آن غار را کسی ندیده و نمیداند تا دو سه هزار قدم بلکه
زیادتر با شمع و چراغ در آن غار رفته اند یکشبانه روز هم رفته اند و چیزی نفهمیده اند وسط آن نقب یار و شنائی
چراغ آبی دیده شده قدر آب هم معلوم نیست چه قدر است هر قدر خواسته اند با چوب هم معلوم نمایند آنجا چه قدر
آب دارد چوبها تا تههای آب نرسیده و عمقش معلوم نشده مالیات قریهٔ کوجان دویست و هشتاد تومانست
قریهٔ فارسان قلعه حاجی محمد رضا خان در آنجا از آجر ساخته است دو دانگ ملکی خانبابا خان و چهار دانگ
از رعیت است دویست خانوار جمعیت دارد سالی یکصد و پنجاه خروار بذر افشان اراضی آنجاست ششصد و
پنجاه تومان مالیات و هشت نفر سرباز میدهد آب از رودخانه و چشمه هر دو دارد
کران حاجی محمد رضا خان مرتبه قلعه ساخته چهل خانوار رعیت دارد پنجاه شصت خروار هر سالی بذر افشان

اراضی آنجا است مالیات دویست تومان سرباز سه نفر آب از چشمه دو سنگ آسیا حمام و آسیا خان بابا
خان ساخته است   قریهٔ ده چشمه در دامنه واقع است چشمه از کوه در می آید پنجاه سنگ آسیا آب
دارد بلکه هنگام طغیان صد سنگ آسیا آب از آن چشمه بیرون می آید سه آسیا جلو آن آب ساخته اند
یکی موسوم به پلنگ یکی به نهنگ یکی به اژدها سه دانگ از ده چشمه و سه دانگ از آسیاها ملکی ابتیاعی خان بابا
خان و سه دانگ متعلق به رعیت است حالا در تصرف ایلخانی بختیاری است هر سالی زیاده از دویست خروار
اراضی بذر افشان آنجا است یکصد و پنجاه خانوار جمعیت و چهار صد و هفتاد تومان مالیات شش نفر
سرباز دارد حمام و مسجد و عینی هم در آن هست   قریهٔ کوشک در دامنهٔ کوه واقع است بقدر چهل خانوار
جمعیت دارد سالی پنجاه خروار بذر افشان اراضی آنست یکصد و پنجاه تومان مالیات و دو نفر سرباز مشهد
امامزاده در آنجا مدفون است زن است تا امروز مرد در آن بقعه نرفته است زیرا که اگر مرد آنجا برود صدمه
می خورد بلکه گویند اگر زن آبستن هم برود که پسر حامله باشد منقصتی در اعضای آن طفل هم می رسد
قریهٔ پروجان یکصد و بیست خانوار جمعیت دارد آب رودخانه از میان سنگ بیرون می آید هر سالی بقدر صد
خروار بذر افشان اراضی آنجا است مالیات سیصد و شصت تومان سرباز چهار نفر حمام و آسیا هم دارد ملکی
رعیت است   قریهٔ چلیچه یک دانگ ابتیاعی حاجی محمد رضا خان ملکی خان بابا لطفا آنست آب رودخانه و چشمه هر دو دارد
جمعیت یکصد و بیست خانوار بذر افشان هر سالی بقدر یکصد و بیست خروار چهار صد تومان مالیات شش نفر
سرباز میدهد حمام و سه باب آسیا هم دارد   قریهٔ راست آب ملکی رعیتی سی خانوار جمعیت آنست آب چشمه بقدر
نیم سنگ آسیا هر سالی سی خروار بذر افشان اراضی آنجا است مالیات یکصد و بیست تومان
قریهٔ جوتقان خراب بوده حاجی محمد رضا خان آباد کرده حالا دویست و پنج گاو عوامل زراعت در آنجا مشغول
سیصد و چهار صد خانوار جمعیت دارد سالی زیاده از سیصد خروار بذر افشان آنجا است زراعت آن غله
مالیات ششصد و هشتاد تومان سرباز چهارده نفر دو حمام و چهار آسیا دارد

ناحیهٔ کندمان

ناحیهٔ کندمان حدودات از قرار تفصیل است شمالی بمرج جنوبی بخاک شیراز شرقی بسمیرم غربی ببختیاری و پشتکوه
قریهٔ کندمان صد خانوار جمعیت دارد قلعهٔ مرحوم حاجی محمد رضا خان آنجا ساخته است چمن کندمان چمن سلطانی
است و معروف وسعت چمن یک فرسخ است هوای آنجا سرحد است و سرحد اصفهان و شیراز و خوانسار و گلپایگان
می باشد آب چشمه در دامنهٔ کوه بقدر دو سنگ امامزاده دارد معروف به بادرود خیر اراضی آنجا با مزارع هر سالی
صد خروار بذر افشان دارد مالیات آنجا چهار صد و پنجاه تومان سرباز شش نفر کوهی در حوالی کندمان

هست که از کوهها معروف دنیا است از اسبز کوه میناماند از ارتفاع این کوه از سایر کوهها زیاد تر است کوه
بسیار عظیمی است هیچ جا مشرف بر آن کوه نیست با پیاده یا با قاطر باید رفت سر کوه قریب
یک فرسخ مسطح است روی کوه دریاچه ایست نیم فرسخ دوره ان دریاچه است همیشه مملو از آب میباشد
معلوم نیست آب از خودش زایش میکند یا آب برف و باران است هیچوقت آب آنجا کم و زیاد نمیشود بسیار
آب زلالی دارد که از بسیار صافی مایل بسبزی است

قلعهٔ حاجی آباد معروف معموره خرابه بوده حاجی محمد رضاخان آباد کرده و قلعهٔ آجری ساخته است حالا
ارامنه سکنی دارند ملکی خانبابا خان و محمد مهدیخان بوده اکنون حسینقلی خان ایلخانی متصرف است دو رشته
قنات دارد بقدر یکسنگ آسیا آب آنهاست هر سالی بقدر چهل خروار بذر افشان اراضی است جمعیت چهل
خانوار رعیت ارامنه کل آسیا هم دارند زراعت غله مالیات هفده تومان است   قریه دیواسجان قلعهٔ
دارد محمد خان جد خانبابا خان ساخته حالا ملکی خانبابا خان است زراعت غله مالیات دویست و ده تومان
جمعیت چهل خانوار آب آن از قنات و یکسنگ آسیا رعیت آنجا ارمنی است

قریه سفید دشت ملکی رعیت مالیات یکصد تومان تیول نصر الله خان امین الدوله اصفهانی است
چمن بسیار خوبی دارد آب قنات دو رشته مسجد و حمام و آسیا هم دارد قلعه هم خانبابا خان آنجا ساخته است

قریه بروجن ملکی رعیت حالا قدری از آن قریه را حسینقلی خان ایلخانی خریداری کرده و کلیه تیول مشار
الیه است جمعیت هزار خانوار دکان و بازار و کسبه زیاد دارد بسیار جای خوبی است سه مسجد و سه حمام
خوب دران هست آب قنات سه رشته بقدر چهار سنگ آسیا زراعت غله رعایای آنجا همه معتبر و با دولت
مالیات هفصد و سی تومان و سرباز دوازده نفر میدهند هر سالی دویست خروار بذر افشان دارد

چهارخور نیز ابنیه از سنگ و خاک میان چمن واقع است سه فرسخی کندمان است روی تپه حسینقلی خان
ایلخانی قلعهٔ بسیار معتبر و عمارتهای عالی ساخته دوره چمن زیاده از یک فرسخ است احشام الوار بختیاری است
آب از چشمه دارد جای بسیار باصفای خوبیست   بلداجی دویست خانوار جمعیت دارد یک فرسخی کندمان
آب از رودخانه و قنات هر دو دارد اصطخر و جائی دارد معروف به پیر غار هر شب سبیل استر زیاده از
یک کرور مار آنجا جمع میشوند روی هم میریزند تپه عظیمی از مار درست میشود صبح متفرق میشوند هر یک بجای
خود میروند روز اثری از آنها ظاهر نیست اذیتشان هم بکسی نمیرسانند کسی هم با آنها کاری ندارد

بلوک کیار جزو کندمان و مندرج است مالیات سرباز ندارد و بلاجمع است همه ملکی رعیت است نه سرباز
دارد نه مالیات چهل و پنج قریه و شش مزرعه است از قرار تفصیل ذیل است

ج ۱

قراء

(اردل هشتاد خانوار) (نافون دویست خانوار) (کاج صد و پنجاه خانوار) (رودبر صد و ده خانوار) (چهار از صد و بیست خانوار) (بلداجی دویست و پنجاه خانوار) (دشتک هفتاد خانوار) (رستمی هشتاد خانوار) (اجدان شصت خانوار) (دهو شصت خانوار) (دوپولوی شصت خانوار) (شبنداه بیست و پنج خانوار) (کلاسپید چهل خانوار) (ده سوخته پنجاه خانه) (دوولک علیا پنجاه خانه) (دوولک سفلی چهل خانه) (دهچکون چهل خانه) (آدرکون صد و هشتاد خانه) (دستگرد هشتاد خانه) (مرک پنجاه خانه) (چمون شصت خانه) (ده بید شصت خانه) (مدن چهل خانه) (سنگ چین هفتاد خانه) (خوانون علیا چهل خانه) (الاه کوه شصت خانه) (شیخ محمود سی خانه) (باغ شیخان بیست و چهار خانه) (اشکفتا چهل خانه) (دماب بیست خانه) (هارما سی خانه) (هوستان سی خانه) (سرکون علیا چهل خانه) (سرکون سفلی بیست خانه) (مسن بیست خانه) (اورک سی خانه) (کلپی سیاه هفتاد خانه) (قلعه بابا کان نود خانه) (موجرکون هفتاد خانه) (سمکر سی خانه) (کرده بیشه سی خانه) (کرک پنجاه خانه) (کیز سفلی چهل خانه) (چناخور (بازفت

مزارع

(ککلک علیا) (ککلک سفلی) (هفتچشمه) (سناکون) (چشمه سفید) (آق بلاغ)

سوانح متعلقه بچهار محال

خصوصیات اول علیمردانخان بختیاری و کریمخان زند در تواریخ ثبت و ضبط است و محتاج بشرح و بیان نیست بعلاوه فاصله نقار و کدورت فیمابین مشارالیهما معلوم ارباب اطلاع و آگاهی میباشد و چون غرض اطناب نیست بلکه حوادث و سوانح متعلقه بچهار محال است لهذا از تبیین امثال آن صرف نظر کرده بمقصود میپردازیم

بعد از آنکه کریمخان زند در سنه هزار و صد و شصت و چهار با سی هزار قشون که از کرمانشاهان و همدان و ملایر و الوار و غیره جمع آوری نموده بود از پی مصمم تسخیر اصفهان و مقابله با علیمردانخان کردید علیمردان خان نیز از شیراز اسمعیل میرزا نامی را از احفاد صفویه که او را شاه خوانده بود با خود برداشته بطرف اصفهان و مقابله کریمخان میراند در بلوک چهار محال تلاقی فریقین شده جماعت بختیاری و سپاه علیمردانخان منهزم شدند و خود او بطرف خوزستان فرار نمود کریمخان شاه طفل را با خود باصفهان آورده بر تخت نشانید و لقب وکیل الدوله یافت

جا

بعد از فتوحات اذربایجان خبر طغیان زکیخان زند برادر کریمخان در اصفهان مسموع معزی الیه گردید
اینخبر را پنهان داشته بسمت اصفهان راند بعد از ورود بکاشان زکیخان از نزدیک شدن عساکر کریمخان
مطلع شده بزرگان اصفهان و عیال کریمخان را کوچانیده بطرف بختیاری رفت کریمخان بعد از ورود
باصفهان و اطلاع از کماهی حالات برادر در تعاقب نمود و در چمن کندمان چهار محال اردو زد شب
سرگذشت فتحعلی خان نامی که در ایام ذلت کریمخان از طرف آزادخان افغان او را تعاقب نموده و در همین
یورت باو رسیده و کریمخان را مجبور نموده بود که بجهت سبکی در فرار طفل شیرخوارهٔ خود را با نوک
نیزه از بغل مادر ربوده با باب انداخته بود بخاطر او آمد از اتفاق فتحعلی خان در اردو بود او را خواسته
تفصیل را بیاد آورد او گردید بعد حکم قتل او را صادر کرد

چارمکان از دهات متعلقهٔ بکوهمرهٔ شیراز است

چارمردان اسم یکی از محلات دار الایمان قم است

چارموران جزو کوهکیلویه است

چارو اسم کوهی است طولانی که وصل بخلجستان و بلوک زرند میباشد طول این کوه پانزده
فرسخ است از طرف غربی منتهی میشود بکوه مخروطی کوچکی که موسوم به اوجاق داغی است و برودخانهٔ شور
از سمت مشرق وصل میشود بکوهی که معروفست به پنگی و بقریهٔ ارابیع خالصه و رباط عجیب که از بناهای
شاه عباس است عرض کوه چارو باختلاف است بعضی جاها دو فرسخ و در برخی اماکن چهار فرسخ میباشد
طرف شمال کوه از رودخانهٔ شور که گذشتی بطرف مغرب اولا امامزاده ایست موسوم بامامزاده صالح
و مشهور بامامزاده پلنگ آباد بعد از آن بفاصلهٔ سه فرسخ باز امامزاده ایست معروف بامامزاده یار از اینجا
میرسند بقصبهٔ اشتهارد که در دامنهٔ واقع است و ده پانزده مزرعه از مزارع اشتهارد در خود اینکوه است
بایمعنی که هر جا چشمه ایست و آبی دارد آبادی کرده اند در طرف جنوب از رودخانهٔ شور که میگذرد تقریبا
دو سه پارچه ده از دهات زرند در دامنهٔ اینکوه است دیگر چندان آبادی ندارد تا در وسط کوه
که در اینجا مایل بجنوب قریهٔ ایست معروف به ایپک و این راه طرف جنوب کوه معبر ایلات اینانلو و بغدادی است
که در وقت رفتن بییلاق و مراجعت بقشلاق از اینراه عبور و مرور مینمایند و در بعضی مواضع هم
از ایل بغدادی قشلاقی بطرز ایلات ساخته اند که زمستان در اینجا اقامت دارند و در کوه چارو
از جنس شکار کبک و تیهو زیاد و قوچ و میش و ارغالی هست در دامنهٔ کوه مخصوصا در طرف شمال و خاصه
در فصل پائیز آهوی بیحساب شمارده میشود در بعضی جاها هم درخت جنگلی یافت میشود از قرار

تقریبا اهالی دهات در ایام خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب الله ثراه اینجا ها جنگل خیلی عظیمی داشته
بهم رسید و ایام چون ایلات خیلی زیاد و فروخته اند حالا کم شده است آب کوه جارو چون کم است مارهای بسیار
بزرگ قتال دارد و بهمین جهة متردّدین باید هنگام عبور خیلی احتیاط و ملاحظه داشته باشند

جاروک از مزارع قریهٔ باغین کرمان است

جاری آباد قریه ایست از توابع بلوک بیضا طول این بلوک از مشرق بمغرب زیاده از ده فرسخ
و عرض آن شش فرسنگ میباشد آبش از چشمه و قنات در قلیم نوکر از این بلوک گرفته نمیشد ولی سرباز
میداده اند مساجد متعدده و پنج شش حمام در این بلوک است

چاریک ناحیه ایست ما بین هرات و بلخ

جاسب ولایتی است در نهایت برودت و از ییلاقهای بسیار سرد و در این زمان از مضافات قم
و حکومتش جزو حکومت این شهر میباشد و در میان درّه واقع شده چهار طرف آن کوهسار است
جنوب این ولایت دلیجان و نراق و شمال آن قریهٔ کرمجکان از دهات قم مشرق آن محدود بکوهسار ردهال
و مغرب آن منتهی بجبال راوند میشود عرض درّه که جاسب در آن واقع است نیم فرسخ و طول آن تقریبا پنج فرسخ و نیم
است گویند جاسب از بناهای یکی از امرای عسکریه های دختر بهمن بن اسفندیار مشهور به همای میباشد و این
امیر در نراق و دلیجان و دهات پشتکار حکومت داشته و در آنجا هم بنای محکم گذاشته که از جمله سدّی است
که برودخانه آباد هم بسته و نهری برای زراعت نمود و جاری ساخته و این سدّ پنج ذرع عرض و شصت ذرع
طول و چهارده ذرع ارتفاع دارد سنگهای مربع سفید که هر یک ده کره مضروب میباشد با اندازه
تراشیده و با ساروج بکار برده و سدّ چنان مستحکم است که در این مدت متمادی یکی از سنگهای مزبور حرکت ننموده
است و در کنار سدّ شتر گلوئی از سنگ بریده که بقدر رسی سنگ آب از آن میگذرد از خصایص این شتر گلو
آنکه هر چیزی در بالای آن بیندازند از طرف پائین قطعه قطعه بیرون می آید و هرگز محتاج بتنقیه نشده
است و باز از بناهای امیر مزبور آتشکده ایست که دو فرسخی [illegible] در کوه معروف باتشکوه ساخته این
آتشکده بوضع چهار صفه بنا شده و در این زمان پایه های آن برقرار است و در آن سنگهای عریض طویل
بکار برده اند که هر قطعه سنگی یک ذرع و نیم عرض و سه ذرع طول دارد و دوازده گره کلفتی هر پارچه
سنگست در این زمان که خراب میباشد چهار عدد از آن سنگها بر روی هم نصب و استوار است و از کنار
آتشکده چشمهٔ آبی جاریست که از آن آب زراعت مینمایند هوائی خوب و مرتعی دلکش دارد که متعلق بچند
خانوار بختیاریست و واقع در اصل آتشکوه قریب [illegible] پیاده خانوار بختیاری برای زراعت در آنجا منزل دارند

بالجمله امیر مذکور در ایام حکومت خود در این نواحی جاسب را محل اسبهای خود قرار داده و بجهة لطافت
و خوبی هوا و عذوبت میاه تابستان اینمکان را ییلاق و اقامتگاه خود قرار داده و اینمحل را جای اسب مینامیدند
از کثرت استعمال جای اسب جاسب شده است بهر صورت هوای جاسب بدرجه ایست که در اول قوس از
بسیاری و شدت برف راه عبور و مرور از آنجا مسدود و تا بعد از عید نوروز همین طور امد و شد مقطوع است
هفت قریه در این دره میباشد که شرح هر یک بیاید عموماً دهات جاسب سنگلاخ و رشوه خوار است
کار و زراعتی که قابل باشد ندارد زمینها را با بیل عمل میاورند و اکثر سالها بواسطهٔ کثرت برف حاصل
شتوی اینجا تلف میشود که در حوت باید بریختن خاکستر برف را از روی زراعت بردارند آبهای قراء از درههای
کوهستان است که داخل رودخانهٔ وسط شده هر قریه از آن بقدر کفاف بر میدارند و فاضل آن از سوراخ کوه
که در پائین دهات جاسب است خارج شده از کنار دلیجان عبور کرده داخل رودخانهٔ آبار قم میشود و هر قریه دو تا
و سه قنات دارند که در سالهای خشک سالی آب آنها را بکار میبرند و این قنوات هر یک یازده پشته الی بیست
پشته بیشتر ندارد شکار کوهی و کبک و تیهو در این ناحیه بسیار است در کوهستان اینجا پلنگ بسیار دیده شده
است و گاهی موجب آسیب و زحمت مردم شده سکنه این دهات اکثر سادات صحیح النسب و اهل صلاح میباشند
از محدثین چنین مسموع شده که بموجب احادیث نبوی صلی الله علیه و آله اصحاب حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی
فرجه که سیصد و سیزده تن میباشند هفت نفر از آنها از قرای سبعه جاسب اند و از هیچ بلد معظمی باین عده
و شماره آنحضرت را یاری کنند نیست اهالی جاسب گذشته از علائی که دارند هر چه مشغول رعیتی هستند
در جای خود مستند اما ساکن و مابقی در فصل زمستان در قم و کاشان و طهران بکسب حلوائی مشغول
و حلوا ارده را خوب میسازند گویند بواسطهٔ این حرفه و اکثار صرف حلوا اکثر مردم جاسب کچل میباشند
اشخاص متهور که بکار خدمت نظامی بیایند ندارند چنانکه مردم هفت قریهٔ جاسب که جمعیت زیادی دارند
بواسطهٔ شراکتی که در مرتع باد او بخی دارند هر وقت اختلافی در میانه پیدا شود هرگز از عهدهٔ اهالی این یک
دهکده بیرون نمی آیند و اگر احیاناً کسی تهور و جلادتی داشته باشد پیران کاردیده او را بنصایح ترک این
حالت و صفت ترغیب مینمایند با جوانان براه علم میفرستند گویند در زمان خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه
مغفور میر مختار نامی از سادات براه جلادت رفته و بعضی اعمال دیوانی را بعهده گرفت و بعضی لطایف الحیل
صاحب مایه و اعتبار گشت مردم که از او متأذی شده بودند او را گرفته بدکلی حمام نهادند از آنوقت الی الآن
ذکر میر مختار در آن نواحی مذکور و بدین اسم مباشرین ناسازکار را متذکر و متنبه مینمایند

قراء سبعهٔ جاسب

جا

هزارجهان یکی از هفت قریهٔ جام است در وسط قرای سبعه واقع میباشد آب این قریه از چشمه‌سار
است که از اعالی قریه جاری میگردد بعضی از خانه‌های اهالی نیز چشمهٔ کوچکی دارد که آب آنها نیز قدری آب چهار
چشمهٔ مزبوره شده قدر کفاف آب هم که منحیث المجموع حاصل میشود هزارجهان بسیار باصفا و روح است
زراعت سکنه جو و گندم است باغات هم دارند اشجار باغات اکثر گردو و بادام میباشد قلیلی فندق و انگور
هوای این سامان قریب باعتدال است نه گرمای آن چندان سوزان است و نه سرمایش زحمت ده سوام و هوام در
اینجا یافت نمیشود با بیل زراعت مینمایند صیفی کاری ندارد چهل خانوار در هزارجهان سکنی دارند و ثلث
از سکنه سادات میباشند حمام و مسجد و تکیهٔ باصفائی دارد که از بناهای مرحوم آقا سید حسن ملقب بشاه صاحب
رضوان الله علیه است و ذکر حالات آقا سید حسن مرحوم در محل خود بیاید تعداد نفوس این قریه تقریباً
دویست و هشت نفر میباشد

دلزرک یکی از قرای سبعهٔ جام است بلکه معمورترین آن قرا است مرتع این قریه کوهستان است زراعت سکنه
با بیل میشود از حاصل شتوی جو و گندم دارد آب اراضی از درهٔ کوهسار که محکان است و در تابستان قطع
میشود آب قریه از چشمه‌سار دارد بعلاوه چهار قنات که هر قناتی بیشتر از ده پشته نیست هوای این قریه نسبتاً
سرد و باغات آن اغلب مشجر باشجار گردو و بادام درختهای میوه بهاره هم دارد حاصل صیفی در آن بعمل
نمی‌آید مگر لوبیا و نخود پنبه کاری ندارد جو زمستانه در اینجا میکارند در سنواتیکه سرما عقب میافتد علفها را
برمیدارند و در سالهائیکه قدری زودتر سرد شود و شروع بباریدن نماید علفها زیر برف میرود و انگور هم
بعمل میاید ولی مخصوص پختن شیره است و بکار دیگر نمیخورد هوام و پشه در این قریه نیست مگس در فصل
تابستان کم پیدا میشود کبک و تیهو و شکار کوهی بسیار دارد و از سکنه پنج شش نفر تفنگچی و اهل شکار
میباشند جنگل و دیم کاری در اراضی آن نیست اگرچه هوای آن استعداد دیم کاری دارد و عادت و مانعی که برای
عمل آوردن این زراعت دارند اینست که جبال این ناحیه سنگ محض است بنابراین محلی برای دیم کاری نیست
نوکر دیوانی ندارد و یکصد و پنجاه خانوار سکنه در این قریه سکنی دارند تعداد نفوس اهالی تقریباً پانصد نفر میباشد

کرکان یکی از قرای سبعهٔ جام است در دامنهٔ کوهستان مرتفع واقع است این قریه ییلاق‌ترین قرای جام است
میباشد تابستان این قریه امتدادی ندارد و برودت اینفصل در اینجا منقضی میشود میوه‌های بهارهٔ آن
در فصل پائیز بعمل میاید در تمام سال زیاده از چهار ماه اشجار این دهکده سبز نیستند در بهار باید و
خریف و خزان زود حاصل زمینی سکنه خیلی کم است ولی اشجار بسیار دارند گردو و بادام و فندق و سنجد
در آن بعمل میاید سایر میوه‌جات آن خوب نیست هوای آن لطیف و آبها گوارا و عذب سرد و از درهای کوه جاری

میشود و بروقت آن بدرجه ایست که گویا باغ از اسر نو درست کرده اند در قدیم الایام قناتی داشته که الان
خرابست چشمهٔ آب خوشگواری دارد که آب آن بقدر کفایت سکنهٔ قریه میباشد آب این چشمه ها بسته بدرجه
در سالهای کم بارش و خشکسالی آب این چشمه کم میشود و زیادی آب آن بسته بکمی و زیادی بارندگی است
مردم این دهکده اکثر بیسوادند و بعضی را حرفه و مکسب حلوائیست رسمها سکنه جمیعا کچل و بی مو میباشند
حمام و مسجدی در این قریه هست کبک و تیهو و شکار کوهی در اینجا زیاد و بیرون از حد شمار است در کوهسار
اینجا پلنگ زیاد دیده میشود و همین واسطه شبها از کوهسار نمیتوان عبور و مرور نمود تقریبا سی خانوار
سکنه در این قریه ساکن میباشند و تعداد نفوس آنها بطور تقریب باختلاف صد و بیست نفر است

وشنکان این قریه مختصرترین قرای سبعهٔ جاسب میباشد آب آن از رودخانه و در فصل تابستان چند
چشمه و قنات مختصری دارد لکن آب آنها گوارا و عذب است مخصوصا در بالای قریه چشمه ایست که دور و اطراف آن را
درخت بید و صنوبر و چنار غرس نموده اند و در عین وسط تابستان وقت روز بدون بالاپوش در
زیر سایهٔ آن اشجار نمیتوان نشست و زیست نمود و آب چشمه طوری سرد است که هنگام آشامیدن دندان را
بشدت متأثر مینماید حاصل این دهکده گندم و جو میباشد سکنه با بیل زراعت مینمایند باغات مشجر
باشجار گردو و بادام و فندق و سایر فواکه و میوه جات ییلاقی است قابل درختان انگور دارد که حاصل آن غوره
میماند و غیر رسیده انگور شیرین نمیشود اهالی این قریه اغلب بیسوادند بیست خانوار در این دهکده سکنی دارند
و تعداد نفوس آنها تقریبا باختلاف صد و پانزده نفر میباشد

مرق نیز از قرای سبعهٔ جاسب است هوای آن ییلاقی و اراضی آن رشوه خوار و زراعت سکنه با بیل است
حاصل عمدهٔ این قریه گندم و جو میباشد زراعت اهالی از دو رشته قنات مشروب میشود این دو رشته
قنات در بهار آب زیاد دارد ولی در تابستان و پائیز کم آب میشود اشجار باغات این قریه گردو و بادام و سایر
درختهای ییلاقیست سکنهٔ اینجا و عمده پیشه و کاسب حلوائی هستند که بکسبه معروف و اهل رزم و بزم باشند
در این دهکده نیست نسبت بسایر قرای جاسب این قریه کم آبتر است املاک آن نیز سنگستان است کوهسار
دارد و همین جهت دیمکاری در اینجا ممکن نیست حمام و مسجدی در اینجا هست عدهٔ خانوار اینجا به سی میرسد
و تعداد نفوس سکنه که در این دهکده سکنی دارند صد و پنجاه نفر میباشد

دسفونقا این قریه نیز یکی از قرای سبعهٔ جاسب میباشد اراضی اینجا در فصل بهار از آب رودخانه
مشروب میشود و چون تابستان رسید مدار شرب آن اراضی قناتیست که زیاده از هیچده چاه و پشته ندارد
زمینهای این دهکده رشوه خوار است و با بیل زراعت مینمایند حاصل عمدهٔ اهالی فقط گندم و جو میباشد

وصیفی کاری هیچ چه ندارند اشجار باغات اینقریه گردو و بادام و فلفله و فندق است میوه بهاره ییلاقی هم
دارد انگور کمی نیز در اینجا بعمل می آید هوای اینمحل خوب و سازگار و قریب باعتدال است اشخاص و مردم معمر کهن
سال در این دهکده بسیار دیده شده و میشود از جمله شخصی بود میرعبدالباقی نام که در سنه هزار و دویست
و هشتاد و دو یکصد و چهارده سال عمر داشت با این کبر سن و زیادی عمر مردی بود نهایت بشاش و
خنده رو با قوای درست غیر مختل نه اصلا محتاج بعصا شده نه در قوه باصره او قصور و فتوری پدید آمده
بخوبی مثل جوانی میشنید دندانهای او نیز استحکامی داشت هر گونه غذائی را براحتی میتوانست خائیده و خورد
بلکه در همان وقت بکارهای زراعت می پرداخت و بیل دست گرفته کار میکرد خلاصه پیره مردی بهم کوبیده بود

قصبه القاسم

اولاد ذکور نداشت چند دختر او را بود که بهر او جنب برادرزاده ها خود داده و اولاد و نتایج کثیری از آنها
بهم رسانیده با اینکه وسعتی در خور نداشت از مناعت نفس هرگز تن بذلت سؤال نداده و پیرامون این خیال
نگشته بدست رنج خود زندگانی کرده تا در سال غلا داعی حق را لبیک اجابت گفت غفره الله تعالی در قریه
دسقونقان بیست خانوار سکنه دارند و تعداد نفوس آنها صد و سی نفر است

سیگان اینقریه هم از قرای سبعه جاسب میباشد آب آن از رودخانه و چهار رشته قنات که در
رودخانه حفر کرده اند و هر رشته قناتی را زیاده از هیجده چاه و پشته نیست لیکن این دهکده در اسفل دره
جاسب واقع است هوای آن از سایر دهات و نواحی جاسب ملایم تر میباشد و اعتبار آنش زیادتر و حاصلش بیشتر
باغات بسیار ممتاز دارد مشجر باشجار کثیره خاصه بادام که درختان زیاده از جمیع درختها غرس شده چنانکه
اغلب گذران و مالیات رعایا و سکنه اینقریه از بادام حاصل میشود گردو و سایر اشجار ییلاقی نیز در اینجا
موجود است آخر ملک آنها منتهی میشود به سوراخ جاسب که از آنجا بطرف نراق و دلیجان میروند جای دزدگاه
خوفناکی است اغلب اوقات سارقین و قطاع الطریق در آنکوه منزل مینمایند و میتوان در آنجا سدی بست که
آبهای زمستانی در آنمحل جمع شود و در بهار و تابستان فرجه داد که در پشت آنکوهسار که اراضی هموار
متعلق بدلیجان است بواسطه این آب مزروع و مشروب شود بالجمله ملک اینقریه هموار و مرغوب و حاصلخیز
و جمعیت اینقریه نسبت بسایر قرای جاسب بیشتر است صد و بیست خانوار در این دهکده سکنه دارند و تعداد
نفوس آنها تقریبا یا تخمینا پانصد نفر است

معارف جاسب

یکی از معارف جاسب که در طریق عرفان و سبیل سلوک و ایقان مشارالیه میباشد مرحوم آقا سید حسن ملقب
بشاه صاحب بوده و در قریه هزارجان متولد شده و چون طفل میبود که والد او بدرود زندگانی نمود

والله از عهدهٔ کفالت معاش ایشان بر نیامده بترک وطن مألوف و اقارب گفته چندی در کرمانشاهان
اقامت کرده و طالب بصیرت میکردانیدند تا از کرمانشاهان عازم کربلای معلی شده از آن عتبات عرش درجات
کسب فیض نموده از انجا روانهٔ هندوستان گردیدند و در این مملکت مشغول ریاضات شاقه و سیر و سلوک شده
و استدراک مقامات عالیه نموده سلاطین هند اعتقاد کامل بانجناب بهم رسانیده شعرای آن دیار
قصاید در مدح ایشان نظم کرده صلات وافره یافتند الغرض از هر جنس ارمغانهای خوب برای پیشکش و
اهدای حضور شهریار ماضی محمد شاه غازی طاب الله ثراه بجمله منسوکات پادشاهی عرضه دادند که از جمله
جواهر قیمتی و مرغهای سخنگوی بود و از جانب کثیر المواهب آن شهریار کریم انار الله برهانه چهل تومان نقد و
چهل خروار جنس بدون کسر و عشر از بابت عالیات جاسب در حق انجناب مستمر و برقرار شد ولی نفس طاهره زکیه
ایشان این مستمری را همه ساله در عوض عالیات فقرا و مساکین جاسب میدادند و چیزی از آن بمصارف خود
نمیرسانیدند و با آنکه در جاسب سالی زیاده از یکصد تومان مداخل ملکی داشتند اصلا از کسی قبول تعارف
و هدیه و بیانی نمینمودند و همیشه خانقاه و منزل ایشان محل نزول وفود و هرگز خالی از میهمان نبود
و خود پیوسته قائم اللیل و دائم الذکر با توکل موسع و مرفه میگذرانیدند و در اوان روضه خوانی و ایام عاشورا
که اهالی قرای ستهٔ و سایر دهات بخدود بروضه خوانی ایشان می آمدند همه را شام و نهار میدادند الان
اولاد انجناب سه نفرند که در همان قریه منزل دارند و از آنها بهتر در جاسب نیست بزرگتر و ارشد آنها
میرزا مظفر است که دارای مکارم اخلاق و علوم ادبیه میباشد و دو برادر دیگر میرزا ابو القاسم و
میرزا محمد علی هستند که معاش بروضه خوانی و رعیتی میکنند

یکی دیگر از معارف جاسب مرحوم حاجی ملا مهدی است که بعلم و فضل مشهور و مولد و موطن او قریهٔ کرکان
جاسب است مشار الیه اعلی الله مقامه مردی فقیه بود و در علم انشا و تحریر یدی طولی و خطی نیکو داشت از او
اولادی نمانده و بلا عقب شده برادر و اقارب او الان در جاسب دارند که با آنکه بان درجه نیستند اما مردمان
خوبی هستند

جاسک اسم دماغه و اسم شهری است در انتهای جنوبی کرمان در ساحل بحر هند صاحب معجم البلدان
گوید جاسک جزیرهٔ بزرگیست ما بین عمان و جزیرهٔ کیش مقصود جزیرهٔ کیش است که حالا معروف بقشم میباشد
از جاسک تا جزیرهٔ کیش سه روز راه است و آن اراضی جزو عمر و سکنه و عساکر پادشاه کیش در انجا ساکن
هستند سکنه جاسک قوی جثه و رشید و بحری میباشند و کمال مهارت و لیاقت و استادی را در فن
کشتی رانی و عمل کشتی سازی دارند شنیدم که در ازمنه سالفه بعضی سفاین که برای سلطان هند کشتیبان

جوان حمل کرده بودند بجهة توقف موقتی در جزیره جاسک لنگر انداختند وان جواری با خلهٔ جزیره بکردش رفتند طایفهٔ اجنه با آنها جمع شدند و سکنهٔ حالیهٔ جزیره از جن بعمل امده و منشاء اختراع این قصه وافسانه اینست که چون اهالی جاسک قوی بنیه و پرطاقتند برای هر نوع زحمت و کار هستند باین مناسبت این نسبت را بآنها میدهند انتهی

شمس الدین دمشقی نیز این تفصیل را بعینه ایراد و ذکر مینماید بعلاوه مینویسد نخل زیادی خوب دو بلدون اینکه کسی غرس نماید در جزیرهٔ جاسک بعمل میاید

جاشک از قراء و مزارع بلوک دشتی بشیراز است حاصلش غله و خرما و مردمش سلاح و شیر و ابا بیرون از بار انست بعضی از قراء هم فی الجمله ابا از چشمه دارند از صنایع و حرف مردم این نواحی چیزیکه قابل ذکر است عبا بافیست که از پشم شتر میبافند در قریهٔ جاشک حمامی هست اما حمام ندارند یعنی مطلقا حمام در میان انها متداول نیست و کفته اند جاشک منزلیست که از کرمان بلادستان میروند

جاغرق از بلوکات بلاد مشهد مقدس است دهات این بلوک (کلستان) (حصار) (ارغیه) (عنبران) و دهکدهٔ دیکر که موسوم باسم این بلوک است یعنی انرا نیز جاغرق کویند و مسافتش تا شهر سه فرسخ و نیم است این دهکده از دهاتیست که سر راه زوار واقع شده وقتیکه زوار از راه دررود و طرقبه میروند از جاغرق عبور میکنند ابادی اینقریه زیاد و معمور است عمارات عالیه و خانات متعدد دارد اینتر اکوار و غلیظ است لیکن در اطراف جاغرق درختهای مثمر علی الخصوص کیلاس ممتاز دارد

جاغرق از قراء و دهات بلوک جاغرق و کلیا من بلوک خراسانست چنانکه ذکر شد

چاقه قریه ایست از قراء دروازه از بلوکات مشهد مقدس

جاکران از قراء و بلوک نورا و نوبیان من بلوکات و مضافات هراتست

جاکرک از قراء و مزارع بلوک البجان من بلوک هراتست و در طی ذکر قریه جادهٔ مجملی از حالت بلوک البجان ذکر شد

جاکه بعقیده صاحب معجم البلدان یکی از قصبات اهواز است و بعضی انرا از قراء اهواز کفته اند

چال بموجب مسطورات صاحب معجم البلدان یکی از دهات اذربایجانست در چهار فرسخی مدینه که ابن حجاج از اکابر کفته و شعری در مذمتشان سروده که از قرار ذیل است

لعن الله لیلتی بالکال   انها لیلة نغر اللیالی

نیز چال اسم محلی است در آذربایجان

چالاب دالان اسم کوهی است مخروطی و بسیار مرتفع در مملکت غور افغانستان و یکی از قلل کوه سیاکوه میباشد که در قدیم این کوهستان موسوم بپاروپانا بوده است و شعبه‌ایست از هندوکش در خطوط میخی الواح بیستون اسمی از اینکوه برده شده در لغت سانسکریت که ریشهٔ السنهٔ هندی و فرس قدیم و غیرها میباشد پارو بمعنی کوه است خلاصه قله چالاب دالان در حوالی زرنی که پای تخت قدیم غور بوده واقع است و همیشه این قله مستور به برف میباشد فریر مسافر فرانسوی که چهل سال قبل باینجا سفر نموده مینویسد دورهٔ اینکوه از نصف ببالا دوازده فرسخ است که اصل ریشه یقیناً دو مقابل خواهد بود و مراتع زیاد او ییلاقات همین دامنه است بعضی قلعه جات هم آنجا از قدیم وجد بجهة سغناق ساخته اند

چالادر قریه ایست از قرای قاینات قلیم النسق زراعت این قریه از آب قنات مشروب میشود چهار خانوار سکنه دارد

چالابه قریه ایست از قرای ورامین

چالازده من توابع بلوک درب قاضی نیشابور است درب قاضی یک فرسخ و نیم بلد و در سمت شرقی آن واقع است آبش از قنات هوایش در زمستان سرد و در فصل تابستان معتدل قلیم النسق و هجده خانوار سکنه دارد

چالباش قریه ایست از قرای بجنورد که محل عبور ترکمانست معابر طایفهٔ مزبوره از شمال تا جنوب خاک بجنورد امتداد یافته قراولخانه های مغربی و جنوب غربی آن در صحرای ما بین بجنورد و جاجرم و نردین است و عبور ترکمه بسمت استراباد و عباس آباد و غیره لابد باید از این قراولخانه ها باشد و طایفه موت را عبور از این معابر ممکن نگردد مگر هنگامیکه باکلان معین داشته باشند

چالحق از قراء و مزارع زنجان میباشد قلیم النسق و ملک اهالی ابهر است سی خانوار رعیت دارد زراعتش هم آبی است و هم دیمی است محصولش اکثر غله آبش از رود دولت آباد باغ ندارد هوایش ییلاقی است ایل شاهسون فوج بیکلو آنجا ییلاق میکنند

چالحصار در محله سنگلج طهران در حوالی خانه جناب جلالتمآب میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر اعظم داخله حالیه از قدیم الایام گودالی بوده و فضای زیادی موسوم باین اسم که تا شش سال قبل روز عاشورا و دهم محرم هر ساله اجتماع و ازدحام غریبی از اهالی طهران آنجا میشد و دسته ها و اغلب

شبیه مقتله کربلا و تفصیل حادثه غم انگیز روز عاشورا را در می آوردند و جز آن روز سایر ایام و اوقات از نقاط بسیار کثیف و جای هر گونه کثافات بود جناب جلالتمآب آقای مستوفی الممالک ثواب بزرگ و عمل خیر کثیر را دو راین محوطه را نرده چوبی با ستونهای آجری نصب نموده و محوطه میان را باغ عمومی ساخته حالا یکی از نقاط بسیار باصفای شهر میباشد و محل تفرج عامه است و هوای سنگلج که غالبا بواسطه آن محل متعفن بود بسیار سالم و لطیف شده است یک کوچه از محله سنگلج طهران هم بچال حصار موسوم است

چالدران از اعمال خوی و در شمال غربی تبریز واقع است اگرچه در نقشه های بکه حالا رسم میشود موضع چالدران را در حوالی خوی معین نمینمایند اما چون تفصیل جنگ چالدران که فیما بین شاه اسمعیل صفوی و سلطان سلیم خان عثمانی روی داده در السنه و افواه زیاد با اوصاف غریب مشهور است ما نیز آنرا در ضمن اسامی بلاد یکه مبدو بحرف جیم است بچالدران صرف نظر نمائیم میرزا اسکندر ترکمان صاحب عالم آرا مینویسد در شهور سنه نهصد و هجده هنگامیکه شاه اسمعیل در همدان ییلامیشی میکرد خبر اهلاک سلطان سلیمخان بسمت ممالک ایران شایع گردید مورخ مذکور گوید سلطان بایزید پدر سلطان سلیم خان در بدو اول خروج شاه اسمعیل با این پادشاه نهایت مودت و دوستی را داشت و از جانبین رشته مودت مستحکم بود تا در شهور سنه نهصد و هفده که طایفه ینگچری سلطان بایزیدخان را از سلطنت عزل و سلطان سلیمخان ولد او را بجای او منصوب نمودند سلطان سلیمخان بنابر اینکه شاه اسمعیل سلطان مراد نامی را از طایفه عثمانی در ایران پناه داده بود و نورعلی خلیفه حاکم زنجان که از طرف شاه اسمعیل بود و قتیکه سلطان مراد به تبریز حمله ایران پناه آورد با عساکر سلطان سلیم جنگیده سنان پاشا را بقتل رسانید قلعه کاخ و بعضی از قلاع دیار بکر را هم سلطان عثمانی گرفته بود در سنه نهصد و بیست هجری با لشکری فراوان رو بآذربایجان نهاد شاه اسمعیل که منتظر چنین جنگی بود با معدودی که همراه داشت در عشر اول رجب از همدان عزیمت نموده با بیست هزار قشون در صحرای چالدران من اعمال خوی با لشکر عثمانی مصاف داد اگرچه خان محمد استاجلو از دیار بکر با قشون آراسته به شاه اسمعیل ملحق شده بود ولی باز نسبت بعده قشون عثمانی لشکر شاه اسمعیل معدودی محسوب میشد بالجمله جنگ در پیوست و شاه اسمعیل داد مردی بداد از جمله قوچ اوغلی که از دلاوران عثمانی بود و از جرچیان شاه اسمعیل را بتخصیص بمیدان رزم خواند شاه اسمعیل اجابت نموده بمیدان کارزار اسب تاخت و قوچ اوغلی را بقتل رسانید و الحق در آن معرکه شاه اسمعیل خود بنفسه شاد تمامی بروز داده جنگ میکرد گویند زنجیر توپ را با شمشیر پاره کرد و خیلی از امرای شاه اسمعیل در آن جنگ کشته شدند و اسیر گردیدند اگرچه شکست بقشون شاه اسمعیل وارد آمد اما جلادت

وشجاعتی که شخصاً از او در این معرکه ظاهر و هویدا گردید بسبب اشتهار کلی او شد آخر الامر شاه اسمعیل
فرار ابدره چون همدان امد و سلطان سلیم بسمت تبریز راند لیکن زیاده از شش روز در این شهر اقامت ننمود
آنچه معروفست در این جنگ سه هزار نفر از قشون عثمانلو و دو هزار نفر از لشکر شاه اسمعیل کشته شدند
صاحب نخبة التواریخ چنین مینویسد که چون سلطان بایزید کمال مودت و دوستی را با شاه اسمعیل داشت
سلطان سلیم باغوای ینکچریان پدر را معزول کرده خود پادشاه شد شاه اسمعیل نظر باینکه سلطان
سلیم با پدر غدر کرده تهنیت جلوس برای او نفرستاد و نیز بغیظ اندر شده قشونی بسر علاء الدوله
ذو القدر حاکم دیار بکر فرستاد و او را بقتل رسانید خان محمد نامی که بعد از علاء الدوله حاکم دیار بکر شده
بود بعضی مکاتبات نالایق بسلطان سلیم نوشته بود لهذا سلطان سلیم با یکصد هزار سوار و دوازده
هزار ینکچری عزیمت آذربایجان کرد صاحب این تاریخ آن شخص را که با شاه اسمعیل جنگید و باعث مقتول پادشاه
گردید فوج اوغلی مینویسد بلکه الفوج اوغلی ضبط نموده نیز گوید در جنگ چالدران از لشکر عثمانلو ده هزار نفر
مقتول شد در تاریخ صحیح فرنگی جنگ شاه اسمعیل و سلطان سلیم را از وقایع سنه نهصد و بیست هجری ثبت کرده
اند معروفست وقتیکه سلطان سلیم بطرف ایران میامد در مملکت خود اعلان جهاد کرد و اظهار داشت که جهاد
با شخصی که بدعت در دین اسلام گذاشته واجبست و شاه اسمعیل را در این اعلانات خود شیطان قلمی نموده
وعلمای سنت و جماعت در مملکت عثمانلو چنین فتوا نوشتند که کشتن یکنفر شیعه از قتل هفتاد نفر عیسوی ثوابش
زیاده تر است

در کتابی دیگر از کتب تواریخ فرنگی که با کمال تحقیق واقعه جنگ چالدران ثبت شده گویا این جنگ در روز شنبه
بیست و دوم ماه اوت سنه هزار و پانصد و چهارده مسیحی مطابق غره رجب سنه نهصد و بیست هجری اتفاق افتاد
تفصیل جنگ صحرای چالدران را بانحاء مسطوره در فوق با کمی و زیادتی شرح و بسط و اندک اختلافی در سنه
آن مورخین و نگارندگان عالم ثبت و ضبط نموده اند و بعضی دقایق و ملاحظات در این سانحه میباشد که
اغلبی از دفاتر فاقد آن میباشد و ما انرا محض مزید بصیرت و اطلاع مطالعه کنندگان مینگاریم

چون مواد معادات فیمابین شاه اسمعیل و سلطان سلیمخان عثمانی مستعد آمد نامه ها از جانبین ارسال و
مرسول شد که انها بر دواعی مناقشت و مخاصمت افزود

صورت آن نامه ها نزد نگارنده موجود و مضبوط میباشد و از انجا که عبارات آنها درج شد که غبار کدورت
و ملالت را مهیج اسباب وجوه اتحاد و مودت کاملهٔ ما بین دولتین علیتین اسلام زاد الله تعالی ودادهما از
نگارش آن نامه ها صرف نظر نموده تعمداً انها را بر طاق نسیان میگذارد

در مقدمه جنگ چالدران پیش قراولان قشون عثمانی یکنفر از جلوداران مخصوص شاه اسمعیل را که بقصد
جاسوسی و کسب بعضی اطلاعات داخل عساکر سلطان سلیمخان شده بود گرفته نزد سلطان بردند سلطان
سلیمخان جلودار مزبور را با ایلچی شاه اسمعیل که در حبس داشت بعد از استنطاق و استعلام بعضی
مطالب از انها حکم بقتل نمود

امرای بغداد و کردستان و دیاربکر و استاجلو محمد و محمد تکلو نه و امرای اصفهان و فارس و لرستان در
جنگ چالدران در رکاب شاه اسمعیل بودند

در اثنای جدال و اشتعال نایره حرب و قتال سنان پاشا والی اناطولی با قشون ابواجمعی خود بطرف میمنه لشکر
شاه اسمعیل حمله برده جنگ و کارزار نمایانی کرد و دران میانه یکی از عثمانیها که رشادت و تهور زیادتی داشت
محمد بیک استاجلو را بقتل رسانید و سر او را بریده بنیزه کرده و در پای اسب سلطان سلیمخان بزمین انداخت و همین
فقره اسباب مزید انکسار عمده برای قشون شاه اسمعیل شد با وجود این لشکر و مردان جنگی ایران یکمرتبه
حمله بقشون روملی برده حسن پاشا را مجروح نمودند و جمع کثیری را از سران و سرکردگان عساکر عثمانی بقتل
رسانیدند و رعب عظیم از این جهة بقشون عثمانی دست داد و این خبر را بسلطان سلیم دادند سلطان خود
بنفسه با توپ و استعداد حربیه با امرای یمین و یسار رو بان سمتی که قشون روملی بود نهادند و هنگامه
کارزار بشدت هرچه تمامتر گرم و کار سخت شد شاه اسمعیل با کمال جلادت جنگ میکرد تا مجروح و زخمدار
گردید و مقارن غروب عساکر او تاب مقاومت نیاورده پشت بدشمن نمودند و قشون عثمانی انها را
تعاقب کرده جمعی را مقتول و بسیاری از احمال و اثقال و عیال و اطفال انها بچنگ عثمانیها افتاد گویند
یکی از مردمان وضیع عثمانی دران گیر و دار صندوقچه جواهری پیدا کرد که معادل دو کرور تومان
قیمت جواهران صندوقچه بود

پس از این سانحه از چالدران به تبریز در منازل عرض راه قشون عثمانی هر قزلباشی را که بچنگ آوردند
مقتول نمودند

روز پنجشنبه شانزدهم رجب برای ادای صلوة سلطان سلیمخان وارد شهر تبریز شد و نماز روز را در
شهر تبریز بجا آورد

در پنج روزه اقامت و توقف در شهر تبریز از کارها که کردند یکی این بود که احمد بیک قاپوچی باشی را مامور
باخذ و اسر هواخواهان قزلباش نمود و بضبط اموال انها پرداختند و هرچه یافتند بردند

روز چهارشنبه بیست و دویم رجب بدیع الزمان میرزای پسر سلطان حسین بایقرا فرمانفرمای خراسان را

باجمعی از ارباب حرف و صنایع از اهالی خراسان و تبریز باسلامبول فرستادند و جمعی از غلامان خاصه
سلطان سلیم مامور بمستحفظی انها شده که ایشان را تحت الحفظ باسلامبول رسانند

روز پنجشنبه بیست و سیم رجب بواسطهٔ قلت و کمی اذوقه قشون اناطولی و روملی را رخصت انصراف دادند

روز چهارشنبه بیست و نهم رجب سلطان سلیمخان از ابارس عبور نمود در حالتیکه اسب و اسباب
و اشخاص زیادی غرق و هلاک شدند

روز پنجشنبه سلخ بنخجوان وارد شد چون اهالی نخجوان با انکه صورت ظاهرشان بقزلباش شباهت تمامی داشت
اظهار تسنن نمودند از کشته شدن خلاص و معفو گردیدند ولی حکم بقشون عثمانی شد که اموال انها را
بالتمام غارت کنند

سلطان سلیم خان از ادرنه تا اسلامبول پانزده روزه امده و از اسلامبول تا تبریز یکصد و شصت روزه و از تبریز
باماسیه پنجاه و سه روزه

بعد از انکه این سفر بدلخواه سلطان سلیم خان اختتام یافت باغلب بلاد فتحنامه نگاشت از جمله فتحنامهٔ که از بعد
جنگ چالدران و هنگام عزیمت تبریز بحاکم ادرنه نوشته مضمونش از قرار ذیل است

مضمون فتحنامه اینست که سلطان سلیمخان در باب فتح چالدران بحاکم ادرنه نوشته است

بعون الله تعالی بیمن و اقبال وارد دیار اذربایجان شده و مرتبه تمکین و تسلیم انها را دعوت و مکتوبی
نمودم جوابی جز ایستادگی و پایداری در خصومت و جنگجوئی نرسید تا بالاخره در چهارشنبهٔ دوم ماه
رجب فقط با عساکر منصوره وارد صحرای چالدران شدم چون شاه اسمعیل را مقاومت در قلب
لشکر ممکن نشد قشون را دو قسمت نموده یکقسمت از انرا بدست استاجلو محمد در سمت یمین و یکقسمت
باخود در طرف چپ قرار داد و جنگ در گرفت قشون جمعی استاجلو محمد را سنان پاشا بیگلربیگی بطرفة العین
از هم پاشانیده باخاک یکسان نمود پس از شکست طرف یمین و منهدم ساختن قشون استاجلو محمد سنان
پاشا خود را بقشون طرف یسار که ریاستش باخود شاه اسمعیل بود زده قبل از اینکه سنان پاشا از
شکست قشون جمعی استاجلو محمد فراغت حاصل نموده بقشون یسار حمله بیاورد شاه اسمعیل بقشون روملی
حمله ور شده انها را شکست فاحشی داده بود و در این جمع کثیری از طرفین مقتول و مجروح شده بودند حسن
پاشا سردار قشون روملی نیز زخم کاری وارد آمده بود بدینواسطه دشمن جسور شده جرات پیدا کرده بودند
و از هر جا برای شاه اسمعیل مدد و کومک رسیده بود طایفهٔ ینکچریها نیز با تفنگ و توپ و تبورک و سایر ادوات
جنگ بدشمن حمله ور شدند چون دشمن اینحالت را مشاهده کردند بدون پایداری فرار کردند و در جنگ پایداری

نکردند و قشون ما بعقب انها رفته جمعی از سردارها و سرکردگان انها را هم از اسب بزمین انداخته هدف نیزه و شمشیر و تیر کردیدند و جمعی انها را دستگیر نمودند و نیز محقق شد که خود شاه اسمعیل مجروح و فرار کرده است و بالفعل بسمت تبریز عازم میباشیم و انشاء الله تعالی فتوحات عدیده برای ما مقدر خواهد شد بشارت این فتح بزرگ را بجمیع اهالی و سکنه ادرنه بدهید تا موجب خرمی و بشاشت و انبساط و عیش انها شود و انچه لازمه تعلیق است بشکرانه اینموهبت جلیله خداوندیکتا بکنید و خوشحالی نمائید انتهی

چال روزانجوره چال و روزانجوره هر یک علیحده قریه ایست از قرا و محال طارم در میان یک کوه واقع شده هشتاد خانوار سکنه دارد زراعتش دیمی است و هوایش معتدل

چالسیبه قلعه ایست در حوالی طهران وسط قلعه تقریبا مساوی با وسط ارک طهرانست حصارش و برجهای ان باقیست و از عمارات و وضع اسلوب انرا میتوان معلوم کرد

چالشتر شرح چالشتر در ضمن چهار محال مسطور شد

چالق یکی از بلوک سرحدی بلوچستانست

چالقان بعقیده صاحب معجم البلدان از شهرهای سجستانست و بعقیده بعضی این شهر در قلمرو بست واقع میباشد جمعیت معمور و دو بازار معتبر دارد

چالکان از قرا و توابع طارم خمسه است قلیل الدستی و مالکین متعدد دارد تیول محمد قلیخان نایب الناظره و محصولش وقف حضرت خامس آل عبا سید الشهداء علیه السلام میباشد هشتاد خانوار سکنه دارد زراعتش دیمی و عمده کمی آبیست و رودخانه از زیر دست قریه میگذرد که منتهی بقزل اوزن میشود در تابستان ییلاق ایل شقاقی است

چالکه از منزل پاطاق که بعقیده بعضی عقبه حلوان همانست چون مسافر بطرف عراق عرب رود یکی از دهات دست راستش نزدیک بپاطاق چالکه است

چالکی قریه ایست ابادی از قرای استراباد ملک علیخان آقای قاجار زراعت و اراضی اینقریه مشروب از دو رشته قنات و تقریبا یکسنگ آب از رودبار رسدن که مشهور برودخانه شصت کلاته است سهم میبرند جمعیت چالکی یکصد و هشتاد و دو نفر میباشد و از قراریکه در سفرنامه خراسان همایونی مسطور است چالکی یکی از قرای اباد مابین منزل علی اباد و قوچانست که در جانب یمین جاده در جلگه اباد خوش هوای حاصلخیزی واقع است

چالمیدان یکی از محلات شهر دار الخلافه طهرانست معروفست که شاه طهماسب اول از سلاطین

صفویه انار الله مضجعهم وقتی خواست بنای باره و حصار طهران را بگذارد دو موضع از زمین این شهر خاک
برای ساختن باره برداشتند و آن دو موضع چاله عمیق و وسیعی شد یکی معروف بچاله حصار و دیگری موسوم
بچاله میدان و این هردو مخفف شده چالحصار و چالمیدان گردید بشرح چالحصار مسطور آمد اما چالمیدان
تا پانزده سال قبل از این تقریبا جائی بود بسیار کثیف و همیشه مزبله شهر و محل ریختن کثافات سکنه حول
و حوش نیز از آن مرحوم فرخ خان امین الدوله که از ارکان و وزرای عظام این عهد و دولت ابد مهد بود
باقتضای فطرت پاک و نیت خیر که همواره میل تمام بایجاد و ابقای آثار خیریه داشت در آنجا مسجدی بسیار
عالی بنا نمود و آن محل خسیس را دارای چنین بنائی رفیع کرد مسجد مزبور از طرف غرب ایوان و مقصوره بدیع
و شبستانی بسیار وسیع دارد که دارای چهارده ستون سنگی است و در حیاط مسجد از جهات دیگر حجرات
متعدده برای درس و تدریس و سکنای طلاب علوم دینیه ساخته شده و در حیات امین الدوله که بانی این
مسجد بپایان رسید بوجه منظور مرحوم مبرور حاجی ملا محمد جعفر مجتهد معروف بچالمیدانی که از اجله علمای عصر و ساکن
همان محله و در جوار همین مسجد مسکن داشتند بامامت و تولیت این مسجد انتخاب و اختیار نمود که اکنون نیز
جناب آقا شیخ موسی پسر ارشد آن مرحوم اعلی الله مقامه حسب الوصیه بامر امامت و تولیت قیام دارند مشهد
شریف امامزاده سید اسمعیل علیه السلام که از امامزاده های صحیح النسب رفیع القدر است و بنائی عالی و
دو مناره بسیار بلند دارد در قرب چالمیدان واقع است یکی از ابنیه خیریه و آثار شهیره که در حوالی این
محله است آب انبار بسیار بزرگی است که مرحوم میرزا موسی مستوفی نفرشی وزیر دارالخلافه طهران در مبادی همین قرن
عهد بنا کرده است و کمال عظمت را دارد ولی اکثر مرمت و اتمام این آب انبار و مسجد مزبور توجهی نشود عن قریب هر دو منهدم خواهد شد

چالوس اعراب چالوس را شالوس میگویند صاحب معجم البلدان گوید چالوس شهری است واقع در
جبل در سرحد طبرستان در هشت فرسخی ری
ابن فقیه گوید در مقابل شالوس شهری است موسوم به الکثیره نزدیک بکجور که حاکم آنجا اقامت دارد از چالوس
تا آمل از کوهستان دیلم بیست فرسخ است
بعضی دیگر از علمای جغرافی نگاشته اند که چالوس از آبادیهای معتبر طبرستان است زیرا که در زمان معتصم خلیفه
محمد بن اوس را که از امرای خلیفه بود بحکومت طبرستان نامزد کرد مشارالیه خود در رویان قرار گرفت
و چالوس را باحمد پسر خود سپرد
مؤلف گوید چالوس حالا اسم شهر و آبادی مخصوصی نیست بلکه اسم رودخانه بزرگی است که فاصله مابین
بلوک لیمزن آباد کجور و کلارستاق میباشد منبع این رودخانه از نقاط مختلفه است و سرچشمه عمده

ص
امامزاده سید اسمعیل پسر
امامزاده زکریا از اولاد
حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام است زمین
در جوی دو بقعه امامزاده
تاریخ اتمام بقعه را هشتصد
و هشتاد و شش نوشته
باهتمام استاد حسین پسر
پیر علی حداد طهرانی و سازنده
استاد حسن پسر استاد حسین
لواسانی میباشد بعدها
در صحن و صحن و رواق و
گنبد را حسینعلی خان پسر
مصطفی خان قاجار دولو
عبدالعظیم نامی پسر زینب
منقحا ساخته اند در عهد
شهریار مبرور ماضی محمد شاه
طاب الله ثراه بتوسط حاجی
عیسی خان بیگلربیگی طهران
در سنه هزار و دویست و
شصت و دو ایوان و حیاط
بنا شده و در حاشیه در
که از فولاد است کتیبه بخط
میرزا اسدالله شیرازی
ماشینی در سنه ابد مهد
باشاره علیه شاهنشاهی
(ناصرالدین شاه) دام ملکه
مرمتها شده در بقعه
مبارکه شده و منارها را
کاشی کرده اند

آن از طالقان و کندوان و دونا و نائل میباشد یا بمعنی که رودخانه که از طرف دونا جریان دارد پس
نیز کردنه موسوم بهزار چم داخل میشود و رودخانه که از سمت طالقان جاریست در ینموضع که دو رودخانه
بهم وصل و یکی میشود موسوم بچالوس میگردد و تا انتهای سیر آن که دوازده فرسخ است و بدریای خزر
میریزد همین اسم را دارد و دره که مجرا و بستر این رودخانه میباشد نیز بچالوس نامیده میشود و این دره از
طرف یمین و یسار با محدود است ببلوک حاصلخیز با صفای کجور و از طرف یسار با راضی و مراتع ییلاقی خوش
هوای کلاردشت و برون بشم ابتداء دره تنگ و از زیر کردنه سنگلاخ میباشد الی دو فرسخ بعد از آن
بمرتبه در حوالی توچر وسیع شده و نهایت با صفا میگردد از قرار تسطیح اراضی و بریدن جنگل چنین معلوم
میشود که در از منه سالفه زراعت وافری در این امکنه میشده اگرچه حالا هم نواحی مرزن اباد دایر و
اباد و در آن زراعت و کشت کامل میشود لکن بطور یقین مثل ایام قدیم نیست بالجمله در حوالی پل کرات که
انرا پل زغالی هم میگویند و بعد از ایجاد راه پل محکمی آنجا ساخته شده و موسوم بپل ناصری گردیده مجددا این دره
بشدت تنگ و کم وسعت میشود و اطراف آن کوههای سخت سنگی که در جنگل طبیعی اول مستور است نمودار
میباشد و اشجار این جنگلها اغلب از [illegible] سرو است مسیو کاسنگرخان نمساوی که در خدمت دولت علیه
ایرانست بحکم اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه مامور بساختن این راه
صعب المسالک کنار چالوس بوده گویا در حوالی پل ناصری بسیاری از آثار ابنیه قدیمه و بعضی علایم کهنه
باقی و موجود میبود و مهندس مشار الیه خود پیکان نیز زیاد در انجا یافته و پیدا نموده بعلاوه بقیه
دیوار خرابه مثلثی دیده که حد سا حصار قلعه و شهری بوده و خرابه دکاکین حدادی و حجاری و قبور
زیاد هم خیلی دیده که از قبرهای معمول حالیه با سنگهای [illegible] که خطوط کوفی داشته مشاهده کرده و بواسطه
عدم اطلاع از زبان عربی و خواندن خط کوفی در یافت ننموده که تاریخ قبور از چه زمان و کدام قرن میباشد
و باز مشار الیه بعضی استخوانها از قبور بیرون آورده که نسبت باستخوانهای مردم این زمان خیلی بزرگتر
میباشد نیز در اغلب نقاط دره چالوس قبور زیاد در میان جنگل و جنگل انکشاف نموده با سنگهای قبر
که خطوط کوفی روی انها رسم و حجاری شده و دیوارها بسیار که همه خراب و منهدم بوده و آثار عمارات
و ابنیه قدیمه خشتی که مدخل اغلب از سنگ بوده هنوز برقرار است و دلیل واضح و برهان لایح بر آبادی
زیاد که حالا معدوم است مشهود مشار الیه گردیده و بنابراین معلوم میشود [illegible] که آثار خرابه او پیدا را
چنانکه ذکر شد قصبه عمده بلکه قاعده و حاکم نشین این ناحیه بوده و گویند این آبادی تا پانصد سال قبل
دایر و معمور بوده و مقارن آن سنوات زلزله عظیمی شده کوه مجاور شهر [illegible] شهر خراب شد و شهر [illegible]

بود و نفرقه اجار نیز موید این عقیده و گفتار است و از خرابه شهر نو چیزی هم چنین مستفاد میگردد که اطراف
دریا محل تجارت بوده و با زار عمده بزرگی داشته بعلاوه در خود شهر هم خرید و فروش غله بلوکات و اطراف
میشده است و بموجب اطلاعات صحیحه طایفه خواجه وند را شاه عباس نزدیک آنجا سکنی داده است بالجمله
از رودخانه ها یکی بچالوس میریزد رودخانه میخ ساز و رودخانه زالو سر است که در محلی که پل کرات است و چهار
فرسخ بدریا مانده این دو رودخانه بیکدیگر وصل شده داخل رودخانه چالوس میشود رودخانه آو انیز بچالوس
میریزد شاه راه خیلی معتبری که از مستحدثات این عهد فرخنده مهد است و بیان اشاره رفت از شهرستانک شروع
میشود و منتهی بساحل بحر خزر میگردد و یک ثلث مسافت آن از کناره رودخانه چالوس میباشد و در چندین نقطه
بواسطه پلهای معتبر از روی رودخانه چالوس عبور میکند و در این زمان آبادی بسیار مخصوصی نزدیک بدریا
هست که موسوم بچالوس است مصب این رودخانه بحر خزر در حوالی یالوزده است
صاحب معجم البلدان و سایر جغرافی نگاران عرب مسافت و بعد چالوس را بری هشت فرسخ اعتبار کرده اند و لی
یقینا این تعیین سهو است بلکه مسافت و دوری چالوس از ری هیجده فرسخ بل متجاوز است در رودخانه چالوس
بقدری از ماهیها صید میشود که نسبت بسایر ماهیها رودخانه ها دیگر ندارد
در ذیل شرح طبرستان یاقوت حموی چالوس را یکی از قصبات عمده آن نواحی شمرده مینویسد فمن اعیان بلدانها
ای طبرستان دهستان جرجان استراباد امل و هی قصبتها و ساریه و هی مثلها و شالوس و هی مقارنة لها
باز یاقوت در شرح حال کلار از قول ابن فقیه نوشته در سنه دویست و چهل و سه من در ری بودم و از ابن زیدان
عتاب شنیدم که میگفت شبی در مجلسی حاضر بودم و از اهل سیف و قلم در آنمجلس جمعی نشسته شخصی از جالسین
مجلس این کلام پیغمبر را بیان کرد الخیر فی السیف الخیر مع السیف و قبیکه ما از آنمجلس جدا شدیم در
خواب آوازی بگوشم رسید که این اشعار را میخواند

وینز یاقوت مینویسد و من ناحیة الدیلم علی خمسة فراسخ من امل مدینة یقال لها کامل ثم شالوس و هی ثغر الجبل و هذه مدن السهل

و ابن زید اذا اکم ثائر احضا	یقیم بالسیف دینا و اهب العهد
یثور بالشرق فی شعبان منتصبا	سیف النبی صفی الواحد الصمد
فیفتح السهل و الاجبال مفتتحا	من الکلار الی الجرجان فالجلد
و آملا ثم شالوسا و نحوهما	الی الجزایر من اربان فالشهد
و یملک القطر من حرشا ساکنة	مالاح فی الشجر نجم آخر الابد

ذکر تواریخ متعلقه بچالوس

در حکومت عبدالله بن حازم که از قبل خلیفه مامون حکمران طبرستان بود مردم چالوس خروج کردند و سپاه

نام ملقب بسپاهبد داد که از طبرستان بجانب دیگر در چالوس بود برادند و با اهالی دیلم هم‌عهد شدند که نواب
خلیفه را بخود راه ندهند

حسن بن بویه که از قبل برادر خود معزالدوله در عراق فرمانروایی سلطنت میکرد و با قابوس و شمگیر دیلمی در
نزاع بود از ری با شمگیر و قشون زیاد بچالوس بجنگ شمگیر رفت و در چالوس با قشون وشمگیر مصاف داد و
او را شکست و شمگیر پناه به الثائر بالله علوی برد حسن بن بویه از چالوس بعد از این فتح بامل رفت و خبر فوت برادر
علی بن بویه که بوی رسید آمل را گذاشته بعراق آمد

در سه‌شنبه بیست و پنجم شهر رمضان سنه دویست و پنجاه هجری اهالی چالوس و اهالی کلارستاق بسید حسن بن
زید داعی کبیر بیعت نمودند و از این بعد مذهب زیدیه اختیار کردند علی بن نصر و عقیل بن مهرور در مسجد چالوس دعوت
برای حسن بن زید کردند و محمد ابو العباس از طرف حسن بن زید بود و شنبه بیست و سیم شهر شوال همین سال که داعی کبیر
در آمل حکام باطراف طبرستان بچالوس حاکم شد داعی کبیر بعد از انهزام از سلیمان بن عبدالله بن طاهر حاکم طبرستان
که از طرف بنی عباس حکومت مینمود از آمل بچالوس منهزماً پناه برد تا از دیلمان و گیلان باو کمک رسیده با سلیمان جنگ و
مقاتله کرد و همیشه ملاذ داعی کبیر از قشون سلیمان چالوس بود و انواقعه در سنه دویست و پنجاه واقع گردید
بعد از فتوحات در چالوس ابو مقاتل ضریر شاعر قصیده برای داعی کبیر خواند که مطلع آن این بود (الله فرد و ابن زید فرد)
داعی بانگ بر شاعر زده گفت بفیک التراب هلا قلت (الله فرد و ابن زید عبد) و در حال خود را از کرسی بزیر افکند و سر
خود را برهنه کرده روی بخاک میمالید و مکرر میگفت (الله فرد و ابن زید عبد) انگاه حکم کرد شاعر را بضرب
سیلی بیرون کردند پس از چند روز شاعر باز آمد و این ابیات برخواند

انا من عصاه لسانه فی شعره   ولرب ماضر اللبیب لسانه

هبنی کفرت اما رایتم کافرا   نجاه من طغیانه ایمانه

خاطر داعی از او خوش نگردید تا روز مهرگان که بیست و ششم اسفندماه قدیم است این قصیده برخواند

لا تقل بشری ولکن بشریان   غرة الداعی و یوم المهرجان

داعی بر او اعتراض کرده گفت چرا مصرع ثانی را مقدم نداشتی تا ابتدا بلای نفی نکرده باشی شاعر گفت ایها السید
افضل الذکر لا اله الا الله و اوله حرف النفی داعی گفت احسنت احسنت ایها الشاعر
در سنه دویست و هفتاد و یک حسن بن زید داعی کبیر جهان را بدرود کرد و محمد بن زید برادر دیگر خود را که معروف
بداعی صغیر است ولیعهد ساخت داعی صغیر از جرجان خود را بشتاب رسانید ابو الحسین نامی که داماد داعی کبیر بود
خزاین او را متصرف شده آورده بود داعیه سروری داشت بعد از ورود داعی صغیر فرار کرده بچالوس رفت غرض

الاخری سنه مذکوره علی الفضل در چالوس بر سر ابو الحسین تاخت و او را با مشایعینش بکرفت و خزاین برآورد
خود را بتصرف در آورد و بعد از او لشکر ناصر رافع هرثمه والی خراسان از طرف بنی عباس بجنگ داعی صغیر
آمد داعی صغیر بعد از استعداد در قلعه کجور تا بیت رافع آمد در چالوس بتو بکرفت سر حال تنکه رافع در خوار
چهار فرسخی چالوس معسکر داشت چون تاب مقاومت نداشت داعی صغیر از چالوس بسمت طالقان فرو
فرار کرد

بکر بن عبد العزیز بن ابی دلف العجلی که داعی صغیر پیوسته قبول خدمت او را نموده علاوه بر آنکه در روز ملاقات
هزار بار هزار بار درهم باو بخشش کرد او را بچالوس و رویان حاکم ساخت لیکن در خفا سپرده بود که در
فقاع کرده بنوشید سم داخل کرده و چنان کردند و قبر او در نا تل در سر راه ایشام در کنار رود شهر ده واقع است

این فصل در خلافت المعتضد بالله بوده

در استیلای ناصر کبیر بمملکت رویان و غلبه او بر محمد بن صعلوک که از قبل سامانیان بر آمل و رویان حاکم بود
پسر عم خود سید حسن بن قاسم را بچالوس فرستاد تا با محمد بن صعلوک که با پانزده هزار مرد آنجا اقامت داشت مصاف دهد
سید حسن بن قاسم محمد بن صعلوک را منهزم ساخت و از رودخانه که بر در بود و معروف است بنیزه رود آباد مملو ساخت از
خون کشتگان که در کنار آن رودخانه بقتل رسیده بودند و رامیرفت و حصار چالوس را سید حسن بن قاسم با زمین
هموار ساخت اخطل شاعر حسن بن قاسم را در باب این فتح مدح میکند

و انت معجزة سور دالتی	اجریتها اللقاء سیولا
فاثلت صعلوکنا اللعین بفتیة	یزهی القتال بحدة وعقولا
قدمت منهم کل سام طرفه	یلقی اذا لقی العدو جهولا
فعبرتهم نهرا بتیت عبابه	لبطالبوا المؤمنین بتولا
حتی اذا فرقوا بحیث بنا لهم	کبد العداة هو تلوا تهویلا
فاتی بها جیل الالد واخرفت	تلک الخیام فعطلت تعطیلا
وتزلزلت اقدامهم فی الکفراد	صدقوا اللقاء وقاتلوا تقتیلا
خلوا معسکرهم وما ذخروا آه	وخوادما وجواشنا وخیولا

خروج الثائر بالله زیدی الموسوم بجعفر بن محمد بن حسین بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن زین العابدین بن حسین بن
علی بن ابیطالب علیهم السلام الشهیر بسید ابیض در چالوس بوده است در سلطنت حسن بن بویه
از فراریکه در زبدة التواریخ تالیف حافظ ابرو نوشته است در سنه دویست و شصت و یک ملاحظه ... خراسان

و در طبرستان و جرجان زاد در ماه صفر جمع کرد و نامه بر ایشان خواند که خلیفه یعقوب بن لیث را بر خراسان حاکم نکرده او از جمله عاصیان است که بی دستور ما بخراسان آمده و هم در این سال بود که حسن بن زید بطبرستان مراجعت نمود و چالوس را آتش زد از جهت آنکه مردم چالوس در آن فرصت با یعقوب بن لیث موالات کرده بودند و ضیاع ایشان را باقطاع دیلم داد

در مروج الذهب مسعودی نوشته است اطروش که اسم حقیقی او حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب است در سنه سیصد و یک هجری طایفه سیاه پوشان را (مقصود بنی عباس است) از طبرستان خارج نمود اطروش سالیان دراز در دیلم و گیلان میزیست سکنه آن نواحی که در جهالت و نادانی فرو رفته و روش مغان را پیروی میکردند اطروش آنها را بدین حقیقی خدا پرستی دلالت نمود غالب آنها بدین اسلام داخل شدند بجز بعضی از سکنه این دو مملکت که در کوههای بلند و قلعه جات و درههای عمیق و مأمنهای محکم سکنی داشتند و تا اینزمان بمذهب قدیم خود باقی هستند اطروش مساجد زیادی در این نواحی بنا کرد و مسلمین برای مدافعه از این طوایف جنگی در قزوین و چالوس استحکاماتی بنا نمودند چالوس که محیط بیک قلعه سنگی بود و دیوارهای مرتفع داشت و سلاطین عجم آنجا را بنا کرده بودند و همیشه در آنجا قشون زیاد داشتند برای دفع حمله دیلمان و این قلعه بعد از فتح طبرستان باقی بود تا اطروش آن قلعه را منهدم ساخت

بدست قشون اسلام

بموجب مسطورات تاریخ رشیدی در سنه ششصد و نود و چهار در زمان سلطنت الجایتو سلطان که قصد فتح گیلانات کرده بود مقرر داشت که از چهار راه قشون بگیلان برود امیر چوپان از راه اردبیل امیر قتلغ شاه از راه خلخال امیر طوغان و امیر مؤمن از راه چالوس و خود سلطان از راه لاهیجان

(ابوبکر محمد بن حسن الطبری الچالوسی الشهیر بابو جعفر صوفی واعظ و محدث که در نیشابور تحصیل کرده بود در چهارصد و هفتاد و دو در چالوس متولد شده و در محرم پانصد و چهل و سه در آمل وفات نمود

چالوسیه (یا چالسیه) واقع در عراق عرب است یعنی که در چهار فرسخی خان بخار در سمت راست آثار بزرگی از قلعه و باره و عمارت بنظر می آید که خراب شده و ریخته است و موسوم میباشد بچالسیه (یا چالوسیه) این ابنیه از بناهای خلیفه هرون الرشید است در نزدیکی همان قلعه خرابه در وسط آثار پل قدیمی پیدا است و هنوز چند پایه آجری در سمت راست شط باقی و این قسم آثار که غالباً از عهد بنی عباس مانده بفاصلههای مختلف چالسیه را بسامره متصل مینماید

چاله از مزارع گرمسیر کاشان و قلیم الشتو است حاصل آن تنباکو و خربوزه و جو و گندم میباشد

چاله جبل بلا احداث است و بلا سکنه واقع در سیستان

چاله باقر از مزارع قریهٔ برزک کاشانست که بقول منشی الممالک میباشد

چاله سیا قریه ایست در شش فرسخی اصفهان براه کمره و کلپایگان کاروانسرای بزرگ معتبری در چاله سیاه هست که منزلگاه قوافل و عابرین میباشد

چاله چاله از قرای حوالی کرمانشاهان ملکی جناب آقا محمد تقی مجتهد کرمانشاهانیست بر راه ماهی دشت طرف راست جاده واقع است

چاله مجار مزرعه ایست از مزارع صاین قلعه ایلات شاهسون قورت بیگلو در اینجا ییلاق مینمایند هوایش ییلاقی است

چال هرز از دهات بلوک شمیران طهران طرف غربی ضرابخانه دولتی هوایش گرم و آبش کم سه چهار خانوار رعیت این ده است باغ هم دارد

چالیان قریه ایست جزو بلوک آباده طول جلگه این بلوک از شمال بجنوب تخمیناً شانزده فرسخ و عرض آن چهار فرسنگ میباشد صنعت اهالی قاشق سازی و جعبه سازی است

چال یحیی آباد دهکده ایست قلیم السنق در طارم ملکی حاجی سید محسن مجلس در سطح دره واقع و اطرافش کوه است چهل خانوار سکنه دارد زراعتش دیمی است رودخانه از پایین دره میگذرد که نفعی باهل قریه نمیرساند

جام در دو منزلی نیشابور در طرف جنوب مشرق اینشهر واقع است از قرار مسطورات بعضی جغرافی نگاران دویست قریه از توابع جام است باغات زیاد دارد و میوه جات بسیار از جام و قرای توابع آن بعمل می آید خربزه بابا شیخ جام کمال لطافت و حلاوت را دارا است آنرا قنات گویند در نزدیکی جام در دامنه کوه چشمه ایست که در وسط تابستان گرم و در زمستان خیلی سرد است بموجب مسطورات جهان نمای حاجی خلیفه جام قصبه ایست که در سه درجه طول و سی و شش درجه عرض دریای خزر میباشد

ابن بطوطه در سفرنامه خود موسوم بتحفة النظار مینویسد من در سنه هفتصد و چهل و هشت جام را دیدم شهریست حد وسطه نزدیک کوه و باغات زیاد و اشجار بسیار دارد چشمه های کثیره و انهار بیشمار از وسط شهر جاریست بیشتر درختی که در اینجا غرس میشود توتست که برگ آنها بمصرف عمل آوردن ابریشم میرسد

از قرار معروف بانی اینشهر شیخ زاهد عابد شهاب الدین احمد جامی است اولاد او شیخ احمد معروف بشیخ زاده است که یکی از سلاطین هند او را بقتل رسانید حالا شهر جام و متعلقات آن باولاد شیخ زاده تعلق دارد بعضی بسلطان ابو سعید مغول نسبت دارند و با کمال استقلال اینشهر را اداره نموده و صاحب مکنت فراوان هستند شخصی که طرف اعتماد بود روایت نمود که چون سلطان ابو سعید بخراسان سفر کرد در حوالی جام نزدیک خانقاه شیخ زاده اردو زد

شیخ زاده او را در کمال الجلال پذیرفته بهر چادر یک راس گوسفند فرستاد و بهر چهار نفر از آحاد و افراد عساکر
نیز یک راس گوسفند بخشید و بدواب اردو و چهار پایان علوفه داد

نگارنده گوید اگرچه مابین جام و خبوشان و دشت ترکمان مسافت زیاد نیست اما غالبا این شهر مورد تصدیعه و چپاول ترکمان
و بیجای نیز الکه خبوشان بوده چنانکه پنجاه و یکسال قبل ازین الله قلیخان والی خبوشان دو مرتبه در ظرف دو سال
بجام تاخته این بلده را ویران ساخت در سال اول تمام اهالی قریه امشاقرا باسیری برد و سال دویم مردم
قریه راونه سی و غیرها باسیری رفتند جام حالا انتها شهر سرحدی بلوک مشهد است با هرات و مدفن شیخ جام
علیه الرحمه میباشد و شرح احوال شیخ بیاید

ذکر قلاع و قرا و مزارع جام

قلعه یوسف آباد ملکی محمد قلیخان جامی هوایش معتدل بیست خانوار دارد جدید النسق و از آب قنات مشروب میشود
اطرافش را ایل سیلخوری که هزار خانوار میباشند مرتع خود قرار داده اند نوکر دیوانی ندارد   قلعه فرمان آباد
دیوانا علی اسناد آب رودخانه مشروب میشود سیصد و پنجاه خانوار دارد و نیول سوار است در پیش سفید کوه
نصرالله خان باقی است که این قلعه نیول او است در اطرافش ایل تیموری و سیلخوری که جزو هزار خانوار جدید
النسق میباشند واقع شده اند هوایش معتدل است شرقی جام تا زور آباد خرابست یعنی که دو بیست قلعه
خراب دارد و سابق همه آباد بوده   قلعه کاریز بالغ در دامنه کوه واقع است از آب رود کوه و چشمه سار
مشروب میشود قنات زیاد دارد خراب است صد خانوار از ایل تیموری در اینجا هستند سوار دیوانی ندارد متعلق
بشکرالله خان است   قلندر آباد تا پنجره پنج فرسخ است خالصه دیوان همایون از آب رودخانه مشروب میشود
قنات هم دارد نیول بیست نفر سوار است هوایش معتدل و یکصد و پنجاه خانوار دارد اطرافش ایل تیموری بیست
از طایفه سیلخوری که هزار خانوار میباشند سنی مذهب ریش سفید کل هزار ایل سیلخوری کوسه اردها .
در زمستان بسمت سفید سنگ و در سمت شرقی قلندرآباد پراست ریش سفید رضا قلیخان و عباسقلیخان
جامی که آنجا را نیول دارند اهالی آنجا جدید النسق میباشند
قلعه سفید سنگ از آب رودکوه مشروب میشود هوایش معتدل در شرقی قلندرآباد واقع است دو فرسخ مسافت
بقلندرآباد دارد اطرافش ایل نیست شرقی سفید سنگ پر است تا هرا آبادی ندارد بیست نفر سوار دارد سرکرده
آنها محمد علیخان جامی است قدیم النسق میباشد سکنه اش سی خانوار است   حسن آباد ملک نصرالله خان
چهل خانوار سکنه دارد از آب قنات مشروب میشود در هزار قدمی قلندرآباد واقع است اطرافش ایل سیلخوری تیموری
جزو هزار خانوار جدید النسق و قشون نوکر دیوانی ندارد   قلعه بید دو فرسخی ترشیز سمت غربی در میان

کوه واقع شده صد خانوار دارد مالیات آنجا صد تومان است اطرافش ایل ندارد قنات و چشمه سار دارد نوکر
ندارد رعیتش قدیم الوطن است باخرز در سمت کوه آن واقع است ریش سفید آنجا کدخدا جبار است

قلعهٔ ده نو سه فرسخی تربت بسمت غربی دامن کوه است چهل خانوار دارد اهلش سنی مذهب گوسفند ار تیموری
قشلاق مینمایند خانوارش از اهالی غور و باخرز از آب قنات مشروب میشود ملکی مهدیقلی میرزا است نوکر دیوانی
ندارد سکنه اش قدیم الوطن میباشند   قلعهٔ آقا محمد عرب نزدیک بوکار (؟) جدید الوطن ملکی رعیتی از آب قنات
مشروب میشود بیست خانوار جامی دارد در دامنه کوه واقع است اطرافش آباد هوایش سرد است   قلعهٔ کهنه شمشیر
اهلش جدید الوطن میباشند دو هزار قدمی قلندرآباد واقع است هوایش معتدل بیست خانوار سکنه دارد از آب
قنات مشروب میشود ملک محمد رحیم خان قاجار هوایش مثل حسن آباد است

بیست خانوار سکنه دارد

قلعهٔ حیدرآباد ملک حیدرقلیخان جامی است از آب قنات مشروب میشود هوایش معتدل اطرافش ایل تیموری سیکوی (؟)
در نیم فرسخی قلندرآباد واقع است این تیموری هم جزو هزاره خانوار قلندرآباد است که در اطراف قلندرآباد و قلعه جات
دو بنا دوران نشیمن دارند سکنه اش جدید الوطن میباشند   قادرآباد هوایش سردسیر است ریخ (؟) پنج هزار
قدمی تربت اتفاقا افتاده از رودخانه مشروب میشود ایل جرنی (؟) که مشهور بکوهبانی است آنجا سکنی دارند قدیم
الوطن است یازده نفر نوکر سواره دارد پتول سوار است بیست نفر نیز سوار مواجب سنی بکر دارد که جمیعا
سی و یک نفر میشوند ریش سفید و بیک زاده سوار گلزار خان است ایل در اطرافش نیست متصل بمزار است
سکنه اش هشتاد خانوار و سنی مذهب میباشند

تربت مقدسه مدفن شیخ احمد زنده پیل احمد جامی است سکنه اش قدیم الوطن هوایش معتدل از آب رودخانه
زراعت میشود یک قنات هم دارد که دو سنگ آب جاری دارد نوکر دیوانیش سی نفر میباشند صد خانوار
سکنه دارد سمت شرقیش بمسافت شصت فرسخی ایل ترکمان افتاده است نازورآباد که بالفعل خراب است
دوازده فرسخی مسافت دارد خود تربت دار الحکومهٔ جام است حاکم محمد ابراهیم خان سردار قاجار است قلعهٔ
قدیمی آن که نزدیک بمزار است در هفتصد سال قبل ساخته شده حال خراب است قلعهٔ که حالا آباد و محل حکومت است
بفاصله هزار قدم از مزار دور است در سنه هزار و دویست و ده ساخته شده حال آباد است باغات زیاد
دارد بیشتر از سکنه اش سنی مذهب میباشند زیاده از صد خانوار شیعه ندارد

حسن آباد در نیم فرسخی تربت واقع است از آب رودخانه مشروب میشود سکنه اش یکصد خانوار از ایل جمشید
و سنی مذهب میباشند بیست نفر سوار ملازمی دارند هوایش مثل تربت است در اطرافش ایلات نیست طرف شرقش
چهل فرسخ ترکمان نشین است سکنه اش کرد و ریش سفید اینها آقا جواد بیک است

قلعهٔ امام ویردی بیک سکنه‌اش سی خانوار و مذهبشان سنی میباشد از آب رودخانه مشروب میشود هوایش
معتدل اطرافش ایل سمت شرقیش ترکمان مرو پنجه نفر سوار دیوانی ملازمی دارند ریش سفید محمد خان و محمد جان بیک
سکنه این قلعه جدیدالنسق میباشند به هزبوره در سه فرسخی تربت واقع است   یاقوتی در یک فرسخی تربت
واقع است سی خانوار که سنی مذهبند دارد از آب رودخانه مشروب میشود ده سوار دیوانی دارد هوایش مثل
هوای تربت اطرافش ایل ندارد قنات دارد ولی خرابه و بی آب است سمت شرقیش مثل تربت ترکمان نشین می باشد سکنه
آنجا قدیم النسق میباشند سرکردهٔ آنها باباخان شاملو است   امیخان در سه فرسنگی تربت است از رودخانه
مشروب میشود هوایش معتدل اطرافش ایل ندارد سمت شرقی آن ترکمان مرو واقع است بیست نفر سواره دارد قریهٔ
زبوره بتول آنها است ریش سفید محمد جان بیک جدیدالنسق در سه فرسخی تربت واقع است سکنه آنجا یکصد
خانوار است سرکرده جبار بیک است   قلعهٔ کلاته در نزدیک دردامنهٔ کوه واقع و هوایش سرد است از آب
قنات و چشمه سار کوه مشروب میشود اطرافش ایل نیست یکصد و بیست خانوار ایل جامی دارد این قلعه قدیم است
در نیم فرسنگی عبدل آباد است ریش سفید امیر بیک جامی است

قلعهٔ سر از قنات و چشمه سار مشروب است یکصد خانوار جامی دارد قدیم النسق ریش سفید بنی قلی بیک جامی است
این هر سه قلعه نزدیک بیکدیگر است ملکی رعیتی است بتول خانیا باخان میرزا است هوایش سردسیر است
قلعهٔ حسک نزدیک بردربک پنجاه خانوار جامی قدیم النسق دارد از قنات و چشمه سار مشروب میشود ریش
سفید آنجا کدخدا علیخان جامی است   قلعهٔ کاریز نو در نیم فرسخی بردواست و در شرقی برد و واقع
است ملکی خانلرخان و حاجی صفر است از قنات مشروب میشود در اطرافش ایل ندارد سکنه آنجا سی خانوار جدید
النسق است رعایا از جامی و غیره میباشند هوایش معتدل   قلعهٔ سرکاریز نزدیک بقلعهٔ سر است از
قنات مشروب میشود دامن کوه است ملکی ملا احمد جامی و جدیدالنسق میباشد ایل ندارد سی خانوار سکنه
جامی دارد   قلعهٔ سلوتیه در نه فرسخی تربت واقع است بیست خانوار دارد در دامنهٔ کوه واقع شده است
از قنات مشروب است بعضی از اوقات کوسفند ایل تیموری آنجا قشلاق میمانند نوکر دیوانی ندارد ریش
سفید و صاحب ملک نصرالله بیک نایب جام این قلعه سمت غربی تربت واقع شده است

قلعهٔ نو املاکی غیاث خان و برادرانش در سه فرسخی تربت و سمت غربی آن واقع است ایل در اطرافش ندارد از قنات
مشروب میشود نوکر دیوانی ندارد هوایش معتدل است و تازه آباد شده به جهت ده خانوار شیعه مذهب دارد

قلعهٔ محمود آباد قدیم النسق میباشد هوایش معتدل از آب رودخانه مشروب میشود و بیست خانوار دارد و دویست
و پنجاه سوار که نصف آن اوزبکی است و نصف آن جامی است ایل ندارد ریش سفید و سرکرده سوارهٔ قدیمی نصرالله

بیک نایب محمد ولیخان و غیاثخان و علیرضا بیک است   قلعهٔ لنگر قدیم السکنی نزدیک محمود آباد صد خانوار
سکنه اش از ترکان مروی میباشند از آب رودخانه مشروب میشود اهلی در نزدیکی ندارد شرقی آن مرواست سی نفر
سواره دارد ریش سفید رحیم بیک و یار محمد بیک است هوایش معتدل در چهار فرسخی تربت واقع است
قلعهٔ اسفرده در دامنهٔ کوه واقع هوایش معتدل است اهل ندارد از آنجا تا محمود آباد دو فرسخ راه است ریش
سفید محمد رضا بیک شصت خانوار از اورنگی و جامی دارد از چشمه سار و قنوات مشروب میشود قدیم
السکنی است نوکر دیوانی ندارد متمکن مال و رعیت است   قلعهٔ روریج هوایش سرد است متمکن و رعیتی و
در دامنهٔ کوه واقع است سیصد خانوار دارد یکصد خانوارش اورنگی و دویست خانوارش جامی میباشد
قدیم السکنی است از آب رودخانه و قنات مشروب میشود ریش سفید آنها امیرخان و غیاثخان و میرزا زمان است
اهل در اطراف ندارد   قلعهٔ عبد آباد دویست و پنجاه خانوار دارد دامنهٔ کوه واقع است از آب کوه
مشروب میشود پانزده سوار بدیوان میدهند هوایش سرد است اهل در اطراف ندارد در چهار فرسخی
محمود آباد است ریش سفید الله یار خان و اسفندیار سلطان و اولادان او است قدیم السکنی میباشد   قلعهٔ [illegible]
هوایش معتدل است از آب کوه مشروب میشود یکصد خانوار هزاره دارد مذهبشان سنی میباشد چهل سوار
بدیوان میدهند اطراف اهل نیست ریش سفید بابا خان هزاره قدیم السکنی متعلق بجام است

تواریخ متعلقهٔ بجام

در سنهٔ هفتصد و هفده هجری در ایام سلطنت سلطان ابو سعید خان امیر یساول والی خراسان تدبیری
اندیشیده که در طوی پسر که بعقد ... و مکر شاهزاده میسور را که داعیهٔ سلطنت ایران و فتح خراسان داشت
بدست آورد و بحیلهٔ خود مبتلا نیز پدر امیر مکسوب نیز میسور کرد بدین ایمعنا الا آنکه امیر مکسوب قرار داده چند
ساعت قبل از انعقاد طوی شخصی بخانهٔ امیر یساول رفته باو بگوید   شاهزاده میسور در صدد گرفتن
تو میباشد و از غدر تو مطلع گردیده است چنانکه قرار داده بود شد و چون امیر یساول این بشنید بی
درنگ با معدودی سوار شده که خود را بعراق رساند در جام مبارک شاه کرت که کینهٔ دیرینه با او داشت راه   والی جام
باو گرفته او را بقتل رساند و مادهٔ قتل امیر یساول را چنین گفته اند

در هفتصد و هفدهم ماه محرم   سال نو تاریخ نه نقصان نه زیادت
فرزانه با حشمت و فر میر یساول   بنهاد سر آنجا که قضا بود و ارادت
چرخ فلک آنکه بر او از لجنبر انداخت   انیس او را صفت و سیرت و عادت

در سنهٔ هفتصد و چهل و هشت هنگامیکه مسعود سربداری اغلب از بلاد خراسان را فتح نموده بود جام را

معسکر خود ساخت که از آنجا بسمت هرات حرکت کند سلطان طغا تیمور سردار خود را با پنجاه هزار مرد بدفع مسعود سربداری بجام فرستاد شکست فاحشی از قشون مسعود سربداری خورده مراجعت نمودند ملک حسین غوری والی هرات اعلان جهاد باطراف نمود از جلو و عقب منجاوز از بیست هزار نفر بمسعود سربداری حمله برده او را شکست دادند

در سنه هشتصد و دو امیر تیمور کورکانی وقتی که بقصد یورش هفت ساله بسمت ایران حرکت نمود در جام امیرزاده رستم را مامور بفارس کرد بیک که باتفاق برادر دیگر امیرزاده پیر محمد بطرف بغداد روند

در غره ذیحجه سال هشتصد و هشت در ربد و جلوس میرزا شاهرخ کورکانی امیر سید خواجه امیر الامراء دل بد کرده با جمعی از اعیان از هرات راه فرار گرفت میرزا شاهرخ نیم شب مطلع شده آنها تاخته در جام بآنها رسید بعد از استمالت ایشان را معاودت داد

در سنه هشتصد و پنجاه و پنج هنگامیکه ابوالقاسم بابر کورکانی بعد از میرزا الغ بیک و عبد اللطیف بر سریر سلطنت خراسان و در هرات متمکن بود میرزا سلطان محمد بن بایسنقر کورکانی که در فارس و عراق سلطنت داشت بطمع تسخیر مملکت خراسان بسمت هرات رفت در جام فریقین تلاقی نمودند و جنگ سختی روی پیوست بابر شکست خورده با هفت نفر جان از معرکه بدر برد همان سال قحطی عظیمی در خراسان خصوص در هرات شد

در سنه نهصد و سی و پنج هنگامیکه شاه طهماسب اول بقصد دفع عبید الله خان اوزبک بسمت هرات میرفت خوانین اوزبک در زوارابادمن محال جام در مقابل معسکر شاه طهماسب روز تاسوعا محرم اردو زدند مؤلف صاحب نخبة التواریخ عدد قشون اوزبک را یکصد و بیست و پنج هزار نوشته در سار و قشون جام در روز عاشورا آتش حرب مشتعل شد و ابتدا شکستی بعساکر شاه طهماسب وارد آمد پس از آن بیست هزار نفر از قشون اوزبک مقتول و خانی که سردار قشون بود زخمی شد

در سنه نهصد و چهل و سه در سلطنت شاه طهماسب عبید الله خان شیبانی سید میرزا با سپاه اوزبک مامور تاخت جام نموده خلیفه روملو که از طرف شاه طهماسب والی خراسان و در مشهد مقدس متوقف بود در جام بسپاه اوزبک رسیده انها را منهزم ساخت

در سنه نهصد و هفتاد و هفت اوزبک خان از اندخود بسمت خراسان آمده جام را غارت کرد

در سنه نهصد و هفتاد و هشت اوزبک خان بن رستم خان بن جانی خان در سلطنت شاه طهماسب با ده هزار مرد رو بایران نهاد تیل خان ذوالقدر حاکم جام با دو هزار و پانصد نفر بر آنها حمله برده

مقتول شد و هزار نفر از عساکر قزلباش راه عدم پیمودند

در سال نهصد و هشتاد و شش در زمان سلطنت شاه محمد صفوی جلال خان ولد محمد خان اوزبک جام را غارت نمود

در سنهٔ نهصد و هشتاد و نه که علیقلیخان عباس میرزا ابن شاه محمد را در هرات شاه عباس خوانده بتخت جلوس داد و امرای خراسان سوای مرتضی قلیخان ترکمان والی مشهد مقدس تمکین نمودند شاه محمد قصد خراسان و تنبیه علیقلیخان نمود و اخر الامر کار باصلاح انجامید شاه محمد مراجعت کرد و عباس میرزا بوزارت علیقلیخان بحکومت خراسان باقی ماند مرشد قلیخان حاکم تربت که مرد مدبری بود از حاکم مشهد مقدس استدعا نمود که بعزم زیارت مرقد مطهر رضوی سلام الله علیه بشهر مشهد آید و پس از حصول اجازه چون باینشهر ورود نمود بر شهر استیلا یافت و جمعی را بجام فرستاد شاه قلی سلطان حاکم آنجا را کشته آنجا را نیز متصرف گردید و مشهد مقدس و جام مستقلاً مر او را شد

در سال نهصد و نود و پنج جلال خان ولد دین محمد خان اوزبک با شش هفت هزار نفر جمعیت بتاخت خراسان آمد و جام را غارت و تاخت نمود مرتضی قلیخان پرناک والی مشهد مقدس بر او حمله برده در جام او را شکست داده بقتل رسانید

در سنهٔ نهصد و نود و هفت شاه عباس اول بقصد ممانعت عبدالله خان اوزبک روانهٔ خراسان شد و مرشد قلیخان وزیر اعظم در این سفر در بسطام معزول گردید شاه عباس تا جام راند ولی از انجا بواسطهٔ فتوحات فرهاد پاشا سردار عثمانی در گنجه و ورود جغال اوغلی حاکم بغداد بهمدان فسخ عزیمت نموده معاودت بعراق کرد

در سال هزار و بیست و پنج در سال بیست و نهم سلطنت شاه عباس اول قرا تیمور نام اوزبک جام را غارت نمود

در سنهٔ هزار و دویست و سی و دو در زمان سلطنت خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار طیب الله مضجعه و حکومت شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در خراسان چون بعضی خودسریها از حاجی فیروزالدین میرزا والی هرات مشهود شاهزاده حکمران خراسان [illegible] بقصد تنبیه او و تسخیر هرات راند عطا محمد خان افغان در جام از جانب حاجی فیروزالدین میرزا بتضرع و استکانت آمده غوریان را پیشکش نمود که شجاع السلطنه معاودت نماید ولی مسئول او مقبول نشد شاهزاده عطف عنان نکرد تا هرات رفته اینشهر را متصرف شد

در سنهٔ هزار و دویست و چهل و دو اللهقلیخان والی خوارزم با غوای محمدخان والی جام تاخت و آنجا را غارت نموده و در محمودآباد جام اتراق کرده شبی چند راس اسب از اسبها سوارهای او پا بندها پاره کرده بجام در آرد و مکرر دیدند اللهقلیخان بخیال اینکه سوارهٔ شاهزاده شجاع السلطنه است فی الفور فرار برقرار اختیار کرده تا سرحد عنان نکشید صبح جامیان اینها را که از ایشان بغارت برده بود بعلاوه آنچه در اردوی اللهقلیخان باقیمانده بود بدست آورده و تصاحب نمودند

در سال هزار و دویست و پنجاه و سه که موکب شهریار مبرور ماضی محمدشاه غازی انارالله برهانه متوجه یورش هرات بود در بیست و هشتم رجب آصف الدوله اللهیارخان والی خراسان با چهار عراده توپ و دو هزار نفر قشون از عساکر ظفر مآثر از جام بالنخود و شبرغان رفت

ذکر معارف و مشاهیر جام

معروف بشیخ الاسلام

شیخ جام از معارف و اکابر عرفای جام صاحب مقامات و مشهور بکرامات بوده و صاحبان سلوک و بزرگان ارباب معرفت و تصوف در هر عصر و زمان نسبت بشیخ بزرگوار اظهار حسن عقیدت او را دست نموده اند خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی علیه الرحمه در مقطع یکی از غزلهای خود فرماید

حافظ مرید جام جم است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

و ماشرح حال شیخ جام احمد نامه پیل را از روی سند معتبر که نویسندهٔ آن ابوالمکارم ابن علاء الملک جامی است و در سنهٔ هشتصد و چهل بحکم میرزا شاهرخ گورکان نوشته می نگاریم و هو هذا

شیخ احمد جامی در قریهٔ نامق از ناحیهٔ ترشیز در سنهٔ چهارصد و چهل هجری متولد شده تا سن بیست و دو سالگی زندگانی آشفته و غیر منظمی داشته و رفتار او چندان بر وفق شریعت مطهره نبود در سن بیست و سه سالگی از جمیع معاصی تائب و نادم شده در کوه نمک در غاری معتکف شد و دوازده سال تمام روزها روزه گرفته و متحمل ریاضات شاقه گردید تن بکاست و جان بیاراست پس از آنکه بنور صفا باطن متجلی و بمکارم اخلاق متخلق گردید صیت قدس و ترفع مقام او با قطار عالم رسید از هر جانب سالکان طریق و طالبان مسلک ایقان و تحقیق روی بجهة منش آوردند تا از میامن انفاس کیمیا اثر کسب درجات نمایند و کشف معضلات کثرت و ازدحام اهل ارادت او را مانع از ریاض و جد در عبادات آمد لهذا از کوه نمک مهاجرت کرده بکوه دیگر در جام مقام نمود و شش سال دیگر در این جبل جبل نفس را در زیر بار ریاضت داشته همت بر تکمیل آن میگماشت تا بارش هزار رسید و سفینهٔ مراد بساحل از عالم غیب مساحت لاریب مورد الهام شد که مدت خلوت و عزلت منقضی گشته و وقت معاشرت در رسیده است باید بارشاد طریقت پردازی و سرگشتگان وادی حیرت را هادی راه تحقیق باشی آن وقت بموجب الهام

بارشاد پرداخت و بسیاری را سالک راه رشاد ساخت از کرامات او یکی اینکه پیش از وقت خبر داده بود
که سلطان که باری رو باطن بطایفهٔ اسمعیلیه ارادت میورزد و سلطان سنجر بجای پدر او بر اریکهٔ سلطنت
جلوس خواهد نمود و همانطور شد که شیخ خبر داده و سلطان سنجر در زمان سلطنت خود کمال ارادت را
بشیخ میورزید بدعا البادرامور دولتی و مملکتی با او مشاوره میفرمود اگرچه معروفست که شیخ تحصیل علوم
ظاهری نکرده اما از سنهٔ پانصد و یک هجری تا سنهٔ پانصد و سی و سه چهارده جلد کتاب در آداب شریعت و
طریقت و حقیقت تصنیف و تالیف نموده و درجات القدس المقامات ابو المکارم سابق الذکر هیچ کتاب از چهارده
کتاب شیخ را اسم نبرده و مینویسد که سایر کتب شیخ در زمان فتنهٔ چنگیزی مفقود شد خلاصه شیخ جام در
سن پیری سفری بمکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما مشرف شد پس از نیل این مقصد عالی و مراجعت بجام
در محرم سنهٔ پانصد سی و شش داعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را لبیک اجابت
گفته بریاض قدس بخرامید

وضع گنبد بقعهٔ شیخ از اینقرار است از یک تپهٔ عالی که بالای آن در برج مربع بلندی ساخته شده
شخص وارد بدو مسجد میشود مسجد اول که موسوم بگنبد سفید است و مسجد دویم معروف بمسجد کرمانی صحن
مسجد مربع مستطیل و در طرف شمال و جنوب امتداد یافته است در محاذی در گنبدی است و در جلو گنبد
درخت پستهٔ کهنی که مقبرهٔ شیخ در سایهٔ آن درخت است بلافاصله پشت این محوطه مسجد بسیار وسیعی
میباشد و بعد خانقاه و اکنون اغلب این ابنیه خراب است خانقاه کوچکی که در حیات شیخ بنا شده حالا
باقیست و چندین مرتبه مرمت شده و بدوا یعنی دفعهٔ اول از ابنیه شیخ معروف بشیخ الاسلام
قطب الدین تعمیر نموده است بعد در سنهٔ نهصد و یک سلطان حسین بایقرا مرمت نموده مسجدیکه در محاذی
مقبرهٔ شیخ موسوم بگنبد سفید است از ابنیهٔ سلطان سنجر میباشد و در سنهٔ ششصد و سی و سه ساخته شده
پس از آن در سنهٔ هفتصد و سه ملک غیاث الدین محمد کرت همان مسجد را وسعت داده بنای مدرسه در
سلطنت میرزا شاهرخ گورکانی در سنهٔ هشتصد و چهل و شش امیر ملک شاه نامی نموده است مدرسهٔ
کوچک دیگر در اینجا هست که بنای آن را نسبت بامیر تیمور میدهند گویند وقتیکه شاه عباس بقصد یورش
قندهار از جام گذشت نظر باینکه شیخ معروف بسنی بوده حکم بخرابی مقبرهٔ او نمود چون قبر را نبش
کردند طوماری بیرون آمد که شیخ عقاید مذهبی خود را در آن درج کرده بود و بموجب آن طومار
تشیع شیخ ثابت میگردید شاه عباس از کرده پشیمان شد و نذر کرد که اگر فتح قندهار او را میسر شود
نه تنها آنچه خراب کرده است مجددا بسازد بلکه از نو عمارتی بنا نماید و از محاسن اتفاقات قندهار مفتوح

جا

عسا کر شاه عباس کردید و در مراجعت بنذر خود وفا وادا نمود و آنچه حالا باقیست از بناهای شاه عباس است و آن عبارت از باغ بزرگیست در سمت شرقی مقبره و دریاچه در وسط باغ است مملو از آب صاف و ماهی زیاد بالجمله مولانا کاهی بنظم اشعار توجهی مینمود نمونه افکار حقیقت آثار او را باین دو بیت اقتصار مینماید

نه در مسجد گذارندم که رند است — نه در میخانه کاین خمار خام است
میان مسجد و میخانه راهی است — غریبم عاشقان ره کدام است

جامی اسمش عبدالرحمن و ملقب بنور الدین مولدش در حوالی جام در اوایل عمر بتحصیل علوم و کمالات پرداخته در فنون فضایل دارای مقامی معلوم گردیده پس از تکمیل علوم ظاهری و صوری متوجه کسب مقامات باطنی و معنوی گردیده در سلسله نقشبندیه صاحب جاه و مرتبه بلند آمد رسایل جامی در تحقیق مطالب عرفان و تدقیق مراتب سلوک و ایقان حد خوبی و حسن اسلوب و مرغوبی دارد و عدد آ بسیار میباشد و از جمله شرح یا تعلیقی است که بر فصوص الحکم محیی الدین اعرابی و یا سیاقی نهایت عالی و مطبوع تصنیف نموده و سایر مصنفات جامی نثر انظما عربیا فارسیا زیاد و اغلب و صف شهرت دارد از جمله هفت مثنوی است معروف بسبعة الجامی که اسامی آن از اینقرار است (سلسلة الذهب) (سلامان وابسال) (تحفة الاحرار) (سبحة الابرار) (یوسف و زلیخا) (لیلی و مجنون) (خردنامه اسکندری) نیز از کتب جامی است (نفحات الانس که تذکرة الاولیا است) (اشعة اللمعات) (لوایح) (شرح قصیده خمریه ابن فارض مصری) (شرح ابیات امیر خسرو) (سخنان خواجه پارسا) (ترجمه چهل حدیث) (مناقب مولوی خواجه انصار) (بهارستان) (شرح بیتین مثنوی) (شرح رساله مناسک حج) (رساله عروض و قافیه) (رساله موسیقی) (فواید ضیائیه فی شرح مشکلات الکافیه) (رساله معما) و دیوان غزلیات مولانا مشحون است بقصاید خوب و غزلیات مرغوب و ترجیعات و قطعات بسیار ممتاز مشرب مولانا صافی و در حال حیاتش جنابش مرجع زهاد و عباد و فضلا و دانشمندان خاصه سالکین مسالک معرفت و عرفان در زمان سلطان ابوسعید کورکانی و سلطان حسین میرزا بایقرا بسیار معزز و محترم و در مجالس سلطنتی وجودش مغتنم میبود وفات آنجناب بعد از سفر حجاز در سن هشتاد و یکسالگی در سنه هشتصد و نود و سه هجری واز سی چهل هزار شعر مولانا باین دو سه شعر اقتصار مینمائیم که بیننده او در این فن معلوم مطالعه کنندگان گردد

سلام علی آل طه و یسین — سلام علی آل خیر النبیین

نفحات وصلک اوقدت جمرات شوقک فی الحشا | زغمت بسینه کم آتشی که نزد زبانه کما نشا
همه اهل مسجد و صومعه پی ورد صبح و دعای شب | من و ذکر طره طلعت تو من الغداة الی العشا
زهجران بر لبم آمد جان غمناک | الا یا لیت شعری این الفاک
زهی نچالک درت چشم خون‌فشان مشتاق | بلب تو جانی و من بنده بجان مشتاق

هاتفی همشیره‌زاده مولانا عبدالرحمن جامی از شعرا و دانشمندان جام است

نظام معروف بنظام الدوله و اسمش احمد در دفتر خوارزم شاه نویسنده معتبری بوده شعرا هم بلند نظیر بوده است

خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی از اولاد کبار شیخ جام شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی و از اجله عرفای جام است صاحب مقامات و دارای مراتب کشف و شهود در سال هشتصد و شصت و سه بسرای جاودانی رحلت نمود قبر وی در حوالی مسجد جامع هرات است نزدیک بمزار فقیه ابو یزید مرغزی

قطب الدین یحیی جامی الأصل نیشابوری المولد مکنی بابو الفضل است عارفی جلیل القدر و صاحب مقام بوده وفاتش در سنه هفتصد و چهل هجری میباشد

ذکر جوامع بلاد و مدن ممالک محروسه

جامع ابهر این مسجد در سنه هشتصد و هشتاد و هشت هجری ساخته شده وضع بنای آن از قرار ذیل است

دو در این مسجد است در مقابل یکدیگر یکی در سمت مشرق و دیگری در طرف مغرب باز در شرقی بواسطه سه پله وارد کریاس صحن شده بلافاصله بصحن مسجد که تقریبا هشت ذرع عرض و دوازده ذرع طول دارد و در میانه حوض عمیقی که پنج پله طولانی از چهار طرف آن ساخته شده و از پله‌ها پائین رفته بسطح آب میرسد آب این حوض که دهنه و مدخل آن طرف جنوب و مخرج آن در سمت شمال بوده حالا راکد و ایستاده است و جریان ندارد زیرا که مجری از عدم اهتمام متولی و غیره خراب است و در ته حوض علف روئیده است سمت جنوب مسجد مقصوره و ایوانست دهنه ایوان شش ذرع و ارتفاع آن ده ذرع دو منار کاشی در دو گوشه ایوان ساخته شده که حالا خراب و زیاده از دو ذرع باقی نیست سمت مشرق و مغرب ایوان دو شبستان است که بواسطه یکدر از شبستان وارد گنبد میشود گنبد و شبستانهای اطراف و همچنین ایوان از آجر است در این وقت از گچ کاری و کاشی کاری آن آثاری باقی نیست بهره و دهو زینت خارجی

بخته با عمر بانی کفایت نکرده که بنای کاشی بنا پردازد و با وجود خرابی آن امام جمعه ابهر در تحت گنبد
نماز میخواند چند حجره اطراف صحن است و دو سه نفر طلبه آنجا سکنی دارند سمت شمال هم شبستان و
مدرس است بانی اول هم اسم خود را در لوح سنگ مرمر بسیار شفاف خوبی بخط ثلث بسیار ممتاز نوشته
اما در این لوح جز از کلمات مسطوره در ذیل چیزی باقی نمانده
(امر ببناء هذا الخان و تسبیل فی سبیل الله الملک الامیر الاعظم الاکرم خلف اعاظم الامراء فی العالم ادام
بعظمه) تاریخ باقی نمانده و دست غلطی بی انصافی اثر اسم بانی محو نموده است گویند حاجی علیخان نامی
که از امراء سلاطین صفویه بوده وقتی این مسجد را تعمیر کرده است و آخرین تعمیر این بنا را مرحوم عبدالله میرزا
دارا ولد خاقان خلد آشیان (فتحعلی شاه) طاب الله ثراه نموده فی الواقع این مسجد و محله ابهر را از هم جدا
میکند و در محله قدیم در مشرق قصبه واقع شده آبادی حالا در محله غربی است که جدید است اما قدیم
الایام تمام آبادی بسمت مشرق بوده قلعه خرابه که الآن هم قلعه تل و هم قلعه دارا میگویند در این محله است

جامع ارهستان

مسجد نسبةً بسیار عالی و با صفا که دارای چهار ایوان بزرگ میباشد
در سمت قبله ایوان و گنبد رفیعی است که ظاهر آن کمال شباهت را بگنبد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علی بن
ابیطالب علیه السلام دارد منظر این گنبد زائد الوصف مطبوع و خوش وضع و در بنای آن کمال سلیقه را
بکار برده اند بعضی از اهل بلد گویند که بنای این گنبد و گنبد یعقوب النبی علیه السلام یکنفر بوده در مسجد
گچ بریهای پاکیزه و ظریف استادانه که عبارتست از کتیبه بخط کوفی دیده میشود و چنین معلوم میگردد که
سازنده آن مرد صاحب صنعتی بوده است این مسجد را شش در میباشد که از چهار در آمد و شد مینمایند
و دو در دیگر محل عبور و مرور نیست زیر صحن مسجد بطریق سرداب شبستان بسیار بزرگیست بانی مسجد معلوم
نیست اما از قراین چنین مستفاد میشود که تقریبا هشتصد سال قبل آنرا ساخته اند در این زمان بعضی از
مواضع آن قریب الانهدام و محتاج بمرمت و تعمیر است در سمت غربی مسجد مدرسه ایست متصل بمسجد
مشتمل بر حجرات تحتانی و فوقانی و در بام متصل بمسجد و مدرسه مناره بلندیست که در سر مناره گلدسته
ساخته بوده اند و آن گلدسته خراب شده و چیزی از آن باقی نیست ولی مناره برقرار است و طرف شرقی
مسجد باز وصل بمسجد تکیه ایست که در ایام عاشورا و غیرها در آن روضه خوانی تعزیه داری مینمایند
در شمال مسجد ایوانی بزرگ که مقابل مقصوره و گنبد واقع است در انتهای این ایوان دو مرتبه چشم
اندازی با صفا دارد و باغی بزرگ که مشجر باشجار مختلفه میباشد نظر میکند فی الحقیقه محل تفرج و
تفریح است و در ایام تابستان که باد شمال میوزد برای آسایش و راحت بهترین جائی از جاهای آن

نواحی است در جانب جنوب این مسجد آب انبار بسیار وسیع معتبری است که در فصل زمستان آنرا مملو از
آب میکنند و در تمام بهار و تابستان بمصرف میرسانند و کافیست و این آب انبار با وجود عمق و بزرگی [illegible] که دارد
در تابستان چندان سرد است که گوئی آنرا با یخ باین درجه برودت رسانیده اند

جامع استرآباد

بنای این مسجد در سنه هشتصد و چهار شده ولی بانی معلوم نیست از
بعضی معمرین استراباد چنین مسموع شد که بانی مسجد از اهل تسنن و از آنکه معروف بطایفه امیر بوده
بهر حال وضع حالیه مسجد چندان بد نیست چندان هم خرابی ندارد از قرار مذکور موقوفات زیاد داشته
در این زمان دو نفر مجتهد در این مسجد امامت مینمایند یکی جناب آقا سید مصطفی و دیگری برادر آقا
شیخ صالح

جامع اصفهان

در این شهر مسجدی که آنرا جامع توان گفت منحصر بفرد نیست بلکه متعدد است
اما مسجد جامع قدیم که اهل بلد مخصوصا آنرا مسجد جامع میگویند مسجدی است که در حوالی میدان کهنه
اصفهان واقع در محله که معروفست بدرب مسجد جامع و بجاقیه (بوسحاقیه) بانی این مسجد سلطان ملکشاه
سلجوقی است و بسعی و اهتمام خواجه نظام الملک طوسی وزیر ملکشاه ساخته شده تاریخ بنای آن تقریبا
هشتصد سال قبل در عهد همین پادشاه یعنی ملکشاه سلجوقی باتمام رسیده است صفه و متصل باین مسجد است
معروف بصفه عمر و عقیده اهل بلد این است که بانی صفه خلیفه اموی عمر عبدالعزیز است در صورتیکه
این عقیده مطابق با واقع باشد صفه را عمر عبدالعزیز بنا کرده و ملکشاه مسجد خود را طوری ساخته که با صفه
اتصال داشته باشد بالجمله عظمت و رفعت ایوان و شبستانها و وسعت این مسجد زیاد است چون بمرور دهور
خرابی بهم رسانیده سلاطین صفویه آنرا مرمت کرده و بعضی تصرفات نیز در اصل بنا نموده اند تقریبا در زاویه
ما بین شمال و مغرب مسجد مقبره مرحوم ملا محمد تقی و ملا محمد باقر مجلسی است که غالبا اهالی بآن مقبره رفته
فاتحه میخوانند و استمداد از آن ارواح زکیه طاهره مینمایند ابواب مسجد متعدد و از هر سمت محله و سمتی میروند
در وسط مسجد حوضی است بالای حوض بعد و پایه ها عمارتی ساخته اند که در بعضی از فصول برای نشستن
خالی از لطف و صفائی نیست
جامع دیگر که در آن نماز جمعه خوانده میشود مسجدیست که معروف بمسجد شاه و در یکسمت میدان نقش جهان
اصفهان که محاذی با سر در قیصریه و ملاصق چهار سو مقصود است واقع میباشد این مسجد از بناهای شاه
عباس اول و در سنه یکهزار و بیست و یک هجری اقدام به بنای آن نموده اند الحق نظیر این مسجد در هیچ جا دیده
نمیشود و بنای واحدیست که دیده از تماشای آن سیر نمیگردد رفعت بنا و عظمت و شان و شکوه و استحکام

ج ۱

آن و کاشیهای بسیار ممتاز و قطعه سنگهای بزرگ مرمر و غیره و کتیبه‌ها خوش و درها عالی که در آن نصب شده و بکار رفته هم در عالم خود بدرجه امتیاز دارد که تماشا کنندگان را واله و مبهوت مینماید

مسجد دیگر مسجد مشهور بمسجد شیخ لطف الله است بانی این مسجد نیز شاه عباس اول است و قبل از مسجد سابق الذکر بنا کرده یعنی در سنه یکهزار و ده هجری ساخته شده در میدان نقش جهان محاذی عالی قاپو ساخت و وضع این مسجد بسیار عجیب است و کمال متانت و استحکام را دارد کاشی کاری و کتیبه و وضع گنبد آن مطرح انظار است چون پس از اتمام اول شخصی که در این مسجد امامت کرد شیخ لطف الله نام از علمای آن عصر بود مسجد باسم او موسوم شد و بعد از آنکه شاه عباس این مسجد را تمام نمود همت خود را مهیای اتمام مسجدی بمراتب عالی‌تر از این دید بساختن مسجد شاه مزبور پرداخت

جامع دیگر مسجد حکیم است بانی آن حکیم داود طبیب است که در سال یکهزار و پنجاه و پنج هجری بساختن این مسجد مشغول شده گویند دولت و ثروت زیادی حکیم داود در هندوستان تحصیل کرده چون باصفهان آمد اقدام باین بنای خیر کرد الحق این مسجد نیز با وسعت و عظمت و از ابنیه عالیه و آثار بزرگ و دلیل بر علو همت مرحوم حکیم مشار الیه است

جامع دیگر مسجدیست در محله بید آباد معروف بمسجد سید از بناهای مرحوم حاجی سید محمد باقر رشتی (شفتی) اعلی الله مقامه که در سال هزار و دویست و چهل و دو مشغول ساختن آن شدند و اصول و مبانی آن در کمال خوبی بطرحی بسیار پسندیده و ممتاز تمام شده و نازک کاری آن الی الان صورت تمامیت نیافته است مقبره مرحوم حاجی سید محمد باقر طاب ثراه در طرف شمال این مسجد واقع است در نزدیکی یکی از درها و باز جوامع دیگر در اصفهان است از قدیم و جدید که چون بعظمت این پنج مسجد نیست از ذکر آنها صرف نظر نمودیم

از قبیل مسجد آقا نور و مسجد ذو الفقار و مسجد ایلچی و مسجد علی و مسجد مرحوم حاجی آقا محمد جعفر آباده و غیرهم

جامع بادکوبه

این مسجد از بناهای شیخ خلیل الله است در مسجد نوشته اند السلطان بن السلطان شیخ خلیل الله تاریخ بنای آن هفتصد و هشتاد هجری میباشد وضع آن غریب و بطور شبستان ساخته شده تمام حیاط و مقصوره مسقف است میان مسجد محوطه مربعی است که سقف ندارد آنچه از قرائن معلوم و مستفاد میگردد این محوطه از بنای مسجد قدیمتر است و بطرز سور بخانه که در حوالی بادکوبه و معبد هنود هاست بنا شده احتمال میرود که این نقطه در قدیم الایام معبد آتش پرستان بوده بعدها حکام یا سلاطین اسلام مسجد زاده و معبد ساخته اند

جامع ایروان

این مسجد از بناهای حسینعلیخان حاکم ایروان پدر محمد خان سردار است که حقیقتاً بنایی با خانمان سردار باشد

جامع بسطام

مسجدیست قدیمی دو گنبد شبستان مسجد تاریخی است که از آن چنین مفهوم میشود که در عهد شاه خدا بنده این مسجد را مرمت و تعمیر کرده اند تاریخ تعمیر هفتصد و هفت هجری است

جامع بیجار مرحوم مغفور جناب حسنعلی خان وزیر فوائد این مسجد را در سنه هزار و دویست و بیست هجری بنا نموده است بنائیست بسیار عالی و ایوان آن مرتفع و تقریبا این ایوان گنجایش ششصد نفر را دارد شبستان پشت سر ایوان و خیلی بزرگ است و یک پله از سطح مسجد گودتر حیاط مسجد وسیع و دو باغچه بزرگ و حوض آبی دارد در دو سمت حیاط که دو طرف شرقی و غربی باشد حجرات چندی برای طلاب علوم دینیه ساخته اند بنای مسجد از آجر و ازاره آن از سنگ و محرابش نیز از سنگ و بطور برجی از ایوان پیش آمده است

جامع تبریز چند مسجد معتبر آباد و خراب در شهر تبریز است که هر یک صلاحیت این اسم را دارد از جمله مسجد جامع که ظن غالب اینست که در عهد خلفای بنی عباس بنا شده باشد لکن بعدها خراب شده و مجددا آنرا بنا کرده اند دیگر مسجد مظفریه معروف به مسجد جهانشاه از بناهای سلطان محمود غازان خان و تاریخ این مسجد که در کاشیکاری مسجد رسم شده ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفتاد هجری است دیگر مسجد علیشاه که حالا ارک و مشهور است بانی علیشاه و سلطان محمود غازان است و در این زمان آنرا طاق علیشاه میگویند دیگر مسجد حسن پاشا که در سنه هشتصد و هشتاد و پنج هجری ساخته شده جامعی بسیار عالی و مزین و بزرگ میبوده که بعدها بکلی خراب شده و اهل تبریز بجای آن مسجدی بنا کرده اند دیگر مسجد استاد شاگرد بانی اول آن از اولاد هلاکو خان بوده و سلیمان نام داشته در سنه هشتصد و چهل هجری این مسجد را بنا نموده بعد از خرابی در سنه هزار و دویست و هفت حاجی میرزا یوسف مجتهد آنرا تجدید کرده است

ابن بطوطه که در زمان سلطنت سلطان ابوسعید مغول به تبریز رفته و آن وقت مسجد جامع تبریز منحصر بمسجد علیشاه گیلانی وزیر بوده شرح این مسجد را از اسفراد مینویسد غیر از بنای خود مسجد که از ابنیه عالیه بنا محسوب است در محاذی قبله مدرسه است و خانقاهی حیاط مسجد تماما از سنگ مرمر مفروش است و جدارش از کاشی شبیه بزلیج یک نهر آب از وسط مسجد میگذرد و اشجار زیادی علی الخصوص مو و یاسمین در آن غرس شده است و هر روز بعد از نماز عصر سوره یس و سوره فتح و سوره عم تلاوت و در این مسجد قرائت میشود و مردم شهر بجهت استماع حاضر میشوند

جامع نوبران ابتدا مسجد جامعی در نوبران ساخته شده که بهیچوجه تاریخ آن معلوم و معین نیست و آن بنا بکلی منهدم شده و آثاری از آن نمانده که سبک و وضع آن بدست آید بجای آن الان مسجدیست که میتوان گفت فقط یک شبستانست عبارت از سه طاق در پشت که مجموع هیجده طاق میشود محل و موضع این مسجد طوریست که خیلی مستعد و قابل هست که شایسته احداث بنائی عالی میباشد گویند بانی شبستان حالیه حاجی جبار نامی از اهل نوبران بوده و زیاده از یکصد سال است که این شبستان ساخته شده

جامع طهران جامع عتیق دار الخلافه طهران یکمرتبه بنا نشده بلکه بدفعات ساخته اند ابتدا طرف جنوبی که ایوان بزرگ و مقصوره در آن واقع است بنا شده و بعضی گویند که این یکطرف هم یکدفعه ساخته نشده است بهر حال بنائیست قدیمی و از قراین چنین معلوم میشود که در عهد شاه عباس ثانی و در سنه

هزار و هفتاد و دو باهتمام رضی الدین نامی ساخته شده و در سنه هزار و دویست و پنجاه و دو
مرحوم شیخ رضا این سمت و بعضی جاهای دیگر مسجد را مرمت نموده که تاریخ این تعمیر در ایوان در اخر کتیبه که
از گچ در آورده اند مسطور است و حاجی شیخ جعفر مرحوم جد آقا شیخ جعفر که الان در این مسجد امامت دارند شبستانی
بآن سمت ملحق نموده اند خلاصه پس از چندی مرحوم حاجی میرزا مسیح در طرف مشرق چهل ستونی که دارای سی
و شش ستون است با ایوانی بنا نمودند بعضی بر آن اند که تاریخ این بنا سنه هزار و دویست و دو میباشد
شبستانی که بر روی ده پایه ساخته شده و در روی آن مهتابی است و در محاذی بنای اولیه مسجد یعنی در طرف شمال
واقع شده از بناهای مرحوم دوستعلیخان پدر مرحوم حسینعلیخان پدر مرحوم دوستعلیخان پدر امیر
دوست محمد خان معیر الممالک است

اما مسجد جامع جدید دار الخلافه معروف بمسجد شاه از ابنیه خیریه و آثار شهیره ظاهر البرکه مرحوم خاقان
خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار طاب الله مضجعه جد امجد اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه ناصر الدین شاه قاجار
خلد الله ملکه و دولته میباشد بنای این مسجد بها بنیه عالی و حیاط آن وسیع مقصوره و ایوان که در طرف
جنوب است طوری ممتاز ساخته و قطعات بسیار بزرگ سنگهای مرمر که ازاره مقصوره است و شکیبات نماز
در طرف بالای سنگ بخط مرحوم ملک الکتاب آقا محمد خوش نویس کاتب حضرت خاقانی کتیبه شده
و حسن وضع مقصوره و گنبد مذهب مطرح انظار و حاکی از علو همت و رفع مقام و رزانت رای و
صفای نیت بانی این مبانی محکمه شیدها الله تعالی میباشد اسم خاقان مغفور اسکنه الله فی ریاض الرضوان
بقلم بسیار جلی در این ایوان مسطور است و در زیر آن هزار و دویست و بیست و نه (۱۲۲۹) تاریخ نگاشته اند
در مقصوره سور و آیات مبارکات قرآنی یک فقره در گنبد و یک فقره پائین تر کتیبه شده همچنین در
ایوان کتیبه ها نیز بخط ثلث و خط مرحوم آقا مهدی ملک الکتاب است و در اخر کتیبه ها هزار و دویست
و بیست و چهار تاریخ نگاشته است صفه های جنبین مقصوره و ایوان هر یک بر روی دوازده ستون
معتبر میباشد و در طرف مشرق و مغرب هم صفه ها خوب باحسن اسلوب ساخته اند در طرف شمال شبستانی دار
است که بر روی دوازده ستون در کمال خوبی بنا شده است و در الان بزرگ مسجد که محاذی مدرسه
الشفا است و در طرف شمال واقع در بالا قصیده ایست از نتایج افکار مرحوم آقا سید حسین متخلص بمجمر
ملقب بمجتهد الشعراء حاوی مدایح حضرت خاقانی و توصیف این بنای رفیع و مسجد شریف که در
خاتمه آن قصیده در ضمن شعر مسطور در ذیل تاریخ بنای مسجد را اظهار مینماید و هو هذا

کلک مجمر از پی تاریخ سال اثر زد رقم   پیش این مسجد بسر گر قبله آید در نماز

در بیرون همین برج که دارای جلوخان بسیار وسیع معتبر نیست در مدرسهٔ صدر و دیگر حمام مرحوم حاجی
میرزا آقاسی صدراعظم مرحوم شهریار مبرور محمد شاه ماضی طاب الله ثراه در این جلوخانست در بالای
سردر قصیده از بدایع اشعار مرحوم فتحعلیخان ملک الشعراء متخلص بصبا در مدح خاقان خلد آشیان
طاب ثراه و توصیف این مسجد معظم کتیبه شده که مطلع آن قصیده فریده اینست

شهنشاه زمان جمشید دوران خسرو عالم — خداوند زمین دارای ایران داور اعظم

و در ضمن این قصیدهٔ غرا ماده تاریخ بنای مسجد را چنین بر شته نظم کشیده

رقم زد منشی کلک صبا از بهر تاریخش — بود این مسجد فتحعلی شه کعبهٔ دوم

کلیه شرایط و لوازم تنقیح و تکمیل این بنای عظیم القدر رفیع الشان از تزیینات و استحکامات و
حسن منظر و سایر ملاحظات منظور و مرعی شده است از جمله منبری بدیع از سنگ مرمر دارای سیزده
پله در شبستان منصوب است که نهایت ممتاز و قابل ذکر است دو طرف شرقی و مغربی و در این مسجد
بسیار عالی و غرفات و بالاخانه و غیره هم دارای حسن موقع است در هذه السنه بامر قدر قدرت
اقدس همایون شاهنشاهی ناصرالدین شاه قاجار ادام الله ایام ملکه تعمیرات و مرمتها در این مسجد
نموده اند و دو منار عالی در جنبین گلدسته ساخته اند

جامع خرم آباد مسجد جامع خرم آباد از بناهای شاه پرور سلطان دختر اغرلو سلطان است
این مسجد را در سنه نهصد و هفتاد هجری بنا کرده و تاریخ بنا را در محراب در سنگ مرمر نقش ساخته بعدها
خراب و بیا کرده در زمان شاه سلطان حسین صفوی در سال هزار و صد یازده هجری بامر این پادشاه
از مرمت و تعمیر کرده اند باز بعضی جاهای آن خراب شده سی چهل سال قبل خدائی خان حسنوند تعمیر و مرمت
آن پرداخته چند سال قبل نیز بموجب وصیت ملا محمد تقی خرم آبادی حاجی زکی نامی بعضی تعمیرات در آن
نموده سمت قبله مسجد که سنگ تاریخ در آنجا نصب است شبستانی بوده که یکی خراب شده است
سه طرف دیگر مسجد بی حیاط است

جامع خوی چند مسجد در خوی هست آباد و خراب که صدق لفظ جامع بر آنها میشود ولی
در هیچیک نماز جمعه نخوانده اند بر خلاف نماز جماعت که در همه آنها خوانده میشود از جمله مسجدیست که
بانی اول آن مرحوم حسینخان دنبلی بوده و مسجد را چوب پوش بطرز خوشی ساخته تاریخ بنای آن
یکهزار و دویست و دوازده هجری بوده است در هزار و دویست و هشتاد و هفت در زمان حکومت
خوی مرحوم شجاع الدوله آنرا از بنیاد کنده مجدداً از گچ و آجر و ستونهای سنگی بنا نموده گویند

مسجدی از این قدیمی‌تر در خوی نیست و سوم مسجد خانست و مشتمل بمدرسهٔ کوچک بسیار خوب
قشنگی است دیگر مسجدیست که مرحوم آقا آخوند ملا احسن شیخ الاسلام ساخته و بدستور مرحوم حاجی آقا حسین امام
جمعه بود بعد از آن در دست اولاد مرحوم مانده است اینمسجد قریب بالانهدام بود سال گذشته که سنه
هزار و دویست و نود و شش هجری باشد حاجی ابراهیم تاجر تبریزی از بیخ کنده با گچ و آجر و ستون سنگ بنیاد محکم
و خوب مجدداً بنا نموده مدرسهٔ سید در جنب اینمسجد است دیگر مسجدیست که بانی آن مرحوم ملا محمد قاضی
بوده و در سنهٔ هزار و دویست و شصت یا هفتاد مرحوم علیخان ماکوئی مرمت کرده باین معنی که با گچ
و آجر بنیاد محکم و قشنگ این بنا را بخرج نموده است صحن خوبی دارد دیگر مسجدیست که مرحوم میرزا آقا
برادرزادهٔ مرحوم حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم مرحوم شهریار مبرور ماضی محمد شاه طاب الله ثراه از وجه
بر مرحوم آقا آخوند ملا احمد سلطان الذاکرین ساخته اینمسجد چوب پوش است دیگر مسجد بنائی و جبه ثلث
مرحوم حاجی بابای تاجر تبریزی در عصر شهریار مبرور اسکنه الله فی ریاض الجنة ساخته شده و معروف
بمسجد حاجی بابا است

دو مسجد نیز در خوی است که خرابه است یکی مسجدیست که مرحوم حسینخان دنبلی سابق الذکر باسم خاقان خلد
آشیان ساخته و معروف بمسجد شاه است بنائی بسیار عالی اما ناقص مانده و خراب شده
دیگر مسجدیست که مرحوم حاجی مطلبخان ساخته بنائی مرتفع با مخارج زیاد کرده آنهم چون
ناقص مانده خراب گردیده است

جامع دامغان دو مسجد بسیار قدیمی در دامغان هست که بر هر یک لفظ جامع صدق میتواند
هر مسجدی دارای یک منار است یکی از این دو مسجد که خراب و معروف بتاریخانه است اهالی گویند بحکم
حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ساخته شده از این مسجد حالا چند ستون باقی است
مسجد دیگر که الان آباد و دایر است گویند در زمان خلافت خلیفه مامون ساخته شده ولی سند صحیحی
برای ثبوت این ادعا بدست نیست تاریخی هم ندارد که چیزی از آن مفهوم و مستفاد شود مساجد کوچک
قدیمی هم در محلات دامغان زیاد است که در شمار جوامع نیست

جامع دزفول این مسجد دارای ایوان بزرگیست واقع در وسط جنبین آن دو مناره و در هر
طرف ایوان بزرگ سه ایوان کوچک بنا شده عرض حیاط مسجد بیست و چهار ذرع و نیم طول بیست و
شش ذرع و یکچارک دو حوضخانه با حیاط علیحده و یک زیر زمین و یک طاق شرقی و یک طاق قبلی و
پنجاه و یک ستون دارد بانی و تاریخ بنای مسجد معلوم نیست بعضی برآنند که اینمسجد یکصد سال قبل ساخته شده

ولی اعتمادی بر این قول نیست و بموجب گفته امام جمعه دزفول که گویند از سیصد سال قبل امامت این مسجد با اجداد این جانب است یا بیش از سیصد سال قبل این مسجد را ساخته باشند

جامع دهاوند این مسجد عبارتست از یک محوطهٔ که مربع مستطیل است در سمت جنوب مقصوره واقع شده که اصل مسجد کهنه عبارتست از همانست در سمت شمال و مشرق و مغرب که بنایش هم از قدیم بوده حالا از آثار قدیمه چیزی باقی نیست مگر مناره که در ضلع شمالی شرقی است تقریباً یک ربع از این مناره خراب شده انچه از آن باقیست چهارده الی پانزده ذرع میباشد شبستان در طرف شمالست مقصوره از طرف عرض سه ستون و چهار طاق از طرف جنوب دارد و چهار ستون و پایه از مشرق و مغرب از طرف طول محراب مسجد بر خلاف سایر مساجد مسطح است بعضی کاشیکاریها و خشتهای کاشی یا رچیه با رچیه در بعضی از مواضع مسجد کار کرده اند که چندان امتیاز و قدمتی ندارد بر روی کاشیها این چند کلمه نوشته شده

طلبکار خیراتست و امیدوار امید یکه دارد خدا یا بر آر

ساعیه حاجی سلطان محمود فی سنه ثلاثین و الف ۱۰۳۰

سقف مسجد قدیم طاق بوده در چند دفعه تعمیر تیر پوش نموده اند اصل تاریخ مسجد را در سمت راست محراب چهار ذرع از زمین بالا در دو سه جزء بخط کوفی از گچ بیرون آورده اند ولی چون ریخته چیزی جز سطر اول که بسم الله الرحمن الرحیم است خوانده و معلوم نمیشود در ستون اول طرف راست محراب بر چوبی که زیر پایه طاق است این عبارت نقش شده (امر بعمارت هذه المسجد المبارکة الشریفة المعظمه بعون الله و حسن توفیقه حسبة لله و طلبا لمرضاته بامید ثواب اخروی در این وقت مخدوم الاعظم مقرب امراء السلاطین خواجه یاقوت بعمارت میمون نصیب وی شد بتوفیق الله تعالی فی شهور سنة اثنی عشر و ثمانمائه ۸۱۲ حرره علی بن فتح الله) این تاریخ یکی از تعمیرهای این مسجد است در ستون اول طرف چپ مقابل ستون اول است این کلمات بقاعدهٔ مسطوره روی چوب زیر پایه طاق نوشته شده (ساعی خیر خواجه مصطفی ابن جمال الدین طاوس عاقبته خیر فی الدنیا و الاخرة فی ایام سلطان السلاطین شاه اسمعیل صفوی خلد ملکه فی تاریخ سنه سبع و عشرین و تسعمائه ۹۲۷ کاتبه محمد علی شجاع) این تاریخ تعمیر دومی است که از مسجد شده در جزء طرف چپ چسبیده بمحراب که مقابل آن خط کوفی تاریخ بیرون آورده اند این کلمات روی چوب مکتوب است (بانی هذه الاسطوانه بعد ان هدمه الزلزله حاجی میرزا علی مرحوم حاجی میرزا علی بابا کتبه العبد المذنب العاصی اسمعیل بن مظفر القاضی ان فی الجنة نهرا من لبن لعلی و حسین و حسن عمل استاد مقیم بن شاه ابراهیم اعلی و ثمانین بعد الالف وقع تعمیر هذه الاسطوانه فی الدوله ابو المظفر السلطان شاه سلیمان الحسینی

الموسوی الصفوی) در ستون دویم طرف راست نوشته شده (رقمه المذنب محمد رئیس ابن نعمة الله عمل جمال
الدین محمود نجار) خلاصه اینکه مسجد فیما بین محله قاضی و محله چرباف واقع شده در بر مسجد دو سنگ است در یک
سنگ سواد فرمان شاه عباس در حاشیه ثبت شده در یکی تاریخ طاعون است و ما صورت هر دو را در
ذیل محض تکمیل فواید مطالعه کنندگان مینگاریم

صورت فرمان شاه عباس

حکم جهانمطاع شد انکه در این وقت بنابر شفقت بی غایت شاهانه درباره شیعیان الکاء دماوند و خوار و فیروزکوه
از ابتدای توشقان ییل توجیهات ایشان را در رسد بکاه هر شهر رمضان سوای توجیهاتیکه باجاره داده میشود تخفیف
و تصدق مقرر داشتیم مستوفیان عظام دیوان اعلی این رقم عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده تغییر و تبدیل
بقواعد آن راه ندهند و آنچه تیول و مواجب همه ساله مقرر است برطرف دانند و آنچه مقرر است (ادرار و دون ...)
حواله میشود تا توجیهات شهر مذکور را سال بسال کم نموده تتمه را تنخواه ارباب حوالات نمایند تیولداران الکاء
مذکوره تصدق و مقرر داشته رسد بکاه هر شهر مذکور را از تیول خود برطرف دانند و طلب ننمایند کلانتر و
کدخدایان الکاء مذکوره بحقیقت رسیده اگر سنی در میان شیعیان بوده یا مردم محلی از محلات آنجا باشند
تخفیفات ایشان داده نمیشود و نسخه منع ان در سر رشته بدفترخانه همایون فرستند که در دفاتر ثبت نمایند و اگر داشته
باشند اگر پنهان نموده باشند در دنیا بازخواست خواهند شد و در اخرت در خدمت حضرت امیرالمؤمنین و امام
المتقین علیه السلام شرمنده خواهند بود و تغییر کنند تخفیف مذکور بلعنت الهی و نفرین حضرت رسالت پناهی صلعم
گرفتار گردد و باید که دستور دوام الشرف را بر سنگ نقش نموده بر در مسجد جامع نصب نمایند و در دعاگوئی دوام
دولت قاهره تقصیر نکنند فی شهر شعبان سنه اربع و عشرین و الف ۱۰۲۴

صورت تاریخ طاعون

در سنه هزار و دویست و چهل و هفت از قضا سپهر کج رفتار و تاثیر نجوم ثوابت و سیار قهار در اکثر بلاد ایران
ناخوشی مرض طاعون حدوث یافت و نخل حیات بسیاری از اهالی آنها از پا در آمد و واقعه هایله بدماوند سرایت
نموده قریب هزار نفس با صغار و کبار از نصیبه و فقراء داعی حق را لبیک اجابت گفتند از انجمله باعث و ساعی خیرات و مبرات
معمار و بانی مسجد و سایر موقوفات مرحمت و غفران پناه الواصل الی جوار الله و جعل الجنة مثواه اعنی حاجی الحرمین
الشریفین حاجی زین العابدین جا الکائی الملقب به بابا جهد انصاری و ابناء او ابو القاسم و ابو الحسن و عبد المناف
مع صبیه و همشیره ها حاجی خانم و خدیجه خانم با جمیع متعلقان بجنات خلد برین خرامیدند

جامع مرحی در خلافت منصور عباسی مهدی برادر این خلیفه که از جانب او حکومت

جبل داشت در سنهٔ صد و پنجاه و دو مسجد جامع ری را بنا نمود و معمار این بنا عمرو بن ابی خطیب بود

جامع زنجان مساجدیکه درین شهر صدق جامع بر آنها شود یکی مسجد معتبر یست که بانی آن مرحوم عبدالله میرزای دارا بوده است تاریخ بنای آن هزار و دویست و سی و هفت هجری میباشد بعضی موقوفات از قریه و قیصریه و حمام دارد تولیت آن الان با محمد حسین میرزای پیشخدمت ولد مرحوم امیرزاده محسن میرزای امیر آخور میباشد مسجد دیگر هست که مرحوم میرزا ابو القاسم مجتهد سی سال قبل ساخته است سه طرف این مسجد تمام و یکطرف ناتمام است مسجد دیگر هست که اهل شهر در هزار و دویست و هشتاد و چهار ساخته اند چندان خرابی ندارد مسجد دیگر مسجد مدرسه ایست که مرحوم نصرالله خان نایب شهر در پنجاه و شش سال قبل بنا کرده موقوفاتی دارد

مسجد دیگر هست معروف بمسجد مرحوم میر حاجی ابو القاسم از ابنیهٔ قدیمه است شصت سال قبل مرمت شد و حالا باز خیلی خرابی دارد موقوفات زیاد هم برای این مسجد هست

جامع ساری مازندران مسجد دیگر در (هزار و) صد و هفتاد و سه حاجی پیر ولی نامی بنا نموده و چون ملا محمد علی بابی معروف آنرا تعمیر کرده حالا مشهور بمسجد ملا محمد علی است خرابی زیادی ندارد بعضی مساجد دیگر هم هست که در شمار جوامع نیست

نسبت بنای این جامع را بخلفای بنی عباس خاصه هرون الرشید میدهند سه گنبدان که در قدیم الایام اشتهار داشته بوده و عقیده بعضی اینست که سر سلم و تور و ایرج پسران فریدون آنجا مدفون است حالا که این مسجد است این مسجد را مازیار بن قارن هشتصد سال قبل تعمیر یا بنا نموده است

جامع ساوجبلاغ مسجد جامع ساوجبلاغ از بناهای بداق سلطان بن شیرخان بن شیخ حیدرخان مکری است که حکومت مکری و ساوجبلاغ و غیرها را داشته این مسجد را مشار الیه در سنهٔ هزار و هشتاد و نه بنا نموده و بعضی موقوفات برای آن قرار داده است

جامع سبزوار گویند مسجد جامع سبزوار را خواجه علی مؤید که آخرین حکمرانان سربداریه محسوب میشود و معاصر امیر تیمور بوده و بجد منار و شنا فته بنا کرده است چندین مرتبه این مسجد تعمیر و مرمت شده چند سال قبل که آب انبار محاذی مسجد را تعمیر مینمودند سنگی پیدا نمودند که چند شعر روی آن مرتسم بود از جمله شعریکه حاوی تاریخ است این است

معمار صنع از پی تاریخ سال گفت — یکتای مسجد آمده چون مسجد الحرام

بنابراینکه این شعر را مادهٔ تاریخ مسجد بدانیم در سال هزار و چهل و چهار ساخته شده است در عهد سلاطین صفویه

جامع سلطانیه بنا ئیست بسیار مفصل و در حرف سین در شرح سلطانیه تفصیل آن بیاید انشاء الله تعالی در اینمحل محض اینکه این مسجد از ردیف جوامع نیفتد باشعار مجملی بدان میشود این جامع از بناهای شاه خدابنده

بایمعنی که محمد بن ارغون خان معروف بالجایتو که او را خدابنده و خربنده نیز گفته‌اند و هشتمین پادشاه از اولاد
هلاکو خان مغول شهر سلطانیه را در سنه هفتصد و پنج هجری بنا کرد و در آن شهر عمارات عالیه ساخت از جمله این مسجد را
و گنبد معروف سلطانیه را و اینکه مشهور است بنیان این جامع بجهة مدفن شاه خدابنده نهاده شده اشتباه محض است
بلکه از اول این بنا برای مسجد جامع بوده و در حوالی آن گنبدی علیحده بجهة مدفن شاه خدابنده ساخته شده
که حالا نیز باقی و برپاست و عوام از آنجا چهارسو میگویند و تاریخ بنای مسجد و شهر را تفاوتی نیست بلکه مقارنست
البار وسکی که از طرف فردریک پادشاه [?] بسمت سفارت بجهة معامله ابریشم بدربار شاه عباس ثانی آمده از سلطانیه عبور کرده حالت مسجد جامع سلطانیه را

جامع سمنان گویند در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آنحضرت
امر فرمودند که از کوفه تا بخارا هزار و یک مسجد بنا کنند در حکومت عبدالله بن عمر اعیان سمنان مسجد
حالیه این بلد را ساختند ولی این بنا را چندان عظمتی نبود بعدها بعضی از اشخاص عدیده بر بنای
اول افزودند و هر کس چیزی علاوه و ملحق نمود مثلا گنبد غربی و شبستان شمالی را با منار خواجه اوند
خواجه ابوسعید سمنانی و خواجه نظام الدین در عهد سلطنت سنجر سلجوقی ساختند و شبستان
جنوبی را شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی در زمان وزارت ارغون خان بنا نمود و چون خرابی
بهم رسانیده بود در زمان خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه ذوالفقار خان سمنانی تجدید بنا
آن را ساخت مسجد شرقی را خواجه کیقباد بن ملک شرف الدین سمنانی ساخته و ایوان متصل بگنبد را خواجه
عزالدین محمد بالجیه [?] سمنانی وزیر میرزا شاهرخ بنا کرده است خلاصه وضع این مسجد بوضع مساجد اهل سنت
شبیه است مناره بلندی دارد چنانکه ذکر شد و در فضای مسجد که در دو صفحه سنگ مرمر نیم و بدیوار نصب است
تاریخ بنای مسجد را در سال هزار و صد و سیزده تعیین مینماید
اما مسجد جدید البنای سمنان که معروف بمسجد شاه و از ابنیه خاقان مغفور فتحعلی شاه اسکنه الله تعالی
فی دار السرور است مسجدیست بزرگ و عالی بنیان و وضع حجرات و طاقها و شبستانهای آن مسجد بمسجد شاه
دار الخلافه شباهتی تمام دارد در سال ۱۲۱۷ که موکب حضرت خاقان از محاصره مشهد مراجعت میکرد این مسجد باتمام رسید

جامع شاهرود در بیرون قصبه واقع است و بسیار قدیمی بانی و تاریخ بنا معلوم نیست وضع
حالیه آن اینست که منقسم به پنج قسمت میباشد یکقسمت که در وسط واقع است سقفش آجر پوش است
سقفهای اطراف آن از خشت خام و از مرمتهای سه سال قبل است حالا فقط خرابی بهم رسانیده

جامع شاهی گویند از بناهای ابومسلم مروزیست تاریخ ندارد ولی ظاهر است که بسیار کهنه
و قدیمی میباشد تمام بنا از آجر و سقفها از سنگ تراش است و زلزله‌های پی در پی که در شاهی میشود

نوشته و صورتش از قرار ذیل است از سه در باین مسجد داخل میشوند که خود درها از جواهر و نفایس عالم محسوب میشود زیرا که مثل درهای کلیساهای ما از چوب و یا آهن نیست بلکه از فولاد جوهری بسیار ممتاز است در بزرگ که رو بمیدانست میان اهالی چنین معروفست که اگر صد نفر قوت بخواهند او را بگشایند باز نمیشود لیکن اگر طفلی این عبارت را بگوید (یا علی باز شو) بیکحرکت اشاره باز میشود در جنب مسجد بواسطه یک پنجره [?] که فاصله شده مقبره سلطان محمد معروف دیده میشود و قبرهای متعدد در این مقبره هست که با قلمهای بسیار عالی سر قلم بعرض دو انگشت بوده نوشته شده این سه در و پنجره از جمیع اشیائیکه ما در ایران دیده‌ایم ممتازتر و نفیس‌تر است و طوری الات این پنجره را بهم وصل نموده‌اند که یکپارچه بنظر می‌آید مدت هفت سال هفت استاد کارهای متعدد قابل در این سه در و پنجره کار کرده‌اند

نیز از لی در ارکان این مسجد نینداخته است

جامع شوشتر از بناهای خلفای بنی عباسی است یعنی که در سال دویست و پنجاه و چهار خلیفه
سیزدهمین المعتز بالله عباسی امر به بنای این مسجد نمود ولی چون مدت خلافت این خلیفه امتدادی نیافت مسجد
تمام نشد بعد القادر بالله و المقتدی بالله خواستند تمام کنند دست نداد تا خلیفه بیست و نهم المسترشد
باتمام آن پرداخت اسامی خلفا در کتیبه های مسجد که بخط کوفی و نسخ میباشد ثبت است این مسجد در طرف
جنوب شهر واقع است و شبستان آن نیز در طرف جنوب میباشد که طاقها رو بشمال است چون سقف
شبستان را با شاه چوب هندی پوشیده بودند بمرور دهور چوبها شکسته و سقف خراب شده بود در دویست
و هفت سال قبل از این جمعی از اهالی شوشتر که رئیس آنها حاجی فخر الدین خیاط بوده سقف مسجد را طاق زده
و الی الآن عیبی و نقصی در آن بهم نرسیده شاعری متخلص بطالب ماده تاریخی برای تعمیر حاجی فخر الدین گفته
که صورت آن از قرار ذیل است

طالب تاریخ این بنا خواست — از صاحب سر و محرم راز
برخواست یکی از این میانه — گفتا مسجد شده مجددا ساز

تاریخ مذکور را در کتیبه بالای منبر چوبی نوشته اند طول فضای مسجد شصت ذرع عرض چهل و چهار
ذرع طول شبستان شصت ذرع عرض آن بیست و شش ذرع فیل پا یعنی پایه طاقها شصت عدد ارتفاع بام
هشت ذرع چوبهای هندی که در پایه ها طاق و فاصله های ستونها کار کرده اند با آنکه تقریبا هشتصد
و پنجاه سال از بنای مسجد گذشته هنوز عیب نکرده با وجودیکه در شوشتر موریانه جمیع چوبها را میخورد
و در این عصر نیز شاه چوب هندی که معروف بچوب چندل است در شوشتر معمول است و در ابنیه بکار میبرند
و نهایت سخت و محکم است این چوبها را از راه دریا بشوشتر می آورند و اصله که شش ذرع طول آن باشد
دو ریال الی سه هزار خرید و فروش میشود

نیز طرف راست منبر کتیبه ایست مورخ بتاریخ چهارصد و چهل و پنج مناره این مسجد از قرار مذکور با اصل مسجد ساخته نشده بلکه بانی آن شیخ اویس بن شیخ حسن چوپانی است و اسم او در کتیبه جلی سنگی بر نیمه گلدسته منقوش است قبله محراب این مسجد مثل مسجد کوفه در اعتدال بر جمیع محرابها ترجیح داشته و از ادراک استقامت باخبر اند

جامع شیراز سه مسجد در شهر شیراز است که مسلماً از جوامع محسوب میشود یکی جامع عتیق است
مشهور بمسجد جمعه و شعر شیخ سعدی علیه الرحمة که گوید

تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح — یا از در سرای اتابک غریو کوس

اشاره باین مسجد است قاضی ناصر الدین بیضاوی در تاریخ موسوم بنظام التواریخ مینویسد بانی مسجد
جمعه شیراز عمرو لیث صفاری است و چون بنای این مسجد نهاد امر کرد چوبهای سخت قوی تحصیل و آماده
نمایند که هنگام ضرورت بمصرف رسانند بعد از تفحص معلوم کردند که در بلوک سروستان فارس درختی

بوستانی است که درختهای محکم سخت قابل دارد جمعی مامور خریدن آن اشجار شدند و چون بدان بستان

رفتند با آن زن ملاقات نمودند گفت بقدر مایحتاج از این بستان چوب قطع کنید بعدها قیمت را معلوم

خواهیم کرد چون آنچه خواستند از آن اشجار بریدند گفت حمل بشیراز کنید تعیین قیمت بعد خواهد شد

چون بشیراز بردند و موقع بکار بردن آنها در رسید در صدد معلوم کردن قیمت بر آمدند باز آن زن

صالحه تعلل کرد گفت بمصرف رسانید بعد قیمت را مشخص میکنیم تمام سقف مسجد را از آن چوبها پوشانیدند

همینکه چوبها بمصرف رسید از آن زن خواهش کردند گفت مرا احتیاجی بوجه قیمت این چوبها نیست در راه خدا

داده ام این مطلب را بعمرو لیث گفتند متغیر شده آن زن را طلبید گفت یا قیمت چوبهای خود را بستان یا

حکم میکنم آنها را از محلی که بکار رفته بیرون آرند و ببوستان حمل نموده نابود کنند آن موقره گفت

ای امیر شما این مسجد را برای که ساخته اید گفتند از برای خدا و ثواب و جزا آن زن گفت من نیز طالب رضای

خدا و ثواب آخرت می باشم شما چرا مانع این فیض از من میشوید عمرو لیث بسیار متاثر شده بگریست و او را

از اخذ ثمن معاف داشت بالجمله مسجد (اینجامع) بسیار وسیع مشتمل بر عمارات و معابد بسیار در میان صحن مسجد عمارتی رفیع

مربع بلند و رفیع دو طبقه بوده با صنایع عالیه حجاری و بنائی و کتیبه های ممتاز و بواسطه تصاریف

زمان و زلزله های متواتر که در شیراز میشود رو بانهدام نهاده است ابتدای حکمرانی عمرو لیث

دویست و شصت و پنج یا شصت و شش هجری بوده و زیاده از بیست سال حکمرانی نموده در مدت

حکمرانی او این مسجد ساخته شده است اتابک ابش سلغری قدری بر بنای عمرو لیث افزوده سلطان ابراهیم میرزا ابن شاهرخ میرزا ابن تیمور آن را پرداخته

(بعدها نیز مکرر تعمیر شده ولی باز زلزله ها اثر خراب دارد)

جامع جدید شیراز معروف بمسجد نو میباشد این مسجد از ابنیه اتابک سعد بن زنگی است که در پانصد و

نود و هفت مستقل بحکمرانی فارس شده (و در ششصد و پانزده این جامع را بنا کرده) اما از بناهای اتابکی جز طاقهای عالی چیزی باقی نمانده و مابقی خراب شده

و صادقخان زند تجدید عمارات آن نموده است و دو شبستان که در این مسجد بنا شده یکی را بانی صادقخان زند

و دیگری را بحکم مرحوم فریدون میرزای فرمانفرما ساخته اند الحق این مسجد نیز در وسعت و روح و صفا و حسن بنا

و عمارت و لطف مقام امتیازی تمام دارد بموجب مسطورات وصاف بحکم اتابک سعد در درب مسجد چار بازاری

بسیار خوب بنا نمودند ولی آن وضع بکلی تغییر کرده است

(در بیست و هفت سال قبل حاجی میرزا علی اکبر خان قوام الملک شیرازی این عمارت را تجدید کرد و فی الحقیقه در کمال خوبی ساخت)

جامع دیگر مسجد وکیل است که بعد از هزار و صد و هشتاد هجری کریمخان زند بنا کرده ابنیه کریمخان عموما

و این مسجد خصوصا قابل هر گونه وصف و توصیف است مقصوره که در سمت جنوب واقع است دارای چهل و

هشت ستون سنگی یکپارچه است که مطرح مطمح ابصار و انظار است قطعات سنگهای بزرگ مرمر که در

ازاره ها و سایر مواضع این مسجد بکار رفته هم قابل تماشا و ذکر است در وسط دریاچه آب بسیار ممتازی دارد

در جنب مسجد کرمچیان بنای مدرسه نهاده ولی تمام نشده و منهدم گردیده در جنب شرقی مسجد چهار بازاری ساخته
که بزازات و مناث و رفعت معروفست و در جنب غربی مسجد حمامی بسیار خوب بنا کرده است که آن نیز دارائی امتیاز
میباشد مرحوم حسینعلی میرزا حکمران فارس مرمتی از این مسجد نموده بعدها چون باز زلزله صدمه به این مسجد

وارد آورد باز بفرمان قدر اقتدار اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه قاجار دام الله تعالی ایام ملکه آنرا عمارت فرموده‌اند

جامع عراق

سلطان آباد مشهور بشهر نو که باصطلاح حالیه شهر عراق همانست از بناهای مرحوم
سپهدار و قریب هفتاد سال است که این شهر بنا شده و مرحوم سپهدار مقارن ساختن این شهر مسجدی در وارد بنا نموده
و مسجد دیگر ساخته که باسم آخوند ملا محمد علی معروفست تاریخ بنای این دو مسجد با بنای شهر تفاوتی
ندارد مسجد مرحوم حاجی تفنگچیان شصت سال قبل در این بلد ساخته حالا خرابست مسجد قبله از
بناهای حاجی طهماسب است آنهم شصت سال قبل بنا شده مسجد مرحوم آقا خوند ملا شمس العلی نیز شصت سال
است که ساخته شده همچنین در همین تاریخ مسجد مرحوم آقا مبین بنا کرده که حالا خرابست مسجد
النعیم از بناهای پنجاه و پنج سال قبل ازین است بعضی مساجد دیگر هم در سنوات بعد ساخته شده است

جامع طوس

از بناهای حسن بن علی بن اسحق ملقب بنظام الملک است که وزیر الب ارسلان و ملکشاه سلجوقی بوده و مسجد جمعه نوقان را نیز نظام الملک ساخته است

جامع قزوین

این جامع بامام شافعی منسوب بوده صحن بزرگ آنرا چند نفر ساخته محلی باسم بانی موسوم است
صحن کوچک که بطرف شرقی مفتوح است از ابنیه هرون الرشید است صحن کوچک بطرف قبلی از بناهای خمارتاش
عمادی است که در سنه پانصد شروع ببنای آن کرده و در پانصد و نه تمام شده (خمارتاش از ممالیک عماد الدوله توران
که از مشاهیر حکام قزوین بوده میباشد و چون عماد الدوله بملازمت سلطان مشغول بود خمارتاش از جانب او حکومت قزوین
میکرد مردی زاهد و در اواخر الامر تارک اشغال دیوانی گشت) بعدها چون در بعضی اماکن خرابی بهم رسید فخرالدین و
کیا الان بتجدید عمارت و مرمت آن پرداخت ملک مظفرالدین الب ارسلان نقش باز دار نیز در سنه پانصد و چهل

و هشت بعمارت مسجد افزود

بعضی کتیبه‌ها و شرح برخی موقوفات خمارتاش بن عبدالله العمادی در دو لوح که مشعر بر محو بعضی رسوم
مشومه و بدع میباشد در این مسجد دیده میشود شجره را سواد هریک در ذیل مینگارد و چون بعضی
کلمات در مواضع مختلفه محو و حک شده جای آنرا سفید میگذارد و صحت و عدم صحت عبارات بر عهده
نگارنده نیست زیرا که بکمال دقت بعینه نقل شده است

سواد کتیبهٔ اول دو سطر بخط نسخ و کوفی و ثلث در ضلع غربی بقعه شروع شده و در آخرهای ضلع تمام شده است

بسم الله الرحمن الرحیم یقول العبد الضعیف المنتظر لعفو ربه خمارتاش بن عبدالله ماء الفنا العمادی انه
جعلت قسمة بین اهل القزوین فربعه لاهل طریق ابهر یاخذونه و حظهم من راس سکة شیخ وسلسه لاهل دستق الفطن
یاخذون شربهم من راس دکته و ربعه لاهل المدینة العتیقة یاخذون نصیبهم من موضع من راس سکة

الاكافرة (الاكافين) عند المسجد ومن باب الجامع العتيق والى سوق الصاغة (الصباغة) وما فضل عنهم يكون لاهل طريق اردياق وثلثه لاهل طريق دى فى ضامغان وسكة الحريرية ولاهل طريق المقابر ياخذون حظهم من باب الجامع العتيق النافذ الى سوق الصاغة فلا يحل لاحد تغيير هذه الجملة فمن فعل ذلك فعليه لعنة الله و الملائكة والناس اجمعين فرحم الله من دعا له بالمغفرة ولمن قال آمين المدة وان طالت قصيرة والماضى للمقيم عبرة والميت للحى عظة وليس لامرء سوى ما للمرء من عمله على ثقة والاول للاوسط حاجز والاوسط للآخر فائت وكل لكل لاحق والموت لكل سائق ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار تمت عمارة هذه البقعة فى اواخر سنة تسع وخمسمائة

کتیبهٔ جلی دوم بخط کوفی از ضلع غربی بقعه شروع شده تا در شمالی بقعه تمام میشود

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين قال الله تعالى وما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله هو خيرا واعظم اجرا يقول عمار ناش بن عبدالله وقفت على هذه القبة والمدرسة الملاصقة بها ثلاثة ارباع قرية هراس آباد وخمسة عشر سهما من قرية جوران وجميع بستان جلاد (جلال) وجميع بستان امامان بطريق الجوسق وجميع كروم الباسطة بطرف (بطريق) نهر الحر وما دونه يشتمل على ثمانية عشر بستانات وسهما واحدا من سهمين من جميع الرحى المعروفة بقاسمان مع جميع الغيضتين اللتين بخلفها وهى على وادى ديزج وجميع الحوانيت التى بقزوين وقفا صحيحا على ما ينطق عقودها وسجلاتها ووقفت على مساكين مدينة النبى عليه السلام ستة عشر سهما من سهام قرية ملولان ووقفت على القناة الخمارتاش على ما ينطق به العقود شرائطها وجريا المتنوع فى ديوان السلطان وغرض فى هذه الكتابة قطع الا على هذه المدرسة ايضا سهما واحدا من سهمين من كروم البستان وعليها وعلى مدرستها سهمين ونصف وليس لاحد تغييرها وتبديلها فمن فعل ذلك فعليه لعنة الله و الملائكة والناس اجمعين

کتیبهٔ فوقانی بخط نسخ که از طرف محراب شروع شده است و در انتهای ضلع شمالی بقعه تمام میشود

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين بسم الله الملك الحق المبين هذا من فضل ربى ليبلونى ءاشكر ام اكفر ومن شكر فانما يشكر لنفسه ومن كفر فان ربى غنى كريم يقول العبد الضعيف الفقير الى رحمة الله خمارتاش بن عبدالله العمادى اعطاه الله مسؤله وبلغه فى الدارين مأموله وقفت وتصدقت على الدويرة التى امر ببنائها وعمارتها عملها الله من الآفة وحرم الله تعالى بخمسة وعشرين (ستين) سهما من سهام قرية تدعى بشين وتصدقت ايضا بالكروم التى هى فى ايدى السكان بها وغيرهم على التفصيل المكتوب فى السجل الناطق بالوقفية وسكانها

من اهل التصوف الذين تادبوا باداب الله تعالى الاخيار منهم والابرار المتقين بجميع اثنى عشر من سهما من سهما
قرية تدعى بصامغان وبجميع الاراضي اللواتي في يد الخطيب ابي طاهر ويعرف باكارسه (باكاريه) و
بجميع الاراضي المعروفات باكارسه وتصدقنا ايضا بجميع خمسة عشر سهمًا من سهام قرية تدعى
باوجين (ملولان) وتصدقنا ايضا بخمسة عشر سهم من سهام القرية المدعوة بشبين و
تصدقنا ايضا بنصف جميع الرحى المعروفة بفاسمان التي هي على وادي برنج وتصدقنا ايضا بجميع
اثنى عشرة بستانات اكرا بقزوين يعرف بدسكه (بربخ سكه) مما يلي النهر الذي يجري فيه الما
الى البستان منها اربع قطاع على يمين الداخل في البستان من مجرى الماء قطعة منها يعرف بكاردرد
(بكازرود) وثلاث قطاع متصلة بها وعلى شمال الداخل في البستان من مجرى الماء اربع قطاع قطعة
منها يعرف ببستان غوره وقطعة منها يعرف بشبوه وثلاث قطاع متصلات بها واربع قطاع مما يلي
البستان المعروف بالده خدا محمد الزينبي قطعة منها يعرف بزجون ليد وتصدقنا ايضا بسهم واحد
وواحد من سهام القرية المدعوة بصامغان على الخان المبني بهذه القرية وتصدقنا ايضا بنصف سهم واحد
من سهام القرية المدعوة بجوران على البئر الذي امرت بحفره في هذا القرية وعلى عمارته وعمارة بيت البئر و
على عمارة المسجد الذي هو فوق هذا البيت وعلى المتولي السقي الماء فيه ايصرف فاضل دخل هذه الصدقة الى
ثمن الدلو ولوسان الدلو والرسنا والبلده والكبيرة والآلات المحتاجين اليها وقد امرنا المتولي
بالدويرة التي بنيتها على باب الجامع العتيق الصوفية وافضيت الميزان يشتري ثلثة من البقور الثمان في
الشهور الثلثة رجب وشعبان ورمضان ويذبح في كل شهر بقرة ويتصدق بلحومها على الفقراء والمساكين
ويتصدق مع كل واحدة من البقور الف رغيف ورغيف واحد على الفقراء حسب ما جرت به عادتي في حياتي
وقفت جميع ذلك وقفا صحيحًا شرعيًا مؤبدا بالشروط المذكورة في عقود الوقفية ابتغاء مرضات الله و
طلب الثوابه وهربا عقابه فلا يحل لوالي ولا ظالم ولا متقلب لا غيرهم تبديل ذلك وتغييره فمن فعل ذلك
فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين واجره واقع على الله وقد عهد الواقف المتصدق
بهذه الصدقات عهد الله وميثاقه الى كل قيم ومتولي يقوم بامر هذه الاوقاف المواضع المذكورة فيه من
المقصورة والمدرسة والخانقاها (والخانقاهات) واهل الحرم وغيرها مرجو من الله تعالى من عشر وثوابع على ما
قال الله تعالى واتوا حقه يوم حصاده فما فضل من ذلك يبدأ بعمارتها المحتاجة اليها فما زاد عليها يصرفها
الى الوجوه المذكورة في عقود الوقفية فرحم الله امرأ نظر في هذه الاثار وتاش عبد الله دعا له بالعفو
المغفرة والرحمة والرضوان ليغفر له

این کتیبه بالا سر طاقهای طارمیچی بالا و در حاشیه همان طاقها بخط نسخ نوشته شده که بسمت شمالی تمام نشده است

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین   بسم الله الملک الحق المبین الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
نبیه محمد سید الابرار وامام المتقین ورسول رب العالمین الی الخلق اجمعین ورحمة الله علی منبع الافتخار
ومعدن الوقار وعلم المهاجر والانصار وعلم انبع الاعلی به وامر الله والعلاء اعلی جوف الاوسر والاسرار ثم
علی شیخ المعمر والامیر المنور علی نور ناظما یوم الدارین علی امیر المؤمنین علی الوصی سبعة وعلی الانصار
رضوان الله علیهم وعلی جمیع الصحابة الاخیار الی یوم الدین ورحمة الله علی امیر المؤمنین وامام المسلمین
وابن عم الرسول وزوج البتول ابی الحسنین مظهر العجائب ومظهر الغرائب الشهاب الثاقب وغالب کل غالب
نقطة دائرة المطالب علی بن ابیطالب علیه السلام نعیبنه فی ایام دولة الملک العادل السلطان المعظم
مالک العرب والعجم عماد الدنیا والدین ابی شجاع محمد بن ملک شاه قسیم امیر المؤمنین امر الله لعزته واعلی فی
الافلاک قدره وفی ولایة الامیر الاسفهسالار مجد الدین اتبع الوصی الا بالله علیکم ولله
بزبور الاو تضیینا امیر المؤمنین شاه الدنیا والدین وقد اجری الله تعالی ذلک علی ید الامیر الموفق لمرضاة
الافعال المجاهد فی الله ابو منصور خمارتاش بن عبد الله العمادی ابتغاء لمرضاة الله وطلبا لثوابه وهربا
من الیم عذابه وسل عقابه ومتسارعا الی مغفرة ربه وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین فی
مدة سبع سنین اوله شهور سنة سبع وخمسمائة واخرها سنة ثمان وخمسمائة ویحمد الله علی ذلک حق حمده و
شکره وکفی بشکره ویقول هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن
کفر فان ربی غنی کریم ونسئل الله ان یجعل ذلک منه خالصا لوجهه وتعمده برحمته ولا یناقشه فی محاسبته
ویجعله من الذین یتوفهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون ورحم الله
من نظر فی یومه لغده وقبل خروج الامر من یده فانه لابد منه ولو من الدنیا والاخرة

سواد لوح مسجد جامع طرف یمین

اما بعد غرض از تسطیر و تصویر این سطور آنست که در معامله پنجی پل سال سابق نصیب آقا وغیره
وقورچیان همایون اعلی عرض نموده اند که قپانداری دار السلطنه قزوین ابواجمع بنیشتوی مبلغ
پانزده تومان تبریزی همه ساله با ایشان مقرر شده بوده و از ابتداء سنه مذکوره بر طبق عرض نقالان
وکار و انتزادارن دار السلطنه مزبوره پروانچه شریفه نواب خاقان خلد آشیان فردوس مکان مورخ
بتاریخ شهر شعبان المعظم سنه ۹۴۸ عز اصدار یافته که چون بعرض رسید که در دار السلطنه قزوین هر که قپانداری

معمول و متعارف نبوده و رسم محدث و بدعت است و استدعا نمودند که رسم محدث معمول نگردد و کلانتر سابق
دار السلطنه مزبوره تصدیق نموده که در ایام جلوس خاقان گیتی ستان که مرحوم سلیمان وزیر و داروغه
متصدی دار السلطنه مزبوره بوده وجه مزبور را شخصی اجاره نموده بود و وزیر مزبور مشار الیه را دخل نداده
محضری در دست داشته بدیوان اعلی فرستاده دیوانیان بحقیقت رسیده چون رسم محدث بوده اجاره
مذکوره را برطرف نموده و وزیر و کلانتر شرح حال فوق را عرض نمودند بنابراین مقرر فرمودیم که مستوفیان
عظام وجه مزبور را از دفاتر اخراج نموده من بعد یک دینار حواله و اطلاق ننمایند بعهده حاکم و وزیر و
کلانتر که امداد حسابی نموده هر ساله حکم مجدد طلب ندارند و در معامله هذه السنه ئیت ئیل مطابق ۱۰۸۱ که
کمترین بندگان درگاه خلایق پناه سپهر دستگاه عرش اشتباه عباسعلی رحمی دست آویز برده بعد از تحقیق و
تشخیص ظاهر و محقق گردید که از تاریخ عز ورود حکم جهان مطاع آفتاب شعاع الی الآن جماعت بقالان و کیالان
میدان و محلات و قپانداران کاروانسراداران دار السلطنه مزبوره از هر وقری غله و سایر حبوب که بوزن
در می آورده اند از هر مشتری مبلغ چهل دینار و الاغی بیست دینار و از هر خیکی روغن مبلغ یکصد دینار از هر و
و مشتری و از سایر اجناس چهل دینار و پنجاه دینار و هشتاد دینار که پیش بعلت قپانداری هوائی میگرفتند و هر
ساله مبلغ کلی بعمل می آورده اند بعد از آنکه همگی حضرات اهالی شرع شریف و تمام الخمسة اعمال و اعیان و کدخدایان
اجلاس و جماعت بقالان و کیالان و کاروانسراداران و سایر ارباب حرف جمعیت نموده قرار یافته که چون وجه
قپانداری از دیوان اعلی بتخفیف و تصدق مقرر شده بود که موجب رفاهیت رعایا و برایا و ضعفا و
مساکین و برطرف شدن بدعت و رسم محدث بوده باشد و جماعت انبارداران و کیالان و غیره مذکوران فوق
در لباس مذکوره مبلغهای خطیر از رعایا و مساکین میگرفته اند من بعد الیوم جماعت مذکوره از هر وقری شتر
غله و سایر حبوب که یکصد من تبریز بوده باشد مبلغ ده دینار قپانداری از مشتری و از روغن و خرما و
سایر اجناس مبلغ پنج دینار قپانداری و بیست دینار بعلت هوائی از خریدار و فروشنده بالمناصفه و المساوات
بازیافت نمایند و از اجناس مذکوره سیما از روغن و انگور و غیره چیزی بجنس که باصطلاح چاشنی گویند
بر ندارند و متعرض حال ضعفا و مساکین نشده گذارند که بدعاگوئی دوام دولت ابد علت ولی نعمت عالم و
عالمیان اشتغال نمایند و اگر بر خلاف مسطور عمل نمایند بغضب و سخط الهی و نفرین حضرت رسالت پناهی
و حضرت ائمه طاهرین گرفتار گشته مردود و مغضوب ابدی بوده باشند و نیز در این باب از همگی جماعت
مذکوره فوق التزام بازیافت شده که هرگاه خلاف مسطور ظاهر شود و احدی از ایشان یک دینار اضافه
طمع نموده باشد مبلغ دوازده تومان بجهة دار السلطنه تبریز داده باشد و عبارت وقع الاجلاس

وکان ذلک فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۸۱

سواد لوح مسجد جامع طرف نیسا

چون مدتی زمانی بود که ساحت دار السلطنه قزوین بفر قدوم میمنت لزوم نواب کامیاب شاهزاده والاگهر نامدار و صاحب بلند اختر عالی مقدار علی نقی میرزا غیرت بهشت برین گشته سحاب عطوفت و آفتاب مرحمتش بر شهر بلوکات دیگران و تابان است هریک از اهل این بلد از نیک و بد بمقتضای قابلیت فطری که در جبلت ایشان مکنون بود از فیض تربیت مبارکشان رموز خدمت آموختند و کنوز قدمت اندوختند و مصدر خدمات لایقه مرجوع کفتها شایقه شدند و بین الامثال سابق گشتند بمکافات و تلافی خدمات چندین ساله موروث و مستحق رفاهیت گردیده بنابر عدل و داد نواب والا و صاحب نیکو نهاد رای مبارک و میل اشرف مایل بظهور آسایش خلق و باستحصال دعای خیر بجهت دوام و بقای عمر و دولت مدت جاودانه همایون پادشاه جمجاه ظل الله روحی و من فی روح فداه توفیق جستن مقصود و مطلوب چنان بود که در شهر گونه مفاسد که سابق آن باعث توحش و تزلزل عباد است بر افکنده و بن و بیخ آن بر نیروی بازوی همت منیعشان برکنده شده نام نیکشان بیادگار در این چنانکه بعد از نهضت نواب الا بسمت خراسان که حسب الامر قبله عالم و عالمیان قدمت اعتبار ما بطراز فرمان و حکمرانی ایالت مطرز و نظم و مهمات این صفحات بنیابت برادر والاگهر بکف کفایت ایشان مرجوع آمد مایه تاسی بکردار و رفتار صاحب نامدار فرموده و حسب الامر نواب معظم الیه در مقام استرفاه اهل این بلد از نیک عموم سکنه محلات شهر بوده را از هرگونه تحمیلات دیوانی که از روی بخیه در عهد قدیم مخترع بوده از تاریخ شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۳۸ و ما بعدها معاف و بامتثال امر نواب صاحب کامیاب بقید لعنت نامه ابدی مرفوع القلم فرموده که دیگر بعدها از مباشرین سرکاری محل کلی و کدخدایان محلات و بابا و پاکاران ایشان دست آن حواله و بیخه صادر و وارد و داد و ستد هرگونه عوارض محلات آن از حواله نقدی و با صادر وارد و لاینی از مقوله هنگام ورود دو شاهی و خرج مهمات مترددین و نزول مهمات و مطالبه فرش و ظروف و عمله و کشیک عمارات و علف و بهای ارات و تحمیلات باغبانان باغات سرکاری و خانه نزول بعلت کرویات تفنگ کان بهر اسم و رسم که در محلات معمول میداشتند موقوف و قلم را از حوالجات مرفوع دارند مقرر آنکه عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجدت همراه مقرب الخاقان میرزا ابراهیم وزیر سرکار و عاملان مستوفیان و مباشران سرکاری و کلانتر و عمال خجسته اعمال و کدخدایان و ریش سفیدان و قاطبه سکنه قزوین مضمون حکم محکم مطاع را بگوش عبودیت بنوش اصغا و ثبت دفاتر خلود کرده از شائبه تغییر مصون و تخلف از حکم والا را موجب منافی رای والا و باعث غضب و نفرت و لعنت ابدی و عدم رضای خالق بیچون دانسته

در هیچ عصری از اعصار بنقض این قرارداد لعن و توبیخ دنیوی و اخروی را بر خود نپسندند و در عهده
شناسند تحریراً فی شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۳۱ فلا اتفق علماء الشیعه بل جمیع الفرق والملل علی ان بانی هذا
البناء الخیر فی جوار الله و رحمته و مبدّلیه و مخرّبیه کالابلیس المردود فی لعنة الله و ملائکته و کتبه و رسله حرره محمد
المتولی المتخلص بمایل

بعهد دولت فتحعلی شهنشه دهر — پناه ملت و دین افتخار تاج و نگین
علی نقی شه عادل که مسجد و منبر — از آن نظام پذیرفت همچو ملت و دین
چو یافت رخصت شهنشه شهریار بزرگ — بعزم نظم خراسان ز خطهٔ قزوین
ز عدل فال و فر شه امام و برکت آنک — کز این مراد رسد این بود و بر که یا امین
پی دعای شهنشاه شاه والاجاه — که آفرین بنژاد و دعا ز کهین و مهین
زدود دودهٔ بدعت ستمگر ظالم — چو بست کعبهٔ کفر از جهان رسول امین
نگاشت حکم رفیع و رساند کرد عطا — بعرش مایل امین شد روح الامین

جامع قم مسجد جامع قم که اکنون در آن نماز جمعه جماعت میشود از بناهای ابو الصدیم حسین بن علی بن آدم اشعری است آنچه از مسافران و سیاحان شنیده شده در هیچ شهر و بلدی مسجدی نیست که مقصورهٔ آن باین وسعت و ارتفاع بوده باشد بهر حال کمال استحکام را دارد دیوار آنرا با ساروج طوری کشیده اند که از سنگ سخت تر است ایوانی بغایت رفیع و منبر در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه در این مسجد بنا کرده اند

مسجد دیگر مشهور بمسجد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است واقع در نزدیکی دروازه حضرت معصومه سلام الله علیها احمد بن اسحق اشعری که وکیل موقوفات جناب امام حسن عسکری ع بوده بفرموده آنجناب علیه السلام این مسجد را بنا نموده طرف جنوب آن شکست یافته و طرف مشرق بکلی خراب شده بود این اوقات حاجی علی نقی تاجر کاشانی طرف جنوب را از نصف و طرف مشرق را یکجا برداشته مجدداً از اول ساخته و میسازد

مسجد دیگر در محله عشقعلی و مشهور بهمین اسم میباشد بسیار قدیمی است بانی این مسجد معلوم نیست مسجد دیگر میدان میر است که موسی بن خزرج در پهلوی خانهٔ خود که محل نزول حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام بود ساخته است دیگر مسجد موسویان است که پهلوی بقعهٔ موسی بن محمد مشهور بموسی مبرقع واقع و از بناهای آل سعد اشعری است دیگر مسجد و مدرسهٔ جناب حاجی ملا صادق است که مرحوم میرزا آقا خان نوری صدر اعظم بنا کرده و اکنون معمور و جناب حاجی مشار الیه نماز جماعت در آن میخوانند

جا

جامع کاشان مسجدیست در کاشان باسم جامع معروف چنین مشهور است که از بناهای صفیه خاتون
دختر نظام الملک اشعری است و محراب دارد که در یکی قبله کج و در دیگری راست است دارای شبستان و گنبد و حوضخانه
آباد است هر وقتی اهالی محله در مرمت و تعمیر آن کوشیده اند تاریخ بنا معلوم نیست

مساجد دیگر که فی الحقیقه در شمار جوامع است یکی مسجد و مدرسه سلطانیست که در عهد خاقان مغفور
فتحعلیشاه البسه الله حلل النور آباد شده و نهایت خوبی و صفا را دارد مسجد دیگر واقع در محله درب اصفهان
از ابنیه قدیمه است و بانی معلوم نیست تازه حاجی علینقی تاجر آنرا تعمیر نموده است از مساجد خوب دارای صحن
و شبستان است مسجد دیگر واقع در محله ملا که تقریبا سی و پنج سال قبل مرحوم حاجی محمد تقیخان بنیاد کرده
بسیار عالی و باصفا مشتمل بر شبستان و گنبد رفیع و حوضخانه آباد و دایر است تابستانی هم محاذی
این مسجد قبل از بنای این مسجد ساخته اند که آن نیز دارای حوضخانه آباد است مسجد دیگر مسجد عماد است که از
بناهای خواجه عماد الدین که در ششصد و هفتاد و سه سال قبل ساخته مشتمل بر ایوان زمستانی
و تابستانی و گنبد بزرگ و شبستانهای بزرگ زمستانی و تابستانی و صحن و حیاط وسیع و حوض آب
و حوضخانه و منبر و محراب کاشی این مسجد هم یکی بوده از دو سال قبل تا حال حاجی علینقی تاجر
هفتصد تومان خرج مرمت آن نموده مسجد دیگر در چهار سوق مشهور به میانچال دارای حوضخانه
و از ابنیه قدیمه است ولی بانی آن معلوم نیست فی الجمله هم مرمت لازم دارد و از مساجد خوب شمرده
میشود مسجد بالا بازار از بناهای قدیم است ولی تعمیر و مرمت زیاد میخواهد مسجد دیگر قریب میانچال
از بناهای حاجی محمد حسین تبریزی و باسم بانی مشهور است هشتاد و پنج سال قبل بنا کرده است
مسجد واقع در بازار مسجد آباد بیست بنای آن بعضی در قدیم و برخی در پنجاه و هفت سال قبل شده مسجد
واقع در محله کلهر از ابنیه قدیمه در هفتصد و هشتاد و سه سال قبل ساخته شده بانی معلوم نیست
مسجد گذر سر شهر از بناهای هفتصد و هشتاد و سه سال قبل و بانی معین نیست مشتمل است بر شبستان و
تابستانی و حوضخانه مسجد حاجی میرزا محمد علی و مدرسه تقریبا شصت سال است ساخته شده آباد است و
مرمت لازم ندارد مسجد محله درب فین دویست سال قبل بنا شده و گاهی اهل محله آنرا مرمت کرده اند
دارای شبستان و تابستانی و حوضخانه میباشد آباد است بانی معلوم نیست مسجد محله ترک آباد
از ابنیه قدیمه محتوی بر شبستان تحتانی و فوقانی و حوضخانه تاریخ و بانی معین نیست مسجد محله سوریجان
که تقریبا هشتاد و بیست سال قبل از این مرحوم حاجی عبدالرزاق ساخته و آباد است
مسجد بزرگ پشت مشهد مشتمل بر ایوان و گنبد و شبستان از بناهای مرحوم حاجی سید محمد تقی

پشت مشهدی است که در پنجاه سال قبل بنا کرده است ولی ناتمام مانده و خرابی هم بهم رسانیده مسجد
کلنگه پشت مشهد دارای شبستان و مهتابی بزرگ و بانی اشخاص متفرقه میباشند تقریبا چهل سال قبل بنا
کرده اند قدری مرمت لازم دارد مسجد پشت دروازه تجر که از مساجد خوب بوده تاریخ بنای آن معلوم
نیست تعمیر کلی میخواهد مسجد پشت مشهد محله دروازه اصفهان قریب هشتاد سال است بنا شده و بانی
حاجی محمد باقر نام است تقریبا هفتاد مسجد وسط کوچک در کاشان هست که در عداد جوامع نیست

جامع کردستان
یکی از جوامع سنندج که دار الملک کردستان است مسجد دار الاحسان است بانی
امان الله خان بزرگ میباشد و در سنه هزار و دویست و بیست و هشت این جامع را بنا کرده مسجد بسیار عالی
و بسیار ممتاز که در کردستان مشهور است کاشی کاری میباشد و بعضی از کاشیهای آن ریخته شبستان
آن بیست و چهار عدد ستون سنگی دارد دو ایوان بزرگ یکی رو بقبله و دیگری رو بمشرق در این مسجد هست
روزهای جمعه در این مسجد نماز جمعه خوانده میشود در جنب این مسجد مرحوم امان الله خان مدرسه ساخته
که دو طاق بزرگ و یک طاق مدرس و ده حجره دارد متولی مسجد و مدرسه شیخ مدرس است قریه اخلیجان
و بعضی باغات وقف آنجا است تخمینا سالی دویست الی سیصد تومان مداخل موقوفات است حالا قریب
بیست نفر طلبه در آن مدرسه تحصیل میکنند
مسجد دیگر دار الامان است از بناهای امان الله خان کوچک که معروف بغلام شاه خان و ملقب به ضیاء الملک بوده است که در سنه
هزار و دویست و شصت و هشت بنا کرده ایوانی عالی و شبستان بزرگ و سه غرفه و دوازده حجره دارد و
متولی آن فخر العلماء میباشد خلیفه زره خان مزرعه و باغ حاجی آباد وقف آنجاست تخمینا سالی دویست الی
دویست و پنجاه تومان مداخل این موقوفات است قریب پانزده نفر طلبه در حجرات مسجد نیز مشغول تحصیل اند
مسجد دیگر مسجد امامزاده عمر بن علی بن الحسین است متولی این مسجد شیخ معروف میباشد سه دانگ
قریه مغازه و چهار دانگ قریه قوچیاق و چند باب دکان وقف این مسجد است تقریبا سالی هفتاد
هشتاد تومان مداخل این موقوفات است و پنج شش نفر طلبه دارد این مسجد بواسطه قرب جوار
امامزاده بست است بعضی تعمیرات لازم دارد سی و دو مسجد دیگر در محلات کردستان هست که از آنها
جوامع نیست

جامع کرمان
مسجد جامع کرمان موافق کتیبه که در درب شرقی این مسجد دیده میشود از بناهای
محمد بن مظفر المنصور است که در سنه هفتصد و پنجاه هجری بنا نموده و مضمون کتیبه هم بوده تقریبا این است
(امر ببناء ذلک المسجد تقربا الی الله تعالی العبد الضعیف المحتاج الی رحمة ربه الغفور محمد بن المظفر المنصور

علی ید الحاج الخراسانی فی العشر الاول من شوال سنه خمسین و سبعمائه) بموجب خطوطی که در بالای مناره و گلدسته
منقوش است در سنه هزار و صد و هفتاد و شش محمد تقی خان نامی در زمان کریمخان زند مسجد مزبور را
تعمیر کرده است قبل از این تاریخ هم در عهد شاه عباس ثانی شاهرخ نامی مرمت این مسجد پرداخته در
ایوان بزرگ محراب بسیار خوبی دارد که در سنگهای مرمر آیات قرآنی را در نهایت خوش خطی کتیبه
نموده اند و حجاری کرده کاشیهای معرق چینی مانند بسیار ممتاز بکار برده و چنین رقم کرده اند (عمل
خواجه تمکین عنایت الله بن نظام الدین معمار اصفهانی) شبستان بسیار خوبی در کمال امتیاز و وسعت
مرحوم حاجی سید جواد مجتهد کرمانی برای این مسجد ساخته که الان آباد است بنا بر تاریخی که بروی
سنگ شکسته مرقوم است و قدری از آن سنگ مفقود است مسجد مزبور سابق بیرون شهر کرمان بوده
و چون تغییر و افزونی در آبادی بهم رسید حالا وسط معموره شهر واقع است طول صحن مسجد شصت و
چهار ذرع و عرض آن چهل و شش ذرع است

یکی دیگر از مساجد معتبره این شهر که فی الحقیقه جزء جوامع است مسجدیست که آنرا مسجد ملک میگویند این مسجد
بسیار قدیمی است طولش یکصد و ده ذرع و عرض هفتاد و چهار ذرع بزرگترین مسجد کرمانست و چون
مکرر مرمت شده و تغییرات در مبانی اصلیه اولیه آن داده شده تاریخ بنای آن معلوم نمیشود یک محراب
خراب از ابنیه قدیمه در این مسجد هست که گچ بری آن بسیار غریب و دیدنی است جناب امام جمعه کرمان
نقل نمود والد المرحوم اعلی الله مقامه که گویند ملک قاورد بن جبرائیل بن میکائیل بانی این مسجد بوده و گویا
هشتصد و بیست و هشت سال قبل بنا نموده خلاصه این مسجد بواسطه مرمتهای متوالیه آباد و چند نفر
امام در آن نماز جماعت مینمایند

جامع کرمانشهان در کرمانشهان مسجدی که الان صدق جامع بر آن شود دو مسجد است مسجد یکی
باسم جامع معروفست از بناهای مرحوم حاجی علیخان پدر محمد خان امیر نظام میباشد صد و بیست و یک سال است
بنا شده از سایر مساجد بزرگتر و بهتر است صحن مسجد وسیع و اطراف حجرات است و شبستان دارد یکی زمستانی و دیگری تابستانی
تمام صحن مسجد و ستون مسجد تابستانی سنگ است خلوت منقح خوبی هم دارد مسجد بسیار خوبیست مرحوم
عماد الدوله در یازده سال قبل بنا کرده که الحق نهایت امتیاز را دارد و از جوامع شمرده میشود در باب
مسجد دیگر هم در کرمانشهان هست که چون مقصود ما ذکر جوامع است متعرض نگارش آنها نمیشویم

جامع گلپایگان مسجدیست عالی و از ابنیه قدیمه و تاریخ بنا معلوم نیست از قراین چنین
معلوم میشود که هشتصد سال قبل ساخته شده و از قضا در بنا تمام و با نظام نهاده گنبدی و فتح ابواب

منبع داشته حالا ایوان خراب و گنبد باقیست سمت شمال مقابل گنبد شبستانی بسیار بزرگست عمارتی عالی دو شبستان
بوده منهدم شده مجدد ابنا کرده اند و ناتمام مانده و در اینمسجد است از جانب مشرق و مغرب و در طرف شمال
سر در با شکوهی دارد مسجد مدرسه نیز مرحوم آقا آخوند ملا زین العابدین مجتهد اعلی الله مقامه در کمال خوبی و صفا و
استحکام در کلپایکان ساخته اند که از بناهای این مجتهد است

جامع گنجه اینمسجد از بناهای شاه عباس اول است که در سال هزار و پانزده بنا نموده و تاریخ آن
مطابق است با تاریخ فتح گنجه چنانکه یکی از شعرا گفته (تاریخ فتح گنجه کلید شماخی است) معمار این مسجد شیخ
بهائی علیه الرحمه میباشد و از روی کمال علم و استادی طوری احتیاط و دیوار مسجد را ساخته اند که در وقت ظهر
سایه یک اندازه معینی از دیوار بزمین می افتد که فی الحقیقه از روی همان سایه نصف النهار را تشخیص میدهند گویند
روسها که بسبک معمول دار و پادشه ساعت خود را از نصف النهار قرار میدهند با اینمسجد آمده از روی سایه
دیوار ساعت خود را کوک میکنند و اعتمادی کامل بصحت اینفقره دارند خلاصه اگر در اینمسئله آخر و تردیدی باشد
در بانی مسجد هیچ تردید نیست زیرا که خود شیخ بهائی علیه الرحمه تفصیل بنای مسجد را در سنگی مرتسم نموده بعدها
قراباغیها خراب کرده اند زیرا که معین است مسجد و منبر را قشون قراباغی منهدم ساخته و مدتی هم بحالت خرابی باقی
بوده تا در سال هزار و دویست و ... در عهد سلطنت شاه شهید سعید آقا محمد شاه قاجار طاب الله ثراه جواد خان
زیاد اوغلی قاجار بیگلربیگی و صاحب اختیار الکاء گنجه و قراباغ مسجد و منبر را مرمت و تعمیر نموده است و تاریخ اینمرمت
و اسم تعمیر کننده در منبر اینمسجد که از چوب و منبت است مرتسم میباشد اطراف مسجد مدرسه است باینمعنی که اصل
مسجد مثل مدفن امامزادگان در وسط صحن و سمت دیگر قبه مرتفع واقع و دور صحن حجراتست که جای طلاب و
محصلین علوم میباشد دیگر مسجد سوای اوقات نماز دائما مقفل است محراب آئینه کاری است فرش مسجد حصیر ولی
پاک و تمیز است چنارهای بلند و کهن در اطراف مسجد یعنی مابین گنبد و محراب دیده میشود که در قدیم الایام غرس
نموده اند چهار طرف مدرسه حوض ساخته اند که آب در آنها جاریست در ایوان جلو مسجد سنگ مرمریست که مقبره
حسنعلیخان بن کلبعلیخان قاجار بیگلربیگی گنجه و قراباغ است که در سنه هزار و پنجاه و شش فوت کرده
در دو طرف سر در مسجد دو گلدسته بلند است که بمناره شباهت دارد جلو مسجد خیابان بسیار عریض
طولی است شبیه بخیابان قزوین که اطرافش از زمان قدیم چنار کاشته اند و از قراین معلوم است که از
بناهای صفویه است دکاکین اطراف وقف مدرسه میباشد از قرار تقریر متولی سالی چهار هزار منات
منافع موقوفات مدرسه است (منات تقریبا معادل سه هزار و ده شاهی است)

جامع گیلان مسجدیکه در رشت باسم جامع معروفست بعضی را عقیده اینست که حاجی جمال

پدر هدایت الله خان رشتی اینمسجد را بنا نموده برخی هم در هدایت الله خان را بانی مسجد میدانند ولی آنرا
که بطور یقین بانی معلوم نیست در همین صورت چون رو بخرابی نهاده و محتاج بمرمت و تعمیر بود در سنه هزار و
دویست و هفتاد و هفت یا هفتاد و هشت چند نفر از تجار رشت نیز اکثر بنای مرمت آن گذاشتند این معنی
که بنای اول را یکباره منهدم ساختند قدری بر عرض و طول مسجد افزودند و از نو بنا کردند ولی این بنای مجدد
ناتمام مانده و با بنیاد رکن نشد این مسجد را مدرسه بوده که حالا بکلی خرابست مساجد دیگر باز در گیلان
هست که هر چند امتیاز دارد ولی در شمار جوامع نیست

جامع مرند این جامع در محله قبر حبشیه و در سمت شرقی شهر است درب مسجد جامع رو بمغرب است
طرف دست چپ مدخل مسجد درست که داخل میشوی بمقصوره مسجد بالای ابند این مضمون نوشته شده
امر بتجدید العمارة الصدر الکبیر خواجه حسین بن سیف الدین محمود بن تاج خواجه اواخر شهر شوال سنه
هفتصد و چهل

جامع مرو ابو مسلم مروزی که در سنه یکصد و سی هجری به مرو آمد و استیلا و تسلط یافت
مسجد جامع مرو را در سنوات استیلا و اقتدار خود بساخت و بعد بسط و اتساع صاحب معجم البلدان دو مسجد
در یک صحن بنا شد یکی متعلق بحنفی و دیگری بشافعی

جامع مزینان ده سال قبل در مزینان مسجد جامع بنا کرده اند ولی قبل از این بنا در همین مکان
مسجد جامع بوده که بمرور دهور خراب شده و کسی تاریخ و بانی اینمسجد را نمیداند همین قدر معلوم است
که از ابنیه قدیمه بوده

جامع مشهد مسجد جامع مشهد مقدس فی الحقیقه همان مسجد گوهرشاد است اینمسجد در واقع
صحن جنوبی مرقد مطهر حضرت رضوی صلوات الله علیه محسوب میشود از بناهای گوهرشاد آغا زوجه میرزا
شاهرخ بن امیر تیمور است اینمسجد یکی از ابنیه بسیار عالیه محسوب میشود کاشیهای معرق و غیر معرق آن که
با چینیهای نسبتاً ممتاز میشود برابری نماید محل نظر است در این صحن یا مسجد چهار ایوان و شبستانست
و درهای آنها از اینقرار است دری بیان از یک در بمحوطه معروف بپایین پا که مقبره مرحوم شیخ بهائی است
دری بسمت خانه حاجی میرزا موسی خان و در دیگر که بمعبر عام میرود اما ایوانها و اسامی آنها
ایوان مقصوره با گنبدی بسیار عالی و دو گلدسته بسیار بلند کاشی که دهنه این ایوان دوازده ذرع
است و بیست و پنج ذرع و نیم ارتفاع دارد و طول آن سی و چهار ذرع و ارتفاع گنبد یکه در وسط واقع است چهل و یک ذرع
و قطر پیشگاه ایوان پنج ذرع و ارتفاع هر یک از گلدسته‌ها چهل و یک ذرع است بنای این ایوان در سنه هشتصد

و بیشتر شده و از مستحسنات آن اینکه الی الآن محتاج بتعمیر نشده

ایوان دیگر که بسمت مرقد مطهر است معروف بایوان دار السعاده می باشد که در مقابل مرقد منور حضرت رضوی سلام الله علیه دارد و در جنبین آن دو کفشکن است ایوان دیگر ایوانیست غربی در اطراف مسجد شبستانهای خوب هست محوطه مسجد معروف بمسجد پیرزن است الحق صفا و بهای این مسجد و استحکام و حسن موقع و مقام آن زیاده از آنست که در حیز تحریر آید

مسجد دیگر معروف بمسجد شاه از ابنیه ازبکیه می باشد و اکنون جز دو منار و یک کتیبه که قریب الانهدام است چیزی از آن باقی نیست صحن و حجرات آن بمرور ایام ویران و نابود شده وضع بنیان و کاشیکاری معرق و غیر آن کمال امتیاز را داشته است و آثار آن ظاهر است

جامع ملایر از بناهای مرحوم شیخ الملوک است که در شصت و سه سال قبل بنا نموده در دولت آباد که قاعده و دار الملک ملایر است

جامع نایین گویند مسجد جامع نایین را خلیفه اموی عمر عبد العزیز ساخته است چند خشت که اسامی خلفا در آن ثبت شده موجود است ولی تاریخ منبر سنه هفتصد و یازده هجری می باشد و تاریخ در مسجد سنه هفتصد و هشتاد و چهار است

جامع نیشابور بموجب خطوط مرتسمه بر لوح سنگی که در این مسجد دیده میشود چهار صد سال قبل علی نامی مشهور بکرجی بانی مسجد قدیم نیشابور است این مسجد دارای شبستانی و ایوانی بزرگ و از بیخ و روبخرابی نهاده است موقوفات مسجد بقدری نیست که در این سنوات بعد از وضع مالیات سالی دویست تومان عایدش میشود و اگر هر ساله این مبلغ بمصرف مرمت مسجد برسد هر آینه کمال آبادی را خواهد داشت

جامع ورامین از این بنا فقط آثار مختصری باقی است فاصله مسجد بنادر قلعه شهر ورامین قریب هزار و پانصد قدم میباشد مدخل مسجد که با وجود خرابی از ابنیه عالیه محسوب میشود در شمال است بالای در مسجد بر لوح بزرگی که دو ذرع و نیم طول و یک ذرع و چهار یک عرض آن میباشد از کاشی آبی رنگ است تاریخ بنای مسجد که در زمان سلطان ابو سعید خان مغول در هفتصد و بیست و دو هجری است و اسم بانی آن که محمد بن محمد بن منصور القوهدی بوده بخط ثلث برنگ سفید برجسته ثبت است و عین عبارت آن اینست لذکر القدیم اولی بالتقدیم وفی هذه العمارة الجامع و سایر المنازل الاعلی فی ولی السلطان المعظم الخاقان الاعظم مالک رقاب الامم و سلطان السلاطین العرب و العجم ابو سعید بهادر خان خلد الله سلطانه العبد الضعیف محمد بن محمد بن منصور القوهدی تقبل الله منه رضائه تسعی ... الخلفا ...

الحسن بن محمد سلّمه الله تعالی فی شهور سنه ۷۳۲ عرض مدخل مسجد چهار ذرع و نیم و سه طرف
صحن بنا و طرف غربی بکلّی منهدم و جزو صحرا است محتمل که این سمت خرابه عمارتی نداشته و مجرد دیوار بوده
با آنکه مدرسه غضوبیه که مورخین سلف نوشته اند و الان اثری از آن نیست و علامتی یافت نمیشود که بدان توان
دانست که اینمدرسه موجود و در کدام نقطه بوده و صل این مسجد در این سمت واقع بوده باشد یا اینکه
دیواری هم حایل مابین مدرسه و مسجد باشد طول صحن مسجد بیست و یک ذرع و مرکب از پنج طاق نما
جزو هر طاقی سه ذرع و نیم دهنه و هفت ذرع فرش انداز دارد عرض مسجد نوزده ذرع و دهنه ایوان
مقصوره نه ذرع و نیم و چهار ذرع عرض دارد و سه ذرع و نیم دهنه طاق درب مقصوره است در دو طرف
درب مقصوره در ایوان دو لوح از گچ ساخته شده لوح سمت یمین اسم شاهرخ بن امیر تیمور است که در
زمان او مسجد تعمیر شده و در طرف یسار اسم یوسف خان تعمیر کننده میباشد و تاریخ شهر محرم سنه هشتصد
خوانده میشود چون میرزا شاهرخ در سنه هشتصد و هشت سلطنت یافته معین است که بعد از هشتصد
عدد دیگر بوده چون با گچ ساخته بودند محو شده است کتیبه هم نقی دارد و صحن مقصوره مربع مستطیل است
و یازده ذرع و نیم طول و ده ذرع عرض آن میباشد کتیبه مقصوره که بخط ثلث و از گچ است سوره مبارکه
یسبح لله است تا آیه شریفه و لا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم و الله علیم بالظالمین و کتیبه ایوان مقصوره
آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الی لعلکم تفلحون میباشد
مسجد دیگر هست در دامین خرابه و کتیبه ها بخط ثلث دارد که خوانده نمیشود در یکسمت از کتیبه ها لفظ
(المسجد الشریف) دیده میشود در سمت دیگر سنه هفتصد و هفت پیدا است صحن مسجد را حالا قبرستان
کرده اند اهل بلد گویند اینجا مقبرهٔ کوکب الدین است نیز آثار مسجد خرابه در دامین در سمت شمال قلعه نارین
دیده میشود این مسجد مسقف بوده حالا همان جدار باقی و سقف ریخته و قبرستان است در یکضلع این
مسجد مقبره سید فتح الله می باشد در سنه هشتصد و نود و نه این مسجد بنا شده محرابی از آثار این مسجد
باقیست و با کاشی معرق بسیار اعلی آیه شریفه و انزل السکینه فی قلوب المؤمنین تا آخر آیه مکتوب است در داخل
محراب به رسم ضلع (لا اله الا الله الملک الحق المبین محمد رسول الله صادق الوعد الامین علی ولی الله امیر المؤمنین)
بخط ثلث کتیبه شده است

جامع هرات

مابین دروازه خوش و هرات واقع و بموجب گفته صاحب تاریخ هرات معین
الدین محمد الزمچی سبزاری که از شاگردهای مولانا عبد الرحمن جامی است موضع مسجد بهترین نقاط
شهر است از حیثیت سلامت و خوبی آب و هوا زیرا که وقت بنای مسجد چند نقطه از نقاط شهر هرات را

امتحان کردند باین نوع که چند کلهٔ گوسفند که تازه ذبح کرده بودند هر یک را در نقطهٔ گذاشتند کلهٔ که در
موضع مسجد جامع گذارده بودند چهار روز بعد از کله‌هائیکه در سایر نقاط گذارده بودند فاسد و
عفن شد این معنی را دلیل بر بهتری هوای این محل دانستند و از حسن اتفاق آب جاری هم چون باین موضع می‌نشست
مسجد را در این محل قرار دادند والا مینبایستی جامع را در وسط شهر بنا کنند بانی مسجد بنا بر شرحی که
صاحب حبیب السیر در کتاب خلاصة الاخبار مینگارد اولا سلطان ابوالفتح محمد سام است که در اواخر
دولت خود بنا نهاد و قبل از اتمام این بنا درگذشت برادرش سلطان شهاب الدین بواسطهٔ اشتغال بجهات
خوارزم شاه بعمارت مسجد نپرداخت اما پسرش سلطان غیاث الدین محمود بعد از آنکه پادشاه شد عمارت مسجد را
در پانصد و نود و هفت تمام نمود چون چندی بر این بگذشت بسبب طغیان چنگیزی و خرابی ولایت خراسان
رو بخرابی نهاد ملک غیاث الدین کرت بمرمت آن کوشید بعد از فوت وی ملک معز الدین حسین در زینت
مسجد مبالغه تمام نمود امیر جلال الدین فیروز شاه نیز مرمتی از این مسجد کرده است در ایام سلطان حسین میرزای
گورکانی چون رو بانهدام نهاده بود امیر علی شیر وزیر سلطان حسین میرزا در سنهٔ نهصد و سه بتجدید آن عمارت
پرداخت و ابتدا کرد بباز کردن گنبد و پیش طاق مقصوره و در دو جانب صفهٔ مقصوره دو ایوان عالی بنا نمود
و کارکنان چهار سال را در شش هفت ماه تمام کردند چنانکه رفعت ایوان مقصوره زیاده از شش هفت ذرع
پیش از آنچه پیش بود شد و قطعات در مادهٔ تاریخ این مرمت گفته اند ولی بهترین تاریخها لفظ (مرمت کرد)
است که معین الدین اسفزاری همین لفظ را در ضمن قطعهٔ تاریخ قرار داده و صورت قطعه از قرار ذیل است

نظام دولت و دین میر پادشاه نشان — که دولت و جهانش حق کرامت کرد
مرمتی که ز اصل بنا فزونتر بود — درین مقام شریف از علو همت کرد
ز اتفاق حسن بین اقتضای زمان — که چون موافق تاریخ شد مرمت کرد

و علاوه بر استحکام و متانت اصل بنا زینت نیز داد از کاشی کاری و نقشهای بدیع و حجاری در این مسجد نمود و طاق
و رواقها را بنقوش اسلیمی و ختائی بیاراست و چون منبر قدیم از چوب کرده بود در هم شکسته بود منبری از سنگ
مرمر که سنگ آن از ولایت خواف بدست آوردند و بتماشای آن باید ... خواجه اختیار الدین حسن تاریخ
منبر را قطعهٔ گفته که صورت آن از قرار ذیل است

از همت بزرگ شد این منبری مکمل — کز غایت ترقی بر عرش سر کشیده
هرگز کسی ندیده منبر ز سنگ مرمر — تاریخ شد همانا هرگز کسی ندیده

اجمالا صاحب حبیب السیر در خلاصة الاخبار وضع مسجد را از این قرار مینویسد

از وقایع عمده متعلقه بجامع هرات
یکی اینست که در سنهٔ هشتصد و سی
در روز جمعه که میرزا شاهرخ برای نماز
جمعه بمسجد آمده بود شخصی نمدپوش
که او را احمد لر میگفتند و از ... فضل الله
استرابادی بود بعنوان اینکه عریضه
بمیرزا شاهرخ بدهد کارد بر شکم
میرزا شاهرخ زده ولی کارگر نیفتاد
و احمد لر را در آن زمان میرزا شاهرخ بکشتند
و بعضی را که با احمد لر گمان مواضعه میرفت
یا مقتول یا اخراج بلد نمودند و در
تاریخ این واقعه گفته اند
سال تاریخ هشتصد و سی بود
روز جمعه پس از ادای صلات
فتنهٔ این چنین حادث شد
در خراسان و در شهر هرات
که بود در بساط چون فرزین
خواست تا شاهرخ زند شه مات
از جملهٔ اشخاصی که جلای وطن دادند
امیر سید قاسم تبریزی بود که بجانب
سمرقند روانه شد و غزلی حکایت
و شکایت حال را سید مشار الیه
نظم آورده که بعضی ابیات آن از
قرار ذیل است
ایا عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز
جهان مرغ دل پرواز کند بالای
هفتم آسمان قاسم سخن کوتاه کن برخیز و
عزم راه کن شکر بر طوطی فکن
مردار پیش کرکسان

اینمسجد جامع مشتمل است بر چهار صد و شصت گنبد و صد و سی رواق و چهار صد و چهل و چهار پیل پایه
و طولش سوای عرض دیوار دویست و پنجاه و چهار ذرع و عرض صد و پنجاه ذرع و طول صفهٔ مقصوره اش
شصت و پنج ذرع و عرض بیست ذرع و دهنهٔ طاقش بیست و شش ذرع و طول صفهٔ شمالی بیست و سه
ذرع و عرض پانزده ذرع و طول صفهٔ شرقی بیست و هشت ذرع و عرض پانزده ذرع و طول صفهٔ
جنوبی بیست و دو ذرع و عرض سیزده ذرع و نیم و طول گنبد مقبرهٔ ملوک بیست و چهار ذرع و عرض
بیست و سه ذرع و طول صحن مسجد صد و چهارده ذرع و عرض هشتاد و چهار ذرع و این بقعه شش
داود یکی از مسافرین فرنگ که شاید [illegible] گوید در این وقت مسجد جامع قدیم بکلی خرابست مبنی که این مسجد
بر روی آن ساخته شده بود معادل است با هفتصد و بیست و هشت ذرع مربع

در سلطنت میرزا شاهرخ گورکانی گوهرشاد بیگم زوجهٔ میرزا شاهرخ بدست امیر شبلی در خارج شهر
بنای مسجد جامعی گذاشت ولی تمام نشده درگذشت

جامع همدان جامع عتیق همدان که معروف بهمین اسم است در وسط شهر واقع و بنائی عالی و
معتبر میباشد جمعی از ائمهٔ جماعت در هر ضلعی از اضلاع این مسجد نماز میخوانند بانی آن الوخان نیکنام است
ولی تاریخ بنا که در چه سال ساخته شده معلوم نیست نیز در وسط شهر مسجد جامع معتبر بزرگی مشتمل
بر صفهٔ سه و طاق بزرگ و شبستان بامر مرحوم خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله مضجعه
بمراقبت مرحوم آقا خوند ملا محمد حسین بنا نموده که ناتمام مانده است سی و چهل ستون سه ذرعی سنگی برای این
مسجد تمام کرده بودند که کمال امتیاز را داشت چون در همین اثنا حضرت خاقان علیین مکان بهشت
جاودان روان شدند مسجد بحال ناتمامی ماند و ستونها بعضی را در شهر و برخی را که در کار حمل و نقل
بودند در بین راهها بحال خود گذاشتند و البته بنائی که بحالت ناتمامی باقیماند رو بانهدام خواهد نهاد
در محلات همدان مساجد خوب از قدیم و جدید بسیار است ولی در شمار جوامع نیست

جامع یزد گویند ابتدا سلطان علاء الدوله کرشاسب بن علی بن فرامرز بن سلطان علاء الدوله
کالنجار مسجدی عالی ساخته که معروف بمسجد عتیق شد ابتدا این جامع را سه در بوده یکی بروی قبله و یکی ببازار
کلاه دوزان قدیم و دیگری بطرف مدرسهٔ کمالیه در دهلیز آستانه مقابل صفهٔ بزرگ کتابخانهٔ ساخت
در سنهٔ هفتصد و بیست و چهار مرتضی اعظم سعید سید رکن الدین محمد بن سید نظام الدین محمد
قاضی در قبلی مسجد قطعه زمینی خریده طرح مسجدی نو انداخت و صفه و گنبد و مقصوره و غیرها ابنیهٔ
محکم بنا نمود اما تمام نشده بانی درگذشت بموجب وصیت او شرف الدین علی بر اتمام آن سعی کرد

برسر گنبد قدیم بساخت و مرتضی اعظم امیر شمس الدین محمد خلف سید رکن الدین محمد که درآن وقت در
تبریز بود زیلوهای ممتاز نیکو جهت گنبد مقصوره فرستاد و در سنهٔ هفتصد و هفتاد و هفت هلنر
مسجد بحکم امیر شمس الدین ساخته شد و نصرة الدین یحیی مظفری در طرف دست چپ گنبد مقصوره و صفه
طنبی عالی بنا کرد در زمان میرزا شاهرخ گورکانی شاه نظام کرمانی وزارت یزد یافته جامع کبیر را که
کج اندود بود بکاشی تراشیده الوان تزیین نموده کتیبهٔ سورهٔ مبارکه انا فتحنا بخط بهاء الدین هزار اسب
که سرآمد خوشنویسان آن عصر بود نصب در شاه نشین گنبد مقصوره محرابی از مرمر کار گذاشت و در پیش
طاق صفهٔ دوازده امام بکاشی منبت ساخت و بر بالای طاق شرقی آیهٔ کریمهٔ و اذ یرفع ابراهیم القواعد الخ
بکاشی نقش کرده و در صحن مسجد پایابی حفر نموده با آجر و کاشی مزین کرده اند و آب محمود آباد را جاری
ساخت و پنجرهٔ آهنین بر سر پایاب در صحن مسجد گذاشت و فراشخانه بر در مسجد بنا کرد و کاروانسرائی
در بیرون در مسجد بود که ریسمان فروشان در آن بودند از او خریده خراب کرده ساحت در مسجد کرد
و ده دکان در یمین و یسار ساحت بنا نمود و در میان ساحت حوضی ساخته آب قنات را در آن جاری
کرده و در کتیبهٔ درگاه مسجد اسم میرزا شاهرخ را بکاشی ثبت نمود و در اندرون مسجد طرف راست گنبد
مقصوره جماعت خانهٔ عالی بنا کرده نیز در در مسجد چاه آب سرد کنده چاهخانه بساخت و منقش نمود
و بعد از آن چاهخانه قهوه خانه گردیده و در زمان شاه طهماسب آقا جمال الدین محمد وزارت یزد یافته مسجد را
تعمیر کرده و دو مناره بنا نمود و برای مناره طرفین دو راه قرار داد و در هشتصد و شصت و دو امیر نظام
الدین حاجی قنبر جهانشاهی القاب فرمان میرزا جهانشاه را با کاشی تراشیده در مسجد نصب کرده و در
زمانیکه امیر جلال الدین چقماق شامی حکومت یزد داشت زوجه او بی بی فاطمه خاتون صحن مسجد جامع را
بسنگ مرمر فرش نموده و ستون از مرمر در دو جانب صفه گذاشت و منبر خطیب که از چوب بود برداشته
در عوض آن از کاشی الوان مرتب داشت و حالا این منبر را بحکم مشار الیها بپشت شتران و دواب
از کربلای معلی آورده اند و بعدها نیز مرمت مسجد قیام نموده اند و بر موقوفات آن افزوده وضع
حالیه مسجد بعد از مرمتها در این زمان از قرار ذیل است

مسجدی است بسیار بزرگ واقع در وسط شهر کهنه در داخل حصار بلده مذکوره مسجد
مانند آن نیست از پنج در با این مسجد داخل میشوند و درگاه دیگر هم دارد که از آنها کمتر عبور مینمایند
صحن وسیعی دارد و در وسط آن ماهتابی مسطحی است سر جوی آب هر یک از قنات در اطراف صحن حجرها
دارد گنبد بسیار وسیع مرتفعی در سمت قبله است که داخل آن بکاشیهای الوان ممتاز و کتیبه ها

خط کوفی که مشتمل بر آیات مبارکات قرآنی وغیره میباشد مزین است و بعضی از سور کلام الله مجید را
بخط ثلث و رقاع در حواشی گنبد و جلو کتیبه کرده اند در طرفین گنبد نیز دو رواق است که چون
جمعیت مصلین زیاد شوند جماعت متصل باینجا میشود در زمستان در این گنبد نماز جماعت میخوانند
و دو شبستان این مسجد است که در فصل زمستان در شبستانی که در طرف یمین و غربی صحن نیز بوده است
صفوف جماعت آراسته میشود این شبستان بسیار وسیع و طولانی است از در و دو داخل آن میشوند
شبستان دیگر در جانب شرقی است بایر و بی سقف است در جنب محلی که در طرف یسار شرقی صحن واقع است
مسجد واقع و مشتمل است حوض هشتی بسیار بزرگی را که هم آب و فضا باد است اما چون در این زمان دائما
آب از آن نمیکنند در حوضخانه کوچکی در جنب آن بنا کرده اند که آب آن از چاه است نیز حوض کوچکی در
همین محل تازه احداث شده که هم آب شور است و تخمینا سه ذرع پائین تر از سطح زمین این مکان میباشد
حوضخانه کوچکی هم مقابل یکی از دو مدخل شبستان است که بجهت فصل زمستان مسقف شده
دو مناره بسیار بلند این مسجد است که مشهور است تمام عمارات بلاد و قرای حومه و خارج
هر دو مناره از سر تا پا کاشی الوان ممتاز است در وسط هر دو قسمت ایشان با ناودان فاصله اشخاص بلند قد
داخل این دو مناره مثل هم نیست با بعضی (چنانکه بیان اشاره رفت) که در یک مناره از یک قطار پله بالا میروند و از قطار پله دیگر پائین
میآیند بعکس راه صعود و نزول مناره دیگر که فقط یک قطار پله است چنین مشهور است که استادی معمار
با شاگرد خود قرار داد که هر یک مباشر ساختن یک مناره شوند و طوری بنا کنند که بعینه دو مناره نظیر هم
باشند و عمل یکدیگر را نیز در اثنای کار باز دید ننمایند و چنین کردند پس از اتمام فضل و رجحان کار استاد
بعمل شاگرد همین بود که استاد راه صعود و نزول مناره را یکی قرار نداده بود بعکس شاگرد که از این صنعت
غفلت داشت

جامع دیگر مسجد میر چقماق است که در سنه هشتصد و چهل و یک زوجه امیر مشار الیه بی بی فاطمه
خاتون این مسجد را بنا نموده است

جامع دیگر جامع سر پل است گویند در جائیکه این مسجد ساخته شده کاروانسرائی بوده و در جنب
کاروانسرا مرتضی اعظم سید امیر معین الدین داماد امیر شمس الدین محمد بن سید رکن الدین محمد قاضی آن
کاروانسرا را خراب کرده مسجدی با ساخت و منبر و گنبد و حمامخانه بنا کرده و با پنج حجره بوده و چاه [illegible]
در آن جاری بوده و دکاکین در اطراف مسجد خریده و ساخته بر آن وقف کرده در هشتصد [illegible] که
مسجد منهدم شده خواجه متوکل [illegible] و باره [illegible] بنا آن عمارت نمود و خواجه فخر الدین [illegible] کنند

جا

در پیش ساخته منبری ترتیب داد و جماعتخانه را مرمت کرده و در سنه هشتصد و چهل و پنجم وصیت حاجی
خواجه جان تبریزی مبلغ یکهزار دینار خرج پایاب جماعتخانه نموده و بر بنیاد آن افزودند انتهی کلام الحموی

جامه شوران یکی از قرای معتبر اسفندآباد است معتبر و آباد نفر زیاد و بیست خانوار دارد بواسطه
تمالک ولات سابق کردستان که از بنی اردلان بودند از اغلب منال و عوارض دیوانی معاف بوده بالفعل
نیز عوارضات کمتر است قریه مزبوره از آب چشمه که معروف بچشمه سفید است مشروب میشود در حوالی آن کبک
زیادی صید مینمایند و اغلب در زمستان کبکها داخل قریه و آبادی شده سکنه آنها را میگیرند جامه شوران
از طرف شمال با کروس و از سمت شرق با همدان و از جانب جنوب و غرب با کردستان هم خاک است

تذکره
لفظ تعمیر بمعنی مرمت با خراب عمارت
غلط مشهور است و اگر در جوامع این
لفظ مکرر استعمال شده بنا بر این است
که اساتید نیز این لفظ را باین معنی
استعمال کرده اند معلوم میشود که
قبول نموده اند و اولوی رحمة اللّٰه علیه
فرماید
ابلهان تعمیر مسجد میکنند
در شکست اهل دل جد میکنند

جامه شوران از قرای حوالی کرمانشاهان است براه ماهی دشت

جامه کاران از دهات ورامین است

جاپب بلوکیست در بلوچستان واقع در کوهستان فیمابین لاشار و مکران مشتمل است یک قلعه را
مرکبات خوب و نخلستان زیاد دارد آبش از قنات شلتوک و ذرت در آن بعمل میآید سکنه مال و مواشی
و بز و گوسفند و الاغ دارند

جانکی از توابع و متعلقات مال امیر بوده است (مال امیر) مال امیر همان ایذج قدیم است که
حالا خراب میباشد سه طرف مال امیر چمن و یکطرف نیزار و بیشه است محل زراعت هم داشته حالا آثار بنیه
و عمارات که محل سکونت باشد در مال امیر نیست و ایل نشین است فی الجمله زراعت هم دارد اطراف
مال امیر کوهسار و جنگل است و دارای درخت بلوط زیادی است قنوات بسیار در مال امیر بوده که
حالا خراب است بعضی از قنوات را در زمان حسینقلیخان ایلخانی تنقیه و مرمت و آباد مینماید بهر حال
جانکی بلوکیست واقع در پای کوه عظیمی که معروف و موسوم بکوه منگشت میباشد طول اینکوه در
طرف قبله تخمیناً ده فرسنگ است جانکی بطول در دامنه اینکوه واقع شده در وسط کوه امامزاده ایست
که او را شاه منگشت میگویند و اهالی امامزاده را خیلی محترم میدارند و معلوم نیست که امامزاده
باسم کوه موسوم شده یا کوه را بنام امامزاده نامیده اند کوه منگشت دائماً مستور در برف و در طرف
جنوب مال امیر واقع است حد جانکی از طرف جنوب خاک بهبهانی است و از سمت مغرب منتهی میشود بخاک رامهرمز و از
جانب شمال بخاک بختیاری و میانه شمال و مغرب جانکی محدود میشود بخاک گندزلو که از توابع شوشتر
است از طرف شمال اول خاک جانکی چشمه باران کرد است که دو سه سنگ آب دارد از باران کرد تا قلعه تل
که حاکم نشین جانکی است یکفرسخ است قلعه تل از بناهای محمد تقیخان بختیاری چهارلنگ است که در عهد

خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله ثراه برجی تلی که تقریبا پنجاه ذرع ارتفاع دارد بنا نموده و معروف بقلعه تل شده والواو تل را بضم تلفظ کرده قلعه تُل میگویند این قلعه دارای چند برج است چاهی بالای تل حفر کرده اند که اهل قلعه از آن آب میکشند این تل و قلعه وسط جلگه میباشد میانه باران کرد و قلعه تُل بقعه ایست معروف بنخل سوار در قلعه تل هم چشمه ایست که بقدر چشمه باران کرد آب دارد از قلعه تل تا باغ ملک که یکی از آبادیهای جانکی است دو فرسنگ است باغ ملک جای سکنای طایفه زنگنه است این طایفه زنگنه قبل از نادرشاه افشار در کرمانشاهان مسکن داشتند در زمان نادرشاه باین ولایت آمده اند آثار خرابه و بیوتات معتبره در باغ ملک دیده میشود و آن آثار را اهل بلد منجنیق میخوانند تپه در بالای سر منجنیق هست بقعه دارد که از امیرالمؤمنین میدانند و بقعه دیگر نیز در آنجا هست یکی معروف ببابا نیال خلیل و دیگر مشهور بقاسم علی

رودخانه کوهکی از کوه منگشت از طرف قبله سرازیر و جاری میباشد یکی از قرای معتبره جانکی ابوالعباس است این ده هکده خیلی معتبر بوده آثار و ابنیه و عمارات و کاروانسرا و حمام و مسجد که از گچ و سنگ ساخته بوده اند در آن پیدا است بقعه دارد که از اسرنجش میگویند قریه ابوالعباس از آب رودخانه بهو شروب میشود پس از آنکه رودخانه این قریه را مشروب کرد بباغ ملک می آید و بطرف قبله میرود و تا بر امجزه و مزارع جانکی دیگر جای از آب این رودخانه مشروب نمیشود از باغ ملک تقریبا چهار فرسنگ که گذشتی میداود است طایفه منبی که از ایل جانکی میباشند در میداود اقامت دارند و این محل از قدیم مسکن این طایفه بوده است

رودخانه که از کوه منگشت جاری شده بطرف قاقستکاه طایفه بهمئی میرود و املاک آنها را مشروب میکند میداود نیز می آید و اراضی میداود هم از آب آن مشروب میشود در میداود آثار ابنیه و علایم آبادانی قدیم مشهود است از میداود تا سرله بنجفی پنج است طایفه کرد زنگنه در سرله سکنی دارند آب سرله از چشمه ایست که از ابرام جمال میگویند و تخمیناً ده سنگ آب دارد آثار ابنیه خرابه از سنگ و گچ در کوه هست این آب هم از سرله برامهرمز میرود آخر خاک جانکی بیلیا است که تا سرله دو فرسخ میباشد و آخر خاک جانکی و اول خاک بهمئی از ولایت کوهکیلویه است از محالات جانکی کل کبر است این محال نیز آخر خاک جانکی است بطرف شوشتر و معروف بزیر کوه جانکی است محلی است وسیع و چند رشته قنات خرابه در آن دیده میشود چون کل و گیاه زیاد دارد این محل مرتع و ییلاق از احشام کل کبر میباشد تلی در وسط این محل است و پایین تل چشمه که آب آن قلیل و بقدر کفایت است و ابنیه و قاطع ندارد که این توان زراعت نمود قولر و جار و بهم که دو صحرا است زیر کوه جانکی است در این دو محل

زراعت هم میشود بیشتر که ابادی جانکی بیشتر بود ایلات میگویند در تول و جارو با قامت داشتند کا
زراعت بی بستی در انجا میشود طایفه کندزلو که از طوایف شوشتر است پیش از این در جانکی تقریبا سه
هزار خانوار بودند و لیکن حالا ششصد خانوار از آنها باقیست و مابقی متفرق شده اند جمعیت جانکی هم
چند هزار خانوار است برنج جانکی معروفست که کمال امتیاز و خوبی را دارد دو سر چشمه معروف بشعب سلیمان
دو صورت در سنگ منقور است تفصیل این دو صورت را حسینقلی خان ایلخانی بختیاری و [illegible]
جعفرقلیخان که برحسب حالا تنها نواحی کاملا اگاهی دارند و همه ساحتی از ان حدود را اکثرا بچشم بصیرت
دیده بیان کردند بعلاوه در سفرنامه بارون بود نایب سفارت روس که بان ناحیه سفر کرده شرح وضع
دو صورت منقوره مسطور است بلکه عین صورتها منقوش و مرتسم می باشد
خلاصه اوصاف اولیه در طرف یمین است پنج صورت میباشد و ان پنج صورت عبارتست از یک زن و دو طفل
و دو مرد و در لوحه دویمی که طرف یسار است یک طفل است در میان دو نفر که یکی باید مرد باشد و دیگری
زن و عجب اینست که البسه و وضع و طرز این اشکال کمال منافات و بی شباهتی را بسبوریستون و اشکالی
که در کوههای فارس و طاق و بسطام و تخت جمشید و غیرها میباشد دارد یعنی مطلقا مشابهتی
بصور پارسیان از کیان و ساسانیان و غیرهم ندارد بعلاوه بر لباس انها خط میخی رسم شده اب
مال پیر از شعب سلیمان است از وضع حالیه مال پیر معلوم است که شهر بسیار بزرگی بوده حالا مال
و ملاییجان جزو بختیاریست و از معارف طایفه بختیاری در این عصر حسینقلیخان بن جعفرقلیخانست
که ایلخانی کل بختیاری چهار لنگ و هفت لنگ میباشد و از معارف قدیم یکی محمدتقی خان چهارلنگ
بانی قلعه تل و یکی علیرضا خان که از بنی اعمام محمدتقی خان بوده است

جان اباد که ان را جهان اباد نیز گویند و واقع در سیستانست قلعه دارد که آنرا سردار جان
بیک خان بلوچ تقریبا نود سال قبل از این ساخته است سردار جان بیک خان جد سردار ابراهیم خان
بلوچ میباشد سیزده سال قبل حاجی میرعلیخان حشمة الملک امیر قاین قلعه جان اباد را تعمیر و مستحکم
نموده است همیشه ساخلو در ان قلعه میباشد سه خندق دور قلعه حفر کرده اند که دائما پر آب است
قطر دیوار قلعه چهار ذرع و نیم است جان اباد در نیم فرسخی هیرمند و در سمت مغرب ان واقع است
نوزده قریه جزو جان اباد میباشد که با خود جان اباد بیست قریه میشود و همه را امیر قاین [illegible]
و جان اباد حاکم نشین [illegible] است

جان اباد قریه ایست از قرای سیستان در طرف شرقی دریاچه سیستان و در سمت شمال جلال اباد

سنه هزار و دویست و هفتاد و شش که بنده نگارنده نیابت حکومت عربستان و بختیاری داشتم فصل تابستان بجانکی سفر کرده در قریه ابو العباس که بالنسبه ییلاق خوش هواییست اقامت نمود از عطر و ابچه خوش برنج جانکی حالتی عجیب که با سعی که از اشپزخانه تا اقامتگاه خود [illegible] که البته زیاده از یکصد ذرع بود هر روز رفتار [illegible] برنج طبخ میشد عطر و ابچه برنج جلی اشکار تشام میشد و هر کس در ان منزل بود [illegible]

صورت شعب سلیمان

واقع است

جان قربانلو واقع است درکنار رود سیمبار در جوین زراعتش آبی هوایش گرم بیست خانوار سکنه دارد

جانی آباد قریه ایست از قرای بلوک جویم (خواجه) و بیضا شهر از بلوکات فارس واقع در جلگه که از شمال بجنوب طولان چهار فرسخ است و عرض آن نیز همینقدر می باشد رودخانه که منبعش از زمین بلوک کشن پس از آنکه زراعت آنجا را مشروب مینماید در جنوب بقریه فیروزآباد میرود و از همان طرف بقریه دوجا قیروکارزین ملحق میشود

جانی آباد از بلوک فراشبند است در فارس طول جلگه فراشبند از مغرب بمشرق تخمیناً ده فرسخ و عرض آن نیز همین قدر است دو مسجد و یک حمام در این بلوک هست اکثر سکنه مکاری میباشند محل قشلاق ایلات قشقائی است آبش از چشمه و قنوات گرمسیر است زراعتشان شتوی است

جان احمدی مزرعه ایست از مزارع قریه چارکند بلوک سیرجان

جان جروی از مزارع قدیم السنوی طبس و بلا سکنه است

جاوان از مزارع قدیم السنوی طبس است از آب قنات مشروب میشود سکنه ندارد

جاوان قریه ایست از نواحی اصفهان

جاور قریه ایست از قرای زنجان رود خمسه خالصه منسوب به مظفرالملک میباشد هوایش گرمسیر و محصولش هم دیمی و هم آبی از رودخانه زنجان رود مشروب میشود صیفی کاری هم در آن مینمایند

جاورس قریه ایست از قرای بلوک غورفان از بلوکات هرات در شمال رود هریرود واقع و متصل بلوک انجیل واقع خیابانی در آن حدود است که مقابر بزرگان در آن بسیار است

جاورسان صاحب معجم البلدان گوید بعضی را عقیده اینست که جاورسان محله ایست از همدان و بعضی بر این اند که قریه ایست از قرای همدان قریب بشهر ابوالمعالی حسین بن جعفر الکرجی در جاورسان متولد شده و مقبره او در کرج است

جاورسه بموجب مسطورات معجم البلدان قریه ایست از قرای مرو در سه فرسخی شهر قبر عبدالله بن بریده آنجاست سالم جاورسی از اهل جاورسه است

جاوین از قرای طبس است قدیم السنوی و آب جزئی پنجاه خانوار سکنه دارد

چاه ابوطالب موسوم بدروازه است واقع در خاک سیستان در سر راه فراه به مالاخان

باستانه کوه در طرف غربی بقعه هیرمند

چاه انگرسنه ده کده ایست به جلگه هرون آباد دو منزلی کرمانشهان از هرون آباد که بکرند میروند

در طرف دست راست راه واقع است

چاه بادر چند آبادی نشین است که از توابع بلوچستان

چاه برکی قریه ایست از متعلقات بندر بوشهر و مضافاتش

چاه برم قریه ایست از قراء و توابع لارستان فارس

چاه بلک قریه ایست به جلگه هرون آباد دو منزلی کرمانشهان از هرون آباد بکرند که میروند

در طرف دست راست راه واقع است

چاه چن قریه ایست از قرای دشتی فارس بلوک دشتی فارس اغلب از آب باران مشروب و بعضی

از قراء هم ابدا چشمه دارد چون رودخانه در این بلوک جاری است که در هر جا باسم همانجا نامیده میشود

و مخصوصا در محلی از امند مینامند صاحب نزهة القلوب دشتی را مندستان خوانده است طول

جلگه دشتی از مغرب بمشرق تقریبا بیست و پنج فرسخ است و عرض آن متفاوت از ده الی پانزده فرسخ

حاصل این بلوک غله و خرما است صنعت و مکسب اهالی عبابافی است که از پشم شتر میبافند سکنه خالی

از شرارت نیستند

چاه تن از متعلقات لارستان است

چاه تل قریه ایست از قرای تنگستان از بلوکات فارس طول جلگه این بلوک از مشرق بمغرب تخمینا ده

فرسخ است و عرض دو فرسخ دو مسجد در این بلوک بنا شده است

چاه تلخ قریه ایست از توابع کوه گیلویه فارس

چاه تلخ جزو تنگستان است

چاه حسین جمال قریه ایست از قرای بلوک دشتستان

چاه حد از مزارع قدیم السوق طبس است آبش از قنات و هوایش معتدل میباشد

چاه خانی قریه ایست از بلوک برازجان من اعمال بندر بوشهر در حوالی این قریه فیما بین مهر علیخان

شجاع الملک و قشون انگلیس در سال هزار و دویست و هفتاد و سه نزاع اتفاقا افتاد اراضی اینجا

رملاست هندوانه و پنبه بعمل میآید اهالی عبای شتری میبافند طول جلگه برازجان چهار فرسخ و

و عرض نیز همین قدر است

چاه دول قریه ایست از بلوک شبانکاره دشتستان و طول بلوک شبانکاره شش فرسخ عرض آن نیز همین قدر است

چاهر از متعلقات تون و طبس است

چاه زبر از دهات جلگه هرون آباد دو منزلی کرمانشاهانست

چاه زرد از دهات جلگه هرون آباد است

چاه زری ایضاً از دهات جلگه هرون آباد است و این هر سه ده که در طرف دست راست راه واقع است در صورتیکه از هرون آباد بکرند بروند

چاه هسا از مزارع قدیم النسق قاینات است حالا سکنه ندارد اهل مزارع دیگر از آن زرع مینمایند

چاه سرخی از متعلقات تون و طبس است

چاه سیاه منزلگاهی است فیمابین نیشابور و ترشیز

چاه عزیزخان یکی از منازل عرض راه فراه است در ممالک سیستان بسمت برج عالمدار که از آن شیرده هم مینامند در طرف شرقی دریاچه سیستان واقع است

چاه قاسم قریه ایست از توابع بلوک گله دار فارس طول این بلوک از مشرق بمغرب تقریباً بیست و پنج فرسخ عرض بتفاوت یعنی از شش فرسخ الی ده فرسخ است در اکثر قرای این بلوک مسجد ساخته اند

چاه کر یکی از منازل عرض راه هرات بقندهار در ممالک افغانستان و در پانزده فرسخی فراه و در طرف جنوب شرقی آن واقع است آب تلخ و شوری دارد آبادانی هیچ ندارد هوایش در تابستان بشدت گرم میشود در سنوات خشکسالی بشدت حرارت هوا و وزیدن باد سام مسافرین را تلف مینماید

چاهک نقاط و آثار خرابه بود در بین راه طهران بمازندران واقع در جلگه طهران در سمت مشرق این شهر و طرف جنوب البرز یا بیرون خالی از سکنه متعلق بود به میرزا محمد لواسانی وزیر جناب میرزا علینقی حکیم الممالک و پیشخدمت باشی سلام آنرا ابتیاع نموده قنات احداث کرده باغ و عمارات و آبادی در آنجا ایجاد کرده و حکیمیه اش نامیده اند

چاهک از قرای بلوک بوانات فارس است صنعت عمده اهالی این بلوک قاشق و جعبه سازی است میوه جات گرمسیری و سردسیری هر دو در این بلوک بعمل میآید حاصل صیفی و شتوی هر دو خوب میشود

چاهک از مزارع قدیم النسق طبس است اکنون از قنات سکنه اش یکصد و سی و هشت نفر هوایش معتدل میباشد

چا

چاهك از متعلقات میان ولایت جول وجوش شهر مشهد مقدس مسافت آن از شهر سه فرسنك سكنه اش ده خانوار هوایش رطوبی زراعتش از آب قنات است

چاهك از قرای دو دانكه زنجان است قدیم النسق وملك خورده مالك میباشد آبش از چشمه سار باغات انكور واشجار میوه دارد زراعت ان پنبه کاری و غله دیمی وابی هوایش معتدل وایل شاهسون اینانلو درانجا ییلاق مینمایند

چاهك ملكان از متعلقات شادكان حوالی ارض اقدس قدیم النسق هجده خانوار سكنه دارد از اهل بربرایش از قنوات هوایش معتدل است

چاهكان مزرعه ایست از مزارع قاینات قدیم النسق آبش از قنات وهوایش ییلاق است

چاه كوچه قریه ایست از قرای بلوك لارستان فارس

چاه كوتاه بلوكیست از توابع ومضافات بندر بوشهر وواقع در شش فرسخی شهر در طرف مشرق اراضی آن شوره زار ورملزه هند وانبه بسیار خوب بعمل میاورند طول مضافات بوشهر از مغرب بمشرق بیست فرسخ وعرض آن بتفاوت از هشت فرسخ است الی شش فرسخ درین بلوك غله وخرما حاصل عمده است از شكار آهو دارد قصبه این بلوك را نیز چاه كوتاه مینامند

چاه كوه از متعلقات نور طبرستان است

چاه مبارك قریه ایست از توابع بلوك لارستان فارس

چاه ملا از مزارع میان ولایت جول وجوش شهر مشهد مقدس است از آب قنات مشروب میشود هوایش معتدل است شش خانوار سكنه دارد

چاهه قریه ایست از قرای سبزوار در میان كوه واقع هوایش بسیار خوب ومعتدل آبش از قنات وچشمه زراعت دیمی هم دارد اشجار آن انكور وسایر میوه جات سكنه ان بیست خانوار

چاهه قریه ایست از قرای طوس خراسان درچاهه رباطی است كه از ان رباط چاهه ورباط فردوسی نیز مینامند در تاریخ حافظ ابرو مسطور است كه چون حكیم ابو القاسم فردوسی شاهنامه را بامر سلطان محمود سبكتكین تمام نمود وسلطان از ادای صلتی كه بفردوسی وعده كرده بود براه تقاعد وتخلف رفت حكیم بطوس شهر بیست طوس رفت وانرنشد سلطان محمود خواست نقض عهد خود را جبران نماید ودل فردوسی را بدست آرد وجهی كرامند وسلفی معتد به برای او فرستاد چون آن وجه بطوس رسید فردوسی بر حمت ایزدی پیوسته بود واز او دختری باقیمانده دختر انمال را قبول نكرد سلطان فرمود از آن مال در راه طوس

و سرخس شرف ابو روان فردوسی رباطی ساخته‌اند که یک بچاه هم و از رباط چاه هم خوانند و اینجال در چهارصد
و پنجاه هجری بوده است این رباط سنگ بست تا رباط چاه پنج فرسنگ است سر راه سرخس

جاپلدر محلی است در لرستان

جابرلو قریه ایست از قرای زنجان از محال قراچلو ملکی حسینقلی خان با رو واقع در پای کوه
علیان دهی است زراعت آبی ندارد ولی وسعت دیم زارش زیاد است آب آن از چشمه ایست که از میان
آبادی جاری است هوایش ییلاقی و بسیار سرد میباشد سکنهٔ آن سی و پنج خانوار است

جابیشلو قریه ایست از قرای دره جزابه هوای خوبی دارد چهار فصلش قریه با عندا
اهالی بعضی گوسفندار و برخی زارع‌اند غله و خربزه بسیار خوب دارند و در صورت باران یکانکور
فراوانی در آن بعمل میاید و رشته قنات هم دارد ملکی رعیتی است

جُبّا بنابر مسطورات صاحب معجم البلدان جبا اسم شهر یا ناحیه ایست در خوزستان جمعی را عقیده
این بوده که شهر عبادان داخل این ناحیه است عبادان در میان بصره و اهواز واقع شده برخی برآن اند که جبا
را باید جزو بصره شمرد ولی این رای صواب نیست از معارف که در این شهر یا ناحیه متولد شده یا منسوب بانجا
می باشند ابو علی محمد بن عبد الوهاب الجبائی است از طایفهٔ معتزله که کتابهای زیاد تالیف کرده است
این شخص در سنهٔ دویست و سی و پنج هجری متولد شده و در سنهٔ سیصد و سه وفات نموده است و پسر
او ابو القاسم است که درجهٔ علم و فضل بالکمال رسیده و در اینا و زیاده از پدر بوده و در سنهٔ سیصد
و بیست و یک در گذشته است

جَبّا نیز بعقیدهٔ یاقوت حموی یکی از دهات شهروان بوده است

جباخان چنانکه در معجم البلدان مسطور است دهی است در حوالی بلخ ابو عبد الله حافظ محمد بن
علی البلخی که در ربیع الاول سنهٔ سیصد و پنجاه و هشت وفات نمود از اهالی جباخان است

جبال بارز کوهستانی است طویل و عریض که در سمت شرقی شمال جیرفت واقع میباشد چشمه و قنوات
در این کوهستان بسیار است و هوای آن لطیف مراتع و چراگاههای خوب دارد باغ و میوه جات آن زیاد است
جبال بارز ییلاق جیرفت است اهالی ایلات و مالدار هستند و زمستان اکثر آنها بجیرفت آمده اول
بهار بجبال بارز معاودت مینمایند جمله که تقریبا هزار و پانصد خانوار میباشند در کوهستان
جبال بارز متوطن‌اند اغلب سیاه چادر دارند و بعضی کپر و کنوله کوه جبال بارز را بند جبال بارز هم
میگویند نیز کوه جبال بارز در قدیم الایام بند معدنی بوده‌اند در این کوهستان هر قسم شکار

هستند از قبیل قوچ و میش و بز و تکه و خرس و پلنگ و روباه و شغال و کبک و تیهو زیاد و در دامنه کوه
آهو و گور بسیار است رشته کوه جبال بارز از طرف مشرق از سرحد بلوچستان است و در هر جا اسمی دارد
و از جانب مغرب وصل بجبال بهر سیر است که آنهم در هر جا بنامی نامیده میشود زراعت جبال بارز
آبی و دیمی است حاصلش گندم جو نخود عدس ارزن کهل زرت ماش لوبیا زیره انقوزه بادام بادام کوهی
انگور هلو زردالو آلوچه انار انجیر خرما نارنج و از اشجار بید و اورس و کرک و پشم و روغن و کشک و جوال
و گلیم و شال ان معروفست که آن اینهم سفید است با قدری پشم و زیره تجار بسیله و رها میخرند و قل
به بنادر مینمایند و از آنجا بهندوستان میبرند روغن و عمده پشم و کشک جبال بارز را بشهر کرمان میآورند
علاوه بر گوسفند زیاد در غالب جبال بارز صاحب اغنام و احشام هستند طایفه جبال بارزی بجرئت
ضیاع و عقار بسیار دارند خصوصا خوانین آنها بعضی معابر کوهستان جبال بارز طوری سخت و صعب است که سوار
بندرت میتوانند عبور نماید معدن مس و کوگرد و سرب و نشادر و زغال در این کوهستانها موجود است
در سر بعضی کوهها آثار سنگر زیاد و قلعه جات کوچک بسیار است که منهدم شده در بعضی قبرستانها
از قرار مذکور قبور چهار ذرعی قد دیده شده است در جبال آثار ابنیه و مزارع معتبره هست از جمله قریه امجز است
که انرا اهجز هم میگویند طوایف چند در این قریه سکنی دارند و هر طایفه را اسم مخصوصی است عده نفوس
سکنه امجز تقریبا سه هزار و هفتصد نفر است گذرگاه معروف بگذرگاه حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام و محل معروف بپهلوان مراد و مقبره بابا سعد و بابا خالص و میرطاهر از اماکن شهیره امجز است
یکی دیگر از قرای معروف جبال بارز قریه گرمگان است که در قدیم انرا کرمکان میگفتند اهالی اینجا
نیز ایلنشین و صاحب اغنام و احشام اند مثل سکنه امجز و عده نفوس آنها تقریبا سه هزار و سیصد نفر است
و هر چند طایفه جداگانه میباشند و اسم مخصوصی دارند از آبادیهای معتبره که در واقع متعلق بگرمگانست
یکی گزم است که واقع در وسط ییلاق و قشلاق میباشد نخلات زیاد دارد و خرمای اینجا بسیار خوب میشود
در گرمگان باغات و مزارع و میوه های سردسیری بسیار است و از همه چیز زیادتر گردو است که حمل به بنادر
مینمایند آب گرمگان از آب امجز گواراتر است میاه چشمه سار از طرف مشرق بشمال و جنوب میآید و آب قنوات
جملگی از شمال بجنوب میرود آخر کوهستان گرمگان متصل بریگان نرماشیر میشود و خاکش منتهی بخاک
بلوچستان میگردد چند قلعه معظم در قلل های کوه توابع گرمگان است از جمله یکی قلعه شاه سوران است
آثار آخورها برای اسبان در آن دیده میشود که برای اسب سنگ تراشیده اند و دو دهانه از بالای کوه مذکور
میگذشته و هفت باب آسیای معتبر داشته حالا دو دهانه چهل پنجاه ذرع پائین افتاده و مشهور به

قریاست کوهی در وسط جلگه کوبر میباشد موسوم بکوه طبق در اینکوه نیز قلعهٔ معظمی بوده که حالا منهدم است
اهالی گرهگان سابقا رشید و تناور بوده اند در معادن اینکوهستان پیش از این کار کرده اند در قریهٔ
موسوم بجناو راحتا آثار دکاکین حناسائی هست و سنگهای عظیم در آنجا دیده میشود که مخصوص اینکار
بوده آب مزرعهٔ حنا از چشمه ایست که در کوه وسط جلگه گرهگان میباشد و از اینجا تا دوساری که از
قرای معتبرهٔ جیرفت است شش فرسخ گویند هر وقت آب این چشمه کم شود یک مشک آب از چشمهٔ دوساری
آورده در این چشمه میریزند آب چشمه زیاد میشود همچنین هر وقت آب چشمهٔ دوساری کم شود یک مشک آب از این چشمه
بدانجا برده میریزند آب طغیان مینماید یکی دیگر از قرای معتبرهٔ جبال بارز قریهٔ مسکون یا مسکان است
سکنهٔ این قریه و توابع نیز ایلات و صاحب اغنام و احشام اند چندین طایفه در این قریه ساکن اند و هر
طایفه اسم خاصی دارند مزارع و باغات این قریه زیادتر از قرای سابق الذکر و آب و هوایش بهتر است سیرزان
که از توابع این قریه است آبادی بسیار معتبری است واقع در پنج فرسخی جیرفت دارای نخلات و درخت
نارنج و میوه‌های سرحدی افضل الدین کرمانی صاحب تاریخ کرمان موسوم بعقد العلی للموقف الاعلی
در تعریف آب و هوا و صفا و بها و خضارت و نضارت و اشجار و اثمار سیرزان خیلی مبالغه نموده است
مراتع و علوفه قریهٔ مسکون (مسکان) زیادتر و ییلاقات خوب و چشمه سار زیاد دارد فاضل آب چشمه سارش
داخل رودخانهٔ سخت میشود و بطرف جیرفت رفته برودخانهٔ شور میرسد کوهستان این قریه مرتفع و
سخت و صعب و شکار بسیار دارد عدهٔ نفوس اهالی این قریه تقریبا سه هزار نفر است در این قریه تلی
است که در علیای آن زراعت میکنند و در سفلای آن آب جاری است در وسط این تل در مساحت
بیست ذرع عرض تخمینا و سی ذرع طول هیچ گیاه نمیروید و زمین مشبک است و از منافذ باد بیرون می‌آید
طیور و وحوش که از بالای این قطعه زمین عبور کنند می‌افتند و دستگیر میشوند اگر گوسفندی یا
مرغی را دو دقیقه در آنجا نگاه دارند میمیرد اگر انسان هم صورت خود را نزدیک آن منافذ ببرد و اندکی
تأمل و ریست کند مدهوش میشود صدای عجیب از آن منافذ بگوش میرسد و باد با سختی از آنها
خارج میشود اگر آب در آن سوراخها بریزند فرو نمیرود مردم جبال بارز عموما رشید و شکاری
هستند عدهٔ کل سکنه تقریبا ده هزار نفر از معارف و خوانین جبال بارزی جهانگیرخان پسر مرحوم
غلامحسینخان و ناصرخان و علیخان و بعضی خوانین دیگر که همه مردمان نجیب اصیل صاحب اسمی
میباشند جبال بارز از اعمال بم و نرماشیر است مابین مشرق و جنوب بم و از بم تا جبال بارز تقریبا
هشت فرسخ است و در میان کوه واقع میباشد چنانکه از اسم او معلوم میگردد

> مؤلف گوید بعضی جبال بارز را جبال بارز نوشته اند ماخذ معلوم نیست

جبل (جبال) عبارتست از عراق عجم حالیه مطابق شرحی که علمای جغرافی قدیم از قبیل استرابن
یونانی وغیره در کتب خود ضبط نموده اند واین مملکت را موسوم بمدی کرده و ما شروع مینمائیم
باانچه استرابن در این باب نگاشته و بترتیب اقوال سایر جغرافی نگارهای یونانی و بعد عرب و بعد
عجم راکه راجع بمدی یا جبل یا عراق عجم است مینگاریم بعون الله تعالی و مقدمة اشاره بوجه تسمیه
مدی مینمائیم

وجه تسمیه مدی

قدما که این ناحیه را مدی مینامند و سکنه اش را مِد میگفتند چنین معتقد بودند که اهالی این ناحیه از اولاد
مادی بن یافث بن نوح علیه السلام میباشند لهذا آنها را منسوب بمادی نموده مِد خواندند و مملکت
آنها را مدی گفتند یعنی مملکت اولاد مادی مؤید این قول است فصل دهم سفر تکوین توراة شریف که در این
فصل در تعداد اولاد حضرت نوح ع یکی مادی بن یافث را میشمارد بعضی گویند مملکت مد یا از زبان قدیم
میگفتند و ترجمه آن میانه است یعنی میانه مملکت سیریا و ایران واقع است انتهی

استرابن یونانی که از معارف مصنفین قدیم یونانست و پنجاه سال قبل از میلاد مسیح متولد شده و با سلاطین
اشکانی که در ایران سلطنت داشتند معاصر بوده گوید مدی منقسم بدو قسمت است مدی کبیر
و مدی صغیر اما مدی کبیر پایتخت و دار الملک آن اکباتان که همدان حالیه باشد بوده (نگارنده
گوید اکباتان یا همدان حالیه یا در حوالی همدان بوده) اکباتان شهری عمده و سابق بر این یعنی در زمان
سلطنت طایفه مخصوصی که در مدی سلطنت داشتند پایتخت این طایفه بوده و در این زمان محل
ییلاق سلاطین اشکانی است که بواسطه خوشی و اعتدال هوای اکباتان فصل تابستان را در آنجا
بسر میبرند و در زمستان در شهر سلوسید (مقابل مداین و ایوان کسری) در ساحل دجله
و حوالی بابل اقامت مینمایند مدی صغیر مشهور بآتروپاتین (آذربایجان) میباشد و وجه تسمیه
این قطعه باین اسم اینست که آتروپات نام حکمران این ناحیه آنجا را باسم خود موسوم ساخته است
و هنگام غلبه اسکندر بایران قبل از اینکه این قسمت مدی هم ضمیمه سایر متصرفات فتوحات مقدونیه
آید خود آتروپات پیش دستی کرده ایالت خود را که از طرف دارا در آنجا حکومت داشت از سایر اقطاع مملکت
موضوع مجزی کرده مملکتی براسه خواند و خود را پادشاه مستقل نامید هنوز از اولاد و نژاد آتروپات
در این سمت مدی سلطنت دارند و با خانواده سلاطین اشکانی و شامات وارمن وصلت نموده و نسبت
پیدا کرده اند باجمله مدی صغیر یا آتروپاتین از طرف شرق محدود است بارمن و از طرف مغرب بقسمتی از مدی کبیر

ص
پلیب مورخ یونانی که دویست و
شش سال قبل از میلاد مسیح
بوده و دیودور مورخ سیسیل
وغیرها گویند آتروپات هنگام
یورش اسکندر بعد از اطمینان
باضمحلال دارا بخانواده سلاطین
در ایران بدون معارضه و مخاصمه
خود را باردوی اسکندر رسانیده
اظهار انقیاد و اطاعت او را
نمود و اسکندر حکومت آتروپاتین
را چنانکه در سلطنت دارا
داشت مستقلا ابقا واگذاشت

وازسمت شمال نیز بعضی از مدی کبیر که محدود و منتهی بجزر میباشد وازجانب جنوب بمجلد و ماتیانی[۷]
درمدی صغیر دریاچه ایست موسوم به اسپوتا (یعنی دریاچه ارومیه) که همیشه نمکها دران منجمد است و اثر و
خاصیت این نمک اینست که اگر شخص دست و پا و سایر اعضا خود را بآن آلوده نماید بجهة خارش بعضی از آن اعضا را
عارض میشود که علاج ان منحصر است بمالیدن روغن و اگر پارچه بآب این دریاچه فرو برند بپوسد مگر
اینکه بعد او را با اب شیرین بشویند این قسمت از مدی همسایه‌های بسیار معتبر قوی مثل سلاطین ارمن و
پادشاهان اشکانی دارد که غالبا مغلوب آنها شده است اما محتمل است که اینها از این مملکت
تصرف همسایگان مزبور درامده مجددا انرا سلاطین مدی صغیر متصرف شوند چنانکه سم باسیه[۹] را از تصرف
و ممالک ارمن خارج ساخته دوباره ضمیمه ممالک خود نموده اند واین ظفر و غلبه یعنی استرداد سم باسه و فتح
سلاطین مدی صغیر را حاصل شد که پادشاه ارمن از قیصر روم شکست خورده و سلطان مدی صغیر
با قیصر عهد مودت بسته بود و با پادشاه اشکانی که دران وقت سلطنت داشت نیز خالی از رابطه دوستی
وخصوصیتی نبود سلاطین این ناحیه را عادت اینست که تابستانها را در قارا[۳] که نقطه ایست واقع در دشت
بسر میبرند پادر ورا که قلعه محکمی است مارک انتوان قیصر روم که در هشتاد و شش سال قبل از میلاد
مسیح متولد شده و در سی و سه سال قبل از میلاد با اشکانیان جنگ و محاربه داشت انجا را محاصره کرده بود
اقامت مینمایند و از دو هزار و چهار صد استاد[۷] مسافت و فاصله از آراکسیس که رود خانه ایست ما بین
خاک مدی صغیر و خاک ارمن واقع شده است مدی صغیر اراضی و بلاد و نواحی و نقاط بسیار معمور
اباد دارد و غالب خاک ان اباد و دایر است مگر طرف شمال که بعضی کوهستان سرد بایر دارد و طایفه
کادوس (طوالش) که حرفت و معاش آنها منحصر براه زنی و قطع طریق است انجاها سکنی دارند این طایفه
از اراضی و بلاد دیگر بدین ساحت مهاجرت نموده و اهل مملکت نیستند زیرا که از این جنس مخلوق در
کوهستان زاکروم (کوه پاطاق حوالی کرند) دیده میشوند هفتصد و ده سال قبل از میلاد مسیح که
سلاطین مدی هردو قسمت از مدی را در تحت سلطنت واحد داشتند مدت فتح و تسلط و پای تسخیر و
تغلبشان تا بخاک شامات رسیده بود بلکه در تمام آسیا بالاستقلال سلطنت و حکمرانی مینمودند
(مقصود ایام سلطنت پیشدادیان و کیان است) اما در سلطنت استیاج (افراسیاب) کیخسرو پارسی
برانها غلبه نموده و مملکت را در سنه پانصد و نود و یک قبل از میلاد ضمیمه پارس نمود و پادشاهانی که
از نواده کیخسرو بودند باز در همدان ییلامیشی مینمودند بلکه سلاطین مقدونیه که از اولاد سلوکوس
نیکاتر سردار اسکندر بودند و چندی در ایران سلطنت داشتند نیز برای ییلامیشی غالبا فصل تابستان را

ص ۷ — اگرچه هرودت مورخ مشهور یونانی و سایر مورخین و کتب جغرافیای یونانی قدیم که بدست داریم مخصوصا تعیین محل و موقع ماتیانی را نکرده اند ولی بلا دلیل و قرائن خارجه معلوم و مستفاد میگردد که ماتیانی کردستان حالیه است

ع ۹ — سم باسیه اسم شهر یا بلوکی بوده اما در هیچ تاریخ جز تاریخ استرابن این اسم دیده نشده از انجا که استرابن خود درین صفحات آسیا سیاحت نکرده و براوی امین این ساحت را ندیده بلکه محض اطلاعات خارجی این جغرافیا نوشته ممکن است سهو کرده باشد

ع ۳ — عقیده جمعی از ارباب فن و دانشمندان اروپا اینست که قارا همان نقطه و محلی است که شهر حالیه تبریز در ان واقع شده و وراپا اورومیه است یا امر اعتبر یا میان این دو شهر بوده

ص ۷ — هر استاد صد و هشتاد متر است

ازشامات یا سلوسید بهمدان می آمدند این بود وضع وحدود مدی صغیر

اما مدی کبیر محدود داشت از طرف مشرق بپارثی (طبرستان) وقدری از سلسله جبال کوسی و طوایفی که در آن نواحی سکنی دارند بسیار وحشی هستند و همیشه از سلاطین ایران باج میگرفتند مگر وقتی اسکندر در فصل زمستان بر آنها تاخته وغالب آمد واز طرف شمال حد مدی کبیر گیلان ومازندران است واز جانب جنوب حدش بکوه یاطاقکرند وجبال پشتکوه لرستان واز سمت مغرب بارمنستان مدی کبیر مرغزار وچمن زیاد است مراعی ومراتع بسیار دارد علی الخصوص مرتع اسب مادیان ویکی از آن مراتع موسوم به هی پوبوتو میباشد یعنی دواب الدواب واین مرتع در بین راه فارس ودربندخوار واقع است در عهد سلاطین کیان پنجاه هزار مادیان که متعلق بسلطنت بود در آنجا چرا میکردند این الچی یکی از ایلخیهای سلطنتی بوده واسبهای خوب که معروف به نزی بودند از این ایلخی عمل میآمده واین قسم اسب مخصوص اصطبل خاصه پادشاهی بوده امتیاز این چمن از سایر چمنها علفی مخصوص بوده است که کمتر در سایر چمنها ونقاط دیگر ایران ویونان میروییده وآن علف را سیلفیوم یا سیلف یا لوزرن مینامیدند وضع وهیئت مدی کبیر طوریست که عرض وطولش مساوی میباشد منتهای عرض آن چهار هزار ویکصد استاد است وابتدا میشود از کوه زاکرو (یاطاقکرند) که دربند مدی میباشد وانتهای آن دربندخوار است ومالیاتی که از این مملکت بسلاطین کیان میرسید مبلغی معتبه نقد بود وعده زیادی دواب ومواشی واغنام چنانکه از کتاب پادوسی سبوا وقهرمانیت حالیه اناطولی عثمانی) وقتیکه جزو ایران وخراج گذار این دولت بود هر سال علاوه بر وجوه مسکوکه ونقودی که عاید خزانه میشد یکهزار وپانصد راس اسب ودوهزار راس قاطر وپنجاه هزار گاو وگوسفند دریافت مینمودند اما از ایالت مدی ومقابل آنچه از کاپادوس اخذ میشد میگرفتند اینست مسطورات استرابون درباب مدی که نگارنده بعضی حواشی بجهت توضیح وتحقیق مطلب بر آن افزود

پلین حکیم دانشمند طبیعی که درسنه بیست وسه بعد از میلاد مسیح در شهر ورون ایطالیا متولد شده وتصانیفش معروف است درباب مدی چنین مینویسد

پای تخت مدی اکباتان است وسلوکوس پادشاه که از سرداران اسکندر بوده وبعد از اسکندر ایران وغیره سهم او شد اکباتان را بنا کرده است واکباتان در هفتصد وپنجاه هزار قدمی شهر سلوسید که مقابل مداین واز ابنیه همان پادشاه است واقع میباشد واز طرف دیگر در چهار گروهی تنگه خوار است واز بلاد مشهوره مدی یکی فازاکا دیگری آگان زاکا دیگری آپامیا که معروف بر فاهان است که با صفاهان باشد هیئت خاک مدی واقع شده است منحرفا بطرف مغرب وموربا بسرحد پادشاهی است (طبرستان)

حاشیه ۱: چمن هی پوبوتو محتمل است که همین چمن سلطانیه حالیه باشد یا چمن کندمان وعلف موصوف همین یونجه است که در اغلب چمنهای ایران خودرو میروید بیعنی حسب بعضی اطلاعات در سوالف ایام یونجه در یونان بعمل نمیآمد گویند وقتی که داریوش که گشتاسب باشد قشون بیونان کشید طایفه مدی که جزو عساکر داریوش بودند تخم یونجه را با خود برده در آن سرزمین کاشتند وبعد از آن وقت این علف را باقا وجود بهم رسانید وزیاد شد

حاشیه ۲: نگارنده گوید بعقیده ما اینست که پلین را نقص واین نیست که سلوکوس اکباتان را بنا کرده بلکه قصد او اینست که او اکباتان را مرمت وتعمیر نموده است زیرا که موجب اسناد واخبار معتبره اکباتان قبل از سلوکوس واسکندر وجود داشته چنانکه در تواریخ فتوحات اسکندر مخصوصا فتح اکباتان ضبط شده است

پس شرقاً آن بحر خزر و طبرستان است و جنوباً خوزستان و فارس و مغرباً رود آب بابل (زاب کردستان یعنی) و شمالاً ارمن و بهتر بن مثال اند ذکر در ادویه و خوراک یونان به ملک دوم استعمال میشد ازمدی اوند حلیت یا اجدان طیب که از ادویه معتبره است در مدی بعمل میآید لیمو مخصوص مدی است چنانکه یونانیها درخت لیمو را درخت مدی عــ٧ مینامند و اگرچه میوه او را نمیخورند لیکن در ادویه علی الخصوص در تریاق سموم خیلی بکار میبرند و هرچه خواستند آن را بنید رخت را حمل و نقل کرده به یونان بیاورند ممکن نشده است و پادشاه مدی و اعیان آن مملکت تخم این میوه را داخل ادویه نموده با ماکولات مزوج و صرف مینمایند که رایحه دهان آنها معطر کردد از معادن معروف مدی معدن زمرد است که با الوان مختلفه و بسبب آن ممتاز است اما غالباً به رنگ سبز میباشد و اگر در وقت استخراج از معدن رنگ سبز خوبی نداشته باشد از شراب و روغن آلوده میسازند خوش رنگ میشود لیکن باز هم خیلی رنگ از زمرد دیده نشده است

مؤلف گوید بنابر مسطورات مؤلفین و دانشمندان مزبور و بدلایل دیگر مملکت و دولت مدی جدا و خارج از فارس بوده است و مؤید این مطلب است آنچه در توریة شریف بیان ناطق میباشد چنانکه در فصل پنجم از کتاب دانیال مسطور است که بلشصر ملک با الضیافتی که هزار نفر در حضور او شراب نوشیدند و اصنام زرین و سیمین و برنجین و آهنین و چوبی و سنگی را تسبیح نمودند در اثناء عیش انگشتان دست انسانی بر آمده در برابر شمعدان بر گچ دیوار قصر ملک نوشت و ملک حصهٔ دست نویسنده را می دید از آنجا که مطالبی را که آن دست نوشت بر ملک معانی آن مطالب غیر معلوم بود و نفهمید حکم کرد منجمان و کلدانیان و فالگیران را احضار کنند تا آن مطالب را ترجمه نمایند آنها نتوانستند فهم کنند باشارهٔ ملکه دانیال علیه السلام را که حزقیل اسیر بود طلبیدند و دانیال آن کلمات را ترجمه نمود و یکی از مطالب که آن دست غیبی نوشته بود ترجمه اش این بود (پریش مملکت تقسیم کرده شده است و بمدایان و فارس داده شده است) مؤلف گوید از این عبارت معلوم میشود که مدایان و فارس از هم جدا بوده است و مدایان همان مدی است چه بدون توریة شریف و چه در کتب سایر انبیا زیرا که مملکت مد مدایان و اهالی مدایی ضبط شده است و آیه سی و یکم همین فصل یعنی فصل پنجم از کتاب دانیال هم بر بدین مضمون است (داریوش مدایی عــ٩ در حالتیکه تخمیناً شصت و دو ساله بود مملکت را متصرف شد) اسم کیخسرو را در توریة شریف کورش مسطور نموده چنانکه در فصل دهم کتاب دانیال در آیه اول این فقره دیده میشود یعنی عین عبارتش اینست که (در سال سیم کورش ملک فارس فلان و فلان) اینهم دلیل دیگر است بر مقصود ما زیرا که کورش را که مقصود کیخسرو یا دیگری باشد فقط ملک فارس میشمارد نه فارس و مدی و سلطنت بوده است از آنکه کیخسرو

عــ٧ نگارنده گوید لیموی شیرین را در همین زمان در فارس و عراق عجم مدنی گویند و این یقیناً از باب نسبت بمداست لاآن هم از جنس لیموی شیرین در فرنگستان نایاب است و این بنده که اغلب بلاد فرنگستان را دیده لیموی شیرین در هیچ یک از شهرهای فرنگ ندیده است شاید در طرف اسپانیول و پرتوغال انجا باشد

عــ٩ مقصود اسنباج است

بازید بود و مورّخ گوید نینوس بعد از فتح مدی بفلان مملکت و فلان دولت غالب آمد از جمله پارس

نیز همین مورّخ نوشته است سمیرامیز ملکه آسیّه زوجه نینوس بعد از شوهر خود پادشاه شده شهر بابل را

بساخت آنگاه با کباتان سفر کرد و از آنجا بمملکت پارسیان رفت

بموجب اسناد معتبره و اقوال مورخین و مصنفین چنانکه شرح حال آنها بیاید هنگام زوال دولت سلاطین سلسله

نینوس شخصی اربا س نام (فریدون) از اهل مدی برسارد اناپال که آخرین پادشاه از اولاد نینوس بود خروج

کرد و سرکردگان پارسیان و اعراب را نیز با خود متفق ساخت و بنیان سلطنت ساردانا پال را قلع کرد

هر وقت در شرح حال فارابوت پادشاه مدی پسر ژوس که کیقباد باشد و تفصیل آن نیز نگاشته خواهد

شد گویا این پادشاه اکتفا و قناعت بسلطنت مدی نکرده بجهانگیری مصمم شد و اول مملکتی را که در

تحت تبعیت و حکمرانی خود در آورد پارس و پارسیان بودند

بنا بر گفتار بسیاری از ارباب سیر که بعد ها شرح آن نیز نگاشته شود استیاج پسر کیاکسار

پادشاه مدی چون بر سریر سلطنت جلوس کرد در اول پادشاهی دختر خود منداناه را بکامبیز ملک پارس

تزویج کرد بعد ها شبی در خواب دید تاکی از سینه دختر او دمیده و آن تاک بر تمام آسیا سایه افکنده از

مغان تعبیر این خواب را خواست گفتند از این دختر پسری متولد شود که تمام اقلیم مزبور را مسخر نماید و

چنان شد یعنی طفلی متولد گردید و او را کورش نام نهادند و او از پارس لشکر با کباتان پای تخت مدی کشید

و بر استیاج جد خود غلبه نمود و مدی و پارس را در تحت سلطنت واحده در آورد و ملقب بکیخسرو گردید

و عنقریب این جمله را مفصلاً بیان خواهیم نمود انشاء الله

نیز از تحقیقاتیکه محققین ارباب تاریخ و سیر در باب السنه قدیمه ایران نموده اند چنین مستفاد میشود که

سه زبان در قدیم الایام در ایران متداول بوده یکی زند و آن لغت و لسان مخصوص دینی بوده که کتب مذهبی

و علمای دین ناطق و متکلم بآن زبان بوده اند دیگر دری که زبان مخصوص پارسیان بوده است سیم پهلوی

که زبان مردم پهله بوده و پهله اسم مخصوص اصفهان و اغلب بلادی است که در مدی یا عراق عجم حالیه

واقع شده و فردوسی علیه الرحمه در دو سه جای شاهنامه اشاره مینماید باینکه زبان کیانی پهلوی

بوده پس زبان اهل مدی که کیان سلاطین آنها بودند پهلوی بوده است چنانکه زبان پارسیان دری

و اختلاف لسان مدی و پارسی دلیل دیگر است بر مقصود و ما نحن فیه

پس بر مطالعه کنندگان فقرات مسطوره در فوق باید لقمقی روشن و ثابت خواهد شد که بدواً مملکت

مدی و مملکت پارس در تحت سلطنت واحد نبوده بلکه از یکدیگر جدا و سلاطین نیز جدا و مملکت غالباً بامم

یکی از دلایل دیگر بر انفکاک و جدا بودن مدی و پارس از یکدیگر قول حمدالله مستوفی است در کتاب نزهة القلوب که گوید پای تخت کیقباد و اکثر سلاطین کیان در اصفهان بوده است که یکی از بلاد جبال محسوب میشود یعنی مدی

جدال و نزاع بوده و هر یک از این دو مملکت حدود معین داشته است عقیده جغرافی نگارهای حالیه
فرنگ بعد از غور رسی کامل اینست که حدود خاک مدی قدیم تحقیقاً از شمال بدریای مازندران
و از مشرق بخراسان و از جنوب بفارس و خوزستان و از مغرب ببلاد جزیره و موصل منتهی و متصل
بوده است غالب نقشه‌هائی که اروپائی‌ها نیز همین طور نشان میدهد با اندک تفاوت و تغییر عمده اما حدود و
ثغور مزبوره غالباً تغییر میکرده و بسته بقوت و ضعف پادشاهان مدی بوده و بعد که جزو سلطنت
پادشاهان فارس شد و خود براسه دولتی نبود وسعت و عدم وسعت و تحدید حدود آن بمیل و اختیار
سلاطین پارس بود بعد از انقراض و زوال سلطنت پادشاهان بزرگ آسوری که مقر سلطنت آنها نینوا
و در حوالی موصل بود اول ساختی که طرز و وضع مدنیت یافت و دولت آن استقرار گرفت مدی بود
و بعد از آنکه مدی را بکلی ضمیمه فارس کرد مورخین یونانی مملکت ایران را هم مدی میگفتند و هم پرسی
که اصلاً پارسی باشد چنانکه جنگهای بزرگی که سلاطین ایران از این ببعد با یونانیها نموده اند بجنگهای
مدیک معروف است بالجمله مدی چنانکه ذکر شد منقسم بدو قسمت بوده مدی شمالی که آتروپاتن
باشد و آن عبارتست از آذربایجان حالیه که مدی صغیرش نیز نامیده اند آپولوتیله مورخ مینویسد
که این قسمت از مدی خالی از اعتبار نیست زیرا که در وقت جنگ میتوانسته ده هزار سوار و چهل هزار پیاده حاضر
میدان جنگ نماید و مدی کبیر که شرح آن مسطور شد بعضی از علمای جغرافی گفته اند یکی دیگر از
شهرهای قدیم مدی رساس بود که قزوین حالیه باشد و این شهر را یونانیان سیروپولی مینامیده اند
یعنی شهر سیروس بلاد و حدود خاک مدی بعقیده مورخ دیگر از قرار ذیل است شیروانات
گیلان عراق عرب مازندران آذربایجان مولد زردشت مملکت مدی میباشد
اینست خلاصه اقوال جغرافی نگاران قدیم یونان و روم و غیره در باب مدی با بعضی اشارات و تحقیقات
اما اقوال علمای جغرافی عرب در باب مدی (جبال) از قرار ذیل است
بموجب جغرافیه (کتاب) ابن حوقل که یکی از علمای بزرگ عرب است در علم جغرافی جبال مشتمل است ماه کوفه و ماه بصره
و مضافات و توابع که متصل است باین دو بلد از آنچه ما از آن در اثناء و اطراف این دو بلد داخل کرده‌ایم
بنابراین حد شرقی اقلیم جبال تا بیابان خراسان و فارس و اصفهان و سمت شرقی خوزستان است و حد
غربی آن آذربایجان و شمالی بلاد دیلم و قزوین و ری میباشد و ری و قزوین و ابهر و زنجان از
جبال منفرد شده و بدیلم پیوسته است زیرا که بلاد مسطوره محفوف بکوههای دیلم شده بوضع
فوقانیت و حد جنوبی جبال عراق و بعضی از خوزستانست جبال دارای بلاد مشهوره است و معظم

انها همدان و دینور و اصفهان و قم است شهرهای کوچکتر ازینها مذکور بوده از جبل کاشان و نهاوند
ولور و کرج و بروجرد و امثال اینها در جبل هست و عنقریب آنچه بکار محتاج الیه باشد در معرفت این بلاد
خواهد بود ذکر خواهیم نمود اما مسافات واقعه فیما بین این بلاد از قرار ذیل است

از همدان تا اسدآباد موافق آنچه صاحب مسالک الممالک ضبط کرده هفت فرسخ است ولی ابن حوقل
پانزده فرسخ نوشته آنچه بنظر مترجم می‌آید سهو القلم شده است و ضبط مسالک الممالک صحیح می‌باشد
و همدان شهر بسیار بزرگ دارای محسنات کثیره و انهار جاریه و اشجار مثمره پرفایده و انواع غلات و حبوبات
و اهالی آن مؤدب و صاحب فضل و مروت کم ترک مذاکره و قطع مدارسه را نموده‌اند و همدان علی
الدوام با نعمت و خصب و فراوانی و ارزانی توام است و بکثرت اغنام و احشام و لبنیات معروف و
صنوف تجارات و ضروب معاملات در آن دایر و معمول است و زعفران رودراور در همدان بفروش
میرسد و نمو و دخلش زیاد است و رودراور از توابع و اعمال همدانست همچنین اسدآباد و آن شهری
است که اهلش را صلاحیت و متانت خلق است اسنار سابق و سبعه دخل و نفع کثیر و از اسدآباد
تا قصر اللصوص هفت فرسخ میباشد و قصر اللصوص شهریست در آن منبریست از مستحدثات موسی
مظفری و از قصر اللصوص تا ماذران هفت فرسنگ میباشد بقول ابن حوقل ولی بنا بر مسطورات مسالک
الممالک چهار فرسخ است و از ماذران تا قنطرة النعمان پنج فرسخ و از قنطرة النعمان تا ابی ایوب که قریه‌ایست
چهار فرسخ و از آن تا بهستون که بیستون باشد و آن کوه عظیمی است دو فرسنگ و دهی است در آنجا
که آنرا ساسانیان نامیده‌اند و در کوه بیستون غاری است که در آن صورت اسبی دیده میشود که
کسری بر آن سوار است و آن اسب معروف بشبدیز است و از بیستون تا قرمیسین که کرمانشهان باشد
هشت فرسخ است و آن شهریست لطیف الهوا و خفیف الماء با نهرهای جاری و اشجار مثمره و وفور نعمات و
ارزانی و مراتع و مرغزارهای خوب و رمه و انواع چرا کنندگان بطور زیادی و چشمه‌های آب که جریان دارند
و خیرات کثیره و تجارتهای نافعه و از کرمانشهان تا زبیدیه هشت فرسنگ و زبیدیه منزلیست که برای
توطن صلاحیت دارد و از آنجا تا مرج القلعه نه فرسخ است و آن شهریست با صفا که بر گرد آن حصاری رفیع و
منیع میباشد و آبها در آن قلعه موجود و اغنام بدرجه‌ای ارزانست که گویا هیچ قیمت ندارد و از مرج تا حلوان
ده فرسخ است و حلوان شهریست که در طی عراق ذکر شده زیرا که اول حد عراق از نواحی جبل همان حلوانست

اما راه از همدان تا دینور و از قرار ذیل است

از همدان تا ماذران چهار فرسخ و از ماذران تا ذاونان چهار فرسخ و از آنجا تا اسدآباد که وصفش

گذشته

ج ب

گذشته نه فرسنگ و از اسدآباد تا صحنه نه فرسنگ اما راه همدان تا ری

از همدان تا ساوه سی فرسنگ است و ساوه شهریست در ظهر عراق برای اهلش با صلاحیت و شتر دارد در این شهر بسیار است و بیشتر حجاج با جمالهای ساوجی بمکه میروند و از ساوه تا ری بیست فرسنگ است

اما راه از همدان تا آذربایجان

از همدان تا نارستان ده فرسنگ است و از نارستان تا اوذ هشت فرسنگ است و از اوذ تا قزوین دو روز راه است و مابین همدان و قزوین شهری نیست و از قزوین تا ابهر دوازده فرسنگ است و از ابهر تا زنجان بیست فرسنگ و ابهر شهری بزرگیست و بعد از آنکه اکراد در ابهر جای گرفتند و در این نواحی و نواحی دیلم منزل نمودند این راه تغییر کرده زیراکه امنیت آن کم شد و پس از تغییر آن راه سهرورد از همدان بزنجان معبور میشود و مسافت بینهما قریب بیست فرسنگ میباشد و اما راه از همدان تا اصفهان

از همدان تا رامن هفت فرسنگ است و آن شهریست با صلاحیت برای حال و مال اهالی و از رامن تا بروجرد یازده فرسنگ میباشد اما صاحب مسالک الممالک مسافت مابین رامن و بروجرد را چهارده فرسنگ گفته است و بروجرد نیز شهریست با صلاحیت و از رامن بزرگتر و نیکوتر و خوش وضع تر و از هر جهت بر رامن برتری دارد و از بروجرد تا کرج ده فرسنگ میباشد و کرج نیز شهریست با نزهت تر از بروجرد از جهت کثرت اهالی و استقامت احوال و دارا بودن جمیع ما یحتاج انسان را و از کرج تا برج دوازده فرسنگ است و برج نیز شهریست حسن الحال و از آن تا جوسجان که معرب جوشقان است یک منزل و ده فرسنگ است و صاحب مسالک الممالک بجای جوسجان خوبجان نوشته است و از جوشقان تا اصفهان سی فرسنگ میباشد و در این میانه دیگر شهری نیست و اما راه از همدان تا خوزستان

از همدان تا روذراور هفت فرسنگ است و آن اقلیمی است ممتاز و نیکو و ناحیه ایست شریف که رستنی معروفش زعفران میباشد و نظیر این زعفران در تمام روی زمین نیست و از روذراور تا نهاوند هفت فرسنگ است و نهاوند شهریست عظیم القدر و کثیر التجار با رساتیق زیاد و ابنیه و عمارات رفیعه و از نهاوند تا الاشتر (الشتر) ده فرسنگ است و از آن تا شابرخاست دوازده فرسنگ و از آن تا لور (لُر) سی فرسنگ و در این مسافت هیچ شهر و قریه نیست و از لور تا پل اندامش که شهریست دو فرسنگ است و از آنجا تا جندی سابور دو فرسنگ است اما مسافت مابین شهرهای جبل

از همدان تا ساوه سی فرسنگ است و از ساوه تا قم دوازده فرسنگ که در دو روز این مسافت قطع میشود و از قم تا کاشان دوازده فرسنگ است و قم و کاشان دو شهر با قدر و شأنی است پر نفع و دخل برای

سلطان و اکثر اهل قم شیعی مذهب اند و کاشانیها هم شیعی مذهب اند که بروایت جمیع مخصوص خاندان رسالت
هستند و از ری تا قزوین سی فرسخ است و در بسیاری از اعمال جبال مثل و مانندی برای قزوین نیست بلکه در
کل بلاد جبال نظیر آن دیده نمیشود ثروت و غنای اهالی و تمکنشان در ادب و رسوخشان در علم و قبول
تعلم و تمکنشان بجمیع فنون علوم بکمال است و قبل از داخل شدن دیلم در ناحیه قزوین اهل قزوین دائما
با مروت و سعادت و فضیلت و مرتبت آنها در سیادت و شرف و رفعت و علو همت و صیانت نفس بیش از
این بود و امتعه نفیسه از قزوین بسیار بیرون آید و معارف قزوین در عراق و غیر عراق از بزرگان و رئیس
هستند و از همدان تا دینور قریب به بیست فرسخ است و از دینور تا شهرزور چهار منزل میباشد و
از حلوان تا شهرزور نیز چهار منزل و از دینور تا صیمره پنج منزل و از دینور تا سیروان سه منزل و از سیروان
تا صیمره یکروزه راه میباشد و از لور تا کرج شش منزل است و از اصفهان تا کاشان سه منزل و از قم تا کاشان
دو منزل است این است تمام مسافتهای مابین شهرهای جبال و مشاهیر بلاد جبال نیز همان شهرهاییست که ذکر
نمودیم و آنها عبارتست از همدان و روذراور و رامن و بروجرد و کرج و فراونده و نهاوند و قصر اللصوص
و نهر زندرود که همان نهر زاینده رود اصفهان باشد و بلاد دیگر این اقلیم را است مثل اسدآباد
و دینور و قرمیسین و برج و طزر و حومه سهرورد و شهرزور و زنجان و ابهر و سمنان و قم و کاشان و
روذه و بوسنه و کرج و برج و اصفهان و خان لنجان و باره و شهر صیمره و نواحی سیروان [illegible]
و طالقان در مسالک الممالک [illegible] و الراسبی [illegible] الراسبی ضبط کرده

اما ذکر حالات و تعداد نفوس بلاد مذکوره

همدان شهر بسیار بزرگ است واقع بر روی یک فرسخ مضروب در زمین جبلیة الحدوث و اسلامیة الاهل که دارای حصار
و باره و دو قنطره است و چهار دروازه شهر است که همه از آهن است و بنای شهر از خشت و گل میباشد و آنجا
بساتین و بستانهای بسیار دارد و زراعتهای این بلاد هم از میاه جاریه مشروب میگردد هم از آب باران و این قسم
زراعت را دیم میگویند کشت و زرع همدان زیاد است و محصول وافر و ارزان و انواع امتعه و اطعمه در دکان
تجارت میباشد دینور بقدر ثلث همدان است و آن شهر بسیار فواکه و ماکولات با خصب و وسعت نعمت دارد
و بیشتر از اهل همدان خوش طبعتر و نیکو حالتر اند و این شهر هم مردمان احمق و ابله یافت میشود هم رجال
معروف با ذکاوت و زیرکی و اگر بگوئیم دینور بر همدان برتری دارد بواسطه آداب اهالی و تصرف سکنه
آن در علوم و اشعار بیشتر و این فضل دارا اند راست گفته ایم و یکی از رجال معروف دینور ابو محمد عبدالله بن
قتیبه دینوری است که صاحب کتاب ادب الکاتب میباشد و مصنفات بسیار خوبی نیز دارد و اکثر در بعضی

تصنیفات ابو محمد قدح و ایراد نموده اند اما چون همه کتب مصنفات او و قدر و جلالتی عظیم در علم اصول داشت
از درجه اعتبار ساقط نگردید
و اصفهان از دو شهر است یکی معروف بیهودیه و یکی موسوم بشهرستانه و مسافت میان این دو شهر
دو میل راه است مثل مسافت میان بین حلبه و زبیه و در هر یک از این دو منبر است و بلد یهودیه بزرگتر
از آن دو قصبه میباشد و در بزرگی مثل همدانست و بنای هردو از خشت و گل میباشد و این دو شهر
پر آب و گیاه تر و اخصب شهرهای جبال است عرصه فراخ و سبز است و اهل و مالش بیشتر و تجار
و تجارتش اکثر و نعماء و خیرات و فواکه و طیبات و صادر و وارد و آیندگان و روندگان این دو بلد
زیاده از بلاد دیگر است و این بلد مرو مدخل و خلیج ماست بسبب آنکه برای فارس و جبل و خراسان و خوزستان
و در تمام بلاد اقلیم جبال شهری نیست که بقدر یهودیه تجارها با بر و سایر دواب و مواشی بارکش
داشته باشد و از امتعات و منسوجات این بلد بافته های قطنی پنبه و ریسمانست و پارچه های ابریشمی
و پیچهای منقش و سایر اثواب ابریشمی و پنبه که حمل میشود ببلاد عراق و فارس و سایر شهرهای جبال
و خراسان و خوزستان و نظیر بافته های اصفهان از جهت پاکیزگی و لطافت در هیچ بلدی یافت
نمیشود و زعفران و فواکه آنجا را بعراق و سایر نواحی میبرند و از عراق تا خراسان شهری بزرگتر
اصفهان نیست مگر ری
و کرج شهریست پراکنده و فراوم مداینش جمع نیست و این شهر معروف است بکرج ابودلف میباشد و ابودلف
و اولاد وی در این شهر بودند تا زمان آنها منقضی شد و زوال یافتند و ابنیه و عمارات آنها مثل
بناهای سلاطین است قصور عالیه و مبانی رفیعه و فسحه و فضاهای وسیع دارند و زروع و مواشی
آنها از باد استار و در کرج بساتین و مرغزار و حمامهای پاکیزه نیست و از بروجرد و بلاد دیگر فواکه
و میوه جات بآنجا میآورند و ابنیه اش از خشت و گل است و شهریست طولانی بمقدار دو فرسخ و دو بازار
دارد که یکی از آن دو بازار در جنب مسجد جامع واقع است و در میانه این دو بازار صحرائیست بزرگ
(در مسالک الممالک فاصله میان دو بازار را صحرا کبیر نوشته) و ابنیه و منازل و عمارات و حمامات آن
مواجه و برابر یکدیگرند
و بروجرد شهریست با فراوانی و ارزانی و خیر و برکت و فواکه اهل کرج و محالات دیگر میبرند حتی بهمدان
و دینور هم میبرند طول شهر از عرضش بیشتر است یعنی بقدر نیم فرسخ طول دارد و زعفران بروجرد زیاد
است و شهر بروجرد را حمولة بن علی وزیر ابودلف منزه بنا داشته است

ونهاوند شهریست واقع در دامنهٔ کوه بنایش از گل و انهار و بساتین آن بسیار و فواکهش بسیار و بجهت
خوبی و زیادتی میوه‌ها از آن بعراق حمل مینمایند و نهاوند را دو جامع است یکی عتیق البنا و دیگری جدید
و رودراور کوهپایه‌ایست پر درخت و وسیع و در آن زراعت زعفران زیاد و بدرجهٔ کمال است و در بلاد جهان
در هیچ جا بخوبی زعفران رودراور بعمل نمی‌آید و این زعفران را بهر وجه برده و از فرط خوبی حمل بعراق و
سایر نواحی مینمایند رودراور دارای قرای کثیره است و منبر و محراب آن در محلی است که معروف بکرج رودراور
میباشد و آن شهر کوچکی است که بنای آن از گل است پر نعمت و آبان فراوان و اشجارش زیاد و ثمارش
وافر و روغنش بسیار

و حلوان شهریست در دامنهٔ کوهی که مشرف بعراقست و ما او را در صورت عراق بصورت در آورده‌ایم بنای
شهر حلوان از دو ثلث خشت و ابنیهٔ سنگی نیز دارد و تقریباً نصف دینور است
اما دینور با آنکه از این شهر تا محل برف و یخ جبال دو فرسخ است و بعقیدهٔ صاحب مسالک الممالک از دینور
تا محل برف و یخ یک منزل میباشد شهریست با حرارت هوا اکثر نخلستان و درختان انجیر آن زیاد است
و آبها و رودخانه‌های وسیع و عریض در اعمال و اطراف آن میباشد و در حصار شهر شکستگی
و اختلال بهم رسیده است،
صیمره و سیروان دو شهر کوچکی هستند ولی غالب ابنیهٔ این دو شهر از گچ و سنگ است مثل شهر موصل
دارای خرمای بسیار و گردو و سنبوبه و آنچه که در بلاد صرد و جروم است و در این دو بلد آب و
اشجار بسیار است با وجود نزهت و پاکیزگی و در خانه‌ها و محلات آب روان میباشد
شهرزور بلده کوچکی است که اکراد اطراف و جوانب او را احاطه کرده‌اند و نزدیک بعراق است و حاکم و
امیر و عاملی در اینجا نیست و محلیست با وسعت و خوشی عیش و فراوانی و حسن مکان و کثرت نعمت و فراوانی
آن نسبت بحالت و وسعت و صورت دخل و عیش میباشد و همین طور است نیز شهر سهرورد در حالت و
صفت و خیر و برکت سهرورد بسیار است و غلبه کرده‌اند بر آن اکراد و بزرگی و کوچکی این بقدر شهرزور
است اکثر اهالی اینجا خوارج بودند و از اینجا کوچ کردند مگر آنهائی که از فرط حب وطن بخواری و سقوط
نفس راضی شدند و اقامت نمودند بالجمله این دو بلد با خصب و نعمت است و بر گرد هر یک حصاریست
قزوین شهریست و بر آن باره و حصاری میباشد و جامعش داخل شهر است و قزوین از برای دیلم ثغر
و منهل میبود و در بعضی از ایام بنی عباس قزوین سرحدی بود که از آن با دیلم جنگ میکردند و مسافت ما بین
قزوین و مقر پادشاهی دیلم دوازده فرسخ است و طالقان از قزوین بدیلم نزدیکتر است و قزوین آب

جاری ندارد مگر قلیل و آشامیدن اهالی این آب از مسجد جامع میگذرد در قنات اما و بامها آورده
و قزوین دارای اشجار و درختها و میوه‌ها و زراعتها است که کلا دیمی است و از حاصل آن بحوالی و جاهای نزدیک
حمل میشود و بعضی از خوارج در قزوین بودند که هفته بهفته کسی آنها را ملاقات نمیکرد خلاصه اهل
قزوین با خیر فطری و طبیعی و احسان و نیکوئی و از معارف قزوین ابو القاسم علی بن جعفر بن حسان المتکلم
است که اهل بصره او را متکلم و متفلسف میدانند و بقول مشهور با ذکاوت ترین اهل زمان است و
حافظه او از هر کسی زیادتر بود و وزیر صاحب خراسان میباشد و در زمره اشخاصی است که ریاست و نوبت
کارها بر ایشان مقرر است و از اهالی قزوین نیز بعضی معارف در خراسان میباشند که ریاستی دارند و
دارای علم و فضل و پاکیزگی میباشند

قم شهر نیست با حصن و حصار و فراوانی نعمت آبخانه های قم از چاه و میاه باغات و بساتین از زردخانه
فواکه و اشجار بیشتر و فندق بسیار و در آن نواحی دیگر فندقی نیست مگر در شهر لاشتر (الاشتر) که در
آن فندق زیاد است و در جمیع جبل نخل نیست مگر در صیمره و سیروان و شارها است و آنهم اندک و
قلیل است ولی بواسطه نزدیکی بلاد مذکوره بعراق نخلهای آنها بسیار خوب میباشد بالجمله جمیع اهل قم
شیعه هستند و احدی با آنها مخالطه نکرده و غالب مردم این بلد عرب هستند

کاشان شهر نیست کوچک بنای این شهر و شهر قم هر دو از گل است و سایر بلاد جبل نیز همینطور است
مگر ری که بنای آن از گچ است و جمیع شهرهای جبل لطیف و متقارب میباشد و در تمام جبل دریاچه کوچک
و نزدیک نیست و شهر متصل بدریا هم مطلقا ندارد و نهر عظیمی که قابل کشتی رانی در آن باشد در جبل
نیست مگر دو نهر که فاصله و کشیده شده است در میان کوههای جزیره که از نواحی ارمنیه می‌آید که کوهها
دامن و آن دو نهر معروف به ابین است گویا خارج میشوند از جبال بجهة آنکه میریزند بدجله و من آن
دو نهر را بجوی و بنام مرا از مخرج و منبع که بار فند و آن مخرج و منبع در جبال جزیره است ما بین آذربایجان
و نواحی موصل دیلم ام و بر شهرهای مزبوره و نواحی موصوفه جبال شاهقه و تلال شامخه و دشت و
بلندیها و دره‌ها صعبه غالب است مگر ما بین همدان و ری تا قم که جبال و صعابش کم است و بلاد دیگر
احاطه دارند بجبل از حد شهرزور تا حلوان و صیمره و سیروان و لور و اصفهان و حد فارس راجع
بکاشان بسوی همدان تا منتهی میشود بسوی قزوین و نواحی دیلم است و کوههای صعب از حد شهرزور
تا آمد ممتد است در میان حدود آذربایجان و جزیره و نواحی موصل و آن واقع است در طول
و پهنا میباشد که عرضش نه در یک موضع بلکه در مواضع عدیده سی فرسخ تا چهل فرسخ و کمتر و بیشتر

که در آن دیده میشود بکثرت در بیابان و صحرای هموار و این کوهها مسکون و دارای اهالی است
و سکنه آن اکراد حمیدیه و هواتیه و مهرانیه و غیرهم میباشند از اکراد شهرزور و ممتد است جبال در
آذربایجان میانه صعب و سختیها و آسانی و همواریها و جبل است تا جبل قبق بر کوههای جرمیه
و حد و سفلای این جبال از نواحی شهرزور تا نواحی کاشان و حد و خوزستان معروف بماهین است
که ماه کوفه و ماه بصره باشد و جهت نسبت دادن جبال دیلم بدیلم اینست که این جبال بنفسه قایم میباشند و
برای اینها سلاطین مخصوص هست و فقط اتصال آنها از جانب مشرق بکوههای طبرستان و جرجان است و از جانب
مغرب بکوههای آذربایجان و میان اینها فاصله و حاجزی نبوده تا قابل تنها ذکر کردن شود و اضافه میشد
دیلم را بسوی معامله خراسان و یک دفعه بسوی آذربایجان اگر چه صاحب مسالک الممالک در وصف ری همین
بیان را میکند یعنی منضم مینماید ری را بدیلم اگر چه ری خود قایم بنفس است بجهت اینکه اتصال ری بدیلم اتصال
واحد است و در میانه حاجزی که اسباب استقلال و افراد ذکر ری باشد نیست پس ری از توابع خراسان و
نه از جبال شمرده میشود و ری شهری است که در مشرق بعد از بغداد شهری معمورتر از آن نیست اگر چه نیشابور
از حیثیت عرصه و وسعت رقعه و بلدیت بزرگتر از ری است اما ری از جهت ثروت و پیوستگی ابنیه و فراوانی و
غنا و ثروت و عمارت معمورتر از نیشابور است و شهر ری واقع است بیک فرسخ و نیم مضروب در زمین و غالب بناهای
آن از خاک و خشت میباشند

و از جبال شهره این نواحی کوه دماوند است و آن کوهیست بسیار مرتفع و آنچه من شنیده ام اینست که بجهت زیادی
ارتفاع و بلندی تا مسافت پنجاه فرسخ اینکوه دیده میشود و نشنیده ام که احدی بالای اینکوه رفته باشد و
افسانه‌های ملیح از این کوه حکایت و نقل مینمایند و میگویند جمیع جادوگرهای دنیا در اینکوه سکنی کرده اند
و ماوی کرده (صاحب مسالک الممالک در وصف جبل دماوند گوید از مزخرفات فرس اینست که ضحاک تا کنون در
کوه دماوند زنده است) و کوه هیستون که بیستون باشد و آن کوهیست بلند و عالی که احدی بالای آن نرفته و
راه انتجاعیکه بمکه معظمه میروند از نیشابور تا حلوان در پائین و در بعضی از همین کوه است و از ری تا حلوان هم
عبور حاجیان از اینمحل است و روی کوه صاف و هموار میباشد که گویا مخصوصاً تراشیده شده است از بالا
تا پائین و با ارتفاع چند قامت از زمین روی کوه در کمال نرمی و صافی حجاری شده که بعضی از مردم عقیده که شاید
عمرو بن بحر الجاحظ باشد و در کتاب البلدان خود ذکر نموده و آن کتاب نفیسی است در معرفت امصار بر این است
که بعضی از اکاسره اراده کردند که امر بتراشیدن بازاری در اینکوه نمایند تا دلیل شود بر قوت و شوکت و
تسلط آنها و در پشت اینکوه در محلی که قریب است بجاده عراق مکانیست شبیه بغار که در آن چشمه آبیست

جاری و در آنجا صورت دابه ایست خیلی خوب بعضی بر این اند که صورت اسب کسری است که شبدیز نام داشته

و صورت کسری که بران اسب سوار است نیز مصور شده و صورت زن کسری که شیرین باشد و سقف

ان غار است یکی از اشخاص که آن غار را در آن کوه دیده بود برای من حکایت نمود که در بالای غار مزبور

بمسافت زیادی صورت مکتب خانه و اطفال و معلمی است از سنگ و در دست معلم چیزیست شبیه بسمره و

تازیانه که باطفال میزند و نیز همان شخص گفت در آنجا صورت مطبخ و زن طباخی را دیدم که بپا ایستاده

بود و دیگهارا بجاها نصب و دیگپایه های معمول سوراخ دار و در دست زن طباخی کفگیری یا کچه از

سنگ و دیگر کوهی در این نواحی نیست که معروف و مشهور باشد و کوه سبلان مشرف است بر اردبیل و

باعتقاد من از کوه دماوند بزرگتر است مگر اینکه سبلان موضوع و جدا شده است از کوههائیکه مضافست

و مواجه شده است از او و بانیه نزدیک بآن شد تا علو و بلندی آن مشهور گردد و کسی را ندیده ام که بالای

بلندی این کوه رفته باشد و جبل الحارث بدبیل اعظم از هر دو است و جبال خرمیه جبال مشرف

منیعه ایست که خرمیه در آن جبال است و بابک خرمی منسوب بخرمیه است و در قراء و دهات ایشان مساجد

ساخته شده و قرائت قرآن مینمایند و نسبت کذب و دروغ با ایشان میدهند و میرسانند که آنها متدین

بهیچ دینی نمیباشند مگر اباحه و نفی محرمات و نقود این نواحی جمیعاً طلا و نقره است و طلا بر نقره غلبه

دارد

اما اوزان. از همدان و ماهات چهار صد درهم است و ندانسته ام من که در جمیع بلاد جبل معدن طلا و نقره

باشد مگر در نزدیکی اصفهان معدن سرب است که آن معدن مواجه فارس است غالب کسب اهل جبل

کوسفند داریست و شبانی و قوت غالب ایشان شیر است و پنیر از شیر جبل آنچه حتی پنیر جبل عراق و فارس و غیرها

میشود و این لبنیات را بخوبی صفت میکنند و اما دیوان و مقر حکمرانی آن در زمان ما در ری است بجهة

اینکه سلطان این اقلیم ابو علی الحسن بن بویه است که در ری توطن و اقامت نموده و جبال بتمامه در تصرف

او است و باج و خراج این مملکت باو واصل میشود و مرتفع میشود از جبال در حال مجاورة از برای عمل

اصفهان از زمین فارس و هزار هزار دینار این بود عقیدهٔ ابن حوقل و صاحب مسالک الممالک

در جبل

صاحب کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم در باب اقلیم جبال و توصیف و شرح آن گوید

این اقلیم گیاهش زعفران و مشروبهایش عسل و انواع شیرها است اشجارش از فندق و انجیر میباشد

فی الحقیقه اقلیمی است معتبر و پاکیزه و با صفا و آراسته و بگیاه و با طراوت با قدر و منزلت از بلاد معتبر عظیمه

آن شهر ری و همدان و اصفهان است و چون این اقلیم و بلاد آن را شرح دهیم مزیت و برتری آن بر سایر
اقالیم بر مطالعه کنندگان معلوم گردد و از بلاد این اقلیم دینور با صفا است و کرمانشهان و نهاوند و قم
و کاشان و دماوند و کرج و قصران که ما بنگارش آن خواهیم پرداخت در اقلیم جبال هیچ وقت از سال
گرما و حرارت هوا نیست و حشرات الارض و جانورهای موذی از قبیل کک و مگس و مار و عقرب و کرم
و غیرها یافت نمیشود در تابستان سرتاسر این اقلیم بهشت و باغ و بوستانست و در زمستان هیزم و
زغال وافر است و بهائی نیست و نیز در فصل برودت هوا گوشت نگندد و قدیما است که از اطراف و نواحی این
اقلیم حمل بخراسان میشود انگور و سیب این اقلیم تا آخر سال دوام میکند مردم این اقلیم همه عاقل و حاذق
و هوشیار و متین میباشند برای این اقلیم عیبی نتوان جست جز اینکه سرمای آن شدید است و در
زمستان بواسطه کثرت برودت گونه اهالی شکافته و دست و پای ایشان کبود و رویهای زرد و افسرده
و آب از بینیها روان میباشد اما در این اقلیم از طایفه جبلی اشخاص غالی هستند که در محبت معاویه
افراط و غلو مینمایند نیز از طایفه بخاریه هستند که طوایف هادیه را بالصراحه تکفیر میکنند
(بخاریه حنفی مذهب اند در ری) و نیز از معایب اقلیم جبال تواتر خسف اراضی و زلزله و جور و اعتساف
سلاطین و سختی والدو است و همیشه اهالی در قبض و بسط و یأس و رجاء و شدت و فرج و ضعف
و قوت هستند و دمی از اضطراب و تردید فارغ و ایمن نمیباشند و هرکس داخل این اقلیم شود از
جهت علیا یا سفلی یعنی از جانب جبال یا بوادی از افسردگی و برودت هوای آن و هوا او نیز مبتلا بمشغله و
گرفتاری میگردد و اگر در آنچه بیان مینمایم تعمق و تعقل نمایند مطلب مفهوم میگردد و خلاصه
اینست که هر کجا مشهور است عراق از حد تعیین همان اقلیم جبال اکثر وصف و تحدید شد اما مراد در
اصفهان سخنی است آشکار و بین که دانشمندان باندک تاملی آن را فهم مینمایند و دفع شبهه و خلاف
و مناظره میشود و صورت آن از قرار ذیل است

ما اقلیم جبال را سه ولایت و هفت ناحیه قرار دادیم و اصفهان را داخل آن عداد کرده و آن را برحسب
صورت بسایر بلاد جبل ملحق نمودیم اما وصفا از اهم فرد نمودیم و در طی بیان و شرح این اقلیم اشکال
و نکته غامضی را که در اصفهان است یاد کردیم بنابراین اولین شهر جبال از جانب حلکه و دشت شهر ری
است بعد از آن شهر همدان بعد شهر اصفهان و نواحی قم و کاشان و صیمره و کرج و ماه الکوفه و ماه
البصره و شهرزور و امارت ولایتی است پاکیزه و پر آب دارای اراضی سبز و دهات نزدیک و رساتیق معتبر
و میوه فراوان و بالنسبه این همان ولایتی است که طمع ایالت آن عمر بن سعد شقی را بشهید نمودن

حضرت سید الشهدا حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام تحریض نمود و اختیار کرد ری را با آتش دوزخ
چنانکه خود آن ملعون گفته است

اترک ملک الری والری منیتی ام ارجع مأثوما بقتل حسین
وفی قتله النار التی لیس دونها حجاب وملک الری قرة عینی

یعنی آیا ترک کنم و بگذرم از ری با آنکه ری آرزوی منست یا باز گردم گناهکار و عاصی بواسطه قتل حسین
و حال آنکه در قتل حسین آن آتشی است که هیچ حجاب و مانعی در جلو آن نیست و ملک ری نیز روشنی چشم
منست در احادیث و اخبار است که چون خاک ری محل روئیدن سپر است لعنت کرده شده است و
ری بر دریای غبار است یا بحر بیتا از مردمان سفله و بیت بخت نصر خاکش ملعون و مانع از قبول دعا است و
هرون الرشید گفته است دنیا را چهار منزل است دمشق و رقه و ری و سمرقند و ری را [illegible] بن
اصفهان طرح و رسم کرده و بنا نهاده است در خبر است که ری یکی از درهای زمین و محل اهل
و جمع عامه خلق میباشد و از هر سو رخت بآنجا میکشند اصمعی گوید ری عروس دنیاست و گویند زمین
بسیار خوش هوا و معبر و گذرگاه خراسان و گرگان و عراق میباشد و اسم دیگر برای قصبه آن شهر
و بافتم از بلاد و امصار توابع ری آوه و ساوه و قزوین و ابهر و شکنبة الحوار است و از نواحی آن
قم و دماوند و شهرزور میباشد و از قری و دهات و رساتیق دو قوسین و قصران الداخل
و قصران الخارج و ستو و بهزان و فرج و جنی و سیرا و فرو و زدام میباشد اما همدان ولایتی است
که در وسط این اقلیم واقع است و شهریست بسیار عظیم و آباد دارای آثار و ابنیه قدیمه و همدان بن
فلوج بن سام بن نوح علی نبینا و علیه السلام آنرا بنا نهاده است و گفته اند جبال بمنزله عسکر است
و همدان امیر و سپهبد آنست و این شهر الحق خوشگوار است و نواحی شهر بزرگ و وسیع و انهار و میاه آن
وافر و کثیر و درختهای بیشمار و اشجار سر درهم و اثمار خوشگوار و لذیذ و خاکش مهیج
قتال و دهات و رساتیقش از بسیاری خضارت و صفا محل نظر و جای تعجب است بالجمله
بعضی از کتب دیده ام که ری و اصفهان داخل بلاد پهلویین نیستند و بلاد پهلویین همدان و
ماسبذان و مهرجانقذق است که صیمره باشد و ماه البصره که نهاوند باشد و ماه الکوفه که
دینور است و از بلاد تبعه همدان اسداباد و آوه و سیددامن و بیه و سیراوند و رود داود و
طرز است و از نواحی ماه الکوفه و ماه البصره و ماسبذان میباشد اما اصفهان را از اقلیم جبال محل
نمودن از قبیل قیاس کردن مسائل شرعیه است در نظر این فقیر واسته مسئله و حکم نمیخورده قاطع و الخ

بنابر رای و مذهب علما و شیوخ ما که اهل عراق هستیم چنانکه گفته اند چون ابلق و جولان شبانه را
از دو اصل مختلف اقتباس کرده اند و متشاکل شده دو حکم متباین و ایشان بقفیا احتیاط ملحوظ داشته در باب
آن دو شی و بهر اصلی نصیب و سهمی از آن دو حکم مختلف عطا شده است یعنی که استر و حمار مشابه گربه
شدند در ساکن بودن در خانه ها و بدین جهت احتراز و دوری نمودن از نیم خورده آن دو متعذر است
و نیز مشابهت بهم رسانیدند آن دو در حرام بودن گوشت سبک پس عطا کرده شده با استر و حمار از هر اصلی
حکمی همچنین است اصفهان چون در زبان و علامتهای دیگر مشابهت و مشاکلت با اقلیم جبال بهم رسانید
و از آن طرف داخل در حدود فارس شد بنابر آنکه برای فارس چهار حد قائل شده و یکی از حدود اربعه
اصفهان را قرار داده اند واجب آمد که ما با اصفهان عطا کنیم از هر یک از اقلیم جبال و فارس بهره و
قسمتی و برای اصفهان مرتبه و حکمی قرار دهیم اما بهره اصفهان از اقلیم جبال اینست که اکثر در جزو
این اقلیم ذکر و وصف کنند و سهم و بهره آن از فارس بودن در انخطاط است با رسم و علامات آن و اگر
گویند چرا اصفهان را مثل دو گوش در قول شافعی قرار ندادی در وقتی که اختلاف کردند در اینکه
آیا دو گوش از سر است یا از صورت شافعی برای دو گوش حکم ثالثی قرار داد (یعنی آنرا از سر شمرد
نه از صورت) و شستن جداگانه و مسح کشیدن با انفراده و چنین است حالت اصفهان وقتیکه از جهتی
بفارس نسبت داده شد و از جهت دیگر بجبال و در اینصورت واجب است که از هر دو رسم و علامت
آن جدا و منفرد کرده و از انحطاط دیگری قرار دهند با فصل و ممیزی که جدا کند اصفهان را هم از جبال
و هم از فارس جواب گوئیم این قیاس و حمل فاسد و باطل است زیرا که دو مباین اند و جمع نکرده بعلت
و سببی واحد هر گونه که فرعی را بر اصلی قیاس کنند بدون علت جامعه قیاس او فاسد است و اگر بگویند
علت جامعه میان اینها اینست که هر یک از این دو را چیزی که محدود و منتهی است بسبب قوی بحکمی
جذب میکند جواب اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده دو گوش از سر میباشند و بنصوص
شک و اشکال را مرتفع کرده اند و چگونه میتوانیم آنرا اصل قرار دهیم از برای چیزی که در او شک داریم
و اگر بگویند معنی قول پیغمبر که فرموده من الرأس اینست که دو گوش در سر هستند جواب گوئیم که عقل
ابا دارد از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمایشی بفرماید که ثمره و فایده بر آن مترتب نباشد و
کیست که نداند گوش در سر است و حال آنکه مقصود و منظور پیغمبر صلی الله علیه و آله از این فرمایش تقریر و
توضیح حکمی است که محل اختلاف شده از احکام دیانت و چنانچه ثابت نه تعیین وضع گوش آیا هرگز دیده که
کسی بگوید گوش پیدا کردن است یا در رشانه و بالفرض که این اصل هم صحیح باشد قیاس نمودن اصفهان را

بر اقلیم جبال صحیح نیست زیرا که این قیاس با اصول مخالفت دارد زیرا که قسمت اصلی چهارده اقلیم و یک شهر
خواهد شد و آن یکشهر باقی خواهد ماند بدون هیچ نظیری و چنانکه گفتیم ما جایز نیست کسی وتر را یکرکعت
بجا بیاورد (مراد از این وتر دو رکعت نافلهٔ عشاست) چرا که از برای آن یکرکعت در اصول نظیری نخواهد بود
و اگر بگویند چیست نظیر چهارده اقلیمی که تو مبتدع و مخترع شدی و مملکت اسلام و ایران اقالیم تقسیم کردی
جواب اینست که نظیر قسمت من قرارداد همین است که کل عالم را این چهارده اقلیم تقسیم نموده اند یعنی هفت
اقلیم آباد و هفت اقلیم خراب و اگر ایشان از آن اقالیم قطعهٔ را جدا میکردند یا فاصله میگذاردند و ناحیه
جانبی را منفصل میداشتند آن وقت قیاس کردن و حمل نمودن اصفهان بر جبل صحیح میشد و اگر بگویند
چرا اصفهان را مثل دو کوش قرار ندادی که لامحاله از سر هست شد و صریح آنکه گفتی اصفهان از فارس است
جواب این است که فهم عرفی در مذهب ما اصل است و تبادر مقدم بر قیاس میباشد همچنانکه ما نیز مقلّد
داشتیم و اصفهان را در عداد بلاد جبال شمردیم و علی التحقیق مردم اصفهان را از جبال دانسته و
شناخته اند و معروف و منسوب بجبال است و اگر بگویند بنابراین اصفهان را از جبال قرار بده در
صورتیکه در عرف ناس هم همین قسم معروف و شناخته شده جواب اینست که شهر و خطه قرار دادن
و تحدید پادشاهان حدود و اقطار ارض را و قرار دادها و تسمیه های ایشان نزد ما و در علم ما
نیز از اصول است و مثالهای ایشان در این فن که علم جغرافیا و قسمت اقالیم باشد مثل احکام صحابه
است در علم شریعت و همانطور که فقهاء مخالفت با صحابه میکنند در چیزی که صحابه در آن رای و
فتوی دادند ما نیز مخالفت ملوک و سلاطین مینمائیم در چیزیکه آنها رسم و وضع نموده اند اینچیز را
و ایشان علی التحقیق اصفهان را در خطه و رسم فارس داخل نموده اند و حدود پارس را با اصفهان
و بروذان چهار قسمت کرده اند بناء علی ذلک این دو فقره نیز دو اصل و دلیل شد که میکشند
اصفهان را از این جهة و نمی بینیم راهی و وجهی غیر از حمل کردن اصفهان بر قیاسی که ذکر شد
بهر حال قصبه اصفهان و جائیست بسیار بزرگ و آباد و معمور و اهالی آن بسیار خیّر و صاحب جود
و منشأ این شهر شهر تجارت و معاملت است آب چاههای اصفهان شیرین و خوشگوار است و فواکه
و میوه هایش لذیذ و بسیار و هوایش در کمال لطافت و صفا و آبش سبک و خوب خاکش بهجت انگیز
بحدیکه مورث تعجب میباشد عمارتش خوش وضع و بدیع تجارش معتبر و متمول ارباب حرف و
صنایعش نیز هوش و با ذکاوت از جمله نساجهای قابل ماهر دارد مصنوعات و منسوجات اصفهان
را باطراف و اکناف عالم میبرند مردم اصفهان متصف بصفت سنت و داخل در طریقهٔ جماعت و

ج ب

الحق خلقی بسیار زیرک و با فطانت میباشند مسجد جامع اصفهان راست بسیار معمور و رفیع البنا بوسعتی که
بجماعات دارد هوای این بلد از حیثیت حرارت و برودت کمال اعتدال را دارد و حشرات الارض و جانوران
موذی از قبیل کیک و پشه و گزندگان دیگر یافت نمیشود بنا بر روایتی بخت نصر چون بر بیت المقدس غلبه
نمود استیلا یافت بنی اسرائیل را از آنجا بیرون کرد آنها در بقاع و اماکن ارض گردش و جستجو نمودند
تا شهری را پیدا نمایند که شبیه ببلد خودشان باشد و در آن ساکن شوند هیچ جا را بوصفی که میخواستند
نیافتند مگر قصبه یهودیه اصفهان را لهذا در آنجا سکنی گرفتند اما این قصبه فی الحقیقه بهشتی است که در
ان کاوان چرا میکنند و قومی که در زبانهای ایشان گرفتگی و عجمه هست و از صفت ظرافت و سخاوت
عری و بری هستند و در زیر عمامه های آنها بالشها و مخده های کوچک و چیزهای دیگر است که اسباب
بزرگی عمامه آنها میشود و در معامله و بیع و شرای آنها فساد هست لباسهای کهنه را که بر تن دارند محض
دیبا پاره پاره مینمایند مذهب اهالی غالبا حنبلی است و در دوستی معاویه غلو دارند و اشخاصی در
این بلد دیده میشوند که گرده نان در موزه ها و جامه و آستینهای خود پنهان کرده لقمه لقمه بدهان
میگذارند بامور محتاجند مختصر وضع اصفهان بدمشق شبیه است ابنیه و عمارات از خاک و خشت
میباشد اما خاکی که نظر انداز در هیچ جا ندیده ام بازارهای این بلد بعضی بی سقف و برخی مسقف است
مسجد جامعی که در بازار واقع است متین و محکم البنا و ستونهای آن از سنگهای یکپارچه مدور است
و در جانب قبلی آن مناره ایست که ارتفاع و بلندی آن هفتاد ذرع میباشد و تمام بنای مناره
از خاک و خشت است معهذا هیچ آثار خرابی در آن دیده نمیشود و تغییر نپذیرفته است دو رودخانه
از وسط شهر میگذرد که شهر را دو قسمت نموده اما اهالی از آب آن نمیخورند بلکه بمیالات در کنار
این دو رودخانه کرده بعضی کثافات در آن میریزند این قصبه را دوازده دروازه است و اصل شهر
تا قصبه یهودیه دو میل راه است و بر گرد آن حصاری بسیار متین و محکم و رفیع و بلند کشیده شده
و پلی بسیار عظیم بر روی رودخانه بسته اند و جامعی دیگر در این قصبه است که بسیار مستحکم ساخته اند
بنای این مسجد قدیمتر از بنای شهر است

خولنجان از جانب خوزستان شهری بزرگ و معمور است و فواکه اثمارش غیر محصور و سیم بلدیست
واقع در دامنه و پای کوه که اشجار گردو و فواکه زیادی دارد و در آن مسجد جامعی است خوش وضع
و تازه ساز که درب و دروازه دکاکین و بازار واقع است و در آن بلد آب جاری که از بازارها و کوچه ها
و معابر شهر میگذرد و منبعش را از چشمه میباشد که منبع آن در کوه است و آن کوه در راه قصبه یهودیه واقع است

و بر فراز کوه قلعه ایست که از قرار مذکور چشمه آب عذب در آن قلعه میباشد و خزاین پادشاهان همیشه در آن قلعه بوده است

و الزین شهر کوچکی است در اقلیم جبال در حوالی نهر طاب انواع اطعمه و ماکولات این بلده فراوان و ارزان است میوه جات زیاد بسیار خوب دارد چنانکه ما در آنجا هشت من نان بوزن و من خودشان را بیکدرهم خریدیم و بر این قیاس است نرخ سایر ماکولات و فواکه مسجد جامع بسیار خوش وضعی در سنه سیصد و شصت و هفت هجری در این بلده ساخته اند

اردستان بزرگترین از بلده هائیست که در طرف بیابان خاک اصفهان واقعست بازارهای پاکیزه خوش وضع و مسجد جامع معموری دارد و مشایخ و فقهای این بلده بسیاراند و این بلده در زمینی واقع است آرد مانند بواسطه سفیدی و نرمی خاک و اشتقاق اسم این بلده از همین است یعنی در اصل آردستان بوده و بعد آنرا مخفف نموده اردستان گفته اند

کاشان بلدی است واقع در حد بیابان این شهر عظیم الاسم و قدیم الرسم میباشد اطراف آن مزارع و قرای خوب و قنوات عدیده و میاه کثیره دارد اهالی کاشان با حذاقت و دانش اند مخصوصا در حرف و صنایع و ساختن ظروف مس و در این بلده معدن سنگ مرمر و لاجوردی دیدم که معدنی بخوبی آن در هیچ بلدی ندیده ام و این بلده را عقارب عجیبه است گویند وقتی که ابو موسی اشعری از فتح کاشان عاجز شد عقرب زیادی از حوالی شهر بدانجا حمل کرده و آنها را در سبوها سفالی و کوزه ها نموده بواسطه کمند و منجنیق بدرون شهر انداخت و سکنه دوچار و گرفتار اذیت و اضرار عقارب شده ناچار شهر را تسلیم نمودند

اما اصفهان شهریست نفیس و آراسته و قم و کرج از مضافات اصفهان بوده مگر اینکه بعضی از خلفا آن دو را از مضافات ری و همدان قرار دادند و همیشه دواوین و کتب شرح این ولایت را جدا گانه و بانفراده مسطور داشته و ذکر آن مقدم بر همه بلاد بوده بجهه بزرگی و رفعت شان آن در نزد ملوک و سلاطین

و وی بلدیست با جلالت و بها و نبالت و صفا بکثرت مفاخر موصوف و بوفور ذخایر معروف و باقسام فواکه مشحون و بانواع نعم مقرون اسواق آن وسیع و خانات آن معتبر حمامهای آن با نظافت و بساتین آن متنزه پیوسته بغمت امنیت و ارزانی برای مردم وی حاصل و از شر گزندگان و جانورهای موذی محفوظ قنوات کثیره و میاه وافره و مکاسب عدیده و تجارات مفیده دارد و در این شهر از علمای اعلام و عوام زنان و نسوان با عقل و تدبیر بسیار است محلات وی پاکیزه و طیب است هوا اش لطیف و خاکش طرفه و با نظافت

وضع است اهل ری با جمال و کمال و عقل و فضل و برتری میباشند و مجالس تحصیل و مدارس تکمیل و
قرائت اهل بلد و صنایع عجیبه و بدایع ظریفه و مکارم و خصایص ایشان زیاد است هیچ کوینده خالی از فقاهت
نیست و هیچ بزرگ و رئیسی بعلم و درایت محتسبش صاحب اسم و خطیبش بلیغ و ادیب و محضر ری زیب و
زینت بلاد اسلام است و از امهات بلدان محسوب میشود و در آن از پیران و مشایخ فقها و علما و رجال
جلیل القدر و ائمه و اوتاد و پیشوایان و زهاد و سپاهیان و سران لشکر و ملوک عظیم الشان از حد بیرون
است و از خصایص ری فود برف و یخ است و از برای فقاعش ذکر و بیانی نیست و برای بیانش
اسم و نشانی طلاب و محصلینش را علم و اخلاق است و رسانیدنش را قدر و منزلتی معتنا به کتابخانه‌ها
خوب و عجیب دارد و بساتین خوب از خربزه و غیره و (روده) که اسم دو مکان است از عراق اعلی و اسفل
و وضعی خوش آیند دارد در ری است و ری را قلعه و شهر نیست که اسواق رفیعه و خانات عالیه دارد
و الات و ادوات صنایعشان نفیس و پاکیزه است و زنی ما وارد شدیم بابو العباس البزدادی که
منسوب به یزدآباد از قرای ری است و این در وقتی بود که ناصر الدوله دیلمی او را در نیشابور در محل
با نزهت و صفائی منزل داده بود گفت من نمیدانستم نیشابور شهر نیست باین خوبی و پاکیزگی آبادی مثل
نیشابور هست هر یک از حضار مجلس سخنی در این باب داشتند اظهار نمودند و عقیده خود را بیان کردند
آنگاه من شیخ را دعا و ثنا نموده گفتم نیشابور از ری بزرگتر است و اهلش غنی‌تر اند اما ری پاکیزه‌تر و با صفاتر
و آبش نیز بیشتر است بالجمله محسنات این شهر زیاده از آن است که ما وصف نمودیم عیبی که دارد این است
که آبش مسهل است و خربزه‌اش قاتل و علمایش مضل ان تغالب کوشت خوراک اهالی کوشت گاو است
هیزمش نیز کم است و فتنه آن بسیار و کوهستانش سنگ و قلوبشان مخزن عصیان و مکر و جماعتی متکبر و
منافق و ائمه جماعت مختلف و مخالف چنانکه امامت جامعش در وقتی با حنفی مذهبانست و روزی با شافعی
مسلک و بعضی شعرا و صاحبان ارجوزه در باب ری گفته‌اند

الری فیها درهم کدانق — والخبز فی اعلی علو الخالق
واللحم قد علق بالشواهق — واکربها من قاطع وسارق
اسرف للحبات من عقاعق — ولیس بالمامون من ترافق
یحلف بالطور و بالمشارق — انی علی حق فغیر صادق

وهو اذا اخصاص عین الفاسق

بالجمله دو شهر ری نقش بنا یکمرتبه است اما اطراف آن قدیمی خرابه میباشد و مسجد جامعی دیکر طرف

شهر و داخل حصار است و در پشت مسجد بنا و عمارتی نیست و قلعه و باره شهر نیز خراب و بایر میباشد
اما محلات و ابنیه و عماراتیکه در خارج شهر ساخته شده معمور و آباد است ولی بدون بازار و دکاکین و
اسواق دایره در داخل باره است و در داخل شهر نهرهای جاری و آبهای روان هست و در مجموع طرق قنوات
بسیار میباشد و کتابخانه معروف ری در کاروانسرائیست که واقع در دروازه اسفل است و محل فروش
خربزه قرب مسجد جامع است

و قزوین شهر بزرگیست و تاکستان زیادی دارد و بر گرد شهر حصاریست محکم و آب خوردن اهالی
از چاهها و آب باران و نهر و رودخانه ایست که در وانهای شهر واقع است و این شهر محل و معدن
فقه و حکمت است

و همدان مصر مملکت یعنی شهریست عظیم و نیکو و قدیم و آبش سرد و گوارا است و چشمه ها بسیار دارد
و در آن جامعی است بی شبیه البنیان و عتیق البناء اهل همدان چاپلوس و متملق و باغرباء و فقراء مهربان و
خوش رفتار باغات همدان شبیه ببساتین است و مسجد جامع آن که واقع در بازار است عمارت و بنیانش در
غایت استحکام و اعتبار میباشد بازارهای همدان سربسته است و قلعه در وسط شهر دیده میشود
که خراب و بایر است و بر گرد شهر حصار و باره موجود است خلاصه همدان شهریست پاکیزه و نفیس و
نان این بلده ارزان و حلویاتش ممتاز و نیکو و گوشت در این شهر زیاد است و غیر از خصایص مذکوره
باز همدان را محسنات هست اما هوایش بسیار سرد و اهلش بحسد معروف و مکر و تزویر ایشان مذکور و
و غلو ایشان در حق معاویه معروف است فی الحقیقه معدن و جایگاه رعد و برق و برف و دمه است چنانکه
یکی از شعرا گفته است

النار فی همدان یبرد حرها　　والبرد فی همدان داء مسقم
والفقر یکتم فی بلاد غیرها　　والفقر فی همدان ما لا یکتم
قد قال کسری حین ابصر ظلمها　　همدان فانظر فوق افلاک جهنم

خلاصه امروز بنای همدان آن معموری و آبادی قدیم باقی نیست و لی پاکیزه تر و سزاوارتر و آبادتر از همدانست
یعنی اهل همدان پراکنده و متفرق شده اند و علمای آن کراست و ری و رونق همدان را شکسته و دولت و ثروت
آنرا برده است همدان در دامنه کوه واقع و ابنیه و عماراتش از خاک و خشت خام است و سعت خاکش چهار
فرسنگ در چهار فرسنگ یا دو فرسخ در دو فرسخ میباشد شهر همدان مرتفع و عالی است
اسدآباد قصبه و شهر کوچکی است از مضافات همدان عمارات آن محکم البناء و بازار و معاملاتش رواج و

بارونق و محل خیر و برکتست عسل در اسدآباد زیاد است قصر کسری در یکفرسخی آنجاست و یک تل
رفیعی در میانه اسدآباد و همدان فاصله است و آبهای جاری دارد و مسجد جامع معمور جدید البنای
اسدآباد در کوچه‌های باصفا واقع شده است و طرفه محلی است که قصر کسری در آنست و از جاده دور
افتاده و قیمت اشیاء و ماکولات آن خصوصاً نان ارزانست و بازارهایش مسقف و سایه‌دار میباشد
(روذه) و (بوسنه) که نام دو محل از همان محال است معدن بادام است و بادام یکمن قلوب بچهار دانق
است که هر دانقی شش یک درهم باشد و در آنجا نهر عظیمی است و روذه واقع مابین جبال و قرمیسین است
(قرمیسین نزدیک بنور و معرب کرمانشاهانست) بهرحال روذه جائی باصفا و اطرافش بساتین و
باغ میباشد مسجد جامعش در بازار واقع و عالی و خوب و بانی آن عضدالدوله دیلمی است در
آنجا خانه و عمارت خوب بخوش وضعی است که در طرف معبر و جاده واقع است فقاع اینجا بخوبی
معروفست

و قصر اللصوص قصبه کوچکی است و در آنجا قصر و عمارتیست از سنگ که عمارت بر روی ستونهای سنگ بنا
شده است و صنایع عجیبه در ساختن آن عمارت بکار برده اند

و نهاوند و آن ماه البصره است شهری بزرگ و پرآب و اشجار و کثیر الاثمار و در آن دو مسجد جامع
معتبر است

و مزارع الزعفران که دو شهر دارد و مسجد جامعی در آن است واقع در وسط شهر که در اقلیم جبال مانند
آن عمارت وجود ندارد و یکی از دو شهر مزبور روذراور است و مزارع الزعفران در آنجاست و شهر دیگر
سیراوند میباشد که در دامنه کوه واقع است شربشان از آب چشمه‌ها و بساتین زیاد و اثمار بسیار
و اشجار بیشمار دارد

و دینور که ماه الکوفه میباشد شهری پاکیزه و آباد است و اهلش ظریف و نظیف و اسواقش بهم پیوسته
و ردیف و آبش سرد و گوارا و محلی از آن نظیفتر دیده نمیشود در دهنه چشمه‌ها و نهرها کولها و لوله‌ها
قرار داده اند که بواسطه آنها آب از چشمه‌ها خارج و جاری میشود و بساتین و باغات را آب میدهد
و مسجد جامع دینور دور از بازار و دکاکین است و بهتر آن مسجد بقیه ایست نیکو و مقصوره و گنبدی دارد
که بهتر از آن مقصوره و گنبدی که مرتفع از زمین مسجد باشد ندیده ام

و صیمره که همان ماسبذانست و بلدی است بزرگ و معمور کثیر الخیر و دهات و رساتیق متصل بشهر دارد
و محل وسیعی است که در طرق سختی واقع شده

وکرج ابودلف شهریست مرتفع و عماراتش از هم منفصل و منقطع و مسجدش مختصر بقدر راستی و آبهاش بعینه همان
طور است که در شرح دینور ذکر نمودیم و این اقلیم جبال کرج دیگری هم دارد

ذکر مجملی از شئونات مطلق اقلیم جبال

جبال اقلیمی است که هوای آن سرد است و یخ و برف آن بسیار و هوایش خفیف و لطیف و اهلش با طاقت و لیاقت
و از بلاد جبال فقط اصفهان شهریست که در آن یهودی بیش از نصاری است و گبر و مجوسش بسیار است و
علما و فقهای آن معروف و مشهور میباشند و بکثرت خیرات و مبرات موصوف و مذکور و مذاهب آنها مختلف است
اما در غالب مردمش حنفی و نجاریه بوده مگر اهالی کوهپایه‌ها که شهر کرج زعفرانیه میباشند و در حدوث و قدم
حقیقت قرآن توقف دارند و از یکی از اصحاب صاحب عباد شنیدم که میگفت صاحب در هر چیز اقرار مینماید مگر
در خلق و مخلوق بودن قرآن و ابا عبدالله زعفرانی را دیدم که عدول از مذهب آباء و اجداد خود کرده بود و
مذهب نجاریه را اختیار نموده و بدین جهت اهل رستاقش از او تبرا کردند و حنبلی مذهب در ری بسیارند
با عصبیت زیاد و عوام این طایفه از فقهای اینها تمکین و متابعت را در مسئله خلق قرآن دارند اهل قم شیعه
میباشند و در مذهب خود غلوی دارند و جامعشان را رها کرده بودند و جوامع را خالی گذاشته تا آنکه رکن
الدوله حکم کرد مسجد را بسازند و عمارت کنند و ملازم آن باشند اهل همدان و توابع آن اصحاب حدیث
و اخباری هستند مگر مردم دینور که خاص و عام میباشند و در اینجا اختلاط اصوات است از جمله مذهب
طریقت سفیان ثوری رواج است و ذکر فصول اقامه را دو دفعه میگویند چنانکه رسم اهل اصفهان هم سابقاً
همین بوده است و از قراء قول ابو عبیده و ابو حاتم را قبول کرده اند و ادغام ابی عمر بن کثیر را و بخار انشان نافع
و مفید است و چیزهایی که از ری حمل ببلاد دیگر میشود بردها و بافته‌های مخصوص است که از ابد(?) و پود
و از پنبه میبافند و کاسه‌ها چوبی و ملعقه‌ها که آلت و ختنی(?) سطر باشد از قبیل جوال دوز و شانه‌ها و از قزوین
انواع کساها از قبیل گلیم و جوراب و کمانها و از قم کرسیها و دهنه‌ها و رکاب و جامه و زعفران بسیار و از همدان
و اطرافش جامه و زعفران و اقسام زنبیلها و پوست روباه و سمور و موزه و پنیر و از سرکرد(?) دهی است
از دهات ری طیلسانهای نیکو که نوعی از بالاپوش است و گلیمهای ممتاز حمل میشود و از خصایص ری
خربزه و انواع شفتالو است و از اصفهان مسکوک و اقسام لبنیات و از کاشان قمقمها و آفتابه‌های
مسی است و در این شهر معدن لاجورد و سنگ مرمر است و از دینور شیر و دوغ و پنیر و قزوین را قسی(?)
است که از منسوجات کتان و حریر باشد و در ری کسانی هستند که در باب خلق قرآن کمال تعصب را
دارند همچنین در قزوین در میان دو فرقه اهل سنت و جماعت که هر دو متعصبین بسیارند اهالی همدان

نیز متعصب‌اند اما نه در مذهب اما صفات آبهای این اقلیم غالب آب اصفهان از چاه است و رودی و
آب بسیاری اسهال میآورد و هر کس از غرباء آب نهر فرزین را بنوشد مبتلا بشقاقلوس میشود و انگشتهای پای
او را قطع باید نمود و آب زنده رود سالم و خوب نیست و هوای آن لطیف و نیکو و مایه تعجب و فواکه و میوه‌های
رودی است و عجایب چند در اقلیم جبال است از جمله قریب به بیستون صورتهای عجیبه دیده میشود که بعضی
بعضی صورتها دو ابکسری است و نهر اصفهان را محلی است که آب این نهر در آن محل فرو میرود و جز بندگان
کسی نزدیک بآن محل نمیشود و در دهات محال رویدشت اصفهان تلهای ریگ هست کوه مانند که
هیچوجه بادان ریگها را از آنجا نمیکند و در ناحیه کاشان حصاری است و دور آن حصار خندقی و احاطه
کرده است حصار شهر را ریگ و پهن کرده است باد ریگ را در حول خندق و از آن ریگ چیزی در خندق
نمیریزد و اگر بریزد همان لحظه باد میوزد و آنرا بیرون می‌اندازد و در وسط آن ریگ صحرائیست یک
فرسخ در یک فرسخ و گاو و گوسفند اهالی را در این صحرا حیوانات درنده اذیت میکنند و مبدل میشود در نواحی
کاشان کوهی است که رشحات و قطرات از آن مثل عرق بیرون می‌آید ولی سیلان نمینماید و در هر سال
همینکه بحساب تاریخ فرس قدیم ماه تیر و روز تیر باهم موافق آید و جمع شوند مردم در آن کوه اجتماع کرده و
ظرفهائی با خود دارند و با سنگهای کوچک که باندازه کف دست است آن ظرفها میزنند و میگویند ای کوه
سیراب کن ما را از آب خود و فلان غله ما را مشروب نما و فلان درد ما را چاره ساز و در آن وقت برای
هر یک بقدر حاجت آب جمع میشود و در نواحی کاشان قسمی از روئیدنی است که بر روی زمین پهن و منبسط
میشود و مثل شیشه سفید درخشنده براق بهم میرساند و در دواها آنرا استعمال میکنند و در نواحی
اصفهان مزرع و چراگاهی است که مارهای عظیم دارد و طول آن مارها از یکذراع الی پانزده ذراع میشود
و در دهات قهستان مارها هست که اطفال با آنها بازی میکنند و مارها آنها را نمیگزند و در دهات
زارجانان دهی است مسموم نباشد و در این ده حیوانیست کوچک که خلقت بخفاش شبیه است و شب تاریک
راه میرود و مثل چراغ روشنائی و درخشندگی دارد و محل درخشیدن او سبز رنگ دیده میشود و در این
ناحیه سنگی است شبیه بشکر مدینه منوره و آن سنگها را چون بهم زنند آتش از آن بیرون می‌آید و در کاشان
آبی است که زراعتها را مشروب میسازد آن وقت منجمد میشود و مثل سنگ منجمد میگردد و در قهستان آبی است
که هر کس از آن آب بیاشامد گلوی او را زالو میگیرد و در حال میمیرد و غاری است که آب از آن میچکد و سنگ
میشود و در رستاق غامدان چشمه ایست که در فصلها از آن ماهی بیرون می‌آید و پس از ماهی مارهای
سیاه و بعد از بیرون آمدن اینها آب چشمه فرو میرود و تا یکسال از یاد نرفتنی از آن نیست و دیگر

جامع قصبهٔ همدان در حقیقت از قرار مذکور شبیه بدرخت و قواق

اما معادن اقلیم جبال در رستاق قهستان و در تیمره کوچک و بزرگ معدن طلا و نقره موجود است
و در قهستان معدن مومیائی و در ساغند معدن زاج خوبیست که در نیکوئی قریب بزاج مصر است
و در اصفهان کوه سرمه هست

اما اوزان اوزان در بلاد جبل باختلاف است من ری دو ربع هر شش صد مثقال و رطلشان سیصد مثقال
و من سایر بلاد این اقلیم چهار صد مثقال است و در ری گوشت را بوزن رطل میسنجند و الات و ادویهٔ
عطاریرا بمن خراسان میکشند و من شهر و محلات اصفهان سیصد مثقال است و من قصبهٔ همدان من
همدان است و اما کیلهاشان آن نیز باختلاف میباشد جریبه ده قفیز و شش کیل میباشد و جریب اردستان
هفده منست و جریب همدان سیزده من بوزن اردستان میباشد و سنگشان خراسانیست و سنگ ری
در هر صد مثقال یکدرهم و ربع زیاد میشود و سنگ طبرستان بر سنگهای سایر بلاد ترجیح دارد و اهل ری
اسامی خودرا تغییر میدهند چنانکه علی و حسن و احمد را علکا و حسنکا و حمکا میکویند و همدانیها احمدلا و
محمدلا و عیشلا تلفظ مینمایند و اهل ساوه ابو العباسان و حسنان و جعفران تکلم میکنند و اغلب کنیه
اهل قم ابو جعفر است و کنیه بیشتر از اهل اصفهان ابو مسلم و اهل قزوین ابو الحسین و السنهٔ آنها مختلف
است در ری را استعمال نموده میکویند راده و راکن و اهل همدان میکویند وانم و اتوا و بیشتر استعمال
اهل قزوین قاف است و اکثر ایشان جید را نخ میکویند و زبان اهل اصفهان وحشی است و در کلامشان مد است
و در زبان اعاجم قریب المأخذ و قریب المخرج تر از زبان اهل ری نیست و رنگ رو اهل ری نیز بهتر از رنگ
مردم بلاد دیکر است یعنی سایرین سیاه چرده اند و در این اقلیم جبال شاهقه و تلال شامخه میباشد مثل بیستون
که کوهی است بلند و رفیع و املس و ممکن نیست ارتقاء و صعود بقلهٔ آن و در آن غاریست و در غار چشمهٔ آبیست جاری
و کوه دیکر کوه دماوند است که فی الحقیقه نهایت رفعت و مناعت را دارد و از پنجاه فرسخ مسافت دیده میشود
و از اهالی دماوند شنیدم که میکفتند احدی بالای کوه دماوند نرفته است دیکر جبال حزمیه میباشد که رفیع
و منیع است و اهالی این جبال بلا اختلاف مرجیه هستند و غسل جنابت نمیکنند و مسجدی در قرای آنها
ندیدم و میان من و اینطایفه مباحثه ها شد و گفتم آیا مسلمانان بجهت اینکه شما معتقد باین مذهب هستید
باشما جهاد و جدال نکرده اند گفتند ما مکر از جمله موحدین نیستیم گفتم اکر شما از موحدین هستید چرا انکار
فرایض پروردگار کرده و شریعت را مهمل گذارده اید گفتند ما هر ساله اموال بسیاری برای سلطان میفرستیم
خلاصه مشاهد نیز در این جبال نیافتم

نیز در این اقلیم از ابنیه و آثار اکاسره و مواضع و رسوم فراعنه موجود است و از آنجمله قصر شیرین و دیگر
خسرو و قصرهای انوشیروان و قنات و نهری که در بلندی کوه کنده بمقدار یکفرسنگ و در این نهر شراب
و شیر و مشروبات دیگر جاری میکرده و عیوب اهل این اقلیم چنانکه در ابتدای شرح جبال بدان اشاره رفت
یکی بلاهت اهل اصفهان و غلو یکه در حب معاویه دارند و از یکی از زهاد و عباد اهل این اقلیم نزد من
تعریف و تبجیل نمودند من قصد ملاقات او نمودم و از قافله عقب ماندم شب را نزد او اقامت کردم و از او چیزها
سؤال مینمودم تا برسیدم عقیده تو در حق حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه چیست والعیاذ بالله ناسزا
گفت و گفت او چیزی را آورده است که ما عالم و معتقد بآن نیستیم گفتم آن چیز کدام است گفت گفته است معاویه
مرسل نبوده است گفتم تو چه میگوئی و عقیده تو در اینباب چیست گفت من همان طوری که خدای عز و جل فرموده
میگویم لا نفرق بین احد من رسله ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاویه همه مرسل بودند گفتم تو مرد عاقل
باخبری نیستی اما آن چهار نفر خلفای پیغمبر بودند و معاویه سلطان بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده است که خلافت خلفا بعد از من سی سال خواهد بود و بعد از آن خلافت مبدل بسلطنت خواهد شد
آن شخص از شنیدن این کلام برآشفته شد و شروع بتشنیع و ملامت من نمود و چون صبح شد مردم اظهار
داشتند که این شخص رافضی است و اگر من خود را بقافله نمیرسانیدم مرا میگرفتند و آزار و سیاست میکردند
و نظیر این مزه برای آنها بسیار است و از رسوم آنها یکی اینست که جامه ها و کفشها را از طول پاره میکنند و میپوشند
و با یکدیگر انسی ندارند و میان شهرها امور آنها نمیتوانند و عمامه های اهل آن ساده و مخده های کوچک میباشد
و اخلاقشان مثل وحوش و آداب ایشان منکر و بد است و جهال از بازار آنها خروج مینماید و اعظم بلاد جبال دیلم
و ری است و اول کسیکه بری و دیلم غالب شد و استیلا یافت و ولایت را از جمله خلفای آل سامان انتزاع کرد حسن بن
بویه بود که خود را ملقب برکن الدوله کرد و پسرش بویه را بمؤید الدوله و برادرش علی را بفخر الدوله و سپهسالاری
قشون ایشان در ایام آن بود و عوام بر خانه و مزارع ایشان غلبه نمودند و اکثر مردم از جور و ستم آنها جلای
وطن کردند و این سلسله از برای سلطنت الان با صلاحیت اند و سیاستهای عجیب و غریب و رسوم بد دارند اما
متعرض متروکات و میراث و رات نمیشوند و جایزه و انعامی که دادند تا حال بجای خود مجری میدارند و در جنگها
صاحب صولت و هیبت و ثبات و صبر میباشند و فتح میکنند و مملکتی وسیع و دولتی قوی دارند چنانکه در مملکت
چین و یمن اسم و صیت آنها سار است و با پادشاهان زمان و سلطان مشرق زمین مقاومت نمودند و خلفای
عباسی در پناه ایشان هستند و اقالیم سبعه در قبضه قدرت و اطاعت ایشانست و جزیه و خراج در این اقلیم
کم است و سنگین نیست مگر در اصفهان و توابع آن دخل قصبه هودیه سی هزار درهم است و خراج ری ده هزار درهم

ومالیات دینور سه هزار هزار درهم ومنا لقم دو هزار هزار درهم وزنجان هزار هزار وششصد وبیست و هشت هزار درهم وصیمره سه هزار هزار وصد هزار درهم وکاشان هزار هزار درهم ودماوند ده هزار هزار درهم میباشد اما مسافات از ری تا کیلین یک منزل است وتا کبین یک منزل وتا خوار یک منزل وتا قسطال یک منزل وتا مشکویه همچنین تا دیروه یک منزل وتا ساوه یک منزل وتا سوبقین نیز تا مصدقال یک منزل وتا روذه یک منزل وتا دکان یک منزل وازهمدان تا بوزنجرد یک منزل وتا قریة الجن یک منزل وتا دکان یک منزل وازهمدان تا اسداباد دو او آذ یک منزل واز آنجا تا قصر اللصوص یک منزل واز آنجا تا جسر نعمان یک منزل وتا کوه بیستون یک منزل وتا قرمسین یک منزل وتا قصر عمرو بریدین همچنین تا زبیدیه یک منزل وتا طرز نصف منزل وتا مرج یک منزل وتا حلوان یک منزل واز کرج تا سوادمقوله یک منزل واز آنجا تا خوزن یک منزل وتا برزانیان یک منزل وتا آوه یک منزل وتا قریه جرا یک منزل وتا کاروانسرای جرا یک منزل وتا ورامین یک منزل وتا کسکانه یک منزل وتا ری یک منزل واز کرج تا فراونده یک منزل وتا کرکوش یک منزل وتا خان یک منزل وتا رزمانان یک منزل وتا لور یک منزل واز قصر اللصوص تا کرجراس یک منزل وتا نهاوند دو برید وازهمدان تا دیمه یک منزل وتا راه کاه وپس ازان تا نهاوند یک منزل واز نهاوند تا راه کاه یک منزل وتا خوارب یک منزل وتا کرج یک منزل وازهمدان تا طاوسعید یک منزل وتا خوارب یک منزل واز کرج تا جرانا باد یک منزل وتا ابغه یک منزل وتا کلیایکان یک منزل وتا فنوان یک مرحله وتا مرج وزهر یک منزل وتا سارمین دو برید وتا ارمیران دو مرحله وتا یهودیه اصفهان نصف منزل این بود اقوال صاحب احسن التقاسیم در جبل

مسعودی که در سنهٔ سیصد وسی ودو کتاب مروج الذهب را تالیف نموده گوید عمر بن الخطاب بعد از فتح بلاد عجم ببعضی از حکما نوشت که تفصیل آب وهوای بلاد مفتوحه را برای او بنویسند در باب جبال چنین جواب باو رسید در بلاد جبال آب وهوا بنیه را قوی واعضا وارکان را قویم ومحکم نماید اما عقل وشعور را ضعیف وانسان را بلید کند وشخص را کثیف وپلید سازد آدمی را بغایت خرف وطبیعت را از اعتدال منحرف نماید ویکی دیگر از خواص آن اینست که سوء خلق آورد چرا که در زمینش سلامتی است مخصوص اما هوا غلیظ است وکلیةً برای مزاج هوائی نامساعد وناسازگار میباشد

نیز مسعودی از آنجا که بابل وطن مالوف او بوده ازان توصیف کرده گوید اینم الکثر طرف ومحل میل سلاطین ایران بوده غالبا زمستان را در اینجا بسر میبرده اند وتابستان را در جبل میگذرانیده اند ابو دلف عجلی هم تابستان را در جبل وزمستان را در عراق بسر میبرده وبدین منوال ییلاق وقشلاق میکرده وخود او گفته است

(وانی امرء کسروی الفعال اصیف الجبال واشتو العراق)

ج ب

ودر تعیین بلاد این مملکت مسعودی گفته است جبال عبارتست از دینور و نهاوند و همدان و ماسبذان آذربایجان و این جمله در فصل چهلم مروج الذهب است

ادریسی که در سنه پانصد و چهل و هشت کتاب نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق را برای روژر پادشاه سیسیل ایطالیا نوشته شرحی در جغرافی جبل مسطور داشته جبل را جبال مینویسد و در تعریف آن گوید

مداین و بلاد معتبره مشهوره در جبال زیاد است مثل همدان و دینور و اصفهان و قم و کاشان و نهاوند و روذان و کرج یا الکرج و ابرج و ابهر و قزوین و عقیده بعضی اینست که دیلم هم جزو جبال است اما همدان شهریست بسیار بزرگ و بر جمیع اسواق عدیده دارد که تجارت عمده و معاملات زیاد در آنجا میشود ساکنین اهالی این شهر در ذکاوت و شعور و دانش و دها و حسن اخلاق معروف هستند قیمت اجناس و غلات و ماکولات غالبا ارزانست و اقسام لحوم از گوشت گوسفند و غیره فراوان انواع لبنیات از کره و ماست و غیره نیز هست مؤلف گوید عجب اینست که ادریسی اسدآباد همدان را استراباد مینویسد اگرچه بعقیده نگارنده درست و صحیح است زیرا که این لفظ با اسامی قدیمه ایران شبیه تر است

یاقوت حموی در معجم البلدان گوید جبال جمع جبل است و جبل همان ناحیه ایست که عجمها از عراق میگویند و حاوی تمام نواحی مابین اصفهان و زنجان و قزوین و همدان و دینور و قرمیسین و ری میباشد بلوکات وسیعه آباد و شهرهای معمور معتبر دارد و جهت اینکه اهالی ایران این نواحی را عراق نامیده اند معلوم نیست اگرچه آرا و عقاید در اینمسئله مختلف است اما بعقیده و زعم من در باب اینکه جبل را عراق نامیده اند عجم را هیچ دلیلی نیست تنها برهانیکه بآن اعتماد میتوان نمود اینست که زمانیکه سلاطین سلجوقی در عراق یعنی در ناحیه که حالا بعراق عرب مشهور است سلطنت داشتند و بلاد جبال نیز جزو مملکت آنها بود ملقب بسلطان العراق بودند و غالب اوقات در جبال سکنی داشتند باینواسطه بلاد جبال را عراق عجم نامیده باشند یعنی ناحیه از عجم که مقر سلطنت سلطان العراق است و الا هیچ دلیل دیگر ندارد

صاحب تقویم البلدان که در سنه ششصد و هفتاد و دو متولد شده در ذکر بلاد جبل مینگارد بلاد جبل در عرف عامه عبارتست از عراق عجم است و از طرف غرب باذربایجان محدود میباشد و از جانب جنوب بخوزستان و بقطعه از بلاد عراق عرب و از جهت شرق به بیابان خراسان و فارس و از سمت شمال ببلاد گیل و دیلم و قزوین و ری بنابر عقیده آن کسانیکه قزوین و ری را از جبل خارج و داخل دیلم میشمارند بجهة اینکه جبال و کوهستان دیلم احاطه بر آنها دارد یکی از بلاد جبل ماوشان میباشد کمان این است که ضبط این اسم بفتح میم و سکون الف و فتح واو و شین معجمه باشد در لباب مسطور است که ماوشان

ومیانج از مضافات آذربایجان میباشد نیز میگویند ماوشان محلی است بسیار پاکیزه و پر آب و اشجار در نزدیکی
همدان و قاضی ابو الحسن المیانجی در توصیف ماوشان گفته

اذا ذکر الحسان من الجنان   فحیهلا بوادی ماوشان

خلاصه از قلاع معروفه واقعه در نواحی جبال قلعهٔ کُشاف است بضم کاف و شین معجمه و آن قلعهٔ کوچکی است
واقع در میانهٔ زاب و شط نزدیک بمصب زاب در شط و در دو منزلی اربل در جانب غربی این شهر است
در حوالی قلعهٔ کشاف مراتع و چراگاهها است که مسکن طایفهٔ تاتار میباشد ابن حوقل گوید همدان
در وسط بلاد جبل واقع است و زنجان در منتهای حد شمال و در جانب جنوب زنجان ابهر میباشد
و کوه دماوند در منتهای حد شرقی است و در جهت غربی دماوند بیک میل مایل بجانب جنوب شهر ری واقع است
و در مابین ری و ابهر طالقان و قزوین است و این دو شهر از وسط مابین ری و ابهر مایل بطرف جنوب هستند
نیز ابن حوقل گفته ساوه در طرف غربی ری و جنوب طالقان است و آوه فیما بین غرب و جنوب ساوه است
و دینور در طرف مغرب شمالی همدان میباشد و نهاوند در جنوب همدان و اصفهان در انتهای جبال است
از طرف جنوب بلاد عظیمه و شهرهای بزرگ جبال همدان و دینور و اصفهان و قم است و مادون اینها در
عظمت شهر کاشان و نهاوند است و از مضافات همدان ازناوه است و آن قلعهٔ ایست از ناحیهٔ اجم بهمدان در
لباب گوید ضبط ازناوه بفتح الف و سکون زاء معجمه و فتح نون و الف و واو و ها میباشد از همدان تا دینور
بیست فرسخ است و از همدان تا ساوه سی فرسخ و از ساوه تا ری نیز سی فرسنگ است و از همدان تا زنجان براه
شهرزور باز سی فرسنگ و از همدان تا اصفهان هشتاد فرسخ و از همدان تا اول خاک خراسان تقریبا
هفتاد فرسخ و از ساوه تا قم تقریبا دوازده فرسنگ و از قم تا کاشان نیز دوازده فرسنگ و از ری تا قزوین
سی فرسخ و از دینور تا شهرزور چهار منزل و از اصفهان تا کاشان سه منزل است

در لباب چنین نگاشته شده که شهر قم در سنهٔ هشتاد و سه هجری بنا شده و بانی آن عبدالله سعد
و احوص و اسحق و نعیم و عبدالرحمن بنو سعد بن مالک بن عامر بن الاشعری و ایشان از اصحاب عبدالرحمن بن
محمد بن الاشعث بودند پس از آنکه عبدالرحمن از حجاج بن یوسف ثقفی شکست خورد و هزیمت یافت
ایشان در محلی که حالا شهر قم در آنست اقامت نمودند و در آن محل هفت قریه بود همه نزدیک بهم و جمع کثیری
از اهالی همان قراء دور آنها جمع شده و ایشان با آنها متفق شده رؤسای هر هفت قریه را بکشتند و بر
قرای مزبوره استیلا و تسلطی تمام یافته در آنجا شهری بنا کردند و آن هفت قریه هفت محله شهر گردید
و چون اسم یکی از قراء کمیدان بود بعضی از حروف این اسم را بجهة اختصار حذف کرده و کاف را هم

بقاعدهٔ تعریب که معمول عربست بدل بقاف نموده قم تلفظ نمودند و شهر مزبور را باین اسم موسوم کردند
وعبدالله سعد ان پسری داشت موسی نام آن پسر از کوفه بقم آمد و تشیع را در قم آشکارا و ظاهر کرد
از شهرهای جبال رُوذراور است ابن حوقل گوید روذراور شهر کوچکی است پر آب و اشجار و فواکه
و اثمارش خوب و فراوانست اطعمه و ماکولاتش کثیر و کم بها و روذراور فی الحقیقه اسم است از برای
رستاق و از برای بلده در اینجا زعفران خوب ممتاز بسیار بعمل می آید در لباب گوید رُوذراور بضم راء
مهمله و سکون واو و ذال معجمه و فتح راء مهمله و الف و واو مفتوحه و در آخران نیز راء مهمله بلده ایست
در نواحی همدان که مولد جماعتی از اهل علم میباشد یکی دیگر از بلاد جبل زرند است باز در لباب مسطور است
که زرند بفتح زاء معجمه و راء مهمله و سکون نون و در آخران دال مهمله بلده کوچکی است از نواحی اصفهان
و بنابر آنچه در اطوال نگاشته شده زرند از حیثیت طول هفتاد و هشت درجه و چهل دقیقه و عرض
آن سی و شش درجه و سی دقیقه است اما بموجب مسطورات قانون طول زرند هفتاد و هشت درجه
عرض آن سی و هشت درجه است ایضا در لباب گوید دُلیجان بضم دال مهمله و کسر لام و سکون یا بلده ایست
بنواحی اصفهان و دلیکانش نیز گویند و نیز از قرای مشهوره بنواحی اصفهان راوندست در لباب گوید
راوند بفتح راء مهمله و واو و ما بین آن دو الف و سکون نون پس از آن دال مهمله است و منسوب باین قریه را
راوندی گویند باز بنابر مسطورات لباب لَنجان بفتح لام و سکون نون و جیم و الف و نون شهریست
بنواحی اصفهان و کاروانسرای لنجان کاروانسرا و خانیست بسیار معروف و منسوب بلنجان را لنجانی گویند
زیرا که نسبت داده میشود بلنجانی که کاروانسرایست که محل نزول قوافل است و بنابر آنچه در مشترک نگاشته شده
جَیّ بفتح جیم و تشدید یا اسم است از برای شهر قدیم اصفهان ابتدا آن شهر را جی میگفتند بعدها موسوم
بشهرستان شد و اکثر ابنیه آن بمرور زمان خراب و ویران شد آنگاه زن یهودیه که تمول زیادی داشت
در آن حدود بنای عمارت و آبادانی گذاشت تا رفته رفته شهری شد و شهر بزرگ اصفهان همانست
و میانه یهودیه و شهرستان بقدر یکمیل خرابه میباشد و ما بین جی شهر عتیق اصفهان و یهودیه بقدر
دو میل مسافت میباشد نیز گویند وجه تسمیه اصفهان به یهودیه اینست که بخت نصر بعد از آنکه بیت المقدس را
خراب کرد اهل آنجا را بصوب اصفهان کوچ و انتقال داد و در آنجا برای خود خانه ها و منازل بنا نمودند
و بمرور دهور و تصاریف اعوام و شهور جی که شهر قدیم اصفهان بود خراب و منهدم الارکان گردید
و محله یهود آباد و معمور شد و مسلمانان نیز بدان محله آمده با یهود مخلوط گشتند و آنجا را کم کم وسعت دادند
تا شهری عظیم شد اما همان اسم یهودیه بر آن باقی مانده یهودیه اش نامیدند ابن حوقل گوید در غالب بلاد جبل که

معروف بعراق عجم است کوهستان موجود است مگر در میان همدان و ری و قم که چندان کوه ندارد و هر طرف
بجوانب حدود بلاد جبل راسی کنی از شهرزور و دینور حرکت کنی رو بمشرق تا حلوان و از حلوان تا اصفهان
و از اصفهان حرکت نمائی بین فارس و جبل تا کاشان و قم و از قم برگردد بسوی قزوین و شهرزور و در لباب
گوید جهود بضم با و سکون را مهمله و فتح خاء معجمه پس از آن واو و الف و در آخرش راء تا جیم است از نواحی
اصفهان مشتمل بر چند قریه ایضا در لباب مسطور است که سمیرم بضم سین مهمله و فتح میم و سکون یا بعد از
آن راء مهمله و میم بلده ایست بین اصفهان و شیراز و آنجا آخر حدود اصفهانست در مشترک مینگارد
که نوبهار (النوبهار) بضم نون و سکون واو و فتح با و ها پس از آن الف و راء مهمله موضعی است بمسافت دو
منزل از ری در راه اصفهان باز در لباب گوید نطنز بفتح نون و طاء مهمله و سکون نون ثانی و در آخرش زاء
معجمه بلده کوچکی است بنواحی اصفهان سمعانی گوید که نام انیست که میانه نطنز و اصفهان قریب بیست فرسنگ
مسافت میباشد

حمد الله مستوفی شرح عراق عجم را که اقلیم جبل باشد بوضع مسطور در ذیل نگاشته است
عراق عجم نه تومانست و در و چهل پاره شهر و اکثر بلادش هوای معتدل دارد بعضی بگرمی و برخی بسردی مایل است
حدودش با ولایات آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و مفازه و قومس و جیلانات پیوسته است
طولش از سفیدرود تا یزد صد و شصت فرسنگ و عرضش از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ در مابین
از بلاد عراق چهار شهر معتبر است (بوده) و در اینمعنی گفته اند

چهار شهر است عراق از ره تخمین گویند	عرض و طولش صد در صد بود و کم نبود
اصفهان کاهل جهان جمله مقر اند بر آن	در اقالیم چنان شهر معظم نبود
همدان جای شهان کز قبل آب و هوا	در جهان خوشتر از آن بقعه خرم نبود
قم بنسبت که از اینهاست ولیکن او نیز	نیک نیک ار چه نباشد بد بد هم نبود
معدن مردمی و کان کرم شیخ بلاد	ری بود ری که چو ری در همه عالم نبود

نسخه دیدم بخط آن رحمت امین الدین نصر مستوفی که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان عراق بوده در آن نسخه چنین
نوشته بود که عراق عجم دو هزار و پانصد و بیست تومان و کسری در آن زمان برای دیوان حاصل داشته ولی
اکنون بجهة خرابی ولایت بنهایت کاسته است

اصفهان بلاد و سه شهر است اصفهان و فیروزان و فارفان این ولایت را از اقلیم چهارم شمارند اما بحسب
طول و عرض حکما از اقلیم سیم گرفته اند اصفهان در اصل چهار دیه بوده است کران و کوشک و جوباره

و در دشت با چند روستا بعضی را طهمورث پیشدادی و برخی را جمشید و ذی القرنین ساخته بوده اند چون
کیقباد اول و کیانیان آنرا دار الملک ساختند کثرت مردم آنجا حاصل شد و بیرون دیهها عمارات میکردند تا
بتدریج با هم پیوست و شهری بزرگ شد رکن الدوله حسن بن بویه آنرا بارو کشید و دور باروش بیست و یکهزار قدم
میباشد چهل و چهار محله و دوازده دروازه دارد و هوای او معتدلست و در تابستان و زمستان و گرما و
سرما چنان نبود که کسی را از کار باز دارد و زلزله و صاعقه و باران کم که موجب خرابی باشد و کمتر اتفاق افتد
خاکش مرده را دیر ریزاند و هرچه بدان سپارند از غله و غیر آن نیکو نگاه دارد و تا چند سال تباه نکند
و درد و بیماری مزمن و وبا کمتر بود زنده رود در جانب قبله بر ظاهر شهر روانست و ازو نهرها در شهر
جاریست و آب چاهش در پنج یا شش گزی باشد و در اندک گوی بآب تیره رسد و هر تخم که از جای
دیگر برند و در آنجا زرع نمایند اگر بهتر از مقام اول ریع ندهد کمتر نباشد الا انار که آنجا نکو نیاید
آن نیز از نیکوئی آب و هواست که انار در هوای متعفن نیکو آید و تسعیر غله و دیگر ارزاق پیوسته وسط
باشد اما نرخ میوه نهایت ارزان بود و میوه های او زیاده از حد خوب و نازک است بتخصیص سیب و به
و امرود و بلخی و عباسی و زردالوی مرثی و سرخی و طرغش نیز نیکو میباشد و خربزه اش تمام شیرین است
و از این میوه ها از بسیاری شیرینی شکم نتوان به آب خورد و بسیار خوردن آن مضر نیست و میوه های آنجا را
تا روم و هند میبرند و علفخوارهای نیکو دارد و هر چارپا که آنجا فربه شود و چندان توانائی داشته باشد
که جای دیگر فربه شود و در آن ولایت مرغزارهاست بزرگترین مرغزار رشتی لاشان و شکارگاههای فراوان
و نیکو دارد و همه شکاری در او باشد و در آن شهر مدارس و خانقاه و ابواب خیر بسیار است از جمله مدرسه
که خوابگاه سلطان محمد سلجوقی است مردمان آنجا سفید چهره و مردانه باشند و اکثر شافعی مذهب و در طاعت
درجه عالی دارند حقوق دیوانی اصفهان بتمغا مقرر است در سنه خمس و ثلثین خانی سی و پنج تومان حاصل داشت
و ولایتش هشت ناحیه است و چهارصد پاره دیه بیرون از مزارع که داخل دیهها باشد اول ناحیه جی در حوالی
شهر باشد و هفتاد و پنج پاره دیه دارد و معظم قرای آن طهران و ماریان و جاوردان و شهرستان که آنرا
شهر نو اصفهان گویند اسکندر رومی ساخته و فیروز ساسانی تجدید بنیاد کرده دوم ناحیه ماربین پنجاه و هشت
پاره دیه است اکثر در جانب غربی شهر و قرای عمده آن خوزان و قرطمان و ریان و اندان و بحقیقت این ناحیه
همچون باغی است چه آنکه باغستان اکثر مواضع بهمدیگر پیوسته است و در اینمعنی گفته اند

ماربینی که نسخه ارم است　　آفتاب اندران درم درم است

سیم ناحیه کرارج سی و شش پاره دیه است و شهر واشکاوند و فراوان از قرای معظم این ناحیه است و این

ناحیه چون باغبستان و پوستکی باغستان و دیهها باهم متصل چهارم ناحیه قهاب میخوانند چهل پاره
دیه است هفشویه و داران و رهاورسان معظم‌ترین قرای این ناحیت است آب از کاریز میخورند و بدین سبب
قهاب میخوانند پنجم ناحیه برخوار سی و دو پاره دیه است قدیم معظم قرای آنست و این ناحیت را نیز آب از کاریز است
و دیگر نواحی را آب از زنده رود و در این ناحیه بلده جز بهمن بن اسفندیار آتشخانه ساخته بوده ششم ناحیه لنجان
بیست پاره دیه است هفتم ناحیه براآن هشتاد پاره دیه میباشد فارفان قصبه این ناحیه است و دیهها
معظم این ناحیه طوریست که در دیگر ولایات آنرا شهر میخوانند زیرا که در هر یک از آنها کما بیش هزار خانوار باشد
و بازار و مدارس و مساجد و خانقاه و حمامات دارد و حقوق دیوانی ولایت اصفهان پنجاه تومان است و از
اکابر شیخ علی اصفهانی را تربت آنجاست و از اصفهان تا دیگر ولایات عراق عجم مسافات بدین موجب است تا اردستان
سی و چهار فرسنگ تا ابرج ابرزک چهل و پنج فرسنگ تا بروجرد کوچک شصت و شش فرسنگ تا جرباذقان
سی و یک فرسنگ و نیم تا دلیجان سی و پنج فرسنگ تا ری هشتاد و شش فرسنگ تا شهر فیروزان شش فرسنگ
تا ساوه شصت و چهار فرسنگ تا سلطانیه صد و شش فرسنگ تا قزوین نود و دو فرسنگ تا قم پنجاه و دو
فرسنگ تا قومشه فارس چهارده فرسنگ تا کاشان سی و دو فرسنگ تا کرج چهل و پنج فرسنگ تا نطنز
بیست فرسنگ تا نائین بیست و شش فرسنگ تا نهاوند هفتاد و چهار فرسنگ تا همدان شصت و
دو فرسنگ

فیروزان شهر بستی بود و قسم بر کنار زنده رود بالای اصفهان از اقلیم سیم است کوه ساخته است و آب و هوا
و غله و میوه و پنبه و غیر آن و خوی و طبع مذهب فیروزان مانند اصفهانست حقوق دیوانیش سی و دو
تومان و چهار هزار و پانصد دینار است

تومان ری   این تومان را جز ری شهری نبوده است ولی اکنون ری خراب است و شهر آن ورامین است
و موضع ذکرش متعاقب می‌آید هر یک قصبه شده است و حقوق دیوانی آنجا هفتصد تومان بوده است
و ملک ری چندان عظمت داشته که حکومتش در دل عمر سعد باعث قتل حضرت امام حسین علیه السلم
شد و آن حکایت مشهور است

ری از اقلیم چهارم است و ام البلاد ایران میباشد و بجهت قدمتش از شیخ البلاد خوانند شهری که هستش
و شمالش گرفته و هوایش متعفن و آبش ناگوارنده و درا و وبا بسیار بود شهری را شیث پیغمبر علیه السلم
ساخت و هوشنگ پیشدادی بر عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد بعد از خرابی منوچهر تجدید عمارتش
کرد باز خرابی یافت المهدی بالله محمد بن ابو دوانیق العباسی احیای عمارت آن کرد و شهری عظیم شده و بارش

دوازده هزار گام است طالع عمارتش برج عقرب اهل شهر را بر سر سنی مخاصمت افتاد زیاده از صد هزار آدمی
بقتل رسیدند و خرابی تمام بحال شهر راه یافت و در فترت مغول بکلی خراب گردید و در عهد غازان خان ملک
فخر الدین ری بحکم یرلیغ خانی در آن اندک عمارتی کرده و جمعی را ساکن گردانید

قلعهٔ طبرک بر جانب شمال شهر در پای کوهی افتاده است و ولایت ری و بار قصران در پس آن کوه و دیگر نواحیها
در صحرا است و تمامت ولایت سیصد و شصت پاره دیه است و دیه دولاب و قصران و زرین و فیروز بهرام که
فیروز ساسانی ساخته است و اکنون فیروز بهرام میخوانند از مشاهیر قرای این ولایت است و کلیته بچهار ناحیه
منقسم میباشد ناحیهٔ اول بهنام و در و شصت پاره دیه است و رامین و خاوه از معظم قرای آنجاست دوم
ناحیهٔ سورقیج و در و نود پاره دیه میباشد قوهه و شند ورا و کیفا از معظم قرای آنجاست سیم
ناحیهٔ فشاپویه است و در و سی پاره دیه است کوشک و علیاباد و کامین و حرم و قرقوح آغاج معظم قرای
آنجاست چهارم ناحیهٔ غار است و سبب تسمیه غار آنست که امامزادهٔ از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را
دردی قصد کشتن کرده بود و او از آن ظالمان فرار نموده در نواحی چال کلین غاری پیدا آمد امامزاده
پناه بدان غار برده و غایب شد و الحال آن ناحیه را بجهة غایب شدن آن بزرگوار ناحیهٔ غار میخوانند
و در و چهل پاره دیه است که طهران و مشهد امامزاده حسن بن الحسن مشهور بحسن مثنی علیهما السلام
که بحیان موسوم است و فیروز بهرام و دولت آباد از معظم قرای این ناحیه است غله و پنبهٔ آنجا سخت نیکو
آید و بسیار بود و اکثر اوقات آنجا فراوانی و ارزانی باشد و قحط و تنگی از روی ندرت اتفاق افتد و از آن
ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیاری از ولایات برند از میوه هایش انار و امرود و عباسی و شفتالو و انگور
نیکوست اما خورندهٔ میوه های آنجا از بنا یمن نبود و عمارات بلده ری در زمان افضل الشعراء خواجه
بندار رازی بدینموجب است مدارس و خوانق ششهزار و چهار صد عدد و حمام یکهزار و ششصد و
شصت و شش عدد و مساجد چهار هزار و چهار صد عدد و طواحین یکهزار و دویست عدد و
کاروانسرا دوازده هزار و هفتصد و شش عدد و مناره پانزده هزار و سی عدد و یخچال یکهزار و چهار صد
و پنجاه عدد و عصارخانه یکهزار و هفتصد عدد و قنات هیجده هزار و نود و یک عدد و محلات نود و
شش محله و در هر محله چهل و شش کوچه و در هر کوچه چهل هزار خانه و در هر کوچه هزار مسجد و
در هر مسجد هزار چراغدان از طلا بغیر از نقره و مس و غیره و مجموع خانه ها هشت هزار هزار و هشتصد
هزار و ششصد و شش خانه بوده است که مردم نشین بوده و اهالی شهر و اکثر ولایات شیعی اثنی عشریه
الا دیه قوهه که آنجا و چند موضع دیگر حنفی باشند و اهل این ولایت آن موضع را بدین سبب قوهه خران میخوانند

و در ری از مزار انبیاء بسیار است و از اکابر اولیاء بسیار آسوده اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابع قرای سبعه و محمد بن حسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابوالفتوح و حقوق دیوانی آن ولایت با آنچه داخل آن تومانست پانزده تومان و یکهزار و پانصد دینار است

طهران قصبه ایست معتبر و آب و هوایش خوشتر از ری است و در حاصل مانند آن در ما قبل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته اند

ورامین پیش از اینها دیهی بود و اکنون قصبه شده در آب و هوا خوشتر از ری است و محصول غله و پنبه و میوه ها مانند آن اهل آنجا شیعی اثنی عشری اند و تکبر بر طبعشان غالب است

تومان سلطانیه و قزوین

اگرچه این تومان اول بقزوین منسوب بود اما چون درین چند سال شهر سلطانیه را انشا فرموده و دار الملک ایران ساختند از مقدم داشتن اولی بود و درین زمان نیز پایه شهر است

سلطانیه از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی ارغون خان بن اباقاخان بن هلاکوخان مغول بنیاد فرموده و پسرش الجایتو سلطان محمد خدابنده تغمده الله بغفرانه با تمام رسانید و بنام خود منسوب کرد طالع عمارتش برج اسد است و باروش که ارغون خان بنیاد کرده بود دوازده هزار گام و آنکه الجایتو سلطان میساخت و بسبب فات و تمام ناکرده مانده سی هزار گام و در و قلعه ایست از سنگ تراشیده که خوابگاه الجایتو سلطان است و دیگر عمارات در آنجا بسیار است و دور آن قلعه دو هزار گام بود و هواش بسردی مایل است و آبش از قنوات است و نیک هاضم و چاه آنجا در دو سه گز بیشتر نابه گردد و ولایتش سردسیر و گرمسیر در حوالیش بیک روزه راه است و هر چه مردم را بکار آید دران ولایات موجود و بسیار است و علفزارهائی بغایت خوب فراوان دارد و شکارگاههای نیکو و اکنون چندان عمارت عالی در آن شهر است که بعد از تبریز در هیچ شهر دیگر نباشد مردم آنجا از هر ولایت آمده و آنجا ساکن شده اند و از همه ملل و مذاهب هستند و زبانشان هنوز یکرویه نشده اما بپارسی مزوج مایلتر است و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و درین سالها اکراد و هادراینجا بمیوی سه تومان از ولایت حاصل داشته و با وجود اردوها بیست تومان و از سلطانیه تا دیگر بلاد عراق عجم مسافت برینموجب است

تا ابهر نه فرسنگ است و تا طارم ده فرسنگ تا اصفهان صد و شش فرسنگ تا اسد آباد سی و هفت فرسنگ تا ری پنجاه فرسنگ تا زنجان پنج فرسنگ تا ساوه چهل و دو فرسنگ تا سجاس پنج فرسنگ تا همدان سی فرسنگ تا یزد صد و چهل و پنج فرسنگ تا تبریز چهل و شش فرسنگ تا قراباغ و اران هفتاد

ودو فرسنگ تا شیراز صد و هفتاد و شش فرسنگ

قزوین از اقلیم چهارم است و در حساب ثغور میباشد جهة آنکه پیوسته با دیالمه و ملاحده در محاربه
بوده اند احادیث بسیار در فضیلت این بقعه وارد است و مشهور و در تدوین رافعی مسطور منها عن جابر بن
عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اغزوا قزوین فانه من اعلی ابواب الجنة و بدین سبب آنرا
باب الجنة خوانند و احوال آن اگرچه در کتاب گزیده مشروح است اینجا نیز مجملا ربط سخن را یاد میکنیم
در کتاب البنیان آمده که قزوین را شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاد شاپور نام نهاد و همانا
آن شهری بوده که در میان رودخانه های خرزود و ابهر رود میساخته اند و آنجا اطلال بارو پیدا است
و مردم آنجا در دیه هر چه که باردشیر بابکان منسوب است مسکون اند و مشهور است و در کتاب تدوین مسطور
که حصار شهرستان قزوین که اکنون محلتی است در میان شهر شاپور ذو الاکتاف ساسانی ساخته است
تاریخ عمارت آن ماه ایار سنه ثلث و ستین و اربعمائة اسکندری طالع عمارتش برج جوزا اطلال آن بارو هنوز
باقیست در زمان عثمان براء در ماه دریش و لید بن عقبة الاموی بن سعید بن العاص را با پالات آن ثغر فرستاد و آن
حصار را بمردم مسکون کردانید و شهری شد و الهادی بالله موسی بن مهدی در آن حوالی شهرستان دیگر کرد و
مدینه موسی خواند و غلامش مبارک ترک شهرستان دیگر ساخته مبارکاباد خوانند چون دولت هادی
بهرون الرشید رسید اهالی مداین مذکوره تغلب بالمدد و ازعاج خود بدانها کردند بارویی که محیط مداین
ثلثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود و بجهة وفات او با تمام نرسید تا در عهد معتز خلیفه موسی بن بوقا در سنه
دویست و پنجاه و چهار هجری عمارت آن بارو با تمام رسانید و مردم مسکون کردانید و شهری معظم شد و بعد
از او بصد و بیست سال صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رازی وزیر فخر الدوله دیلمی در سنه ثلث و سبعین و
ثلثمائة جهة آنکه خرابی بحال بارو راه یافته بود و او در کتب احادیث دیده انه تکون فی آخر الزمان بقرب دیلم
بلدة یقال لها قزوین هی باب من ابواب الجنة من عمل فی عمارة سوادها و لو بقدر کف من طین غفر الله له ذنوبه صغیرها
و کبیرها لهذا تجدید عمارت بارو کرد و جهة آنکه هم در کتب احادیث خوانده و بروایت عمر بن عبد العزیز مروی انی ستفتح علی امتی
مدینتان احدیهما من ارض الدیلم یقال لها قزوین و الآخر من الروم یقال لها الاسکندریة من رابط فی احدیهما
یوما و لیلا وجبت له الجنة و قال عمر بن عبد العزیز اللهم لا یمتنی حتی تجعل لی فی احدیهما دارا و منزلا و جهة خود در آنجا
عمارت عالی ساخته محله جوسق و آن زمین را اکنون صاحب آباد خوانند و در سنه احدی عشر و اربعمائة جهة
نزاعی که میان سالار ابراهیم بن مرزبان دیلمی خال مجد الدوله ابن فخر الدوله با اهل قزوین بود خرابی بحال بارو راه
یافته امیر شریف ابو علی جعفری مرمت آن خرابیها کرد و در سنه اثنی و سبعین و خمسمائة وزیر صدر الدین محمد بن

عبدالله مراغه بتجدید عمارت بارو کرد و اکثر روی بارو با آجر برآورد و شرفه های آجر ساخت و معمار آن عمارت
امام جلال الدین بابویه رافعی بود لشکر مغول آن بارو را خراب کردند دور بارو صد هزار و سیصد گام
است (در نسخهٔ دیگر ده هزار و سیصد گام است) بطالع دلو برج هوایش معتدلست و آبش از
قنوات و در و باغستان بسیار است و هر سال یکنوبت آب خیز سقی نماید و انگور و بادام و فستق
بسیار از آن حاصل شود و بعد از سقی و سیل اسفار خربزه و هندوانه کارند بی آنکه دیگر آب بخواهد و
بر نیکو دهد و اکثر اوقات آنجا ارزانی غله و انگور باشد نانش نیکوست و از میوه هاش انگور و الونج
خوبست و شکارگاهها و علفزارهای نیکو دارد بتخصیص علف شتر بهتر از دیگر ولایات باشد و شتر قزوینی
با قیمت تر از دیگر شتران است و بر سه فرسنگی قزوین چشمه ایست آنرا ایکول خوانند در روزهای گرم تابستان
آن چشمه یخ بندد و اگر روز خنک بود یخ کمتر باشد و چون یخ شهر کم شود از آنجا آرند و مردم آنجا
بیشتر شافعی مذهب اند و در کار دین بغایت صلب میباشند و اندک حنفی و شیعی نیز باشند و با وجود
قرب جوار هرگز مامور ملاحده نشده اند و در آنجا مشهد امامزاده حسین پسر امام علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثناء و قبر یکی از صحابه و مزار اولیای کبار بسیار است مثل خواجه احمد غزالی و رضی الدین
طالقانی و ابوبکر شادانی و ابراهیم هروی و خیر النساج سامری و ابن ماجه محدث و علک و فلک
قزوینی و نور الدین و جمال الدین گیلی و امام الدین رافعی و غیرهم و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و
مبلغ پنج تومان و نیم بدفتر در آمده و ولایتش کابیش سیصد پاره دیه و مزرعه است منقسم بهشت ناحیه
و در آن دیههای معتبر است چون فارسجین و خیارج و قرقین و شال و سنکر آباد و سپادهان و سوسنان
و شهر سیامک و شرف آباد و فرک و مارهین و امثال ان ولایت را نیز پنج تومان و نیم حقوق دیوانیست
ابهر از اقلیم چهارم است آنرا کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت و در آنجا قلعهٔ کلین است دارا بن داراب
کیانی ساخته و برادرش اسکندر رومی باتمام رسانید و بر آن قلعه قلعهٔ دیگر بهاء الدین حیدر از نسل اتابک
نوشتکین شیرگیر سلجوقی ساخت و بحیدریه موسوم کردانید و دور باروی آنشهر پنجهزار و پانصد
گام است هوایش سرد میباشد و آبش از رودخانه که بدان شهر منسوبست از حدود سلطانیه
برمیخیزد و در ولایت قزوین میریزد غله و میوهٔ آن بسیار است و نیک آید اما نانش سخت نیکو نبود و نیه
کم آید از میوه هاش امرود بحستانی و آلوی بوعلی و گیلاس نیکوست مردم آنجا سفید چهره و شافعی مذهب اند
اما تملق بر طبعشان غالب بود و بر ظاهر آنشهر مزار شیخ ابوبکر طبان ابهریست و ولایتش بیست و
پنج پاره دیه است حقوق دیوانی آنشهر با ولایتش یکتومان و چهار هزار دینار است (صاحبه ...
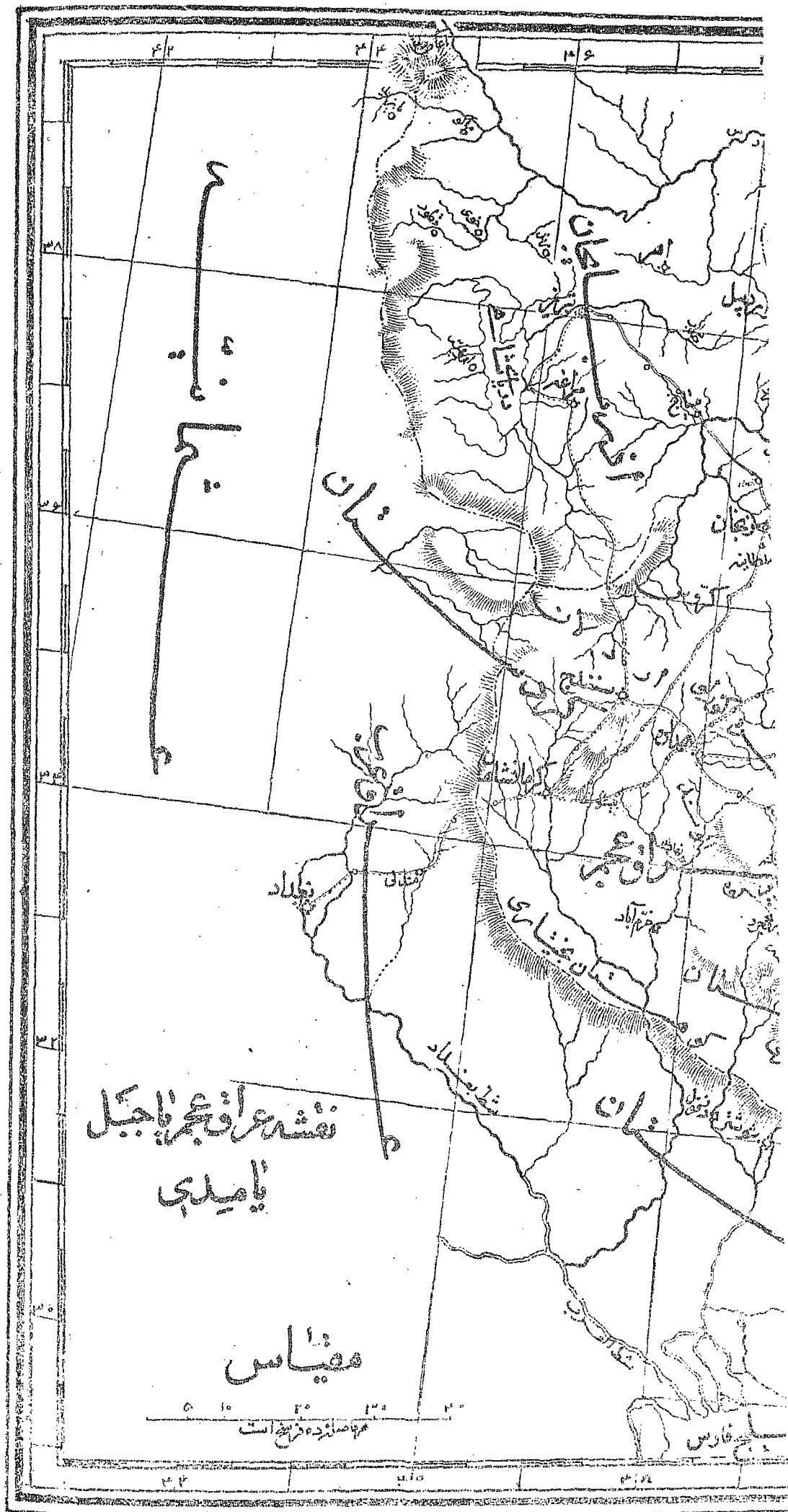
نقشه عراق عجم یا جبل
یا میدی
مقیاس
۵ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰
هر فاصله ده فرسخ است

القلوب بعضی ولایات که بعراق عجم را چون با اطراف داخل این مملکت ذکر نکرده ما نیز از نگارش آن چشم
پوشیدیم)

مؤلف گوید بانیست عقیده جغرافی نگاران قدیم که ذکر شد در باب عراق عجم یا جبال یا مدی با تحدیداتیکه
هر یک بزعم خود با ملاحظاتیکه داشته اند نموده و ما اگر بصدد تحقیق بعضی مطالب از اظهار تغییرات
نواحی و بلادیکه بمرور دهور اتفاق افتاده و اختلافاتیکه پدیدار آمده با حالات حالیه بر آمدیم از انست که
جمیع آن ولایات و قصبات بلکه قری و مزارع نیز بترتیب صحیحی که ماخذ و مبنای نگارش ما است در مواقع خود
بیاید و بعون الله تعالی شرح هر یک را در محل خود بوجهی کافی و جامع خواهیم نوشت و استقصا تمام در شرح محلی خواهیم نمود
بحالا هم بتبیین موقع اقلیم جبل بعقاید متقدمین و ذکر سوانح و سیر متعلقه باین اقلیم چیزی در نظر نداشتیم

تواریخ متعلقه بجبل یا مدی یا عراق عجم

مقدمه

مخفی نماند که در کتب تواریخ و سیر عرب و عجم از طبقات سلاطین که قبل از طبقه ساسانیان در ممالک
ایران سلطنت کرده اند تاریخ صحیحی که بدان مستند توان شد و محل اعتماد محققین و دقیقه یابان
عصر باشد دیده نمیشود و آنچه هست نتیجه اوهام و خیالات و اعتقاداتیست که از میزان عقول سلیمه خارج و از
حلیه براهین وادله ساطعه عاطل است زیرا که اولاً قبل از ظهور سلاطین ساسانی اسکندر رومی
(مقدونیه) و سرداران او طوری در هدم بنیان مآثر قدیمه ایران و اتلاف و اعدام علم و صنعت این مملکت و
سوزانیدن کتابخانه ها و برانداختن آثار و رسوم عجم ساعی و مصر بودند که مزیدی بر آن متصور نیست و هر
کس را بصیرت و اطلاعی در آن سوانح باشد میداند که چیزی متروک اسکندر و سرداران او نشد که برای
انکشاف حال زمان مقدم باقی ماند و بعد از آنها نیز ملوک الطوایف و اشکانیان مدت زمانی ایران را
آسوده نگذاشته در بند انقلاب و اغتشاش داشتند و اگر چه در میان طبقه اشکانیان چندتن پادشاه
قادر و مقتدر پیدا شد اما چون امتدادی بهم نرسانید سلطنت آنها و علی الاتصال با قیاصره روم الکبری مشغول
نزاع و جدال بودند مجال نیافتند که مورخین را بنگارش اخبار محرک و مشوق باشند و نیز لزومی که در ارکان
امنیت و انتظام راه داشت و کثرت هرج و مرج و بی سامانی اوضاع و امور ملکی نیز مانع فراغ بال و خاطر
اهل مملکت بوده و با عدم اطمینان و آسایش ممکن نبود که بالطبع مورخی خبره و نگارنده بصیر در مملکت
نشو و نما یابد و ترقی نماید و بتمهید و ترتیب مطالب و سوانح سلطنتی پردازد بنا علی هذا اخبار آن زمان و فن
نگارش سیر در طاق نسیان گذاشته شد و این علم شریف مهجور آن عصر و محجوب گردید علاوه بر این

سلاطین طبقهٔ مذکوره یعنی اشکانیان از نگارش حوادث زمان و گذارش دوران خود براه تغافل
و تسامح رفتند چنانکه در اغلب تواریخ عرب و عجم جز اسمی از آنها مسطور نیست بلکه تمامی اسامی آنها
نیز مرقوم نشده و سوای نام سی و یکنفر پادشاه اشکانی که در کتب مورخین یونانی ضبط است نام
و نشان دیگران از درج کلام ساقط است و شاهد این مدعا کتب معتبرهٔ اهل اروپاست که بدقت
و خوبی متوجه و مدرک حوادث آن زمان میباشند و مخصوصا در تواریخ یونانیها و رومیان که
پیوسته با اشکانیان در جدال و قتال و طرف مقابل بودند بسیاری از وقایع سنین سلطنت
و فتوحات و تجلدات طبقهٔ مزبوره ضبط است و ما بیاری باری عز اسمه و جل ذکره در نگارش مجلدات
مرآت البلدان در موقع و مقامی مناسب آنجمله را ایراد کنیم انشاء الله تعالی و امیدواریم که شرح
سلطنت این سلسلهٔ سلاطین ایران را که فی الحقیقه از بزرگترین پادشاهان این سرزمین میباشند
مسکوت عنه نگذاشته و از قلم نینداخته‌ایم خاصه در صورتیکه اسناد عدیدهٔ معتبره در این باب با مجاهدتی تمام
بدست آورده‌ایم ثانیا اگر کسی فرض کند که قبل از ظهور اسلام عجم تواریخ صحیحه داشته‌اند که مطابق با واقع
و حاکی اطوار و اخبار قرون و اعصار آنها بوده میتوانیم گفت پس از غلبه و استیلای عرب غارت
نمودن معابد و سوزانیدن کتابخانه‌ها بقیة السیف اسکندر و سرداران او و حوادث متوالیه بعد از
اینموارد نابود شد و آنچه در اینعصر و زمان نزد بعضی افراد در کتب تواریخ مشرق زمین ملحوظ دانشمند
میشود اغراقات غیر ممکن و یا افسانه شبیه‌تر است و از این قبیل است اغلب گفتار شاهنامه که با وجود کمال
عصبیت باید متمسک بذیل تأویلات بعیده شد تا در حیز امکان در آید مثل سلطنت هزار ساله
ضحاک و داستان دیو سفید و رستم دستان و هفت خوان اسفندیار و خلاصه اینست که برای زمان قبل
از سلطنت ساسانیان تاریخ و نگارش صحیحی از عرب و عجم در دست نیست و برای اصلاح این کار و تصحیح تواریخ
زمان مذکور اسلم شقوق رجوع بتوراة شریف و تواریخ مورخین قدیم یونانست که نه تنها عین مطالب
آنها باقیست بلکه نسخهٔ اصل آن کتب هنوز موجود است و باید حتی الامکان آن سیر معتبره را با قصصی که
در دست داریم تطبیق کنیم و توفیق دهیم تا نتیجه و نقاوه که حاصل شود مطبوع و مقبول ارباب درایت
و خردمندان اهل مملکت شود و اگر صاحبان جهل مرکب اینسخن را نپسندند زیانی نیست زیرا که روی سخن بجانب
ایشان نباشد و برای مزید اطمینان و اعتماد عقلائی از مطالعه کنندگان این کتاب اظهار مینمائیم که
تاریخی که ما در ذیل شروع بآن خواهیم نمود و آن مبدء و مبنای تاریخ ملتی خواهد بود (مدیه مملکتی در آن زمان
عبارت از جبال مصطلح عرب و عراق عجم حالیه است) از قول هرودوت مورخ یونانی و کتزیاس طبیب

یونانی و سایر مورخین ان عصر است هرودوت شخصی است که در زمان سلطنت بهمن که ملقب باردشیر دراز دست بود سفری باسیا نموده و بقول مشهور ببابل که جزو مملکت و سلطنت ایران بوده آمده و با حکما و علمای آنعصر مراوده و مرابطه بهم رسانیده و اطلاع کامل از اوضاع ممالک ایران و تواریخ ان حاصل نموده و چون از زمان کیخسرو تا اوان هرودوت زیاده از یکصد و کسری سال نگذشته و همین قدر فاصله داشته البته برای هرودوت بخوبی ممکن بوده که از حالات کیخسرو و سوانح و وقایع عهد و عصر این پادشاه مطلع و مستحضر گردد لهذا گفتار هرودوت در وقایع مسطوره در ذیل بسند معتبر و قولی قابل اعتماد است و همچنین اکتزیاس طبیب یونانی که چهل سال و کسری بعد از هرودوت بایران آمده و در دربار یکی از سلاطین ایران که موسوم باردشیر ثانی (بهمن) و از طایفه کیخسرو است هفده سال طبیب خاصه بوده و فی الحقیقه بازیان سوانح بعید العهد نسبت انچه نگاشته در خور وثوق است چنانکه در این عصر و عهد معدلت مهد اگر جناب [illegible] حکیمباشی مخصوص حضور اعلیحضرت شاهنشاهی دام ملکه بخواهد تاریخ سلسله جلیله قاجاریه و این طبقه سلاطین با عز و تمکین را بنگارد البته از جزئیات حالات مرحوم آقا محمد شاه قاجار طاب الله ثراه و حوادث زمان انشهریار کثیر الاقتدار میتواند خبر داشته باشد بخلاف اگر قصد استطلاع از گذارش امور و حوادث سلاطین غزنوی و سامانی و غیرهم که بالنسبه قدمتی دارند نماید بی شبهه باسنادی که موجب یقین باشد و بالصراحه از اعتبار ان سخن راند چندان نایل نخواهد امد پس از تمهید این مقدمه شروع بمقصود کرده گوئیم بعقیده هرودوت و اکتزیاس و تورات شریف و پلین و آدین و ژوستین و پلوتارک و اکزنوفون و غیره و غیره اول پادشاهی که از نژاد کیان و فارسیان در تمام ایران سلطنت کرده کیخسرو بوده است و مورخین مشار الیهم طبقات دیگر سلاطین را از قبیل پیشدادیان و سایر سلاطین قبل از کیخسرو را پادشاهان مد (جبال) میدانند اگرچه آنها گاهی بپارس هم تحکم و تسلط داشته اند و اجداد کیخسرو که سلاطین فارس بودند اغلب تبعیت آنها را میکردند چنانکه بیاید و بعد از استیلای کیخسرو بمملکت اسیناژ جد امی خود که پادشاه مدی بود و سابقا بدان اشاره نمودیم یونانیان کیخسرو را پادشاه مد و پارس میخوانند و از ان ببعد بر سلاطین بزرگ ایران هر وقت با یونان جنگ کرده اند ان جنگ را اهالی یونان جنگ مدیک نامیده اند و ما مخصوصا تاریخ مدی را که جبال است مینویسیم از انوقتیکه بعقیده مورخین قدیم بنای سلطنت در آنجا شده تا زمان کیخسرو که سلطنت مدی را بهم زد و سلطنت مد و پارس یکی شد چنانکه بیاید

اینک باصل مطلب شروع کرده گوئیم بعضی اسناد تاریخی در باب مدی بدست است از انجمله فقرات چند میباشد که از اکتزیاس طبیب یونانی مانده است اولا قبل از غلبه نینوس پادشاه آسوری بمملکت مدی

در نوردیدن بساط سلطنت و پادشاهی پادشاه اینمملکت که ظاهراً یکی از جمشیدیان[2] بوده و
زمان حدوث این واقعه مطابق است با اوان غلبه ضحاک تازی با ایران چنانکه مطلب در بیان واضحی که قابل
اعتماد و استناد باشد در این باب نیست اگرچه اکتزیاس دو سه نفر از سلاطین مدی را ذکر مینماید
اما قابل اعتنا نمیباشد بنابراین ما سیه و ابتدای تاریخ مدی را از غلبه نینوس بزعم یونانیان یا
ضحاک بعقیده عجم قرار میدهیم و در ضمن بذکر مختصری از حالات سلاطین آسیری که نینوس از
آنها بوده میپردازیم

[2] عه هفتصد سال سلطنت جمشید سلطنت طایفه جمشید است که همه ملقب بجمشید بوده‌اند نه اینکه جمشید یکنفر بوده و هفتصد سال سلطنت کرده

عه [illegible]

در تورات شریف در کتاب ناحوم مملکت آسیری آشور ثبت و مسطور شده است و نینوا باصطلاح
تورات شریف نینویه است چنانکه در کتاب ناحوم نبی است که این تفصیل را بعینه غلبه ارباس را اگر فریدون
باشد با آخرین ضحاکیان که ساردانا پال است از پیش خبر داده بود و عین عبارت این است
پادشاهی از آشور بجهة فتوحات پیشینش متکبر شده و از اطراف قبایل با آخریان بیخبر بود پس خود را
بمستی و رسوائی انداخته و زمان عیش و عشرت را تعیین کرده بلشکر خود بسیار شراب میداد
پس سرداران دشمنان بتوسط عدول کنندگان از شهر مزبور از غفلت و مستی ایشان مخبر شده پس برایشان
بقشون آشوریان حمله آوردند الی آخره

در تعیین حدود آسیری اختلاف است شهر نینوا پایتخت آسیری در حوالی موصل بوده است بعضی مورخین
مملکت آسیری را مخصوصاً ارزنة الروم و کردستان متصرفی عثمانی میدانند و برخی جزیرة العرب مابین
النهرین دانسته بهرحال دیودور مورخ که جمع کننده تاریخ اکتزیاس طبیب است گوید از سلاطین آسیری
پادشاهی که بوجود او توان مطمئن شد و اعتماد کرد و هیچ شک نیست که چنین پادشاهی بوجود آمده
و بوده است یکی نینوس است که کارهای عمده و اعمال خطیره عظیمه در عالم نموده و اسم بلند آوازه خود را
در صحیفه روزگار و متون تواریخ و اسفار مخلد و یادگار گذاشته است صاحب ناسخ التواریخ نینوس را یکی
از نمارده میداند بهرحال این پادشاه از بدایت جوانی نهایت جنگجو و رزم طلب و بصفت تهور و شجاعت
و تهور و جلادت معروف و موصوف بود جمعی از سرهمان جنگ دیده کار آزموده را با خود متفق ساخته و
فوجها از جوانان قابل مستعد فراهم آورد و ترتیب داد و بآنها آداب رزم و حرب و مشق تحمل مشاق و ریاضات
بدنی آموخته و از این جهت قشون بسیار مستعد و لشکری جرار تجهیز داد و با پادشاه عرب که حاربا ثوث
نام داشت متحد و متفق گردید و ممکن است که حاربا ثوث ضحاک باشد زیرا که بعضی از مورخین که از جمله
ابوالفدا میباشد ضحاک را حارث نوشته اند و این لفظ با حاربا ثوث بی شباهت نیست خلاصه آن وقت

عربستان کنام دلیران و بیشه شیران بود نینوس با قشون خود و عساکر عرب که او را کمک و یاری آمده بودند
ابتداء ناحیه بابل را مسخر ساخت اگرچه شهر بابل هنوز بنا نشده ولی آن بلوک و نواحی که بعدها شهر بابل همانجا
ساخته شد از قدیم الایام بابل نام داشت و آبادیها بلکه شهرهای معتبره دیگر غیر از شهر معروف بابل در آن زمان
در آن بلوک و نواحی دایر و معمور بود بالجمله ناحیه بابل را که متصرف و آورده بر اینجا خراج و منال مقرر داشت
و از خانواده سلطنت هر که را در اینجا یافت بقتل رسانید و عرصه ملک را از وجود ایشان خالی ساخت بعد رو
بارمن نهاد و آوازه اش پادشاه ارمن را از توجه خود با نسمت و استعداد قشون و قصد کشورستانی که داشت
خبردار کرده و پیام فرستاد و از زوال ملک و نکبات بدبختی خائف و هراسان بود پادشاه ارمن چون در
خود قوه مدافعت و مقاومت با چنین خصمی قوی ندید بطریقه دانش و حزم را پیش گرفته دشمن را بمال استمال
کرد یعنی تحف و هدایا و پیشکشی قابل برای نینوس اهدی کرد بلکه او را بقشون و اسلحه نیز کمک و تقویت کرده
و بسلطنت خود مستقر و برقرار کرده بود و شرط کرده از آن وقت بعد در تحت تبعیت و در ربقه اطاعت نینوس
پادشاه آسیری باشد آنگاه نینوس با چنین استعداد و تدارک وافر و قشون متکاثر از عساکر عرب و ارمن و
آسیری بسمت مدی راند فارنوس پادشاه مدی بعد از زد و خورد و مدافعه و مجادله آخر الامر شکست خورده
اسیر و دستگیر گردید و نینوس پادشاه مدی را با زن و فرزندان او بدار زده مقتول ساخت نگارنده
گوید فارنوس که اکثر پارس مورخ نوشته اند و هیچ شبهه و تردیدی جمشید ایرانی است چنانکه نینوس یا ضحاک
است یا والی ضحاک و اینکه مورخین ضحاک را عرب دانسته اند علتش اینست که اولاً در قدیم الایام که سیاحت عراق و
فیما بین ام که بوده از شط فرات با نطرف اهل هر سامان و هر طایفه که بوده ایشان را عرب تصور میکرده اند
ثانیاً چنانکه ذکر شد قسمتی از قشون نینوس عرب بودند و فی الحقیقه در میان آن سپاه انبوه و در تمامی
آن قشون عساکر عرب بجنگجوئی و نام آوری و تسخیر بلاد مخصوص و مشتهر گردیده از این جهت مورخین
عجم چنین تصور کرده بودند که خود نینوس هم عرب میباشد احتمال دیگر هم هست و آن اینست که نینوس
بعد از فتح مدی همان پادشاه عرب را که با او متحد بود یا یکی از سران و بزرگان عرب را که از منسوبان پادشاه
عرب بوده از جانب خود والی و فرمانفرمای مدی کرده باشد مسعودی گوید ضحاک را بعضی تازی
ندانسته گویند عجم بوده شاید اشخصی که از قبل نینوس والی مدی شده کلیةً عرب نبوده بلکه عجم بوده است
و نیز عربستان قدیم بعقیده عجم فقط همان ناحیه یمن بوده و ابو نواس شاعر گوید

(وکان منا الضحاک یعبده   الخابل والوحش فی مساربها)

و نسبت خود را بضحاک میرساند و این ضحاک پادشاه زاده عرب بوده باز مسعودی گوید که ضحاک الشیر

اروادسب بوده لفظ اروادسب خیلی شبیه آدبائوس یا حاربائوس که پادشاه عرب و متفق با نینوس بود
شبیه است نیز اکثر یاس منسوب بسید نینوس شخصی از دوستان خود را در مکی والی کرد شیخ ابو علی مسکویه
در تاریخ خود که موسوم بتجارب الامم است در حالات و نسب ضحاک چنین گفته است

و نسخه ای از بسیار کتاب و ظاهرا در بین بلاد مخصوص بکتابخانه جامع میرزا عبدالوهاب خان نصیر الدوله وزیر تجارت است

بیوراسب هو الذی یسمیه العرب الضحاک وعلم استیحاش الناس منه وتنکر خواص اصحابه له فدس الی رجال
من استخلصه لنفسه ودبّر علیه حتّی قوی ثم قصده فهرب منه وتبعه حتّی ظفر به فنکّل واشره بمنشار وقد کان
جم تنقل فی البلدان قبل ذلک الی ان جری علیه ما جری وکان الضحاک هذا ابن عم الفرس انه من ولد جیومرث وبینه
وبین جیومرث من الاباء تاج والیه تنسب العرب فیقال لهم تاجی وهم یلقبون بیوراسب بالازدهاق وقوم یزعمون
انّ جمشید زوج اخته من بعض اشراف اهل بیته وملکه الیمن فولدت له الضحاک واما العرب فانهم ینسبون الضحاک
غیر هذه النسبة وزعم قوم انه نمرود وزعم آخرون انّ نمرود کان عاملا من قبله علی کثیر من اعماله ولا ینبغی ان نذکر
من امره فیما قصدناه اکثر من هذا النبذ لئلا ینقطع عن غرضنا

حاصل معنی اینست که بیوراسب همانست که عرب او را ضحاک مینامند چون در سلطنت جمشید انقلاب
حاصل شد از ضحاک فرار کرد و ضحاک او را تعاقب نموده تا او را دستگیر کرد و پس از نکال و عذاب حکم
کرد به اره اعضای جمشید را از هم منفصل نمودند و جمشید قبل از آنکه گرفتار ضحاک شود در بلاد گردش
میکرد تا رسید باو آنچه رسید و این ضحاک با عجم پسرعم بوده از اولاد جیومرث (کیومرث) و میان او و جیومرث
فقط تاج فاصله بوده و عرب طایفه ضحاک را باین تاج نسبت داده تاجی گفته اند و این طایفه هم بیوراسب
لقب داشته اند جماعت دیگر را عقیده اینست که جمشید خواهر خود را بیکی از اشراف خانواده خود تزویج
کرد و او را سلطان یمن نمود و ضحاک از خواهر جمشید متولد شد اما عرب بنسبت ضحاک را غیر از اینها
ذکر کرده قومی بر این اند که ضحاک همان نمرود است طایفه دیگر گویند نمرود از عمال ضحاک است که بسیاری
از اعمال ضحاک مفوض بنمرود بوده حرفهای دیگر هم هست که ما را از مقصود باز میدارد انتهی

مؤلف گوید ظاهرا مانند لفظ تاجیک همین تاجی باشد

فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه گوید

چو جمشید را بخت شد کندرو — بتنگ آورید آن جهاندار نو
برفت و بدو داد تخت و کلاه — بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه
نهان گشت و گیتی بر او شد سیاه — سپردش بضحاک تخت و کلاه
چو صد سالش اندر جهان کس ندید — ز چشم همه مردمان ناپدید
صدم سال روزی بدریای چین — پدید آمد آن شاه ناپاک دین

چو ضحاکش آورد ناگه بچنگ ‏ ‏ یکایک زمانی ندادش درنگ

بارّه مر او را بدو نیم کرد ‏ ‏ جهانرا از او پاک و بی بیم کرد

علی ای حال غلبهٔ ضحاک با ایران بزعم مورخین عجم مطابق است با فتوحات و غلبهٔ نینوس بمدیه که ممالک عجم
درانوقت عبارت از انجا بوده و هزار سال سلطنتی که مورخین عرب و عجم بضحاک نسبت میدهند
است یا هشتصد یا هزار یا هزار و سیصد سال که مورخین یونانی ایرانرا جزو ممالک متصرفه سلاطین
آسیریه میدانند پس ضحاک یکنفر نبوده بلکه اشخاص چندی که متوالیا متقلد این سلطنت بوده اند همه ضحاک
نامیده شده اند لفظ ضحاک معرب ده آک است و آک بمعنی عیب و آفت هر دو آمده یعنی آفت ده مائه
و قرن

خلاصه بعد از انکه نینوس پادشاه آسیریه بر پادشاه مدی غلبه کرد و این مملکت را متصرف شد اغلب
بلاد آسیا نیز بحیطهٔ تصرفش در آمد بعبارة اخری از نیل مصر تا (تاتائی) که عبارت از ریگ دن حالیه
باشد و برا مسلم کردید و در این ممالک وسیعه علم فرمان روائی برافراشت بعد از نینوس سمیرامیس
(شمیران) ملکهٔ آسیریه زوجهٔ نینوس پادشاه شد و بعد از ساختن شهر بابل سفری بمدی کرده باکباتان
(همدان) امد و از اکباتان بمملکت پارس رفت پس از سمیرامیس نیناس پسر نینوس و سمیرامیس پسر و جانشین پادشاهی
این ممالک فسیحة المسالک که پدر و مادر او فتح نموده بودند و سی نفر از اولاد و احفاد او نسلا بعد نسل (جلوس کرده)
علی التوالی والتناوب سلطنت و پادشاهی کردند و آخرین پادشاه از سلسلهٔ نینوس موسوم به
(ساردانا پال) بود و بعضی از مورخین سلاطین و شهریاران سلسلهٔ نینوس را چهل و پنج پشت میدانند
پس از این فقره محقق و معلوم میشود که آن مدتیکه سلطنت ایران بدست بیگانگان و در غیر از خانوادهٔ
سلاطین خودشان بوده افسانه نگاران عجم و عرب بنسبت سلطنت تمام آن روزگار دراز را بضحاک
داده و مدت او را هزار سال گرفته اند بعبارة اخری مدت هزار سال سلطنت ضحاک که گویند همان
اوقات حکمرانی سی تن یا چهل و پنج نفر سلاطین اولاد نینوس است که در آسیریه سلطنت کرده و مدی نیز
در تصرف ایشان بوده زیرا که تقریبا ان هزار سال مدت اختلال سلطنت سلسلهٔ سلاطین عجم مطابق
با روزگار حکمرانی سلسلهٔ نینوس خلاصه عقیدهٔ اکثر با این است که مدت یکهزار و سیصد و هشت
سال سلسلهٔ نینوس سلطنت کرده اند چنانکه شرح ان بیاید بعد یکی از سلاطین مدی آن سلطنت را
منقرض ساخت و ساحت ملک عجم را از بیگانگان بپرداخت و تفصیل انقراض سلطنت سلاطین سلسلهٔ
نینوس از قرار ذیل است

ج ب

سارداناپال آخرین پادشاه سلسلهٔ نینوس در سستی عنصر و فرومایگی و اشتغال بمشاغل خسیسه و ولوع
بملاهی و اهمال در مهام امور پادشاهی از اجداد خود گذرانیده بود و اغلب اوقات در حرمخانه با نسوان بسر میبرد
و وجها من الوجوه بکار دولت نمیپرداخت فقط مشغول شیئی که برای گذراندن وقت خود اختیار کرده بود بافتن پارچه
پشمین یا تابیدن نخ ابریشم بود چهرهٔ خود را مانند زنان آرایش میکرد و بغازه و سفیداب و غیره می آراست
لباسهای فراخ و جامههای نازک بطرز زنانه در بر میکرد بلکه در آراستن ظاهر خود بزیورها و البسه فاخره
بیش از نسوان مقید بود حتی صوت خود را در تکلم نازک و لین میکرد که مانند زنان سخن گوید و با آهنگ
نرم و ملایم دلبری نماید و چندان بعیش و عشرت مایل بود که سنگ مضجعی در حال حیات برای خود فرمان
داد تا تراشیدند و این عبارات را بر آن نقر و رسم نمودند (ای کسیکه از اینجا میگذری بدانکه تو برای مردن
زائیده شده و بضرورت عمر عزیز خود را بعیش و نشاط صرف کن هرجا بساط عشرت و بزم عیشی گسترده
بینی رخت بآنجا بر و تا چشم در این سرای فانی باز داری از تمتع و لذائذ نفسانی چشم مپوش و قدر دو روزه
زندگانی خویش را بدان که برای اموات هیچگونه عیش و شادمانی نیست منکه پادشاه بزرگ نینوی بودم اکنون
خاکسترم و برای من هیچ نماند جز آنچیزیکه در زندگانی خوردم و آنچه تن را بدان متنعم نمودم و پرورش
دادم و آن لذتیکه از مباشرت با نسوان بردم و غیر از اینها که گفتم آنچه از مملکت و حشمت و شوکت و نام
داشتم همه را گذاشتم و رفتم)

بالجمله آکتریاس گوید شخصی آرباس نام از اهل مدیه بر سارداناپال خروج کرد نگارنده گوید مورخین یونان
اسم این شخصی را که بر سارداناپال خروج کرد آرباس و آرباک و ارباکتوس و ارباکت (فریدون) هم ضبط نموده اند
و آرباس یا آرباک یا ارباکت هر کدام که باشد با آتبین که پدر فریدون بوده زیاد شبیه است یقین این
طایفه کلیته معروف به آتبین بوده اند موسی خورنی مورخ مشهور ارمنی اسم فریدون را وارباس و
هنارمبیس نوشته است و از آنجا که افراد در لغت فرس بمعنی تحسین و آفرین آمده یقین فریدون لقب
بوده است چنانکه اغلب سلاطین مدی از نسل آفریدون ملقب باین لقب بوده اند

باری آرباس سرکرده دسته قشونی بود که هرساله مقرر از مملکت مدی بر نینوا پای تخت دولت و مقر
سلطنت مامور و فرستاده میشد و این بموجب قانونی بود که سلاطین آسیریه داشتند که باید از جمیع
ممالک متصرفه خودشان یکدسته قشون بر حسب وسعت و گنجایش آن مملکت همیشه در پای تخت
ساخلو باشند و مدت ساخلو بودن آن قشون یکسال بود و چون این مدت منقضی میشد آن دسته
مرخص میشدند و میرفتند و دسته دیگر بجای آنها میآمد ارباس در مدت توقف خود در پای تخت

باسرکرده قشون بابلی که بلزلیس نام داشت طرح مرافقت و مودت ریخت و بلزلیس از علمای معروف کلدانی
و در علم نجوم و ستاره شناسی مهارتی بکمال داشت و مکرر با رباس میگفت در طالع تو چنین می بینم که
بر تمام ممالک متفرقه سارداناپال استیلا و تسلط یابی و آرباس نیز از آنجا که هوای پادشاهی در سر داشت
و همیشه خاطر بر اندیشه اینکار میگماشت و شنیده بود که سارداناپال بتن آسانی و عیش و راحت
مشغولست و از حلیه غیرت و اهتمام در انتظام امور دولت عاطل محض مزید اطمینان خواست حرکات
و اعمال ناپسند سارداناپال را برای العین ببیند و اگر دیده با شنیده مطابق باشد زودتر اقدام بکار
خیال و تحصیل امانی و آمال خود نماید لهذا با یکی از خواجه سرایان دربار بنای خلطه و آمیزش گذاشت
و جام طلائی باو نیاز نموده بیازمند و منت این شد که ویرا در مجلس خاص سارداناپال راه دهد آن
خواجه سرا مقصود آرباس را قرین حصول داشته و او آنچه را از صفات ذمیمه و عدم قابلیت سارداناپال
شنیده بود معاینه دید و مشهود او گردید که سارداناپال جز عشرت و لهو و لعب مطلبی را طالب نیست
و زمام مهام مملکت داری و سلطنت را یکباره از کف رها نموده چنانکه لازمه طبیعت هر پادشاه آخر
سلسله میباشد بکلی براه اعتقال و ملاهی میرود و از انطرف سخنان بلزلیس ستاره شمر نیز چون در نظر
بود قلب آرباس قوی شد و بمژده قضاء الهی و نوید تائید آسمانی دلگرم و مستظهر گشته لوای طغیان
برافراشت و رایت شورش بلند کرده سرکرده فارسیان و اعراب را با خود متفق ساخت و با چهار دسته
قشون و عساکر متفقه پارس و عرب و مدی و بابلی که چهار صد هزار نفر میشدند و ساخلوی نینوی
بودند ارد و از شهر بیرون زدند و بنای سرکشی گذاشتند سارداناپال که از این غایله آگاهی یافت مصمم
دفاع و قتال شد و با دسته جات لشکر ملل و ممالک دیگر که با وی یکدل بودند از شهر بیرون آمده محاربه
سختی فیمابین فئتین رخ نمود و شورشیان شکست فاحشی خورده منهزم و متفرق شدند و دو فرسنگ
عقب نشسته پناه بکوهی بردند بعد از دو سه روز دیگر باز خود آرائی نموده بطرف شهر یورش آوردند
مجدداً سارداناپال عساکر شورشیان را استقبال نمود و قبل از آنکه نائره قتال اشتعال یابد رسولی
نزد آنها فرستاد که پادشاه دویست طالان (که معادل سرکرور و یکصد و نود هزار تومان پول این
زمان باشد) برسم انعام و جایزه بشما میدهد که سر آرباس سرکش را بجهة او [illegible] ارسال دارید و اگر
شخصی او را زنده بحضور بیاورد مضاعف این مبلغ از خزانه دولت عطیه و جایزه خواهد یافت لکن
متفقه با آرباس از سرکرده و تابین چنان متحد و یکدل بودند که هیچ اعتنائی باین سخنان فریبنده نکرده
آتش حرب و کینه را برافروختند و آغاز قتال نمودند ولکن کرة بعد اولی شکست فاحش خورده رو [illegible]

جنگ برتافتند و دیگر باره بمیان کوه پناه بردند رؤسای باغیان چون ایندفعه هم جزا مادات بدبختی
و ثمرات هزیمت و فرار از این شورش و طغیان چیزی ندیدند افسرده دل و آزرده خاطر شده مصمم فرار باوطان
خود گردیدند بلزیس بالای آنها را مانع شده بپاداری و ایستادگی وعده النصر بضر کرد آنها با دیگر روی بجنگ
نهادند و ایندفعه نیز مغلوب گشته چنان منهزم شدند که تا بابل فرار کردند و آرباس زخم منکری برداشت
بلزیس بعد از وقوع این قضیه شبی از اول شب تا صبح مشغول دیدن کواکب و نوشتن طلسمات و نیرنجات گردید
علی الصباح سران سپاه و رؤسای لشکر را آگاهی داد که اگر پنج روز دیگر خودداری نموده با خصم مقاومت
نمایند بمراد و مقصود خود خواهید رسید اتفاقا در روز چهارم خبر رسید که عساکر باختری بر سم هرساله
بجهت ساخلو بودن در نینوی پایتخت آمده و در حوالی آنجا اردو زده اند آرباس مصمم شد که ایشان را استقبال
نموده اولا اگر بتواند بکلمات نغز و سخنان دلفریب باختریها را با خود متفق سازد و الا با آنها جنگ در اندازد
تا اینکه کشته شود یا آنها را از رفتن به نینوی و امداد ساردانا پال باز دارد در خلال صبح با پانصد هزار لشکر کرده
بباختریها نزدیک شد و خطبهٔ مفصل ادا نمود و شرحی از عدم غیرت و ظلم و ستم و رذالت طبع و خست
عادت و سخافت رای و پیشهٔ همت ساردانا پال و سوء حال رعیت و ضعف کار دولت بیان نمود و سپاه باختر را
با خود مساعد ساخت پادشاه خفته دل از این تمهید خصم و تجدید رزم بیخبر بود و از سر فتحی که
پی در پی نموده آسوده خاطر و خوشدل و سرگرم باده ناب و ملازم بستر راحت و خواب بود که نیم شبی علی الغفله
آرباس یورش آورد و ایلغار نموده هر چه از عساکر او بچنگ آورد از دم شمشیر گذرانید و بقیة السیف منهزم
و فراری و هر یک بکمینی مختفی و متواری شدند و در این حرب چندان از سپاه ساردانا پال کشته شدند که شط
فرات از بسیاری خون گلگون گردید ساردانا پال پادشاه شهر نینوی که بخت و سالاین (باید سلیمان باشد)
برادر زن خود را سپهسالار نموده و او هم در محاربات مقتول شد و سه سال شهر نینوی در بند محاصره بود
آخر سال سیم آب شط طغیان نموده یکقسمت بارهٔ شهر را باندازه سه هزار و ششصد ذرع خراب کرده و
باغیان وارد شهر شدند ساردانا پال خود را در آتش انداخته بسوزانید و آرباس خرقهٔ سلطنت او را
پوشیده تاج او را زیب تارک خویش نمود و بر اریکهٔ سلطنت استقرار یافت و تمام ممالک وسیعه سلاطین
آسیریه را متصرف شد و بلزیس را بپاداش خدمات و زحمات عطیات شایان داد و حکومت بابل نسلا
بعد نسل او را مقرر آمد و بلزیس علاوه بر عطایا و تکریمات که از آرباس یافت بواسطهٔ این فتح بزرگ
وکار خطیر در میان همگنان و اغلب اهالی ایالات که در سلطنت آسیریان گرفتار رنج و تعب
بودند مشهور و بلند آوازه گردید

محتمل است که کی کم سام نریمان
جد رستم بغربت نموده
در نینوی بوده باشد چه باختریان
(باختریان) که مورخین
یونان نوشته اند عبارت
از حدود سیستان و افغانستان
و قندهار و ترکستان بوده

عقیده بعضی از مورخین دیگر اینست که آرباس از جانب ساردانا پال حاکم مدی بوده و ابتدای شورش او
در سه هزار و صد و هفتاد و شش سال بعد از هبوط آدم و هشتصد و هفتاد و شش سال قبل از میلاد
مسیح میبوده و سلطنت سلاطین مدی سیصد و هفده سال استدامت داشته و نه نفر از این سلسله پادشاهی
کرده اند و انقراض دولت آنها در سه هزار و چهار صد و نود و پنج سال بعد از هبوط آدم علیه السلام
و صد و نود و پنجسال بعد از بنای شهر رُم بوده اگر چه بحساب فوق مدت سلطنت سلاطین مدی
سیصد و نوزده سال میشود

خلاصه آرباس مدی بقسمی که ذکر شد سلطنت آسیه را منقرض نمود و حکومت بابل را ببلزیس داد که نسلا
بعد نسل مخصوص او و اولاد او باشد و آنچه در نینوا یافت از طلا و نقره و جواهر و نفایس با کباتان
پای تخت خود حمل نمود نگارنده گوید بلزیس همان کاوه آهنگر معروفست و آرباس فریدون و ساردانا پال
ضحاک آخری و در تواریخ پارسی و تازی هم نوشته شده که یکی از بخت نصرهای بابل دهّام بن کودرز بن
قارن بن کاوه است و ما چون کاوه را همان بلزیس میدانیم این حکومت نسلا بعد نسل از کاوه با بلزیس
بدهّام رسیده و خبر صحیح است

حکیم ابو القاسم فردوسی علیه الرحمة بعد از آنکه سلطنت ضحاک را با هزاران افسانه برشته نظم
کشیده و بیان میکند در انقراض سلطنت او چنین نوشته است که بعد از حرکت فریدون بتحریک کاوه
آهنگر بجنگ ضحاک

نظم

براند و بیش کاوه پیش سپاه — دلش پر ز کینه ز ضحاک شاه
باروند رود اندر آورد روی — چنان چون بود مرد دیهیم جوی
اگر پهلوانی ندانی زبان — بتازی تو اروند را دجله خوان
بخشکی رسیدند سر جنگجو — به بیت المقدس نهادند رو
چو بر پهلوانی زبان راندند — همی کنگ دژ هوختش خواندند
بتازی کنون خانه پاک دان — بر آورده ایوان ضحاک دان
چو از دشت نزدیک شهر آمدند — کز آن شهر جوینده بهر آمدند
ز یک میل کرد آفریدون نگاه — یکی کاخ دید اندر آن شهر شاه
که ایوانش برتر ز کیوان نمود — تو گفتی ستاره بخواهد بسود
فروزنده چون مشتری بر سپهر — همه جای شادی و آرام و مهر

بدانست کاخانه اژدهاست — که جای بزرگی و جای مهاست

نهاد از بر تخت ضحاک پا — کلاه کئی جست و بگرفت جا

بعده خبر دادن کندرو بضحاک چنین نوشته است

سه مرد سرافراز با لشکری — فراز آمدند از دگر کشوری

اولا بلز یس بابلی یقینا کاوه بوده چنانکه در فرد اول ذکر شده ثانیا در فرد آخر که گوید (سه مرد سرافراز با لشکری) مقصود سرکردگان بابل و عرب و مدی بوده ازانجا که حکیم فردوسی چنانکه خود اشاره کرده بعضی اسناد از تواریخ باستان نامه و کتب پهلوی در دست داشته که شاید و نه چنانست که بالمره از حلیه حقیقت و راستی عاطل و عاری بوده باشد نهایت اینست اسنادیکه فردوسی علیه الرحمه بدست داشته قدری مخلوط با افسانه و اغراق بوده و عمده سهوی که کرده اینست که گوید شهر ضحاک بیت المقدس بوده و این از آنست که حکیم بزرگوار مانند اغلب مورخین قدیم از فن جغرافیا و این علم کثیر الفایده چندان خبری نداشته و هرچه آنطرف دجله و فرات بوده از کلیه عربستان میدانسته و باید دران کتب پهلوی که حکیم مرحوم در دست داشته شهر نینوا را با لقبی نوشته باشند که معنی آن مقدس میشده و او آن شهر را بیت المقدس فرض کرده و رسم مذکور یعنی القاب معتبره ببلاد دادن مثل دار العلم و دار الایمان و دار السعاده و بلده طیبه و سنبطرز بورغ در این عصر نیز شایع و معمول است اگرچه خود حکیم دست و پا کرده و در مصراع دویم درست نموده گوید (همی کنگ دژهوختش خواندند) و اسمت دجله شک نیست که همین شهر نینوا بوده است از این گذشته چنانکه گفتیم سارداناپال ضحاک و آرباس فریدون و غلبه فریدون بر ضحاک بعقیده بعضی از مورخین یونان در هفتصد و پنجاه و نه سال قبل از میلاد مسیح پس گوییم در این وقت بیت المقدس حالتیکه مقصود اورشلیم است خراب بوده و بعقیده بعضی مورخین دیگر یونان که گفته اند غلبه فریدون بر ضحاک در هشتصد و هفده سال قبل از میلاد بوده گوییم مطابق این سنه تقریبا عماز یا که از سلاطین معتبر مقتدر یهود است در اورشلیم سلطنت داشته و اورشلیم را شهر ضحاک دانستن هیچ وجه معنی ندارد درینصورت میتوان یقین کرد که نینوا لقبی داشته که بمقدس ترجمه شده و این ترجمه اسباب التباس و اشتباه شده است و سنه هفتصد و پنجاه و نه که قبل از میلاد ذکر شد و بعضی از مورخین یونان غلبه آرباس را بر سارداناپال مقارن این سنه دانسته و عقیده فلاویوس ژوزف مورخ یهود که در مائه اول بعد از حضرت عیسی علیه السلام تاریخ نوشته است مطابق است با اینکه حضرت یونس علی نبینا و علیه السلام خبر داده بود که دران ایام سلطنت نینوا منقرض میشود و روزگار فلاذار که همان سارداناپال

در این باب بعضی در انقراض سلطنت آشوری حمله

پادشاه نی‌نو باشد سپری میگردد

مخفی نماند که سار دانا پال بزبان آسپری بمعنی خداداد است و اغلب سلاطین آن سلسله این لقب داشته‌اند
اسامی که طایفه یهود بسلاطین ایران و مدی و آسپری داده ورای اسامی معموله است که مورخین یونان
نوشته‌اند شاید بزبان عبری لقبی بآنها میداده‌اند چنانکه حالا رسم است سلاطین چندین لقب دارند
مثلا خاقان که لقب سلاطین ترک است شاه طهماسب صفوی و خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار
انار الله برهانهما و غیرهما باین لقب ملقب بوده‌اند و سلطان که لقب سلاطین عرب بوده حالا پادشاهان
آل عثمان این لقب را دارند و باغلب سلاطین دیگر نیز این لقب داده شده است مثل سلطان محمود و سلطان مسعود
و شاه سلطان حسین و غیرهم خلاصه بعد از غلبه آرباس بر سار دانا پال و انقراض سلطنت خانواده نینوس
ضحاک اول ممالک و سپهر ستیزی بتنزل گذاشت و عظمت و آبادی نینوی بادیه رسانید اصحاب سیر و مورخین در
اسامی سلاطین که بعد از آرباس سلطنت کرده‌اند اختلاف نموده عقیده هر دو اینست که سلطنت آسپری
که تمام آسیا را در حیطه تصرف و قبضه فرمانروائی داشت بعد از پانصد سال بقا و دوام بدین شرحی که
گذشت فانی و منقرض گردید و انچه از طایفه نینوس حکمرانی کرده چندان استقلالی نداشته و مشابه حکام
بوده‌اند و حکمرانی آنها بموجب ماموریت از طرف سلطنت مدی بوده و بعد از شورش آرباس مدی و فوت او سلطنتها
میگذشت و ممالک آسیا و بلاد این اقلیم بدون پادشاهی مستقل نیز بیست و سه سالی مخصوص نداشتند که منبع
عامه و فرمان روای کل باشد تا اهالی مدی شخصی را که موسوم به دژوسس بود و بسیار با عقل و درایت
و دانش و کفایت و لیاقت و مطاعیت داشت از میان خود انتخاب و بسلطنت بالاستقلال او را اختیار کردند
اکتزیاس گوید که این شخص کیاکسار بوده که ان قریب بیقین اینست که نوشتجات تاریخی اکتزیاس که بدست
دیودور افتاده درهم بوده و درست مفهوم او نشده و اسباب خبط گردیده است الا چگونه اختلاف
و اشتباه باین بزرگی برای اکتزیاس حاصل میشود و سخنی که خلاف معتقد تمام مورخین آن عصر است
میگوید خلاصه اول پادشاه مستقل مدی بعد از انقلابات مذکوره دژوسس بوده و آخرین سلسله
استیاج دژوسس بلاشبهه کیقباد است و همان شرحی که هرودوت و اکتزیاس و سایر مورخین یونانی
که تقریبا معاصر بوده یا بعد نوشته‌اند مطابق است با شاهنامه و طبقه و سایر مورخین عجم در تورات
شریف باسم دژوسس ارفاخساد یا ارفاکزاد ضبط شده آرفا یا آرفا اسم نژاد و شید پدر دژوسس بوده
و زاد چنانکه حالا هم مصطلح است بمعنی پسر است یعنی از اولاد فریدون یا آفریدون که هر دو صحیح است
چه اولی زبان پهلوی است و دویمی زبان دری و ممکن است که اسم نوزادش که پسر دژوسس یا کیقباد بوده

باشد فردوسی علیه الرحمه نیز نوشته که کیقباد از نسل فریدون بوده است صاحب مجمع التواریخ هم
اسم کیقباد و آرش نوشته و اینمطابق است با مسطورات کتزیاس که دیوسس و آرش نوشته است
مورخین قدیم یونان را عقیده اینست که اهالی مدی و سایر بلاد و ممالک و نقاطی که در تصرف آرباس بود
چون بعد از روزگاری دراز بی سایس و سلطان مانده بودند و زمام مهام بلاد و عنان امور عباد یکباره
مطلق و رها بود و حقوق قاطبه اینطوایف و امم بی قدر و بها و انواع خلل و انحاء علل در کار کافه
ملل راه یافته و از فقدان سیاست مدن حال رعیت و سپاهی مشرف بتباهی بود ناگزیر خود آنها دیوسس را
بپادشاهی انتخاب و اختیار کردند نگارنده گوید اینواقعه شبیه و مطابق است با انتخاب عجم کیقباد را
بسلطنت هرودوتس گوید در میان مدیان شخصی بود عاقل و دانا و موسوم به دیوسس از اولاد فراورت
شمرده میشد مؤلف را عقیده اینست که فراورت فریدون است و آرباس اسم دیگر اوست چنانکه اعاظم
سلاطین را محض احترام و تعظیم بالقاب و اسماء مختلفه میخوانند چون خداوندگار و خدیو و خسرو و سلطان
و پادشاه وغیره بهرحال بموجب مسطورات هرودوتس دیوسس در گوشه فراغت و زاویه انقطاع
نشسته بود اما کمال میل باطنا بسلطنت و حکمرانی و فرمانروائی داشت و پیوسته در خفا خود را
مستعد و آماده اینکار میداشت و ابتدا مشغول بود بلاد مد و طوایف مدی از هم دور افتاده
متفرق شده بودند دیوسس در انشهر و ابادی که ساکن بود باقتضای اعتباری که کسب کرده قضاوت و حکمرانی
مینمود و آن بلد و ناحیت نسبت بسایر بلاد و نواحی مدی انتظام و امنیت و وضع و هیئت مدنیتی داشت بر
خلاف سکنه سایر بلاد مدی که با تندی و تیره روزگاری بسر میبردند و از عدم سیاست مدن و قانون تمدن
حال بلاد و عباد در نهایت اختلال و اختلاط داشت مدتی بر این ماند که نام نیک دیوسس بلند آوازه شد و شخص
او مشهور آفاق گردید آوازه کردار خجسته اش با مصار رفت و صیت دادش بسامع عباد رسید از دور
و نزدیک هواخواه او شده بالطوع والرغبه او را مالک رقاب خود گردانیدند و ربقه اطاعتش را زیب
گردن خود کردند و فی الحقیقه قاضی القضاة تمام اهالی مدی گردید اما لقب و اسم سلطنت نداشت
همینکه تمام اهالی مدی را بخود محتاج دید در امر قضاوت و حکومت تعلل کرد و علانیه اظهار داشت
که اگر شما جماعت محتاج و من محتاج الیه هستم باید بعد الیوم با من بر خلاف سابق رفتار نمائید چرا که
عمر گرانمایه و اوقات عزیز خود را یکباره صرف و وقف کار شما میدارم و آن بامور شخصی و نکات خود نمیپردازم
و محض اصلاح امور و آسایش حال جمهور شما جمیع لذات و تمتعات را بر نفس خود حرام ساخته ام و تن و
جان خویش را از عموم راحات محروم داشته ام پس باید در میان نوع شما امتیازی داشته باشم خلاصه این

شناعت و تسلط دژوسس در کار قضا مجدداً موجب هرج و مرج و باعث انقلاب و اغتشاش در بلاد مدی گردید
طرق و شوارع از امنیت افتاد و جور و تطاول شایع شد مکاسب و معاملات مختل ماند رساتیق و مزارع
منهوب و پایمال ارباب اعتساف شد حقوق و نوامیس را بها و وقعی نماند لکن از خوف دعاوی باطله
ارباب فتن و اصحاب اغراض بر ملک و مال خود شان مشوش و پریشان حال گردیدند نزدیک شد که رشته کار
گسسته شود و مملکت مدی که بزور شمشیر آرباس از تصرف ضحاکیان یعنی طایفه نینوس سلاطین آسور و پادشاهان
بیگانه و اجنبی خارج و مستخلص شده بود دوباره بدست غیر بیفتد و ذلت رقیت بیگانه را ایشان را طاری
و حادث شود آخر الامر حب وطن و حمیت ملتی سبب گردید که بیکمرتبه اهالی مدی متفق القول و متحد الرای
شده نزد دژوسس آمدند و او را بسلطنت بالاستقلال اختیار کردند دژوسس که از تمهید این
مقدمات امیدوار حصول این مرام و وصول باین مقام داشت فرصت غنیمت شمرده و مسئلت ایشان را
علی الفور اجابت نمود پس فرمان داد که چون شوکت و حشمت سلطنت را مقری درخور و جایگاهی لایق
و منزلی رفیع البناء لازم است قصری ملوکانه و بنائی فراخور سلطنت در یکی از نقاط منتخبه و اماکن منزهه
خوش آب و هوای مملکت او ساخته شود و برای حفظ و حراست حوزه سلطنت قراول و پاسبان مقرر گردد
بموجب فرمان دژوسس در نقطه که موسوم باکباتان بود شهری و قصری بنا کردند نگارنده گوید اگرچه در
اکباتان و محل آن اختلاف است و بعضی آنرا تخت سلیمان خمسه هم گفته اند اما ظن قوی اینست که اکباتان همان
همدانست بعضی هم بر این اند که پای تخت کیقباد شهر اصفهان بوده ولی در نظر نگارنده این قول ضعیف است
خلاصه آن شهر و قصر بحکم دژوسس با کمال رفعت و شکوه ساخته و پرداخته شد و با نواع تزیینات و
آرایشها که درخور سرای سلطنت و شهریاری بود آراسته و مزین گردید و تفصیل بنای شهر اکباتان و
طرح و وضع قصر دژوسس را اگر روزگار امان داد و با فرصت مجال توامان گردید انشاء الله در بعض مجلدات کتاب
مرآت البلدان در طی لغت همدان مشروح و مبسوط ذکر خواهیم نمود بعون الله و حسن توفیقه
ایام و اعوام فترت مدی را که بعد از آرباس بود تا زمان جلوس دژوسس آنچه مورخین یونانی نوشته اند
مطابق است با قول مورخین عرب و عجم منتها اینست که سلطنت منوچهر و نوذر و زو فراموش و متروک شده
اما بموجب بعضی از اشعار شاهنامه که در بیان وضع انقلاب مملکت و انتخاب کیقباد است باز مطابق
میشود با تاریخ یونانیان و چنین مفهوم و مستفاد میشود که کیقباد همان دژوسس یونانیان است
و آن اشعار از قرار ذیل است

نظم

پراکنده شد رای بی تخت شاه همه کار بی روی و بی سر سپاه

کسی باید اکنون ز تخم کیان | بتخت کئی بر کمر بر میان
نشان داد موبد بیا فرخان | یکی شاه با فر و بخت جوان
ز تخم فریدون یل کیقباد | که با فر و برزست و با رسم و داد (الی آخره)

بالجمله زوتس بعد از پنجاه و سه سال سلطنت بالاستقلال از جهان درگذشته سلطنت را به پسر خود فرائورت گذاشت نگارنده گوید هرودوت مورخ اسم پسر زوتس (کیقباد) را فرائورت نوشته اما فردوسی علیه الرحمه چیزی بدو اشاره نکرده شاید از نسخی که حکیم بهره شاهنامه را از آن بر نظم کشیده اسم فرائورت افتاده باشد و این جهت است که سلطنت کیقباد را یکصد و بیست سال نوشته اما صاحب حبیب السیر گوید کیکاوس نوهٔ کیقباد بوده نه پسر او و مورخین دیگر کیکاوس را پسر افرا نوشته اند که همان فرائورت یونانیان باشد و افرا پسر کیقباد یک نکتهٔ دیگر هم هست و آن اینست که کلیهٔ مورخین عجم را رسم و عادت چنین بوده که در طبقات و طوایف سلاطین عجم عموما و آن طوایفی که خارجی و غیر از خود پارسیان بوده اند مثل همین سلاطین مدی خصوصا هر یک از ایشان که بی قابلیت و فرومایه بوده و در سلطنت خود آثار و بناهای باقی و برقرار و نام نیکی از روزگار خود بیادگار نگذاشته اسم او را از قلم تاریخ نگاری انداخته اند و آن بیگانگان که مخصوصا مصدر شر و ضرر و صدمه و آسیب هم برای پارس و پارسیان شده بعد اسم آنها را از سلسلهٔ سلاطین خارج و از دفتر شهریاران محو و حذف کرده اند و این پادشاه مدی نیز چون غلبه بر پارسیان نمود لهذا او را که نام و روزگارش را مورخ گذاشته اند همچنین چون او در پایان کارش بدست یکی از بناهای ضحاک کشته شد شاید بعضی که نام او را ننگ دانسته و لایق نگارش ندیده اند و تمام ایام سلطنت پدر و پسر را یکصد و بیست سال قرار داده اند چنانکه اکثر پاس مورخ که کتاب تاریخ خود را از روی مسطورات کتابهای کتابخانهٔ جمع و تالیف نموده نیز ذکری از این پادشاه نکرده است اما هرودوت که از جاهای دیگر یعنی از کتابخانه های بابل انکشاف مطالب نموده است نام برده فردوسی علیه الرحمه و اکثر پاس طبیب در این مطلب متفق العقیده و یکقول هستند و چند جهاتست که ذکر شد بالجمله فرائورت اکتفا و قناعت به مملکت مدی و سلطنت موروثی نکرده آغاز جهانگیری و کشورستانی کرد و اول مملکت و ملتی را که مسخر نمود پارسیان بودند پس از تصرف آنجا عساکر مدی و پارس را متفق ساخته بتسخیر سایر ممالک و بلاد آسیا پرداخت فتوحات نمایان کرد تا آنکه به مملکت آسیری حمله برد و با سلاطین آنجا که از اولاد سارداناپال بودند جنگ انداخت و در جنگ با اینکه در آن زمان انتظام کار آنها روی بکمال ضعف و فتور داشتند و از ممالک متصرفهٔ سلاطین قدیم آسیری

ونیاکان خود جز همان مملکت آسیری و شهر نینوی جائی را متصرف نبودند بواسطهٔ سؤ تدبیر در وضع حرکت
قشون عساکر قلیله پادشاه آسیری بر عساکر کثیره فراؤرت غالب و فائق آمده در حوالی شهر مزبور فراورت
مقتول و عساکرش منهزم گردیده مؤلف گوید این حکایت خالی از شباهت بانچه در شاهنامه مسطور
است که کاوی نامی از بنا بر ضحاک در دژهوخت کنگ با منوچهر محاربتی کرده و دژهوخت کنگ همان نینوا است و
مسعودی اسم نینوا را نینوی مینویسد و آسیری را باثاء مثلثه و آثوری نگاشته و محل آنرا که نینوی میگفتند مطابق
میباشد با همانجا یکه فرنگیها آثار انرا نینوی میدانند و آن در حوالی موصل است انکشافات جدید انجا کرده اند
باری پس از کشته شدن فراؤرت پسرش کیاکسار پادشاه شد کیاکسار جنگجوتر از پدر بود دیلوس
باریکه سلطنت قوا و این نظام مملکت مدتی را مشتبه ساخته مثل پدر بنای جهانگیری را گذاشت و با پادشاه
لیدی اعلان جنگ نمود (لیدی در اناطولی عثمانی است و سارد پای تخت قدیم آن حالا به سارت
مشهور میباشد) و در این جنگ بود که کسوف کلی اتفاق افتاد و تفصیل این کسوف موافق
تاریخ هرودوت از قرار ذیل است

جمعی از طایفهٔ بزرگ سیت در زمان سلطنت کیاکسار در مدتی از مملکت خود فرار کرده پناه بمدی
آورده بودند نگارنده گوید طایفهٔ سیت در خراسان بلکه در دشت قبچاق حالیه که محل ترکمان است
ساکن بوده اند و بعقیده بعضی تا ما وراء النهر سکونت داشته اند خلاصه بدوا از جانب کیاکسار
سیتها مثل اشخاص عارض که از یکنقطه از نقاط مملکت بتظلم و شکایت آیند پذیرفته شدند بعدها
کم کم کیاکسار توجهی مخصوص بباره آنها نموده و چون در فنون فارسیت و ادب تیر اندازی مهارتی
کامل داشتند جمعی از جوانان نجیب زاده مملکت را بآنها سپرد که ایشانرا سواری و تیراندازی بیاموزند
علاوه بر این شغل نظر باینکه در شکار و صید هم آنها دستی داشتند همیشه بشکار رفته برای کارخانه
خاصه و مطبخ سلطنتی انواع وحوش و طیور صید نموده میآوردند اتفاقا وقتی جمعی از آنها مامور
بشکار شدند و صید بچنگ آنها نیفتاد و دست خالی مراجعت نمودند کیاکسار که طبعا عبوس و تندخو
بود بر آنها خشمگین شده بکمال درشتی و ناهنجاری با آنها رفتار کرد آن طایفه هم از غیرت و غروریکه
داشتند تاب این ملایمات پادشاه را نیاورده اما بواسطهٔ جلالت و شوکت سلطنت قدرت اظهار
خصومت و اعلان عدوان ننموده روزی چند بردباری و تامل کرده بعد یکی از جوانان نجیب زاده را
که پادشاه بآنها سپرده بود تربیت کنند سر بریده بدن او را پاره پاره کرده بطوریکه هیچ معلوم
نمیشد که این گوشت انسانست یا حیوان و بحضور پادشاه آورده عرض کردند بشکار رفته بودیم

ایم

این آهوی فربه امروز نصیب ما شد پادشاه بخوالیگر سپرد که طبخ کند شکارچیان که از پیش مصمم
و مستعد فرار شده بودند دیگر روز بجای پادشاه کشتند آن غذائی که به پیش پادشاه صرف کرد
گوشت یکی از فلان امیرزاده بود و خود فرار کرده یکسر از مدی بشهر سارد که پای تخت لیدی و مقر
سلطنت الیات بن سادیات بود پناه بردند پادشاه مد هر قدر برسل و رسایل مقصرین را
طلب کرد الیات مماطله و دفع الوقت نموده تا کار از مکاتبه و مراسله بمجادله و محاربه انجامید و پنج
سال متوالی بین الجانبین جنگهای عظیم روداد تا اول سال ششم در یکی از ایام که نایرهٔ جنگ و
جدال در غایت اشتعال بود علی الغفله قرص آفتاب منکسف و روز روشن چون شب تار گردید
عساکر طرفین از وقوع این حادثه چنان قرین وحشت و دهشت شدند که فوراً دست از جنگ و
مقاتله کشیده و باب مصالحه باز نمودند و قرار مصالحه را برین دادند که آرینی دختر الیات را بحبالهٔ
نکاح و ازدواج استیاج پسر کیاکسار درآورده و رفع ذات البین را بدین مواصلت نموده و بدینه
پیوند نمایند نگارنده گوید مزاوجت دختر الیات با پسر کیاکسار همان مزاوجت کاوس است با دختر شاه
هاماوران باری عقیده مورخین یونان در باب کسوف این بود که ذکر شد طالس فیلسوف و منجم مشهور
که ششصد و سی و نه سال قبل از میلاد متولد شده و از اهل فینیسی بوده این کسوف را قبل از وقوع
استخراج کرده بوده است اگر بواسطه ادله و حساب نجومی در سنه معین میشد که چه وقت این کسوف
روی داده است آن تاریخ را صحیحاً تا آنزمان میشد معین کرد که هیچ جای شبهه و تردید باقی نماند
اما اهل تنجیم و علمای این فن از زمان قدیم تا کنون هرچه خواسته اند که درست و مقرون بصحت این
مسئله را معین کنند نتوانسته اند عقیدهٔ پلین حکیم اینست که این کسوف پانصد و هشتاد و پنجسال
قبل از میلاد مسیح بوده لیکن حکیم فرانسوی معروف با دقت کامل سال این واقعه را ششصد و
بیست و پنجسال قبل از میلاد ضبط نموده است کیاکسار در سنه پانصد و نود و پنج قبل از میلاد
مرده است و این واقعه در سلطنت او رخ نموده است پس آنچه پلین حکیم نوشته است مقرون بصحت
نمیتواند بود دین کر منجم معروف که در مائه سابق بوده بدقت حساب کرده این کسوف بقول او در ماه
نوبمبر که مطابق است با ماه دلو ششصد و بیست و پنجسال قبل از میلاد واقع شده
چنانکه فاضل بحر ... دانشمند خبیر ملکم صاحب در تاریخ خود گفته است (اغلب حوادث شهیره که
در کنار فرات یا دجله روی داده فردوسی بواسطه قلت اطلاع در کنار جیحون میگذارد و برین
قیاس است همین جنگ که در مازندران نبوده بلکه در مملکت اناطولی اتفاق افتاده با ذکر هاماوران

صبغت

میکفت بواسطهٔ قرب جوار بمملکت شامات و بنابر که مقصود فردوسی از هاماوران آنجا بوده قریب
بصواب بود اما مازندران بدون شبهه نبوده است کیاکسار یقیناً کیکاوس است و در اثناء طول جنک کرده
و این کسوف روی داده چنانکه ذکر شد و کاوس و سپاهش نیز کور نشدند بلکه آفتاب کرفت و دیو سفید
که همه جا فردوسی جادوکران را دیو نوشته است همان منجم فینیسی بوده است که باستخراج و از روی علم نجوم
این کسوف را خبر داده بود و اولاد را که مینویسد حاکم مازندران شده همان الیات بوده است که با او
مصالحه نمودند و ما اشعار فردوسی را شاهد میآوریم منتها اینست که بر حکیم بزرکوار مشتبه شده
بجای هاماوران مازندران نوشته است اگرچه بلافاصله جنک هاماوران را هم بعد از این جنک
مازندران نکاشته و نیز ممکن است که بکوئیم در کتابیکه ماخذ و سند تاریخ نکاری فردوسی بوده
کاتب سهواً بجای هاماوران مازندران نوشته بوده است در هر صورت اشعار فردوسی را که
در ذیل مینکاریم میتوان شاهد صحت این خبر قرار داد

نظم

چو بکذشت شب روز نزدیک شد — جهانجوی را چشم تاریک شد
ز لشکر دو بهره شده تیره چشم — سر نامداران ازو پر ز خشم
چو تاریک شد چشم کاوس شاه — بد آمد ز کردار او بر سپاه
ز مازندران مهتر انجو اند — ز اولاد چندی سخنها براند
چنین کفت کز رای او نکذرید — مبادا که از کرده کیفر برید

خلاصه کیاکسار بعد از غلبه بر پادشاه لیدیه که جهانکیری و فتوحات خود را تا نقطه هالی که حالا
موسوم بقزل ایرماق است رسانید بعد برای خونخواهی پدر و انتقام و کیفر رو بسمت نینوا
نهاد و پادشاه آنجا را مقتول و شهر را منهدم و خراب کرد در این بین که مغرور و معزور بفتح و
نصرت بود خبر باو رسید که مدیاس نام پادشاه سیت با لشکری انبوه بمملکت او حمله آورده اند کیاکسار
معجلاً آنها را در مدی استقبال نمود بعد از جنک و خونریزی زیاد آخر الامر طایفهٔ سیت
بر قشون کیاکسار غلبه نموده و مدت بیست و هشت سال این طایفه مستقلاً در مدی و در تمام
ممالکی که کیاکسار متصرف بود سلطنت میکردند نکارنده کوید این واقعه با کرفتاری کیکاوس در
یمن و آمدن افراسیاب بایران مطابق است بالجمله طایفه سیت در تمام ممالک آسیا متفرق شده دست
تطاول کشودند و در این مدت کمال تعدی و ستم را برعایای قدیمهٔ پادشاه مدی نمودند آسایش و امنیت
بالمرة سلب و مرتفع شد اموال و انفس در معرض هبا و هدر درآمد تا اینکه کیاکسار پادشاه مدی بعد از

بیست و هشت سال تأمل و انقطاع از ملک و مشاهده و تحمل شداید و مکاره زیاده از حد اضطرارا حیلتی
اندیشیده وقتی رؤسا و بزرگان این طایفه وحشی را دعوت نمود و بعد از پیمودن شراب زیاد بآنها
در حالتیکه همگی مست و طافح شده بودند و از خویشتن بیخبر افتاده یکدفعه تمام آنها را بقتل رسانید و
باین حیله و تدبیر و لطیفه و تمهید نه تنها مملکت مدی بلکه تمام ممالکی را که قبل از غلبه طایفه سیت متصرف
بود مالک شد و چون دور بخت و روزگار حرمان را اصابرا بسر برده خداوند جلال و علاء او را دیگر بار
با شاهد دولت هم آغوش ساخت و پس از آنکه چهل سال دیگر سلطنت کرد بعقیده بعضی از مورخین
در ششصد و شش سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام درگذشت و آستیاژ پسرش بجای او بر تخت
سلطنت جلوس کرد و در بدو سلطنت دختر خود مندانا را بکامبیز پادشاه پارس تزویج نمود و از او
کورش (کیخسرو) باشد از او بعمل آمد و شرح احوال و حوادثیکه سانح شد مفصلاً بیاید
نگارنده گوید درینموقع اگر بیان حالی از اکزنپاس ننمایم خالی از مناسبتی نیست با آنکه جمله معترضه است ولی
چون نگارش صحیحی که میتوان قدری با افسانه های مورخین عجم تطبیق کرد همان تاریخ اکزنپاس طبیب است
اگرچه تمام آن بدست نیست برای مزید اعتماد مطالعه کنندگان گوئیم اکزنپاس هفده سال تمام در دولت
بهمن پادشاه ایران بوده باینمعنی که در اوان سلطنت بهمن برادر او کورش جوان از جانب او حکومت
اناطولیا را داشت در سال چهارصد و یک قبل از میلاد کورش با برادر آغاز مخالفت نموده ادعای
سلطنت کرد و یکصد هزار قشون بومی فراهم کرده با سیزده هزار نفر سپاه یونانی که در خدمت او بودند
و از جمله سردارهای معروف یونانی اکزنوفون بود متوجه حرب برادر گردید در قریه کوناکسا در
حوالی شط ثلاثی فتنه شد و عساکر پادشاه بر سپاه کورش جوان (کیخسرو جوان) غلبه کردند و او را
مقتول و عساکر او را متفرق و منهزم ساخته جمعی را نیز اسیر و دستگیر نمودند و از جمله اسرا یکی اکزنپاس
طبیب بود که با یونانیان آمده و اسیر پادشاه ایران شده هفده سال در خدمت او بسر برد بنابراین
اطلاعات اکزنپاس که با آن اعصار قریب العهد بوده و مدتی در این سرزمین اقامت داشته قابل
کمال وثوق است علاوه براین خود اکزنپاس گوید من تاریخ خود را از روی دفترهای سلطنتی جمع
و تألیف نمودم دفترهمان دفتر فارسی است که بعد معرب شده خلاصه اکزنپاس گوید بعد از غلبه
طایفه مدیه مملکت آسوری مدها مالک تمام آسیا شدند و ارباس (فریدون) را که بر سارداناپال
پادشاه نینوا غلبه کرده بود بسلطنت مستقله و مالک الرقابی خود اختیار و انتخاب نمودند
و او بیست و هشت سال سلطنت کرد بعد از او پسرش موداسس (منوچهر) پنجاه سال پادشاهی نمود

پس از آن سوزارموس (نوذر) سی سال و بعد آرتیکا (افراسیاب) پنجاه سال فرمان روائی داشت
نگارنده گوید اینکه ما آرتیکا را افراسیاب میدانیم از آنست که اولا اکثر پاسمنو بعد آرتیکا پسر سوزارموس
بود بلکه همین قدر اشاره مینماید که بعد از او سلطنت کرد ثانیا نظر داریم باینچه فردوسی در شاهنامه
ذکر کرده در موقعیکه افراسیاب نوذر را بجنگ آورده و دستگیر نمود چنانکه فرماید

نظم

بزد گردن نوذر تاجدار — تنش را بخاک اندر افکند خوار
ز پیش دهستان سوی ری کشید — ز اسبان برنج و بتگ خوی کشید
ز توران بیامد بایران زمین — جهانی در آورد زیر نگین
کلاه کیانی بسر بر نهاد — بدینار دادن در اندر گشاد
بشاهی نشست اندر ایران زمین — سری پر ز جنگ و دلی پر ز کین (الی آخره)

بعد از آن آریبان (زو) بیست و دو سال سلطنت کرد و بعد آرته (گرشاسب) چهل سال و در سلطنت آرته
جنگ عظیمی فیمابین او و طایفه کادوس که در گیلانات و محلی که حالا طوالش ساکن اند سکنی داشتند در گرفت
و تفصیل این واقعه از قرار ذیل است

پارسونده (فرخنده) نام که اصلا پارسی و نهایت جوانمرد و رشید و عالی همت بود و بلا نهایت طرف میل و
التفات و مشاوره پادشاه بلکه غالب امور بی صلاح و صواب دید او نمیگذشت و در حقیقت سمت وزارت داشت بجهتی
از جهات سر از خدمت گرشاسب برتافت و بواسطه نسبتی که با یکی از رؤسای طایفه کادوس داشت با سه هزار پیاده
و یکهزار سواره پناه بطایفه کادوس برد و بود و مورخ سیبیلا رضائی و بخشش پارسنده (فرخنده) را بسی نیکو
و باجمال میگذراند اما نیکولای دمشقی این را شرح داده و چون خالی از فایده نیست ما نیز بذکر آن میپردازیم
نیکولا گوید در زمان سلطنت آرتائی (آرته) پارسنده نامی از اکابر که هم بحسب صورت نامی و رشید و خوش
اندام و نادر بود و هم در معنی شخصی آراسته و زیرک و دانشمند در حضرت سلطنت قرب و منزلتی بکمال
یافته هم طرف اعتنا و اعتماد پادشاه بود هم طرف میل و وداد پارسیان طایفه خود و در کلیه امور هوا
طریقه حزم و احتیاط را کاملا مرعی میداشت و آثار فطانت و علایم متانت از ناصیه اش هویدا بود
در فنون حرب و آداب طعن و ضرب کمال مهارت را داشت و در جنگ خواه رزم سواره باشد خواه
حرب پیاده سرآمد مردم روزگار خود میبود همچنین در رمایت و شکار و اغلب صیدش جانورهای درنده و سباع
از قبیل شیر و پلنگ و ببر بود حاکم بابل که در آنوقت از قبل پادشاه مدی و نانی بروس نامی بود برخلاف

بمیل

میل و سلیقه پارسونده که مشیر و مشاور و وزیر دربار بود رفتار مینمود و بهوای دل خویش زندگانی میکرد
یعنی شیوه مردی و پهلوانی را بیکسو نهاده طریق عشرت و تن آسائی پیش گرفته پیوسته بعیش و طرب مشغول بود
و بلهو و لعب مشغوف که از خدمت دولت کشوده و در بستر شادمانی غنوده پارسونده شکایت حاکم
بابل را نزد پادشاه برد و مستدعی عزل او شد بلکه تفویض حکومت آنجا را برای شخص خود تمنا کرد اما در
آن زمان بنابر قانونیکه آرباک یا آرباس (فریدون) در کار ملک گذاشته بود بعرض پادشاه و وزیر اگرچه طرف
میل و اعتماد پادشاه هم میبود حاکمی را از حکومت عزل نمیکردند گذشته از این هیچکس را باعمال شخصیه مورد
مؤاخذت و مسئولیت نمیداشتند و قدس و فسق را شرط قابلیت و برهان عدم لیاقت خدمت نمیدانستند چه بنای
دیانت راجع بنفس خویش است و از خادم فقط انجام خدمت مرجوعه و اطاعت امر دولت را میخواستند و
بنا بر این مقدمات شکایت پارسونده از حاکم بابل بی ثمر و خالی از نتیجه شد و پارسونده از حصول مامول
و قبول مسئول خود در حضرت ملک مایوس گشت و این مقدمه چندی که گذشت روزی پارسونده عزم
شکار کرده از اکباتان (همدان) پای تخت بیرون آمد و بطرف بابل بشکار رفت از قضایای اتفاقیه در
حوالی یکی از دهات حاکم بابل شب را بیتوته نمود چون عداوت این وزیر اعظم و سپهسالار که هم پادشاه
با حاکم بابل پرده در رود در همه جا سمر شده بود عساکران ارد واز ورود وزیر آگهی یافته و علی الغفله
براو تاختند و او را دستگیر نموده نزد حاکم بردند مشارالیه وزیر را بخلوتخانه و حرم سرای خود برده
ریش و سبلت او را تراشید لباس زنانه اش در بر کرد و مانند نسوان عارض او را آرایش داده در سلک
مطربان و رقاصان جای داد و اجبارا بنواختن ساز و خواندن آواز و رقص او را وا داشت و تا هفت سال
بدین نهج گذشت و هرچه پادشاه در تجسس و تفحص و کشف حال وزیر اعظم بر آمد اثری و خبری از او
نیافت تا وقتی حاکم بابل را یکی از خواجه سرایان خود خشم آمد او را تنبیه نمود آن خواجه غفلة از بابل فرار
کرده خود را باکباتان پای تخت رسانید و ماجری را بعرض پادشاه رسانید و در همان حال آنگره عت[۲] با کمال
شتاب بطلب سپهسالار وزیر اعظم گسیل و روانه نمود و مقرر گردید که هرگاه حاکم بابل تسامح و تکاهل
در فرستادن و رها کردن وزیر ورزد فرستاده قبول عذر ننموده جبرا او را ماخوذ دارد فرستاده
با شتاب تمام خود را ببابل رسانید و سپهسالار را مستخلص کرده بر عراده سوار نمود و با خود بسوس
(شوش) که پادشاه بدانجا اشتلاق کرده بود ببرد بعد از آنکه پذیرائی و احترام تمام در حق او بعمل آمد
پارسونده تفصیل و سرگذشت حال خود را معروض حضرت سلطنت نمود دادخواه شد پادشاه در همان
سال بقصد تنبیه حاکم بابل بانصوب سفر کرد حاکم مزبور که شخص نبرد کاردانی بود یکی از خواجه سرایان

عت[۲] رفو آخر کلمات افاده معنی
صاحب میکند مثل خوالیگر
خنیاگر و غیرها اما از آنکه
باتی معلوم نیست چه مقصود
اسب چاپار است یا فرستاده

پادشاه را با خود یار کرده و بتوسط او یکصد طالان طلا که عبارت از نهصد و سی هزار تومان حالیه باشد
با یکهزار طالان نقره که آن نیز عبارت از پانصد و هفتاد و پنجهزار تومان این زمان میباشد بعلاوه یکصد
مشربه طلا پیشکش گذارند و شرط پوزش و معذرت را بجای آوردند پادشاه از سر تقصیر او درگذشت
و این کردار پادشاه که ناشی از سستی عنصر و ضعف حال و میل بمال بود بر طبع پارسونده بغایت ناگوار آمد
دانست که از این پس در حضرت سلطنت وی را شان و منزلتی نخواهد بود و از همانجا علی الغفله فرار کرده و پناه
بطایفهٔ کادوس برد چنانکه بدان اشاره نمودیم و پس از این واقعه یعنی فرار پارسونده و پناه بردن بطایفهٔ
کادوس و اظهار مخالفت و یاغیگری نمودن پادشاه مد را هشتصد هزار قشون مستعد مسلح بود و پارسونده
از جماعت کادوسیان دویست هزار نفر قشون جمع آوری کرده در تنگه و دهنهٔ درهٔ تلاقی و تقابل فئتین شد
و شکست عظیمی بقشون آرته وارد آمده پنجاه هزار نفر از ابطال عساکر او بقتل رسیدند و این فتح سبب شد
که طایفهٔ کادوس پارسونده را بپادشاهی اختیار کرده تا زنده بود با استقلال تمام در میان آنها سلطنت و
حکمرانی کرد و کلیهٔ آن ناحیه و آن طایفه را از تحت سلطنت مد خارج نمود و قرب بمردن خود مجلس و مجمعی تشکیل
داده جماعت را بآذر و ناموس و جان سوگند داد که ابدا تبعیت سلاطین مد را اختیار نکنند چنانکه نکردند
تا زمانی که سلطنت بکیخسرو رسید و آنها را مطیع ساخت از طرف آرته بعد از آنکه از پارسونده شکست
خورد چیزی نگذشت که از عنصر درگذشت و بعد از فوت آرته آرتینه بیست و دو سال سلطنت کرده
پس از او استیباراس چهل سال پادشاهی نمود و در زمان سلطنت او طایفهٔ پارت که عبارت از سکنه
مازندران و خوارزم و دهستان باشند باو شوریده تبعیت و انقیاد پادشاه ساس (توران) را اختیار
کردند و با این جهة مابین پادشاه مد و پادشاه ساس زناد نزاع و نایرهٔ عناد مشتعل شد و بعد از
چند سال و چند جنگ آتش فتنه و فساد با صلاح و وداد خاموش و رفع ذات البین گردید و در طی
مصالحه شرط شد که پارت کماکان التابع جزو سلطنت مد باشد و دو پادشاه با هم دوست و مؤالف
و در وقت ضرورت و لزوم از کمک سپاهی و اعانت حربی در حق هم مضایقه نکنند و شرایط تحابب را
در هر حال منظور دارند نگارنده گوید این تفصیل مصالحه افراسیاب و زو پادشاه ایران بنابر آنچه
فردوسی علیه الرحمه بیان مینماید خالی از شباهت نیست نهایت اینست بواسطه مغلوط بودن اسناد
که فردوسی بدست داشته چند سال پیشتر یا عقبتر این مطلب را ذکر کرده است در سلطنت زو
فردوسی همین قدر بیان میکند بعد از آنکه جنگ بسیاری مدتها میان عساکر افراسیاب و
ایران شد

نظم

زهر دو سپه خاست آواز غو ... فرستاده آمد بنزدیک نو
بیا تا ببخشیم روی زمین ... سراییم بر یکدیگر آفرین
ببخشند گیتی برسم و بداد ... ز کار گذشته نیارند یاد
چو زینگونه آمد سخن درمیان ... بزرگان توران و ایرانیان
نشستند با صلح و گفتند باز ... که از کینه باهم نگیریم ساز
ز جیحون همی تا بمرز بود ... از آن بخش گیتی زن زو بدو
از این روی ترکان بجویند راه ... چنین بخش کردند تخت و کلاه
سوی پارس لشکر برون راند زو ... کهن بود لیکن جهان کرد نو
همان لشکر ترک رفتند باز ... فراسوده از کین و پیکار و ساز
چو سال اندر آمد به هشتاد و شش ... بپژمرد سالار خورشید وش

بعقیدهٔ اکثر پارسی سلطنت طایفه ساس در این زمان با ملکه بود بسپاد رشید و مرد هفتم و سوم برزنیه بنکولای مشتق اسم زرینه را زوی تا کامینو لیسید اما بنظر نگارنده قول اکثر پارسیان اصح است زیرا که این اسم حالا هم در ایران معمول و متداول است و بعضی از نسوان داده میشود غالباً بسیار اسراز شدت کهولت و کبر سن در اکباتان (همدان) این جهان را وداع گفته تخت بدیگری سر آکشید و بپرش آسپادس که دیگر مورخین یونان ازا اسیناژس میگویند و مورخین عجم بعضی آژدهاک و برخی اژدها و غیره وظاهراً افراسیاب دوم باشد جانشین او شد و مغلوب کیخسرو پارسی گردید و سلطنت مدی بکیخسرو تعلق یافت چنانکه بیاید

اسیناژ را بعقیدهٔ مورخین یونانی دختری بود مندان نام و چند نفر از مورخین دیگر بجای مندان آمی تیس نوشته اند بالجمله او را بکامبیز (کاوس) نام ملک پارسی زاده فارسی تزویج کرد بعد از این زوجه بشبی بخواب دید که تاکی از سینهٔ مندان روئیده که باطراف واقطار عالم شاخه های آن سایه افکنده است تعبیر خواب خود را از موبدان جویا شد ایشان متفق القول جواب دادند که از دختر پادشاه پسری متولد خواهد شد که صاحب تاج و نگین و مالک اکثر ممالک روی زمین خواهد گردید اما بعضی از مورخین نوشته اند پادشا نگاشته شده بر هشتبه درخواب دید مندان بقدری بول کرد که قسمت عمده از روی زمین را بول پر کرد و فرو گرفت نگارنده گوید این همان حکایت تزویج فرنگیس دختر افراسیاب با سیاوش و آبستن شدن او بکیخسرو و خواب دیدن افراسیاب و بیمناک شدن از مولود عاقبت محمود و قصد هلاک دختر و طفل و دادن آنها را بدست

نگارنده گوید اینکه ما لفظ افراسیاب را که مورخین عرب و عجم پادشاه توران میدانند در طی کلمات خود ایراد مینمایم محض اینست که فی الجمله توفیق و تطبیقی میان اقوال مورخین قدیم یونانی و نگارندگان عرب و عجم دهیم والا ما خود مطلقاً بافراسیاب تورانی معتقد نیستیم و تاریخ هما نست که نمانکه کاوس (کامبیز) پارسی پدر کیخسرو غیر از کیکاوس (کیانیان) پادشاه مدی بوده

پیران ویسه و ایمن شدن آنها بسیر و تمهید او و در نمود فردوسی علیه الرحمه فرماید

نظم

چو یک بهره بگذشت از تیره شب | چنان چون کسی کاو بلرزد ز تب
خروشی برآمد ز افراسیاب | بلرزید بر جای آرام و خواب
چو آمد بگرسیوز این آگهی | که شد تیره آیین شاهنشهی
بپرسید گرسیوز نامجوی | که بگشای لب زین شگفتی بگوی
چنین گفت پرمایه افراسیاب | که هرگز کسی این نبیند بخواب
بیابان پر از مار دیدم بخواب | زمین پر ز گرد آسمان پر عقاب
سراپرده من زده بر کران | بگردش سپاهی ز کنداوران
یکی باد برخاستی پر ز گرد | درفش مرا سر نگونسار کرد
سپاهی ز ایران چو باد دمان | چه نیزه بدست و چه تیر و کمان
بر تخت من تاختندی سوار | سپه پوش و نیزه وران صدهزار
برانگیختندم ز جای نشست | مرا تاختندی همی بسته دست
مرا پیش کاوس بردی دمان | یکی باد سر نامور پهلوان
جوانی که رخساره مانند ماه | نشسته بدی نزد کاوس شاه
دو هفته اش نبودی همی سال بیش | چو دیدی مرا بسته در پیش خویش
دمیدی بکردار غرنده میغ | میانم بدو نیم کردی بتیغ

نیز فردوسی در آغاز داستان سیاوش و تفصیل شکار گیو و گودرز و طوس گوید پس از رفتن بشکار گاه و نزدیک شدن بمملکت ترک در بیشه دختری یافتند و آن دختر صبیه گرسیوز برادر افراسیاب بود چون از نژاد او پرسیدند چنین جواب داد

نظم

بدو گفت من خویش گرسیوزم | بشاه آفریدون کشد پروزم

بعد از آنکه گفتگوی زیاد از باب تصرف او در میان طوس و گیو شد آخر الامر مصمم شدند که او را بطور هدیه نزد کاوس برند در نمود فردوسی فرماید

نظم

چو کاوس روی کنیزک بدید | دلش مهر و پیوند او بر کشید
بدو گفت خسرو نژاد تو کیست | که چهرت بمانند چهر پریست

بگفتا که از مام خوانی نیم — ز سوی پدر آفریدون نیم
ز دخت سپهدار گرسیوزم — بدانسو کشد رشته و پروزم
که او هست هم خویش افراسیاب — وی از تخمهٔ تور با جاه و آب

خلاصه کاوس او را بزنی گرفت و سیاوش بعمل آمد پس بنا بعقیده مورخین تازی و پارسی چنانکه
فردوسی نگاشته یکی از زنهای کیکاوس از اقوام افراسیاب بوده دیگر از او سیاوش متولد شد
که بدست افراسیاب هلاک گردید با کیخسرو که افراسیاب را هلاک کرد در این مسئله فیما بین مورخین
قدیم یونانی و مورخین تازی و پارسی اختلافاتست ظاهرا بعقیده مورخین یونانی که معاصر بوده اند
بیشتر میتوان اعتماد کرد بهر تقدیر بعقیدهٔ مورخین یونان پس از تزویج مندان و کامبیز و خواب دیدن
استیاژ و تعبیر موبدان استیاژ فورا ماموری بپارس فرستاده و مندان را بهمدان که پای تخت بود
احضار نموده بقدری او را نگاهداشت که وضع حمل او شد و پسری از او بوجود آمد پادشاه هارپاک
(هارپال) وزیر معتمد خود را طلب نمود و خفیه طفل را باو سپرد که تلف نماید هارپاک که طینتی پاک داشت
نخواست دامن خود را بخون بیگناهی آلوده کند طفل را بشبانی از شبانهای پادشاه مهرداد نام داد که او را
برده بر فراز کوهی بگذارد تا هلاک شود زوجه شبان را که طفلی بهمان سن داشته و تازه فوت شده بود
دل بحال نبیره پادشاه بسوخت و از شوهر تمنا کرد که بجای فرزند او را اختیار نموده تربیت کنند شبان را
نیز براو رحم آمده سخن زوجه خویش را پذیرفت و از کشتن طفل در گذشته باو سپرد تا تربیت کند و او را
اغرادات نامیدند و اصل اغرادات آغارداد بوده چه آغار بمعنی برانگیخته است و مهرداد شبان همه جا
منتشر ساخت که نبیرهٔ پادشاه کشته شد مدتی از این فقره گذشت طفل بسن تمیز و رشد رسید روزی جمعی
از اطفال ده دوازده ساله بسبیل ملاعبه و بازی فرا گرفته و او را شاه خواندند اغرادات که همان
کوروس (کیخسرو) باشد از میان اطفال چند تن را منصب وزارت داد و بعضی را قراول خاصه و برخی را قشون
پیاده کرد خلاصه آنچه مشاغل و مناصب لازمهٔ دربار دولت بود بدانها بخش و تقسیم نمود بعد حکم داد
بیورش و تسخیر دیوار خرابه که بجای قلعهٔ دشمن فرض کرده بود اطفال هر یک جلادت نموده و زود تسخیر
دیوار خرابه رسیدند طرف تحسین و آفرین و نوازش شدند و هر کدام تنبلی نموده دیر رسیده بودند
مورد توبیخ و سخط و سیاست آمدند از جمله پسر یکی از کدخدایان خالصه پادشاهی که او هم با اطفال این
دسته شریک در بازی شده بود چنان بزد که تمام بدن او از ضرب تازیانه سیاه شد طفل مضروب نزد پدر
رفته بدن خود را باو نمود کدخدای مشار الیه از شدت تغیر و غضب فی الحال طفل خود را برداشته بحضور

پادشاه رفته ماجری را بعرض رسانیدند و تظلم از دست پسر چوپان نمودند تا پادشاه بشنیدن آن برآشفته مجلا مهرداد
شبان و پسر او را احضار نمود همینکه مهرداد و اغزادات بحضور پادشاه رسیدند پادشاه به اغزادات
خطاب نموده گفت چگونه جرات نمودی که نسبت بپسر یکی از کدخدایان ما چنین رفتار کنی اغزادات عرض کرد
پادشاها چنانکه ذات مقدس پادشاهی نظیر یاست کلیه اختیار تمامی کرده در ممالک محروسه دارند هر که خدمتی
کند بپاداش نعمتی در خور میابد و هر که خیانتی بکیفر سیاستی در حقیقت عنان مال و جان و ذمام
حیات و ممات انام کافه در قبضه اختیار حضرت پادشاهی است این بنده نیز چون دقیقه چند از طرف جمعی از
اطفال ده به سلطنت برگزیده شدم و هر یک از زیردستان خود را بخدمتی مامور نمودم این پسر در
اجرای خدمت خود تکاهل نمود و مستحق قتل شد چون آلت کشتن او را موجود نداشتم بضرب سوط
قناعت کرده او را سیاست نمودم والحال حاضرم اگر بد کرده ام و خلاف نموده بهر چه رای پادشاه
از سیاست و جزا اقتضا فرمایند تن در دهم شباهت صوری اغزادات با خانواده سلطنت علی الخصوص
بماندان دختر پادشاه و نجابت و بزرگ منشی و فصاحت قول و طلاقت لسان و جودت خاطر و ادب
ظاهر او که همه از روی طبیعت و باقتضای جبلت بود چنان پادشاه را فریفته و شیفته کرد که بی
اختیار مهر او را در دل گرفت و برای او گمان حاصل شد که شاید هارپاک پسر ماندان را نکشته باشد
و این طفل از آن او باشد اگر چه در لباس روستائی و بر حسب ظاهر پسر شبانست اما از ناصیه او
آثار شوکت و ابهت هویداست کدخدای دادخواه و پسرش را انعام و احسان نموده روانه ساخت و
مهرداد شبان زاده را خلوت طلبیده پیرازیر و هش کامل و تحقیق حقیق معلوم نمود که این پسر نه از نسل
شبان بلکه از دوده سلطانست کمال بهجت و خرمی مر او را دست داده اما کینه هارپاک را که تمرد از
امر نموده نیز در دل گرفت و اغزادات را بحرمخانه فرستاد و وزیر را احضار کرده بعد از اظهار
لطف و رضامندی زیاد از اینکه نبیره او را بقتل نرسانده   با و گفت حالا بشکرانه این موهبت
عظمی پسر خود را که همسال و بحسب صورت همال اغزاداتست بهمبازیگری او بعمارت سلطنت فرست
و خود نیز امشب بکمال شرف بر سر خوان مخصوص پادشاهی برای صرف شام حاضر شو هارپاک صادق
القلب ساده لوح به التفات پادشاهی مسرور و مغرور شده علی الفور بخانه آمد و فرزند عزیز
خود را برای سلطنت فرستاد و خود نیز بر حسب امر و دعوت پادشاه در سر شام حاضر شد خوان
الوان نعمت گستردند انواع اطعمه و اشربه فراهم چیدند همینکه حضار نشستند و خوردند و نزدیک
برخاستن و برچیدن سفره شد طشتی از طلا که بر روی آن سرپوشی بود آورده نزد هارپاک نهادند

پادشاه از او پرسید که غذای امشب را چه طور یافتی جواب عرض کرد که شکر و منت خدای را همیشه از خوان کریمانه محظوظ و در سفره پادشاهی از انواع اطعمه و اغذیه لذیذه بهره‌مند و ملتذ شده‌ام علی الخصوص امشب که طباخ در ترتیب و طبخ اغذیه و خورشها درجه استادی و مهارت را بحد خرق عادت و کرامت رسانده است پادشاه گفت پس نمیدانی که از گوشت چه صید غذیه حکم داده ام برای تو غذا ترتیب داده اند و نمونه از بقیه آن گوشت را در این طشت مهیا شده بیار و نگاه کن هارپاک سرپوش را که برداشت سر بریده پسر عزیز خود را در طشت دید پادشاه پرسید دانستی از گوشت چه شکاری خورده عرض کرد آنچه میل و اراده پادشاه است همان برای ما بندگان خوب است و جز تسلیم و رضا چاره نیست این بگفت و تا پایان مجلس جلوس و خودداری نموده بهیچوجه جبهت خود را متغیر اللون و ظاهر حال خود حزین اندوه و ملال نداشت بعد از انقضای مجلس بخانه رفت ولی در حالیکه دلش از کینه شاه ممتلی بود و خاطرش از قتل فرزند افسرده و مستمند بنابراین در صدد تمهید و تلافی بر آمد و مخاصمت پادشاه را کمر همت بربست اما از طرف استیاژ بعد از آنکه اعزادات را بشناخت و دانست که نبیره او است با آنکه دلش بمهر او مایل و مفتون بود باز گاهی خواب قدیم و تعبیر موبدان را بخاطر آورده بیمناک میشد و چیزی در قلبش خلجان میکرد روزی مغان و موبدان محض تملق و خوش آمد پادشاه عرض کردند خواب پادشاه تعبیر خود را نمود و هرچه بایستی بشود شد و اعزادات بسلطنت رسید و همان سلطنت و فرمان روائی موقتی او با اطفال دهاتین کفایت بخت و طالع او را کرده دیگر بنا نباید از او هراسان بود آستیاژ از این رهگذر آسوده خاطر شده اعزادات را اجازت داد که بپارس نزد والدین خود رود چون مدتی گذشت هارپاک وزیر که دیرگاهی بود سودای دشمنی آستیاژ را در دیگ دماغ می‌پخت شخصی را از محرمان و خواص خود نزد اعزادات فرستاده او را بجنگ آستیاژ برانگیخت و نبیره را بدشمنی نیا بلطف افسانه و حیل تحریض و تحریک کرد و فرستاده که مردی دانا و آزموده بود در مجلس اعزادات را نرم کرد و او را بکین آستیاژ وادار نمود اعزادات مجلسی از اعیان و بزرگان پارس ترتیب و انعقاد داده از معایب حالات و مساوی عادات آستیاژ شرحی باز گفت و سخن از نام و ننگ و مردی و جلادت بمیان راند تا ایشان را با خود یکرای و متفق العقیده کرد آنگاه آهنگ جنگ آستیاژ نموده لشکری تجهیز داد و بصوب اکباتان نهاد آستیاژ با دلی غافل و از کید وزیر اعظم بیخبر چون از این غائله آگاهی یافت خود وزیر را بسپهسالاری خویشتن نموده بمقابله و مدافعه لشکر پارس فرستاد سپهسالار همینکه باردوی اعزادات نزدیک شد خود مجردا باردوی او رفته سر اطاعت بر آستانه او نهاد و تبعیت وی اختیار کرد و سایر سران سپاه هم چون این بدیدند و شخصا نیز همه از ستمکاری و زشتی اطوار

آستیاژ رنجیده خاطر و دلتنگ بودند موافقت سپهبد نموده با اردوی اغرادات ملحق شدند و سردر خط فرمان وی نهادند اغرادات بی‌کلفت مضاربه و زحمت محاربه با سپاه انبوه مد و پارس بحوالی پای تخت رسید آستیاژ با مختصر قشونی که در پای تخت حاضر بود اغرادات را استقبال کرده جنگی سخت فیمابین روداد و عاقبت آستیاژ مغلوب و منکوب گردیده خود اسیر و بلکه بعقیده بعضی مقتول شد و سلطنت طایفهٔ مدی که یکصد و بیست و هشت سال امتداد و دوام یافته بود باین آسانی منقرض و زایل گردید و این انقلاب و انقراض دولت مدی در صد و نود و پنجسال بعد از بنای شهر رُم و سه هزار و چهار صد و نود و چهار سال بعد از خلقت عالم و پانصد و پنجاه و نه سال قبل از میلاد بوده و فیمابین مورخین بعضی اختلافات جزئی در وقایع و سنین دولت مدی هست

بعقیده هرودوتا اولین پادشاه مدی آرباس بوده که در هفتصد و پنجاه و نه سال قبل از میلاد مسیح بر سریر سلطنت این مملکت جلوس کرده است بعد از وی در سنه هفتصد و سی و سه قبل از میلاد بعد فارائوت در ششصد و نود قبل از میلاد بعد آستیاژ در پانصد و نود و پنج قبل از میلاد بعد سیاکسار در پانصد و سی و نه قبل از میلاد بعد سیروس که کیخسرو پادشاه پارس باشد در پانصد و سی و چهار قبل از میلاد بر آنها غلبه کرده و مدی را ضمیمه پارس ساخت

مؤلف گوید ما بعد از آنکه روایات مختلفه و اسناد متعدده در باب سلاطین مدی و مدت سلطنت آنها بدست آوردیم و همه را با هم موازنه و تطبیق کردیم و سنجیدیم معلوم شد که امتداد مدت سلطنت سلاطین مدی بیش از یکصد و بیست و هشت سال بوده بلکه بموجب روایات و اسناد صحیحه علیهذا اسامی سلاطین مدی و مدت سلطنت آنها مطابق است با جدولی که در ذیل درج میشود

مدت سلطنت	اسامی سلاطین (۱)	تاریخ عالم	مدت سلطنت	اسامی سلاطین (۲)	تاریخ عالم
اسامی سلاطین مدی و مدت سلطنت آنها					
۲۶	ارباك	۳۱۷۵	۲۲	کاودیسا (یا) آربیان	۳۳۳۶
۵۰	موداسر	۳۲۰۶	۴۰	دژوسس (یا) آرفاس	۳۳۵۹
۳۰	سوزارم	۳۲۵۹	۲۲	فرائورت (یا) آدبتن	۳۳۹۹
۵۰	آرتیکا	۳۲۸۹	۴۰	کی‌اکسار (یا) آشوپاراد	۳۴۲۰
			۳۳	ابائد (یا) آستیاج	۳۴۶۰

بالجمله اغرادات بعد از غلبه بر آستیاژ و تسخیر مملکت ملقب بکیخسرو شد چه کی در لغت پهلوی که زبان اهل

مدی است بمعنی پادشاه است و خسرو بلغت پارسی بمعنی خورشید یا پادشاه میباشد چون سلطنت مد
و پارس هر دو بر اغراد ان مسلم شد کی و خسرو را با هم ترکیب کرده کیخسرو ش نامیده اند و این لقب کی در میان
سلاطین اخلاف و اعقاب او تا چندین باقی بود مثل کی لهراسب و کی گشتاسب و کی بهمن وغیره چنانکه در تواریخ
عجم هم چنین نوشته شده و وقتی این لفظ کی از اسامی و القاب اینطبقه سلاطین خارج شد و بهمان القاب
سلاطین پارسیان ملقب شدند که بکلی بر مدی غلبه کردند و انجا را با پارس مستقر او مستقل سلطنت واحده
قرار دادند و چون مقصود ما فقط نگارش تاریخ مدی بود تا زمان انقراض سلطنت خانواده مدیها را
از قول قدمای مورخین یونان نگاشتیم و شرح سلطنت کیخسرو را برای لغت فارس گذاشتیم و امیدواریم که
در طی جغرافیای این مملکت آنرا بوجهی شایان ایراد نمائیم

تذییل

بعضی تحقیقات راجع بمطالب مسطوره در فوق است که اگر مخلوط و تلفیق بآنها میشد رشته کلام قدری گسسته
بنظر میآمد بنابراین پیرایه اتمام آن مطالب محض مزید بصیرت در خاتمه بیان مینمائیم
مملکت مدی در زمان آستیاژ از یکطرف محدود به رود هالیس بوده که قزل ایرماغ باشد و از طرف دیگر برود پنجاب
دانیال پیغمبر علیه السلام معاصر با آستیاژ و کیخسرو بوده است
اگر در تورات شریف آستیاژ داریوش نوشته شده و بزعم بعضی از مورخین داریوش خالوی کیخسرو و پسر
استیاژ بوده است گوئیم دلائل دیگر تضعیف این قول مینماید و حق همانست که هرودوت گفته یعنی پس از
مغلوب شدن استیاژ سلطنت مدی منتقل بکیخسرو شد و داریوش معاصر دانیال که داراب باشد همان
آستیاژ است زیرا که داراب لقب است و این لقب را به بسیاری از سلاطین مد و پارس داده اند
یکی از ادله ما بر اینکه افراسیاب دویم همان استیاژ است اینست که ما افراسیاب را از اولاد یافث میدانیم و
طایفه مدی نیز چنانکه ذکر شد خود را از همان دوده میدانند
دلیل دیگر اینکه در کتب تواریخ ما مسطور و مشهور است که افراسیاب فرارا بآذربایجان امد و در انجا
کشته شد چگونه بعقل راست و درست میآید که شکست افراسیاب در آنطرف جیحون باشد و خود
در اذربایجان اسیر و گرفتار شود اذربایجان چون جزو مدی بوده شاید مقصود از آذربایجان
همان مدی باشد
تفصیلی که کمال شباهت را بمسطورات مورخین عجم دارد تولد کیخسرو است و نجات دادن پیران
ویسه فرنگیس و او را از شر افراسیاب و بعد طفل را بشبانان سپردن چنانکه فردوسی علیه الرحمه

فرماید

نظـــم

شبان کوه قلون را بخواند — وازان شاهزاده سخنها براند
بدیشان سپرد آن دل و دیده را — جهانجوی کرد پسند دیده را
که اینرا بدار یدچون جان پاک — نباید که بیند و را باد و خاک
برارید کامش به نیکی تمام — پرستش کنیدش همچون غلام

وبعد تفصیل بردن کیخسرو را نزد افراسیاب و انچه روی داده تمام مطابق است با وقایع که ذکر شد منتها اینست هر وقت پیران و پیرا هارپاک نوشته است

در تاریخ فارس که مؤلف آن شخصی بلخی است برای ملکشاه سلجوقی نوشته مسطور است که زن کیکاوس دختر افراسیاب بوده و در همین تاریخ مینکارد که بعد از افراسیاب چندی کی شواسب سلطنت کرد کی شواسب برادر افراسیاب بود و این باز دلیل است براینکه آستیاژ همان افراسیاب است زیرا که کی لغت پهلوی است و اگر افراسیاب از اهل مدی که بلسان پهلوی تکلم میکردند نبود چرا اسم برادر او کی شواسب بود

فردوسی علیه الرحمة در دو سه جای شاهنامه اشاره مینماید که زبان کیان پهلوی بوده پس زبان اهل مملکت کیان سلاطین آنها بوده اند جز پهلوی نبوده است بعد از سلطنت کیخسرو زبان دری کی شد و زبان متداول عامه همان پهلوی و پهله اسم مخصوص اصفهان و اغلب بلادی است که در مدی یا عراق عجم حالیه واقع شده

مدی چنانکه ذکر شد منقسم بدو قسم بوده مدی بزرگ که آتروپاتن و عبارت از آذربایجان حالیه است و مدی صغیر نیز مینامیدند سلاطین مخصوص پیدا کرد بعقیده بعضی از مورخین یکی از سلاطین مدی صغیر آتروپات بوده که در سنهٔ سیصد و سی قبل از میلاد مسیح علیه السلام بسلطنت رسیده دیگری مارک در صد و شصت و دو سال قبل از میلاد دیگری [illegible] در هشتاد و نه قبل از میلاد دیگری داریوس آرتاواسه در سی و شش قبل از میلاد و سی و یک سال قبل از میلاد مسیح علیه السلام سلاطین اشکانی این ایالت را ضمیمهٔ مملکت خود ساخته و پادشاهان انجا را از سریر سلطنت و صفحهٔ مملکت برانداختند

مبتدع پیدائش مهرپا

مؤلف گوید این بود عقیده و اقوال مورخین قدیم یونان در بارهٔ مدی یا جبل یا عراق عجم تا زمان
غلبهٔ کیخسرو بر مد و قرار دادن مد و پارس را در تحت سلطنت واحده اما وقایع و سوانح مهمهٔ این مملکت
از زمان کیخسرو تا کنون بقدری است که اگر نگاشته شود خود کتابی مبسوط و معظم خواهد بود و ما در
اینمحل اقتصار میکنیم بفتوحاتیکه عساکر اسلام در جبل نموده اند و بعضی وقایع که در زمان خلفای
اموی و عباسی واقع شده و چون بلادری در کتاب فتوح البلدان که فی الحقیقه مخصوص است بفتوح
اسلام این وقایع را بهتر از هر مورخی نوشته ما مقاصد مذکوره را از ان کتاب ترجمه کرده در این
محل مینگاریم

فتح حلوان

چون عساکر اسلام از کار جلولا فراغت حاصل نمودند هاشم بن عتبة بن ابی وقاص لشکر جراری
بجریر بن عبدالله بجلی ابو الجمع کرد که در جلولا اقامت کنند که سد و حایلی فیما بین مسلمین و دشمنان
اهل اسلام باشند بعد از ان سعد با سه هزار نفر از مسلمین نزد جریر آمد و قرار داد که با این سه هزار
نفر و قشونی که ابو الجمع جریر بودند بتسخیر حلوان روند و چنین کردند و چون بحلوان نزدیک شدند
یزدجرد بناحیهٔ از نواحی اصفهان گریخت و جریر بطور صلح حلوان را فتح کرد بانمعنی که متعرض
کسی نشدند و اهالی را بجان و مال امان داد و هر کس میل بفرار داشت قرار داد احدی آنکس را مانع
نشود بعد جریر عزرة (عرزة) (عروة) بن قیس بن غزیة بجلی را بحلوان بجای خود گذاشته خود
بجانب دینور رفت ولی این شهر غیر مفتوح بماند و قرمیسین را فتح کرد مثل فتح حلوان پس از آن
بحلوان آمد و در اینجا بعنوان ولایت بود تا عمار یاسر بکوفه آمد و بواسطه مکتوبی باو اعلام نمود که
عمر بن خطاب امر کرده است که ابا موسی اشعری را امداد نمائی جریر عزرة بن قیس را در حلوان جانشین
خود کرده برفت و ابا موسی اشعری در سنهٔ نوزده بیامد (مقصود از امداد جریر ابو موسی اشعری را
امداد در جنگ نهاوند است)

یکی دیگر از بلاد جبل نهاوند است فتح لشکر اسلام نهاوند را مفصلاً در ذیل لغت ثنیة الرکاب
ذکر نموده ایم

فتح دینور و ماسبذان و مهرجانقذق

همینکه ابو موسی اشعری از نهاوند برگشت بدینور رسید و بجز و زد در دینور بماند و یکروز قتال
کرد پس از این قتال اهل دینور راضی بدادن جزیه شدند و قبول ادای خراج نمودند و برای جان

ومال واولاد وعیال خود امان خواستند ابوموسی آنها را امان داد وجانشینی برای آنها از مردمان
خود معین نمود وبه اسبذان رفت وبا اهل ماسبذان مقاتله اتفاق نیفتاد. واهل سیروان با ابوموسی
بوضع صلح دیده بنود مصالحه نمودند که ادای جزیه وخراج کنند وعساکر اسلام در میان انها منتشر شده
بر ممالک سیروان غالب آمدند وجماعتی را عقیده اینست که ابوموسی ماسبذان را قبل از نهاوند فتح کرده
و ابوموسی عبدالله بن قیس اشعری سائب بن الاقرع الثقفی را که داماد او یعنی شوهر دختر او بود
بصیمره که شهر مهرجان قذق باشد فرستاد. واو این شهر را صلحا فتح کرد بدون اینکه خون ریزی ونهب اموال
نمود. اهالی را امان داد واهالی قبول جزیه وخراج نمودند وجمیع کوره مهرجان قذق بتصرف او درآمد

فتح همدان

مغیرة بن شعبه عامل عمر بن الخطاب در کوفه بعد از عزل عمار بن یاسر جریر بن عبدالله بجلی را بهمدان فرستاد
واین در سال بیست ودوم از هجرت بود وجریر با اهل همدان مشغول مقاتله وجدال شد وتیری در آن اثنا
جنگ بچشم او خورده کور شد. واخر الامر همدان را فتح کرد وبا اهالی صلح نمود مثل صلح نهاوند وبر اراضی
آنجا قهرا غالب آمد واین در آخر سنه مذکوره اتفاق افتاد. واقدی گفته است جریر در سال بیست وچهارم
هجرت همدان را فتح نمود بعد از شش ماه از وفات خلیفه دوم. بعضی دیگر گفته اند مغیرة بن شعبه بفتح همدان
رفت وجریر در مقدمه او بود واین بلد را مفتوح نمود ومغیره حکومت همدان را ضمیمه حکمرانی کثیر بن شهاب
حارثی نمود. عباس بن هشام از پدرش از جدش از عوانة بن حکم روایت کرده گوید سعد بن وقاص
چون ولایت کوفه را یافت علاء بن وهب بن عبد بن وهبان را که یکی از بنی عامر بن لؤی بود والی ماه و
همدان نمود اهل همدان غدر نموده نقض عهد کردند علاء با آنها مقاتله نمود آخر الامر در تحت اطاعت
او درآمدند وبا آنها مصالحه نمود که ادای خراج زمین وجزیه رؤس خود را بدهند وصد هزار درهم
برای مسلمین باو دادند بنابراین متعرض مال واولاد وعیال آنها نشد

فتح قم وکاشان واصفهان

همینکه ابوموسی عبدالله بن قیس الاشعری از نهاوند بازگشت باهواز رفت وپس از استقرار در آن
ساحت بقم آمد وچندی در این محل اقامت کرد وشهر قم را فتح نمود. آنگاه احنف بن قیس را که نام او
ضحاک بن قیس التمیمی بود مامور کاشان کرد واین شهر را بغلبه گرفت وملحق با بوموسی شد و
خلیفه ثانی عبدالله بن بدیل بن ورقاء الخزاعی را در سنه بیست وسه هجری باصفهان مامور نمود
بعضی گفته اند عمر با بوموسی نوشت که قشونی باصفهان مامور نماید واو جیشی باصفهان فرستاد

عبدالله بن بدیل جی را صلحاً بعد از قتال فتح کرد بشرط اینکه اهل جی ادای خراج و جزیه نمایند و ایمن باشند
در مال و جان خود مگر اسلحه و آلات حرب که از این جنس آنچه داشته باشند تحویل و تسلیم نمایند و
عبدالله بن بدیل احنف بن قیس را با لشکر ابو الجمعی او بیهودیه فرستاد و او با اهل یهودیه صلح کرد مثل صلح
با اهل جی و ابن بدیل بر خاک اصفهان و بلوک و نواحی آن استیلاء بهم رسانید و عامل آنجا بود تا یکسال
از خلافت عثمان گذشت بعد عثمان سائب بن اقرع را بجای او والی اصفهان کرد و محمد بن سعد که یکی از
غلامان بنی هاشم بود از قول موسی بن اسمعیل و او از سلیمان بن مسلم و او از خال خود بشیر بن ابی امیه
روایت کرده گوید اشعری باصفهان ورود نمود و دین اسلام بآنها عرضه داشت آنها از قبول آن انکار
کردند گفت پس قبول جزیه نمائید رد نمودند لهذا باین وضع یعنی باینکه جزیه دهند با آنها مصالحه نمود
و پس از مصالحه باز بنای غدر و مکر را گذاردند بنابراین با آنها مقاتله نمود و بر آنها غلبه کرد محمد بن سعد
که من او را از اهل قم میدانم گفت هشیم بن جمیل از حماد بن سلمه و او از محمد بن اسحق روایت کرده گوید عمر
ابن بدیل خزاعی را باصفهان فرستاد و مرزبان اصفهان پیر مردی بود معروف و موسوم بفادوسفان
(فادوسبان) (فاذوسفان) (فادوسان) بدیل او را محاصره نمود و با اهل شهر بعضی مراسلات کرد و ایشان را از
یاری پیر مرد مرزبان باز داشت همینکه فادوسفان این حالت مردم را مشاهده نمود سه مرد تیرانداز را که وثوق
تمام بتیراندازی و مهارت ایشان در این فن و اطاعت آنها نسبت بخود داشت انتخاب کرد و از شهر بیرون آمد فرار
عازم کرمان شد که از قفای یزدجرد رفته خود را باو رساند این قصد و خبر او معلوم و مسموع عبدالله بن
بدیل شده او با لشکری مختصر تعاقب کرد چون باو رسید فادوسفان در صورتیکه برتری و شرافت داشت متوجه
او شده گفت بر نفس خود ببخش و از خطر پرهیز کن تیر این شخصی که می بینی خطا نخواهد کرد اگر حمله کنی تو را با تیر
خواهیم انداخت و اگر مبارز طلبی بمیدان تو خواهیم آمد پس از این گفته رو بعبدالله بن بدیل آورد و ضربتی باو
حواله نمود که بقرپوس زین او وارد آمد و زین شکست و قاش زین از زین جدا شد آنگاه فادوسفان بعبدالله بن
بدیل گفت ابداً من مایل قتل تو نبودم و نیستم و تو را مرد عاقل شجاعی یافته ام آیا میل داری که با تو برگردیم و مصالحه
کنیم باینکه اهل بلد من بتو جزیه بدهند یعنی هر کس در اصفهان ماند جزیه بدهد و هر کس که فرار نمود متعرض او
نگردی و شهر را بتو تسلیم کنم ابن بدیل راضی شده با فادوسفان مراجعت نمودند و جی مفتوح شد و وفا باین
گفتار و عهد نموده گفت ای اهل اصفهان من شما را مردمان لئیم پستی دیده ام شما اهل همین کار هستید که با شما
کردم گویند ابن بدیل در نواحی اصفهان گردش کرده بر دشت و کوه آن نواحی غالب آمد و با آنها در خراج
رفتار و معامله کرد همان رفتار و معامله که با اهل اهواز نموده و گفته اند فتح اصفهان و خاک آن در بعضی

از سنهٔ بیست و سه و در بعضی از سنهٔ بیست و چهار اتفاق افتاده و مروی است که عمر بن خطاب عبد الله بن بدیل
را با لشکری روانه کرده ملحق بابو موسی شدند و قم و کاشان را فتح کردند و همراه هم در اصفهان مشغول
جنگ گردیدند و در مقدمهٔ ابو موسی الاشعری احنف بن قیس بود و یهودیه را همراه هم فتح نمودند بطوریکه
شرح دادیم بعد ابن بدیل جی را مفتوح نمود و جمیعاً بجانب اصفهان روی کرده بر آن غالب آمدند و صحیح ترین
اخبار اینست که ابو موسی قم و کاشان را تسخیر نمود و عبد الله بن بدیل جی و یهودیه را متصرف شد و
ابو حسان زیادی از مردی از ثقیف روایت کرده گوید عثمان بن ابی عاصی الثقفی را مقبره ایست باصفهان
کثیر بن شهاب بن الحصین بن ذی الغصة الحارثی که قلباً مایل بعثمان بود و با علی بن ابیطالب علیه السلام
خلوصی نداشت و مردم را از دور حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام پراکنده کرد و قبل از خروج مختار بن
ابی عبیده یاد را وایل خروج او در گذشت و مختار در حق او گفته است (اما و رب السحاب یشدید العقاب سریع
الحساب منزل الکتاب لانبشن قبر کثیر بن شهاب المفتری الکذاب) شخصی بود که معاویه او را بری و دستبی ولایت
داد و چندگاهی از قبل معویه و مدتی از جانب عاملهای معویه زیاد و مغیرة بن شعبه در ولایات مزبوره حکومت
داشت پس از آن معاویه بر او غضب کرد و او را در دمشق حبس نمود و او را اذیت میکردند تا شریح بن هانی مرادی
اسباب استخلاص او شد و یزید بن معاویه طریقه کثیر را پسند کرده بعبید الله بن زیاد نوشت که او را حکومت
ماسبذان و مهرجانقذف و حلوان و ماهین دهد و بعضی املاک در جبل باقطاع او داد و او قصری بنا کرد معروف
بقصر کثیر در محلی که از اعمال دینور محسوب میشود

عمری از هشیم بن عدی روایت کرده گوید زیاد در سفر بود بند قبایش پاره شد کثیر بن شهاب سوزنی از کلاه
خود بیرون آورد با نخی و آن بند را بجای خود دوخت زیاد باو گفت تو مرد با حزمی هستی و مثل تو نباید
بیکار بماند و او را ولایت بعضی از جبل داد

کلبی و ابو الیقظان گفته اند هذیل بن قیس العنبری در ایام مروان والی اصفهان شد و از آن وقت عنبریون بآنجا
رفتند و گویند جد ابو دلف و ابو دلف قاسم بن عیسی بن ادریس بن معقل العجلی در سفر خود بجهت بعضی مقاصد
با برخی از کسان خود بجبل آمدند و بقریهٔ از قرای همدان موسوم به مس رود بود نمودند و بنای گرفتن املاک و
مزارع را گذاشتند و ادریس بن معقل بر سر یکی از تجار آمد تا خشم مال او را ازو گرفته و تاجر را خفه کرد یا او را
خفه نموده بعد مال او را متصرف شد آنگاه ادریس را گرفته بکوفه بردند و حبس کردند و این واقعه در زمانی
که یوسف بن عمر الثقفی در عراق ولایت داشت در عهد هشام بن عبد الملک واقع شد بعد عیسی بن ادریس
بکرج نزول نمود و بر آنجا استیلا یافت و قلعه آنرا بنا نمود و آن حصنی محکم بود و ابی دلف قاسم بن عیسی

قوتی یافت وشان نزد سلطان بهم رسانید وقلعهٔ برزه را بزرگ کرد وکرج را شهر نهاد وازاکرج
ابودلف گفتند وکرج امروز شهری از شهرهاست

زیاد بن عبدالرحمن (بلخی) از بزرگان واشیاخ اهالی سیسر روایت مینماید وگوید سیسر را سیسر گویند زیراکه
در پستیهای ارض واقع است درمیانهٔ تپه‌هائی که عدهٔ آنها سی تپه است وگفته شده است سی (راس)
وسیسر را صدخانیه نامیده اند یعنی سرکه سی تپه باشد وصد چشمه زیراکه آب آن از چشمه است و
عدهٔ چشمه‌هاشان صد میباشد خلاصه اشیاخ مشارالیهم گفته اند سیسر وحوالی پیوسته چراگاه مواشی اکراد
وغیرهم بود ودر سیسر برای دواب واغنام خلیفه مهدی چمن‌ها دیده میشد وآن اغنام سپرده بشخصی بودند
که او را سلیمان بن قیراط میگفتند از غلامان مهدی که صاحب صحراء قیراط در مدینة السلام بود وشریکی با
سلیمان بود موسوم ومعروف بسلام طیفوری که غلام ابی جعفر منصور بود واو را بمهدی بخشیده همین که
فقراء وخائفین اطراف در خلافت مهدی پراکنده شدند (ز جبل) این ناحیه را ملجأ ومجمع خود قرار دادند واز هر
جانب بدین ساحت آمده مسکن مینمودند وکسی از آنها چیزی مطالبه نمیکرد زیراکه اینمحل حد همدان
ودینور وآذربایجان بود سلیمان بن قیراط ورفیقش اینمطلب را بمهدی نوشته وعرضه نمودند وعرض
وشکایت آنها این بود که دواب واغنام که داشتند واز دستبرد آنها خائف بودند اظهار کردند مهدی لشکر
معتبری بآن ناحیه فرستاد وبسلیمان وسلام نوشت که شهری بنا کنند وخود واعوان ورعایائی که دارند
در آنشهر مساکن کرده ودواب واغنامی که دارند از دستبرد آنها برسانند بواسطهٔ آنشهر محفوظ ومحروس
سلیمان وسلام شهر سیسر را بنا نمودند ودر آن سکنی گرفتند وضمیمهٔ آنشهر شد رستاق ماینهرج از دینور
ورستاق جوذمه از آذربایجان از کوه برزه ورسطف وخابنجر (خانجر) (خانجر)
مشایخ اهل مفازه (ز ه) که ناحیه ایست متصل بسیسر روایت کرده گویند چون جرشی حکمران جبل شد اهل مفازه
را کوچانیده واز محل وماوائی که داشتند راند وجرشی را قایدی بود معروف بهمام بن هانی العبدی
اکثر اهل مفازه پناه باو برده واو بامر آنجا قیام نمود وحق بیت المال را ادا میکرد تا در گذشت وپسرش
بعد از او از عهدهٔ اینکار برنیامد واین در عهد خلیفه مامون بود
خلیفه مامون هشام مروزی را بقم فرستاد در وقتی که اهالی قم یاغی شده ومخالفت مینمودند ومالیات
نمیدادند وبهشام حکم داد که با آنها جنگ کند ولشکری بامداد او فرستاد وبدین گفته رفتار نموده
رئیس قم را که یحیی بن عمران بود بکشت وحصار شهر قم را خراب کرد وبا خاک یکسان نمود وهفت

هزار هزار درهم وکسری مالیات برای آنها قرار داد وحال آنکه پیش از این اهل قم از دو هزار هزار دینار
مالیات شکایت داشتند بالجمله در خلافت المعتز بالله بن متوکل باز اهل قم نقض عهد کرده وخلیفه المعتز
بالله موسی بن بغا را که در جبل عامل او بود ومأمور بمحاربه طالبیین که در طبرستان ظهور نموده بودند شده
واو قم را بغلبه فتح کرد و بسیاری از خلق آنجا کشته شدند والمعتز بالله حکم کرد بسیاری از معارف و وجوه
آنجا را بدربار او روانه نمایند

جبّان بقول صاحب معجم البلدان اسمی است که اعراب بیکی از نواحی اهواز میداده اند

جُبّاه نیز بموجب مسطورات صاحب معجم البلدان نام یکی از نواحی فارس است و ممکن است که همان
جبّا که سابق ذکر شده باشد و بر بعضی مشتبه گشته جبّاه گفته باشند

چپدره قریه ایست از محال بجاسرود زنجان خالصه دیوان قدیم اللنسق محصول آن غله که هم دیمی
وهم آبی است اراضی آن از چشمه مشروب میشود هوایش ییلاق است باغات ندارد فقط چند درخت بید در
این آبادی دیده میشود سکنه اینقریه ده خانوار است

جبذور از قرای سنگ بست بلوک سرجام وبوه زن میباشد ملکی رعیتی است و دو رشته قنات دارد
هوایش ییلاق و عده سکنه دویست نفر

چقلو قریه از محال سهرورد زنجانست قدیم اللنسق ملکی جماعت شاهسون بدرلو از طایفه افشار
دارای بیست خانوار سکنه و زراعتش دیمی و آبی است قنات ندارد آنچه زراعت آبی است از رودخانه قرانقوش
مشروب میشود از هر قبیل حاصل صیفی و شتوی در آن عمل میآید باغات انگور و اشجار بید و سنجد و
غیره دارد هوایش گرم است

چقلو از قرای توابع خرقانست نصف زراعتش دیمی و نصف آبی میباشد در پائین آبادی و کوه
امامزاده مدفونست موسوم بامامزاده اسمعیل عقیده اهالی آنست که این امامزاده پسر بلا واسطه
حضرت امام زین العابدین علیه السلام است گویند کرامات عدیده از او دیده شده بهر حال محل قبر پناهگاه دهات
اطراف و ایل و حشم است که از چهار پنج فرسخی سالی دو دفعه ذکور و اناث باین امامزاده مشرف شده
و گوسفند آورده قربانی میکنند آبا و اجداد محمد حسین خان خرقانی مالک قدیم قریه چقلو ملک و
آب مخصوصی وقف این بزرگوار کرده و بقعه را هم ساخته اند

جبل آباد از توابع خرقان قراکوزلو و در دامنه کوه واقع است آبش از رود آب و چشمه مختصری هم دارد
ملکی خورده مالک و جمعیت آن پانزده خانوار میباشد

جبل انارویه از قرای بلوک میمکان فارس میباشد طولاً این بلوک از مغرب بمشرق ده فرسخ و عرض از نیم فرسخ الی یکفرسخ رودخانه در ان جاریست و قرای چند در اطراف رودخانه واقع و همه دارا باغات نارنج و لیمو و سایر مرکبات است نخلستان کمی هم در این حدود دیده میشود شلتوک کاری نیز دارند با زراعت شتوی قلیلی رودخانه مزبور برودخانه خیر ملحق میشود مسجد و حمام معتبر در این بلوک متعدد است

چیلو قریه ایست از قرای ولایت بجنورد در کنار رودخانه سمبار زراعتش نیز از همین رود مشروب میشود هوایش گرمسیر سکنه اش بیست خانوار

جبله از قرای ولایت بجنورد است من محال خراسان کوهپایه میباشد و از قنات مشروب میشود

جبندر از محلات بیوه زن بلوک سرجام خراسان است و رشته قنات دارد هوایش ییلاقی میباشد

جبّه بتشدید با قوت قصبه ایست سر راه خراسان و در عراق و مصر هم چند محل است که همین اسم را دارد

چپّه مزرعه ایست از مزارع بجنورد زراعتش آن مشروب از چشمه هوایش معتدل و سکنه اش چهار خانوار

چپخال اسم رودخانه ایست که از کلخال شیروان سوا شده از پایین نوشهر بسمت شرق جاری شده از شمال محمودآباد گذشته داخل بحر خزر میشود

چپکه رود یکی از شعبات تالار است باسم قریه که بر ساحل واست همان چپکه رود است از قرای مازندران و اصل رودخانه از میان بلوک بهنمیر و کیل خوران میگذرد و چنین معروف است که مقبره ابراهیم بن ادهم در قریه چپکه رود است

چناروئیه مزرعه از محال کرمانست واقع است در کوهستان آبش از چشمه و رود میباشد

چترود قریه از بلوک سراسیاب کرمانست بقریه بدرنز یکی هوتک و در هشت فرسخی شهر کرمان در طرف مشرق و شمال واقع میباشد جای خوش آب و هوائیست باغات زیاد دارد که با اشجار مختلفه مشجر است و حاصل اشجارش خوب و انگور و سایر میوه جاتش که هم ممتاز میباشد این قریه مزبوره هم از قنات و هم از رود و قنات آن دو رشته است آب رودان از چشمه ایست که مجرای آن از کوه است در چترود هندوانه بسیار خوب بعمل میاید عده نفوس چترود تقریبا هزار نفر است حمام قابلی داشت مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک انرا از نو بنا کرده حمام بزرگ بسیار خوبی در آن ساخته کاروانسرای خرابه هم دارد که از بناهای قدیم است مسجد آباد و یک مسجد خرابه در چترود هست یک درب تکیه خرابه یک درب تکیه آباد در آن دیده میشود

پانزده کارخانه شال بافی دارد که مشتمل و حاوی چهل و یک دستگاه میباشد آسیاهای متعدد از قدیم و جدید آباد و خرابه متعلق باینجا هم میباشد مزرعه از توابع چمرود موسوم باسمعیل آباد خراب بود آنرا ابن مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک آباد نمود

چهز از قرای بجرود زنجان میباشد قدیم النسق هوایش ییلاق زراعت آن دیمی و آبی یک چشمه در کنار قریه هست که قدری از زراعت و صیفی آنها را مشروب میسازد قدری اشجار میوه نیز دارد سکنه آن چهل و پنج خانوار است

چچان رود در سمت مغرب دولت آباد ملایر واقع در کنار رودخانه و از املاک خالصه است از رود آب مشروب میشود حاصل و زراعتش آبستنی باغ ندارد اما مرتع خوبی دارد سابقاً ده پانزده خانوار رعیت آنجا وارد شده حالا منحصر بدو خانوار است معدن شوره خوبی در این محل هست ده دوازده سال قبل در این معدن کار کرده اند حالا متروک است از چچان رود تا دولت آباد سه فرسنگ است رودخانه که چچان رود در کنار آن است از ملایر میگذرد و در پائیز و فصل زمستان شکار حقار و اردک و چرت و سایر مرغهای آبی بسیار دارد و عرض آن قریب شصت هفتاد ذرع است و امتداد آن از اول خاک ملایر الی طاهر دوازده فرسنگ و از آنجا تا رودخانه گاماسب نهاوند سه فرسنگ که کلاً پانزده فرسنگ میشود

چچان جبل قریه ایست در سمت مغرب ملایر در دامنه جنوبی کوه گرند که فاصله ما بین ملایر و تویسرکان است واقع ارباب نشین ملکی امیرزاده محمد علی میرزا ولد مرحوم حاجی خسرو میرزا و قریب هشتاد خانوار رعیت دارد باغ و بیشه آن قریب صد جریب است محصول و زراعت و باغات آن از چشمه سار مشروب میشود اغلب زراعتش دیمی است هوایش ییلاق و در زمستان برفش بی نهایت قلعه باغی بالای تپه دارد با مرتع و چراگاه در تابستان هوای آن بسیار خوب است مسافت آن تا دولت آباد چهار فرسنگ و تا تویسرکان یکفرسنگ است

چچنک از مزارع بلوک زبرخان نیشابور واقع در هفت فرسخی شهر است زراعت آن از آب رودخانه مشروب میشود اهل قرای حوالی از اما الله اند و زراعت میکنند خود مزرعه خالی از سکنه است هوایش در زمستان سرد و در تابستان معتدل و قدیم النسق میباشد

چچی قریه ایست از محال قبه در هزار و دویست و بیست و پنج هجری شیخعلی خان دربند در چچی از قشون روس شکست خورد

چحاف بقول صاحب معجم البلدان محله ایست از شهر نیشابور

چحاس قریه ایست در بین شیروان و قبه و در ذیل داغستان

چحزود یکی از قلاع بندپی است در مازندران واقع در اسوکلا از گچ و آجر ساخته شده حمام خوبی دارد

در قلهٔ کوه است و آثار آن باقی است

جدا قبا از قرا و مزارع ابهر رود زنجان است قدیم النشو ملکی خوانین چرکز و اعیان غله است و هم آبی و هم دیمی که اراضی آن از چشمه مشروب میشود سکنهٔ آن شصت و یک خانوار

چلان مزرعه ایست از مزارع طبس مسینا من محال قاینات قدیم النشو مشروب از آب قنات

جدوان مزرعه ایست از مزارع کربال من محال فارس که سرد سیر است و در سمت مشرق شیراز در دوازده فرسنگی واقع میباشد حاصلش غله و برنج است و آبش از رودخانه

جده دو مدرسه از مدارس بسیار معتبر اصفهان است که یکی را مدرسهٔ جدهٔ بزرگ میگویند و دیگری را مدرسهٔ جدهٔ کوچک و این دو مدرسه هر دو واقع در بازار و مجموعهٔ شهر و در وسط معموره و آباد و دایر و طلاب علوم دینیه در آنها منزل دارند

جدید قریه ایست از قرای بلوک خیمکان فارس این بلوک در طرف مایل بجنوب شرقی شیراز در بیست و سه فرسخی واقع است حاصل آن غله و خرما و لیمو و پنبه و برنج اراضی آن از آب قنات و چشمه مشروب میشود

جدید قریه از توابع کربال من محال فارس است حاصلش اکثر شلتوک است شلتوک کاری هم میکنند طول بلوک کربال از مشرق بمغرب زیاده از بیست فرسخ و عرض هشت فرسخ در این بلوک هشت حمام و ده مسجد هست آب این بلوک از رودخانه ایست که معروف بکر میباشد فیما بین کربال و اصطهبانات [illegible] ایست که فاصل آب رودخانه کر بهار میبرند

جدیر یکی از آبادیهای بلوک میان آب شوشتر است

جرا اسم محالی است بسیار معتبر از محالات سلطان آباد عراق و وصل است بمحال ملایر دارای قرا و آبادیها و املاک معتبر و حاصل و زراعت وافر از هر قبیل و ذکر هر یک در محل خود بیاید

جراباد بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان معرب گرآباد است و آن قصبه ایست نزدیک مرو

جرات از بلوکات ولوی سوادکوه و عبارت از یک آبادی و یک بلوک است یک حمام دارد اما دایر نیست حاجی قنبر نامی ساخته امامزاده دارد مشهور بامامزاده سید شریف یک مسجد هم دارد سه محله دارد یکی خراب است و خالی از سکنه که از قرار تقریر اهل البلد سکنهٔ آن محله بسبب قتل امامزاده شده اند لهذا نسل ایشان برافتاده موسوم براجی تا پانزده سال قبل از این آباد بوده اند اما الحال هیچ آثار از آنها نیست دو محلهٔ دیگر الوندی و سادونی اند سمت بارفروش قشلاق میروند جلگه جرات که از مغرب بمشرق ممتد است طولاً یک فرسخ و عرضاً ربع فرسخ میباشد محدود است از طرف مغرب بکوه نادم و از سمت شرق برودبار

چراتکه مجرای رودخانه چرات است میرانند و از سمت شمال بکوه رزدکه آن طرف کوه رزد بلوک تیراه است
و از سمت جنوب بکوه لی پشته در نقطهٔ جنوب شرقی کوه سنگ مرتفعی است موسوم بسواتان قراء تیراه را هالی
بلد وجه تسمیه این محال بسواد کوه همین است یعنی سواتکوه بوده سوادکوه شده در آن کوه شبیه حوضی
از سنگ و ساروج آثاری است که با بنا آثار و بنیان قلعه باشد طرف مغربکه انتهای دره چراتست دو شعبه
میشود شعبهٔ جنوب غربی و شعبه طرف شمال غربی دره جنوب غربی موسوم ببارام استکه یکی از مجراهای
رودخانه چرات است دره شمال غربی موسوم بنخکاه است از انجا هم آبی جاری است ولاة سوادکوه معروفست
در اینجا ییلاق می آمده اند آثار پنج شش تخت در اینجاست که روی آنها چادر میزده اند رودخانه چرات همه
زمینها را ملک مسلط و مشرف است و بواسطهٔ تسطیح زمین و برچیدن سنگ زمین و قطعات سینه معلوم
میگردد که در سوابق ایام تمام این دره مزروع میشده الحال هم قابل سیصد خروار بذر افشان بلکه متجاوز است
این نیست مگر بواسطهٔ کمی سکنه انجا با وجود این هشتاد و چهار نفر نوکر سید هند این دره قابل سالی هزار
خروار ارتفاع و حاصل است رودخانه از چرات میرانند از اینجا به آلاشت از انجا به کلیون از انجا بکارمزد از انجا
به شیرکلا با آب رود کاسله وصل میشود کوههای چرات بیشتر کل دارد پلنگ و کرگ و روباه در این جبال هست
در کوههای شمال اند مارهای قتال زهردار دارد که بمحض گزیدن شخص هلاک میشود پنج نفر حاجی دارد دو
ملا مکتبی گوسفند چرات غالبا زل یعنی بی دنبه دنبه دار هم میباشد بیکرود هم گوسفند دنبه دار دارد
باین جهت گوسفندهای دنبه دار و از مستان ... چرات میگذارند و بقشلاق نمیبرند از دو دره این مجرای
تنگ سنگی آب جاری است که داخل رود چرات میشود این دو آب هزار ذرع بیکدیگر مسافت دارند از ده چرات
ببالا سمت جنوب پلی ایست که موسوم بمابین سر تنگ میباشد که در اینجا فصل اواسط تابستان سنگ
آب دارد بعد از آب پشتا استکه نیم سنگ آب دارد غاری در لی پشتا استکه تفصیل آن از این قرار است
از دامنهٔ لیپشتا الی غار تقریبا یکساعت راه است هزار ذرع بغار مانده پیاده بصعوبت بالا میروند در غار
عرضا ده ذرع و طولا طرف مشرق ده ذرع و طرف مغرب چهار ذرع است در غار رو بشمال است داخل
غار که میشوند بقدر پنج شش ذرع عرض و ده ذرع طول فضائیست سقف مثل طاق است شش هفت
ذرع ارتفاع دارد همه جای آب هست مقابل در سمت جنوب منفذی است که سر بالا میرود و سنگهای توی
روی هم سوار شده و داغ آب دارد گویا در زمان بهار و برفابی از این منفذ جاری بوده بقدر چهل ذرع
که بالا میرود فضائی است که باید با چراغ رفت بقدر پنج ذرع در پنج ذرع بالا تر از آن فضائی است مثل فضای
اول از طاقان آب جاری است قطره قطره هر قطره منجمد شده لوله تشکیل داده بعضی که بزرگ شده بشکل

طاق داغ

پنجه چند شاخه متشکل شده است از آن لوله‌ها آب متقطر است و روی زمین که چکیده است بالا متحجر شده و بالا
آمده و سفید رنگ است اما چندان حجریت ندارد و سست است و از آن نمونه آورده شده وسط آن سنگ
سخت است معلوم میشود بطول زمان حجریت تامه بهم میرساند اطراف مرتبه بالائی خاک سفیدی دارد اما آنچه
از سقف متقاطر است بعد از انجماد شبیه بموم است بلکه موم صاف سفید خوبی است لوله‌ها سست است اما
آنچه بشکل پنجه وغیره متشکل شده است روی آن سست و جوف آن سخت و مومی است

ارتفاع جلگه چرات از طهران هشتصد پاست
چنانکه مذکور شد جلگه چرات محدود است از سمت شمال بکوه مزرد که فاصله است ما بین سوادکوه و بندپی

جراحی از بلوک توابع فلاحیه است مشتمل بر چند قریه کوچک زبان رعایای آنجا بواسطه مجاورت
با رامهرمز و بهبهان میانه عربی و لری است قرای جراحی کنار شط فلاحیه واقع شده و آب خوراکیشان از این
شط است و زراعت سکنه دیمی و تقریبا منحصر بغله است عده سکنه جراحی تخمینا دو هزار و هشتصد نفر است
استعداد املاک جراحی بیش از اینقدر است که حالا بنظر می‌آید در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه قاجار
نور الله مضجعه اهالی جراحی خیلی زیاده از حالا بودند باینمعنی جراحی نهر آبی داشت و پاباجی که اسباب زرع
و کشت فراوان بود لهذا اجماع و جمعیتی در آنجا بود در حکومت مرحوم منوچهرخان معتمد الدوله و طغیان
چعبی خراب شد و اتفاقا در همان اوان ناخوشی وبا بروز کرده اهالی به بهبهان کوچیدند و نهر بکرما به آبادی بود
حالت ویرانی بهم رسانید و سد آنرا آب برده و دیگر کسی در صدد مرمت و اصلاح آن بر نیامد و بحالت حالیه
باقی ماند رودخانه این بلوک نیز موسوم بجراحی میباشد

جرایش قریه‌ایست از قرای بلوک لارستان فارس باینمعنی که تل مخروطی بسیار مرتفعی است در اطراف
این تل خانه ساخته‌اند خانه کدخدای جرایش که غالبا مرد معتبر با ادعائیست در قلعه تل میباشد برکه و آب انبار
زیادی در اطراف تل ساخته شده تقریبا پانصد خانوار در جرایش است و بعضی نیست یک حمام و دو مسجد
دارد نخلات و زراعت آنجا از آب باران مشروب میشود مردمش شیعی مذهب و سلاح ورزند قریه مزبوره
در کنار بحر العجم و از متعلقات بنادر محسوب میشود

چراشا قریه‌ایست از ولایت جوین

چراغ از قرای قبه داغستانست

چراغیه از مزارع سعیدآباد سیرجانست از ولایت کرمان

چراغ حصاری قریه ایست از قرای سهرورد از محال زنجان قدیم التشق ملکی میرزا علی مستوفی پیشکار خمسه محصول ابنقریه غله و دیمی است یکچشمه ضعیفی دارد جزئی پوبجه کاری میشود اراضیش کم است و بواسطهٔ کمی مرتع احشام و اغنام نگاه نمیدارند *

چراغ مزرعه نیز از قرای محال سهرورد زنجان و قدیم التشق سه دانگ آن ملک عمید الملک و سه دانگ دیگر ملک میرزا محمد علی مستوفی سابق الذکر محصولش غله و دیم جزئی باغات دارد از چشمه مشروب میشود صیفی کاری هم میکنند هوایش ییلاق است سکنهٔ آن بیست و پنج خانوار

جرام صاحب معجم البلدان از حمزهٔ اصفهانی نقل قول کرده کو بد جرام قصبه ایست در فارس که اعراب جدام مینامند

چرام از توابع کوهکیلویه فارس است شاید همان جرام معجم البلدان باشد

چرام طسوج قریه ایست از قرای بلوک کوهکیلویه فارس سمت مغرب شیراز مسافت چهل و شش فرسخ محصولش گرمسیری و سردسیری هردو و آبش نیز هم از رودخانه و هم از چشمه است

چراوند مزرعه ایست از مزارع بلوک قمصر کاشان

جرباذقان بموجب مسطورات بعضی جغرافی نگاران معرب در بابکان و بلده ایست فیمابین کرکان و استراباد

جربل مزرعه ایست از مزارع بجنورد که از قنات مشروب میشود زراعت آن آبی و هوایش گرمسیر سکنه اش بیست خانوار

جرکبت بقول یاقوت حموی قصبه ایست در جبال طبرستان راه صعبی دارد

جرمودک از مزارع قوچان (خبوشان) آبش از رودخانه سکنه مزارع دیگر انواز زراعت میکنند

جرّح نیز بعقیدهٔ یاقوت شهری است در فارس

جرجانک از مزارع معتبرهٔ بلوک زرند کرمانست صد و هجده خانوار سکنه دارد آبش از قنات و محصولش گندم و جو عدهٔ نفوس سکنه تقریبا چهار صد و بیست و هفت نفر

جرجبا بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان اولا قصبه ایست در خاک بلخ ثانیا قریه ایست در حوالی بلخ

جرجبان صاحب معجم البلدان گوید جرجبان قصبهٔ نزدیکیست فیمابین ساوه وری

چرخاب اسم یکی از محلات قدیم اصفهانست که در استیلای افاغنه خراب شده

جرخان بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان جرخان شهری است در خوزستان در نزدیکی شوش

چرخ بند نیز بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان شهر کوچکی در آذربایجان یا در ارمنستان

جرجت از مزارع طبس مسینا از محال قاینات است قدیم النسق مشروب از قنات

جرجان بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان بلدیست فیما بین غزنین و کابل در نزدیکی شهر البان

جرجد یاقوت حموی گوید بعقیدهٔ عمرانی اینست که جرجد دار الحکومهٔ رستاق بیهق است گمانم اینست که سهو کرده باشد زیرا که دار الحکومهٔ بیهق خسروجرد است و منشأ سهو ظاهراً این باشد که سکنهٔ آنجا از روی تخفیف جردی میگویند بر عمرانی مشتبه شده و حال آنکه جردی مخفف خسروجردی است

جرجکان از مزارع قدیم قم است از آب نهر مشروب میشود این مزرعه در کنار رودخانهٔ انار بار و در جنب باغات فردوس واقع است [illegible] از سکنهٔ شهر قم میباشند این مزرعه بقول متولیباشی حضرت معصومه سلام الله علیها است

جرجوس بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان رستاقیست در خاک کرمان که دار الحکومهٔ آن جیرفت است

جرجوی قریه ایست از قرای ولایت ترشیز که باغات زیاد دارد این قریه از قنات مشروب میشود آبادیش از قدیم است میوه جات سردسیری دارد سکنهٔ آن دوازده خانوار است

جرزنبل بقول یاقوت حموی قلعه ایست در خاک زوزان سکنهٔ آن از کردهائی هستند که آنها را بختیه مینامند

جرجی مزرعه ایست از مزارع سبزوار هوایش ییلاقی و آبش از قنات سکنه اش ده خانوار

جرزبان بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان معرب گرزبان و شهریست در نزدیک طالقان واقع در کوهی که به پشت جبال غور و متصل است این شهر در نزدیکی مرو الرود میباشد

جرزجان جزو بلوک داراب جرد است که صحرائی دلگشا و فضائی با صفا است این جلگه هشت فرسخ در شش فرسخ است طول جلگه از مشرق بمغرب و عرض از شمال بجنوب و از گرمسیرات است هوایش معتدل آبش از رودخانه و قنوات و حاصلش غله و تنباکو و خرما و مرکبات و پنبه و قلیلی شلتوک و مومیائی دارد یکفرسخی قصبه آثار خرابه شهر قدیم که از بناهای داراب است پیدا و هویدا میباشد چشمه کبریتی در آنجا هست کوه مومیائی و معدن در شمال و شرقی جلگه واقع است کلیه صحرای انار و پیاز صحرائی در آنجا وافر است مشرق اینکوه بلوک فسا است شمال این بمغرب اصطهبانات و معادن الوان و نمک و غیره آن بلوکات از این کوه است شکار این بلوک دراج و کبک و تیهو و آهو و خوک میباشد و شکارهای کوهی فراوان دارد اصل قصبه داراب جرد یکهزار و پانصد خانوار است

جرزوان یاقوت گوید جرزوان را خراسانیها کُرزوان تلفظ میکنند و این عبارتست از

شهر جرجان واقع در جبال آباد و پر جمعیت و سکنهٔ آن متمول این شهر در میان دو تپه است و بمکهٔ معظمه شباهت دارد

چرزه قریه ایست از قرای طارم قدیم السفلی واقع در میان کوه مالک قریه سادات و ساکن در همین قریه میباشند راه صعب و گردنه ناهموار دارد بیست و پنج خانوار سکنهٔ قریه است و بزبان فرس قدیم تکلم مینمایند زراعتشان از آب رودخانه مشروب میشود هوایش معتدل و با صفا است

جرقوه صاحب معجم البلدان گوید اصل جرقوه چهار کوه است و باعتقاد من قصبه ایست نزدیک باصفهان نگارنده گوید بظن غالب اینست که جرقوه جرقویه و ان معرب گرگویه و بلوکی است از بلوکات اصفهان واقع در سمت مشرق شهر اصفهان بفاصلهٔ ده فرسخ یعنی از شهر تا ابتدای این بلوک[۲] تقریباً چهارده فرسخ که آخر خاک آن بیست و چهار فرسخ از شهر اصفهان مسافت دارد و منقسم است بدو قسمت جرقویه سفلی و علیا قصبهٔ آن موسوم به پیکان میباشد و در جرقویه سفلی واقع است و الحال ابادی نیک آباد زیاده از پیکان است اراضی این بلوک کوهی است و دشت هموار که زراعت میشود و این دشت هم ریگی است و هم خاکی و قدری شوره زار که کویر مینامند نیز دارد آب آن بعضی چشمه و برخی قنات و آب رود هیچ ندارد هوای ان متوسط میباشد حاصل طبیعی آن یکی گندم است که از اکثر گندمهای اصفهان بهتر است و کمال تعریف را دارد دیگر پنبه است که در همه جا مشهور میباشد و از پنبهٔ جمیع بلوکات اصفهان بلکه از پنبهٔ مصر و هند و سایر بلاد ایران بهتر و پنبهٔ کاغذی آن معروف است و تقریباً هیچ پنبه را قطعاً از حیثیت نرمی و سفیدی بهتر از پنبهٔ جرقویه نیست مگر یکقسم پنبه امریکا نیز از محاصل جرقویه بنوبالک است که تازه عمل آورده اند و تنباکو جرقویه نیز از تنباکو اکثر بلوکات اصفهان سوای هفتان بهتر میشود حاصل صناعی آن پای افزار معروف بگیوه است که در پیکان از همه جا بهتر درست میکنند و باکثر بلاد ایران میبرند و گیوهٔ پیکانی معروف است مردم این بلوک شجاع و دلیرند سواری و شجاعت آقا محمد نیک آبادی معروف و مشهور است و از اکثر اهالی قبایل بیشتر و پیشتر

[۲] طول این بلوک ده فرسخ میباشد نزدیک جنوب زاینده رود است و در بعضی مواضع چهار فرسخ و زیادتر دور از رود است

چرک قلعه ایست در رستاق بجنورد هوای معتدل دارد ده خانوار سکنهٔ آن میباشد زراعت آن از آب چشمه مشروب میشود

چرک جزء بلوک خفر است این بلوک از بلوکات قریب باعتدال فارس و در طرف شرقی مایل بجنوب شیراز بمسافت شانزده فرسخ واقع میباشد طول جلگه این بلوک تخمیناً شانزده فرسخ و عرض بتفاوت یعنی از نیم فرسخ الی یکفرسخ و نیم است حاصلش غله و برنج و مرکبات و آبش از رودخانه شکار این جلگه کبک و قلیلی دراج است

چرک از مزارع بلوک کوهپایهٔ کرمانست محصول آن فقط جو و گندم است و چیز دیگر بعمل نمی‌آید آبش از قنات است

جرکان صاحب معجم البلدان گوید جرکان اوّلاً قریه‌ایست نزدیک جرجان ثانیاً دهکده‌ایست در حوالی اصفهان

چرکس از قرای بلوک ابهررود زنجانست در دامنهٔ کوهی واقع که مرتع اسبهای خوانین چرکس است نوزده نفر از خوانین بنی اعمام حاجی مصطفی قلیخان میرشکار در این قریه سکنی دارند و همه شکارچی میباشند و ایلخی زیاد دارند که کرّه‌های بسیار خوب از آن ایلخی بعمل می‌آید و اسب چرکسی معروفست محصول قریه غلّهٔ دیمی و از چشمه‌سار جبل مشروب میشود تا قصبهٔ سلطانیه دو فرسخ است هوایش ییلاقی و دویست و پنجاه خانوار رعیت دارد

جرکشیک قریه‌ایست از قرای بلوک ساوجبلاغ من بلوکات طهران

چرکنی در سال یکصد و سی و شش هجری در خلافت ابو جعفر منصور دوانیقی یزید بن اسید که بحکومت شیروان و دربند مأمور بود از تعدّی طایفهٔ خزر ببغداد شکایت کرد و تدبیری که برای دفع این طایفه کردند این بود که قلاع قدیمه که در سرحد بوده تعمیر نمایند و از طرف خلافت حکم بمرمّت آنها صادر شد من جمله قلعهٔ سغنان بود که حالا آنرا چرکنی میگویند و پس از مرمّت چند خانوار شامی آنجا ساکن نمودند

جرلان بعقیدهٔ بعضی از جغرافی‌نگاران زیارتگاه معتبری است در خراسان

جرلانقوش از مزارع محال زنجانرود است هوایش گرمسیر و پانزده خانوار سکنه دارد

چرم مزرعه‌ایست از مزارع تربت حیدریّه زراعت آن با قنات مشروب میشود

جرمابق از قرای بلوک خفرک و مرودشت فارس است طول جلگهٔ این بلوک از شمال بجنوب تخمیناً نه فرسخ و عرضش پنج فرسخ است در بعضی قرای این بلوک حمام ساخته‌اند و در اکثر مسجد بنا نموده‌اند

چرمانرود بنا بر مسطورات تاریخ رشیدی در سنهٔ ششصد و نود و سه غازان خان بعد از آنکه قتلغشاه را بدفع امیر نوروز مأمور کرد و اخبار خوش از طرف قتلغشاه رسید غازان خان قتلغشاه را ببسطام طلبید و از آنجا از راه چرمانرود بجرجان آمد

چرمر یکی از قلاع بلوک سرجام است و چمنی دارد که معروف میباشد

جرمشت از قرای بلوک صیمکان فارس است

جرمغان از دهات ابیورد بوده و آنرا جرمکان نیز میگفته‌اند خواجه رشید در تاریخ غازانی

گویند امیر نوروز که در سنه ششصد و نود و یک مأمور دفع امیر نوروز بود در سملقان و جرمغان قشلامیشی کرده و غازان در استراباد.

بعقیده صاحب حبیب السیر در ششصد و هشتاد و نه امیر نوروز بعد از آنکه چندین بار غازان را شکست داد واو را مقهور و مضطر تا استراباد دوانید از طرف ارغون حبیب نویان و قشون زیادی بکمک غازان مأمور شدند غازان قوتی گرفته بجانب نوروز راند نوروز از دامغان بقصد مقاتله و مقابله تا جرمغان آمد اما چون جمعیت و قشون غازان را زیاد دید بسمت ترکستان گریخت

جرمکان همان جرمغان است

جرموق صاحب معجم البلدان گوید جرموق شهریست در یک ولایت پر آب و اشجار و حاصل خیزی که ماکولات آن ارزانست اصطخری نوشته است در سر راهی که از اصفهان بخراسان میروند بکفر به است که از جرموق میمانند و آن عبارتست از یکی از قرای ثلثه که عجم آنرا سه ده میخوانند و اسامی قرای ثلثه مذکوره بیاذق و جرموق و ارابه میباشد تا خراسان خیلی مسافت دارد سه ده در کنار رودخانه کوچکی واقع است و در آن نخل و چشمه متعدده و اراضی مزروعه و گله گوسفند بسیار است بعضی جرموق را جرمه نوشته اند

چرموق قریه از بلوک میان ولایت مشهد است

چرمی از قلعه جات چناران زعفرانلوی خراسان است ده خانوار سکنه دارد زراعت آن از آب قنات مشروب میشود

جرمیدان صاحب معجم البلدان گوید جرمیدان نام محلی است در جبال الجبل در سمت همدان باشد

چرمین از مزارع کوهستان کرهانشا آبش از چشمه میباشد

جرمهن بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست در قسمت نفع خاک مرو

چرنداب صاحب معجم البلدان گوید چرنداب اسم رودخانه و قصبه ایست نزدیک تبریز صاحب فرهنگ انجمن آرای ناصری گوید اسم محله ایست از محلات تبریز شیخ کمال الدین خجندی گوید

تبریز مرا راحت جان خواهد بود — پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود
تا در نکشم آب چرنداب و گجیل — سرخاب ز چشم من روان خواهد بود

جرنک از مزارع طبس مسینا میباشد از آب قنات مشروب میشود سکنه ندارد

چرو قریه ایست از قرای ولایت سبزوار هوایش ییلاقی آبش از قنات میباشد

جروآن صاحب معجم البلدان گوید جروآن اسم یکی از محلات اصفهانست محل چهار باغان باشد

جروان اسم یکی از منازل سیرجانست بهرماشیر

جرواتکن بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست در سجستان معرب کرواتکن

جرور صاحب معجم البلدان گوید جرور شهر قهستانست و عجم آنرا سرور میگویند

جروذ بعقیده صاحب معجم البلدان اسم محلی است در فارس و در اینمحل فیما بین زنادقه و اهالی بصره بسرکردگی عبدالعزیز بن عبدالله بن خالد جنگ عظیمی اتفاق افتاد

جروف قریه ایست از قرای سربیشه قاینات قدیم الاسم از قنات مشروب میشود هوایش گرم سکنه اش چهل خانوار است

جروس صاحب معجم البلدان گوید جروس شهریست در جبال الغور ما بین غزنه و هرات این اسم را یک نفر از اهالی آنجا بمن گفت

جروق از قرای کوهستان کازرون فارس واقع در سمت مغرب شیراز است بمسافت هیجده فرسخ حاصلش غله و برنج و تنباکو آبش از رودخانه و چشمه است

چروک مزرعه ایست از مزارع زنجان رود خمسه جدیدالبنا سکنه‌اش شصت خانوار و از طایفه دو بیرنو میباشند زراعتشان غله است

جرون در فرهنگ انجمن آرای ناصری مسطور است که جرون اسم ولایتی بوده نزدیک به بندر هرمز از بناهای اردشیر و گفته اند نزدیک بهم بوده اند در عهد صفویه شاه عباس ماضی بندری ساخته و آباد نموده که به بندر عباسی مشهور است و قرائیکه بجرون منسوب بوده اکنون نیز جرونات خوانند و اصل این لغت گرون است و جرون معرب آنست شرح بندر عباسی در جلد اول مرآت البلدان نگاشته شده است

جرهم صاحب معجم البلدان گوید جرهم قلعه طبرستانست که غالبا استناوند مینامند در جلد اول مرآت البلدان استناوند ذکر شد

جره صاحب معجم البلدان گوید جره نام محلی است در فارس که سکنه کره میخوانند حمدالله مستوفی گوید جره شهر کوچکی است در تلفظ کره خوانند و در زیر شیراز است و بندامیر که از عمارات عالیه است بر بالای شیراز است و درین معنی گفته اند

از خطه شیراز کشایش مطلب — کز زیر کره دارد و از بالا بند

هوایش گرمسیر است و آبش از رودی که بدانشهر منسوبست حاصلش خرما و غله بسیار بود و مردم آنجا سلاح ور باشند و موضع چند از توابع آنجاست

نگارنده گوید جره اسم بلوکیست از فارس مشتمل بر شانزده قریه در میان جنوب و مغرب شیراز و میانه
این بلوک و شیراز اولاً بلوک مسمّی به سیاخ است ثانی بلوک کوهمره ماصرم یکی از قرای جره جعلقیان نام
دارد هوایش گرمسیر است بلوکی است از طرف طول از جانب مغرب متصل به اراضی کازرون است از سمت مشرق به فراشبند
و نوحین منتهی میشود حاصلش غله و برنج و تنباکو و حبوبات که از آنجمله کنجد و خشخاش است قلیلی مرکبات و چند اصله
نخل در بعضی از قرا موجود است اهالی این بلوک زارع و رعیت پیشه شکارش از وحوش آهو و خوک و از طیور
دراج و جیرک و تیهو مرغ آبی در آن نواحی است که در فصل زمستان نرگس زار بسیار مناز نیست آبش
از رودخانه ایست که به اسم معروف به جره میباشد و منبعش از کوهستان کوهمره ماصرم از منبع تا قریب
ده فرسخ بجانب مشرق و میانه جنوب و مشرق جریان دارد پس از آن میانه جنوب و مغرب چهار فرسخ در
کوهستان حرکت میکند به بلوک جره که رسید از کوهستان خارج میشود آبش شیرین و گوارا است و
محاذی جره از سمت مشرق رودخانه شوری با او ملحق میشود و همه جا بسمت جنوب جاریست حوالی قریه جمیله که
از توابع خشت است و رود فاریاب که از توابع تنگستان میباشد در رودخانه کوچک با و متصل میشود
کنار قریه دالکی از کوهستان بیرون آمده ده فرسخ در اراضی دشتستان جریان دارد تا به دریا میریزد از
جره که گذشت رعایا و زارعین لاعلاج از آن شرب مینمایند نخلستان دشتستان از آب این رودخانه شرب
میکند ولی زراعت آنجا چندان فایده ندارد هر قریه بلوک جره از بیست الی یکصد خانوار است کمتر قریه ایست
که مسجد نداشته باشد ولی حمام منحصر بیکبابست که در قریه سبزیجان واقعست و در نهایت کثیفی است

جرپا قریه ایست از بلوک رملاه در سمت مغرب دولت آباد قنات مختصری دارد بیشتر محصول آن
دیم است حمام و مسجد دارد رعیتش بیست خانوار و آبادی واقع در جلگه هوایش نسبت بسایر دهات گرمسیر است
ییلاق نیست مسافت آن تا شهر دولت آباد چهار فرسنگ

جرجی دره بلچه محلی است در سبزوار هوایش ییلاق آبش از قنات سکنه اش دوازده خانوار

جرپا صاحب معجم البلدان گوید جرپاد در اصل گرپا است و آن قصبه ایست در حوالی مرو

جرنیقان قریه ایست از بلوک حومه شهر شیراز طول جلگه این بلوک از مشرق بمغرب دوازده فرسخ
و عرض آن از شمال بجنوب نه فرسخ تقریباً ده باب حمام و پانزده مسجد در این بلوک هست آبش از قنوات
که از جهات مختلفه احداث شده گوارا است بیشتر آب قنات رکن آباد دیلی است که وقف بر خود شهر است
ولیکن الا قطره از آن بشهر نمیاید آب شهر از قنوات معروفه مجرا است که کاریز های سابق شیراز و وقف کریمخان الله
عدالتی که به سیاستین و زراعت های اهمیت است از قنوات چندا است که در اراضی قصره شیراز احداث شده اند

چون آب بطریق فواره از انجا میجوشد معروف بجوشک است بحیره که معدن نمک است در شرقی قراء جوم بمسافت چهار فرسخ از شهر واقع است از قلاع مستحکمه کوهی که مورخین سابق نوشته اند در چهار پنج فرسخی شهر بوده آثاری و علامتی نیست الا قلعه فهندز که حوالی مقبرهٔ شیخ سعدی علیه الرحمة میباشد

جریشسه قریه ایست از قرای بلوک سا و جبلاغ طهران

جریقان مزرعه ایست از مزارع کوهپایه کرمان

چریک مزرعه ایست از مزارع براکوه قاینات قدیم النسق اب اش از قنات میباشد سکنه ندارد

چریک اسم یکی از محلات دماوند است در سمت جنوب شهر واقع و دارای یک حمام میباشد و مساجد کوچک نیز دارد

جرین قریه ایست از قرای زنبند رود زنجان قدیم النسق ملکی خورده مالک است از طایفه اینانلو هوایش ییلاق زراعتش دیمی و آبیست که از رودخانه مشروب میشود صیفی کاری هم میکنند چهل و پنج خانوار سکنه دارد

جرّی صاحب معجم البلدان گوید جرّی ستاقی است میانه قم و همدان

جزء بعقیده صاحب معجم البلدان اسم رودخانه ایست در حوالی عسکر مکرّم در خوزستان

جز قریه ایست از قرای بلوک آباده اقلید فارس صنعت اهل این قریه قاشق سازی و جعبه سازی میباشد و در اینکار کمال استادی و مهارت را دارند

(حاشیه: جز ... مشهور استراباد است ... بهترین بنادر بحر خزر میباشد)

جز قریه ایست از قرای معمورهٔ استراباد خالصهٔ دیوان اعلی هوایش ییلاق از رود مشروب میشود چشمه دارد که آبش خیلی کم است

جز قریه ایست از قرای بلوک اقطاع کرمان

جز صاحب معجم البلدان گوید جز قصبه ایست نزدیکی اصفهان نگارنده گوید جز معرب گز است و آن قریه بسیار معتبری میباشد در سه فرسخی اصفهان سر راه طهران آبش از قنات و مایل بشوری هر گونه حاصل آن وافر و خوب ابنیه عالیه از مسجد و حمام و غیره دارد که به بناهای شهری بیشتر شبیه است آثار قدیمه در آن یافت میشود و معلوم است که عظم و اعتبار آن در قدیم زیاده از حال بوده کاروانسرائی بمقدار فاصلهٔ از آبادی که منزلگاه قوافل و مترددین و از کاروانسراهای محکم بسیار ممتاز خوب و بنای آن از اجراست از معارف جز مرحوم آقا خوند ملا محمد باقر گزی است که در مقامات عالیه عرفان و تجرد مشار الیه اهل زمان و مکارم اخلاق و قابلیت او ذکر کرده که هنوز آن مجلس و بنیان است و از وجوه اعیان اصفهان محسوب میشد ابداع انجمن شعرا در اصفهان نیز اقتفا باین عمل کرده اند چند سالی بیش نیست که مرحوم شده است رحم الله درجته

(حاشیه: ... بلکه در ولایات دیگر هم)

جزاباد از مزارع قریه حسن رود کاشانست

جزبو قریه ایست از قرای تون و طبس

جزدون از مزارع بلوک زرند کرمانست

جزعی از مزارع کوهبنان کرمانست

جزک قریه ایست از توابع بلوک دربقاضی نیشابور واقع در هشت فرسنگی بلد هوای آن در زمستان و تابستان معتدل است زراعتان اینجا ابیست از اب قنات مشروب میشود دیمی هم دارد سی و شش خانوار سکنه این قریه است

جزک (یا جزنک) از توابع طبس مسنا من محالات قاینات قدیم النسق است و از اب قنات مشروب میشود هوایش گرم قریب یکهزار و پانصد و پنجاه نفر جمعیت دارد

جزلا قریه ایست از قرای محال طارم قدیم النسق زراعتان اغلب دیمی و کمی ابیست که از رودخانه مشروب میشود باغات و صیفی کاری زیاد دارد هوایش گرم است انار و انجیر در آن بعمل می اید یکصد و ده خانوار سکنه این قریه است

جزموق قریه ایست از توابع اباده فارس حرفه اهالی قاشق تراشی و جعبه سازیست

جزمی از قرای بلوک ففری فارس است اباد یهای این بلوک چون در کوهستان و میان دره ها متفرق میباشد میتوان گفت این بلوک ده فرسخ در ده فرسخ است آبش از چشمه سار و رود آبهاست که از آنجا مرودشت میاید سرد سیر است زراعتش خوب و نیکو بعمل میاید بنا بر این در این بلوک نیست پنج حمام و سه چهار مسجد دارند

جزن از مزارع جیال بارز کرمانست

جزنک قریه ایست از قرای سبزوار هوایش ییلاقی آبش از قنات سکنه اش شش خانوار

جزنق صاحب معجم البلدان گوید جزنق شهر آبادیست در آذربایجان در نزدیکی مراغه آثار ابنیه عمارات سلاطین عجم و بنا آتشکده در آنجا دیده میشود که همه خرابست

جزنیان از مزارع خالصه بلوک کرمانست و هفده خانوار سکنه دارد

جزینک از توابع سیستانست و آباد کرده طایفه شهرکی و جای معتبری بوده ملا و سادات زیاد در آنجا سکنی دارند قلعه معتبری داشته قدری خراب شده سیصد و هفتاد و دو خانوار رعیت دارد و عده نفوس آنها تقریبا هزار و پانصد و هفتاد و هشت نفر میباشد پانصد و شانزده خروار بذر افشان جزینک است

جزوان قریه‌ایست از قرای ابهررود زنجان قدیم النسق سکنه‌اش پنجاه خانوار محصولش غله که هم دیمی است
هم آبی رودخانه از میان دره میگذرد که زراعت این قریه را مشروب مینماید رودخانه قزل اوزن هم از
یک سمت قریه جاری است که بعضی زراعت پنبه و شلتوک و باغات از آن مشروب میشود این قریه وصل
بجنگل طارم و خلخال است قریه دارد موسوم بشوربیلاق که چشمه سارها دارد اهالی قریه بتابستان
به ییلاق میایند باغات و جنگل زیاد دارد اغلب رعایای این قریه زغال فروشی میکنند هوای
جزوان گرم است

جزه قریه‌ایست از قرای بلوک خفر فارس زراعت این بلوک از رودخانه مشروب میشود

جزه از قرای کوه پایه اصفهانست

جزه صاحب معجم البلدان گوید جزه شهر سجستانست که سکنه گزه میگویند ولی مصنفین عموما
جزه مینویسند

جزه از قرار نگارش صاحب معجم البلدان معرب گزه و محلی است در خراسان که در آنجا فیما بین اسد بن
عبدالله و خاقان جنگی روی داد

جزیرهٔ کاوان صاحب معجم البلدان گوید جزیرهٔ کاوان که از آن الافت نیز گویند جزیره‌ایست در دریای فارس
مابین عمان و بحرین در خلافت خلیفه ثانی عثمان بن ابی العاص الثقفی این جزیره را فتح و مسخر کرد سابقا آباد
و مزروع بوده
مسعودی گوید این جزیره سیصد و سی و سه پارچه ده و قصبه آباد دارد علاوه خرابست نگارنده گوید جزایر مناسبت
اسم هر یک در حرف و مقام خود بیاید و ما در نگارش این یک جزیره اقتدا بصاحب معجم البلدان نمودیم

جزین بعقیده صاحب معجم البلدان که از ابوعبدالله نجار روایت کرده قصبه ایست نزدیک
نیشابور

جزین نیز صاحب معجم البلدان از ابوعبدالله نجار روایت کرده گوید جزین قصبه ایست نزدیک
اصفهان در جای باصفای پر درختی واقع است که چشمه‌های عدیده دارد یک مسجد جامع و یک منبر در این
قصبه است

جسنان صاحب فرهنگ انجمن آرای ناصری گوید جسنان بر وزن دستان اسم محلی است قریب
بشهرزور و دینور که از بلاد کردستان میباشد

جسر جواد که معبر جواد و جوانت نیز گویند در موضعی واقع است که رود کر و ارس بیکدیگر متصل شده

وازطرف جنوب آن خاک مغان واز سمت شمال قراباغ میباشد این جسر محض عبور بجانب شیروانات معروف است که چنگیز و بعد از آنکه از سلطنت دست کشید از معبر جواد عبور نمود و غایب شد بر حقیقت این امر خدا عالم است

در سنهٔ نهصد و شش هجری که شاه اسمعیل اول صفوی بعد از فتح شیروانات چون قصد عبور از رود کر نمود که بطرف آذربایجان بیاید از معبر جواد گذشته با الوند میرزای ترکمان درآویخت

در سال نهصد و پانزده که مجدداً شاه اسمعیل بقصد تنبیه شیخ شاه را که دم از سرکشی و خود سری میزد بشیروانات آمده بود بمعاونت جسر از روی معبر جواد گذشت و بعد از استیلای بران نواحی مجدداً از آن معبر عبور کرده و بقراباغ رفته قشلامیشی کرده و در این سفر بود که جسد شاه حیدر را از شیروان نقل باردبیل نمود

در زمستان سال یکهزار و پانزده هجری شاه عباس اول بعد از فتوحات گرجستان و گنجه قصد شیروانات کرد که آن وقت در تصرف عساکر عثمانی بود نمود چون از معبر جواد عبور کرد بواسطهٔ قطع جسر ارد و تماماً با قایق عبور نمودند و ده روز عبور و مرور طول کشید و از سرما و کمی کشتی مال و بنهٔ زیاد تلف شد و در مراجعت که بفتوحات داغستان و شیروان فایز شده بود علی بیک جوانشیر را مامور بساختن جسر در معبر نمود وارد و بی برخلاف وقت رفتن از جسر جواد گذشته باردبیل آمدند

نادرشاه افشار در سال هزار و صد و چهل و هشت حکم نمود در حوالی همین معبر جواد در طرف جنوب خاک حالیهٔ ایران که مغان باشد دوازده هزار خانه و مسجد و رباط و حمام از چوب و گل مجللاً بسازند تا در آنجا تاج گذاری کند و بشرایط اینکار اقدام نمایند و در بیست و ششم شباط هذا السنه لا ینوا فیه یعنی تاجگذاری نادرشاه واقع شد

جسلین بزرگ قریه ایست از قرای سبزوار زراعتش از آب قنات مشروب میشود و رشته قنات دارد سکنهٔ آن پنجاه خانوار که بعضی غریب و سید و ملا می باشند

جسلین کوچک نیز از مزارع سبزوار است و از آب قنات مشروب میشود سکنه اش شش خانوار آبش شور میباشد

جسور از قرای طبس است محصول آن گندم و جو آبش از قنات قدیم النسق است و هوایش گرم میباشد

جستین صاحب معجم البلدان گوید جستین بفتح جیم بعقیدهٔ ابوسعید و بکسر جیم بعقیدهٔ ابونعیم الحافظ اسم محله ایست در مرو سابقاً قبرستان بوده و چند نفری از صحابهٔ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که در

به تنور گران بوده اند در اینجا دفن شده اند بعضی جستق را جستین نوشته اند

جشار از مزارع جبال البارز کرمانست متعلق به اجزای آب آن رود آبست

جشت صاحب معجم البلدان گوید اینکه بجیم فارسی یعنی چشت است و آن قصبه میباشد نزدیک هرات

جشکان از مزارع طبس مسیناست قدیم النسق بلاسکنه

جشم نیز صاحب معجم البلدان گفته است جشم چشم است و آن قصبه ایست از بیهق در نیشابور و نگارنده گوید چشم از قرای سبزوار در کنار کال شور واقع هوایش معتدل و از آب قنات مشروب میشود

چشمو از مزارع کوغر کرمانست

ذکر بعضی از چشمه های معروف

مؤلف گوید در اینجا که ما بعضی از چشمه های معروف را اسم میبریم بنا نیست که مقصود ما نگارش جمیع چشمه ها باشد زیرا که استقصای آن خارج از ماخذ ما است و در ذکر هر رودخانه و نهری چون سرچشمه و مصب و مجرای آنها بیان نموده و مینمائیم در آن ضمن معرفتی کامل باحوال چشمه ها حاصل خواهد شد در اینجا فقط بعضی چشمه ها که باسمی معروف و بمنزله علم و اسم مفرد میباشد نگاشته میشود بنابرین گوید

چشمهٔ آب گرم در شش فرسخی زنجان سمت غربی در بلوک اومغانکنار تپه چشمه آب گرمی واقع است بانمعنی که از یک حوض مربعی چند این چشمه جاریست که آب همه بقدر خمس سنگ است بواسطه دو چشمه آب سرد که داخل چشمه ها مجموع شده با حوض دیکال اعتدال است ولی حدتی دارد که نمیتوان زیاد میان آب توقف کرد

چشمهٔ آب گرم لاریجان واقع در آبادی که ها بسر است مسافت این چشمه و آبادی تا رینه که از قرای معظم لاریجانست کمتر از یک فرسنگ میباشد آب این چشمه هفتاد درجه حرارت دارد

چشمهٔ آب ملخ بزعم بعضی مورخین و نگارندگان آب این چشمه دافع مضرت ملخ است گویند کوهی بلند در جوار کوه دنا که از مشاهیر جبال و در میان اراضی فارس و عراق واقع است میباشد و پیلاقی در دامنه کوه مزبور است بنای اینکوه بر روی دو پایه سنگی است که بمثابه پل بدیعی اتفاق افتاده و رود عظیمی از پائین آن جاریست و چشمه آبی از کوه دنا مجموع شده و بر روی پل سنگی میریزد و از دو طرف واصل برودخانه میشود در هر ناحیه و ملکی که ملخ پیدا آید و تشویش ملخ خوارگی باشد شخصی باین چشمه آمده آبی در ظرفی برداشته نزد آن ناحیه و ملک نموده و گوید میخواهم سار ملخ خوار بفلاخن آید و شرط است که در بین راه در هیچ منزلی از منا

ظرفهای مذکور را بزمین نگذارد و هرجا که منزل کند ظرفهای آب را برهنه یا بر باد رختی بیاویزد بعد از وصول بناحیه ملک مقصود آن را بر مزارع و اراضی پاشد بزودی مرغ سیاه موسوم بسار بعینه زیادی در آن محل پیدا آید و ملخها را صید کرده بخورد تا تمام شود نگارنده گوید این قول معروفست ولی دلیل عقلی ندارد در سنه هزار و شصت و شش شاه عباس بتماشای چشمه آب ملخ رفت از قرار معروف چشمه آب ملخ در حوالی قزوین هم هست

چشمه اخوخ از مزارع خامان کرمانست

چشمه ارج نیز از مزارع خامان کرمانست

چشمه اسپی خاک یعنی چشمه سفید خاک از چشمه‌های نواست از جنوب بشمال جاری و نیم سنگ آب دارد

چشمه انگار تنگ دره انگار که در سه فرسخی لاسم از خاک طبرستانست چشمه دارد که آب آن بخوبی معروفست میرزا رضاقلی نوائی در حضور خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه در توصیف آب چشمه انگار گوید

سلسبیل است انگار و جنة المأوی لار — آه آنجا نیست غلمان حیف اینجا نیست حور

در فصل تابستان آب چشمه انگار دو سنگ ولی در فصل بهار چهار برابر میشود

چشمه اوش اسم قریه ایست در سبزوار سی خانوار سکنه دارد و شتر و گوسفند بسیار دارند

چشمه اینجدان از چشمه‌های نواست از جنوب بشمال جاری و یکچارک آب دارد

چشمه بادخانی چشمه ایست در کوههای حوالی دامغان در طرف جنوب دره که بسمت چشمه علی می‌آیند و در جانب راست جاده واقع و محوطه و حصار کوچکی دور این چشمه ساخته‌اند و چشمه در وسط محوطه است آب چشمه غلیظ و بدرنگ و با عفونت و دو ذرع پائینتر از سطح زمین جریان دارد این آب مرکب است از گوگرد و آهن و چنین معروفست که اگر چیزی از قاذورات و کثافات میان آن بیندازند باد و طوفان عظیمی برمیخیزد مورخین قدیم در دفتر این چشمه اغراقات نوشته‌اند و گویند تا کثافات را پاک نکنند و از چشمه خارج نسازند باد و طوفان رفع نمیشود و هوا آرام نمیگیرد بالجمله چشمه بادخانی در دامنه کوهی است که پشت آن محال هزارجریب مازندرانست

صاحب نزهة القلوب گوید در پنج فرسخی دامغان چشمه ایست که آن را بادخانی خوانند اگر از نجاسات چیزی در او افکنند باد و سرما و باران دائم میشود و چون بردارند فرو نشیند و چنین چشمه در مملکت غزنین هست صاحب عجایب المخلوقات گوید ذکریا بن محمد الغزنوی از قول صاحب تحفة الغرائب نقل مینماید که در جبل دامغان چشمه ایست که اگر در او نجاسات بیندازند هوا بشدت مختلف میشود که بیم انهدام ابنیه هست

آنچه محققین بدقت نظر معلوم کرده اند چشمه بادخان علی خارق عادت وخارج از دایرهٔ طبع و طبیعت
نیست باد تندی که از بحر خزر برمیخیزد وغالبا مهبوب این باد از نقطهٔ شمال غربی بجنوب شرقی است و
مواضعی که در محوطه بحر خزر واقع شده اغلب دچار بادهای سخت پدر پی میباشند وچون درهٔ که
آب چشمه علی از آن جریان دارد وبسمت شهر دامغان وجلگهٔ که این شهر در آن واقع شده امتداد دارد
وچشمه بادخان نیز در محاذات این دره میباشد گاهی افتادن کثافتی در این چشمه برحسب اتفاق مقارن
شده است با زمان وزیدن بادهای سختی که از بحر برمیخیزد وعوام الناس از قدیم الایام تاکنون چنین
تصور کرده اند که وزیدن باد شدید در جلگه دامغان با اختلاف هوا بهر نوع بعلت انداختن
نجاست در چشمه بادخانی بوده وهست وتا مصمم رفتن وپاک کردن آن میشوند البته مدتی طول میکشد
واز برای بادهای تند انتها وحدی است پس چنین گمان میکنند که ابتدای وزیدن باد بواسطهٔ نجاست
در چشمه بادخانی وقطع آن بجهت پاک وتمیز کردن آنست واگر غیر از این که گفتیم باشد مسئله از قواعد
طبیعت خارج است وتعبدا نمیتوان قبول کرد وعقلا در امثال ونظایر این امور که مطلقا دخلی بدین
ومذهب ندارد براه تعبد نمیتوان تلقی اینچه را ماخذ ودلیل عقلی است میپذیرند وانچه برخلاف
است رد مینمایند

چشمه بادی در جبال البارز کرمان چشمه ایست که از او بخار متعفن خارج شود وان را چشمه باد مینامند
حیواناتی از قبیل طیور ومار وهوام اگر از آنجا عبور کنند میمیرند

چشمه بار اسم مزرعه ایست از مزارع بزینه رود زنجان هوایش ییلاقی محصولش دیمی وآبی از رودخانه
مشروب میشود سکنه اش پنجاه خانوار است

چشمه بادام از مزارع جولائی از بلوکات مشهد مقدس است

چشمه باغ از مزارع طبس مسنا قدیم النسق آبش از قنات سکنه آن سه خانوار است

چشمه پروان واقع در قریه پروان از قرای خرقان قراکوزلو میباشد این قریه در دامنه کوه واقع است
وآبش رود وآب چشمه پروان در میان دهکده است سه اصله درخت چنار خیلی عظیم دارد چنین مشهور است که قبر
شیخ ابوالحسن خرقانی در اینجا میباشد سنگ مزاری هم دیده میشود که خط آن از انتو انشد اند نخوانند جهال
مردم از احترام میدارند شصت خانوار رعیت قریه پروانست

چشمه پیجرد بعضی از چشمه را چشمه برنجرد هم گفته اند بهرحال در حوالی گنجه واقع واز وقایع این
محل قتل سلطان حمزه میرزا ولیعهد شاه محمد صفوی است که بعضی مورخین تاریخ آن را شب بیست دوم

ماه ذیحجه سنه نهصد و نود و چهار و برخی طور دیگر نوشته‌اند از جمله صاحب تاریخ عالم‌آرا سنوح این
قضیه را در سال نهصد و نود و شش و صاحب بذه التاریخ در بیست و هفتم ذیحجه سال نهصد و نود و
چهار نوشته در هر صورت تفصیل آن از اینقرار است

سلطان حمزه میرزا از گنجه عزیمت عراق کرده به چشمه بریجه نزول کرده و در شب بیست و دوم یا بیست و هفتم
ذیحجه سنه مذکوره در محل مزبور در منزل علیقلیخان که از مقربان بود رفته تا نصف شب مشغول بجرع
و خوردن شراب بود نصف شب مست و طافح از منزل علیقلیخان بیرون آمده با چند نفر از ملازمان و غلامان
بجایگاه خود آمد و قصد رفتن حرمخانه کرد قضا او را بالاچیقی که فوق حرمخانه بود و جوار خاصه را در
آنجا نگاه میداشتند برده در آنجا رختخواب طلبیده استراحت نمودند و دلاکی که شخصی مجهول
النسب بود و در قزوین دلاکی مینمود و در طفولیت علاوه ملازمت سلطان حمزه میرزا را بنا کرده بود و در چند سال
خدمت محرمیت بهم رسانیده و ثروت و جاهی یافته قراولان و نگاهبانان سلطان حمزه میرزا را بتوهم
اینکه شاهزاده با شاهلی قصد خلوت دارد دور کرده و از خبث باطن خنجری را که شاهزاده بر کمر داشت
کشیده چند زخم بر شکم و پهلوی سلطان حمزه میرزا زده و کار او را ساخته بود در آن وقت فتاح نام لیری که
بام شاهزاده بخدمت آمده بود داخل الاچیق شده و آن حالت را دیده و بیرون دویده فریاد برآورده و
مستحفظین خبر شدند ولی هیچیک جرأت داخل شدن در الاچیق نمینمودند زینل بیک شربتدار داخل
الاچیق شد و جراحان و اطبا را حاضر ساختند ولی کار گذشته و شاهزاده تسلیم کرده بود

چشمه پهن مزرعه طاسبنگ وارباب است در سمت شمالی ملایر واقع و متعلق بخوانین چهار دولی است سکنه در دامنه کوه مسکن دارند رعیتش نیز از الوار و پانزده خانوار است زراعتش آبی و دیمی و صیفی هم دیم است هوایش سرد مرتع خوبی دارد مسافت آن تا دولت‌آباد پنج فرسنگ میباشد

چشمه بطن مزرعه صغیر و در شمال ملایر واقع و مسافت آن تا شهر دولت‌آباد سه فرسنگ استاربابی و در دامنه کوه واقع است زراعتش دیم و هوایش ییلاق رعیتش از طایفه الوار و پانزده خانوار چشمه و مرتع خوبی دارد

چشمه چلی از قرای کوهستان کرمانشاه

چشمه پیلان از مزارع بلوک زرند کرمانشاه

چشمه پرش از مزارع کوهستان سرجان کرمانشاه

چشمه چلچلک چشمه ایست متعلق بنوا از جنوب بشمال جاری میشود و نیم سنگ آب دارد

چشمه چمن شاهی از قلاع بلوک سرجام و بیوه‌زن یکی جلال آباد است که از بناهای نواب والا حشمت السلطنه میباشد آب این آبادی از چشمه ایست معروف بچشمه چمن شاهی هوای این قلعه گرم است قناتی دارد که با رو بی‌آب میباشد

چشمه حاجی غلامعلی چشمه ایست در نیم فرسخی شاندیز مشهد مقدس این چشمه منسوبست بحاجی غلامعلی نامی قندهاری از اهل ثروت که شغل او جواهری بوده وقتی ترک تعلق نموده بکنار این چشمه آمده بریاضت و عبادت مشغول شده و درختها در حوالی چشمه برای سایبان خود غرس کرده این چشمه در زیر کوه واقع و ممری وسیع دارد که شخص بسهولت از آن عبور کرده بنقطه میرسد که در وسط آن میل سنگی است و آب از اطراف میل جاریست درختهای چنار و کاج کهن قوی در اطراف دیده میشود جای با صفائی است

چشمه حبیب یکی از چشمه‌های رود سلطانیه است و در آن جلگه بهترین آب از این چشمه جاریست

چشمه حسلب مزرعه ایست در کوهی متعلق بقریه زاغه که یکی از دهات اربابی و در سمت جنوب ملایر واقع و پشت کوه مزبور نهاوند است این مزرعه سکنه و باغات ندارد رعایای زاغه از زراعت میکنند مرتع بسیار خوبی دارد این مزرعه میباشد زراعتش دیم است مسافت آن تا دولت‌آباد پنج فرسنگ

چشمه حسن آباد مزرعه ایست در ناحیه سربیشه قاینات قدیم النسق و حالا بایر است

چشمه حسن عبدالله از ناحیه طبس مسینا و بایر است

چشمه خردولك از قرای هرات است بطرف مشهد مقدس

چشمه خواتون از مزارع دربقاضی از بلوکات نیشابور است در سمت غربی قریه چناران و در دامنه کوه واقع قدیم النسق و خالی از سکنه آبش از چشمه هوایش در زمستان سرد و در تابستان معتدلست

چشمه خیروح از مزارع ناحیه طبس مسینا قدیم النسق آبش از قنات و بلا سکنه میباشد

چشمه بیره خانی چشمه ایست متعلق بنوا از مشرق بمغرب جاری و نیم سنگ آب دارد

چشمه زرین از مزارع ناحیه طبس مسینا قدیم النسق و بلا سکنه است

چشمه زورق مشهور بکنداب در سمت شرقی ملایر و در دامنه کوه واقع است قنات مختصری دارد اغلب زراعتش دیم است این آبادی اربابی و متعلق بخوانین شاملو است در زمستان از کثرت برف و شدت سرما عبور از این محل مشکل میباشد مرتع بسیار خوبی در بهار و هوائی خوش و صفائی دارد تازه باغات در آن احداث کرده و اشجار نشانیده اند مسافت آن تا شهر دولت‌آباد شش فرسنگ است

چشمه سادات از عمارات کرمانشاهان که بماهیدشت میروند در سمت چپ راه قریب است موسوم

بچشمهٔ سادات

چشمه سار از مزارع کوهستان بلوک زرند کرمانست سیزده خانوار رعیت دارد

چشمه سار کره کوئیه از چشمه های طرف بجر بلوک زرند کرمانست

چشمه سبز در بلوک کلمکان خراسان واقع است در سمت شمال شرقی نیشابور و مسافت آن تا
شهر نیشابور هفت فرسنگ و عبارت است از دریاچهٔ که هزار قدم دورهٔ آنست و آب چند چشمه کوچک
از اطراف در او جمع شده و در خود دریاچه هم چشمه ها هست و زیاده از چهار سنگ آب از این دریاچه بسمت
کلمکان جاریست قصبهٔ ایست که چهار خانوار سکنه دارد در حوالی چشمه سبز است از هر قسم شکار در این
نواحی بسیار است فضائی که چشمه سبز در آن واقع شده محوطه ایست که تقریبا پنجهزار قدم دور آن
میباشد آب چشمه سبز از کوه پرنخ(?) که مشرف به نیشابور است جاری میباشد در دریاچه چشمه سبز
ماهیهای بزرگ سیاه و مرغابیهای زیاد دیده میشود اطراف چمن و نیزار است
صاحب نزهة القلوب چشمه سبز را بحیره مینامد و گوید این بحیره بولایت خراسان بحدود طوس است
دورش یک فرسنگ بود از آن دو جوی بزرگ به نیشابور میرود و هر یک زیاده از بیست آسیا گردان بود
و هیچ ملاحی بحیره را نتوانند پیمود و بقعرش نیارد رسید و حکایت اسبیکه از آنجا برآمد و یزدجرد را
بکشت مشهور است

از وقایع غریبه که مورخین نسبت بچشمه سبز میدهند اینست که گویند اهل نجوم در زایچه طالع یزدجرد
اثیم که عجم آنرا یزدجرد بزه کار یعنی گناهکار گویند چنین دیده و نوشته بودند که وفات او در خراسان
و در کنار چشمه سبز است یزدجرد چون این گفته را شنیده بود بر خود محتم کرده و قرار داده که هرگز
بخراسان نرود از قضا و قدر اورا رعافی عارض شد و اطبا معالجه را منحصر برفتن در آب چشمه سبز
دانستند بالضروره بآنجا شتافت و در آب چشمه سبز رفته صحت یافت انکاری از منجمان در دل او پیدا
شده و با خود اندیشید که جائیکه اسباب استقامت صحت و عافیت من بوده منجمین محل مضرت من فرض
کرده بوده اند در آنحال اسبی از آن چشمه بیرون آمد و ملازمان یزدجرد خواستند آن اسب را زین کنند
هیچکس از عهده بر نیامد تا یزدجرد خود باینکار پرداخت و در همین اثنا آن اسب لگدی بر یزدجرد
زد و او را هلاک کرد و بچشمه فرو رفت نگارنده گوید در کشته شدن یزدجرد بلکد اسب مورخین اتفاق
دارند ولی محل مقتول شدن او را بعضی در جرجان نوشته و برخی در سواپره(?) ولی صاحب تاریخ نگارستان
وگزیده و نزهة القلوب در کنار چشمه سبز مینگارند و در نزهة القلوب یزدجرد بزه کار را بزه کلند(?) نوشته

ظن غالب آنست که سهو کاتب باشد و مصنف همان نزه کار مرقوم داشته

چشمه سر — از مزارع کوه غز کرمانست

چشمه سر — از قرا و مزارع طبس است

چشمه سراب — از قرای دره دینور و در سمت چپ دره واقع است

چشمه سنج — از مزارع بافت برنجان کرمانست

چشمه سنگلی — از مزارع بلوک کوهپایه کرمانست

چشمه سفید — از مزارع میان ولایت مشهد مقدس است

چشمه سفید — از قرا و مزارع طبس است

چشمه سفید — از عمادیه کرمانشاهان که بماهی دشت میروند یکی از قرائیکه در سمت چپ راه واقعست چشمه سفید نام دارد

چشمه سفید — از مزارع چار محال اصفهانست

چشمه سلیمان — در حوالی دوساری جیرفت چشمه آبیست در زیر سنگ سفید صلبی و تقریبا شش سنگ آب از آن چشمه جاری میشود این چشمه را چشمه سلیمان نامند و گویند قدمگاه حضرت سلیمانست جریان آب چشمه از مشرق بمغرب است بعقیده اهالی چهل قدمگاه در آنجا هست و سکنه بزیارت آن محل میآیند و نذر و قربانی مینمایند و خون قربانی را در آب میریزند که ماهیها و ماهیهای آب از آن خون خوردند بزعم خودشان نذر و قربانی مقبول شده است و حاجت برآورده میشود و الا فلا بالای یکی از این زیارتگاهها که مشهور و موسوم بسینه محمدآباد است در قله کوهی در مسافت بیست قدم سنگ صورت انسان و حیوان و رسم و حجاری شده ظاهرا یکی از پرستشگاهها قدیم بوده است

چشمه سنگ نو — از متعلقات لاسم و نوا میباشد

چشمه سنگی — از مزارع مؤمن آباد قاینات قدیم التنسق و بلا سکنه میباشد

چشمه سورانی — یکی از محلهای سرابی توبسرکان و متصل باراضی شهر است مالکین محل اهالی توبسرکانند که قطعه قطعه خریده و محل زراعت خود قرار داده اند از حیثیت آب و ملک نهایت خوب و مرغوب میباشد هر یکهزار ذرع آن از ده تومان الی پانزده تومان خرید و فروش میشود

چشمه سوکی — چشمه ایست در پهلوی قصبه توبسرکان واقع چند درخت کهن سال که در آنجا درخت شال میگویند در سر این چشمه روئیده و محل تفرج اهل قصبه است از اول بهار تا اواخر میزان در اوقات که از خارج باین ناحیه میآیند در سر این چشمه سکنی دارند روز چهارشنبه آخر صفر که چهارشنبه سوری است

تمام اهل شهر بسر این چشمه میروند و در آنجا بعضی نهار خورده برخی گردش کرده مراجعت میکنند الحق بسیار
جای با صفای ممتازیست درختهای حوالی چون محل اعتقاد اهالی میباشد هر کسی به نیت حاجتی که دارد
شاخه آنها گره میزنند و آنقدر شاخهها را گره زده اند که تا جائی که دست رس است دیگر درخت برگ سبز نمیتواند
آب چشمه گوارا است قلیل و چند قطعه باغ از آن مشروب میشود چشمه سوکی متعلق باسمعیل خان زند که از
اجله دانشمندان عصر میباشد

چشمه سه لک چشمه ایست متعلق به نوا و از جنوب بشمال جاریست

چشمه سهل اسم یکی از مزارع بافت برنجان کرمانست

چشمه شاه در تنگه واشی است توضیح آنکه تنگ واشی از سمت شمال بجنوب ممتد است از چنین میباشد
که صعود بکلی مرتفعی میشود و در انحطاط و نزول وارد تنگ واشی میگردد دره ایست طولانی موسوم
بدهسا وسط این دره از میان سنگ سخت آبی بیرون میآید که تقریبا پنج شش سنگ میشود از دره میبا
وارد تنگه میشوند مقابل این دره در سمت شمال شرقی تنگه دره دیگری است که بقدر دو سنگ آب
از آن جاریست و این دره را دره واشی و چشمه شاه هم مینامند در اینجا چشمه ایست که در فصل بهار
و پر آبی نیم سنگ آب دارد و در زمان کم آبی بکلی خشک میشود در حوالی این چشمه حوض و تختی برای
خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله ثراه بسته اند و از این جهت این چشمه بچشمه شاه موسوم شده
است خلاصه آب این چشمه بدره واشی افتاده در وسط تنگه هر دو آب یکی میشود و از
جنوب تنگه که راهی بقدر سه چهار ذرع و طبیعی است از میان کوه سخت بیرون می آید

چشمه شاه مزرعه ایست از ناحیه فشارود فانیات و بلا سکنه میباشد

چشمه شاه چوب در زیر گردنه گل زرد که راه لار است واقع است در اواخر بهار این چشمه دیده
شد و تقریبا پنج سنگ آب داشت **چشمه شاهی** اسم یکی از دهات بلوک غار و فشافویه طهرانست

چشمه صوفی از مزارع ناحیه فشارود فانیات و خالی از سکنه است

چشمه علی دامغان چشمه ایست در چهار فرسخی شهر دامغان واقع در سمت شمال شهر
آبش بسمت جنوب جاری شده و با آبهای دیگر که ضمیمه آن میشود بطرف شهر دامغان می آید و دهات
قرای متعدده را در بین راه و در حوالی دامغان مشروب مینماید این چشمه ما بین مغرب و جنوب واقع زیر
پته خاکی جاریست در مخرج آب تخت کوچکی ساخته و سنگی بر آن نصب کرده اند که گودی و عمقی دارد
و مردم را عقیده اینست که آن گودی جای سم اسب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام میباشد
و آب در آن گودی ریخته بجهة کسب یمن و در رفع حوایج و استشفا می آشامند خاقان مغفور فتحعلی شاه

اسکنه الله فی دار السرور در سنه یکهزار و دویست و هفده که از دار الخلافه طهران عزیمت ماوراء النهر
نمودند در سر این چشمه منزل کرده امر فرمودند در سمت غربی چشمه عمارتی عالی بنا کنند عمارت
مزبوره عبارتست از تالار و در دو جنبین آن اطاقهای متعدده بطرح و طرز خوشی ساخته شده و آب
چشمه از دو سمت عمارت جاری و عمارت را از چهار طرف جدا کرده و راه عمارت فقط از پل چوبی میباشد
در سمت جنوبی این چهار طاق مسجدی بنا کرده اند و در جنبین محراب مسجد تاریخ بنا و تعمیر بر روی دو سنگ
رسم شده است مسجد عرضا طولا دو طاق میباشد چهار طاق دیگر که در سمت شرقی چشمه است در باغچه بزرگی
و باغچه وسیعی دارد و در ضلع سفلای در باغچه که بسمت مشرق و محاذی و مقابل عمارت بالاست تالار
بلند و سردر عالی ساخته شده که از یکطرف منظر آن باغ و در باغچه و از جهت دیگر بصحرا و مجرای خروج
آب چشمه نظر دارد و تاریخ بنای عمارت نظامیه را در دو سنگ منقور و مرتسم شده در دو سمت
تالار نصب است چنانکه عین عبارت آن در ذیل بیاید در محاذی فوران آب حوضی بزرگ ساخته‌اند از
آب چشمه با صفا و لطافت جاری و قسمی ماهی در این آب با خالهای سیاه است که اهالی صید آنها
خوب ندانسته و از این جهت دوامی کرده و خیلی بزرگ شده اند اطراف حوض درختهای بید و صنوبر
و چنار و غیره است که همه قوی و بهر جانب سایه افکن میباشد عمارت چشمه علی را مرحوم میرزا محمد خان
سپهسالار اعظم با مر ملوکانه قدر همایونی تعمیر نموده و در سفر خیر اثر خسروانی بزیارت مشهد مقدس
و سرکشی بمملکت خراسان که در ذیحجه سال هزار و دویست و هشتاد و سه هجری شروع باین مسافرت
شد و نگارنده نیز بشرف التزام رکاب اعلی مستسعد بود و اینجا را براهنمای العین دیده همینکه چشمه علی مضرب
خیام پادشاهی شد بجهت مکانت و نیکوئی آب و هوای آن امر همایون شرف نفاذ یافت که در کنار چشمه
تخت و عمارتی بنا کنند و تا اوان معاودت موکب مسعود خسروانه از انجام رسانند چشمه علی
در سفر مزبور که مقارن اواخر بهار بود زیاده از بیست سنگ بنظر می آمد شرح چشمه علی و ورود موکب
اعلی بدین ساحت دلگشا در سفرنامه خراسان مسطور است صورت وقفنامه عمارت چشمه علی
و تاریخ بنا از قرار ذیل است

صورت تاریخ عمارت و وقفنامه

در چنینکه رایات ظفر آیات والویه نصرت علامات پادشاه عدالت پناه و شاهنشاه گردون بارگاه
قهرمان الماء و الطین ظل الله فی الارضین المؤید بتأییدات الملک الجبار ابو النصر فتحعلی شاه قاجار
خلد الله ملکه بعزم تسخیر و تدمیر فرقه ضاله اوزبکیه ماوراء النهر از دار الخلافه طهران شقه کشا

کرده بود این مکان دلفروز بخیم خیام ظفر انجام پادشاهی شده بود صواب‌نمای پادشاهی تعلق پذیر کردید
که در منزل ارم مماثل عمارتی ساخته آید که راه روان را از تاب آفتاب پناه و از رنج راه آرامگاه باشد
و وقف صحیح شرعی نمودند این عمارت دلکشا را لیبرکار فیض آثار حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
و علی آبائه الطاهرین فی سنه هزار و دویست و هفده

مادهٔ تاریخ منظوم مرحوم میرزا صادق وقایع نگار مروی متخلص بهما

خسرو انجم حشم فتحعلی شه آنکه هست
آسمان او را مطیع و روزگار او را ذلیل

آن شهنشاهی که در نظم جهانداری بود
چشم گردونش نظیر و دیدهٔ عقلش عدیل

دولتش از عدل شد باقی تنش ایزد را که هست
بر بقای دولتش و عدل او محکم دلیل

شاکی از قسمت نیابی هیچکس را تا بدهر
همت او رزق مخلوقات را آمد کفیل

چون بعزم ماوراء النهر شد از ری سوار
پادشاهی دل قوی از یاری رب جلیل

کرد منزل اندرین فرخنده جای با صفا
شد ز فیض مقدمش این چشمه رشک سلسبیل

گشت بر پا در نکو وقتی و زیبا ساعتی
از همایون حکمش این دلکش بنای بی بدیل

دور نه از جلت این دلکشا منزل گشد
این منقش قصر زنگاری اگر بوجهم بیل

جست اتمام و رقم زد بهر تاریخش هما
این بنا قصر جنان و این چشمه آب سلسبیل

تاریخ بنای مسجد را این بنده بدینگونه بر رشته نظم در آورد

شه فرخ لقا فتحعلی شاه آنکه میباشد
قضا امر و قدر نهی و سپهر اورنگ و فر افسر

شهنشاهی که میسایند شاهان جهان هر دم
براه موکبش او رو بخاک درگه او سر

ز قهر و مهر او باشد عیان در باغ خار و گل
ز بذل وجود او آید چو خاره خوار سیم و زر

خلاصی یاد هد جمله اسیران مسلمان را
بتسخیر بخارا بر کشید از ملک ری لشکر

چو این زیبنده منزل شد مقر موکب شه را
وزان فرخنده آمد طبع شاه معدلت گستر

مقرر داشت تا بر پا شود این مسجد عالی
چه مسجد همچو باغ خلد روح افزا و جان پرور

فراز دل بر و محرابش از صحن تقوی را
بدان سان کرده عشاق را طاق ابروی دلبر

محقر با علو طاق آن ایوان کسری
مکدر با جلای سنگ او مرآت اسکندر

ز سقف عالیش کاخ فلک را کوه بر کوهان
زحل پایه اش چون زمین را لرزه بر پیکر

غرض چون شد تمام از بهر تاریخش هما گفتا
ز امر قبلهٔ عالم بنا شد کعبهٔ دیگر

امّا تواریخ قدیمه که متعلق بچشمه علی دامغان است از قرار ذیل میباشد
دیودور مورخ مشهور گوید اسکندر زمانی وقتی که بقومس رسید این ناحیه را چنان آباد و معمور
و پر نعمت و علوفه و آذوقه فراوان دید که قصد کرد چندی عساکر خود را که بنهایت خسته و کسل
بودند در آنجا آسایش و راحت دهد پس از چند روز اقامت در قومس و رفع خستگی قشون بسمت هرکانی
(جرجان) حرکت کرد و اولین منزل او بعد از طی چهار فرسخ راه در دامنه کوهی که در دره هندور و اقعا
بود و رودخانه معتبری موسوم براستی بوئیت از این دره جریان داشت و وضع جریان آن باسطور
بود که ابتدا که از چشمه بیرون می آمد تقریباً تا ششصد ذرع بخط مستقیم روان بود بعد بکوه کوچک
سنگی که بیشتر شباهت داشت برخورده از آنجا تغییر در جریان آن بهم میرسید و از میان دره
سنگی عبور کرده بعد از آنکه از دره خارج و بجلگه داخل میشد صحرای هکاتم پیل را مشروب میساخت
(هکاتم پیل اسمی است که یونانیها شهر قومس را بدین اسم مینامیده اند و معنی آن شهر صد
دروازه است)
پولیب مورخ که در دویست و شش سال قبل از میلاد مسیح متولد شده و هشتاد و دو سال
عمر کرده چنین مینویسد که آنتیوکوس سیم که یکی از سلاطین سلوسی بود وقتی که از عقب اردوان
(اردوان) اوّل پادشاه اشکانی بطرف مازندران میرفت چندی در هکاتم پیل (قومس) توقف
کرد و بعد در دامنه کوه لبوتا که اوّل منزل او بجانب مازندران بود رسید و کنار چشمه استی بوئیت
که از کوه لبوتا بیرون میآمد دومین منزل او شد و از آنجا به سیرنکس (ساری) رفت و شکست
فاحشی بقشون اردوان وارد آورد
چشمه علی ری اما این چشمه از زیر سنگ صلب خارائی که در طرف شمال شهر قدیم
ری واقع بوده خارج شده بجانب جنوب جاری میگردد بنا بر تحقیقات و اطلاعات نگارنده
قلعه ری بندی که خلیفه مهدی عباسی بنا نمود بالای همین چشمه و روی تخته سنگ بوده
چنانکه حالا آثار آن باقی و نمودار است نیز احتمال میرود که قلعه طبرک همین قلعه ری بندی
بوده باشد و سایرین آنرا باین اسم موسوم ساخته باشند و چون در لغت فرس طبر بمعنی کوه
است چنانکه طبرستان بمعنی کوهستان است و طبرک با کاف که در فارسی علامت تصغیر است
بمعنی کوه کوچک است و این قلعه بر تپه کوه کوچک واقع شده ممکن است بعضی از مورخین
از این جهة این قلعه را طبرک نامیده باشند بعضی گویند منوچهر این قلعه را بنا کرده و برخی

قلعهٔ طبرک را از بدیه نوشته اند بهر حال چشمه علی ری در سوابق و سوالف ایام آب زیاده
داشته چنانکه داغی که در سنگ باقی و نمودار است گواهی میدهد لکن قنواتیکه در بالای آن
حفر کرده اند آب آن را بقدری کم کرده که در فصل پائیز یک سنگ یا نهایت یک سنگ
و نیم آب دارد و این آب از موقوفات حضرت عبد العظیم علیه السلام است از شهر طهران بدو
راه بزاویه مقدسه و قصبه شاهزاده عبد العظیم میروند یکی راهی است بخط مستقیم و بیشتر
معمول راه دیگر از راه چشمه علی است که قدری از جاده مستقیم منحرف و بالنسبه دورتر است
چشمه علی فیما بین قصبه شاهزاده عبد العظیم و آبادی و باغ دولت آباد که از باغات مبارکات
دولتی میباشد واقع است خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه که اغلب بچشمه علی
بتفرج میرفتند در سال هزار و دویست و چهل و هشت حکم فرمودند در بالای چشمه علی
صفحه را هموار کرده بر روی سنگ تمثال آن پادشاه ذیجاه را با بعضی از شاهزادگان
منقور سازند و بعضی اشعار در دور آن صفحه کتیبه کرده که از تاریخ این عمل خبر میدهد
چون تمام صور و اشعار را در یک صفحه مشهود و معلوم نمودن خالی از اشکالی نبود محض
تبیین و تسهیل عمل ما در یک صفحه صور را آشکارا ساخته و در صفحه دیگر اسامی صاحبان
صور و کتیبه اشعار را آنچه باقی مانده مینگاریم تا کماهی بر مطالعه کنندگان وضع
محسوس و ظاهر باشد و آن دو صفحه در ورق بعد بنظر ها میرسد در ابن حوقل اسم
چشمه علی را سور بنی نوشته بقعه ابن بابویه در نزدیکی چشمه علی میباشد همچنین مقبره صفائیه که سال
قبل بجهه مضجع مرحوم حاجی میرزا صفا که از اجله مشایخ عرفا و ارباب دانش بود و در طهران برحمت ایزدی
پیوست جناب اشرف امجد مشیر الدوله حاجی میرزا حسینخان سپهسالار اعظم و وزیر امور خارجه بنا نموده اند در حوالی چشمه علی است

چشمه علی قم

قریه ایست در کنار رودخانه قم قلعه و زراعتی دارد در کنار رودخانه کوهی است نزدیک
در سر کوه چشمه ایست موسوم بچشمه علی دوره مخرج آب تقریباً ده گره و آب آن پائین از سطح
مثل دیگی که در نهایت غلیان و جوشش باشد و گاهی از شدت جوش کف میکند و بقدر یک وجب
از سر چشمه بالا می آید و بعد فرو کش میکند دائماً باین حالت است اما آبش گرم نیست و با وجود جوشش
سرد است و شور

چشمه علی محمد قریه ایست از بلوک در سمت مشرق ملایر واقع متعلق بخوانین شاملو زراعت آن

بعضی از قنات مشروب میشود و اغلب دیم است سی خانوار رعیت این قریه است قلعهٔ خوبی محمد ولیخان سرتیپ
فوج که از خوانین شاملو است در اینجا ساخته چمن و اشجار دارد خیلی جای باصفائیست محل سکنای اهالی سرتیپ است
ییلاق سختی میباشد در زمستان بقسمی برف میگیرد که راه عبور مسدود میشود این قریه در سرحد کرّاز واقع
مسجد و حمام و مزارع خوبی دارد در بهار شکار کبک در اینجا پیدا میشود تا دولت آباد شش فرسنگ است دو سه
مزرعه دارد کوههای سخت در حوالی هست

چشمه غلام از مزارع ناحیه فشارود قنات قدیم السنوه و بلا سکنه است

چشمه فرهاد از چشمه‌ها شاه کوه که مابین سمنان و دامغان و گرگان واقعست میباشد این چشمه بطرف
دامغان جاری است و اغلب قرای خالصه و اربابی را مشروب میسازد

چشمه فین فین اسم دو قریه است از قرای کاشان واقع در دامنه کوهی که در یک فرسخی شهر است و مشهور
بکوه دندانه هفت کتل میباشد این دو قریه را فین علیا و فین سفلی مینامند و چشمه دارد که بعضی از قنات دانسته‌اند
اگرچه چند نشیمه در آن محل کنده شده ولی ظاهرا چشمه باشد نه قنات بهر حال فین از جاهای باصفا و نزهت کاشان
و در همه جا معروفست آب چشمه تقریبا ده سنگ مساحی است در جلوان سلاطین صفویه عمارات عالیه بنا کرده‌اند
و باغات بسیار ممتاز طرح نموده نیز بحکم خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه نور الله مضجعه در کنار باغی در فین
عمارت سلطنتی ساخته‌اند که زاید الوصف محل نظر است و از مالیات کاشان برای خرج مرمت این عمارت مبلغی
منظور و مقرر داشته‌اند بعضی گویند که فین اسم سابق کسی است که در این محل بنای آبادی و عمارت گذاشته
ولی سندی در این باب بدست نیست بهر حال علاوه بر دو قریه فین یعنی فین علیا و فین سفلی آب چشمه فین به لتحر و حسن آباد
و ناجی آباد و دو ده فین که از مزارع حومه شهر میباشند میرود و هر یک قسمتی مخصوص دارند و قسمتی هم
بشهر میاید فی الحقیقه ده هزار نفس از املاکی که از این آب مشروب میشود گذران مینمایند چشمه فین مشهور
بچشمه سلیمانیست و شرح فین در محل خود مفصلا بیاید

چشمه قلدرآباد از چشمه‌ها طرف مجرد بلوک زرند کرمان است

چشمه قاضی مزرعه جوزان ملایر است در سمت شمال جوزان در دو فرسنگی دولت آباد واقع جای سکنه
در دامنه کوه است پانزده خانوار رعیت دارد و از الوار میباشند مرتع خوبی و چشمه آبی دارد زراعتش دیم است
در بهار ایلات بجهت تعلیف بانجا می آیند

چشمه قاضی از مزارع قریه رفکا کاشانست

چشمه قصابان از دهات همدان و ملک مرحوم ملا ولی الله است که از معارف عرفای عصر میبود

چشمه کابزر قناتیست قدیمی از جلگه کوچکی که زیر گردنه لارک است از اعمال [illegible] و بند از طرف مغرب جاری بوده حالا اغلب خشک است ماهی هم آبی میدهد و گویند فرو رفتن در آب آن برای بعضی امراض جلدی نافع است بعقیده اهالی آن نواحی اگر لاروب و تنقیه شود خیلی آب خواهد داشت

چشمه کاو در بلوک مانه است که مابین مغرب و شمال بجنورد واقع میباشد

چشمه کاه قریه ایست در کنار رود سیم بار متعلق ببجنورد زراعت آن آبی هوایش گرم پانزده خانوار سکنه دارد

چشمه کشته کش متعلق بنوا از جنوب بشمال جاریست یکچارک آب دارد

چشمه کردنه از چشمه های طرق جرد بلوک زرند کرمانست

چشمه کرز از مزارع خامان کرمانست

چشمه کل آقا متعلق به نوا از جنوب بشمال جاری است نیم سنگ آب دارد

چشمه گلستان از مزارع خامان کرمان است

چشمه کرمشک از مزارع بلوک زرند کرمانست

چشمه کنداب ملکی خوانین اسدآباد که خود ملک میان حدخاک اسدآباد و تویسرکانست و چند سال است در جزو تویسرکان مالیات میدهد این ملک دیمکاری است و نهایت مرغوب لیکن حالا رعیت ندارد چشمه در بالای آبادی است که آبش زیاده از یکصد جریب اراضی را مشروب میکند آب خوردن اهالی از چاه است این ملک از رودخانه هم دور افتاده و بجز چشمه مزبوره و چاه سکنه آب دیگر ندارند چشمه کنداب مابین مشرق و جنوب تویسرکان و طرف جنوبی کوه خان گرمز است

چشمه کنداب از مزارع شهر دولت آباد ملایر است در سمت شمالی شهر واقع و دیمکار است مرتع خوبی دارد نفر پیاده و سال است قلعه در آن جناب حاجی میرزا احمد بنا کرده و موسوم بمحمود آباد شده است

چشمه کیلاس از شهر مشهد مقدس بچمن قهقهه چهار فرسنگ و از چمن قهقهه بچشمه کیلاس یک فرسخ میباشد چشمه کیلاس در فضای دامنه کوه واقع و نقره پیاده سنگ آب غلیظ ناگوار از آنجا بست و وقف حضرت رضا سلام الله علیه میباشد آب چشمه کیلاس در حوالی شهر با آب سد گلستان ملحق شده از خیابان داخل صحن مقدس میگذرد زراعت چشمه کیلاس چهار انبست آب چشمه کیلاس را شاه عباس بصحن مقدس آورده منبع این چشمه ییلاق با صفائی است اطراف چشمه نباتات آبی روئیده و چشمه زیاد عمیق است از برای امتحان تا بلبلیم غرق شدن هست از چشمه کیلاس بچمن کوباغ براه کان میرود

چشمهٔ لاجی متعلق به نواست از مشرق بمغرب جاری و یکسنگ آب دارد

چشمهٔ لای یکی از دهات دماوند و مسافتش تا شهر دماوند تقریباً نیم فرسخ است این قریه ملکی حاجی
حسینخان پسر مرحوم احمدخان نوائی که ملقب بعمید الملک بود میباشد دعیت این ده که بیست خانوار است
چشمه از طرف شمال غربی از میان سنگ بیرون می آید که اغلب اوقات یکسنگ و نیم آب دارد معروف است
که چون این چشمه از میان سنگ بیرون می آید بچشمهٔ لا معروف شده اما احتمال دارد که چون بالا تر از این
چشمه از اینطرف چشمه نیست که بجلگهٔ دماوند جاری باشد آنرا چشمهٔ اعلی گفته اند بعد از کثرت استعمال
چشمهٔ لا شده باشد هشت خروار بذر افشان چشمهٔ لا است اشجار کبوده و بید و تبریزی و بعضی درختهای
میوه هم دارد الحق جائی بسیار با صفا و هوایش در تابستان ملایم و خوب و زمستانش سخت است در چشمهٔ لا
یک حمام و یک مسجد و یک آسیا هست عمارت مختصر خشتی و گلی نیز محمد خان پسر احمدخان در اینجا بنا کرده در
مجرای چشمه تا پائین سنگی مشابه بسنگ پا بسیار سبک و متخلخل سفید رنگ میباشد و از این جنس سنگ
چون در اینجا زیاد است سنگچین اطراف مزارع را با آن سنگها نموده اند و معلوم میشود که لای بستر و
مجرای آب زیادی بوده که سابقاً از اینجا میگذشته بعد متحجر شده زراعت رعیت چشمهٔ لا گندم از چهار الی شش
تخم حاصل دارد ارتفاع چشمهٔ لا از طهران هشتصد پا میباشد

چشمهٔ لوچ از مزارع خامان کرمانست

چشمهٔ مادی از قرای ورامین طهران است

چشمهٔ ماست بستن از چشمه های طغرلجرد بلوک زرند کرمان است

چشمهٔ ماست بندان نیز از چشمه های طغرلجرد بلوک زرند کرمانست

چشمهٔ ماست زرد همچنین از چشمه های طغرلجرد بلوک زرند کرمانست

چشمهٔ ماستکاوان ایضاً از چشمه های طغرلجرد زرند کرمان است

چشمهٔ ماهی از مزارع خزل در دامنهٔ کوه گرد سه فرسخی نهاوند واقع است لیکن خرابه و دیم کار
آبخوردن از رودخانهٔ گاماسب بر میدارند زمین آن پست و بلند است چشمهٔ کوچکی دارد ماهی در آن
پیدا میشود در کوه آن قوچ و میش و کبک وجود دارد

چشمهٔ مراد از مزارع طبس مسنا من محال قاینات است

چشمهٔ مزغان دره متعلق بنواست از جنوب بشمال جاری و یک چارک آب دارد

چشمهٔ معلق اسک از هلکه رینه تقریباً سه هزار قدم که پائین می آیند بلا و ربند تنگ سنگی میرسند

که ابتدای آبادی است از اینجا شروع میشود سمت جنوب محدود است بکوه چالک و زیر لا چشمه آب
معدنی نزدیک است از دامنه سمت جنوب جریان دارد این چشمه تقریباً مرکبست از نمک طعام و آهک
زیادتر و قدری زاج و کمی گوگرد و فورانی که دارد از اسید کاربونیک یعنی هوای نه خالی است این آب معدنی
که از چندین موضع مجوشد و سنگ بنظر می آید اما آنچه جریان دارد و داخل رودخانه لاد که سرچشمه هم آن
است میشود زیاده از یک سنگ و نیم نیست اجزای معدنی و اجرام ارضی است که متحجر میشود چنانکه حالا

نیم سنگ

از بستر رودخانه تا منبع چشمه تلی که تقریباً سی ذرع ارتفاع دارد و قوس محیط او پانصد ذرع میشود از
اجرام و مواد این آب تشکیل یافته است آنچه از این اجرام الحال موجود است بواسطه لطافت اجرام دیگر
که جزء هوا شده است همان آهک فقط است شاید قدری گوگرد و نمک هم باقیمانده باشد و این آب گرمی
معتدلی دارد و در منبع این آب بدیواری کشیده شده و بخار و عفونت آب بواسطه اسید کاربونیک
بحدیست که اگر سر آنچشمه باز نباشد و شخصی غیر معتاد علی الغفله وارد شود مبتلا بصداع میشود بلکه
بعقیده اطبا دوچار سکته میگردد نگارنده وقتی که چادرپوش روی آن زده شده بود و هوای
آنجا حبس و غفلة وارد شده زیاده از دو دقیقه طول نکشید که دوچار صداع سختی گردید و حالتم
تغییر نمود و این از اثر اسید کاربونیک است که در آب میباشد

چشمه معدنی ساوجبلاغ مکری در کوه قصر فرهاد در سیصد قدمی پل ساوجبلاغ چشمه از
بالای تپه مجوشد آب آن طعم زاج سفید دارد پس از قدری جریان منجمد میشود و سفید سنگ است که
این آب منجمد شده برای درد دندان نافع میباشد

چشمه سرحسین اسم یکی از مزارع قاینات است

چشمه نغل از مزارع کوهستان سیرجان کرمانست

چشمه نمث از مزارع کوغر کرمان است

چشمه نمک از مزارع طبس مسینا من محال قاینات است

جشن آباد قریه ایست از قرای دره جز من محالات خراسان واقع در پای کوه الله اکبر آبش از
کوه جاری اهلش گوسفند دار و زراعتشان دیم کاری است

جشن بهرا قریه ایست از قرای ابهر رود زنجان قدیم النسق ملکی خورده مالک هوایش ییلاق
زراعتش دیمی و آبی است این قریه در دامنه کوه واقع و چند چشمه در صحرا دارد که بعضی آنها را مشروب
میسازد سکنه آن بیست خانوار

چشین از قرای ابهررود زنجان و قدیم النسق ملکی نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا و از دهکدهای مشهور سرهند است شصت و هشت خانوار رعیت دارد زراعتش غله است دیمی و آبی که از رود دولت آباد و رود عباس آباد مشروب میشود در میان کوه واقع هوایش ییلاقی و ایل اینانلو انجا ییلاق میکنند

جعدان از محالات اربعه اصفهانست

جعفرآباد از توابع بلوک ارسنجان فارس است طول حاصله این بلوک تخمینا ده فرسخ و عرض تقریبا هفت فرسنگ مساجد متعدده و پنج شش حمام دارد زراعت صیفی و شتوی و بساتین میوه جات سبزی این بلوک خاصه انار آن بسیار خوب است آبش از قنوات

جعفرآباد مزرعه ایست از دولت آباد ملایر جزئی باغات دارد زراعتش آبی و ملکش اربابی است

جعفرآباد از توابع بلوک فسا است طول حاصله این بلوک از مشرق بمغرب زیاده از ده فرسخ و عرضش شش فرسخ آبش از چشمه و قنوات مساجد متعدده و پنج شش حمام دارد

جعفرآباد از قرای تربت حیدریه است واقع در جنب رودخانه چند سال است قناتش مسدود شده جزئی ابی جاری است باغاتش خشکیده است **جعفرآباد** اسم یکی از مزارع قم است

جعفرآباد نیز از مزارع تربت حیدریه است آبش از قنات و جدید النسق ده خانوار رعیت دارد

جعفرآباد اسم یکی از قلاع بجنورد است سی خانوار سکنه دارد هوایش گرمسیر زراعتش از آب رودخانه مشروب میشود

جعفرآباد مزرعه ایست از چناران زعفرانلو جدید النسق آبش از قنات و سکنه اش ده خانوار است

جعفرآباد از قرای ولایت ترشیز است خالصه دیوان آبش از قنات ولی یکی مسدود در نزدیکی کوه واقع و ده خانوار سکنه دارد

جعفرآباد از قرای قوچان (خبوشان) است و بیست خانوار سکنه دارد

جعفرآباد نیز از قرای قوچان است پنجاه خانوار سکنه دارد زراعتش از آب قنات مشروب میشود

جعفرآباد قریه ایست از توابع بلوک دربقاضی نیشابور در سمت شرقی بلده در سه فرسنگی واقع زراعت آن از آب قنات مشروب میشود هوایش در زمستان سرد و در تابستان معتدل است قدیم النسق و بیست خانوار سکنه دارد

جعفرآباد مزرعه ایست از بلوک ریوند نیشابور در جنب قریه شاداب واقع زراعت آن

از آب قنات مشروب میشود قدیم التسق و خالی از سکنه است هوایش در زمستان و تابستان گرم است

جعفرآباد مزرعه ایست از ناحیه طبس مسینا من محال قاینات

جعفرآباد قریه ایست از قرای استرآباد از آب رودخانه دهنه زیارت مشروب میشود ملکی مرحوم محمد ولیخان تقریباً صد و شانزده نفر جمعیت دارد

جعفرآباد اسم دو مزرعه از مزارع کاشانست از جمله جعفرآباد ملکی حاجی سید جعفر طباطبائی تاجر که جدید النسق در دو فرسخی شهر در دامنه سنگلاخی است که اراضی آنرا بزحمت عمل آورده و قناتی جاری ساخته و باغی با صفا مشجر و احداث کرده و ابنیه عالیه در باغ بنا نموده که در وسط عمارت حوضی است که ثلث آب قنات وارد حوض میشود و دو ثلث از دو طرف میرود و از کنار اشجار صنوبر و سفیدار جاری شده وارد استخری میشود که تقریباً چهل و پنج ذرع طول و سی و پنج ذرع عرض و دو ذرع و نیم عمق دارد و اطراف آن از هر سمت درخت غرس شده و در کناران باغات و عمارات است اغلب اشجار اینجا توت ابریشم است محصول زمینی چندان ندارد ولی حاصل درختی آن بد نیست

جعفرآباد از مزارع بیاسر کاشانست

جعفرآباد از بلوک چارده که سمت جنوب بجنورد واقع است میباشد

جعفرآباد از مزارع زیدآباد سیرجان کرمانست

جعفرآباد از مزارع سعیدآباد سیرجان کرمان است

جعفرآباد نیز از مزارع سعیدآباد سیرجان کرمانست

جعفرآباد از مزارع نصرت‌آباد سیرجان کرمان است

جعفرآباد از مزارع نوق کرمانست

جعفرآباد از مزارع بلوک کوهبنان کرمانست

جعفرآباد از مزارع دشتاب کرمان است

جعفرآباد از مزارع بلوک زرند کرمان است

جعفرآباد از قرای شاهرود و بسطام است دو رشته قنات مختصر دارد و قلیلی باغات جو و گندم آنجا خوب بعمل میآید عده سکنه تقریباً صد و یازده نفر است

جعفرآباد جوادمین از قرای بلوک غار و فشافویه طهرانست

جعفرآباد اسم دو قریه از قرای بلوک ساوجبلاغ طهرانست

جعفرآباد — از قرای بلوک ورامین طهرانست

جعفرآباد جنگل — نیز از قرای ورامین طهرانست

جعفرآباد عسکر — نیز از قرای ورامین طهرانست

جعفرآباد — از قرای بلوک شهریار طهران است

جعفرآباد شمیران — قریهٔ بسیار باصفائی است وصل بدربند شمیران قدری بالاتر از آن بجزینش واقع و بخوش هوائی معروفست

جعفری — دو قریه میباشد در محال شیب آب سیستان که چهل و هفت خانوار رعیت دارد و کل عدهٔ نفوس آنها دویست و هشت نفر است

جعفری — قریه ایست از بلوک درب قاضی نیشابور در سمت غربی بلده و در چهار فرسنگی آن واقع زراعتش از آب قنات مشروب میشود هوایش در زمستان سرد و در تابستان گرم قدیم التنواست و پانزده خانوار سکنه دارد زراعت صیفی و شتوی هر دو دارد

جعفریه — مزرعه ایست از محال قاینات

جعکی — از شاخهائی که بباد کوبه می آیند اسم یکی از چاپارخانه های بین راه جعکی است

جعلقیان — اسم یکی از قرای بلوک جرهٔ فارس است

جعمون — متعلق به محال انار بعد اصفهانست

چغابلك — از دهات کرمانشاهان و مشهور بلکشاست

جغاتو (یا جغتو) صاحب نزهة القلوب گوید آب جغتو از کوههای کردستان نجد و دیه سیاکوه بر میخیزد و بولایت مراغه گذشته با نهر صافی و آب تغتو (تغتو) ملحق شده بدریای شور طسوج که دریاچه ارومیه باشد میریزد طولش بیست و پنج فرسنگ باشد و رودخانه صافی سرچشمه اش کوه سهند است و در زیر مراغه داخل تغتو میشود و سرچشمه تغتو از کوههای کردستان در حوالی دره ستنا میباشد داخل جغتو شده بدریاچه طسوج میریزد و طولش پانزده فرسنگ است

نگارنده گوید جغتو قبل از استیلای مغول موسوم بزرینه رود بوده مغولها آنرا جغتو نغتو نامیده اند چنانکه خواجه رشید هم نوشته هلاکو خان وقتی که بکنار زرینه رود که از مغولان جغاتو نغاتو نامیده اند رسید از آنجا بشهر مراغه رفت و مکث کرد و فوت هلاکو در کنار جغتو واقع شد اباقا خان قشلاق را غالبا در کنار جغتو و ییلاق را در آلاداغ بسر میبرد چهارشنبه هفدهم رمضان در سنهٔ هفتصد و سی و شش جنگ

در ساحل جغتو ما بین عساکر موسی خان و ارپاخان مغول روداد و موسی خان غالب آمد و در سنهٔ هفتصد و چهل و یک سلیمانخان مغول از تبریز عازم شده و امیر شیخ حسن چوپانی با تیمور خان مغول که بسمت آذربایجان می آمد در ساحل رود جغتو باو رسیده تلاقی فریقین شد

کینیر مهندس که بهمراهی ملکم صاحب در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله ثراه بایران آمده در جغرافی ایران که تالیف نموده گوید جغتو از اعاظم نهرهای آذربایجانست اگرچه چندان امتداد جریان ندارد اما عظمت آن کم نیست منبع آن از کوههای اردلانست جریانش بسمت شمال است تا داخل دریاچه ارومی میگردد مصبش بدریاچه در هفت فرسخی غربی مراغه است ماهیها که یک ذرع و نیم طول آنهاست درین رود هست صید مینمایند مصطفی چلبی رود جغتو را جغته و جغنه و تغتو را تغتو مینویسد

چغاد یکی از قرای بلوک کامفیروز فارس است طول جلگه این بلوک از مشرق بمغرب شش فرسخ و عرض آن سه فرسخ زراعتش از رودخانه کر مشروب میشود شلتوک کاری زیادی دارند چهار پنج حمام و چهار پنج مسجد در این بلوک هست

چغاده قریه ایست از توابع کوهگیلویه فارس

چغاله از قرای بوشهر است

چغاکبود از قرای بلوک بسطام کرمانشهان است

چغان از قرای بلوک جویم و بید شهر فارس است این بلوک گرمسیر و میانه جهرم و لارستان و مشتمل بر بیست و دو قریه است طول جلگه این بلوک از شمال بجنوب ده فرسخ و عرض پنج فرسخ در بعضی از قرا مسجد هست حاصل غله و سایر حبوب و پنبه و تنباکو و خرما نیز دارد

جغتای اسم یکی از محلات نواست

جغند اسم یکی از قلاع بجنورد است زراعت آن از آب و از چشمه مشروب میشود هوایش معتدل است چهار خانوار سکنه دارد

جغر از مزارع محمد آباد که حاکم نشین دره جز من محالات خراسانست میباشد

چغر قریه ایست ابادی از قرای استراباد از رود آب مشروب میشود یکصد و سی نفر جمعیت دارد

چغو سعد که چخور سعد هم مینویسند از قرا و مزارع شرور ایروانست در سنهٔ نهصد و شش در اینجا الوند میرزای ترکمان با شاه اسمعیل جنگی نموده است

جغاکلان از دهات کرمانشهان و نزدیک بطاق وسطام است

جغت رودخانه ایست که از سیاه کوه کردستان جاری شده در نزدیکی مراغه داخل نهر صافی شده بدریاچه ارومی میریزد نگارنده گوید این همان رودخانه جغتو است که بعضی جغت نوشته اند

چغتان متعلق بطارم است

جغتکاوسر از مزارع قم و نزدیک بشهر است ملک خدام آستانه حضرت معصومه سلام الله علیها و سالی شصت خروار بذر در آن کشته میشود خیار آنجا از خیار جمیع مزارع قم بهتر است

چغلان اسم قلعه ایست از قلاع دره جز من محال خراسان

جوق یکی از قلاع بجنورد است واقع در کوه خاکی زراعت آن دیم و آبی از چشمه دارد هوایش معتدل سکنه آن چهل خانوار

جوق قریه ایست از ناحیه قرابرجلوی زنجان زراعتش دیمی و آبی از چشمه مشروب میشود پنبه کاری هم دارد هوایش ییلاقی سکنه آن چهل خانوار است

چقابل مزرعه ایست در پائین کوه کرو شرقی و سمت قریه نهاوند است که خاك اسفریه متصل بجال بروجرد است در کوهستان واقع و زمستان برف آنجا بسیار میشود در طرف جنوب چشمه آبی و دره دارد که رو بشمال جاریست و مشهور بدره باغ است اراضی آن وصل بکوه میباشد قدری از اراضی از آب چشمه مشروب میشود باقی دیم کار است قریه و نیست بقدر جمعیتی دارد

چقاخور از محال اربعه اصفهانست

چقاسرخ تپه ایست میان باغات و آبادی شهر کرمانشاهان چشم انداز بسیار خوبی دارد همه خانه ها و مسجد و بازارهای شهر روی این تپه دیده میشود

چقان یکی از قرای جوشانست مشتمل بچهار مزرعه رودخانه دارد که داخل رود اترك میشود زراعتش دیم و در اطراف قلعه است دویست خانوار سکنه دارد بسیاری از آنها تفنگچی میباشند

جقراتو قریه ایست از بلوك رویندشتا بور در جنوب بلده و در یکفرسنگی آن واقع زراعتش مشروب از آب قنات میشود هوایش در زمستان سرد و در تابستان معتدل قدیم النسق محصولش گندم وجو میباشد

چهاق از قرای نرمشیر بم و در سرحد واقع زراعتش از آب قنات مشروب میشود تقریباً چهل خانوار سکنه دارد که بعضی بلوچ اند و در ملك ابقریه شریك

چقافلو اسم دره ایست واقع در سمت شرقی دره میانه که یکی از دهات ملایر است

سه دانگ خالصه و سه دانگ اربابی است چشمه آبی دارد. رعایای ده میانه در آنجا زراعت مینمایند زراعتش دیم و در زمستان ییلاق سختی است و برف زیاد دارد در تابستان هوایش خوب و تا دولت آباد پنج فرسنگ راه است

چقاقلو از قلاع بجنورد است زراعت آن دیم و هوایش ییلاق و آبی از چشمه دارد

چقورا از مزارع میان ولایت جول و حومه شهر مشهد مقدس و واقع در میان کال قدیم النسق و با آب قنات مشروب میشود

چقوریورت از قرای سهرورد زنجان قدیم النسق ملکی خورده مالک ده خانوار رعیت دارد محصولش غله دیمی و چشمه دارد که چند قطعه یونجه را مشروب میکند بعضی صیفی کاری هم دارند این قریه در کوهستان واقع و هوایش ییلاق است

چقوکل از قرای شادکان من محال الارض اقدس قدیم النسق سکنه اش دوازده خانوار از رودخانه کشف مشروب میشود

جُکّان بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان محله ایست نزدیک دروازه های هرات

جکاندستا از مزارع طبس مسینا من محال قاینات است و حالا بایر میباشد

جُکران بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان قصبه خاک سجستان است و بعضی جُکوان نوشته اند ولی چون ابو سعد که رعایت ترتیب حروف را کرده جکران نوشته من قول او را معتبر دانستم

چککلو از توابع بلوک بیضای فارس است

چکنه دو قریه است در ولایت نیشابور یکی را چکنه علیا میگویند دیگری را چکنه سفلی خالصه دیوان و قدیم النسق هوایش سردسیر از آب چشمه مشروب میشود

جکین اسم رودخانه ایست در جیرفت

جلاباد صاحب معجم البلدان گوید جلاباد معرب گل آباد است و آن سابقا اسم محله بوده در نیشابور

جلادر از قرای بلوک جویم و بید شهر فارس است

جلال اباد نیز از قرای بلوک جویم و بید شهر فارس میباشد

جلال اباد از قرای بلوک خفر و مرودشت فارس است

جلال اباد نیز از قرای بلوک کربال فارس میباشد

جلال اباد مزرعه و قلعه ایست در تربت شیخ جام بنای قلعه از نواب والا حسام السلطنه سلطان

مراد

مراد میرزا است آبش از چشمه چمن شاهی هوایش گرمسیر تقریبا پنجاه نفر سکنه دارد

جلال آباد از قرای بلوک دربقاضی نیشابور در سمت شرقی بلده در فرسنگی واقع زراعتش از آب قنات مشروب میشود هوایش در زمستان سرد و در تابستان گرم است قدیم التسمیه و پانزده خانوار سکنه دارد

جلال آباد دو مزرعه است در ناحیه فشارود قاینات یکی را جلال آباد علیا و دیگری را جلال آباد سفلی میگویند این دو مزرعه قدیم التسمیه و مشروب از آب قنات هوایش ییلاقی و سکنه اش ده خانوار است

جلال آباد از قرای براکوه قاینات است سکنه آن تقریبا دویست و شصت نفر میباشد

جلال آباد از مزارع قریه نوش آباد کاشان است

جلال آباد از مزارع سعید آباد سیرجان کرمان است

جلال آباد دو جلال آباد است کوچک و بزرگ و هر دو از توابع بلوک راور کرمان است

جلال آباد از مزارع دشتاب کرمان است

جلال آباد از مزارع بلوک راین کرمان است

جلال آباد از مزارع قریه بلوک زرند کرمان است هفده خانوار سکنه دارد

جلال آباد از مزارع هجرو شیر بلوک زرند کرمان است

جلال آباد از دهات سیستان است بنای جلال آباد قدیمی یعنی یکی از تاریخ (ناوین) قلعه‌های کهنه که در میان شهرهای آن بوده و از آنجا که شهرهای آن بسیار بزرگ بود و چندین تاریخ قلعه داشته آثار و علامات آبادی آنها طولا از جنوب بشمال دوازده فرسخ و عرضا از مشرق بمغرب سه فرسخ گویند گرشاسب بانی این شهر را نموده و پس از آنکه بهمن بن اسفندیار و دیگران بنای خرابی سیستان را گذاشتند شهرهای آن هم خرابی وارد آمد ولی امیر تیمور بکلی آنرا منهدم ساخت پس از دویست سال مردم بتدریج در میان خرابه‌ها بنای زراعت و آبادی را گذاشتند از جمله ملک جلال الدین خان پسر ملک بهرام خان معروف بکیانی قلعهٔ جلال آباد را آباد نموده قلعهٔ آنرا مستحکم و خاکریز خندق و چهار خیابان و چهار سوق ساخته و نسبت بسایر دهات سیستان قلعهٔ جلال آباد بقاعده بنا شده یک برجی مرتفع در وسط آن جهت دیده بان و مستحفظ هست شصت سال قبل جلال آباد پای تخت حکومت پشت آب و چهار ده و قریه پشت آب جزو جلال آباد بوده در اواخر عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب الله ثراه طایفهٔ بلوچ سرنجی و طایفهٔ شهرکی باهم همدست شده طایفهٔ

کیانی را از سیستان بیرون کردند و قلعهٔ جلال آباد را خراب و دهات را در میان خود تقسیم نمودند
تقریباً چهارده سال قبل که حکومت سیستان بمیر علیخان حشمة الملک راجع شد جلال آباد را آباد کرد و قلعهٔ
ارک خرابست ولی برج وسط ارک را جهة دیده بانی تعمیر نموده اند حال جلال آباد قصبهٔ معتبری میباشد
و پانصد و هیجده خانوار رعیت دارد که عدهٔ نفوس آنها تقریبا دو هزار و هشتصد و هفتاد نفر میباشد
یکباب حمام و دو مسجد در میان قلعه و دو باب در بیرون قلعه و بفاصلهٔ پنجاه قدم یکباب مسجد و مقبرهٔ پیری واقع
است و چهار اصله درخت کوره گز اطراف مسجد است دورهٔ هر درختی دو ذرع و نیم و دو ذرع و یک ذرع
و سه چارک و ارتفاع آنها بیست و سه ذرع و هیجده ذرع و شانزده ذرع و چهارده ذرع و این نوع درخت
گز را در سیستان احترام میکنند و گویند قدمگاه حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام میباشد در مقبره
فرمودهٔ چهار پارچه سنگ سلیمانیست که یکی دو من تبریز و یکی یکمن و نیم و یکی نیم من و یکی پانزده سیر وزن
دارد بالجمله جلال آباد در سمت مغرب رود هیرمند در چهار فرسخی این رود واقع است و در نزدیکی آن سیزده
قریه جزو جلال آباد است اوّل دولت آباد دوم ده رند سیم ده خان چهارم ده دگی پنجم ده قرآن ششم
ده برج یوسف هفتم قلعه کول هشتم ده عباس محمد حسین نهم اکبرآباد دهم ده ابراهیم اسمعیل یازدهم
ده مستی خان دوازدهم ده نیتک سیزدهم ده کلوخی

جلال آباد یکی از قرای نهاشیر و خالصهٔ دیوان می باشد هشتاد و شش خانوار رعیت دارد اراضی
آن خوب و همه چیز بعمل می آید سکنه علاوه بر زراعت مالداری هم میکنند گاوهای مقبول قشنگ [illegible]
غیره دارند

جلال آباد بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان اسم قلعه ایست در قومس

چلاو یا چلاون ۲ صاحب تاریخ طبرستان در ضمن عزیمت امیر تیمور بتسخیر طبرستان گوید حضرت
صاحبقران از برکه تاش و راه سرخس بولایت سا امد امیر شیخ علی بهادر و سونجک بهادر و مبشر بهادر برسم
منقلای صف لشکر آراسته در موضع کاوکراح بقراول امیر ولی رسیدند و جنگ سخت در پیوست مبشر را
تیری بر دهان رسیده و دو دندان او از بیخ برآمده با وجود این زخم خصم خود را بدست آورده و سر او را
از تن جدا کرده پیش حضرت صاحبقران آورد آنحضرت بر جلادت او آفرین کرده موضع کاوکراح برسم سیورغال
باو ارزانی داشت و قلعهٔ جرون را بجنگ گرفتند کوتوال آنرا باسار رسانیدند و براه چلاون و دشت
ازآب گرگان گذشته در نواحی کبود جامه شاسمان نزول فرمود

یکی از بلوکات طبرستان و مازندرانست الحال بقول منشی الممالک [illegible] قلعهٔ [illegible] قدیم [illegible] دارد

جلاوند بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان قصبه ایست نزدیک قم

چلتو وشنلیز از قرای و دامین طهران است

جلز باقان بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان قصبهٔ خاک مرو است

جلنجان نیز بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان قصبه ایست در پنجفرسخی مرو

جلدک از مزارع و قرای میان ولایت مشهد مقدس و مسافت آن تا شهر دو فرسنگ زراعتش از آب قنات مشروب و بهشتی هوا و بعضی معتقد الجلدکی حکیم فاضل کیمیائی صاحب کتب و مصنفات مشهوره در علم صنعت و کیمیا ظاهراً منسوب باین قریه باشد و از مصنفات او زراعة الذهب فی شرح المکتسب و شرح متعدده بر دیوان شذور الذهب حکیم ابوالحسن اندلسی و نتایج الفکر فی فحص عن احوال الحجر و بدر المنیر فی قانون طلب الاکسیر و شمس المنیر فی طرح الاکسیر و مصباح فی علم المفتاح و برهان فی علم المیزان و سر المکنون فی شرح رسالهٔ بلینوس و شروح و رسایل دیگر است

جلزجند اسم قریه ایست از قرای بلوک فرح رود فیروزکوه مازندران

جلفا دو موضع را جلفا می نامند یکی محلی است در ساحل رود ارس که جزو نخجوان محسوب میشود و جلفای حقیقی همانست و الان هم بهمین اسم معروفست از اشخاص ثقه که آنجا را دیده اند چنین مسموع شد که قبرستان کهنه و آثار خرابه قدیمی زیاد در آنمحل هست معبر از مرند و دره دز و بلوک گرکر را از رود ارس بطرف نخجوان معبر جلفا مینامند این جلفا را اسکی جلفا میگویند یعنی جلفای کهنه و آن از شهرهای قدیم و در سوابق ایام موسوم بر آرپامن بوده در دامنهٔ کوه بطول واقع و مشرف برود ارس است چند قلعهٔ کوچک که بیشتر ببرج شباهت دارند در اطراف این شهر برای محافظت آن ساخته بودند بعقیدهٔ بعضی از مورخین ارمن اینست که این شهر در زمان آبادی چهار هزار خانه داشته و آثار خرابه که پیدا است گواهی میدهد که شهر خیلی قدیمی و معتبر بوده است اما عجب اینست که با وجود نزدیکی برودخانه مطلقاً باغ و اشجار ندارد مگر بر روی رود ارس از معبر جلفا پل ساخته شده و معدوم گشته است چنانکه شاردن مسافر فرانسوی که در هزار و ششصد و هفتاد و سه مسیحی یعنی دویست و هفت سال قبل از این از رود ارس از معبر جلفا گذشته پل خراب بوده و هم او مینویسد که بیست سال قبل که تاورنیه مسافر دیگر فرنگی از اینجا عبور کرده او هم پل ندیده در زمانی که عساکر امیر تیمور گورکانی از پل جلفا عبور نمود پلی که بانی آن ضیاء الملک نامی بوده برقرار و معبر مردم میبوده و عبور عساکر امیر تیمور از پل جلفا معروف به پل ضیاء الملک مطابق است با سنه هفتصد و هشتاد و هشت هجری و در ظفرنامهٔ تیموری نگارش شرف الدین شرح آن مفصلاً مسطور است

و ما عین عبارت او را در ذیل نقل مینمائیم

شرف الدین جلفا را جولاهه نوشته و گوید پل ضیاء الملک قنطره ایست که در زیر طاق آبگون کرده و نطاق افتاده
وکسی نظیر آن در جهان نشان نداده چه در ولایت نخجوان بقرب قریه جولاهه که در آنجا آب از دامنه کوهی میگذرد
پلی از سنگ تراشیده در غایت استواری و استحکام و نهایت همواری و حسن نظام بنوعی ساخته و پرداخته اند
که مهندس عقل و ادراک از مشاهده آن حیران میماند و از جمله طاقهای آن دو طاق چنان عالی و وسیع افتاده
که عرض یکی بتخمین شصت گز باشد و زیاده و از آن یکی که قدری تنگتر است در وقت بی آبی بتحقیق احتیاط رفته
و پنجاه و پنج گز شرعی است چه در زمان طغیان آب سیل از طاق بزرگتر میگذرد که متصل است بکوه و فراز آن
چنان بکوه پیوسته که زیر آن خالی مانده و آنرا کاروانسرا ساخته اند و از هر طرف پله دروازه از سنگ بر
آورده اند و بغایت خوبی پرداخته اند انتهی

حالا در حوالی جلفا طرف خاک متعلق بروس پستخانه و تلگرافخانه و محل سکنای سرحد دار ساخته شده و از این
طرف ایران در خاک کرکر نیز بهمین منوال

اعلیحضرت شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه خلد الله ملکه دو مرتبه از معبر جلفا عبور فرموده اند یکی در عهد
صبی و زمان ولیعهدی بود که بجهت ملاقات امپراطور نیکلای مرحوم که بایروان آمده بود تشریف میبردند در سن
سفر در ماه رجب سنه هزار و دویست و پنجاه و دو از معبر جلفا عبور فرمودند و ملتزمین رکاب معلی بهمن خان
قاجار خالوی پادشاهی و امیر نظام محمد خان زنگنه و حاجی ملا محمود معلم خاصه و میرزا محمد تقی فراهانی امیر اتابیک
مرحوم) و محمد طاهر خان قزوینی وکیل و میرزا محمد حکیمباشی بودند دفعه دیگر در عزیمت موکب همایون در سفر
ثانی فرنگستان بود که روز سه شنبه چهارم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و نود و پنج از معبر جلفا عبور
فرمودند و ملتزمین رکاب اعلی در این سفر جناب اشرف امجد حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله سپهسالار اعظم
(علیرضا خان) (محمود خان)
و جناب عضد الملک و جناب ناصر الملک و جناب امین السلطان و جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص اعلیحضرت
(میرزا علینقی) (آقا رضا خان) (محمد علیخان) (محمد حسینخان)
همایون و مهدیقلیخان امیر آخور و حکیم الممالک و آجودان مخصوص و امین السلطنه و خان محقق و جعفر قلیخان
(آقا رضا)
غلام بچه باشی و فرج خان پسر مرحوم فرخ خان امین الدوله و ناظم خلوت و آقا محمد علی آبدار باشی و آقا
میرزا محمد و حاجی حسن آبدار و حاجی حیدر بودند و بنده نگارنده نیز باین شرف مستسعد بود

اما جلفای دیگر از محلات خارج شهر اصفهان است شاردن مسافر فرانسوی که در زمان سلطنت شاه سلیمان
صفوی مقارن سنه هزار و هفتاد و هفت هجری در ایران بوده گوید بزرگترین محلات خارج شهر اصفهان
و بنا جلفای اصفهان است که یکفرسخ طول و نیز یکفرسخ عرض آبادی آنست و آن عبارتست از دو محله

جلفای عتیق که شاه عبّاس بزرگ بنا کرده و جلفای جدید که شاه عباس ثانی ساخته جلفای جدید
از همه جهة امتیاز و برتری بر عتیق دارد کوچه ها موسّع و راست و در اغلب آنها اشجار غرس شده امّا
داخل خانه های جلفای قدیم بواسطهٔ مکنت سکنهٔ آنجا بهتر است در فصل زمستان علی الاتصال آب در محلات
جلفا جریان دارد اما در تابستان بنوبه و هفته است پنج کوچه عمده دارد که امتداد آنها از مشرق بمغرب است
یعنی از کنار رودخانه بطرف کوه و علاوه کوچه های کوچک هست که از جنوب بشمال ممتد و با این پنج کوچه تقاطع
کرده است بازاری خوب و چند حمّام و دو کاروانسرا و یک میدان و یازده کلیسا و یک مکتب خانه جهة اطفال ذکور
و یک مکتب خانه هم موسوم بکوزه و آن که مدرسهٔ دخترها میباشد دارد در جلفا یک اوک ریاست بر عیسوی را
مینماید کلیساهای جلفا سابقا بسبک معابد ارامنه ساده و بی نقش و آرایش بود یکی از تجار ارامنه که از جلفا بایتالیا
سفر کرده بود و کلیساهای آنجا را دیده در مراجعت کشیش را مجبور کرده تا حکم داد کلیسای جلفا را بطرز معابد
کاتولیک منقش نموده تصویر زیاد از پیغمبران و ائمّهٔ خودشان بدیوار رسم و سقف را منقوش ساختند این فقره
خیلی اسباب وهن شده باینمعنی که مسلمانها بطور تماشا وارد معبد میشوند و نمیتوان در را بروی آنها بست
و از دیدن این تصاویر عیسویان را لعن میکنند که بتماثیل و هیاکل سجده کرده و نصاری بت پرستش مینمایند
وقتی که من در جلفا بودم دو سه مرتبه ارامنه بخود حتم کردند که تصاویر را محو سازند امّا از ترس اینکه مسلمانها
نسبت بانها متغیّر شوند که یکی از اسباب خوشی و تماشای آنها را از دستشان بدر برده جرأت اقدام باینکار
ننمودند سه هزار و چهارصد الی سه هزار و پانصد خانه در جلفا هست و بوناتیکه در کنار رودخانه است بسیار
عالی و منقش میباشد و شبیه بعمارات سلطنتی است شاه عبّاس اوّل و شاه صفی اوّل که زیاد میل بارامنه داشتند
بخانه های آنها بمهمانی میرفتند و حالا نیز مثل آن وقت تجار ارمنی با مکنت و تاجر یکه دویست سیصد هزار تومان
دولت داشته باشد زیاد است   انتهی

نگارنده گوید بنای جلفا را شاه عبّاس بزرگ صفوی نموده و مقصود شاه عباس که پادشاه رشید با تدبیری بود
از این بنا خالی نمودن ایروان و نخجوان و جلفای سابق الذّکر از سکنه عیسوی و مجبوراً ساختن طایفهٔ ارامنه را از این امکنه
دور سازد که در وقت عبور و مرور عساکر عثمانی بطرف آذربایجان و تبریز بقشون عثمانی رعایت از هیچ قبیل
نشود چه در آن وقت ارامنه بعثمانیها و متابعین مذهب سنّت زیادتر راغب و همراه بودند تا بشیعهٔ اثنی عشری
و تدبیر میکرد که ارامنه که عمده سکنهٔ آنجا بودند کوچانده و بخاک داخلهٔ ایران متفرّق سازد چنانکه یک قسمت
عمده آنها را بواسطهٔ میل تام و تمامی که برواج تجارت داشت در حوالی پایتخت خود جا داد و با آنها هر نوع رعایت
مینمود و تجار ارمنی با هندوستان و فرنگستان و ممالک عثمانی مراوده و تجارت داشتند و بعد از مرگ شاه عباس

درمیان تجار ارمنی تاجری که بانک و مکنت داشته باشد نبوده باشد خلاصه آنچه بدقت ملاحظه شده اینست که
در ماه ژوئن سنه هزار و ششصد و چهار مسیحی که مطابق با سرطان سال هزار و سیزده هجری میباشد ارامنه را از جلفای
کهنه که کنار رود ارس است شاه عباس بزرگ کوچانیده باصفهان آورده و در جلفا سکونت داده و فی الحقیقه
جلفای اصفهان را هم اکنون باید در عداد بلاد شمرد نه محلات و اگر چه در کنار و وصل بشهر اصفهان بوده شهر
معتبر و آباد بقلم می آمد چه در این زمان که ظاهراً از آبادی آن کاسته باز دارای محلات و ابنیه معتبره و باغات باصفا
و از جاهای خوب معتبره دنیاست

نامه شاه سلیمان صفوی با امپراطور دولت اطریش نوشته و مدخلیتی بعمل جلفا دارد سواد این نامه را نگارنده
از دفتر وزارت خارجه اطریش استنساخ و دریافت نموده در این محل ثبت مینماید

در آخر سطر سیم از انتهای کاغذ طرف چپ از پشت کاغذ شاه سلیمان مهر کرده (سلطان جهان وارث ملک سلیمان)
مهر مدور تاجدار در تاج حسبی الله اللهم صل علی النبی و چهارده معصوم دور مهر کنده شده تاریخ
مهر که بقراست

الله الرحمن هوالله سبحانه

لئوپولدس[۲] پادشاه

لطایف تلطفات نامیات و شرایف تفقدات محبت سمات از روی کمال رافت و وداد و غایت صداقت و اتحاد با نواع
تعظیم و تکریم و اقسام اعزاز و تفخیم بجانب صفا جانب شریف و صوب عزت شرف ما لیف دارای عالی رای[۲]
المانیه و رومانیه و هولکاریه و بهمیه و دالماسیه و کرواسیه و اسلاوینه و اسلاویه و برکونیه و مراویا و نسیه والنتریه
و کارنیته و کارنیلی و مراویه و لوکسان برقی و دوولایت سیلزیه و سرتیم برغه و تکه و سوویه و هیسی
و ترلیس و قربیس
عیره ولایات انفاذ نموده مکشوف رای مهر آرای و مشهود ضمیر منیر قرا انجلا میگرداند که تتمیم
تمامه نامه موالفت ختامه که در این ولا بوسیله شکفتن ازهار مبارک باد جلوس وجود مقدس بر اورنگ عرش
فرسای شاهی و شهریاری و دادن داد تهنیت سعادت بنیاد تصدی رفتار انشرفات قدسیه در صدر عظیم القدر
معلای بارگاه سلطنت و تاجداری بیار و بیاری از شاخسار خامه مودت نمیر عطر بیز بمشام انس و جان نکهت
ریز موافقت گردیده بیان شده بود بزم ارم بسط جنت نشان و محافل خلد مشاکل مینو عنوان را رونق و بهای
بی پایان افزود و بوی تحبیب گلزار موانست بر این تازه دماغ محبت بی اندازه را عبیر آموز نمود بعضی
مراتب که بزبان قلم دوستی رقم جریان رفته بود انشاء الله لوازم آن در وقت خویش چنانکه شاید بعمل خواهد آمد

وایمانی که درخصوص رجاء رفاهیت پادریان کر بیت سکنهٔ دارالسلطنهٔ اصفهان
واذن تجدید کنیسه که درمقام جولاه نام انجا جهة ایشان مبا شده بود نموده بودید بر وفق
رضای ان عارج معارج شوکت واعتلا امر قدر قدر قضا امضا اشرف نفاذ
یافت پیوسته سلوك مسلك صدق وصفا پیشنهاد والا بوده باظهار هرگونه مراد مشید
ارکان اتحاد خواهند گردید
مستقبل احوال مقرون برضای ذی الجلال باد
سنة ۱۰۹۱

جلفار بعینه صاحب معجم البلدان جلفار قصبه ایست در نزدیکی عمان [illegible] کرانرا جُلفَر هم مینامند ومعرب گلبرا است

جلفدار از قراو کخانه هائیست که درسمت مشرق وشمال بجنورد مابین خاك زعفرانلو وشادلو واقع است

جلقان یکی از قرای طبرستان درنزدیکی دربند بوده

جلقلان از توابع سهرورد زنجان قدیم التسو ملکی جور ده مالك وپنج خانوار سکنه دارد بنا قریه معتبری بوده است زراعتا انجا آبی ودیمی یکقنات خرابه گرابست چشمه دارد که از کنار قریه جاری وزراعت میکنند هوایش گرمسیر است

جُلك صاحب معجم البلدان گوید ابوسعد از کتاب ابوبکر مردویه الاصفهانی نقل کرده گوید جلك قصبه ایست درحوالی اصفهان

جلماش بعینه صاحب معجم البلدان قریه بزرگیست در رستاق قهاب اصفهان مسجد بزرگ و منبری دارد

جَلَمباد قریه ایست از قرای سبزوار درمیان کوه واقع هوایش ییلاق وآبش از دو رشته قنات اشجار باغهم چیزی دارد زراعتش دیمی است شکر دوانیقریه بسیار مینباشد

چلپهسنك قلعه ایست در نزدیک سرجام

چلنك از قرای قدیم التسو ناحیهٔ [illegible] کوه قائنات است قریب هزار ویکصد نفر سکنه دارد

چلو یکی از قلاع بجنورد است واقع درکنار رودخانه سیم باد زراعتش از همین رودخانه مشروب میشود هوایش گرمسیر سکنه اش شصت خانوار

جلوآباد صاحب معجم البلدان از ابوسعد نقل قول کرده گوید جلواباد قصبه ایست نزدیک همدان

ج ل

چلوان ازچار محال اصفهانست

جلودر ازبلوک ارسنجان فارس است

جلوار ازتوابع کربال فارس است

جلیان از بلوک کرمسیر شرقی شیراز بمسافت بیست و هفت فرسخ واقع هوایش معتدل حاصلش غله و تنباکو و میوه جات آبش از قنوات و چشمه از شکار دراج و کبک و آهو دارد درین بلوک سروی است که سی ذرع ارتفاع و دو ذرع قطر دارد

چلیچه ازچار محال اصفهان است

جلیل اباد از قرای برخوار نجاتست قدیم التسمیه است از خالصه دیوان و سه دانک ملکی خورده مالک چهل و پنج خانوار رعیت دارد زراعتشان آبی و دیمی صحرای محل زراعت بسیار وسیع و چشمه سار زیاد دارد که زراعت را مشروب میکند باغچه های متعدده دران هست کاریز و قنات زیاد بجهت تردد راه خلخال و تبریز درانجا ساخته اند هوایش معتدل است

جلیل اباد ازمزارع سیدکان کاشان است

جلیل اباد ازقرای ورامین طهرانست

چم اسم قرا و مزارع بسیار است در هر ناحیه و بلوکی از نواحی ممالک محروسه از جمله انجا از اصفهان چمهای زیاد دارد که هر یکی باسمی موسوم است مثل چم علیشاه و چم طاق و چم کاو و چم کوسا له و چم کردان و چم حیدر وغیرها و کلمه چم باصطلاح انجا بهاسر پیچی که رودخانه بهم رسانیده و باصطلاح اهل جغرافیا مانند راس کاپ) که در رود یا بهم میرسد این چم در رود بهم میرسد و آن قطعه پیش رفتکی را چم میکویند و آبادیکه در اینمحل باشد اسم اباد کننده را یا اسم دیکر را که مناسبتی با ن آبادی داده باشند مضاف الیه لفظ چم قرار داده میکویند چم فلان چم بهمان و ممکن که این اصطلاح در جای دیکر هم باشد ولی بسیار مزارع و قرا در نواحی و بلوکات هر جائی هست که اصلا در نزدیکی رودخانه نیست و باز باسم چم مشهور است بناء علی ذلک کوئیم چم اسم قریه ایست از بابی در ملایر در طرف جنوب شرقی و در چهار فرسنکی دولت اباد در کنار رودخانه که از بروجرد بملایر میاید واقع زراعتش از آن رود مشروب میشود دیم کاری هم دارد در زمستان خیلی سرد میشود ییلاق سختی است مرتع خوبی دارد در این قریه حمامی هم ساخته اند

چم ابشاد حسین ازمزارع قریه طایفان قم است که در کنار رودخانه انشهر در اعلای ... واقعست

واقع است

چم آسیا — نیز از مزارع قریهٔ طایقان قم است

چم آسیا خرابه — همچنین از مزارع قریهٔ طایقان قم میباشد

چم امیرخان — از قرای کوه کیلویه فارس است

چم پل کوچک — از مزارع قریهٔ طایقان قم است

چم تنکمان — نیز از مزارع طایقان قم است

چم چنک — متعلق بچهار محال اصفهان است

چم جنکل — نیز از چهار محال اصفهان است

چم حاجی مراد — از مزارع قریهٔ طایقان قم است

چم حاجی میرزا رضا — نیز از مزارع قریهٔ طایقان قم است

چم حسین آباد — همچنین از مزارع قریه طایقان قم میباشد

چم خلیفه — از چهار محال اصفهان است

چم رمضان — از مزارع قریه طایقان قم میباشد

چم زالو — از قرای بلوک کامفیروز فارس است

چم زرده — مزرعه ایست خرابه از چشمه آب دارد محل سرچهار زوج عوامل است اما زراعت نمیشود مسافت آن تا نهاوند هفت فرسخ و نیم واقع در کنار رود خانه کاماسیاب ایلات در ان می نشینند از وحوش خوک و کراز و از طیور کبک دارد

چم زین — از چهار محال اصفهان است

چم سرخ — قشلاقی است در طرف غربی نهاوند در هفت فرسخی واقع مرتعی است جای زراعت ندارد وحوش و طیور و قوچ و میش در اینجا هست

چم سرخه — از مزارع قریهٔ طایقان قم است

چم سعد آباد — از مزارع قم است

چم سعدی — مزرعه ایست از نهاوند بلا سکنه جای یکزوج عوامل است نیز و مسطح و متصل بقصبهٔ نهاوند در طرف جنوب شهر واقع میباشد

چم شهاب — از قرای بلوکات مضافات بندر بوشهر است

چم رم

قریه ایست از محال قهپایه از مضافات ولایت ساوه آبش از دو رشته قنات هوایش معتدل حاصلش غله و میوه از قبیل انگور و بادام و زردالو و سیب و هلو میباشد دو باب حمام و یک مسجد و یک آب انبار و یک باب عمارت عالی از ابنیه قدیمه دارد ملکی قریب است در سه فرسنگی راه وران و از دار الخلافه که بهمدان میروند سر راه است متعلق به جانی محمد خان سیف السلطنه میباشد سکنه آنجا یکهزار نفر سابقا بیچ الحم داشته حالا خراب است

چم صالحی از مزارع قریهٔ طایقان قم است

چم صفرعلی نیز از مزارع قریهٔ طایقان قم است

چم عابدین همچنین از مزارع قریه طایقان قم میباشد

چم عالی کریز از چهار محال اصفهانست

چم کبود در طرف غربی در سه فرسنگی نهاوند در میان رود خانهٔ که از تویسرکان بنهاوند می آید و داخل نهر کاماسب میشود واقع زمین آن مسطح و جای هفت جفت گاو و از آب رودخانهٔ مزبور مشروب میشود تقریباً پنجاه نفر جمعیت دارد

چم کرو از قرای بلوک کوار فارس است

چم کوه از قرای بلوک دشتی فارس است

چم لاس اباد از مزارع قریهٔ طایقان قم است

چم لطفعلی خان از قرای کوهگیلویه فارس میباشد

چم لوچ چشمه و مزرعه ایست در شمال آران متعلق بخزل و جزو خالصه است در این چشمه ماهی هست آب چشمه داخل آب ماران شده در دو آب خزل داخل رودخانه کاماسب میشود صحرای آران علف و مرتع خوبیست شلتوک عمل میآید از نهاوند بچم لوچ هفت فرسنگ مسافت و در طرف غربی این شهر واقع است

چم محسن خان از مزارع قریه طایقان قم است

چم مهدی نیز از مزارع قریه طایقان قم است

چم میرزائی همچنین از مزارع قریه طایقان قم است

چم می از قرای بلوک کوار فارس است

چم نوروز از مزارع قریهٔ بلوک طایقان قم است

چم یحیی نیز از مزارع قریه طایقان قم است

جم از توابع بلوک گله دار فارس است

جم بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان اسم قدیم یکی از شهرهای فارس است که بنا سازش جمشید بن اسم بانیش شهر داده شده

جم از مزارع جبال البارز کرمانست

ج م

جم آباد از قرای قم است

جم برجوق از توابع اربقائی نیشابور در یازده فرسنگی این شهر در شرقی مشکان واقع آبش از قنات هوایش در زمستان سرد و در تابستان گرم قدیم النسق ایل قوچان در ینقریه یورت میکنند

جم تنکو از قرای شبانکاره فارس است

جاجمو بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان محلّه ایست از جرجان متصل بخندق شهر و کوید اهالی جاجمو تلفظ مینمایند ولی در تحریرات جاجم مینویسند

چمادر از مزارع کوهستان سیرجان کرمانست

جمار آباد از قرای بلوک فشافویه طهرانست

جماران قریه ایست از قرای شمیران طهران در دامنهٔ کوه البرز بالاتر و علی کرمالا بکامرانیه معروفست واقع دهکده آباد و با صفا و تا نیاوران نیز چندان مسافتی ندارد یعنی در میانهٔ نیاوران و حسن آباد ملکی نکارنده میباشد تا اهالی دار الخلافه از اعیان و غیره بجهت خوبی آب و هوای جماران در فصل تابستان باینقریه آمده ییلاق میشی مینمایند چند باب دکان از قبیل عطاری و بقالی و قصابی متفرقه از یکی بکی دارد نفوسا چهل پنجاه خانه و یک حمام دارد مسجد تکیه مختصری هم در ینقریه هست زراعتش از آب قنات مشروب میشود حاصلش کندم و جو و بعضی حبوبات دیگر زمینش سنکستان بعضی صیفی کاری و باغات میوه هم دارد از معارف جماران که از اعیان شمرده میشود عالیجناب آقا سید محمد باقر جمارانیست صاحب املاک و قنات و باغ و عمارت ممتازکه در همین ده که بنا کرده اند

ارحسّاد

چماغ سو در نوزده ورسی خاک شکی واقع و رود آچین از نزدیک اینجا جاریست

جمال آباد یکی از قرای شمیران طهرانست بالای نیاوران واقع عمارت و باغ خوبی مرحوم حاجی محمد ناصرخان ظهیر الدوله در ینقریه دارند که قنات مخصوصی دارد سکنه اغلب سادات میباشند

جمال آباد از دار الخلافه طهران که بتبریز میروند جمال آباد در بین راه در جائیست که از آن کذشته بمیانج میروند از قرا و نفر تریکیقریه میر داز اهل جمال آباد نمینا پنجاه سال قبل از این نایب السلطنه مرحوم عباس میرزا طاب ثراه محمد علیخان خلج را با ده نفر در جمال آباد و قراسوران کذاشت کربلائی محمد نامی از اهل ان کت قراباغ نزد محمد علیخان نوکر شد شکور نامی برادر کربلائی محمد با سه خانوار بجمال آباد آمده ساکن کردید رفته رفته چند خانوار دیگر هم آمده در جمال آباد ساکن شد بالحال بیست و پنج خانوار در جمال آباد ساکنند کاروانسرائی از بناهای شاه عباس دارد چهار طاق بزرگ چهار سمت کاروانسرا است و طاق از طرف طول چنین طاق

برزگیست

بزرگست و از طرفی عرض یک طاق چهار زاویه هم اطاق است پشت اطاقها از اطراف طویله است بیرون کاروانسرا
بشکل قلعه ایست که شش برج داشته باشد این چند آبخار از جمال اباد میباشد ماده تاریخ در ضمن این
چند شعر است که در سر در کاروانسرا در سنگ سفید نوشته شده بخط نستعلیق

بعهد دولت شاهنشه جهان عباس — که هست ثانی عباس در عدالت و داد
بنا نهاد اغورلو امیر دیوانش — رباط جابه دشت زجمال آباد
بنای دولت او باد تا ابد محکم — که کرد بهر بشر این خانهٔ دعا آباد
چو یافت صورت اتمام این رباط ز خیر — بسعی قدرت بازوی بهتر بنا استاد
باتفاق همان گشت فانضا تاریخ — رباط جابه دشت زجمال اباد

دو قنات شاه عباسی دارد که بدو هم یکجا رود آب دارد جعفرقلیخان پسر محمدعلیخان باغی در انجا احداث
کرده دو قنات بسمتی انجار امشروب میکند هر دو قنات از شمال بجنوب جاری است ابادی بالای بلندی
و باغ در پستی واقعشده از جمال اباد بمیانج دو پله میباشد اول پلی است سه چشمه خیلی بنای محکم مرتفع دارد
میان دو پایه طاق که از دو طاق جنبین بزرگتر است و طاق کوچکی است که رود قزل اوزن از این پل عبور
میکند پل دیگر پل میانج است بیست و چهار چشمه دارد در سنه بارس ئیل هزار و دویست و نود و پنج
بعد از عبور موکب همایونی چهار چشمه ان خراب شد از پل گذشته وارد میانج میشوند

جمال اباد از آبادیهای بیستانست و شش قریه از توابع جمال اباد میباشد اول ده نلزد دوم
کی سه کس سوم ده ملاعلی چهارم ده اسمعیل قشر پنجم ده پسر جعفر ششم ده اکبر محمد جمال آباد را طایفهٔ جمال
در سنه هزار و صد و سی و دو بنا نموده و حالا طایفهٔ کلاوی و مردم طبندان دران سکنی دارند
نود و شش خانوار در جمال آباد هست که عدهٔ نفوس آنها تقریبا هشتصد و هشتاد و دو نفر میباشد

جمال اباد از قرای حومه شیراز است

جمال اباد از مزارع حومه کاشانست از یکرشته قنات که مخصوص اراضی همین مزرعه میباشد مشروب
میگردد حاصل آن گندم و جو و صیفی خربزه و هندوانه و خیار است جوزقه و کرچک خوب هم دارد

جمال اباد از قرای بلوک ارسنجان فارس است

جمال اباد از قرای سبزوار هوایش ییلاق و آبش از قنات ده و از ده خانوار سکنه دارد

جمال اباد از مزارع ابرکوه قاینات است قدیم النسق تقریبا یکصد نفر سکنه دارد

جمال اباد از قرای طارم است هوایش ییلاق محل آن راغش کم و اطرافش جنگل است

ج ل

جمال اباد از مزارع بلوک سارکاشانست

جمال اباد از توابع مشون کرمان است

جمال اباد از مزارع دشتاب کرمان است

جمال اباد از قرای ورامین طهرانست

جمال اباد قریه ایست در اخر خاک خمسه و اول آذربایجان

جمال کله اسم یکی از محلات شهر اصفهانست

جمالی از قرای کوهمره فارس است

جمالی یکی از مزارع و قرای طبس است

جمالی از مزارع کوهستان سیرجان کرمان است

چیچال اسم بلوکیست حاصلخیز از توابع کرمانشهان و در سمت شرقی اینشهر واقع ابتدای حد شمالی چیچال از اول دربندیست که معروف به تنگ دینور است این تنگ طوریست که قریب یکفرسخ راه از طرفین جبال شامخه متصل بیکدیگر امتداد یافته و تنگ و دره دینور را تشکیل داده و وسعت و عرض تنگ بعضی جاها پانصد ذرع و در برخی مواضع بلند و بیست ذرع میرسد اشجار بسیار از بید و غیره بطور انبوهی در این تنگ روئیده و چاههای بسیار با استعداد دارد و میان تنگ نهری جاریست که منبع آن ابهای کنگاور و دینور و بعضی میاه اراضی کلیائیست و از این آب جمیع دهات بلوک چیچال مشروب میشود و فاضل آن در نزدیکی بیستون برودخانه کاماسب میریزد چیچال را چشمه سارها و سرابهای متعدد است که اسامی آنها از قرار ذیل میباشد
(سراب چشمه سهراب) (گنجه سراب) (سراب میرتاج) (سراب بخوران) (سراب بدربان) (سراب شیخی اباد) (سراب زرد اباد) (سراب جوکلان که از مزارع سمنکان است) (سراب بابا ولی که در سفید چقا واقع است) (سراب نادر اباد) (چشمه نرگس که مشهور بچشمه شاه مارانست)
هنگام طغیان آب بعضی از این سرابها داخل رود دینور میشود و برخی برودخانه کاماسب میریزد سراب بیستون هم جزو چیچال محسوب میگردد چند سراب هم هست که از طرف رودخانه کاماساب واقع و از جمله سراب خلیفه اباد که ملکی ظهیر الملک میباشد و سراب کاکا که ملک ورثه مرحوم علیقلی میرزای صارم الدوله است حاصل قرای بلوک چیچال گندم و جو و شلتوک و بعضی حبوبات و در برخی مواضع باغات و اشجار نیز دیده میشود و کثرت حاصل چیچال معروف است اسامی قرای این بلوک از قرار ذیل است
(سمنکان ملکی نگارنده) (حسین اباد) (ششقر اباد) (چشمه سهراب) (گنجه) (ازان اوزان) (برافتاب یا برافتابان)

(بافرآباد) (نازلیان) (برناج) (دیه سراب برناج) (مارانق) (کاشانوکه چهار مزرعه دارد) (سفید حِصا)
(بیدوبان) (شیخی اباد) (رزداب بازکداباد علیا و سفلی) (محمود اباد) (محجوبران) (حید راباد) (علی اباد)
(نادراباد) (مزرعه مبارک اباد (مبارک اباد)) (اب بارک) (تخت شیرین) (علی اباد) (مال امیری) (موسی اباد)
(کناوکل) (علی کردان) (حذری) (قراولی چیطان) (بیشونی) (چقاکلان) (کلوس) (اهنگران)
(کرلی وند) (قوزی وند) (چیچو اباد که ملکی سادات دکه میباشند) (دو دانکه ملکی و بین علیخان و
قدری هم ملکی خورده مالک باغات جزئی دارد جمعیتش پنجاه خانوار و طایفه نانکلی در انجا سکنی دارند
در نادراباد سنگری هست که هنگام شکست قشون عثمانی نادرشاه افشار بسته است در سمت قلعه آبیست
قدیمی مشهور است که جای بهمن بوده که در شاهنامه اسم او مسطور است بوده از اثار قدیمه در سمت کوه
پرو مشهور بشیطاباد بازار دریاچه معتبریست که خسرو پرویز بجهة ییلاق خود ساخته که از ان زمان الی
الان باقیست و نیلوفر زیادی در دریاچه بعمل آمده در میان تنگ دینور نیز بعضی علایم و اثار قدیمه مشهود
میگردد از جمله فرهاد تراش که طاقی است از میان کوه بریده و چند پله مجوف و میان طاق میروند نیز در
تنگ دینور مکانیست مشهور بنظرگاه مولی و مغاره ایست معروف بطویله سوراخ که در آنجا دریاچه آبی
هست و کسوانهای آنرا ندیده و ممکن نیست که اخر ان بروند و در پشت چشمه سراب جائیست مشهور
بباب نا حوضی در انجا ساخته اند که اب جاری در اواست و معلوم نیست که اب از کجا می اید و بکجا میرود
در برافتابان جائیست مشهور بنقان شاه معروف بدامه

جمس   از مزارع قم است از نهر مزرعه کبدان مشروب میشود سالی یکهزار بار غله در آن میکارند

جمس   از قرای طبس است

جمران   از قرای بلوک سرجام آبش از دو رشته قنات نفوسش پانصد و ده نفر سکنه دارد

جم قلناد   از مزارع میان ولایت مشهد مقدس است در پنجم سنگی شهر واقع قدیم التسنو موقوفه
حضرت رضا سلام الله علیه دوازده خانوار سکنه دارد ابش از قنات و نزدیک چینکو حکی واقع است

جمرک   از قرای بلوک دشتی فارس است

جمرود   از چهار محال اصفهان است

جمکران   از مزارع قدیم قم است و دو آبادی دارد یکی کرکانی که انرا هادی و مهدکه میگویند و همه
و مهدکه و امامزاده میباشند که در آنجا مدفونند و یکی قلعه جمکران کرد و قلعه تو در تو بوده در این مزرعه
سالی پانصد خروار بذر کشته میشود بملک مرغوبی دارد از مزرعه قنات شهر قم یکفرسنگ است بقدر یکفرسخ هم

عرض و طول مزرعه است دوازده حصه میشود و شش حصه از خوانین بکیلی و شش حصه از سایرین

چملیر از مزارع طارم قدیم التسوبند اغلب آبش از قنات مشروب میشود ابادیان قلیل و کمی باغات دارد هوایش گرمسیر است

چمن اباد قریه ایست از خواف بالانکارنده گوید شرح چمن هر جائی در ضمن نگارش آنجا نوشته خواهد شد انچه در اینجا نوشته میشود اسم قرا و مزارع خواهد بود

چمن افشار از مزارع کوهستان سیرجان کرمانست

چمن عربی دره ایست از کوههای بابا پیر توبیرکان ملک خوانین سرکان و مزرعه ایست از مزارع آن آبادی و ان کوه منتهی میشود بکوه سرکان و کوه اشکنجه و از سمتی هم متصل است بکوه دنه که از سرکان و شهر توبیرکان از ان کوه بهمدان میروند مزرعه چمن عربی محل بیکروج عوام است چشمه مختصری دارد

چمن هشتادان از توابع خبیص کرمانست

چمدان از مزارع موچ و توی دیوان و محل شکار و چرای ایلخی دیوانست منبع حقیقی رودخانه دلیچای از چمدانست

چمندار از قرای شادکان من محال الاثار ض اقدس است آبش از رودخانه دواندخ که معروف بکوی میباشد یکرشته قنات دارد هوایش معتدل است

چمنی از قرای بلوک داراجرد فارس است

چمه از قرای طارم است ملک علینقی خان سرتیپ پنجاه خانوار سکنه دارد زراعت ان آبی و دیمی هوایش معتدل بعضی باغات دارد

چمیل اباد از مزارع مشون کرمان است

جُنابُد صاحب معجم البلدان گوید جنابد رستاقیست از قهستان در خاک نیشابور و دار الحکومه ان قصبه ایست که ان را گوناباد میخوانند حمدالله مستوفی گوید جنابد را در تلفظ گناباد گویند شهری کوچکست که پیر کودرز ساخته حصاری محکم دارد چنانکه از بالای ان تل ریک باغات و دهها و ولایتها مجموع در نظر باشد اما مرکز ان ریک و باغات بنا بد آبش از کاریز است و ان کاریز چهار فرسنگ درازی دارد و چاه ان تخمینا هفتصد گز میباشد و چند موضع از توابع آنست که مجموع را آب از کاریز باشد و بیشتر کاریزها از طرف جنوب بشمال میرود و دو قلعه بر دو طرف انست یکی را قلعه خواشیر خوانند و یکی قلعه دزخان حاصلش غله و میوه و ابریشم فراوان باشد نگارنده گوید بگوناباد عوام گرین اباد تلفظ میکنند

قلعهٔ کوچکی است و دور آن خندقی سکنه اش زیاده از یکصد نفر نیست سه چهار باب دکان دارد اما مزارع و توابع آن بسیار است

جابدار بعضی بعضی بلده است در قهستان

جنّابه صاحب معجم البلدان گوید جنّابه شهر کوچکی است در خاک دریابار فارس صاحبان علم هیئت آنرا از اقلیم سیّم دانسته و گویند هفتاد و هفت درجه طول و سی درجه عرض دارد من مکرّر آنجا را دیده ام منتهای بعدش از دریا سه فرسخ باشد یک خلیجی از دریا تا آنجا ممتد است که کشتیها بواسطهٔ آن بشهر واصل میشوند روبروی در دریا جزیرهٔ خارک است این شهر که از طرف شمال بجره میروند شهر اوّل مهرویان است و از سمت جنوب اگر بروند شهر سینیز است بندر شهریست با اینکه چندان معتبر نیست باز لنگرگاه کشتیها است بعضی گویند این اسم از جنابه بن طهمورث اخذ شده چنانکه در لفظ فارس بیاید سکنه آب چاه میخورند و آب چاهشان خیلی شور است حمزه محل آن شهرها در بحرین مابین مهرویان و سیراف تعیین کرده ولی این سهو عظیم است زیراکه این سه شهر از فارس است و بحرین در خاک عربستان آنطرف دریا واقع امیر ابونصر هم همین سهو را کرده و محتمل که این سهو ابونصر مایه و اسباب خبط حمزه شده باشد از جنّابه تا سیراف پنجاه و چهار فرسخ است

جنار (یا چنار) از مزارع هرمزاباد بلوک زرند کرمانست

جنارندان از مزارع هشون کرمان است

جناره صاحب معجم البلدان گوید ابوسعد جناره را بضمّ جیم نوشته و آن قصبهٔ طبرستانست مابین ساری و استراباد

جناشک نیز صاحب معجم البلدان گوید جناشک قلعه ایست مابین جرجان و استراباد باستحکام و متانت معروف نکارنده گوید چناشک که اعراب الجناشک گویند از قلاع معروفه با حصانت و پیوسته محل تحصّن سران و بزرگان که در مازندران و جرجان و استراباد حکمرانی داشته اند بوده است

جنباد از قرا و مزارع قاینات قدیم التّسق هوایش سرد سکنه اش چهل خانوار

جُنبد صاحب معجم البلدان گوید عجم اینکلمه را کنبد میگویند و آن قصبهٔ خاک نیشابور است ابومنصور گوید کنبد قصبه ایست از رستاق بست در نیشابور شهری هم در فارس باین اسم موسوم است و بقول حمدالله کنبد رستاق کوچکی است در خاک نیشابور هوایش گرم حاصلش گندم و میوه و دیاجین در حوالی قلعه ایست بسیار متین

جنت یکی از قرای کاشانست

جنت اباد اسم یکی از مزارع قم است

جنت اباد یکی از مزارع سبزوار است اشجار میوه دارد آبش از قنات سکنه قرای دیگر ابراز زراعت میکنند

جنت اباد از قرای بلوک درب قاضی نیشابور است در یکفرسنگ و نیم بلده و در سمت شرقی آن واقع زراعت ان از اب قنات مشروب میشود هوایش در زمستان سرد و در تابستان معتدل قدیم النسق و ده خانوار دارد

جنت اباد از مزارع طبس مسینا من محالات قاینات و بلاسکنه است

جنت اباد از مزارع قوام اباد کرمانست

جنت اباد از قرای قره کچلوی زنجان در دامنه کوه واقع قدیم النسق و زراعت آن بکلی دیم و سعف دیم زارش زیاد هوایش ییلاقی سرد آبش از چشمه سار که از جبل بر میخیزد بیست و پنج خانوار سکنه دارد

جنجان صاحب معجم البلدان گوید جنجان را بعضی خلجان مینویسند وان شهریست در فارس

جنجرود نیز صاحب معجم البلدان گوید اصل انکلمه کنجرود و قصبه ایست نزدیک نیشابور

جندار از قرای بلوک ساوجبلاغ طهرانست

جندسین از قرای ابهرود زنجان پانزده خانوار رعیت دارد زراعتش دیمی و بستانی آبش از چشمه سار

جندفرخ صاحب معجم البلدان گوید عجم این لفظ را بُندفرک وان قصبه ایست در یکفرسخی نیشابور

جندفرقان نیز صاحب معجم البلدان گوید جندفرقان را جُفرقان میگویند وان قصبه ایست نزدیک مرو

جندق و بیابانک عبارتست از هفت قریه مختصر و قرای سبعه معروف مسافت و امتداد خاکش بیست و پنج فرسخ و در نهایت تنگی و سختی متصل بخاک سمنان و دامغان و اغلب مسافرتها اهالی با این دو ولایت و یزد میباشد به مزارع ان از قنوات و چشمه ساران کم رحمت مختصری و نجم از مزارع حاصل بر نیاید
اسامی قرای این ولایت از ینقرار است (جندق) (فرخی) (حوز) (بیاضه) (اردیب) (ایراج) (مهرجان)
انواع فواکه بقدر کفایت در جندق و اردیب و ایراج هست اما در فرخی و حوز و بیاضه و مهرجان غیر از
نخل و درخت انار هیچ نیست تابستانش بشدت گرم و زمستان هوا قریبا باعتدال است عده نفوس این
ناحیه دو هزار و پانصد نفر و غالبا بزراعت مشغولند و بعضی هم شتر داری میکنند محصول این خاک زیاده
از آذوقه سه ماهه اهالی نیست و از هر طرف بکویر نزدیکست انجا مشهور بزندان انوشیروان است ابتدا

ابادی

آبادی آن معلوم نیست از چه زمان شده صحرای حول و حوش تا چهار فرسخی که بکویر رسیده در سالهای
بارندگی انقوزه و قدومه و اسفرزه و زیره بعمل میآورد و برای فقراء در فصل بهار بدینواسطه عیش حاصل است
در سنواتیکه خیلی برف می آید علفی میروید که هم از تخم و بچه شتر است و سکنه از امعاش میمانند و هم این
علف را جمع کرده آرد مینمایند و از آن نان میپزند این نان تا گرم است خوشبو و بیمزه نیست بعد از سرد شدن
خیلی سخت میشود و خوردن آن دشوار است حرفه اهالی ساختن مشک آب و دوختن نوعی نیم چکمه است
که انواع هیچ میمانند هیزم و زغال اینصحرا فراوان و صد من هیزم تا شاهی قیمت دارد از معارف
جندق میرزا ابوالحسن متخلص بیغما شاعر معروف است که از اساتید شعراء محسوب میشود و در انواع شعر
از جد و هزل و قطعه و غزل و مثنوی و غیرها یدی طولی داشته و سرداریه یغما و رسایل نظمیه دیگر که اغلب
هجو و مطایبه است خالی از لطافت و ظرافتی نیست بلکه شان و مرتبه دارد و نوشتجات نثر یغما نیز مطرح
و محل نظر است دیوانش بطبع رسیده و منتخبات اشعارش زیاده از این است که در این کتاب بگنجد در اوایل
این عهد ابد مهد یغما بجوار رحمت ایزدی پیوسته پسرهای یغما خاصه میرزا اسمعیل و میرزا ابراهیم از کمالات
پدر حظی وافر یافته اند و از معارف ارباب کمال میباشند

جندقلو از ناحیه قراچه لوی زنجان قدیم السنق و دارای بیست خانوار سکنه است آبش از
رودخانه و هوایش معتدل است

جندویه صاحب معجم البلدان گوید جندویه قصبه ایست از خاک طالقان خراسان اول محاربه که
مابین ابومسلم خراسانی و قشون بنی امیه روی داد در اینجا بود

جندیخسرو یا جندیخسرو بعقیده صاحب معجم البلدان یکی از هفت شهر خسروانست و از او مدینه
المدائن نیز میگفته اند و بشهر انطاکیه شباهت داشته در حوالی این شهر منصور ابومسلم خراسانی را کشت

جندیسابور صاحب معجم البلدان گوید جندیسابور یکی از شهرهای خوزستانست از بناهای شاپور
اردشیر و اسرائی را که شاپور از روم گرفته بود اینجا جمع کرد و ساخلوی در اینجا گذارد حمزه گوید این لفظ
ابتدا جندی شافور بوده بعضی بهتر از انطاکیه از کثرت استعمال جندیسابور شده ولی ابن قتیبه گوید
وقتیکه شاپور راه گم کرده و مفقود شد همراهانش در صدد طلب او برآمدند و او را به نیلشابور رفته چون
او را یافتند گفتند نیست شاپور و این عبارت اسم این شهر شد بعد این شهر شاپور خواست شد از ایشان
سؤال کردند که بدینجا برای چه آمده اید گفتند شاپور خواستیم یعنی در طلب شاپوریم و اسم این شهر هم
باین مناسبت شاپورخواست میباشد آخر الامر چون او را در جندیشاپور یافتند یاد کردند که جندیشاپور

یعنی جندیشاپور را و این عبارت نیز اسم این شهر شد خلاصه شهر بزرگ معتبری است خاکش خوب و مزروع رود خانه متعدد و نخل فراوان دارد یعقوب بن لیث صفاری که در سال دویست و شصت و یا شصت و سه بخوزستان آمد بواسطهٔ استحکامی که جندیشاپور را بود و نزدیکی آن بولایات بگرد این شهر قرار گرفت و در سنه دویست و شصت و پنج در همین جا در گذشت و هنوز قبر او پیدا است اما فتح این شهر بدست عساکر اسلام چنین نوشته اند که در خلافت خلیفهٔ ثانی در سال نوزده هجری بعد از فتح نهاوند مسلمین بمحاصره جندیشاپور پرداختند و هنوز شهر را بیورش نبرده بودند که دیدند دروازه های شهر باز شد و سکنه بیرون آمدند مسلمین جویای علت شدند سکنه گفتند شما با امان دادید ما هم تسلیم و راضی شدیم که خراج دهیم و شما مارا ایمن بدارید مسلمین انکار کرده گفتند میان ما و شما گفتگوی امان نشده و ما امان ندادیم چون سکنه زیاد ابرام در این باب نمودند مسلمین در مقام تحقیق بر آمدند و معلوم شد یکنفر غلام مکنف نام از جانب مسلمین کاغذی مجعول بسکنه شهر نوشته و شرایط مصالحه را معین نموده مسلمانها خواستند تمکین این مطلب نکنند ولی سکنه گفتند ما گمان کردیم نوشته از شما است و بشرایط آن اقدام نمودیم حالا دیگر هیچ نباید کرد مگر اینکه شما از دور شهر بروید مراتب را بخلیفهٔ ثانی نوشتند خلیفه در جواب نوشت که بر وفق نوشته جعلی عمل کنند لهذا مسلمین دست از محاصره کشیدند و رفتند این فقره بموجب روایت سیف است ولی بلاذری گوید بعد از فتح شوشتر ابوموسی اشعری بجندیشاپور رفت سکنه ترسیده امان خواستند و با ایشان امان دادند و اصلا یکسی اذیتی وارد نیامد و مال احدی نیز نهب و تلف نشد مگر اینکه سلاح سکنه را تماما بگرفتند ولی یکقسمتی از اهالی که در حوالی کلتانیه جمع شده بودند ابوموسی ربیع بن زیاد را بدفع ایشان مامور کرد و بعد از جنگ آنها را مطیع و شهر کلتانیه را فتح نمود

جندین صاحب معجم البلدان گوید احتمال میدهم جندین محلی باشد در خاک عمان

حمد الله مستوفی گوید جندیشاپور از اقلیم سیم است شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و شاپور دوالاکتاف در او عمارت بسیار کرد شهری وسط و گرمسیر است هوایش بد و نیشکر بسیار دارد

جنزرود نیز بعقیدهٔ صاحب معجم البلدان ولا قصبه ایست نزدیک نیشابور تا نیشابور شهرستان از کرمان مسافت آن تا سیرجان و بردسیر سه روزه راه است

جنزه نیز یاقوت گوید عوام آنرا جنزه و گنجه هم میگویند و آن اولا شهر بیست معتبر در خاک اران ما بین شروان و آذربایجان در شانزده فرسخی برذعه واقع اهالی را جنزوی میگویند ثانیا بعقیده ابن فقیه شهریست در خاک اران اینکه مؤلف کتاب نگارنده گوید شرح گنجه در حرف کاف بیاید انشاء الله تعالی

جنتک از قرای سبزوار است هوایش معتدل و زراعتش از آب رودخانه و کاریز ابست

جنفان صاحب معجم البلدان گوید جنفان محلی است در فارس و مخفی نماند که این جنفان غیر از جنفان احشه خوارزم است

جنکستان قریه ایست از توابع ماهان کرمان

جنکل از مزارع کوهستان بلوک زرند کرمانست

جنکل دره از قرای استرآباد است آبش از آب رودخانه سرخ محله مشروب میشود اهالی ده سپاه مرکوکه در دهنه کوه واقع است ییلاق مینمایند جمعیت اینقریه سیصد و شصت نفر است

جوجرد بعقیدهٔ یاقوت حموی جوجرد قصبه بزرگیست در پنج فرسخی مرو و قوافلی که از مرو به نیشابور میروند منزل اولشان در جوجرد است من در سال ششصد و چهارده از اینجا گذشتم و چنین بخاطرم میاید که جوجرد بازاری وسیع و خانه های قشنگ و مسجد بزرگ و باغات دارد

جوک از مزارع فشارود قاینات قدیم النسق و بلاسکنه است

چنار از توابع کربال فارس است

چنار از مزارع طبس مسینا من محال قاینات است

چنار از قرای بلوک آبادهٔ فارس است

چنار از قرای دره جز من محال خراسان هفده خانوار سکنه دارد

چنار از قرای زهنجید ربع در میان کوهستان واقع زراعتش از آب رود مشروب میشود سکنه آن سی و هفت خانوار بعضی باغات داشته که حالا خرابست

چنار از مزارع حسن آباد کاشانست

چنار از اسدآباد که بکنگاور میروند در طرف دست راست جاده قریه ایست موسوم بچنار در آن واقع اشجار زیاد دارد خالصه دیوانست اهالی آن زاده هم در دامنه دره نزدیکی اینقریه میباشد

چنار رکون از قرای دماوند است بیست خانوار سکنه دارد

چناران قلعه ایست از قلاع بجنورد واقع در میان دره از آب چشمه مشروب میشود پنجاه خانوار سکنه دارد

چناران ده ایست از دره های آرتیمان توسرکان در جمیع اینده درخت چنار روئیده هر چنار پنجسال قاشق تراش و لاینی از این درختها خریده مثل بید سر کرده بمصرف میرسانند هم این درختها خودرو میباشد لطافت هوای این دره مشهور و چشمه ساران زیاد و منتهی بکوهی میشود که از آن اشکنه

هنامند و انسمت کوه همدانست اهل سرکان اغلب میوه های خود را بدوش گرفته از گردنه اشکنجه بهمدان
میبرند و میفروشند و در وقت عصر مراجعت بسرکان مینمایند کوههای این ناحیه کلا از بابت چشمه سار و
لالههای الوان و علفهای خوب بطرح انظار است کنار چشمه سارها توتهای زیاد میروید نخود خود روهم
در این کوهستان پیدا است و شبنم تنگی دارد شبیه بجوهر گوگرد دانههای نخود سیاه است

چاران از قرای نیشابور و در شش فرسخی بلده در دامنه کوه در سمت علیای قریه موشان واقع
زراعت آن بعضی از قنوات مشروب میشود برخی از آب رودخانه قریه کرونه اسفریه قدیم النسق و هوایش
در زمستان و تابستان معتدل بیست و پنج خانوار سکنه دارد زراعتش صیفی و شتوی و سکنه گوسفند
زیاد دارند

چاران از قرای بافت رجان کرمانست

چاران بیگلرخان متعلق بجزل و در طرف غربی نهاوند در هشت فرسخ و نیمی واقع جزئی ملکی است
محل دو سه جفت کاو جنگل هم دارد از بابت تره یکی بلرستان خالی از سکنه است چشمه کوچکی در این محل
هست که جزئی آب از آن جاریست کوه آن خرس و خوک و قوچ و میش دارد آخر خاک جزل است که بعد خاک
کرمانشهان و لرستان اتصال مییابد

چاران بیگمرزاخان تا چاران سابق الذکر نیم فرسخ و آن نیز جزئی ملکی است محل دو سه جفت
عوامل جنگل هم دارد زراعت میشود چون مرتع خوبی دارد گاهی ایلات با نجا میایند در سایر حالات مثل
چاران بیگلرخان است

چاران یکی از بلوک توابع مشهد مقدس و از سمت شمال محدود است بخاک قوچان و از طرف
جنوب بمیان ولایت و در از سمت غربی و جنوب غربی بکلمکان و شاندیز و از جهت شرقی برادکان رودخانه
چاران دو رشته است یکی رودخانه که از نیشابور می آید و منبع ان قریه ای است دیگری از سمت نیشابور
که منبع ان اخلمد میباشد قصبه چاران خرابه و سی صد خانوار باقی مانده در بلوک چاران اثار قلعه
خرابه شهری پیدا است گویند منسوب بمنوچهر خزاعی افراسیاب و آباد کرده اوست

چاررود از قرای کاشانست

چارسرخ قریه ایست از رجام نفرها یکصد نفر سکنه دارد

چارسفاوه از قرای کوهکیلویه فارس است

چارناد از قرای بلوک سرچاهان فارس است

چاروپه از مزارع بلوک کوهپایهٔ کرمانست

چاروپه از مزارع کوهستان فارس است

چاره اسم یکی از جویهای سرابی تویسرکان است و محلی است از اراضی مرغوب سرابی در جنب رود کزند واقع و از تویسرکان تقریباً هزار قدم که سربالا میروند امامزادهٔ بالای تپه واقع است موسوم بامامزاده اسمعیل از اولاد بلافصل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و دو هزار قدم که از این امامزاده دو تپه سرازیر شوند کوهی است که از اقلند دست امینا مند مکانیست در کمال لطافت هوا بالای این تپه که میروند جمیع تویسرکان در مد نظر است و اگر در اینجا عمارتی سازند منظر آن بی نظیر خواهد بود ما بین این تپه و امامزاده تپه ایست که از اسفری میگویند ملکی خورده مالک و اراضی آن مرغوبتر از سایر اراضی سرابی است

چناری دهکده ایست از نهاوند در طرف غربی و در سه فرسخی شهر واقع در پایین کوهی متصل بکوه گرو پنج شش چشمه کوچک دارد که آب جمله بقدر نیم سنگ است غالب اراضی این دیم کار است و آبی کم محل بسنت خشکاو در کوه ان از وحوش خرس و کراز و از طیور کبک پیدا میشود اراضی آن پستی بلند و تقریباً دویست نفر جمعیت دارد

چناری متعلق بقاپاناتو بایر است

چنبرغربال از قرا و مزارع بلوک چناران مشهد مقدس است واقع در سمت قوچان

چنبری از قرا و مزارع طبس واقع در جلگه قدیم النسق هوایش معتدل ابش از قنات محصولش گندم و جو و تریاک میباشد

چندلا از قرای سواد کوه است هشت خانوار سکنه دارد

چنکل از قرای تربت حیدریه است خالصه دیوان اکثر طوایف و ایلات بلوچ و ایلات دیگر اینجا اقامت میکنند زراعت آن از آب کال سالار مشروب میشود باغات ندارد سکنه آن تقریباً هشتاد خانوار

چنکاس از قرای ابهر رود زنجان قدیم النسق و ملکی نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا و از دو دانگ مشهور به بیره بند است چهل خانوار سکنه دارد محصولش غله دیمی و آبی است که از رود ابهر و آباد مشروب میشود باغ ندارد مراتعش پر آب و علف و در وسط کوه واقع هوایش بسیار سرد ایل شاهسون ابانالو در آنجا ییلاق مینمایند

چنکو از قرای بیجاس رود زنجان خالصه دیوان قدیم النسق پنجاه خانوار سکنه دارد زراعت غلش

از یک رشته قنات و یک چشمه مشروب میشود حاصلش غله دیمی و آبی

چکوره از قرای خرقان قزاکوزلو است زراعتش نصف آبی و نصف دیمی باغات و میوه جات زیاد دارد یکصد خانوار در این قریه سکنا کنند

چکوری از قرای سجاس رود زنجان خالصه دیوان و قلیم النسق سی خانوار سکنه دارد محصولش غله آبی و دیمی از آب رود خانه مشروب میشود دو چشمه آب هم دارد پنبه کاری مینمایند هوایش ییلاق است

جوابین از قرای بلوکات مضافات بندر بوشهر طول آن از مغرب بمشرق بیست فرسخ عرض متفاوت یعنی از شش فرسخ الی هشت فرسخ اراضی شوره زار و رملی هندوانه دیمی بسیار خوب در اینجا عمل میآید سکنه عبای شتری بسیار اعلی میبافند

جواجان اسم قریه ایست در بین راه تنکابن بلاهیجان

جواداباد از مزارع عرب آباد سیرجان کهنه میباشد

جواداباد از قرای ورامین طهران است

جواران از قرای رابر و اسفندقه کرمان است

جوارده از قرای دماوند است و پانزده خانوار سکنه دارد

جواله مزرعه ایست از مزارع رودآور تویسرکان یکصد و سی جریب اراضی دارد بدون عیب ملکی مرحوم میرزا شفیع تویسرکانی و موقوفه حضرت سید الشهداء علیه السلام است

جواندان بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست در فارس

جوباد از مزارع طبس مسینا من محال تابعات قلیم النسق آبش از قنات هوایش معتدل است پنجاه خانوار سکنه دارد

جوبادام از قرای رابر و اسفندقه کرمان است

جوبار مخفف جویبار و از قرای کرمان است در پنج فرسنگی شهر در طرف جنوب آن واقع قریه معتبر متنزهی است آباد و از چهارصد باغ دارد و فواکهش نیکو است دو قنات که یکی موسوم بکوهر ریز و دیگری معروف بکوثر ریز است آب هر دو بعذوبت موصوف جوبار را مشروب میسازد مزاری در این قریه میباشد که انرا مزار شاهزاده حسین میگویند و مردم انرا زیارت میکنند در حوالی انمزار مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک کاروانسرا و بازاری و باغچه موسوم بباغ فردوس ساخته و اباد نموده و بفاصله قلیل مزرعه احداث کرده و انرا اسمعیل اباد نامیده که مشتمل است بر باغات وسیع و عمارات رفیع ابنیه و قنات

در جوبار نیمل میباشد و بیست خانوار در جوبار ساکن زیرا که نفوس آنها تقریباً هزار و دویست نفر میباشد

جوبار صاحب معجم البلدان گوید این لفظ بمعنی نهر آب است (مقصود جوی بار است) چند محل موسوم باین اسم است اولاً جوبار یا جوباره محله ایست در اصفهان ثانیاً قصبه ایست نزدیک هرات ثالثاً قریه یا محله ایست از جرجان رابعاً قصبه ایست نزدیک مرو

جوبان نیز صاحب معجم البلدان گوید اصل جوبان کوبان میباشد و آن قصبه ایست نزدیک مرو

جوبانی محلی یا محله اسم محوطه ایست نزدیک شهر کرمان بمعنی گوسفندداران در آنجا هستند که شهر و ماست که سفندان خود را بشهر آورده میفروشند

جوپایان از مزارع میان ولایت مشهد مقدس است در هشت فرسخی شهر واقع بیست خانوار سکنه دارد از آب رودخانه کشف رود مشروب میشود هوایش معتدل میباشد

جوب کسب اسم یکی از راههای قوچان است باراضی ترکمان نشین

جوب بشت از قرای بلوک چاران است سمت قوچان

جوبر صاحب معجم البلدان گوید جوبر قصبه ایست نزدیک نیشابور

جوبرقان صاحب معجم البلدان گوید جوبرقان اسم رستاقیست از خاک اصطخر که دارالحکومه اش مشکان میباشد

جوبره نیز صاحب معجم البلدان گوید جوبره مخفف جوباره است که اسم یکی از محلات اصفهان میباشد

جوبق صاحب معجم البلدان گوید این لفظ بمعنی خانه و سرائیست که مسافرین در آن منزل میکنند ابوسعد گوید جوبق هم مینویسند و در لغت فرس بمعنی زمینی است که در آن چوب میکارند نیز بمعنی کاروانسرا است و چند محل باین اسم موسوم است اولاً جوبق مرو ثانیاً جوبق نیشابور ثالثاً جوبق حوالی نسف

جوبق از مزارع میان ولایت مشهد مقدس در چهار فرسخی شهر واقع آبش از رودخانه کشف قدیم النسق هوایش معتدله و از ده خانوار سکنه دارد

جوبناباد صاحب معجم البلدان گوید جوبناباد را جوبناباد و جوبم آباد نیز میگویند و آن قصبه ایست پهلوی بلخ

جوبین بعضی گویند جوبین شهری بوده از ابنیه کیانی و برخی نسبت بنای آنرا ابهرام چوبینه میدهند

بهمان کوه بهچوبین در زمان صفویه خراب شد و پس از خرابی قلعه دران بنا ساختند در عهد خاقان
مغفور فتحعلیشاه طاب الله ثراه حسینخان حاکم بلوکات ملایر بنای آن قلعه را نیز خراب کرد که حالا هم آباد است
بعد از آن مرحوم شیخ علی میرزای معروف بشیخ الملوک بملایر آمده در چوبین بنای شهر گذاشت این شهر موسوم
بدولتآباد شده قاعده و دارالحکومهٔ ملایر گردید در دولتآباد سه مسجد هست یکی از بناهای شیخعلی میرزا
که آباد و محل تدریس و تحصیل طلاب است یک مسجد هم از بناهای حسینخان است که حالا بکلی خراب میباشد مسجد سیم
در این عهد ابد مهد در حکومت نواب والا اعتضاد السلطنه وزیر علوم و معادن میرزا اسد الله خان نایب اول
وزیر علوم که نیابت حکومت ملایر را داشت بنا کرده و موقوفه جزئی دارد بازار و حمام و کاروانسرای شیخ
الملوک بنا نموده که رو به خرابی است سه حمام و یک کاروانسرای اربابی هم در دولتآباد هست پنج محله
این شهر راست که یکی موسوم بزوراباد و یکی دولتآباد که رعایای خالصه مینشینند یکی محله فراهانیها یکی
محله زندیه یکی محله دروازه ازنا و جمعیت این شهر تقریبا هزار خانوار است چهار قنات خالصه و سه قنات
اربابی دارد دولتآباد تا ابتدای احداث دولتآباد جزو عدت خالصه نبوده از نو قنات خالصه شده اغلب زراعت
اینجا آبی و جزئی دیم کاری دارد قریب ششصد جریب باغات خالصه است پانصد جریب هم باغات اربابی
دارد مسکن سکنهٔ شهر در دامنهٔ کوه است در سمت شرقی شهر کوه سختی سنگی است معروف بکوه ...
کوه زمین دیم زار است از جنس شکاری کبک بسیار دارد چشمه آب در این کوه نیست سمت شمالی
شهر کرم کوه است در طرف مشرق مابین اینها و کوه دربندی است که عرض آن پانصد قدم بیشتر نیست
قریه ازنا و خالصه در همین دربند واقع است چهار قنات خوب دارد کوه بشکل مثلث است که زاویهٔ
آن بالای دولتآباد و از سایر کوههای اطراف مرتفعتر است در سمت شرقی نیز دربندی است که عرض
آن یکهزار و پانصد قدم میشود در درهٔ مابین زان و جوزان اینکوه بریده شده است از ناوله در آن دره
واقع میباشد و قریه خوبیست دیده مخصوصا از انگور شیره و سجوق و باسلوق خوب عمل میاورند
طرف شرقی آن کوه لشکر دراست که سلسلهٔ آن رو بمشرق کشیده شده و از جبال معظم و متصل بکوههای
کزاز و عراق و شاهکوه میباشد کبک و ارغالی و بز فراوان دارد پلنگ هم در اینکوه دیده میشود
سمت جنوبی کوه لشکر در دره کمازان میلشین و بعضی از دهات خالصه است و دهات بسیار دیگر نیز میباشد
سمت شمال دره مابین زان جوزان است از هر دره دو رودخانه کوچک جاری است که از مشرق ابتدا کرده
رو بمغرب رفته از قریه دم شاطر و قریه هزار جریب پایان بجنوب برگشته از دربند طاهر گذشته بجلگهٔ نهاوند
میرسد و در وسیج برودخانهٔ گاماسب میریزد باز رود بمغرب جریان یافته تا ازغزل و قریه کرم رس میگذرد

و بسیاری از آثار مرحوم محمد علی میرزای معروف بدولتشاه ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه طیب الله مضجعه در این شهر است

و بجلگه

جو

بجلکه جمپال از بلوکات کرمانشهان میرسد کرم کو از مشرق بمغرب کشیده شده و منتهی بکوه میشا
تویسرکان والوند همدان کردیده هوای دولتاباد نسبت بدهات کرم استخندتی و حصاری داشته
که حالا خراب میباشد و آسیا دارد که یکی خالصه و دیگری اربابیست
مسافت ملایر بنهاوند و بروجرد و تویسرکان مساویست یعنی از ملایر بهریک از این سه بلد شش فرسنگ
است تا همدان نه فرسنگ

چوبین از طهران که بمشهد مقدس میروند درمیانه داورزن و مهر یکی از قرای واقعه در طرف
راست راه چوبین است

جوتوبه از مزارع رابر و اسفند قه کرمانست

جوتیغ از قرای بستانست بیست و دو خانوار رعیت دارد

جوج اسم قریه ایست از داغستان در ناحیه عندال نادرشاه افشار در حوالی این قریه جنک
سختی با جماعت آوار که در جبال واقعه در اقصای داغستان ساکن باشند نموده است

جوخان صاحب معجم البلدان کوید جوخان شهر کوچکی است نزدیک طیب در قلمرو اهواز

جودانه از طهران بمشهد مقدس که میروند درمیانه ارمیان و میامی در سمت راست راه یکی از دهها
موسوم بجودانه است

جودرز صاحب معجم البلدان کوید جودرز معرب کودرز است و ان اسم قلعه ایست در فارس
که انرا جودرز صاحب کیخسرو بنا نموده و واقع در بلوک کامفیروز در محلی که شهریه نامیده میشود بسیار
قلعه محکمی است

جودقان بعقیده صاحب معجم البلدان قریه ایست نزدیک باخرز در خاک نیشابور

جودهه نیز بعقیده صاحب معجم البلدان رستاقیست در کوهستان آذربایجان

جوراب صاحب معجم البلدان کوید جوراب قصبه ایست نزدیک به الجیم در جبال

جوران نیز صاحب معجم البلدان کوید جوران قصبه ایست نزدیک دروازه های همدان

جوربذ نیز بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست در نزدیکی اسفراین در خاک نیشابور

جورتان بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست نزدیک شهر اصفهان

جورجیر صاحب معجم البلدان کوید جورجیر محله ایست در اصفهان و مسجدی دارد که بهمین اسم موسوم است

جور صاحب معجم البلدان کوید شهریست در فارس در بیست فرسخی شیراز این شهر از اقلیم سیم طول

جوراب

قریه ایست از قرای ملایر حالا مصروف دیوان
در جنوب شرقی دولتاباد واقع
قریب دویست خانوار رعیت و
قنات معتبری دارد زراعتش آبی
و جزئی دیمی سه آسیا یکی خالصه
و دو اربابی در این قریه هست
قلعه معروف بقولاد قلعه مرحوم
شیخ علی میرزا بالای تپه ساخته که
حالا خراب است و یکی از سمت جوزان
آمده از جوراب میکذرد و داخل
رودخانه نزدیک میشود و لیکن حاصل
آنجا فایده نمیرساند مسافت آن تا
دولتاباد یک فرسنک قریب صد
و پنجاه جریب باغ و بیشه دارد

غربی آن هفتاد و هشت درجه و سی دقیقه و عرضش سی و یک درجه شهر بهشت آباد در جای با صفائی بنا شده
عجم انرا گور مینامیدند که بمعنی قبر باشد گویند عضد الدوله بویه مکرر باینشهر بتفرج میرفت لیکن از این مردم
گفتند ملک بگور رفت عضد الدوله اسم انجا را تغییر داده فیروزآباد کرد بنابر قول ابن قتیبه اردشیر بن بابک بن ساسان
اینشهر را بنا با این خرابادی بساخت و اردشیر خره نامید و اعراب خره را جور خواندند اینشهر را بوضع دارابجرد ساخته
و در اینجا یک اتشکده بنیاد کرد این پادشاه چند شهر دیگر هم ساخته که هریک را در موضع خود ذکر کنیم اصطخری گفته
اردشیر شهر جور را در زمینی که آب را که فراوان داشت بنیاد نهاد این پادشاه در حین مجادله دشمن
نذر کرده هرجا بر خصم غالب آید در آنجا شهری و اتشکده بسازد اتفاقا در محلیکه شهر جور بنا شده بر دشمن غلبه
نمود و فتح کرد بنابراین ابتدا زمین را خشک انداخته و شهر جور را بساخت اینشهر ببزرگی و عظمت اصطخر است
باروی معتبر و چهار دروازه دارد در مرکز شهر در دکه یک مسطحه بنای عالی نموده که اعراب طربال و عجم
ایوان مینامیدند و انهم از بناهای اردشیر و انقدر مرتفع است که طرف اعلای ان بر تمام شهر و حوالی مشرف
میباشد در طرف روبرو بالای کوه نهری جاری و شبیه کرده بود که از این نهر اب باتشکده که در بالای
مسطحه دایر بوده میامده الا بناهای روی مسطحه خراب است و مصالح ان را در جاهای دیگر بکار کرده اند [illegible]
اصطخری گوید شهر جور بنهایت معتبر و یکفرسخ زیاده دور شهر هم عمارات و باغات و بساتین است
مسافت اینشهر تا شیراز بیست فرسخ میباشد در جور گل سرخی هست ممتاز موسوم بجوری که کمال خوبی را
دارد و رنگان روشن و سرخ و ستری شاعر در حالتیکه مدعی بر این شده که خالدی ابیاتی از اشعار
او را سرقت نموده گوید

قد انست العالم غاراته — فی الشعر غارات المغاویر
اثکلنی عند فواف غدت — ابهی من العبد المناطیر
اطیب من نسیم الصبا — جاءت بریا الورد من جور

اما فتح عساکر اسلام اینشهر را احمد بن یحیی بن جابر از قول جمعی از فضلا نقل کرده گوید جیش عرب مکرر
باینشهر یورش برده و بمقصود نرسیدند تا اینکه برحسب اتفاق عبدالله بن عامر آنرا متصرف شد تبیین
انکه روزی یکنفر مسلمان نماز میخواند و در پهلوی خود خرجینی داشت که نان و گوشت در آن بود از
قضا سگی رسید و خرجین را ربود و فرار کرد مسلمان عقب آن سگ رفته بیک مدخل مخفی که بشهر
راه داشت رسید و چون بر این مدخل وقوف یافت عساکر اسلام بهدایت او از همان مدخل بشهر ورود
کردند و شهر را گرفتند بعد عبدالله بن عامر قصد اصطخر کرد و انجا را یورش و غلبه گرفت لیکن بعضی

از مصنفین گفته‌اند جور بعد از اصطخر مسلمانان شد

محمد مجدی می‌نگارد وقتیکه اسکندر ایران را فتح کرد چون دید فیروزآباد بواسطه محل مستحکمی که در
وسط کوهها دارد آنقدر حصین است که ممنوع اندازه منصرف شود لهذا آب تنگو رودخانه خنابفقان
را که مانده ان صحرا را در آب مستغرق ساخت و سیصد سال بعد آنجا بشکل مرداب شد اردشیر بابکان
خواست آن صحرا را خشک بنماید که شهری بنا کند مهندسین باهارت را خواسته مشورت کرد و بقول
العمل ایشان اول یکی از قطعات کوههائی را که بمنزله بدنه مرداب بود سوراخ کردند همینکه نزدیک شد
سوراخ باب برسد در بدنه آن قطعه کوه دو میخ آهنی بزرگ کوبیدند و باز نجیرهای بسیار آهنی محکم
آویختند که عمله‌جات در آن بنشینند و کار بکنند تا وقتی که بآب برسند فوراً ایشان را با زنجیر بالا بکشند
که خفه نشوند ولی از بدبختی با آب که رسیدند فرصت اینکار را نیافتند و آب زنجیرها را پاره و عمله‌جات
را تلف کرد هنوز در بدنه آنکوه میخ و حلقه دیده میشود که نصب است

صاحب نزهة القلوب گوید فیروزآباد از اقلیم سیم است در میان شهر عمارتی عالی ساخته و چندان
بلند کردانیده که هوایش خوش شده و از کوه بفواره آب بران بالا برده و کرد آن دکه عظیمی کرده
که آن عمارت را ایوان خوانند گویند بوقتی که اسکندر رومی فتح بلاد میکرد چنانکه بهمه طرف بتاخت
رفتن بگروه فیروزی با نیست و از فتح آن عاجز شد آب رود خنابفقان را از سر اول بگردانیده و
در آنجا داد تا آن شهر خراب شد و بحیره گشت اردشیر بابکان خواست آن بحیره را خشک کرداند تا بر
آنجا باز شهری بسازد براره (برازه) معمار طرف شکافتی برید و بوقت آب کشیدن زنجیری برمیان
بست تا سالم ماند آب قوت کرد و زنجیر بگسست و او را هلاک کردانید و سقف آن هر روز و کار فرو
می‌افتاد تا در وسط اردشیر آن زمین شهری ساخت و اردشیر خوره نام کرد عضد الدوله دیلمی
تجدید عمارت آن نمود و فیروزآباد خواند هوایش گرم و متعفن است آبش از رود خنابفقان می‌آید
و اکنون بآب برازه مشهور است که آبش خوشبو و بهتر از دیگر ولایات و مردمش متمیز و بصلاح
باشند

صاحب زینة المجالس گوید به هوای فیروزآباد بسبب مضر و غیر سالم میباشد از آب رودخانه
خنابفقان مشروب میشود که آب بسبب خوبی در آن تعمل می‌آید سکنه طبعاً متدین و ملایم هستند
مؤلف گوید فیروزآباد از بناهای اردشیر ساسانیست و از جاهای خوب بنا آثار خندق عریض و عمیق در
آن دیده میشود دیواری داشته که مو سو مناره بوده و عمارتی از سنگ ساخته شده که بجای گچ

با این پادشاه ازا
تعمیر کرده

سر به کار برده اند آثار آن هنوز نمودار است و مخصوصاً علامتی از درب عمارت مشاهده میشود
فیروزآباد در این عصر قصبه ایست که آب و هوای گوارا و سالمی دارد و باغات مرکبات اش بسیار است درخت
پناوی فیروزآباد بهار معطری دارد قرای آن جاد شت کوشک ده شیر سرمیدان ده خلوت کلک خوید
باغ شاه کلیسیان احمدآباد هرونی نودرون ده نوده بینه ولنبا دخونزجان امدآسپی کلک شاه مرد
نقش رستم در قلعه دختر است که در حوالی فیروزآباد در بالای کوه واقع شده حمامی دارد در دل کوه غاری
و طولانیست که یکنفر بزحمت داخل غار میشود وارد حمام که میشوند تاریک است صحن حمام را آب گرفته آن حمام
یکپارچه سنگ است طاقچه ها و جاهای پاکیزه در سنگ وضع و ساخته شده که همه را از سنگ بریده و بیرون
آورده اند مکان وسیعی در طرف دیگر است ظاهرا جامه کن حمام باشد دهلیزی دارد که از جامه کن بگرم خانه
میرود هنگام صعود ببالای کوه در بین راه بغاری میرسند که معروف بغار نرگسی میباشد در پهلوی غار
دو چشمه آبیست که از سنگ بیرون می آید آب چشمه ها گوارا و مکانی خیلی با صفا و خوش هواست بنای قلعه در
بالای کوه سخت از سنگ خارا و درخت بادام و اشجار جنگلی دیگر در اینکوه روئیده است قلعه محکمی است که در
قدیم الایام آباد بوده لکن عمارتش را بعد خراب کرده اند قلیلی از چهار دیوار قلعه باقی است و چهار طاق رفیع
نیز برپاست و گچی که در این عمارت بکار برده اند بسیار سفید و سخت است و در این زمان نظیر آن وجود ندارد
در طرف دیگر جائیست نقاره خانه معروف در دل کوه دو مجلس تصویر رسم شده و منقور است و این دو
مجلس دور از یکدیگر میباشد در مجلس اول صورت دو پادشاه یا یک پادشاه و ولیعهد است که حلقه
بدست گرفته عهد می بندند و پیمان میبندند و نفر چیزی کنده شده تقریبا مخروطی شکل و شبیه شمعدان
در پشت یکی از آن دو چهار نفر دیگر ایستاده که اولی آنها آدم کوچکی است نیزه بدست یک مجلس تصویر
دیگر نیز در دل کوه است که عبارتست از صورت سه سوار که هر یک نیزه بدست دارند و بر اسبهای آنها
برگستوان و یا دو نفر در مجادله اند هر یک نیزه بکمرگاه دیگری زده و یک سوار از اسب در غلطیده
و اسب یکسوار از پا در آمده و سوار میخواهد از روی اسب بجهد و سوار دیگر پیاده را در بغل گرفته
میرود و کلاه یکی از سوارها بشکل کلاه ساسانیان کروی میباشد از کوه که پائین می آیند
آتشکده هست که بنیر مهر موسوم است در جلو آتشکده یازده طاق زده اند و دهنه طاقها
عریض و بنای آنها رفیع است عرض دیوار زیاده از سه ذرع است الحق متانت و رفعت و وسعت
و استحکام این طاقها کمتر دیده میشود و ظاهرا نظیر آنها در هیچ جا بنا نشده باشد قرینه و منبت
و گچ بریهای قدیم هنوز باقی و برقرار است این بنا چهار رو دارد که در هنگام نشستن در این مکان

اطراف کوه و بیابان نمایانست و رکیمنا آب بسیار از هر طرف مثل دریا جاریست و در حوالی و میان آن
تا چشم کار میکند همه زار و اشجار بیشمار است و چندین چشمه با درخت بسیار در دو طرف دیگر میباشد چاه
عمیقی نیز در همان سمت میباشد میان چاه که نظر اندازند دریای مواجی بینند که از جریان آب زلال آن
استخراج اند که آن دریا بکدام سرزمین جاری میشود در هر بهار طاقها که بنشینند بزار و سبزه
و آب جریان چشمه ها جلوه و صفائی مخصوص دارد و در طرف دیگر آثار عمارات و ابنیهٔ غریبه که
در رزانت و متانت نظیر بناهای سابق الذکر بلکه ارفع و اوسع میباشد مشهود میگردد ظاهراً لا
خراب باشد این عمارات قبل از ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سالیان و قرون متوالیه
عتیقه آباد و آتشکده بوده و شب و روز مستمر در آن آتش شعله میکشیده است و از روز بنا
آتش آن منطفی نگردیده در آن تولد حضرت رسالت پناهی ص یکی از علامات این بود که این آتش بکلیه
خاموش شد و دریاچه بجای آتش نمودار گردید و اکنون مانند حوض مدوّری است اطراف آتشکده علاوه
بر چشمه سارها قنوات بسیار خوب در قدیم الایام بوده که حالا خراب است و هنوز این قنوات در تنک
کوهستان که در آنجا نیز آتشکدهٔ کوچکی بوده حال از آن بقیه و مقبرهٔ امامزاده مانندی ساخته اند
و زیارتگاه شده مردم آنجا بطلب حوائج می آیند

آتشکدهٔ فیروزآباد معروف بآتشکده فارس است و چون در این مملکت آتشکده باین اعتبار و عظمت
فارسیان نداشته اند ارباب سیر و فصحا هر جا ذکری از آن نموده آتشکدهٔ فارس گفته اند خواجه
علیه الرحمه گوید

سینه گو شعلهٔ آتشکدهٔ فارس بکش   دیده گو آب رخ دجلهٔ بغداد ببر

وجه تسمیه این آتشکده ببرم پیر از روی حقیقت معلوم نیست ظاهراً چون در بعضی السنه بود بمعنی آتش و
آتشکده است غرض از این لفظ آتشکدهٔ بهرام باشد یعنی بُرم و رم بوده و وَرم و رام که بهرام باشد و
بتصحیفات برم پیر گردیده و نیز چون بُرم بفارسی بمعنی تالاب است و چشمه علف مرغ است شاید این
محل در ابتدا بملاحظهٔ کثرت میاه و خضارت برم پیر گفته باشند یعنی آتشکده و تالاب بهر حال آتشی که اردشیر
بآتشکده عمارتی کرده بود آخر الامر آب ابنار دست انداز که خمخانه که از سنگ و ساروج با گل و آهک ساخته
بودند و اسامی دروازه های عتیقهٔ فیروزآباد از این قرار بوده دروازهٔ سمت مشرق موسوم بدروازهٔ مهر
دروازهٔ سمت مغرب بدروازهٔ بهرام طرف شمال دروازهٔ هرمز طرف جنوب بدروازهٔ اردشیر و قراء و حال
فیروزآباد هر یک از چهل خانوار تا دویست و پنجاه خانوار سکنه دارد و حاصلش برنج و حبوبات و برنج

شکار شکیک و دراج و تیهو و از وحوش خوک و آهو و آبش از رودخانه اما معارف فیروزآباد یکی ابوبکر
محمد بن ابراهیم مصنف فاضل ماهر است در علم انساب و تفسیر که در سنه سیصد و پنجاه و نه هجری وفات کرده
یکی ابوبکر احمد بن فتح حبشی فارسی است دیگری محمد بن داود و محمد بن خطاب و محمد بن حسن و اشهر از همه محمد بن یعقوب بن
محمد بن ابراهیم فیروزآبادی صاحب کتاب قاموس است

جور صاحب معجم البلدان گوید جور اسم محله ایست در نیشابور و از معارف این جور ابوطاهر احمد بن
حسین طاهر است فیلسوف معروف جرجان که در سنه سیصد و پنجاه و سه وفات کرده یکی ابوبکر محمد بن اسکاب
نیشابوری که در سنه دویست و شصت و هشت درگذشت و حسین بن علی که در سیصد و نود و چهار فوت
شده و ابوسعید احمد بن محمد و محمد بن یزید نیشابوری و ابوصالح محمد بن احمد که در سنه سیصد و چهل و یک
در اصفهان متولد شد و در جور نیشابور ساکن گردید و عمر بن احمد وغیره

جور نیز صاحب معجم البلدان گوید جور شهر کوچکی است از قهستان در سرحد بیابان از
آب قنات مشروب میشود باغات اطراف آنرا احاطه نموده

جُوکَر بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست در نزدیکی اصفهان

جورا از قرای ساوجبلاغ طهرانست

جود از قرای لنگه و سراب رود طهرانست

جورد از قرای لواسانست

جوردین از قرای ورامین طهرانست

جورنهب از قرای ساوجبلاغ طهرانست

جورنق از قرای محال زنجان رود زنجانست قدیم النسق هوایش معتدل محصولش دیمی و
آبی که آب رودخانه که از سایر قراجات مشروب میشود

جوبزق از قرای طارم و در کنار سفید رود واقع زراعت آن آبی و از قنوات مشروب میشود
یکصد و نود خانوار سکنه دارد گرمسیر است

جورق از قرای زنجیره در دامنه کوه واقع جزئی باغات و زراعت دارد که با آب
قنات مشروب میشود شانزده خانوار سکنه آن میباشد

جوروبه از مزارع دشتابی کهانست

چوره باد از قرای زنجان رود زنجان قدیم النسق محصولش دیمی و آبی رودخانه کوچکی

از میان قریه چهار دیه که آب آن از چشمه‌سار است حاصل صیفی و بعضی اراضی از آن رود مشروب میشود منبع این رود از دیزه است که موسوم به اشقلو ده سی میباشد تقریباً ثمن فرسخ راه باغات دارد در کوهسار این قریه مرتع و چمن و چشمه‌سار خوبی هست هوای آن ییلاقی است

جوره خان از مزارع محال ابهررود و زنجان قدیم النسق زراعت آن غله دیمی و آبی که از آب قریه باغ چشمه‌سار خود مزرعه مشروب میشود هوایش معتدل است

جوریه علیا از مزارع ناحیه سرهنیه قاینات قدیم النسق آبش از قنات هوایش ییلاقی است

جوریل از مزارع طبس مسنا من محال قاینات قدیم النسق آبش از قنات هوایش معتدل سکنه‌اش شش خانوار

جوبیز از راهها و قراولخانه‌هائیست که در سمت مشرق و شمال بجنورد مابین خاک زعفرانلو و شادلو واقع است

جوبن صاحب معجم البلدان گوید جوبن شهریست از کرمان با زاویهای متعدد و جمعیت زیادی دارد

جوزار اسم قریه ایست در ابتدای خاک خلج قم در صورتیکه از عراق بقم بیایند

جوزان از قرای ملایر است قلیچ خان سرتیپ مالک سابق این قریه قلعه در اینجا بنا کرد مشتمل بر بیوتات و حمام گویند سی هزار تومان مخارج آن قلعه شده اینک خرابست قریه سیصد خانوار رعیت و هزار و پانصد جریب باغ و بیشه و قنات و رودخانه دارد اغلب زراعت جوزان آبیست و قدری دیم کاری این قریه را مزارع متعدده است از جمله اوضامز که شکارگاه خوبی میباشد کوهی دارد موسوم بلشکردر معروفست در زمان کیخسرو نزاعی در اینکوه واقع شده و بدین واسطه موسوم بلشکردر شده غاری در اینکوه هست مشهور بغار کیخسرو و عامه بر اینند که کیخسرو در این غار غایب شده و گویند روز یازده که مزرعه ایست در دامنه شمالی کوه لشکردر و جنوبی مانیزان چند درخت و آثار قدیمی که دیده میشود قبر کیکاوس در آنجاست بالجمله در کوه لشکردر معدن سرب خوبی موجود است شکار میش در اینکوه فراوانست مرتع خوبی دارد در بهار ایلات بجهة تعلیف بینجا می‌آیند آب و هوای این بسیار خوبست جوزان پائین در مانیزان و در همین دره واقع است کوه لشکردر سمت جنوب این دره و کوههای بابا رئیس و قالی باف و غیره که فاصله خاک تیره (چرا) ی عراق است در حد شمالی این دره از مشرق بمغرب کشیده شده در قریه جوراب خالصه اربابان داخل رودخانه ملایر میشود ابتدای این دره از گلگل و از قریه گاسا میباشد دهات خوب در این دره هست

جوزان از مزارع کوهستان زرند است آبش از قنات میباشد

جوزان نوکی اسم قریه ایست از مزارع قاینات قدیم النسق از بلوکات مشرویه مشتمل چهار خانوار سکنه دارد

چوزچال از قرای استراباد در میان دهنه در بالای کوه واقع شده آبش از چشمه هوایش ییلاق چهل و یک خانوار جمعیت دارد ییلاق اهالی کتول میباشد

جوزجان از قرای داراب‌جرد فارس است

جوزجان و جوزجانان صاحب معجم البلدان کوید که لفظ اسم یک ناحیه بزرکیست در خطه بلخ مابین شهر بلخ و مرو الرود واقع دار الحکومه این ناحیه یهودیه نام دارد سایر شهرهای معتبر این ناحیه انبار و فاریاب و کلار است یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام در اینجا کشته شد مداینی کوید وقتیکه احنف بن قیس سردار قشون اسلام در طخارستان با دشمن مقابل شد یکقسمت از قشون طرف مقابل در جوزجان جمع شدند اقرع بن حابس تمیمی بدفع ایشان مامور شد و بعد از چند فقره جنک که خیلی از مسلمین مقتول شدند عاقبت دشمن مضمحل و جوزجان در سال سی و سه هجری مسخر شد و کثیر بن غریر شاعر کفته است

سقی مزن السحاب اذا استهلت مصارع فتیة بالجوزجان
الی القصرین من رستاق خوط اقادهم هناک الاقرعان

در تاریخ عتبی چنین مسطور است که ولایت جوزجان در مدتها ایام آل سامان آل فریغون (فریغون) را بود و ابا عن جد بمیراث برسیده و از سلف بخلف منتقل کشته و مکارم ایشان زیاده از اندازه اوهام و افهام و اکناف اعطاف ایشان مقصد غربا و ادبای اطراف و اماثل و افاضل باحسان انها مایل آمده و ابو الحرث احمد بن محمد غره دولت و جمال الجمله آنها بود با همتی عالی و نعمتی متعالی و امیر سبکتکین کریمه از کرایم او از بهر پسر خود سلطان یمین الدوله خواسته بود و او دختری هم از بهر جلال ناصر الدین از بهر پسر خویش ابو نصر حاصل کرده و اسباب محبت از جانبین مستحکم کشته و چون ابو الحرث وفات یافت سلطان ولایت (جوزجان) را بر پسر او ابو نصر مقرر داشت تا چهار صد و یک وفات کرد بدیع همدانی و ابو الفتح بستی و دیکر شعرای عصر در مدح ایشان قصاید غرا و منثورات پرداخته اند

جوزدان یاقوت حموی کوید جوزدان را اهل اصفهان کوزدان تلفظ میکنند و آن قصبه بزرکیست نزدیک دروازه های اصفهان

جوزدان از قرای حومه اصفهان است و اهالی انرا جوزان میکویند

جوزر از مزارع قریهٔ سرکان تویسرکان در دره دستهٔ میان رودان که از مزارع آنهاست
واقع تقریباً دویست جریب اراضی و چهل و هشت جریب باغ دارد بالای میان رودان که کنار جاده
سرکانست امامزاده‌ایست موسوم بامامزاده عبدالله و مشهور بامامزاده بینوا وجه تسمیهٔ آن به بینوا اینکه
سابق مرقد و گنبدی نداشته درویشی مجرد معروف به بینوا بر خود حتم نموده که بنائی در آنجا بگذارد
قریب هزار تومان بمرور از اهل ولایت پول گرفته بمصرف بنای آن رسانید و خود نیز مثل عمله‌جات
بلکه بیشتر کار میکرد انصافاً خیلی زحمت کشید تا این بنا را اتمام کرد زیاده از بیست سال نیست که درویش
بینوا فوت شد و در یکی از زوایای همین امامزاده مدفونست این امامزاده باغچه دارد و چون جائی باصفا و
معتدل الهواست در بهار و تابستان درویش خیلی باین محل میایند و هر قدر میل دارند اقامت مینمایند
بقدر دویست قدم که از امامزاده بالای کوه میروند چشمه ایست که قلیل آبی دارد استخری در زیر چشمه
ساخته اند بعد از پر شدن آب از رها کرده ثلثی از آن باغچه را مشروب مینماید بسمت یکه جوزر رود
سرکانست که رودخانه از میان این اراضی میگذرد

جوزق صاحب معجم البلدان گوید جوزق اولاً قصبه ایست در حوالی نیشابور ثانیاً قصبه ایست
نزدیک هرات

جونقان نیز صاحب معجم البلدان گوید جونقان اولاً قصبه خاک همدانست ثانی اسم کوهیست در حلوان
که مسکن اکراد است

جوزقان قریه ایست قدیمی من محال الخراسان از بلخ هوایش معتدل میباشد از آب قنات مشروب میشود
جوزک از قرای جدیدهٔ بجنورد آبش از چشمه زراعتش دیم هوایش ییلاقی پانزده خانوار سکنه دارد
جوزم از قرای شهر بابک است
جوزوئیه از مزارع کوهستان کرمانست
جیزول از قرای سجاس رود زنجان قدیم التسوخالصه دیوان هفده خانوار سکنه دارد محصولش
غله آبی و دیمی از آب چشمه مشروب میشود درختش منحصر به بید
جوزی از قرای کلهردار فارس است
جوسف صاحب معجم البلدان گوید صحیح این لفظ را نمیدانم چیست بهر حال قصبه ایست خراب در قهستان
و محتمل که متعلق برستاق فهلو (پهلو) در خاک اصفهان که متصل بخاک کرمانست باشد بعضی جوسف و جور را
یک محل دانسته اند

ج و

جوسف از مزارع کوهبنان کرمانست

جوسقان صاحب معجم البلدان گوید جوسقان قصبه ایست از اسفراین و اکنون در نزدیک شهر آن جوسقان که میتوان آنرا یکی از محلات شهر شمرد سکنه جوسقان را کوشکان مینامند

جوسق نیز صاحب معجم البلدان گوید جوسق اولا قصبه ایست در نزدیک ری ثانیا نام قلعه ایست در فرغان متعلق بری ثالثا نام محله دیگری است در حوالی ری که آنرا جوسق الخلیفه مینامند

جوش بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست نزدیک طوس

جوش نیز بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست از نواحی اسفراین

جوشان از قرای خبیص کرمان است

جوشقات از قرای اباده و اقلید است

جوشقان قلعه ایست در بجنورد آبش از چشمه زراعتش آبی هوایش ییلاقی سکنه اش پانزده خانوار

جوشقان قلعه ایست قدیمی در اسفراین نزدیک بشهر کهنه و در سمت مغربی شهر واقع جای پانزده جفت گاو آب آن از رودخانه سی و پنج خانوار سکنه دارد

جوشقان از قرای معتبر کاشانست در چهار فرسخی شهر واقع از آب رودخانه و چشمه نیز و قنات مشهور بحسین آباد مشروب میشود زراعت شتوی آنجا گندم و صیفی عمده جوزق و بعد از آن کرچک و اگر چه اراضی آن رشوه خوار است طوری پنبه کاری میکنند که یکمن بذر آن پنجمن جوزق میدهد سایر چیزها هم بقدر کفاف سکنه بعمل میاید باغات آن عمده انار و انجیر سرخ است چلوار نیز دارد عده نفوس جوشقان تقریبا پانصد و پنجاه و شش نفر است معدن سنگ مرمر هم در جوشقان میانه انجیر بید و شیرلید و فرح اباد مرحوم امین الدوله فرخ خان است و سنگهای سفید صاف بقدر دو ذرع عرض و دو ذرع طول دارد

جوشقان یکی از قرای خمسه کاشان المحال از اعمال ولایت کاشان محسوب ما بین جنوب و مشرق این شهر واقع هوایش بسیار ییلاقی است مایل بسردی و الحال تیول نواب والا معتمد الدوله وزیر عدلیه اعظم است محصولش غله و غیره است که نهر جوی منشق و اراضیش مرتع اغنام است و لبنیاتش

جوشیر از مزارع کوهستان اقطاع کرمانست

جوفریش بجیم معروف از مزارع میان ولایت مشهد مقدس در سه فرسخی و نیمی واقع قدیم النسق آبش از قنات پنج خانوار سکنه دارد

جوقان از مزارع چناران زعفرانلو است

جوقان (یا جوغان) صاحب معجم البلدان گوید جوقان قصبه ایست متعلق بجرجان

جوقراغل قریه ایست از محال اتک دره جز من محال خراسان سکنهٔ آن چهل و هفت خانوار میباشد

جوقلک آباد جزو محال نرماشیر محسوب میشود پیش از این شهر معظمی بوده ولی حال سه قریه در این محل هست یکی قلعه خان که املاک زیادی دارد دیگری علی آباد و یکی هم جوقلک آباد رعایای این قریه صد و سی و هشت خانوارند که علاوه بر زراعت مالداری هم میکنند و زراعتشان همه چیز بعمل می آورند

جوقه بور از قرای دشتی فارس است

جوقین قریه ایست از محال ابهر رود زنجان هوایش معتدل محصولش غله دیمی و آبی رودخانه کوچکی دارد که از چشمه سار جاری میشود صیفی هم در جوقین بعمل می آید

جوقین از قرای شهریار طهران است

چولک از قرای ممسنی فارس است

چوکی (یا چولک آباد) شهریست که نادرشاه ما بین ابیورد و کلات بنا کرده وجهه بنا کردن نادرشاه اینشهر را در اینمحل این بود که در اینجا متولد شده بود بعد از نادرشاه اینشهر خراب شد شخصی از طایفهٔ افغان ساکن هند که از هندوستان تا قزوین التزام رکاب نادری داشته و در این شهر اجازهٔ زیارت بیت الله الحرام شرفها الله تعالی خواسته و رفته و تفصیل مراجعت نادرشاه را از هندوستان تا قزوین در رساله نگاشته که آن رساله را در دست داریم و جای افسوس است که اسم خود را اظهار ننموده خلاصه اینشخص گوید نادرشاه بکلات آمد و جواهر و نفایسی که از هندوستان آورده بود در کلات گذاشته و بطرف مشهد مقدس عازم شد و راه را کج کرد که از مولودگاه خود عبور نماید مولودگاه نادری دهی است ما بین کلات و ابیورد در همان نقطه که نادرشاه فاتح بوجود آمده مسجدی بنا شده که بالای گنبد و سر کاسه از طلا بر روی هم نصب شده است (مقصود سر گوی طلا میباشد) بالای کاسه اخری شمشیری از طلا نصب کرده اند و آن علامت اینست که از این محل است که شمشیر بیرون آمده و وقتی که این بنا باتمام رسید معمار معطل ماند که تاریخ بنا را در بالای در بنویسد یا تاریخ تولد شاه را برای رفع تردید مطلب را بعرض رسانید نادرشاه تبسم کرده گفت هنگام تولد من در کلات و ابیورد بلکه در تمام خراسان این قدر طلا نبود که یکی از گوهای بالای گنبد اینمسجد را بسازند تا چه رسد بخانواده و طایفهٔ من که فقیر و پریشان حال بودند و این فقره بر هیچکس پوشیده و مخفی نیست

چیز اینست که تاریخ اتمام مسجد را بنویسید نیز آنکه علاوه بر مطلب مذکور تاریخ تولد من مجهول است ومن
خود درست و بطور صحت و یقین سال ولادت خود را نمیدانم خلاصه نادرشاه شهری در مولودگاه
خود بنا کرد که شبیه بشهر شاه جهان آباد هندوستان بود اما کوچکتر و نهری از وسط بازار
بزرگ اینشهر جاری میباشد ابتدا این بلده موسوم و معروف بمولودگاه بود اما اینشهر خالی از سکنه
میبود زیرا که نمیخواست بجبر و عنف احدی را بآنجا برده و سکنی دهد تا بعد از آنکه خوارزم را فتح نمود
اسرای زیادی از آن مملکت گرفته آنها را کوچ داده و در شهر مولودگاه ساکن کرد و از آنوقت این بلده
موسوم بچوک آباد شد یعنی شهر پر جمعیت از هر گروه و طایفه نیز معروفست که هفت هزار نفر اسیر که
نادرشاه از مملکت خوارزم بخراسان آورده بود از قلعه بود در خوارزم که چوک آباد نام داشت چون
این جمعیت را در شهر مولودگاه جا داد این بلده موسوم بچوک آباد شد

چوکار قریه ایست از محال ابیورد در سمت شمال شهر واقع قنات خوبی دارد اغلب زراعت
این قریه آبی است زراعت دیم هم دارد حمام و مسجد و یخچال الحقیر البناء چوکار در دشت سکنه در جلگه
مسکن دارند و قریب پنجاه خانوار رعیت میباشند هوای چوکار معتدل صیفی کاری و بستان کاری
در آن مینمایند خربزه خوب چوکار میشود مسافت آن تا دولت آباد سه فرسنگ است

چوکان بعقیده صاحب معجم البلدان شهر کوچکی است در فارس در یک منزلی نوبندگان

چوکان از قرای بلوک خواجه فارس است

چوکانلو از قوچان (خبوشان) و آنچه از قنات سکنه اش چادرنشین و مالدار و پنجاه
خانوار میباشند

چولاستان یکی از محلات قصبه تربت کاشمر است که بزرگی و جمعیت این محله با همه محلات قصبه مساوی است
در سمت شمال شهر واقع در این محله مدرسه ایست طایفه محکم البناء گویند از بناهای شیخعلیخان زنگنه است که
بامر شاه سلیمان صفوی بنا کرده و خیلی استادی در بنای آن بکار رفته و با آنکه چندان مواظبتی از آن
ننموده اند در نهایت متانت و استحکام باقی است نیز در این محله یک رشته بازار و چهار سوقی است که در
عهد بنا شده و موقوفه مدرسه بوده حمامی هم از بناهای مرحوم شیخعلیخان مشهور بحمام خان در این محله واقع
است با وجود قدمت و کهنگی ممتاز میباشد

چولان مزرعه ایست از مزارع شهر تربت کاشمر متصل بشهر مالکین آن چولاستانی میباشند قدری
باغات دارد مرغوبیت اراضی از آنست که متصل بخانه های مالکین است و گرنه زمینهای مزارع دیگر مرغوبتر است

چوکچه از قرای تنگ چلوی بهبهان زراعتش کلادیم از دامنهٔ کوهی چشمه آبی جاری است قلیلی باغات دارند که از آب این چشمه مشروب میشود هوایش سرد سکنه اش نود خانوار

چولجه از قشلاقات طوایف شاهیسون افشار است در زنجان سکنهٔ آن معروف بطایفهٔ توحیدلو و چهل خانوار است آب خوردنشان از چاه محصولشان دیمی و آبی است ییلاقشان مشهور بکوه دمیرلو میباشد

چولک قریه ایست از نهاوند در طرف غربی سهرود یک فرسخی واقع بیک طرف او کوهی است بی آب و گیاه مابین ملایر و نهاوند در آن کوه مار و افعی زیاد هست اراضی چولک از سراب کاماسا ب مشروب میشود بیشه و باغات هم دارد یک حمام و دو عصارخانه در چولک هست غالب اراضی آبی و جزئی دیمکاری هم میشود سکنهٔ آن ششصد نفر میباشد جای بیست و هشت نوع عوامل است

جوبان از مزارع طبس مسنا من محال قاینات قدیم النسق و بلا سکنه است

جومند اسم قلعهٔ بوده است در قومس بعضی جومند و جوزمند هم نوشته اند

جومه صاحب معجم البلدان گوید جومه اولا شهری است در فارس ثانیا قصبه ایست در حلب

جوند از قرای طبس مسنا قدیم النسق آبش از قنات شصت خانوار سکنه دارد

جوهر اسم قریه ایست در طارم قدیم النسق محصولش غله و صیفی کاری هم دارد دو رود کوچک از جنبین قریه جاریست که زراعت قریه را مشروب میکند سکنه اش هفتاد خانوار مزرعهٔ دارد مشهور بشیخ حسن لو که آباد کرده مرحوم شیخ صفی اردبیلی است هوای قریه و مزرعه گرم می باشد

جوهرکان از مزارع طبس مسنا آبش از چاه قدیم النسق و بلا سکنه است

جوی خان صاحب معجم البلدان از ابوسعد نقل قول کرده گوید جوی خان قصبه ایست در فارس

جوی کال از مزارع چپاران زعفرانلو میباشد

جویم صاحب معجم البلدان گوید جویم شهر و رستاقی است در فارس که از اجویم ابی احمد نزدیک است و وسعت و اکثر ده فرسخ است و کوهها بر آن احاطه کرده نخلستان و باغات زیاد دارد آب خوردن سکنه از آب انبار است لیکن در نزدیکی بازار نهری جاری است

نگارنده گوید جویم و بیدشهر اسم بلوکیست مابین جهرم و لارستان فیما بین جنوب و مشرق شیراز بمسافت سی و شش فرسخ واقع مشتمل بر بیست و دو قریه و حاکم نشین این بلوک قریه ایست موسوم بجویم که در اغلب کتب از اجویم ابی احمد نوشته اند بقعه نسبتا عالی و بعضی ابنیه خرابه و آثار در این قریه مشهور و دلیل است که در سوالف ازمنه آباد بوده اهالی این قریه شیعه اثنی عشری و سکنهٔ سایر قرا اکثر

شافعی مذهب میباشند حاصل این بلوک غله و سایر حبوبات و خرما و پنبه و تنباکو میباشد
مردمش سلاح‌ورز و شریرند قریهٔ جویم آب قنات ندارد و در قریهٔ کلون چشمه ایست با آب قلیل آب باقی قرا
منحصر به باران است در این بلوک از وحوش خوک و آهو و از طیور حباری و کبوتر هست طول این بلوک از
شمال بجنوب سه فرسخ و عرض پنج فرسخ در بعضی از قرا مسجد بنا نموده اند در قریهٔ جویم حمام خرابه دیده
میشود اسامی قرای این بلوک از اینقرار است

(جویم) (هرم) (کوره) (سپیدشهر) (هرم) (چلاو) (فلاث) (ده فیش) (شهربنان) (حسن آباد)
(کاریان) (ملغان) (ده دامچه) (زهرویه) (سرکان) (کلون) (بهرویه) (لاغرو) (چنان) (شمس آباد)
(جلال آباد) (مادمی)

جوین صاحب معجم البلدان گوید جوین ناحیهٔ آباد و دایر است که کاروان هنگام عبور از بسطام به نیشابور
از اینجا میگذرد و جوین در راه واقع است اهالی خراسان جوین را گویان مینامند اعراب گویان را جوین کرده اند
از طرف قبله محدود به بیهق و از طرف شمال بجاجرم حاکم نشین آنجا آزادوار است و از شهرهاست که در طرف
غربی جوین واقع شده من خود اینجا را دیده ام بنا بر عقیدهٔ ابوالقاسم بیهقی آنهائیکه اسم این ناحیه را
جوین گذاشته اند چنین تصور مینمایند که اینجا باسم شخص معروفی که جوین نام داشته موسوم شده
اما اشخاصیکه اسم این ولایت را اصلا گویان میدانند چنین اعتقاد دارند که گو در زبان اینجا را
گذاشته یکصد و هشتاد و نه پارچه ده دارد و تمام این دهات بیکدیگر وصل است زراعت جوین
خوب و باغات آنجا بهم پیوسته و متصل و این ناحیه در یکدرهٔ ممتد وسیعی واقع میباشد در میان
دو کوه در سمت شمال دهات پی در پی از مغرب بمشرق واقع شده و در سمت جنوب قنوات است که بطرف
آبادی جریان دارد و هیچ سکنه و آبادی در این قسمت جنوب نیست

در تاریخ حافظ ابرو چنین مسطور است که میگوید جوین ناحیه‌ئی پربرکت و دهها معمور دارد و هوایش
خوش است و میوه های خوب فراوان دارد و راه نیشابور از این ناحیه گذرد و جههٔ قبلهٔ او بجد و بیهق
پیوسته است و قرای این ناحیه اکثر متصل است بیکدیگر و این ناحیه در میان دو کوه افتاده در فضای
گشاده و این فضا طولش از مشرق است تا مغرب بدو قسم شده [illegible] قسم شمالی است و غربی قرا و آبادی آنجمه
نصف جنوبی نیست قنات میاه مذکور است و در نصف جنوبی هیچ عمارت نیست و از نیشابور تا اول این
ناحیه ده فرسنگ است بر غربی نیشابور و از این ناحیه مردم بزرگ مشهور بسیار بوده اند از ائمهٔ علما و وزرا
از آنجمله امام عبدالملک بن یوسف عبدالله بن یوسف الجوینی است المشهور بامام الحرمین امام غزالی بر این

عبدالملک جیزی خوانده است و خواجه بهاء الدین صاحب دیوان که در آخر دولت خوارزم شاهیان وزیر
خراسان بود از فرزندان این عبدالملک است و خواجه شمس الدین صاحب دیوان که وزارت هلاکو خان
و اباقاخان و تکودار احمد داشت و خواجه بهاء الدین محمد که حاکم اصفهان بود در زمان پادشاهی اباقاخان
پسر خواجه شمس الدین است و از مشایخ شیخ سعد الدین حموی که کتاب سجنجل الارواح نوشته است
از این موضع است و قرای مشهوره این ناحیه از اینقرار است قریه سرهماماد و کراباد قریه سرفان و توابع
قریه جیراباد و توابع قریه محمداباد و توابع قریه مکود و توابع قریه امداده و توابع قریه نوباغ و توابع قریه
داسان و توابع قریه سامغان و توابع قریه خسروسروده و توابع قریه دادیان علیا و توابع قریه حراستا
و توابع قریه دادیان سفلی قریه حردباسه و توابع قریه لشکجرد و توابع قریه بوقسان و توابع قریه اسدا
قریه خواسان و توابع قریه بکرمه و توابع قریه وسکدان و توابع قریه اورجان و توابع قریه مهرمردک
قریه هادرینه و توابع قریه کسند و توابع قریه کعت قریه کردروده قریه حصاباد قریه خسرو و توابع قریه
تبعاج بغیر این توابع و قرا و مزارع بسیار دارد و در معجم البلدان نوشته است که در این ناحیه یکصد
و هشتاد و نه ده است

صاحب نزهت القلوب گوید جوین ولایتی است پیش از این داخل بیهق بوده اکنون مفرز است قصبه فریوند
(فریومد) در زمان مغول پای تخت و حاکم نشین شد و بحراباد که مقام شیخ سعد الدین حموی قدس سره بوده
و دادو کارزی و خسروشاه از معظم قرای آن اهل آن اکثر شافعی مذهبند این ولایت از قنوات و
هر موضعی یکدو کاریز معتبر دارد و محصولات از هر چیزی باشد میوه و انگور بکثرت باشد

نگارنده گوید جوین خراسان از طرف شمال محدود است بالاداغ جاجرم اسفراین از طرف جنوب براه
شارع عام خراسان که گردنه الهاک و عباس اباد و مزینان مهر باشد از طرف مشرق بسبزوار و از طرف مغرب
ببسطام و این ولایت است در این زمان مشتمل بر هفتاد پارچه قریه و قلعه و طول این ولایت از مشرق
بمغرب بیست فرسنگ و منتها عرض آن دو فرسنگ الی سه فرسنگ اب آن از رودخانه‌ها و قنوات است
که از جنوب بشمال جاری است منبع رودخانه‌ها چون نزدیکست در تابستان خشک میشود تقریبا پنجهزار
خانوار سکنه در جوین ساکن میباشند محصول آن جو و گندم و پنبه و ابریشم خربزه و انگور در نهایت
خوبی و امتیاز بعمل میاید حاکم نشین جوین در قرون مختلفه تغییر و اختلاف نموده در این عهد فروزی
قریه جغتای میباشد که مسافت آن تا سبزوار دوازده فرسنگ و در دامنه کوه زرد در طرف جنوب واقع شده
و مرتفع است عوام گویند بنای این قریه را جغتای خان بن چنگیز خان نموده ظاهرا صحیح نباشد و از آثار

قدیمه جزء دران دیه منشور اللهیارخان قلیچی بوده و دران کتیبه و تقریباً سیصد خانوار رعیت
ساکن میباشند کثرت انهار و اشجار و قرب فواکه و اثمار ان مطرح انظار و خضارت و صفا و طراوت هوا
آن معروف و در جبه اشتهار در انگور و زردالو و گوجه شفتالوی آن ممتاز و ابریشم ان خوب میشود
در کوه زر آثار و علامت معادن مس و قلع و سایر فلزات بسیار است و معدن سنگ فادزهر نیز دارد که
بسهولت بدست می آید و مردم جغتای تسبیح و اسباب از ان میسازند و بولایات بعیده میبرند مقبره
امامزاده احمد بن موسی جعفر علیهما السلام در مکان مرتفعی واقع و عمارت مختصری از گنبد و ایوان دارد
و هرکس در اینجا بایستد جمیع باغات جغتای در پیش نظر او نمودار است قریه ازادوار که یکوقتی شهر و حاکم
نشین جوین بوده حالا چندان آبادی ندارد و سکنه ان من حیث المجموع پنجاه خانوار است و از ابنیه قدیمه امامزاده
دران باقی است که گنبد و ایوانی دارد شرح آزادوار در جلد اول مرآت البلدان نگاشته شده است یکی دیگر از
قرای جوین بحرآباد است که از قرای معظم و حاکم نشین بوده سور قدیم و خندق آنجا بهم ریخته حالا چهل
خانوار در انجا سکنی دارند یکی قریه کرهنده است که از قلعه جات قدیم بوده حالا اباد نیست هفت تن از امام
زادگان در آنجا مدفون اند سلاطین صفویه گنبد و ایوانی در انجا ساخته اند قریه دیگر موسوم بجغرق
است از بناهای قدیم مسجدی دارد که حالا خراب است یکی از قلاع جوین قلعه ایست موسوم به آق قلعه که از بناهای
اللهیارخان قلیچی است که در کمال استحکام بنا کرده و بحکم خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب الله ثراه خراب شده
آبش از قنات و گرمسیر است اسامی قرای دیگر از اینقرار است
لطف آباد که واقع در جلگه و از آب قنات مشروب میشود ابراهیم آباد حکم آباد که در جلگه واقع و آبش از قنات
کلاته میر بیک باقی آباد لقاب که هوایش سرد و آبش از رودخانه و قنات کلاته آقا میرک که گرمسیر است و آبش از
رودخانه و قنات قصبه ملا مجید که گرمسیر و آبش از رودخانه و قنات سرود آباد که گرمسیر مشروب از قنات حسن آباد
گرمسیر آبش از قنات احمد آباد کفت کوهپایه و سردسیر آبش از قنات و ایشان قلعه نو نفع آباد حسن آباد خلیل
اباد ستر آباد باغ آباد طرهکان [illegible] عباس آباد حسین آباد شاه و سامعان سردسیر مشروب
از قنات حصه کوهپایه آبش از قنات و غیرها سبزوان کوهپایه آبش از چشمه شهرستانه آبش از رودخانه
الهی آباد انقاده زورآباد کالیان خرابه و اسمعیل آباد که گرمسیر مشروب از قنات صالح آباد و غیرها
جوین به خلافت عثمان بن عفان در سال سی و یکم هجرت بدست عبدالله بن عامر مفتوح گردید
در استیلای مغول جبه نویان که از طرف چنگیزخان سلطان محمد خوارزمشاه را تعاقب مینمود از جوین
بمازندران رفت و سوبدای بهادر را که همراه او بود از جوین بطرف طوس فرستاد

در سنه هفتصد و شصت و سه امیر حاجی برلاس و امیر تیمور کورکان که قبول خدمت تغلق تیمور خان چنگیزی ننموده بودند از و خایف شده بطرف خراسان فرار کردند امیر حاجی برلاس در جوین در قریه خسرو اسباب دست جمعی مقتول شد و امیر تیمور مجدداً بماوراء النهر رفته قبول خدمت خان مغول را نموده اعتمادی یافت

معارف جوین

یکی موسی بن عباس بن محمد بن عمران الجوینی النیشابوری است که از جمله رجال و در آزادوار سکنی داشته بشام و مصر سفر کرده و از شاگردهای زکریای اعرج بوده محدث و پیرو طریقه مسلم بن حجاج وفاتش در جوین در سنه سیصد و بیست و سه یکی دیگر ابو محمد عبدالله بن یوسف که از ائمه نیشابور و پدر ابوالمعالی جوینی است و در سنه چهارصد و سی و چهار در نیشابور درگذشته یکی دیگر امام ابوالمعالی عبدالملک جوینی است که ابن خلکان شرح حال او را در وفیات الاعیان نگاشته کتاب نهایة المطلب در مذهب شافعی و کتاب شامل در عقاید اشعریان و کتاب دیگر موسوم بارشاد از تصانیف او است فوتش در ربیع الآخر سال چهارصد هشتاد و هشت در شهر نیشابور اتفاق افتاده دیگر از معارف جوین خواجه شمس الدین محمد است که باستیفاء دیوان سلطان محمد خوارزمشاه و سلطان جلال الدین خوارزمشاه برقرار بوده و از اولاد ابوالمعالی سابق الذکر است دیگر خواجه بهاء الدین پدر خواجه شمس الدین صاحب دیوان و عطاملک مؤلف کتاب جهانگشای جوینی است که مردی ادیب و فاضل و در خدمت سلاطین مغول معزز و محترم میزیسته و از اشعار او است

بنیّ اجتهد فی اقتناء العلوم　　تفز باجتناء ثمار المنی
المرء فی رفعه بیدقا　　اذا جدّ فی سیره فرزنا

یکی دیگر از معارف جوین خواجه شمس الدین صاحب دیوان است که وزارت دو پادشاه یعنی هلاکو خان مغول و اباقا خان را نموده دیگری علاء الدین عطاملک جوینی برادر خواجه شمس الدین و مؤلف کتاب جهانگشای جوینی است اینها برادر پسران خواجه بهاء الدین جوینی مشار الیه در فوق میباشند و جد ایشان شمس الدین است که مستوفی دیوان خوارزمشاه بوده چنانکه ذکر شد و نسب این سلسله بعبدالملک جوینی میرسد بهر حال هر دو از معارف ارباب فضل و کمال و در مقامات عرفان صاحب حال و مقال و بشیخ سعدی علیه الرحمة کمال ارادت و سمت فرزندی داشته اند و احترامات کامل از شیخ بزرگوار مینموده خواجه شمس الدین وزیر بوده عاقل و مدبر با خصال ستوده و اخلاق حمیده و علاء الدین عطاملک نیز باوصاف شایسته موصوف بوده حکمرانی بغداد داشته و اول نهری که از فرات بطرف نجف اشرف علی ساکنها الف سلام و تحیة جدا شد عطاملک بانی آن بوده و صد هزار دینار بمخارج این کار خرج نمایند استقلال وزارت خواجه شمس الدین

صاحب دیوان در سنه ششصد و شصت و یک بود بعد از قتل خواجه سیف الدین و مجد الملک یزدی که
از تربیت یافتگان و برآوردگان خود خواجه شمس الدین بود و او مغشوش شده با دشمنان خواجه سازش
مینمود هنگامیکه اباقاخان بقصد یورش خراسان در حرکت بود بعد از ورود بقزوین بواسطه ارغون خان
راهی نزد پادشاه یافته سعایت زیاد از خواجه شمس الدین نمود و او را متهم بدوستی سلطان مصر ساخت
بعلاوه صورت املاک و تمول خواجه شمس الدین را که مکتوب داشت بوسیله عرض اباقاخان رسانید اگرچه
مؤثر نشد اما در باطن کینه شمس الدین در دل اباقاخان جا گرفت و جمع دخل و خرج ممالک بمجد الملک
رجوع شد و از اتفاق صاحب دیوان آن وقت در تبریز بود بعد از شنیدن این اخبار معجلا خود را باردو
رسانید اباقاخان او را در معرض خطاب و عتاب در آورده سؤال از اموال او کرد او کتمان نمود و تمام را
پیشکش کرد و مجددا درجه اعتبار او بالا گرفت لیکن باز بدلی بجا بود و همیشه از شئونات او میکاست تا
روزی که خواجه شمس الدین کاسه در برابر نگاه داشته بود و سه مرتبه جلو برد و پادشاه از دست او نگرفت
دفعه چهارم اباقاخان گوشت کوانی بسرکار زده بسمت خواجه اشاره کرد خواجه بدون تامل گرفته بنوشید
و بلعید اباقاخان گفت اگر این لقمه را رد میکرد چشم او را با انگشت بیرون می‌آوردم بالجمله مجد الملک عطاملک
برادر خواجه شمس الدین را متهم ساخت و با وجود اینکه سیصد هزار تومان جریمه او بگرفتند ریسمانی بگردن
او انداخته در کوچه‌ها بغداد بگردانیدند و همینطور او را مغلولا بهمدان آوردند و اگر در سنه ششصد و
هشتاد آباقاخان نمرده بود او را میکشت خلاصه بعد از مردن آباقاخان خواجه شمس الدین و عطاملک
مدتی بسلامت زیستند و در سلطنت نکودار بن هلاکو معروف بسلطان احمد خواجه شمس الدین بوزارت
برقرار شد و مجد الملک یزدی را بقتل رسانید و عطاملک مجددا حکومت بغداد یافت در سلطنت ارغون خان
خواجه شمس الدین از جاجرم باصفهان گریخت و مصمم شد که از اصفهان بشیراز و از آنجا بهرموز و از هرموز
بهند رود از خوف اینکه مبادا در غیاب او اولاد و کسانش در معرض خطر افتند از این خیال منصرف آمد و در بین
اثنا ارغونخان جمعی را باستمالت او فرستاد و روز جمعه دهم رجب سال ششصد و هشتاد و سه باردو
رسید و چونکه متقلد امر وزارت بوقا بود تا بوقا که از امرا بود قصد تفتین کرده او را بمسموم نمودن آباقاخان
متهم ساخت در روز دوشنبه چهارم شعبان همانسال او را در اهر بقتل رسانیدند و در بعضی گفته اند

چو مجد الملک از تقدیر ایزد شهادت یافت در صحرای توشهر
بقصد صاحب دیوان محمد که دستور ممالک بود در دهر
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته چشید او هم ز دوران شربت قهر

تو در دنیا مشو بد را معامل که دارد در ترازو نوش با زهر

خواجه شمس الدین در نظم و نثر فارسی و عربی یدی طولی و مقامی منیع داشت از اشعار فارسی او است که در آخر زندگانی خود انشاد کرده

هر تیر که از قبضهٔ تقدیر بجست (نشد) کی شاید از آن تیر بتدبیر حذر کرد
انصاف فلک بین که در نیمهٔ یک شب چه شور برانگیخت چه بیداد و چه شر کرد
گردون چه بود چیست ستاره که بود مهر فرمان خدا بود و حوالت بقمر کرد
هر ظلم که بر اهل جهان کردم ازین پیش پیش آمد و احوال مرا هر چه بتر کرد

وقتی در مجلس این قصیده عربی ببدیهه انشاد کرده و در آن قصیده برادر خود عطا ملک را مدح نموده چند بیتی از آن در اینجا نگاشته میشود و هی هذا

العشق من اقرب الوسائل والدمع وسيلة المسائل
قم ساق وسقنی شمولا فالشمل من الشمول حاصل
والروض من الغناء غناً من فرط تغرد البلابل
نارنج على الغصون يبدو بالليل كانه مشاعل
يا من بهواك لم تصدق دعواي وقلت ذاك باطل
في السحر رسالة طلبتم ها عينك ابلغ الرسائل
للصب حبالة اردتم ها صدغك اطول الحبائل
من عزلك لا اريد وصلا فالقلب نائی عن الرذائل
كالمجد سوى عطا مليك ما اختار لنفسه حلاحل
الله بفضله المرجى قد جمع فيه من فضائل

علاء الدین عطا ملک در شب سه شنبه چهارم ذیحجه ششصد و هشتاد و یک در حکومت بغداد گذشت و خواجه شمس الدین در تاریخ او گفته است

علاء دولت و دین آن وزیری که حاکم بود اندر ملک بغداد
چو مخفی گشت زیر پردهٔ خاک خفا از سال تاریخش خبر داد

از معارف جوینیها یکی خواجه بهاء الدین محمد پسر خواجه شمس الدین است که در سلطنت اباقا خان حکومت اصفهان داشت و ظلم و تعدی او زیاد بود و هر چه اهالی اصفهان در آستان اباقا خان دادخواهی میکردند

بواسطهٔ خواجه شمس الدین بجوانی بمیر رسید ناچار رعایای مظلوم بدرگاه داد رس بیچارگان نالیدند
تیر دعای ایشان کارگر آمده خواجه بهاء الدین در عنفوان جوانی بمرگ ناگهانی از جهان فانی درگذشت
و خواجه شمس الدین این رباعی را در مرثیهٔ فرزند انشا کرد

فرزند محمدا ای فلک هندوی تو — بازار زمانه را رواج از روی تو
تو پشت پدر بودی ازان پیشتر — خم گشت چو ابروی بتان بر روی تو

یکی دیگر از معارف جوین هرون جوینی است این پسر خواجه شمس الدین جوینی میباشد صاحب اخلاق
و طبع نیکو بوده این دو بیت از نتایج افکار اوست

مرد باید که دانش آموزد — تا ز هر کس شریفتر باشد
خاک بر فرق هر کسی کاورا — آلت خواجگی پدر باشد

یکی دیگر سعد الدین جوینی است و او شیخ محمد بن مؤید بن حسن بن محمد بن حمویه میباشد مؤلف کتاب
سجنجل الارواح و محبوب الاولیاء در سنه ششصد و پنجاه وفات کرده این رباعی از اوست

گر با غم عشق سازگار آید دل — بر مرکب آرزو سوار آید دل
گر دل نبود کجا وطن سازد عشق — ور عشق نباشد بچه کار آید دل

جوین نیز بموجب مسطورات صاحب معجم البلدان یکی از دهات سرخس است ابو المعالی محمد بن
حسن جوینی سرخسی در این قریه متولد شده است

جَوَین از قرای بلوک جبلرود فیروزکوه است

چهارباغ از املاک خالصه است و محال نهاشیر یکصد و پنجاه و دو خانوار رعیت دارد

چهاربرجک پیشتا دو محل باین اسم موسوم است یکی اباد و دیگری خراب است چهار
قلعه و آبادی بوده بفاصلهٔ ثلث فرسخ بطور مربع این چهار آبادی را چهار برجک مینامیدند و در دو
فرسخی رود هیرمند در سمت مشرق واقع بوده و چهار برجک اباد مشهور بچهار برجک سردار امام خان بلوچ
واقع در ساحل رود هیرمند در طرف شمال قلعه دارد در اطراف قلعه طایفهٔ بلوچ از چوب گز خانه ساخته اند
میان قلعه و در خارج سیصد خانوار بلوچ که بشماره عدهٔ نفوس آنها یکهزار و سیصد و پنجاه نفر میباشد
سکنی دارند بخصوصه از توابع چهار برجک است و سکنه کلا بلوچ اند از چهار برجک تا قلعهٔ کرباسک یازده فرسخ
که در دو طرف رود هیرمند یعنی در شمال و جنوب پانزده چهار آبادی و چهار جنگل میان گز طایفه و ایل بلوچ ساکن
میباشند بجماعت هزار و یکصد و سی خانوار و مال الدار هستند گاو و گوسفند و شترهای بادی خوب دارند

زراعت هم میکنند

چهار بلاغ از قرای محال بربند رود زنجان قدیم النسق ملکی عبد الملک هوایش ییلاقی زراعتش غله دیمی و آبی یکرشته قنات دارد که از ابتدا و چهار چشمه که بهمین جهت موسوم بچهار بلاغ شده چه بلاغ در ترکی بمعنی چشمه است و زراعت آنجا بآب این چشمه ها مشروب میشود پانزده خانوار سکنه دارد

چهار بید اسم قلعه ایست در بجنورد زراعتش آبی هوایش ییلاقی آبش از چشمه پانزده خانوار سکنه دارد

چهار چشمه مزرعه ایست از توابع کان جدید البناء از متعلقات شکاوکران که این ابادی نیز از ان اتفاق افتاده ابی در انجا کم است و هر انساخت دیم کار میباشد در اینجا از شکاف کوی بقدر یک لوله افتابه آب جاری بود و این اب از چهار سوراخ بیرون می آمد لهذا اصطخری بهمین اسم او را چهار چشمه گذاشته و چند نفر گاو زراعتی دایر نموده اند و در زیر اصطخر چهار جریب باغ عمل آورده اند

چهلچهار از قرای اربابی استراباد است آبش از قنات ییلاقی **چهار دانگه** از قرای بلوک سرحد فارس است

چهار دانک از قرای محال نهاشیر است یکصد و چهل و دو خانوار سکنه دارد

چهار ده از قرای استراباد است خالصه دیوان آبش از سه رشته قنات سکنه آن چهارصد و چهل و دو نفر میباشند

چهار طاق از قرای ناحیه فراهان علوی نجا است قدیم النسق زراعتش دیمی و آبی مشروب از آب چشمه هوایش گرمسیر پنبه کاری هم میکنند سی و پنج خانوار سکنه دارد

چهار فرسنگ از مزارع طبس مسینا از محال ثابیات قدیم النسق آبش از قنات هوایش گرم سکنه اش دو بیست نفر

چهار کش از مزارع متعلقه بقاینات است آبش از قنات هوایش ییلاقی

چهار موران از قرای کوهکیلویه فارس است

چهار نیک از مزارع طبس مسینا از محال ثابیات قدیم النسق آبش از قنات و بلا سکنه می باشد

جهان قلعه ایست از بام صفی آباد از قرای جول وحومه شهر مشهد مقدس هوایش ییلاقی آبش از رود خانه ده خانوار سکنه دارد **جهان آباد** از قرای داراب جرد فارس است

جهان آباد از قرای بلوک کربال فارس است

جهان آباد از قرای نهاوند و در طرف مشرق و جنوب این بلده بیکفرسنگ و نیم واقع اراضی آنها از سراب گاماسب مشروب میشود و سراب گاماساب از دامنه کوه گرو که در طرف جنوب نهاوند واقع است جاری میباشد کوه مزبور یکفرسنگ و نیم ارتفاع دارد گویند چهل امامزاده در ینکوه مدفون میباشند شکل گاو و ماهی از برف در بالای اینکوه بنظر می آید که دنیا بستانهم بجای خود است و هرگز آن برف آب نشود

پوشیده نباشد که طبس مسینا عبارتیست که حالا مصطلح است واصل این عبارت طبس سینا است چنانکه در لغت طبس بیاید

عوام گویند هر وقت برفی که متشکل بشکل مذکور است آب شود حادثه عظیمی روی خواهد داد در این
کوه طیور از قبیل کبک و وحوش از قبیل بز و خرس و خوک وغیره یافت میشود و شکار کردن در این
کوه سخت میباشد در بالای سراب کاماساب غاریست که تقریبا صد قدم طول انست و از زیر غار آب
سرا بجاری میباشد در پایین سراب بیست سنگ و در بهار سالهائیکه برف زیاد در زمستان باریده
زیاده از پنجاه سنگ آبست غالب اراضی شهر و دهات نهاوند از این آب مشروب میشود و فاضل آب
آن بقرای غزل و بیستون و کرمانشهان میرود جمعیت قریه جهان اباد بهمه جهت سیصد نفر میشود
اراضی ان مسطح و چهار سی نوج عوامل میباشد غالب زراعتش آبی و جزئی دیم کاری هم دارد

جهان اباد از قلاع متعلقه بسرجام و تقریبا شصت نفر سکنه دارد

جهان اباد از قرای توابع دربقاضی نیشابور است در سمت شرقی بلده در پنج فرسنگی واقع زراعت
ان از اب قنات مشروب میشود هوای آن در زمستان سرد و در تابستان معتدل قدیم النسق و
ملکی حضرت رضا سلام الله علیه سکنه ان بیست خانوار و از طایفه بلوچ طاهری و میش مست
و این نواحی محل قشلاق این ایل میباشد و ییلاق آنها در کوهسار کرهند و در رود است و گذران
انها از مالداری و زراعت میشود

جهان اباد سنگر میرزا خان نیز در استراباد که پیش از این قریه بوده مشهور بکوزن
پنه و مدتی زمانی خراب شده و اثری از ان باقی نمانده نواب والاجاه انوشیروان میرزای امیر تومان
در حکومت استراباد در اینجا ابادی و قلعه و سنگری محکم بنا نهاده سواره و پیاده
قراول در اینجا بجهت حفظ دهات فخر عماد الدین و دهات رستاق گذاشته و آن ابادی
حالا مشهور بجهان اباد است

جهان اباد از قرای نوق کرمانست

جهان ارغیان متعلق به بام صفی اباد از قرای جول و حومه شهر مشهد مقدس است
هوایش ییلاقی آبش از دو رودخانه که از دو طرف قلعه بام میرود و از کوه جهان ارغیان بر میخیزد
دویست و پنجاه خانوار سکنه دارد

جهان بخش از مزارع برکوه قاینات است قدیم النسق

جهان بخشی قریه ایست در محال شیب آب سیستان رعیتان آن از طایفه برخوردار
و طایفه هلری و سی و پنج خانوارکه عده نفوس آنها تقریبا یکصد و شصت و پنج نفر است

جهان مع از مزارع قدیم النسق برا کوه قاینات است

جهان نما اسم عمارت بهشت در اول چهار باغ سفلی (اصفهان) واقع مشتمل بر طاقهای فوقانی و تحتانی و بطرز قصر ساخته شده

جهان نمای نیاوران ابتدا بامر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب الله ثراه در محلی که حالا قصر نیاوران دیده میشود عمارتی جزئی بنا نموده بودند و در فصل ییلاق گاهی موکب خاقانی بدین محل نزول و اقامت مینمود شهریار مبرور ماضی محمد شاه نور الله مضجعه قدری بر آن بنا افزودند در عهد معدلت مهد آن بنا را محو ساخته و قصر و عمارتی عالی بامر قدر قدر همایون در نیاوران بمباشرت والد نگارنده عمید السلطنه حاجی علیخان غفر الله له بنا شد و بعد از آن نیز بران افزوده شده و چون مشرف بر صحرای دامنه کوه البرز و تا شهر همه جا نمودار است از این جهت جهان نما خوانده اند

چهچه از مزارع میان ولایت شهر مشهد مقدس است قدیم النسق در شش فرسخی شهر واقع سکنه اش سی خانوار و تیموری میباشند از آب قنات مشروب میشود هوایش معتدل است

چهر از بیستون که بکرمانشهان میروند در طرف دست چپ راه قریه ایست موسوم بچهر در پشت تپه و دهکده بل وردی واقع و متعلق باولاد میرزا سلیمانخان است

چهرا باد از قرای غنی بیک لوی زنجان است واقع در میان کوه باغات و چمن خوبی دارد دو چشمه آب از میان چمن جاری است که تقریبا یک سنگ و نیم آب دارد باغات و اراضی قریه از آب آن دو چشمه و از آب رودخانه مشروب میشود آب و هوا و صفای خوب کاملی دارد از صیفی پنبه و کرچک هم بعمل میاید سکنه اش هفتاد و پنج خانوار است

چهراز علیا از مزارع مؤمن آباد قاینات قدیم النسق و بلا سکنه است

چهرک نیز از مزارع مؤمن آباد قاینات آبش از قنات قدیم النسق و بلا سکنه میباشد

جهرم صاحب معجم البلدان گوید جهرم شهریست از فارس که در آنجا پارچه با قالی میبافند موسوم باسم همین شهر که جهرم میباشد زیادی شاعر در ذم جهرم گوید

بل بلد ملاء الفجاج قتمه   لا تشتری کتانه و جهرمه

اینشهر در سی فرسخی شیراز واقع و ابو عبید (الله) عبد الله بن محمد محدث معروف بجهرمی است حمد الله مستوفی گوید جهرم شهریست وسط است بهمن بن اسفندیار ساخته و موضع بسیا از توابع آنجاست هوای گرم دارد و در آن ولایت غله و پنبه و میوه بود و آب وان و کاریز دارد و در آنجا دو قلعه محکم است که آنرا خورشه خوانند صاحب بزم المجالس گوید جهرم های شاهانی جهرم بغایت نفیس است

نگارنده گوید جهرم از شهرهای معروف و مشهور فارس است واقع در بلوکی که آن نیز بهمین اسم موسوم
میباشد این شهر از حیثیت وسعت و بزرگی از قم و کاشان و بلاد امثال اینها و بلد بزرگتر است جز اینکه آبادی
و رسوم شهری آن کمتر و از این جهة بقصبه بزرگی ماند بعون ممکن است باندک توجه و تغییری از شهرهای
معتبر باشد داخل در گرمسیرات محسوب میشود عمارات و ابنیه اش اغلب از گل و خشت و بعضی بناهای
اصفهان خالی از شباهتی نیست آب بلوک جهرم از چشمه و قنات است و آب خوردن اهالی از چاه که آنهم اکثر
قنات میباشد که در جهات مختلفه احداث نموده اند نخلستان جهرم زیاد و فی الجمله مرکبات دارد
در حوالی بلده آثار و امامزاده هست که زیارتگاه اهالی میباشد بازارش باآبادی قصبه متناسب و
کاروانسرا و مساجد متعدده دارد حاصل جهرم غله و خرما و تنباکو و حبوبات و پنبه و قلیل میوه
گرمسیری است و خرمائی که در جهرم یافت میشود بقدری خوب است که گویا در تمام عالم نظیر نداشته باشد
همچنین تنباکوی جهرم که انواع و اقسام است و هر نوعی از آن در شهر و ولایتی نهایت مطلوب و مطبوع
از جمله تنباکوی حکان که اغلب آن بمصرف اهل اصفهان میرسد و در نیشهر قیمتی دارد اهالی جهرم
تاجر و پیله ور و زارع و کاسب و در صنایع و حرف با هوش و زیرک و اهل سلاح نیز میباشند و با وجود
فطانت اهل علم در این قصبه بالنسبه کمتر دیده میشود در این سنوات زراعت تریاک نیز در جهرم معمول
و متداول است کوهستان و جنگل نزدیک دارد و هیزم بسیار ممتاز و ذغال از آن نیست کلیة جهرم
پر نعمت و اهالی در وسعت و رفاهیت اند یکی از مال التجاره های جهرم پوستیره است که امتیاز
تامی دارد و در فصل بهار از سایر جاها پیله ورها برای خریداری این متاع باین قصبه میایند تقریبا
پنجهزار و پانصد خانوار در شهر جهرم ساکن اند و سکنه قرای توابع جهرم از پنجاه خانوار الی یک
صد و پنجاه خانوار بلوک جهرم میانه جنوب و مشرق شیراز بمسافت بیست و هفت فرسخ طول جلگه اش از
شمال که وصل بخاک بلوک خفر است بجنوب که بخاک بلوک جویم اتصال میابد زیاده از ده فرسخ و
عرضش نیز از طرف جنوب که متصل ببلوک فرو کار زین است الی صبوکه میانه مشرق و شمال و منتهی
بکوهستان فسا میشود قریب به نه فرسخ میباشد شکار این جلگه از وحوش آهو و خوک و از طیور کبک و
تیهو و کبوتر است اسامی قرا و توابع جهرم از قرار ذیل است
قطب آباد باباعرب سعادت آباد زهرشیر بلالان جمغان چهارطاق حیدرآباد شمس آباد محمد آباد
ده تیر حکان دیانه سیستان هرموج ماد وان جناب علاءالدین العابدین سلمه الله تعالی از فحول علمای حالیه جهرم
وشوق فضل دار الخلافه
میباشند
جهرم در آخر خلافت خلیفه ثانی بدست عثمان بن ابی العاصی مفتوح و مسخر عساکر اسلام شد

جهرود خلجستان پنج بلوکست و جهرود یکی از بلوک خلجستان و در وسط بلوکات واقع است این بلوک ییلاقی میباشد فواکهش ممتاز و انگور و زردآلو و گوجه و گردو و بادام و گیلاس جهرود اغلب در قم بفروش میرسد قرا و مزارع معتبر دارد حاکم نشین خلجستان طغنوج و دستگرد است که دو قریه بزرگ آباد میباشد بیشتر سکنه طغنوج سادات هستند منزلگاه خوبیست و کاروانسرایی دارد که نهری از میان آن جاریست حاج و زوار قم از اینجا باید عبور کنند بلکه معبر خوزستان و لرستان و بروجرد و بسیاری از ولایات عراق است بعضی قرای این بلوک از رودخانه مشروب میشود و برخی از آب قنوات و چشمه سارها در کنار رودخانه دهات خوب و آباد است این بلوک در میان دره واقع است لکن با کوه مسافتی دارد راهش سخت و صعب نیست و گردنه معظمی ندارد طول بلوک جهرود هشت فرسخ است از قم که میآیند اول منزل تاج خاتون میباشد که ابتدای بلوک سرابست از آنجا داخل بلوک جهرود میشوند و از طغنوج ببیاوشان میروند که نیم فرسخی آشتیان و بلوک کرابست در یمین و یسارش بلوک وزوا و بلوک راهگرد است جهرود قریب سی قریه و مزرعه دارد دهات معتبر آن طغنوج و کیوکه بعقیده اهالی کیوکورد ساخته و ذخایر او در آنجا بوده و دستگرد که حاکم نشین است و سناوند که میرزا حبیب الله برادر حاجی میرزا نصرالله گرگانی مستوفی در آن عمارت و باغ خوب ساخته و آباد نموده و آمره که اهالی آن از شنیدن لفظ ماست بنهایت متغیر و متغیر میشوند و اگر کسی این لفظ بزبان آرد و بشنوانند او را خیلی اذیت و آزار میکنند و جهت را که یقینا خیالی عوامانه است خدا داناست گذشته از این فقره اهالی بالطبع شرارت دارند چنانکه از بس با هم نزاع کرده اند پریشان حال شده و از آبادی کاسته شده پیش از این دویست خانوار بودند آنچه حالا هستند همه صباغ و کاسب میباشند با اینکه هوای زمستان در اینجا خیلی سرد است سکنه کرسی نمیگذارند این ده که در یک فرسخی آشتیان و در میان کوه واقع شده است

چهریق یکی از قلاع خوی میباشد و مدتی سید علی محمد باب مقتدای طایفه بابیه که چهل سال قبل بروز نموده در آن قلعه ماخوذ و موقوف بود و شرح آن در مجلدات قبل نگاشته شده است

جهک از مزارع مؤمن آباد قاینات است قدیم النسق هوایش معتدل و بلاسکنه میباشد

جهک از مزارع درمیان قاینات قدیم النسق و حالا بایر است

جهکدوک از مزارع متعلقه بقاینات است

جهکروک نیز از مزارع متعلقه بقاینات است

چهکنه از مزارع و قرای قدیم النسق متعلق بقاینات آبش از قنات هوایش ییلاق نفر یبا سیصد و چهل نفر سکنه دارد

چهکه نیز اسم دو مزرعه از قاینات قدیم النسق آبش از قنات هوای هر دو ییلاق سکنه یکی نه خانوار و جمعیت دیگری بیست خانوار

چهکه دو مزرعه دیگر است از ناحیه طبس مسنا موسوم بچهکه علیا و سفلی و نیز مزرعه دیگر است در همین ناحیه و اسم مزرعه ایست از مزارع براه کوه قاینات

چهل چشمه در تویسرکان چشمه سار بست که در دامنه کوه کوبره واقع و بالای کشانی است از این چشمه ها اب سرازیر شده و رود بسیار عظیمی تشکیل داده که از زیر آبادی کشانی جاری میباشد و جمیع کوههای این آبادی را مشروب میکند و از انجا سرازیر کشته بسنجوان و از انجا بارزوج و کم کم زیادتی ان بجائی میرسد که عبور از آن رود دشوار میگردد اینکوه از حیثیت اب و هوا کمال تعریف را دارد و متصل بکوه الوند است لاله های رنگارنگ و توتیا در اینکوه بسیار است آبش نهایت گوارا میباشد رود حاصل از اینکوه که موسوم بکرزان رود است بعد از انکه چندین آبادی را مشروب کرد بصحرای قزل رسیده بر رودکاماسب میریزد در این نواحی این شعر شهرتی دارد

تو را چشمه‌بندکانی خوش است   مرا آب رود کشانی خوش است

چهل چشمه اسم یکی از قرای حومه شیراز است

چهل چشمه لار طبرستان که از افرح بلاغ هم میگویند دره ایست عریض که منتهی عرض آن هزار ذرع و امتدادش تقریبا از مشرق بمغرب که این بیش دو فرسنک و تمام رودخانه لار از طرف مغرب بمشرق جریان دارد کسم خالی از مستی نیست و محتمل است زیاده از چهل چشمه اب از کوهها اطراف داخل رودخانه لار شود هوایش در تابستان نهایت معتدل بلکه شبها زیاد سرد است سپهسالار با طایفه خود که در ورامین املاک و قشلاق دارند[۲] ایام تابستان را اینجا بسر میبرند بنای عمارتی هم خانلرخان انجا نموده بود ولی شدت سرمای زمستان انرا منهدم کرده و اثاران باقی است در دشت این دره اثار قدیمی پیداست و بعضی جاهای انرا پنجسال قبل حفر کردند شمعدان چندی کار قدیم و بعضی اسباب

چهل حجره از قرا و مزارع بلوک چناران مشهد مقدس است

چهل حصا از قلعه‌ها قدیم اسفراین جای هفت زوج کار و ملک دارد آبش از رودخانه آق دغان و یک رشته قنات هم دارد سکنه آن سی و پنج خانوار است

چهل ذرعی از قرای شبانکاره فارس است

چهل ذرعی نیز از قرای شبانکاره فارس است

چهل ستون اسم یکی از عمارات دیوانی اصفهان است این عمارت در وسط باغی است که نهرها
چهل جریب زمین دارد در جلو عمارت حوضی طویل است که باصطلاح خود اهل اصفهان ازاره
مینامند در طنبی این عمارت صورت مجلس سلاطین صفویه و یکی از جنگهای نادرشاه افشار مرتسم است
حوضی از مرمر که در چهار گوشه آن چهار پایه ستون سنگی است و صورت شیر از هر طرف پایه ستون
با کمال امتیاز حجاری شده و روی پایه‌ها ستونهای مرتفع چوب مزین با آینه و غیره میباشد تالار عمارت
چهل ستون است ستونهای دیگر نیز از جنس ستونهای مزبور در این تالار متعدد است بنای چهل ستون
نهایت عالی و در سقف آثار کمال صنعت و استادی و مهارت مهندسین و معماران زمان صفویه که
بانی این عمارت بوده‌اند پدیدار میباشد درختهای چنار کهن کبود و اشجار میوه در این باغ بسیار است
و نهایت صفا و طراوت را دارد در این سنوات آخره چهل ستون را جناب میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان
در زمان حکومت خود مرمت کرده‌اند

چهل تنک اسم قلعه ایست از قلاع بلوک ناصری مشهد مقدس از بلوکات جدید این بلد
که باهتمام نواب والاحسام السلطنه سلطان مراد میرزا آباد شده است

چهل کزی علیا و سفلی دو محل است از قشلاقات طوایف شاهسون افشار که در محال
سهرورد و سجاس رود زنجان میباشند سکنه مشهور بطایفه کورحسنلو میباشند در چهل کزی
علیا بیست و پنج خانوار و در چهل کزی سفلی سی خانوار ساکن اند محصول و زراعت ندارند آب آنها
از رودخانه است ییلاقشان قانلی چیلقو و کوهسار فیض آباد است

چهل مناره اسم بقیه آثار بستان عمارت تخت جمشید فارس که شرح آن در جلد اول مرآت
البلدان مسطور است

چهل منجلی محلی است از قشلاقات شاهسون افشار که در محال سهرورد و سجاس رود زنجان
میباشند سکنه از طایفه کورحسنلو و پانزده خانوار اند چشمه آبی دارند زراعت ندارند ییلاقشان
اراضی فیض آباد است

چهل مهرین قلعه آبادی بوده در سیستان در ساحل رود هیرمند در طرف جنوب واقع
در روی تپه بلندی و نهایت استحکام را داشته حالا سکنه ندارد جزو محال رود بار سیستان
محسوب میشود

چهله از قرای بلوک دشتی فارس است

جهله ازقرای بلوک خنج فارس است این بلوک گرمسیر و در جنوب شیراز بمسافت چهل و دو فرسنگ واقع شده رعیتمندش حاصلش غله و تنباکو شکار این جلگه آهو آبش از باران و چاه هر قریه از بیست الی یکصد خانوار سکنه دارد

جهنورد ازقرای استراباد هوایش ییلاقی آبش از قنات ده خانوار سکنه دارد

جهودان صاحب معجم البلدان گوید جهودان الکبری گویند و یمینه بیشتر معروفست و جهودان اسم قدیمی آنست یعنی جایگاه یهودیها و گمان میکنم که بهمین جهة اسم او را تغییر داده و یمینه نامیده باشند بهرحال قصبهٔ معتبریست نزدیک بلخ ابو شهید بن حسین البلخی الوراق اهل این قصبه است

جهودانک مصغر جهودانست که ذکر شد

جهینه اسم قلعه ایست از قلاع مازندران

جیا قریه ایست از ناحیهٔ پیشکوه طارم قدیم التیول ملکی مظفر الملک سکنه اش هشتاد خانوار باغات بسیار خوب دارد زراعتش از رودخانه مشروب میشود محصولش غله و جوز و هوایش گرمسیر است

جیارویه از مزارع خامان کرمانست

جیاسر صاحب معجم البلدان گوید اصل این اسم فارسی و بمعنی یکپاره است از کثرت استعمال اعراب آنرا جیاسر خوانده اند و آن قصبه ایست از خاک مرو و ابو خلیل عبدالسلام مروزی جیاسری میباشد

جیان ازقرای بیضای فارس میباشد

جیان ازقرای بوانات فارس میباشد

جیان صاحب معجم البلدان گوید جیان قصبهٔ معتبریست از رستاق قهاب اصفهان در انجا مسجدیست معروف بمسجد سلمان فارسی و عقیده بادیه بزیارت این مسجد میایند عبدالوهاب شیرازی گوید بعد از تسخیر اصفهان سلمان باینشهر آمده در نزدیکی اصفهان در قریه جیان مسجدی ساخت ابو الهیثم طلحة بن الاعلم الحنفی جیانیست

جیاکنده قریه ایست از بلوک انزان استراباد اربابی ملکی خورده مالک آبش از چشمه و رود آب هوایش ییلاق جمعیتش دویست و شصت و هشت نفر میباشد

جیجکتو صاحب فرهنگ انجمن آرای ناصری گوید جیجکتو ناحیه ایست از بلاد خراسان نزدیک میمنه و آن نیز شهریست

جیجکلو ازقرای بلوک فشافویه طهرانست

جیجان جبل در سمت مغرب ملایر واقع قریه ایست اربابی متعلق بمحمد علی میرزا ولد مرحوم
حاجی حسن میرزا قریب هشتاد خانوار رعیت دارد در دامنهٔ کوه کرزند واقع که فاصله ما بین ملایر و تویسرکان است
قریه صعب بی باغ و بیشه دارد محصول و باغات لیکن از چشمه سار مشروب میشود زراعتش اغلب دیمی
است هوایش ییلاقی در زمستان برفش بی نهایت قلعه باغی دارد بالای تپه واقع است مرتع و محل قشلیق مواشی
در تابستان هوای خوبی دارد تا دولتاباد چهار فرسنگ و تا تویسرکان یکفرسنگ میباشد

جیجان رود در سمت مغرب دولتآباد ملایر و کنار رودخانه واقع از قرای جمال الصابر است از رود آب
مشروب میشود سکنه در حلقه در کنار رودخانه سکنی دارند زراعتش آبی است باغ ندارد مرتع خوبی دارد معدن
شوره خوبی در اینجا هست تا دولتاباد سه فرسنگ است

جیحون

اسم این که یکی از جغرافی نگارهای قدیم و در شرح جبل اسم او مسطور شد گویند از شطهای بزرگ که داخل
بحر خزر میشود یکی اکسوس (جیحون) است آریستوبول را عقیده اینست که گذشته از شطهای واقعه در
هندوستان بزرگترین شطهای آسیا اکسوس است و این شط قابل کشتی رانیست و دیگر از طرف هندوستان
بسواحل بحر خزر مال التجاره حمل و نقل میشود

و جیحون فاصله ما بین باکتریان (بلخ) و سغدیان (سغد) سمرقند است بعد از آنکه مال التجاره هندوستان
بواسطهٔ این شط داخل بحر خزر شد بواسطهٔ شطهای دیگر که وصل بدریای سیاه است بسواحل قرادنکیز
موصول میگردد

علمای جغرافی و مصنفین عرب و عجم و غیره را در باب جیحون و سرچشمهٔ آن و بستر و مجرای قدیم و جدید این شط
و مصب حالیه و سابق جیحون تحقیقات و بیانات کثیره است چون از ابتدای نگارش مرآت البلدان طریقه
که ما اختیار نموده ایم اینست که اغلب قول صاحب معجم البلدان را در شرح هر محلی مقدم بر سایر اقوال ذکر نمائیم
و بعد به مسطورات سایرین میپردازیم در اینجا یعنی در شرح جیحون نیز طریقه و راه خود را تغییر نداده ابتدا
میکنیم بآنچه یاقوت حموی در معجم البلدان مینگارد و هو هذا

لغت جیحون عربیه است و بی جهة بعضی از مصنفین این لفظ را ماخوذ از جاج که بمعنی اکالا است دانسته اند
و مناسبتی که در این فقره فرض کرده و گفته اند اینست که چون جیحون علی الاتصال دو طرف و سواحل خود را
میخورد موسوم باین اسم شده بهرحال این مسئله چندان اهمیتی ندارد که در آن زیاد غور نمائیم حمزه اصفهانی
گوید اسم اصلی و حقیقی جیحون هرون بوده و هرون اسم یکی از دره های خراسانست که نهر جیحان در وسط

آن واقع شده و بعلاقهٔ مجاور شهر موسوم باسم دره گز بیه و عجم جیحان را جیحون گفتند انتهی عقیدهٔ ابن فقیه
اینست که سرچشمهٔ جیحون در نقطه ایست موسوم بریوساران و آن کوهی است متصل بممالک سند و هند
و کابل و در آن کوه در موضعی که از اعند میس میباشد چشمه ایست که منبع نهر جیحون می باشد
فصل
شط جیحون در اشتداد سرما منجمد میشود بایمعنی که چون برودت در آن نواحی شدت نماید قسمتی از
آب شط مبدل بیخ شود و پارچه های یخ در شط حرکت و سیر کنند و اندک اندک بقیهٔ آب نهر از فرط سردی
منجمد و یکپارچه یخ سخت ضخیمی گردد که یخ و حجم ضخامت آن باشد و آب شط از زیر این یخها جاری است
خوارزمیها با کلنگ و تیشه یخ شط را سوراخ کرده برای مصارف خوردن وغیره آب بیرون میاورند و آبی که
باینموضع میکشند بکوزه و ابریقها میریزند و تا زمانیکه این ابریقها را بمنازل خود برسانند باز نصف
آن مبدل بیخ شده است بالجمله چون شط جیحون بکلی منجمد و آب مبدل بیخ شد کاروان و گاو و گوسفند و شتر
و سایر حیوانات بی هیچ خوف و خطری از روی آن یخ عبور مینمایند و سطح رود خانه با اراضی سواحل آن مطلقا
فرقی ندارد بلکه مکرر گرد و غبار از روی آن متصاعد میشود مثل اینکه زمین و خشکی است انجماد و بستگی
آب جیحون دو ماه امتداد دارد بعد سوز هوا و شدت سرما کم شده و متدرجا یخها شروع بذوب شدن
مینماید تا رودخانه حالت اولیه را بهم میرساند سفاینی که در میان یخها مانده در مانده و مجبوراً منتظر
انقضای مدت مزبوره میباشند تا هوا رو بخوشی بگذارد و یخها ذوب شود بنابراین اغلب صاحبان
سفاین جهد میکنند که قبل از زمستان و انجماد آب جیحون کشتیهای خود را از شط بیرون برند شط جیحون را
شط بلخ نیز گویند زیرا که از این مملکت نیز عبور مینماید و از شهر بلخ تا نهر جیحون دوازده فرسخ
راه است

در کتاب جغرافیای موسوم بآثار البلاد و اخبار العباد از مصنفات عالم فاضل زکریا بن محمد بن محمود
القزوینی شرح جیحون از قرار ذیل نگاشته شده است
نهر جیحون واقع در بلد خوارزم است زمخشری گوید عمود نهر جیحون معروف است بجریاب و آن نهر خارج
میشود از حدود بدخشان و منضم میشود بسوی آن نهر انهار دیگر در حدود ختل و وخش و بسبب انضمام
آن نهرها نهر رود عظیمی میشود و ایضا منضم میشود بسوی رود جیحون انهار بُتم و انهار صغانیان و آب وخشاب
که خارج میگردد از بلاد ترک و میگردد در زمین وخش در کوه هناک تا آنکه عبور میکند از پلی و معلوم نشده است
در دنیا آبی که باین کثرت باشد و تنگ میشود عرض آن مثل کم شدن عرض آن نهر در اینموضع که پل بسته شده است
و آن پل حد میان ختل و اشجرد است پس از آن میگذرد بر شهرهای بسیاری تا میرسد بخوارزم و منقطع میشود

اصلاً از آن نهر بلاد یکه عبور میکنند از آنها مگر خوارزم که از آن منتفع میشوند و بر میدارند پس از آن منحدر
میشود از خوارزم و میریزد در دریاچه که مسمی بدریاچه خوارزم است که مسافت آن در دریاچه خوارزم شش روز
راه است و گفته اند جیحون با کثرت و بسیاری آب در فصل زمستان یخ میکند و کیفیت یخ بستنش اینست که چون زمانی
که سرما اشتداد بهم رسانید در زمستان سخت و شدید شد بسته میشود اولا قطعه های یخ و میگردد این
قطعه ها بر روی آب و هر زمان که مماس میکند قطعه از آن قطع دیگر قطعه را بهم دیگر ملصق میشود و همین
طریق پاره های یخ بهمدیگر منضم میشود تا آنکه جیحون کلاً منبسط میگردد از بستگی یخ و ثخونت بهم میرساند و
ثخن یخ در اکثر اوقات پنج شبر است ابن فضلان در رساله خود گفته دیدم جیحون را که منجمد شده بود و ثخن
یخ هفده شبر بود و هذا و ند عالم است بصحت این مطلب در زیر یخ آب جاری و رونده است و حفر میکنند اهل
خوارزم در جیحون چاه ها با کلنگ و میشکافند یخ را تا روی آب از آن محل ها آب بر میدارند همچنانکه میکشند
از چاه آب را بجهة آشامیدن و حمل میکنند در سبوها و در وقتیکه مستحکم میشود یخ از آن نهر عبور میکنند بر آن
قافله ها و کاروان که کوساله ها را بر آنها بار کرده اند و با قیمتها اند محل عبور را فرشی با زمین و بر میخیزد از آن غبار
همچنانکه در بیابان از تردد قوافل غبار بلند میشود و در مدت دو ماه بهمین حالت باقی بود و زمانیکه شکست
بر و شکسته میشود عود میکند بحالت اولی و منقطع میشود قطعه های یخ همچنانکه ابتدای امر ظاهر شده بود
تا آنکه بحالت اولیه بر میگردد و جیحون نهر قتالی است و چه بسیار است که بحالت بیابد غرق بوده دران
صاحب مسالک الممالک گوید عمود جیحون معروف است بجریاب و خارج میشود از بلاد وخان در حد بدخشان
پس مجتمع میشود بسوی او نهرهائی چند در حد ختل و وخش از اجتماع این نهرها رود عظیم میگردد
و از جمله این نهرها اینکه منضم میشود بجیحون نهری است نزدیکی قریب جریاب و مسمی است باخشو و آن نهر هلبک است
و قربان نهر دیگر است که مسمی است بنهر بربان سیم نهر فارغر است چهارم طراندیجاراغ و پنجم نهر وخشاب
و این نهر اعظم از سایر انهار است و مجتمع میشوند این انهار در جانب ارهسن آنگاه مجتمع میشوند با نهر وخشاب
در جانب قواذیان و واقع میشود بسوی این نهرهای مجتمعه انهار یکه خارج میشود از بتم که بعضی از انها انهار
صغانیان و انهار قواذیان است پس از آن مجتمع میشود مجموعاً و واقع میشود در جیحون بنزدیکی قواذیان
و اما نهر وخشاب خارج میشود از بلاد ترک تا ظاهر میشود در زمین وخش و تنگ میشود در کوه هناک
تا آنکه عبور از پل بنماید و دانسته نشده است آبی با این کثرت که تنگ شود و کم عرض شود بحدیکه پل بر آن
بسته شود مثل ضیق نهر جیحون در آن محل که پل بسته شده است و این قنطره حد میان وخش و میان واشجرد است
پس میگذرد از بر و دخانه در حد و بلخ تا ترمذ آنگاه میگذرد از آنجا بکالف و از کالف میرود تا زم پس میرود

تا آمل و منتهی میشود بسوی خوارزم بعد از آن واقع میشود بدریاچهٔ خوارزم و فایده نمیبرد از این رود جیحون
در ختل و ترمذ تا ناحیهٔ زم احدی و معمور شده است بسبب این رودخانه زم و آمل و فربر
و معمور میشود خوارزم و عموم منفعت جیحون از برای اهل خوارزم است و اول شهری که واقع است بر جیحون از ماورا
النهر ختل و وخش است و آن دو شهر هستند مگر آنکه هر دو مجتمع میباشند در باب عمل و معامله و واقع هستند
ما بین نهر جریاب و وخشاب و از شهرهای ختل هلبک و منک و تملیات و فارغره و کاربنج و اندیجاراغ و
رستاق بیک است و شهرهای وخش هلاورد و لاوکند و مقام سلطان و پای تخت در هلبک است و منک
و هلاورد بزرگتر از هلبک است مگر آنکه مقر سلطنت هلبک است و متصل و پیوسته است خاک ان بوخش و ختل
و وخان و سقینه و کران و کران خانه های کفر است و حاصل میشود از انجا مشک و نرقیق و در وخان معادن
نقره کثیر است و در رود وخشاب طلائیست که جمع کرده میشود در هنگام آمدن سیلها از شهرهای وخان و
وخان و تبت نزدیک است و زمین ختل زراعتهای بسیار و آب و میوه جات خوب دارد و شهر ختل در کمال وسعت
و نعمت و فراوانیست و مواشی و دواب زیاد است و در وقتی که گذر کنی تو بر ختل و وخش تا نواحی واشجرد و
قوادیان و ترمذ و صغانیان و جاهائیکه در اثناء انها است آنها شهرهائی بانفراده خواهد بود بحسب معامله
و عمل و اما ترمذ شهریست واقع در کنار رود جیحون و از برای ان قلعه و سریست و حصاری است و احاطه دارد
بان حصار باره دیگر و دار الاماره در قلعه است و محبس خارج ان قلعه کهنه است و شهر در ربض و مسجد جامع در
شهر است و مصلی داخل حصار است در باره شهر و بازارهایش و شهر ترمذ است و عمارات آن شهر از خاک
و خشت است و معظم کوچه ها و بازارهایش آجر مفروش است و شهریست معمور و با اهل و خلق و این نواحی را
رخنه و بهره البسات نهر جیحون و مسافت اقرب جبال با آن شهر بمقدار یک منزل است و آب آشامیدن انها از جیحون
و نهریست که جاری میشود از صغانیان و از برای دهات و مزارع ایشان از جیحون شربی نیست بلکه مزارع
انها از نهر صغانیان مشروب میشود و از مدینه های ترمذ شهر صرمنجن و هاشم جرد است و قوادیان مدینه ایست
و شهر کوچکی دارد که کوچکتر از ترمذ است و از برای قوادیان از شهرها نودیز است و واشجرد مثل ترمذ است در بزرگی
و وسعت و شومان کوچکتر از ترمذ است و مرتفع میشود از واشجرد و شومان تا نزدیک صغانیان
زعفران بسیاری که حمل کرده میشود باطراف و اکناف و مرتفع میشود از قوادیان نوافج طیب و عطریات
و میوه های خوش و صغانیان شهریست بزرگتر از ترمذ مگر آنکه ترمذ اهل و مالش بیشتر است و صغانیان را
قلعه ایست و اما الخسبسک بمحاذات زم واقع است و زم در زمین خراسانست مگر آنکه این دو شهر
مجموع و یکی هستند در عمل و اقامهٔ جماعت و خطبه و منبر به زم است و انشهریست با خصب و فراوانی و

کوچک است از حیثیت شهریت و غالب اطرافش سوائم است از شتر و گوسفند و بر طرف نهر هر یک از
این دو شهر صحراها و چاه ها و چراگاه ها است و اما فربر شهریست از بخارا در جملهٔ بخارا وصف آن ذکر شده
و اما خوارزم باید دانست که لفظ خوارزم اسم آن اقلیم است و جدا شده است از خراسان و از ماوراء النهر
و احاطه دارد بخوارزم بیابان از هر طرف و حدّ آن متصل است بحدّ غزیّه در جانب شمال و مغرب و جانب
جنوب و شرقیش خراسان و ماوراء النهر است و خوارزم در آخر نهر جیحون است و بعد از خوارزم دیگر شهر و
عمارتی در کنار جیحون نیست و میرود رود جیحون از خوارزم تا منتهی میشود بدریاچهٔ خوارزم و این اقلیم بر دو
جانب جیحون واقع است و شهران در جانب شمالی جیحون واقع است خوارزم را در طرف جنوبی جیحون شهر بزرگی
است که مسمّی بجرجانیه است و آن بزرگتر شهریست باین اقلیم بعد از مدینهٔ خوارزم و جرجانیه محل سوداگری
و تجارت غزیّه است و از غزیه بیرون می آید قوافل و متاع تجارت تا جرجان و خزر الی خراسان و مقتضای
تقدیر این بود که بصورت و شکل در بیاوریم ما نصف خوارزم را در صورت خراسان و نصف آن را در صورت
ماوراء النهر مگر آنکه غرض و قصد در این کتاب شناختن صورتهای این اقالیم و شهرها آنست لهذا اختیار
کردیم آنکه خوارزم را مجموعه در صورت واحده قرار دهیم و انضباط آن را در ماوراء النهر قرار دادیم بعلّت آنکه این
وضع ابلغ است بغرض من بی آنکه مکرّر کرده شود در صورت خراسان و صورت ماوراء النهر و خوارزم را
چند شهر است سوای آن قصبه که اسامی آنها از اینقرار است درغان هزار اسب خیوه خشمیشن ساورزد
آردخشمیشن
نوزوار کردران خواش کرتو دفرتیه برانکین مدمینیه مردا جفان جرجانیه اما قصبهٔ این اقلیم
مسمّی بخوارزم میّه کاث است و از آن قلعه ایست که غیر معمور است و آن قلعه را بسدینه بود که آب جیحون آن را خراب
کرد و بنا گذاردند هم از عقب آن شهر عمارتی و نزدیک شده است نهر جیحون آن قلعه را بحدیکه بیم
انهدام هست و مسجد جامع آن در طرف پشت قلعه است و سرای خوارزمشاه نزد مسجد جامع است
و محل حبس نزد قلعه است و در وسط شهر نهر جرقو را است که شکافته شده است شهر و بازار بر دو جانب
این نهر و طول مدینه ثلث فرسخ در ثلث فرسخ است و اما ابواب آن مدینه خراب شده است و بعض از شهر و
ابواب انقدار یکه از شهر خراب شده است بقرار نمانده است و در عقب آن محل خرابا بنیه و عمارت شده
از سمت دو دخانه و اوّل حدّ خوارزم مسمّی بطاهریه است از جانبی که قریب میشود بآمل و ممتد است بعمارت
در جنوبی جیحون و در طرف شمالش عمارتی نیست تا منتهی شود بقریه که نامیده میشود غار ابخشنه و از
آن از غار ابخشنه تا مدینه خوارزم دو جانب جیحون جمیعاً دارای عمارات است و قبل از غار ابخشنه بشش
فرسخ نهریست که منشعب شده است از جیحون که اطراف آن نهر عمارات اهل قری و دهاقین است و تا شهر

بهمین منوال است و این شهر مسمی است به کاو خواره و تفسیر کاو خواره خورنده کاو است و آن نهر
که عرضش پنج ذراع و عمقش مقدار دو قامت است و سفاین در آن کار میکنند و منشعب میشود از این نهر
کاو خواره بعد از جریان و رفتن پنج فرسخ نهری که نامیده میشود کرنیه و معمور شده است بواسطه آن نهر
بعضی دهات و از برای عمارت حول شط جیحون از طاهریه تا هزار اسب عرض زیادی نیست و عریض میشود چون به هزار اسب رسید
و میرسد عرض جیحون به مقدار یک فرسخ تا مقابل شهر پس از آن کم میشود عرض و تنگ میشود تا میرسد به جائی که
آن در جرجانیه به مقدار دو فرسخ پس منتهی میشود تا قریه که مسمی بکیت است به پنج فرسخ از کوجاغ و آن
قریه ایست نزدیک جبل و نیست در این عرض عمارتی غیر از این قریه و در پشت این کوه صحرا و بیابان است و از
هزار اسب تا سایر محالی که در طرف غربی جیحون است نهرهائیست که از جمله آنها نهر هزار اسب است که منشعب
شده است از جیحون از جانب نزدیک آمل و به مقدار نصف نهر کاو خواره است و در آن سفینه‌ها در کار است
پس از آن به مقدار دو فرسخ از هزار اسب نهریست معروف بکرویه در آن خواش و این نهر بزرگتر از نهر هزار
اسب است و بعد از آن نهر خیوه است و آن نهریست بزرگتر از نهر کرویه در آن خواش و جاری میشود در آن
کشتیها تا خیوه و بعد از آن نهر مدرا میباشد و آن نهر بزرگتر از نهر کاو خواره و دو برابر آن است
و جاری میشود در آن سفاین تا مدرا و مابین نهر مدرا و نهر خیوه مقدار یک میل راه است و از نهر مدرا
تا مدینه خوارزم مقدار دو فرسخ است و از سمت اسفل شهر خوارزم از ناحیه جرجانیه نهریست که
نامیده میشود بوه و مجتمع میشود آب بوه و آب وداک در دهنه که معروف باندراستان است و اسفل
از آن قریه تا قریه جرجانیه و وداک بزرگتر از بوه است و جاری میشود در این دو نهر سفاین تا جرجانیه
به مقدار یک تیر پرتاب و در آنجا سدی است که منع مینماید کشتیها را و از مجمع این دو آب تا جرجانیه مقدار
یک منزل راه است و مابین نهر کاو خواره و مدینه دوازده فرسخ است و عرض نهر خوارزم بمحاذات شهر
مقدار دو فرسخ است و گردر نهریست که بریده شده است از جیحون از طرف اسفل مدینه خوارزم
بر چهار فرسخی از چهار موضع نزدیک بیکدیگر و میگردد نهر واحد مثل بوه و وداک در وقتی که مجتمع
شوند و گویند مجرای جیحون در اینجا بوده و در وقتیکه کم میشود آب جیحون کم میشود آب در این نهر و
بمحاذات کیت و بیابان به مقدار فرسخی از جانب شمال نهریست که نامیده میشود مذمینیه و این بلد
در چهار فرسخی جیحون است مگر آنکه آن از جرجانیه است بجهت آنکه نهر جاری میشود از گردر نه جدا میکند
میان کیت و مذمینیه را بر جانب شط بعد از مذمینیه عمارتی نیست و میان جیحون و گردر قریه مراجقان است
و مسافت میان مراجقان و جیحون دو فرسخ است و مراجقان بمحاذات جرجانیه است و از برای

دیهی و قریه میان کرنه و شهر خوارزم نهریست که منفصل است از جیحون و این نهرها تماما منشعب
از جیحون است و منتهی میشود جیحون تا دریاچه خوارزم بمحلی که دران است صیادان و دیهی و بنائی و عمارتی ندارد
و نامیده میشود این موضع خلیجان و بر شط این دریاچه از محلی که پهلوی خلیجان است ارض غزیه است
و در هنگام صلح مسافران ابتدا از این جانب تا قریه براتکین و از جانب دیگر تا جرجانیه و هرود و اینمحل سرحد هستند
و در جیحون پیش از آنکه برسد بکاه و خواره باندازه سه فرسخ کوهیست که قطع میکند جیحون وسط آنرا و
تنگ میشود نهر تا میرسد پهنای جیحون بمقدار ثلث و نامیده میشود اینموضع ابوقشه و آن موضعی است که
برای سفاین خطر دارد از شدت جریان آب و دریاچه که روان میشود با آبهای چشمه‌ها و نیزارها و سبیع
میشود آنجا ... که محل خروج جیحون است از میان آن کوه و مسافت این موضع که واقع میشود در آنجا جیحون
تا موضعی که واقع میشود در آن نهر شاش از این دریاچه چهار روز راه است و رود جیحون بسا یخ بسته میشود
در فصل زمستان تا آنکه عبور میکنند و میبرند از روی آن احمال و اثقال را و ابتدا میشود در بستن یخ
در جیحون از ناحیه خوارزم تا بالا میرود و بر همان نحو میرسد آنجا دشت و سرزمین مکانهای طول جیحون از بقاع
خوارزم است و بر شط دریاچه خوارزم کوهیست مسمی بجغراغز که بسته میشود آب و نزد آن کوه تا آنکه
باقی میماند یخ تا تابستان و دران کوه بیشه و نیزار و نیستانست و مسافت دور این دریاچه بنحو من وقف
و مطلع شده ام صد فرسنگ است و آب این دریاچه شور است و از برای این دریاچه محل کم شدن و در رفتن
در ظاهر نیست و واقع میشود دران دریاچه نهر جیحون و نهر شاش و نهرهای دیگر غیر از این دو نهر مع
ذلک آبش گوارا و عذب نمیشود و بر وسعت دریاچه نمی افزاید و محل اشکال شده و خداوند داناست که میان
این دریاچه و میان بحر خزر شکافهائی باشد که اتصال بهم رسانده باشند این و این بهم و فاصله میان این دو دریا
بقدر بیست مرحله باشد بجهت آنکه خوارزم شهریست با نصیب نعمت و کثرت اطعمه و فواکه مگر آنکه گردو
آنجا نیست و مرتفع میشود از خوارزم از جامه‌های پنبه‌ای و پشمی متاع بسیاری که باطراف و اکناف
حمل و نقل میشود و از خواص اهل خوارزم توانگری و بی‌نیازی و قیام نمودن بمراسم مروت و جوانمردی
است و اهل خوارزم بیشتر از اهل خراسان سفر مینمایند و در تمام خراسان شهر بزرگی نیست مگر
آنکه دران جمع کثیری از اهل خوارزم هستند و لسان اهل خوارزم متحد و منفرد است و تماما بیکزبان
و لغت تکلم میکنند و در خراسان بلدی بر زبان اهل خوارزم نیست و لباس ایشان قرطق است که
معرب کرته باشد و این پوشش مخصوصی است که پیراهن کوتاه باشد و قلنسوه است که کلاه باشد و
طبیعت و خلق ایشان در میان اهل خراسان مخفی نیست و جنگجو و دلیر و غالب بر غزیه و عزت

وارجمندی دارند و بلاد خوارزم را معادن طلا و نقره و جواهرات ارضی نیست و عمدهٔ یسار و
ثروت آنها از تجارات با اتراک است و از اکتساب و اقتناء مواشی است و واقع میشود
بسوی ایشان جلود و پوستهای اهل صقالبه و خزر و ولایتکه قریب بخزر است همچنین پوست
و جلود رقیق اتراک را بخوارزم می آورند و کذلک پشم و پوست حیوانات را از قبیل فنک
که جانوریست و پوستین ان بهترین اقسام پوستینهاست و سمور و ثعالب و خز و غیر از اینها از
انواع کرک و پشمها
ابن حوقل گفته است لباس اهل خوارزم قراطق و قلانس معوجه است و از برای ایشان در تعویج
قلانس عادت و رسمی است در شرح متعلق بجیحون و حوالی ان سایر گفتار ابن حوقل مطابق است
با اقوال صاحب مسالک و ممالک
المقدسی گوید جیحون نهریست که میشکافد خوارزم و مضافات آنرا و میریزد در دریاچه خوارزم
و شهرهای بزرگ و مدینه های عدیده جیحون راست و منشعب میشود از ان انهار بسیاری و بسوی
جیحون قلب میشود شش نهر اما شهرهای جیحون الختل و قوادیان و خوارزم و اما مدینه های ان
ترمذ است و پس از ان کالف و نویده و زم و فربر و آمل و عنقریب صحبت کنیم ما جمیع انهار ایشان
شروع در شرح شهرهای خراسان بجهة انکه بعضی از مورخان کسانی هستند که مینامند این مواضع
مذکوره را ماوراء النهر و سایر هیطل را شهر عجم میدانند تا حد ترکستان و بعضی دیگر قرار داده اند
خوارزم را جزء جانب هیطل و محققا بزرگتر شهرهای خوارزم بخراسانست و احتراز کردیم ما بسبب این تفصیل
از این مقالات
اما خوارزم شهریست واقع بر دو جانب و طرف رود جیحون و قصبهٔ عظیمهٔ خوارزم بجانب هیطل است و
خوارزم را قصبهٔ دیگر است بخراسان و اهل خوارزم از جهة رسوم و طریقه و زبان و اخلاق و طبایع با اهل
هیطل و خراسان مخالفت دارند و خوارزم شهریست جلیل و وسیع و با مداین کثیره و عمارات و ابنیه و آبادی
ان ممتد و متصل است بر وضع و عمل شهرهای روم و سجستان و کازرون که منقطع نمیشود منازل و بساتین
و باهم پیوسته است و محل فشردن انگور و گرفتن اب ان و آلات و افزار عصر انگور در آنجا بسیار است
و مزارع و اشجار و فواکه خوارزم زیاد است و با خیر و برکت و نفع و فایده میباشد تجارت آنجا و اهلش
با علم و فهم و فقه و ادب و قریحه هستند و کمتر امام و پیشوائی در فقه و ادب و قران دیده ام مگر انکه اورا
تلمیذی خوارزمی بوده که مقدم داشته شده و پیش افتاده و کارگذاران و حکم گذاران شد اما صنف صد

وسوء خلق دارند و ظرافت و برازندگی در جامه و پیرایه و زینت و لطافت ندارند کرده‌ها نانشان کوچک
و فرسخ هاشان بزرگ بود و ذکر کرده است ایشان را خداوند تعالی ارزانی و فراوانی و مخصوص کردانیده است
ایشان را بصحت قرائت و ذهن و ایشان حریصند در خوردن و ضیافت کردن و متصفند بباس و شدت و در جنگ
سختی و دلیری نمودن و ایضا ایشان راست خصایص و عجایب دیگر گویند پادشاه مشرق در زمان قدیم غضب کرد
بر چهارصد نفر از اهل مملکت و مخصوصان و نزدیکان و خویشان خود و امر کرد ایشان را بجائی که منقطع
از عمارت و آبادی باشد ببرند و جا و مکانی که مسافت آن تا قصر سلطنت یکصد فرسنگ باشد لهذا آنها را
بکاث بردند پس بعد از مدت مدید یک چند تن را فرستاد که از ایشان خبری بیاورند رسولان آنها را زنده
یافتند در حالتیکه برای خودشان کاخها بنا کرده بودند و دیدند صید ماهی میکردند و قوت خود قرار میدادند
و دیدند در آنجا هیزم بسیاری و چون مراجعت کردند این را بعرض سلطان رسانیدند پادشاه گفت چه
می‌نامیدند گوشت را گفتند خوار گفت هیزم را چه مینامیدند گفتند رزم ملک گفت من مقرر کردانیدم ایشان را
باین ناحیه و نام نهادم آنجا را خوارزم و امر کرد که بفرستند بسوی ایشان چهارصد جاریه ترکیه و تاکنون
باقیست در ایشان شباهتی از اتراک و گفته است حکایت کننده این خبر که چون ملک مشرق فرستاد آن جماعت را
بخوارزم شروع نمود بسوی ایشان نهری را از عمود رود جیحون که زندگانی کنند بواسطه آن و عمود شط منتهی میشد
تا شهری که خلف نسا واقع است و آن شهر را بلخان گویند و ایضا گفت واقع شد بر ایشان هنگام که شهر بلخان و
دید قومی را که جلادت و توانائی میباشند امیر بلخان منادمت کرد ملک خوارزمی را و با یکدیگر بقمار ملاعبه نمودند
و غلبه کرد در قمار خوارزمی امیر بلخان را و قرار بازیشان بر این بود که عطا کنند اهل خوارزم را قطعه‌ای از نهر
جیحون بکرهند و بلخ شت و بجا آورد آنچه را که قرار داده بود پس از آن که جاری نمود بسوی آنها نهری از جیحون
غلبه کرد آب و ممکن نشد بستن آن نهر و الی الیوم باقیست و شکافته شد از آن نهرهای چند و بنا و عمارت نمودند
در اطراف آن شهرهائی را و خراب شد بلخان و شنیدم از طایفه‌ای که اهل نسا و ابیورد بودند که میرفتند تا بلخان
و حمل میکردند از آنجا نقره بسیاری و حال آنکه گاوان و چهارپایان بودند که خالی بود شکمهای آنها و گرسنه
بودند و از ایشان پرسیدند بچه سبب است که سرهای شما مخالف است سرهای مردم را گفتند جهت آنست که قدماء
ما سرکار کردند که غلبه نمودند باین سه چیز اهل بلاد را اول آنکه پیشانیان ما که جنگ میکردند با اتراک
اسیر میکردند ایشان را و در ایشان شباهتی بود از ترک و شناخته و تمیز داده نمیشدند از آنها و بنا
میشد که فروخته میشدند در جزو رقیق و عبید لهذا امر کردند زنها را زمانیکه بچه می‌آوردند به بندند کاسه‌های
دیگ را بر سرهای اطفال از دو جانب تا پهن و منبسط شود سرهاشان و بعد از آن به بندگی آنها را نگیرند

و برگشته شود کسیکه واقع شد از ایشان در بلاد اسلام بسوی شهر خود دوم آنکه قرار دادند درهم را چهار
دانق تا آنکه مخارج بندیان پول را نجار از نزد انها و تا امروز بهمین سبب حمل کرده میشود نقره بسوی ما و بیرون
نمیرود از خاک ما مؤلف کتاب گوید فراموش کردم سیمی را و بدانکه مثل خوارزم در اقلیم مشرق مثل مثل
سجلماسه است در مغرب و طباع اهل خوارزم مثل اهل بربر است و وسعت مملکت خوارزم هشتاد فرسخ
در هشتاد فرسخ است در حالتیکه منازلش بیکدیگر پیوسته است و جویها بسیار دارد و معدن ماهی و
اغنام است و مطرح طوایف اتراک   اسم قصبه کبرای خوارزم کاث است و از شهرهای خوارزم که
در جانب هیطل است غردمان و ایخان و اردخیوه و نوکفاغ و کردر و مزداخکان و جشیره و سد و وزرد و
قریه براتکین و مدمینیه است و اسم قصبه های خوارزم که در جانب خراسان است جرجانیه است و از مدینه های
آن نوزوار و زمخشر و روزوند و وارمند و سکاخان و خاس و خشمیش و مدامیش و خیوه و کرده و انخاس و هزاراسب و
جکربند و جاز و درغان و جیت و جرجانیه کوچک و جیت و بکر و سدفر و ساسان و کاردواراندرستان کاث
شهرستان و واقع است بر جانب شرقی شط و مثل نیشابور است و از وی مسجد جامعی است در وسط بازار
که ستونهای سنگ سیاه دارد باندازهٔ قامت و در بالای ستونها بناهای طولانی خوب است از چوب
و خانهٔ حکومت در وسط شهر است قلعهٔ کهنه دارد که خراب کرده است او را نهر و داخل شهر انهار جاریه دارد
و شهری نفیس و پاکیزه است علماء و ادباء و صاحبان ثروت و دولت و تجارات مفیده و نفع و برکتها و بناهای
حاذق آن شهر بسیار است و همچنین قرای مشهوره که مثل ایشان بعراق نیست و خوش آواز و با جودت قرائت
و منظر و مخبر باشند مگر آنکه در هر زمانی غلبه میکند بر آب بلد شهر و دور میروند از نهر جیحون و کثیف و چرکین تر از
شهر اردبیل است و دانهای بسیاری از بامها بکوچه ها و معابر است علیها در شوارع و طرق تغوط میکنند
و جمع میکنند بلادات را در حصیره ها پس از آن نقل میکنند آن بلادات و پلیدیها را با سبدها بقریه ها و دهات
و اطراف شهر و ممکن نیست شخص غریب را سیر کند در شوارع از کثرت حفایر و بلادات و اهلش میکوبند آن پلیدیها را
با پاهای خود و حاضر میشوند بسوی جامعها و ایشان اسطبهای غلیظ و خلق عداوت آمیز و اکل حشیش
و دو دروازه دارد و بلد وخش و غردمان برای آن حصاری و خندقی است مملو از آب و وسعت آن شهر بقدر یک تیر پرتاب است و ایخان
بران باره و خندقی است و دو دروازه های شهر آلات وادوا و جبال است و قبل غراده که آلات جنگ و کوچکتر
از منجنیق است و آرد خود واقع است در وه دو هنر بیابان و بران حصنی است با یک باب مشتمل و واقع است
در تحت جبل و نوکفاغ حول آن نهر است از جیحون تا بیابان شهری است محکم و حصین و کرده شهر است
بزرگتر و محکمتر از نوکفاغ و مزداخکان شهر است با وسعت و اطراف آن دوازده هزار قلعه و دیه و قریه وسیع است

ج ی

وجسری بزرگ و وسیع و بابارهٔ منیع است و سد و بر جانب جیحون است و با حصار و باره و جامعش
وسط شهر است داخل در حصار و نیز در دوخ ایضا بزرگ است و آن را قلعه و حصار نیست و قریه براتکین
بزرگ و واقع است در بیابان بنزدیکی کوه و از آنجا حمل کرده میشود سنگ و بازاری دارد معمور و مسجد
جامعش در آن بازار است و بنیان عمارات ایشان از گل است که نیکو و جید است و سایر شهرهای
مذکوره نیز معمور است مگر آنکه مزداخکان بزرگتر از همه آنها و منقار بجرجانیه است در وسعت و
فسحت و رفعت خاک و دورهٔ حصار الجرجانیه و آن قصبه ایست از ناحیه خراسان برکنار جیحون و آب مسلط
اطراف شهر را ملاصق بوده و تدابیر و حیل بکار برده اند در رد آب بجوبها و هیزمها تا عود کرده آب
آب بطرف شرقی و معمول داشته اند در گرداندن آب عمل عجیبی و برگشته است آب بطرف بیابان تا قریه
براتکین و کردیده است از ناحیه واحده و شق کرده اند از آن نهرهای بجهت آشامیدنشان در دروازههای
شهر و داخل نمیشود شهر را از تنگی موضع و آن آب هر روز در تزاید است و بر در دروازهٔ حجاج قصریست
که بنا کرده است او را مامون و بر آن قصر دریست عجیبتر از آن در جمیع خراسان نیست و پسر مامون
ایضا جایگاه رفیع عالی در پیش روی آن قصر بنا نهاده و بر باب جرجانیه قلعه ایست که مشابه قلعه
بخارا است و در آن قلعه مبایعه اغنام مینمایند و جرجانیه را چهار دروازه است و نوزوار قصبه و بلد
کوچکی است و بر آن حصار و خندق است و دروازه های آن از آهن است و جاده میشکافد آن قصبه را
و دو دروازه دارد و پلی است که هر شب برمیدارند آن جسر را و بر دروازه غربی شهر حمامی است که در آن
اقلیم مثل آن نیست و مسجد جامعش واقع است در بازار که سرپوشیده شده است مگر قلیلی از آن و زمخشر ایضا
شهر کوچکی است و بر آن حصار و خندق و محبسی است و درهای آهن و جسرهایش در هر شب برداشته میشود
و جاده و معبر از شهر گذر میکند و میشکافد شهر را و مسجد جامع طریقی دارد که بطرف بازار است و در
در وسعت و رفعت متوسط است و حصن آن خندقی است و جاده ایضا از اصل و مرکز شهر میگذرد و
جامعش در طرف شرقی است و آب خوراکشان از چشمه ایست و خیوه واقع است در حد بیابان و مکان
گذرگاه شعبه از نهر جیحون است و در آن مسجد جامع معمور نیست و همچنین است که در اخاس و هزاراسب
دروازههایش از چوب است و محاط بخندق و حکم بند مثل خیوه است در گذشتن شعبه از جیحون از آن
و اشجار و بستانهای بسیار دارد و اسواق بزرگ و طولانی نیست و جامعش معمور و در طرف سوق است
و جاده میشکافد شهر را و معبر جاده رو وارد داخل شهر است و کاث شهری بزرگ صاحب باره و خندق
وسیع است و جسرها متعدد و مدینه آن از دروازه ایست تا دروازه دیگر و جاده در محله و در یکسو و کنار

شهر است و مسجد جامعش بر طرف آنست و درغان بزرگتر از بلاد مذکوره است سوای جرجانیه و مسجد
جامعی دارد در کمال حسن و خوبی که مثل آن در آن ناحیه نیست با جواهر و نفایس رفیعه و نقش و نگار
و زینتهای حسنه و درغان واقع است بر کنار شط و انجا را پانصد درخت مو است که مذکور و معروفست
طول موضع کرم دو فرسخ و ممتد است این موستان در کنار جیحون و آنجا معدن موز است و جیت شهر نیست
بزرگ بارسانیق و قرای و سبعه دو واقع است در مفازه و آن سرحدیست با حصن و محکم بر حد غز و از انجاست
محل دخول بسوی ایشان فواذیان شهریست کوچک متصل است بجیحون و پیوسته و صل است خاک آن
بخاک صغانیان و میان خوارزم و صغانیان شهرهای چند است لکن ما مقدم داشتیم کوره ها را بر شهرها
بجهة آنکه بیشتر غرض ما در این کتاب بیان و ایضاح است نه ترتیب و از برای احدی نیست که بر ما اعتراض کند در این
ترتیب مگر در کوره ها و ما اجتهاد کردیم در ترتیب کوره های خوارزم تا اینکه نباید احدی بر ما در این تقدیم و تاخیر
راه ایراد و اعتراضی مگر آنکه غافل باشد و نظر کرد در کتاب ما مردی از فقها و دست یافته و غالب شده بود
بر شهرهای خراسان چونکه رسید بشهرهای ماوراء النهر گفت اشروسنه میان شاش و سمرقند نیست
گفتم در وقتیکه بیرون بیاید شخص از سمرقند و قصد رفتن بشاش را نماید آیا نیست راه او از زامین و ساباط
گفت چنین است گفتم آن دو از شهرهای اشروسنه است و ترتیب ما از روی تحقیق درست و صحیح شده است
در آن هنگام بسبب این تفصیل فرو رفت در فکر و حکم قضیه و اعتبار نکرد خطر را و از برای فواذیان سر مدینه
است که شدید العماره و آباد است که در خلال آنها انهار و شعب است که قلب کرده میشود در جیحون و جبال
و کوهستان این مدن زیاد است و طیب و پاکیزه است و اکثر از آنها نهر است که چندان با وسعت و نفع نیست
مسجد جامعش وسط بازارها و بر آن حصاری است مشتمل بر چهار دروازه و دیگری سکادا که نزدیک
بجبال است و جامعش در وسط شهر است و مدینه دیگر اوزج است که بر حول شط است و در غایت آبادی
و نزاهت و دیگری بورم که دور از جیحون است و وسیع و پر آب و سبزه و خوب و پاکیزه و با آنهار کثیره و ارزانی
و خیر و منفعت است ختل شهریست با وسعت که بلاد و قرا و قصبه و توابع بسیار دارد که بعضی از مدن ختل را بر حی
نسبت میدهند ببلخ و این نسبت بواسطه آنست که در یک خط واقعند و الا انها در خلف جیحون واقع اند
و اضافه ختل بسوی هیطل واجب است و بسبب این مقالات مفرد ذکر دهیم ما بلاد و مدنی را که بر حوالی و اطراف
جیحون هستند از اینکه آنها منفرد و بخودی خود باشند و بجهة آنکه بوده باشد گفتگو کردن و دلیل و برهان
آوردن در آن از جهة واحده و ختل اجل از صغانیان و اوسع است از جهة خطه و خاک و مدینه هایش بزرگتر
است و خیر و منافعش اکثر و واقع است بر حد و اقلیم سند تیر و قصبه آن هلیک است و مدائن آن مرند اند بجارع

هلاورد لاوکند کاربنگ تملیات اسکندره منک فارغر بنک هلبک و هلبک قصبه ختل است و مقر
سلطنت درهمین قصبه است و از صغانیان کوچکتر است و جامع آن در وسط شهر است و آبشان از نهر غدیجی
و از نهرهای دیگر میباشد و مرند شهری معمور و با اهل و جمعیت است و اندیجارغ شهر کوچکی است قریب جیحون شربشان
از نهرهائیست که مصب آنها شط جیحون است و هلاورد و آن اجل از هلبک و با وسعت خاک و فسحت محل و
کثرت فواکه است و با نعمت و خصب و فراوانی کامل قریها ست و اسکندره بر جبل واقع است و در غایت عمارت
و نهایت نزاهت و منک از مدائن شهرهای مذکوره بزرگتر است و سایر مدن از قراریست که وصف کردیم
و ترمذ بزرگتر شهریست بر جیحون با نظافت و طیبت و یکی از عرصات و اراضی وسیعه و فسیحه است و بازارهایش
با آجر مفروش و آب بلند میشود و بالامی ایدازد و جانب آن شهر و قلع میکند مراکب را بسوی آن مدینه از هر
جانب بر دور شهر حصار بیست و کهنه قلعه و مسجد جامعش در داخل حصار شهر است و قلعه قلعه اش
خارج از حصار بندی شهر و یک دروازه دارد و از مدینه اش برای سه دروازه است و آنرا سور و سرا دقات نیست
و آن اول شهرهاست از طرف اعلای جیحون و کالف واقع است از جانب غربی بر شط جیحون و مسجدی دارد
و رباطی و القرنین مقابل میشود آنرا هبطل رباط ذی الکفل و نیست بر جیحون موضعی که بآن شهری
ذو جانبین باشد مثل عمل بغداد و واسط سوای مدینه کالف بجهة سرعت سیر و جریان نهر در اینجا
و نشکستن کنارهای نهر و ریک و زم مدینه ایست بزرگ واقع بر شط جیحون و مسجد جامعش در
وسط اسواق است و آن مسقف و سرپوشیده میباشد و شربشان از آب جیحون و داخل میشود سط
در ایام حصار تا وسط شهر و نویده شهر کوچکی است از جانب هبطل و جامعش در وسط شهر است و قریه
از جانب هبطل بعد از بغداد بکفر بیخ است قریه و مزارعش کم است و خراجش رخیص و قلیل است که آب
و حسنة الاعناب قلعه کهنه معموری دارد و رباط آن خوب و پاکیزه و مسجد جامع آن دم دروازه شهر
واقع است مانند بخارا و مصلی خارج شهر است و در اینجا کاروانسرائیست از بناهای نصر بن احمد که محل
ضیافت ابناء سبیل است و آمل معمور و آباد است و جمیع شهرهای این اقلیم معمور است و از خیرات مملو
و بعد آمل از نهر بکفر بیخ است از جانب خراسان و ضیاع و مزارع آن بسیار و کرانست خراج و منال
دیوانش و بسیار است ابان شهر و دهات و مزارعش نیکو و بر طرف ریکستان واقع است و اسواقش
مسقف و محفوظ از آفتاب و معدن اعناب نفیسه و مسجد جامعش نشره و مکان رفیعی است و آبارش
چندان عمیق نیست بلکه قریب بسطح ارض است

ذکر معابر و شعب جیحون

ج ی

از برای این نهر معابر کثیره است آنچه معلوم ما شده بیست و پنج معبر سوای خوارزمیه است اول آنها از جانب ختل ختلان است پس از آن میله پس اوزج است و رهد قوادیان پس از آن کوی پس ترمذ بعد از آن معبر دیگر اسفل از آن ایضا معبر دیگر پس از آن کالف پس از آن خارزمیان بعد از آن بخاریان پس بنکاه ابی هیب پس از آن بابکره بعد از آن کرکوه که جیحون فاصله میان این دو است پس رباط و دران رباط خلقی اقامت دارند پس از آن خوارآن پس شیر پس از آن نوبه و دران عبور میکنند اهل سمرقند پس از آن فرجونه بعد از آن برهادوی و آن فربر است برای عرب بعد از آن معبر دیگر است پس از آن جاده خراسان است پس فربرات و امل بعد از آن سکاوی پس از آن ماهیکران بعد از آنها بر مجوری معابر خوارزم درغان و هکر بند پس معبر دیگر پس هزاراسب پس کاث پس از آن بقیه معابر است تا دریاچه خوارزم و دران دریاچه است معبر جهاشه

اما شعب منفجره از جیحون

بیشتر شکافهای منفجره از شط جیحون بسمت خوارزم است و از آن جمله است نهر کویه که ممتد است تا پنج فرسخ و دیگر نهر هزاراسب است که متسع است تا آنکه میگردد وسعت آن بقدر دیگر جله پس از آن ممتد و جاسک میشود تا میرسد بقدر یکفرسخ و سیراب میکند مزارع را تا جا بیابان و منشعب میشود از نهر جیحون نهر کردران خاس و این نهر بزرگتر از هزاراسب است و مسافت مابین این دو نهر دو فرسنگ است پس از آن نهر خیوه است و این نهر بزرگ بنوعیکه است جاری میشود دران کشتیها پس بعد از آن نهر مدری است ایضا جاری میشود دران کشتیها و فاصله این نهر با نهر خیوه بقدر نیم فرسخ است و همچنین است مسافت مابین نهر مدری و دالث و پائین تر از قصبه شهر بجوع نهر بوده است و جمع میشود دران ابهای دو ناحیه که ناحیه هیطل و ناحیه خراسان باشد در قریه اندرستان جاری میشود دران کشتیها تا جرجانیه انگاه مانع میشود و بر میگردانند کشتیها را سدی که در انجا بسته شده است و ذکر کردیم ما آن را و از مجمع ابهای آن سدیه بیکمیل است و نهر کرد ماخوذ است از طرف اسفل قصبه خوارزم بمسافت چهار فرسخ و در چهار موضع متقارب بهم انهار منشعب میشود و منضم میگردد و میگردد نهر واحد و منشعب میشود از جیحون ایضا نهرهای بسیار دیگر که مشروب میسازد قرا و رساتیق امل و فربر و سایر شهرهائی را که بر اطراف و حوالی جیحون است که ذکر آنها موجب تطویل است

ادریسی گوید سرچشمه جیحون از مملکت وجان در نواحی بدخشانست این رود سرچشمه معروف بجریاب میباشد پنج رود معتبر داخل جیحون میشود این رودخانهها از مملکت ختل و وخش جاری شده بجیحون میریزد آن وقت عظمت بهم رسانیده شط میگردد بنحویکه از جمیع شطهای دنیا از حیثیت عرض و عمق عظیم تر

است و رودخانه خرياب قبل از آنكه موسوم بجيحون شود چند رود داخل و ملحق بان ميشود از جمله رودخانه
آخشو مي باشد كه نيز مشهور بنهر هلك است همچنين رود ثانكه از ابليان هم ميكويند و رود فادغان
و رود ایجارغ و رود وخشاب و بعضی شعباتیکه در کوهستان بتم است و معروف بانهار نیز رود غنیمان
والقوادیان که ابتمله بجیحون می پیوندد خلاصه وخشاب از کوهستان از البتار بیت و قیتکه بناحیه
وخش رسید از میان دره بسیار تنکی که در میان دو کوه مرتفع واقع است عبور میکند و بدون معاونت
پل عبور از آن ممکن است و کسی تاکنون امتداد مجرای میان دره را ندیده که چه قدر میباشد بعد از طی این مسافت
از کوهستان حوالی بلخ سر در میاورد و از آنجا بترمذ میرود و نقطه که گفتیم آب در میان دره عمیق پنهان
میشود سرحد ما بین جبل و اسجر است این شط یعنی جیحون از ترمذ بکیلف و بعد بزم و بعد بآمل و آخر
الامر ببحیره خوارزم میریزد از سر چشمه تا حوالی زم هیچ فایده بحال زراعت ندارد و وقتی که بزم میرسد
بکار زراعت و مصارف دیگر میخورد

مسعودی در مروج الذهب کوید رود بلخ یا جیحون از چند چشمه جریان نموده از ممالک ترمذ اسفراین و
سایر بلاد خراسان عبور کرده داخل خوارزم میشود و آنجا منشعب بچند شعبه شده ناحیه خوارزم را
سیراب نموده و آنچه زیاده از قدر پست که اهالی خوارزم لازم دارند داخل بحیره میشود در ساحل این
دریاچه قریه جرجانیه واقع شده که در زیر شهر خوارزم است و این بحیره از تمام بحیره های این نواحی بزرگتر
میباشد و بعقیده بعضی از همه دریاچه های ربع مسکون وسیعتر است یکماه تمام مدت میخواهد که
شخص عرض و طول آنرا بپیماید رود فرغانه و شاش داخل جیحون میشود تا شهر فاراب و پائین تر
قابل کشتی رانی نیست نیز در ساحل این شط شهری کندا است که اتراک ساخته اند و مسلمان در آنجا
زیاد هستند طوایفی از اتراک که در سواحل جیحون سکنی دارند از طایفه غز هستند بنا بعقیده بعضی سرچشمه
جیحون از ایغانست امتداد جریان جیحون صد و پنجاه فرسخ است اما اگر سرچشمه را رود ایغان بدانیم باید این
امتداد را چهار صد فرسخ حساب کرد

ابن بطوطه در تحفة النظار کوید جیحون در حوالی خوارزم جاری و یکی از چهار نهر بهشت است در فصل سرما
مثل شط اتل منجمد میشود و کاروان از روی یخ عبور میکند در تابستان بواسطه کشتی تا ترمذ میتوان رفت
و از این شهر کندم و جو حمل نموده ده روزه از ترمذ بخوارزم میایند

حمد الله مستوفی کوید آب جیحون را آب آمویه نیز کویند و شهرتی عظیم دارد در شرقی ایرانست از جنوب بشمال رود
یکشعبه از کوههای تبت است و یکی از جبال بدخشان و یکی از حد و صغانیان و یکی از طرف ختلان بر میخیزد

وهریک را تا باهم پیوستن چند شعبه دیگر بدو پیوندد و بعضی ازین شعبه‌ها بر بلاد بلخ و ترمذ میگذرد و
چون باهم جمع شوند و از دره که انرا تنک دهان شتر خوانند نزدیک ده لوفه از توابع هزار اسب
میگذرد و ان دره در میان دو کوه هست چنانکه تنک بهم آمده که در میانشان مسافت کم از صد گز
است و ایی بدان عظیمی ازانجا میگذرد و در روی زمین بر یک پنهان میشود و فرسنگ‌ها ظاهر نیست
و بران ریک مجال و امکان گذر نه و از جیحون نهرهای عظیم برگرفته اند و بران عمارت فراوان و
زراعت بی پایان کرده مثل نهر کاخوارره (کاوخواره) و جوی هزار اسف و کردان جوی و نهر کریه
و نهر جیره و غیر آن و در هریک ازین نهرها کشتی با آسانی رود و بعضی ازین نهرها در بحیره خوارزم
منتهی میشود و عمود اب جیحون از خوارزم گذشته از عقبه مسلم که ترک کورلاوی کویند فرو میرود
و دو فرسنگ بلکه سه فرسنگ آوازش میرود بعد ازان بحیره خوارزم میریزد بزمینی که انرا ایلجان کویند
و مقام صیادانست و از خوارزم تا دریا شش مرحله است طول این رود پانصد فرسنگ و این آب
در زمستان چنان یخ می بندد که چندگاه قوافل بر سران میگذرد و برانجا چاه بچند گز فرو میبرد
تا باب روان میرسد

صاحب حبیب السیر کوید سرچشمه جیحون از جبال صغانیان و مصب آن بحیره خوارزم است
نگارنده کوید اقوال مصنفین قدیم و جدید درباب جیحون زیاد و با اختلافست چنانکه بعضی از آنها را ذکر
نمودیم و برخی دیگر که نیز قابل نگارش و ملاحظه و منتفع بها است باز از ان صرف نظر مینمائیم از جمله حمزه
مورخ و مصنف معروف معتبر کوید جیحان شهری بوده است در دره هرون واقع در خراسان و عجم جیحون را با
الف داوو تلفظ مینمایند انرا جیحون میگفته اند و حالا جیحون اسم رودخانه ایست بوجب نگارش بعضی از مصنفین
معتبر دیگر جیحون را در زمان قدیم واخشو مینامیده اند و همین لفظ است که یونانیها اوکسوس تلفظ کرده اند
و واخشو بمعنی آب باختر است و چون این رودخانه در مشرق ایران واقع است موسوم باین اسم شده [2] و چون
باو واو در فارسی قلب بیکدیگر میشود باختر را واختر و واخوهم میگفته اند و همین کلمه است که یونانیها باکترا
تلفظ کرده و در زند و فرس قدیم باختری باخدی گفته و ضبط شده و هندیها بجلی زبان رانده و بجلی
واخر الامر بلخ شده و ازین تقلیبات خاصه در افواه عوام و در تکلم مللی بزبانی که غیر از زبان خودشان
باشد بسیار واقع شده و میشود از اسامی قدیم که اکنون نسبتی بواخشو دارند یکی وخان است که متون
کفته وخشستان بوده یعنی ولایت وخش و وخشاب که رود جیحون باین اسم موسوم است تا بولایت
بدخشان برسد با جمله جیحون را نیز آمودریا میگویند و این اصطلاح ترکستانیها است که هر رودخانه

[2] لفظ وخش بمعنی ابتدا هم آمده بمعنی ابتدای رود که ز باختر باشد و نام ولایت شرق ایران باین اسم موسوم بوده

معتبری با دریا مینامند چشمه‌های اصلی این رودخانه در کوه عظیم پامیر که از بام دنیا هم میگویند میباشد
اول چشمه خورد پامیر است که از دریاچه آق کل می‌آید و چشمه دوم از کلان پامیر جاری میشود این دو چشمه
در قلعه پنجه بهم می‌پیوندند و رودخانه با آب پنجه و پنجا (پنجاب) موسوم میگردد بعد ها از طرف راست چشمه‌های
بغز و شاخدره و سیچان بان ملحق میشود و در نزدیکی این رودخانه‌ها معدن یاقوت و سیماده موجود است
بعد از طرف راست آب سرغاب که دو چشمه دارد یکی موسوم بآق سو و دیگری قراسو بر رودخانه مزبور داخل
میگردد بعد باز از طرف راست آب وبجاب و از خرور وشنان بان می‌پیوندد بعد میرسد بشهر کلاب
و آب کلاب که از اسرخاب هم میگویند در اینجا برود بزرگ ملحق میشود قدری که گذشت آب کلچا (ککشا) با آب
بدخشان از طرف چپ بآن میریزد و تا اینجا رود بزرگ را وخشاب و آب پنجه میگویند از اینجا بپائین رودخانه
بآمو دریا معروف است رودهای دیگر که باین رودخانه ملحق میشود از طرف راست یکی سرخاب است و از طرف
اقسرای و بعد از طرف راست آب کافرنهان از سمت چپ آب خلم از طرف راست آب سرخان از سمت چپ آب
بلخ که از ادهاس هم میگویند اما آب خلم و آب بلخ اکثر اوقات بآمو دریا نمیرسد و در ریگزار فرو میرود
و پنهان میشود بالجمله پائین تر از بلخ آبهای شبرغان و اندخوی گاهی از طرف چپ و آب قرشی (قرش) از
طرف راست باین رودخانه ملحق میگردد (شهر قرشی نخشب قدیم است) دیگر آبی داخل آمو دریا نمیشود و قدری
از طرف خیوه این رودخانه سه شعبه میشود یکی لودان که بمغرب میرود دیگری تلدیک که بعدها دو شعبه شده
یکی بهمین اسم معروف و یکی اولن که در میانه مغرب و مشرق است و شعبه سیمی که مشهور بکوان جرما و بطرف
مشرق جاری است و از اینجا که آمو دریا سه شعبه شده تا دریای خوارزم که دریای ارال باشد بیست و
پنج فرسخ است و جمیع این آبها بدان میریزد و آب تلدیک از همه بیشتر است آمو دریا پیش از آنکه سه شعبه
شود در هر ثانیه آب آن سه هزار ذرع مکعب جریان دارد و طی مسافت میکند

در کتب جغرافیای فرنگیها آلیه مینویسند چون عمده شط ترکستان است و در طرف جنوب این مملکت واقع
از دریاچه ساری کل که در دامنه کوه بلور است چشمه میگیرد وضع جریانش بشکل نیم دایره و قوسی است
از جنوب بجیره خوارزم وارد این دریاچه میشود و مصب او باتلاق است و برای عبور کشتی نهایت صعب
تا حوالی بلخ از میان کوهستان جاری است از بلخ با بطرف جلگه میشود طغیان آب این شط از ماه جوزا است
تا عقرب مصب این رودخانه سابق بر این بحر خزر بوده و ژنرال موراویف صاحب منصب روس که بخیوق
سفر کرده بستر و مجرای قدیم این شط را که بدریای مازندران میریخته انکشاف نموده و معلوم کرده که
که در حوالی خلیج بالخان بدریا داخل شده است

کاپیتن مود اویف که در افواج خاصهٔ اعلیحضرت امپراطور روس اول سلطان بود و بعد بمنصب سرداری فرمانفرمائی ایالات بزرگ مملکت روس نایل آمده در سنه هزار و هشتصد و نوزده مسیحی مطابق هزار و دویست و سی و پنج هجری که تقریباً شصت و دو سال قبل باشد بحکم دولت متبوعه خود سفری بخیوه کرده و در سفرنامهٔ خود چنین مینگارد (بعد از آنکه از سواحل بحر خزر بطرف خیوه حرکت نمودم تقریباً دو ثلث راه را پیموده بودم که باطراف سرحدات مملکت خیوه رسیدم و ده روز علی الاتصال راه پیموده بودم تا به بستر شط بزرگ عتیقی که خشک شده بود رسیدم عرض این بستر ششصد و پنجاه قدم میشد و یکصد پا عمق داشت اطراف این بستر عتیق خیلی سراشیب است و از هر نقطه نمیتوان ورود ببستر نمود مگر از جاهای مخصوص این منزل که یکی از منازل خیوه است موسوم بباغمش (قمش) میباشد منزل دیگر که بیش درشیک بود آنهم در یکی از جاهای این بستر خشک شده است بر من یقین شد که مجرای قدیم جیحون که پطر کبیر جمعی را باکتشاف آن مأمور کرد و نتوانستند آنرا پیدا کنند همین است و جز این نباید باشد از بلدها و راهنمایان که همراه بودند سؤال کردم آنها نیز گفتند مجرای شطی بوده که حالا خشک است و یقیناً مجرای جیحون بوده است بعضی میگفتند اسم رودخانه اوس بوی بوده و برخی امین دریا میگفتند و در هر حال سالهای دراز است که تغییر بستر داده بجای اینکه وارد خلیج بالخان شود بدریاچه خیوه میریزد)

موافق نقشه جدیدیکه تقریباً پنجسال قبل رسم شده و مرتسم نقشه را باسم اعلیحضرت پادشاه انگلستان موسوم ساخته و بکتوریا نامیده بطور قطع و یقین سرچشمه جیحون از دریاچه ساری کل است که در کوهستان پامیر میباشد جریان آبکه بدواً موسوم باب پنجه است و چندان عظمتی ندارد بطرف جنوب غربی است همینکه بمحاذات کلبالا رسید تغییر جریان و راه داده رو بشمال میرود تاکیلاو واساد ازانجا باز جریان رود آب پنجه بسمت شمال غربی میشود در کیلاخوم منتهی گردیده راه و جریان تغییر نموده بطرف جنوب غربی میآید تا بحوالی تاکاتات باینجا که رسید رودخانه فیض آباد داخل او شد یکباره بسمت مغرب میرود رود سرخ آب و کافرنهان که از طرف شمال داخل آن میشود و رود آق سرا که از سمت جنوب باب پنجه ملحق میگردد عظمتی پیدا کرده در حوالی ترمد موسوم بجیحون میشود و باز قوسی تشکیل داده که واشو قوس طرف شمال است تا بحوالی خواجه صالح ازان ببعد مستقیماً با جزئی پیچ وخمی از نقطهٔ ما بین شمال و مغرب جریان یافته در سمت جنوب دریاچه خوارزم بآن دریاچه داخل میگردد

تمت

نگارنده گوید کلمه که در عبارات دربیی بنظر رسیده در نقشه مسطوره کیلیف و وجان و خان
ضبط شده و نهر منک واخسو که بازاد دربیی گفته در نقشه کافرنهنک نوشته شده و دو سرچاب
و وخش یکی است و بنابر جمله اطلاعات از تاجیک که سرچشمه جیحون در اینجاست یعنی کوهستان پامیر چهار
رود بزرگ سرچشمه میگیرند جیحون و سیحون و اصل رودخانه رود سند و یکی از رودخانه های تبت
بعقیده اغلب از دانشمندان بدخشان را جیحون مشروب میسازد و هم رودخانه و چشمه در اینمملکت است
ضمیمه او میشود همچنین رودخانه های قندز و حصار

دریاچه خوارزم که مصب جیحون است موسوم باورال میباشد و وجه تسمیه اینکه چون میان خوارزم و سیحون
واقع شده و ارال بزبان ترک بمعنی وسط است اینرا دریاچه را ارال گفته اند یعنی در وسط جیحون و سیحون
بعقیده مردم ان نواحی دریاچه خوارزم از یک گردابی داخل بحر خزر میشود و مجرای ان زیر زمین است و کوه بند
مابین بحر خزر و خوارزم منزلی است که در اینجا صدای آب را که از زیر زمین جاری است میشنوند این یکی از خیالات
امر دیم است که منشاآن بی علمی میباشد و تصور میکنند دریاچه که دو شط مثل جیحون و سیحون داخل آن
میشود اگر مجرائی ظاهر بدریای بزرگ نداشته باشد باید خود بزرگ شود یالا محاله از مجرای زیر زمینی
بجای دیگر رود غافل از اینکه در هوای گرم خشک دشت قپچاق و اطراف خیوه و مملکت خوارزم همان قدر
آب که جیحون و سیحون وارد بحیره خوارزم میکند همان قدر هوا بواسطه ابخره جذب مینماید
از بحیره خوارزم تا قندز در جیحون بخوبی میتوان کشتی رانی کرد

قوافل بالاتر از نقطه رودخانه آقسرا که عبارت از آبهای قندز و طالقان باشد بواسطه معبر و کدار
عبور میکنند اما بعد از داخل شدن بر رودخانه آقسرا محال است بواسطه کدار کسی بتواند عبور نماید
عرض رودخانه باختلاف اماکن مختلف است مثلا در زیر خواجه صالح دو هزار و پانصد پا عرض دارد
و عمق او نیز باختلاف تا نه پا میباشد اغلب سالها از قندز ببالا جیحون یخ می بندد بطوریکه با اسباب
قوافل از روی ان عبور و مرور مینمایند اما در بعضی سالها که سرما در این نواحی شدت دارد تمام
جیحون از سرچشمه تا مصب منجمد میگردد و اینفقره نادر است

جیحون موافق اطلاعات تاریخی و نقشه هائیکه از قدیم و جدید در دست داریم و بموجب تقریر مسافرین
فهمیده که بدان نواحی رفته اند بهترین راه است چه از برای تجارت و چه برای مسافرت قشون و لشکر کشی
و باعتقاد نگارنده کسیکه مالک مجرای جیحون باشد در تمام ترکستان و بلخ و افغانستان و خوارزم
میتواند حکمرانی نماید

از بلخ بطرف بالای جیحون در سمت شرقی شهر معروف ناحیه قندز است و بالاتر از قندز باز در طرف
مشرق بدخشان است اگرچه بعضی بدخشان را جزو ناحیه قندز فرض کرده اند سمت شمال بدخشان سابقاً
که انرا اصاقان نیز مینامند و وخان و درواز و کولاب و حصار میباشد طرف شرقی بدخشان پامیر است که
طایفه قرقیز یا کرگیز انجا سکنی دارند سمت جنوب بدخشان مملکت کافر سیاه پوشان است بدخشان از حیثیت
خضارت و نضارت و عذوبت میاه و نمو گیاه مشهور است از فواکه مخصوصاً شلیل آنجا معروف است
بدخشان را نیز فیض آباد میگویند در بدخشان و ان نواحی زلزله زیاد میشود و اسباب خرابی کلی است

اهالی بدخشان تاجیک یعنی ایرانی الاصل میباشند و شیعی مذهب طوری هم مانده و سنی غریب
نوازند که مملکت بدخشان نیز پیافر وختن نان معصیت نیز بوده است زبان اهالی فارسی است و جمیع عادات
و رسوم ایشان همان عادات و رسوم اهالی ایران است و این مدت که اتراک اغلب بلاد جیحون را متصرف
شده اند بدخشانیها هیچ وجه من الوجوه انها را بخود راه نداده اند و متادب باداب و رسوم انها نشده اند
معادن لعل بدخشان مشهور است فی قدیم الایام در انجا کار میکرده اند و معادن لعل در کنار جیحون
واقع شده

بدخشانیها در باب استخراج لعل از معادن عقیده غریبی دارند میگویند لعلی که از معدن استخراج میشود
باید جفت باشد و بر فرض که یک قطعه لعل در معدن پیدا شود باید معدنچی انرا پنهان کند تا جفت او پیدا
شود یا باید او را از میان دو نیم نماید تا فرد نباشد

نیز در سواحل جیحون در اغلب نقاط علی الخصوص در بدخشان معادن لاجورد زیاد است که بچین و سایر
بلاد میبرند

ناحیه پامیر که سرچشمه جیحون از انجا است میان بدخشان و یارکند است و در وسط این ناحیه دریاچه
ساری کل اصل سرچشمه واقع میباشد و در پامیر یکنوع حیوانی یافت میشود که انرا هم راس و هم کوشکار
میگویند از گاو بزرگتر و از اسب کوچکتر و سفید رنگ است پشم زیاد در سر و گردن او روئیده شاخ هم
دارد گوشتش بسیار لذیذ و قرقیزها این حیوان شکار میکنند

امیر تیمور و نادر شاه در یک نقطه جیحون جسر بسته و عبور کرده اند و ان نقطه در حوالی کلیف یا کلیف بود
در طرف شمال بلخ و بهترین نقاط است بجهة بستن جسر زیرا که هم مجری تنگ است هم دو طرف سنگ اصل
بستر رودخانه هم سنگ میباشد که گودی ندارد و بجهة این در انجا میتوان جسر ساخت

آمو بعقیده بعضی اسمی است که مغولها بجیحون داده اند و خود شان انرا آمو موران میگفتند یعنی رود آمو

در تاریخ مسانصبو ادی تالیف مورخ مشهور ارمنی که بزبان عربی تالیف شده در ششصد و نود و پنج هجری است و این مورخ در غلبه عماد الدین زنگی بر پادشاه که در هزار و صد و چهل و چهار فوت شده و مخصوصاً تاریخ عصر خود را خیلی صحیح نوشته چنین مسطور است که سلطان الب ارسلان از جیحون بجهة فتح سمرقند عبور کرد جیحون رود بزرگی است که بکهون نیز اشتهار دارد

اغلب مورخین جیحون را فقط آب نگاشته‌اند خواجه رشید در جامع التواریخ مکرر گفته (چون بولای آب بگذرد) (تا کنار آب بماند) و روضة الصفا (از آب عبور نمود) (بکنار آب نزول فرمود) (بضبط کنار آب پرداخته بود) جهانگشای جوینی (سلطان محمد در کنار آب بطرف ترمد رفت) حبیب السیر (از بدخشان بکنار آب آمد) مطلع السعدین (در کنار آب) مورخین عرب نیز تقلید عجم را نموده غالباً جیحون را نهر نوشته‌اند و از همین بابت است که گفته‌اند ماوراء النهر که بعقیدهٔ اعراب ناحیه ما بین جیحون و سیحون باشد در کتاب التنبیه کشتان را ما دون النهر مسطور داشته ابن اثیر گوید عبر النهر الی بخارا

نظر باسناد معتبره عقیده مولفانست که اسم اصلی شط همانست که قدماء میگفته‌اند و یونانیهای آنوقت و فرنگیهای حالا نیز بآن همان اسم را داده‌اند آکسوس یا آخسو اسم شعبهٔ معتبر سرچشمه این شط بوده و لغت ترک است بعد عجم آنرا باسم شهری موسوم بکهون که در آنحوالی بوده و حالا معدوم میباشد موسوم نموده‌اند پس از آن اتراک طایفهٔ غز و سلجوقی و غیرهم که بعد آمده آنرا باسم شهری که واقع در حوالی شط و آموی نام داشته آمویه نامیده‌اند و در جهانگشا ملک آمویه مکرر ذکر شده و در ظفرنامهٔ تیموری نیز گوید آمویه را با نواع باد و ارزانی داشت در حبیب السیر هم قلعه آمویه ضبط است استاد رودکی شاعر در قصیدهٔ که امیر نصر سامانی را بر فتن از هرات و معاودت بخارا بر میانگیزانده گوید

رود آمو با همه پهناوری ... خنگ ما را تا میان آید همی

ریگ آموی و درشتیهای او ... زیر پایم پرنیان آید همی

اما در باب تفصیلی که در تواریخ عجم اشاره بدان نموده‌اند و گویند در زمان سلطنت منوچهر در وقتی که بنای مصالحه با افراسیاب شد آرش نام تیر انداز از قلهٔ دماوند تیری پرتاب کرده که بساحل جیحون رسید لهذا جیحون حد فیما بین ایران و توران گردید اگرچه نزد ارباب عقل این خبر افسانه است ولی توجیهی با کمال تامل برای آن میتوان نمود یعنی هرکس نقشه کاسپی را اوپی که خود رسم نموده و بسی مجری سابق جیحون را که بدریای مازندران داخل میشده ملاحظه نماید خواهد دید که یکی از شعب جیحون در طرف جنوب کوه بالخان داخل دریای مازندران میشده که از آنجا با تراک و سواحل ایران چندان فاصلهٔ

نیست اگرچه نگارنده علی التحقیق این فقره را منکار ده لکن بقراین میگوید مابین بستر قدیم جیحون که مصب او نگاشته شده و کوه دماوند بحذب زمین بنا بدانقدر زیاد باشد که از طرف جنوب کوه بالخان قلهٔ دماوند پیدا نشود و مطلب مورخین عجم صحیح بوده نهایت قدری افسانه داخل و شده و اصل مطلب و صحیح انرا از میان برده مقصود انها این بوده است که از نقطهٔ ساحل جیحون که کوه دماوند مرئی است و یقین از جانب کوه بالخان که مصب سابق جیحون بوده کوه دماوند مشهود میشده است والله اعلم

تواریخ متعلقه بجیحون

در سلطنت منوچهر افراسیاب پادشاه توران که قشون بایران کشید از رود جیحون عبور کرده و نتیجهٔ آن لشکرکشی جنگ بحتی است که در حوالی ری مابین ایرانیان و تورانیان اتفاقا افتاده بود و محل همین شهر طهران معسکر افراسیاب بوده است درین جنگ منوچهر شکست خورده بر ستمدار فرار کرد

در سلطنت کیکاوس پادشاه ایران هنگامی نه عساکر افراسیاب از جیحون عبور نموده بقصد تسخیر ایران می آمدند کیکاوس سیاوش ولیعهد خود را با قشون معتد و مستعد بدفع او فرستاد که نتیجه مصالحه سیاوش و افراسیاب و خشمگین شدن کاوس و پناه جستن سیاوش است بتوران که فردوسی علیه الرحمة در شاهنامه مفصلا بیان کرده است و همچنین منازعات و مغازی مابین عساکر ایران و توران چه قبل ازین مقدمه و چه بعد ازین زیاد است که بعضی مبنی بر افسانه و برخی صحیح است لکن چون تاریخ معین ندارد اعتماد چندان را نشاید اما از زمان سلطنت ساسانیان تاکنون بدستیاری اسناد صحیحه و اقوال معتبره حوادث عظیمه و وقایع عمده که در سواحل جیحون روی نموده مینگاریم و مقدمتا بذکر وقایع اسکندر میپردازیم

در سنهٔ سیصد و بیست و هشت قبل از میلاد که اسکندر اغلب بلاد و امصار ایران را بحیطهٔ تصرف و قبضهٔ اختیار در آورده و متعاقب دارا بطرف خراسان میراند درین راه تفصیل خیانت سرداران او را شنید که وی را مقتول ساخته اند و بلکه بعقیدهٔ جمعی وقتی بسر وقت دارا رسید که هنوز نیم جانی در کالبد شریف بود و ان شهریار تاجدار را برخاک مذلت چون بدان سان افتاده دید بغایت متاثر و شرمگین شده با وی عهد نمود و سوگند یاد کرد که قاتلین او را دستگیر کرده کیفر و انتقام دهد و شهر بلخ را که ماءمن خائنین بود محاصره نموده تا بعد از مدتی مفتوح ساخت اما خائنین فرار کرده و از رود جیحون گذشته بسغد رفته بودند حاکمی از اهالی ایران (ارتاباوزام) که با بلاد دوان باشد در آنجا گذاشت

کنتکورس مورخ که بهترین تاریخ اسکندر را نوشته است و در مائهٔ اول بعد از میلاد بوده چنین مینگارد

اسکندر از باختر رفتن بجانب سغد را تصمیم عزم کرد اما از نقطهٔ که میخواست حرکت نماید تا لب جیحون
مسافتی بعید و ارضی قفر و لم یزرع و بایر خالی از آبادی و سکنه و هوا در نوقت در غایت حرارت بود
چنانکه عساکر او روز را قادر بر حرکت نبودند و پیوسته در شب راه می پیمودند این مسافت بعیده را بعد از
انکه دو ثلث طی نمودند بواسطهٔ بی آبی و فرط عطش چنان منقلب و بدحال شده بودند که ما فوق آن
متصور نبود تا اینکه بسیاری از ایشان را التهاب و نایرهٔ عطش دمار از روزگار بر آورد و آنچه هم
زنده مانده چون تصور نجات و خلاص از آن ورطهٔ هالک را با چندین مخاطر و مهالک نمینمودند تا چار
تن برک داده و از حیوة و بقای خویش قطع امید نموده بودند متملقین چاپلوس که همیشه اوقات در حواشی
بساط سلطنت بوده و هستند و بواسطهٔ مزاج کوئی و تملقات آنها غالبا در کار دولت وهن وارد می آید
و پیوسته سخن از در مجاز و موافق با مزاج ملوک میرانند عرض کردند وجود مبارک سلطنت را که سایه
حضرت الهی و مایهٔ رحمت نامتناهی است چندین قرین رنج و تعب داشتن دور از صواب و صلاح است و
با وجود مقام منیع سلطنت و شهریاری و حصول مقتضیات تن آسائی و کامکاری نفس نفیس
همایون را با شخص خسیس الذی تا این پیکر از سنجیدن و با جملهٔ زیردستان بورطهٔ مهالک در افتادن
اگرچه بر حسب صورت طریق عدل و داد پیمودن است اما در معنی خلاف مروت و عین بی اعتدالی است
و هرگز خداوند بدینمعنی راضی و خرسند نیست چرا که یک نفس مقدس پادشاه در شرف و بها مساوی و
مقابل با هزار کرور نفس است نه اگر از میان چندین کرور خلق یک تن را خداوند بر حسب لیاقت تشریف
سلطنت ارزانی میفرماید اما از زیردستان و رعیت و سپاهی هر یک را جان بمعرض هلاکت و تباهی اید
باز امثال و اقران ایشان در هر صنفی بسیار و بیشمارند

همه پهلوانیم و شاه اند کی ۞ چه اندک که پیدا نباشد یکی

بالجمله چندانکه از این در سخن معروض حضرت سلطنت داشتند اسکندر سخنان ایشان را بسمع قبول اصغا
نفرموده و بدین کلمات هیچ التفاتی نکرد و با زهرآب آب مشروبات ذخیره و همراه داشت با ادنی سربازی بالسویه
می اشامید نفس خود را بر احدی رجحان نمیداد تا کار بجائی رسید که مشروب پادشاهم هر چه ذخیره بود
تمام شد و کار با سکندر و همراهان بغایت سخت افتاد که همگی مشرف بهلاکت بودند و نفری از سواران که
بخیال و تحصیل آب از دو پیش رفته و بهر سوی بادیه تکاپوی مینموده یکبار بکنار جیحون رسیده مشکی
در غایت عظمت دیدند فورا مشکهای خود را پر از آب نموده بشتاب بار دو می یاد رو نهادند تا از و در راه پسران
خود را که در آتش عطش فرین تاب و تب گذاشته بودند در یابند چون بحوالی اردو رسیدند اسکندر را

دیدند که می آید و لبهایش از فرط تشنگی و تفت شراره جگر مانند کباب نیم سوخته است یکی از سواران خود
خود را پر از آب کرده بدست گرفته نزدیک اسکندر آمد و ملتمس شد که ازان آب بیاشامد اسکندر خود
آب را بدست گرفته اطراف خویش را نظاره کرد غالب سرداران را بهمان حالت معطش دید بدون اینکه لب خود را
باب بیالاید آب را رد کرده گفت چگونه من آب بنوشم و حال آنکه جمعی از سرداران و سپاهیان تشنه و بمن نظاره
میکنند مشکهای آب را زود تر با ولاد خود برسانید و انها را از رنج عطش و ورطه هلاکت نجات بخشید
این بگفت و اسب خود را بطرف جیحون راند که چندان مسافت نبود شبا هنگام بکنار جیحون رسید و با کشتی
در وادی ظلمات بچشمه حیوان پی برد و فورا حکم داد تا آتش بسیاری افروخته شد که باز ماندگان راه و دل بر سپاه
بر اثر آتش بیایند و در ان ظلمت شب بجهت گمراهی دچار نشوند و نیز منادیان را فرمود تا ندا در دادند که
آب نزدیک است ای عساکر بدین ندای بشارت آمیز نیرو گرفته و هر کس تن براه داده و از قوت رفتار افتاده
بدین نوید جان بخش قوی دل شده زود تر خود را از ورطه هلاک و گرداب فنا بساحل نجات و سرمنزل
حیات رسانند و جمعی را نیز امر داد که با مشکهای پر آب آنها را استقبال نمایند ولیک سرداران تشنه
همینکه بکنار شط رسیدند از شدت عطش چون مریض مستسقی چندان آب می آشامیدند که غالبی
هلاکت میرسیدند و بیچارگان هم که از آتش عطش نیم جانی بدر برده بودند روان گرانبهار را در سر آب
روان بباد فنا داده سر بخاک هلاک می نهادند و از زحمت سفر و خیال جنگ و سودای ناموس و ننگ
می آسودند بالجمله درین شب از قشون اسکندر زیاده ازان تلف شد که در یکروز جنگ و یکمیدان نبرد
خونبار پادشاه خود از سر بدارد و اسلحه از تن برآورد و چندان اسکندر سواره با انحالت تشنگی و خستگی ایستاد
تا تمام سپاه عقب مانده از راه رسیدند بعد بچادر در رفته جرعه آبی نوشیده بکره و ذکر علی الطلیعه
بر خواست عرض و عمق شط را دیده و سنجیده بحدی یافت که عبور ازان بدون جسر محال و غیر ممکن بود
و از مساوی بخت زبون نه در حوالی و سواحل جیحون جنگلی بود که از اشجار ان توان جسری ساخت
و نه همراه اسباب و آلات جسر سازی و لوازم اینکار موجود و ازان سوی عزم اسکندری نیز مانع از
آن بود که از وجود چنین مانعی روی برتافته آهنگ مراجعت کند لهذا مقرر داشته همان مشکهای آب را
پر از باد کرده و سرهای ان را بسته بر شکم خود بسته بوسیله سباحت و دستیاری شنا از جیحون
گذشته بطرف شش روز بدین وسیله تمام عساکر خود را بعد از عبور از جیحون که مصمم تعاقب
و گرفتار نمودن (بسوس) که سرداران دارا و قاتل او بود گردید (بسوس نامی است که غالب مورخین تاریخ
اسکندر قاتل دارا را بدین نام موسوم داشته اند محتمل لقب یکی از سرداران قاتل بوده نه اسم و

پاپوتلیبا نسخه تحریف کرده اند) باسکندر خبر رسید که استفیلا که رفیق بسوس و از وزراء و اعیان او
محسوب میشود همینکه عبور اسکندر را از جیحون شنیده با دادافرین سردار دیگر و قارن سردار دیگر
هم عهد و متفق الرای شده اند که بسوس را دست بسته بدست اسکندر بسپارند و پس از مشاوره و گفتگو
سرداران مزبور در انجام این خیال حسن تدبیر و لطف احتیال را چنین مصلحت دیده قرارداد ند که استفیلا
دادافرین و قارن را دست بسته در موضعی محبوس ساخته پس خود نزد بسوس رفته معروض داشت
که این دو تن سردار خائن غدار و بدسگال سپهر و زگار از در کفران و خیانت و مکر و خدیعت در آمده
باخود مواضعه و معاهده کرده بودند که العیاذ بالله تو را گرفته مغلولا نزد اسکندر فرستند من بر
مکنون ضمیر و کید آنها واقف و خبر شده هر دو را گرفته محبوس ساختم و اینک بخدمت تو شتافتم بسوس
سخنان فریبنده استفیلا را صدق محض و محض یکدلی و نیک اندیشی دانسته او را تکریم و تمجید وافر کرد
و منزلتی خاص گذاشت پس خواست آن دو سردار را برای العین در انجمن مشاهده و ملاقات نموده
بدست خویش آنها را مقتول سازد و مکافات دهد همینکه بدلالت استفیلا وارد مجلس آنها شد و شمشیر از
میان کشید که دادافرین و قارن را گردن زند فورا آن سه تن باهم متفق شده بسوس را گرفته غل و
زنجیر بگردن و دست و پای او نهادند و افسر کیانی و جیقه خسروانی را که از سر و بر دارا برداشته و زیب
تارک بی بها و آرایش دوش ناسزای خویش کرده بود از سر و دوشش برداشته و بر اسب برهنه
سوار کرده باردوی اسکندر آوردند همینکه بحوالی اردوی اسکندر رسید از طرف پادشاه امر و مقرر
شد که او را برهنه و عریان بر یابوی لخت بی زین و لجام نشانده وارد اردو سازند استفیلا زنجیر که
بگردن بسوس افکنده بود بدست گرفته بهمان رسوائی و فضاحت و خواری و قباحت که وصف شد او را
بحضور اسکندر رسانده معروض داشت چنین است پاداش کسیکه ولینعمت خود را بکشد و با مثل تو پادشاهی
درافکند

هر آنکو درافتد بپروردگار — چنین بیند او کیفر از روزگار

امیدوار چنانم که روح پاک دارا از اوج افلاک و عالم سموات بهمین نگرسته اینحالت را مشاهده و ملاحظه نماید
اسکندر استفیلا را مورد مراحم و عواطف و مشمول مکارم و عوارف ملوکانه ساخته چندانکه سزاوار بود
بنواخت پس بسوس را مخاطب فرموده گفت ای کافر نعمت دژخیم صفت وای بی آزرم گرگ طبیعت تو را چه چیز
بقتل ولینعمت و خداوند خود دلیر کرده و چگونه راضی به اراقه دم سلیل دودمان جم شدی و از چه روی دامن
خود را بلوث این معصیت آلودی آیا نه از خدا شرم کردی و نه از خداوند و ندانستی که با پادشاه درآویختن
و خون پروردگار خود را بیگناه ریختن عاقبتی وخیم دارد و در دنیا عذابی الیم و پس از این در تقصیر بزرگ و گنا

عظیم بدون حق و لیاقت هوای جهانبانی نمودی و گستاخانه پای بجایگاه پادشاهان نهادی و تاج
و کمر و جیغه پادشاه بی گناه مقتول را که یادگار تاجداران کیان و میراث شهریاران ایران بود زیب
تارک و بر و زینت میان و پیکر ناشایسته خبیث خود کردی بسوس را هیچ چه یارای سخن گفتن و قدرت
جواب در حضور اسکندر نبود پس از مبالغت و اصرار پادشاه زبان بدین جواب ناصواب گشوده گفت
اگر من بلقب پادشاهی و منصب سلطنت خود را ملقب و منتخب نمیداشتم کسی دیگر میبرد و شایان
برای سلطنت ایران و بجهت دفع شر تو من از سایرین مستحق تر بودم اسکندر دیگر جوابی نداده
برادر دارا که در سلک سرداران قشون اسکندر منسلک شده بود احضار فرموده بسوس را
بوی سپرد که بهر نحو میخواهد او را باشقام خون برادر قصاص کند و روان پلید او را روانه دوزخ سازد
پس خونخواهان دارا جمع آمده وی را در همان محلی که پادشاه بی گناه را بقتل آورده بود باشد طور
مقتول ساختند

در زمان سلطنت بهرام گور خاقان ترک که قصد ایران نموده بود بهرام با معدودی از سپاهیان علی
الغفله در کنار جیحون بر و تاخته و مقتولش ساخت اگرچه در مملکت خوارزم هم نوشته اند زمان
سلطنت هرمز بن نوشیروان بواسطه هرج و مرجی که در کار دولت راه یافته سلاطین اطراف و ملوک
همجوار طمع در ملک ایران نمودند قیصر روم بنصیبین آمد عباس احول و عمرو ازرق که از مشایخ عرب بودند
بکنار فرات رسیدند طوایف خزر ارمن و طالقان را تاختند و ساوه شاه خاقان ترک که خالوی
هرمز بود با سیصد هزار مرد جنگجو از جیحون گذشته در بادغیس هرات اردو زد بالاخره هرمز با قیصر
روم و اعراب و طوایف خزر صلح نموده قشون مستعد و مهیا ساخته بهرام چوبین را سردار سپاه کرده
و بطرف خاقان ترک گسیل نمود و چنانکه در تواریخ مسطور است بیک چوبه تیر بهرام چوبین خاقان از
پای در آمد و جان و جهان را وداع گفت و عساکر او منکوبا و مغلوبا از جیحون گذشته راه توران
گرفتند و رفتند

در تواریخ عرب شمر نامی را از طایفه بنی حمیر که ملکی معتبر بود حکایت میکنند که تغلب و استیلای او [illegible]
و دستش در حل و فتح ممالک و قبض و تصرف بلاد چنان بسطی یافت که از جیحون گذشته ترکستان را مسخر خویش
ساخت و بنای سمرقند را باو نسبت میدهد

در سنه بیست هجری زمان خلافت خلیفه عمر بن الخطاب وقتی که یزدجرد پناه بخاقان ترک برده و خاقان بقصد حمایت
او از جیحون عبور نموده بود احنف بن قیس با بیست هزار تن از عساکر عرب آهنگ جنگ خاقان نموده در حوالی

این دو فی تلاقی فریقین شد خاقان منهزم شد و روی از جنگ برتافت

در سنه دویست و هشتاد و یک عمرو لیث صفاری را با امیر اسمعیل سامانی در حوالی جیحون محاربت و مقاتله واقع شده اسب عمرو در ابتدای جنگ از صدای طبل و نفیر کرنا وحشی شده و رم کرده او را بمیان عساکر سامانیان برد و زنده گرفتار شده مغلولا ببغداد نزد معتضد خلیفه اش بردند

در سنه سیصد و سی و پنج هنگام مخالفت ابراهیم بن احمد سامانی با امیر نوح سامانی که امیر نوح از جیحون گذشت در مرو مقدمه قتل ابو الفضل وزیر بخواهش امرا دست داد چنانکه در تواریخ ضبط است

در سنه سیصد و نود و هفت ایلک خان پادشاه ما وراء النهر بقصد تسخیر خراسان از جیحون گذشت و با سلطان محمود منازعه و محاربه نموده شکست یافت و روی از جنگ برتافته مراجعت کرده و در همان سال بمرد

در سنه چهارصد و هفت نیالتگین که مأمور والی خوارزم که بسلطان محمود غزنوی شوریده بود بعد از غلبه سلطان محمود بخوارزم و هزیمت یافتن والی خوارزم وی بکشتی نشسته که از جیحون عبور نماید و خود را بمامنی رساند در حین عبور از جیحون با یکی از معارف سفینه آغاز سفاهت گذاشت او را گرفته مغلولا بارده وی سلطان بردند سلطان فرمان داد تا او را هلاک ساختند

در سنه چهارصد و بیست و در زمان سلطنت مسعود بن محمود طایفه سلجوقیان از جیحون گذشته بولایت خراسان آمده سکونت کردند

در سنه چهارصد و چهل و یک که سلطان مسعود وفات یافت جغر بیک سلجوقی در کنار جیحون اعلان سلطنت خود را نمود

در سنه چهارصد و شصت و پنج الب ارسلان قلعه برزم را که در کنار جیحون بود مفتوح ساخت یوسف کوتوال آنجا را گرفته چادر سلطان آوردند یوسف سخنان درشت گفتن آغاز کرد سلطان حکم بقتل او داد وقتی که او را از چادر بیرون میکشیدند از دست و زبانان و جلادان خود را مستخلص ساخته بسلطان حمله برد حضار و خدام خواستند او را مانع شوند سلطان بانگ زد که دست از او بردارید که من خود بشخصه امر او را کفالت و کفایت خواهم نمود تیر با تیر و کمان که نزدیک مسند سلطنت بود چند چوبه تیر بجانب او انداخت با آنکه سلطان در رمایت سرآمد اهل روزگار خود بود هیچگاه تیرش خطا نکرده از قضا هیچیک بدو کارگر نیفتاد یوسف خود را بسلطان رسانده با کاردی که در موزه داشت پادشاه را هلاک ساخت

در سنه پانصد و بیست و چهار در زمان سلطنت سلطان سنجر حاکم سمرقند احمد بن سلیمان بشورید

سلطان بدفع او از جیحون عبور نموده سمرقند را محاصره نمود و بعد از مدتی بحیطهٔ تصرف در آورد

در سنهٔ پانصد و سی و پنج احمد سابق الذکر والی سمرقند علم مخالفت برافراشت و با وجود مرض فالج تشش قشون سلطان سنجر را که از جیحون عبور نموده بودند معطل داشت بالاخره شهر سمرقند تسلیم شد احمد را در محفه نهاده نزد سلطان آوردند سلطان از خون وی درگذشت و برادرش نصیر خان را والی سمرقند ساخت

در سنهٔ پانصد و پنجاه و یک سلطان سنجر که مدت چهار سال بود نزد طایفهٔ غز محبوس بود امیر احمد قماج حاکم ترمد چند کشتی در جیحون حاضر نموده سلطان روزی بقصد شکار بکنار رود آمده و از آب گذشته بسلاد ترمد آمد و از آنجا بمرو رفته ممالک خود گردید

در سنهٔ ششصد و هفده جبه نویان و سوبدای بهادر سرداران چنگیز خان با سی هزار تاتار بقصد تسخیر خوارزم و تعاقب خوارزم شاه از جیحون گذشتند

در سنهٔ ششصد و هجده در بهار این سال از معبر ترمد چنگیز خان از جیحون عبور نموده بایران آمد و در پائیز همین سنه از جیحون گذشته بماوراء النهر شده و در سمرقند قشلاق کرد

در سنهٔ ششصد و پنجاه و یک در ماه ذیحجه هلاکو خان از طرف منکو قاآن برادرش بقصد تسخیر ایران از جیحون گذشت و بعضی در ششصد و پنجاه و سه نوشته اند

در سنهٔ ششصد و پنجاه و سه رکن الدین خور شاه رئیس ملاحده که در قلعهٔ الموت بدست هلاکو خان گرفتار شده او را باردوی منکو قاآن بمغولستان میفرستادند در قراقرم نرسیده بارد و از طرف منکو قاآن امر شد که او را جهت دو سه تا قلعه کرد کوه را هم تفویض و تسلیم نموده آنگاه در حضرت قاآن بار حضور یابد در اثنای مراجعت کنار رود جیحون خونش بریختند

در سنهٔ هفتصد و شصت و پنج در بهار این سال امیر حسین نویان و امیر تیمور گورکان که از لشکر جغتای شکست خورده بودند از جیحون گذشته بحوالی بلخ یورت ساختند

در سنهٔ هفتصد و هشتاد و دو امیر تیمور از جیحون بقصد فتوحات خراسان عبور نمود

در سنهٔ هفتصد و هشتاد و چهار امیر تیمور گورکان بقصد فتح مازندران از جیحون گذشت

در سنهٔ هفتصد و هشتاد و هشت امیر تیمور از جیحون گذشته بسمت برو جرد و لرستان راند

در سنهٔ هشتصد و هشت میرزا پیر محمد گورکانی از جیحون گذشته با میرزا خلیل سلطان گورکان مصاف داد

جی

در سنه هشتصد و شصت و یک بعد از فوت میرزا ابو القاسم بابر در شهر مشهد امرای خراسان سلطان
ابو سعید را که در سمرقند سلطنت داشت بسلطنت خراسان استدعا نمودند سلطان معزی الیه در
شعبان آن سال با پانصد از جیحون گذشته بهرات آمد

در سنه هشتصد و شصت و پنج در ماه جمادی الاولی سلطان ابو سعید گورکانی بقصد میرزا محمد جوکی
که باغی شده بود از جیحون عبور نموده و قلعه شاهرخیه را محاصره نمود که درین بین خبر شورش و طغیان سلطان
حسین میرزا در عراق و عزیمت وی بخراسان مسموع افتاده مجددا از جیحون گذشته بخراسان آمد

در سنه نهصد سلطان حسین میرزای گورکانی بقصد میرزا عمر با خسرو شاه که در قلعه قندز متحصن شده بود
جسری بر روی جیحون بسته که عساکر خود را عبور دهد آن جسر در حوالی اوباج بسته شد اما طغیان و شدت
جریان آب جسر را از هم منقطع و منفصل نموده سلطان حسین میرزا در ثانی چنین مقرر داشت در موضعی از مواضع
شط که جزیره باشد جسر بسته شود یعنی نخست بر روی یک شعبه جسر کشیده شود تا عساکر او عبور کرده بوسط شط
که زمین جزیره است وصول یابند پس جسر را کشیده بشعبه دیگر استوار نمایند تا معبر کم خطر و عبور سهل تر
شود چنین نقطه یافته و بطور مقرر نخست الی جزیره جسر بسته شد پادشاه با عساکر از شعبه اولی گذشته
بجزیره وارد گردیدند شب آنجا توقف نموده که صبح روز دیگر جسر را کشوده بشعبه دیگر ببندند و عبور نمایند
مقارن غروب شتری از اردو از جزیره بآن طرف آب عبور کرده معلوم شد بیجا و بی جسر هم میتوان گذشت
علی الطلیعه بدون جسر از آب گذشته مقارن نماز شام که عساکر او بالتمام از آب عبور کرده و نفسی در آن
جزیره باقی نمانده بود جیحون طغیان نموده جزیره را فرو گرفت که اگر آن شب سلطان حسین میرزا در جزیره مانده
بالتمام قشونش غرق غرقاب فنا میشدند

در سنه نهصد و هشت شیبانی محمد خان اوزبک بقصد تسخیر خراسان بلکه تمام ایران از آب جیحون گذشت
و هم در اینسال نهصد و هشت هنگامیکه بدیع الزمان گورکانی بخیال قتال با محمد خان شیبانی در کنار جیحون
اردو زده بود ماهی از آب جدا شد که یک ذرع و نیم طول داشت و از سر تا میانش بکلفتی عصای و از میان تا
دمش مانند قلم بود فک اسفل نداشت غیر دهان منفذی در همه اعضایش نبود

در سنه نهصد و نه هجریه در اوایل پاییز محمد خان شیبانی از جیحون از معبر کرکی گذشته اندخود را متصرف
شده و بلخ را محاصره کرد یکی از شعرا ماده تاریخ این محاصره را چنین برشته نظم کشیده است

محمد خان چو از آمویه بگذشت — شراب عیش اهل بلخ شد تلخ
تمام شهر ویران گشت از بیک — و زان تاریخ شد ویرانی بلخ

در سنهٔ نهصد و دوازده عساکر محمد خان شیبانی از جیحون گذشته اغلب بلاد خراسان را نهب و غارت کردند

در سنهٔ نهصد و سیزده محمد خان شیبانی درین سال از جیحون گذشته الی جرجان بتاخت و بدیع الزمان گورکان التجا بپناه شاه اسمعیل صفوی که در تبریز بود برد و محمد خان الی دامغان تاخت نموده و صفحهٔ خراسان را تماما مسخر ساخت

در سنهٔ نهصد و شانزده بعد از شکست دادن شاه اسمعیل صفوی قشون شاهی بیک خان اوزبک را در محمود آباد مرو او را مقتول ساختن و باین واسطه در انظار خوانین اوزبکیه و شاهزادگان گورکانیه عظمی یافتن قرار مصالحه فیمابین در سنه نهصد و هفده بتوسط خواجه محمود چنین داده شد که جیحون سرحد مابین ایران و توران باشد

در سنهٔ نهصد و هیجده بواسطهٔ فتور و ضعفی که در کار امیر نجم ثانی که از قبل شاه اسمعیل حکمران خراسان بود روی داد خوانین اوزبکیه نقض عهد کرده از جیحون که سرحد و سد بین مملکتین بود تجاوز نموده بهرات بلکه الی مشهد نیز آمدند اغلب بلاد خراسان را ویران و لجه سپر پای جور و عدوان نمودند امیر نجم نیز مقتول شد شاه اسمعیل با قشونی جرار رو بخراسان نهاده در چمن رادکان فرود آمد و قشون جسته خوانین اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده دیگر باره تا آن سوی جیحون یکسره فرار کردند حکومت بلاد خراسان بجای امیر نجم با امیر عبد الباقی مفوض شد

در سنهٔ نهصد و بیست و هفت در بهار این سال عبد الله خان اوزبک از جیحون گذشته در شانزدهم جمادی الاولی هرات را محاصره نمود و در دوم رجب بی نیل مقصود مراجعت بماوراء النهر نمود

در سنهٔ نهصد و سی و پنج کوچم خان چنگیزی پادشاه توران با دویست هزار سوار از جیحون گذشته بعزم محاربت و مقاتلت با شاه طهماسب صفوی بایران آمده و شنبه دهم محرم در دورا باد جام تلاقی فریقین شده بعد از تغلبات و لشکر کشیهای چنگیز خان و اولاد بلا فصل او قشونی باین شوکت و شکوه از جیحون عبور نکرده بود خلاصه فتح و نصرت قشون شاه طهماسب نصیب شد

در سنهٔ نهصد و سی و هفت عبد الله خان اوزبک بخونخواهی عم خود شیبک خان از جیحون گذشته هرات را محاصره نمود و بخراسان آمده مشهد را مسخر ساخت چون خبر نهضت و رکضت شاه طهماسب را بصوب خراسان استماع نمود بی درنگ آهنگ فرار کرده بترکستان رفت

در سنهٔ نهصد و چهل و سه عبد الله خان اوزبک از جیحون گذشته بخراسان تاخت و مشهد و هرات

بلکه تا نیشابور را مسخر ساخت چهارده ماه در هرات توقف و اقامت نموده بعد بصرافت طبع آهنگ عزیمت بماوراء النهر نمود

در سنه هزار و صد و پنجاه و چهار بحکم نادری نجاران هندوستان یکهزار و یکصد کشتی که بجهت عبور از جیحون ساخته بودند بآب انداختند نادرشاه ببخارا رفت و تفصیل ملاقات او با ابوالفیض خان چنگیزی معروفست

جحن صاحب معجم البلدان گوید جحن قصبه ایست در چهار فرسخی مرو

چپلم از قرای بند بلم فارس است

چیذر یکی از قرای شمیران است واقع در سمت غربی سلطنت آباد مابین رستم آباد و دزآشوب آبش از سه رشته قنات حقابه هم از کوه دارد میانه رستم آباد و چیذر نزدیک امامزاده علی اکبر بالای یک بلندی آثار خرابه ایست ممکن در قدیم قلعه بود چیذر را امامزاده دیگر هست موسوم بامامزاده اسمعیل

چیر از قرای بوانات فارس است

جیران بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست در دو فرسخی اصفهان

جیران رد برزن جیران سرزمین دعه ایست از کنجوران که ابتدا کنجوراب بوده و از کثرت استعمال کنجوران شده و از اعمال تویسرکان محسوب و واقع در دامنه کوه خان گرمز مالک سابق کنجوران چند قریه از آبادی خود مجزی کرده و فروخته از جمله جیران در است که درجائی اتفاق افتاده که رود خرم رود که از سمت شهرستانه و ورد وبین و کوههای قزل ارسلان جاریست و رود اسدآباد معروف بسلک آبی در آنجا بهم میپیوندد و سلک آبی اسم دهی است در جنب همین رودخانه در آخر اراضی شیخ آباد آب رودخانه سلک آبی قلیل بنظر می آید ولی مردم آن نواحی از عمق رودخانه و زیادی آب چیزها میگویند و اگر سوار کنار را نداند و بآب زند البته غرق میشود نیز سکنه آن نواحی گویند سلک آبی در این رودخانه هست ماهیهای بسیار بزرگ دارد یک حد جیران در یک رود مذکور و حد دیگر به تپه کبود حد دیگر هم بدار حول که آن نیز از مزارع کنجوران است جیران دار عالی تپه کبودی زراعت میکنند و محصول انها دیمی است

چیرجان از مزارع کوهستان سیرجان کرمانست

جیردا از قرای ورامین طهرانست

جیرفت صاحب معجم البلدان گوید جیرفت شهریست از کرمان واقع در اقلیم سیم طولش هشتاد و هشت

درجه و عرضش سی و یک درجه و سه ربع از شهرهای آباد معتبر کرمان خرما و میوه اش فراوان رودخانه
از داخل شهر میگذرد هوایش بسیار گرم است اصطخری گوید سکنه جیرفت عادت خوبی دارند و آن این است
که خرما و میوه را که از درخت میافتد هرگز جمع نمیکنند و برنمیدارند و از برای فقرا میگذارند و در وقتی
که بادهای شدید میوزد فقرا بیشتر از صاحبان باغها خرما و میوه جمع میکنند اما باید دانست که خرما
آنجا بقدری ارزان است که غالبا صد من بیک درهم بفروش میرسد جیرفت در خلافت خلیفه ثانی بدست سهیل بن
عدی مفتوح شد و هم او گفته است

لما رأت عینی مثل یوم رأیته بجیرفت من کرمان ادهی وامقرا
اردّ علی الجلّی وان دار دهرهم واکرم منهم فی اللقاء واصبرا

ابن حوقل و مهلبی گفته اند جیرفت شهری با مکنت است بواسطه تجارت با خراسان و سجستان حمدالله
مستوفی گوید جیرفت از اقلیم سیم است در تاریخ کرمان آمده بوقت آنکه عبدالله بن عمر عبدالعزیز فتح
کرمان میکرد این موضع بیشه بود و در او سباع ضاره بود لشکر اسلام پاک کردند و دیهها ساختند
و هر یک بنام بانیش موسوم شد هوایش گرم است و آبش از دیو رود و در او نخلستان بسیار است و خرما
ارزان بود

نگارنده گوید جیرفت در چهل و پنج فرسخی شهر کرمان که بگواشیر مشهور بوده واقع است هوایش گرم
و آبش بیشتر رودخانه و خوش گوار و دو رودخانه بزرگ که یکی از جبال بلوک اقطاع میآید و آنرا هلیل رود گویند
و یکی از کوهستان ساردویه و آنرا شور نامند در وسط صحرای جیرفت بیکدیگر وصل میشوند و از آن رود
بندها بسته نهرها سوا کرده و هر یک را مسمی باسمی نموده زراعت کنند فواکه هم در این بلوک بسیار است از اول
ماه قوس تا آخر حوت جیرفت برای اقامت بهترین اماکن است زیرا که در عرض این مدت هوا معتدل و مرغزارها
سبز و نرگس و لاله ها شکفته و درختهای مرکبات باردار و هوا تر و تازه است لیکن در هشت ماه دیگر حرارت
هوا و رطوبت زمین بسیار است و از این جهت است که صاحب تاریخ کرمان موسوم بعقد العلی للموقف الاعلی
گوید جیرفت را جنة اربعة اشهر مینامند یعنی بهشت چهار ماه که قوس و جدی و دلو و حوت باشد بلوک
جیرفت در جنوب ساردویه و شمال رودبار و مشرق اسفندقه و مغرب بمداد و اراضی حول و حوش نرما
واقع است طول این بلوک از باغ علی شیر تا گز صالح سی و شش فرسخ و عرضش از دو ساری تا قریه بلوک
هشت فرسخ بیشتر مزارع این بلوک آبش از رود است شهری که در این ناحیه بوده ولی بانی آن از روی تحقیق
معلوم نیست چیزی که معین است عمرو لیث صفاری در آنجا مسجد و سرا و قصور عالیه بنا کرده و سلاطین

آل بویه بر آن عمارات افزوده و پادشاهان سلاجقه و قاوردیه کرمانی که سالی چهار پنجاه دران بلد اقامت داشتند بعضی آثار دران گذاشتند و تا سنه ششصد و شصت و هشت هجری که ملک دینار غز بر کرمان مستولی و مسلط شد آن شهر آبادان و معمور بود بعد از ان وقتی آب رودخانه هلیل زیاد شد سد و بندی که بجهة حفظ ان بلد ساخته بودند برده و شهر را خراب کرد اکنون جای ان مشهود و پدیدار است مردم ان نواحی در وقتی که باران آمده باشد بمحل شهر قدیم رفته بعضی اشیا از قبیل تنکه طلا و نقره سکه دار و امثال ان می یابند عقیده عوام ان نواحی اینست که این شهر را دقیانوس ساخته و در ان منزل داشته و ارباب سیر دانند که این حرف واهی است چه دقیانوس از قیاصره روم و مینه الکبری است چیزیکه محقق است قدمت شهر جیرفت است چنانکه در عقد العلی مینویسد عبد الملک مروان حجاج بن یوسف بن غضبان بن القبعثری را بکرمان فرستاده بود تا خبر عبد الرحمن بن الاشعث بیارد چون باز پیش حجاج شد احوال کرمان پرسید گفت ماؤها وشل وثمرها دغل ولصها بطل ان قل الجیش بها ضاعوا وان کثر جاعوا و این فصل در وصف جیرفت لائق می افتد و نیز ممکن است که بر شهر دران وقت بوده شهر سته و مشهور نشده چه جیرفت هم از بردشیر قدیمتر است انتهی

درانزمان در بلوک جیرفت جائی که از انتوان شهر گفت نیست قریه سارد و بیه از سایر قرای این بلوک آبادانتر بیشتر و حاکم نشین جیرفت محسوب میشود قریه ایست سنگ آباد شکاف کوهی بیرون می آید تا کوادو غلیظ خوانین جبال بارزی که از امالک اند در اینجا آبادانیها کرده و قلعه و خانه های خوب ساخته و درخت مرکبات عمل آورده اند مرکبات دراینجا که امّا بسیار خوب و ممتاز است قریه پا اینقریه پنجهزار نخل دارد خرمایش نیکو ست مسجدی مرحوم امیر ناصر خان جبال بارزی در اینقریه بنا کرده و حمامی نیز بدستور العمل مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک ساخته شده خوانین جبال بارزی خانه ها از گچ و آجر و خشت دارند که نجاری و حجاری و غیره آنها هم بقاعده است سایر سکنه دوساری در خانه های کپر و کتوک منزل دارند در اینقریه مردم پرهیزکار هستند صاحب عقد العلی گوید خدوند تا جیرفت است و خاک آن امیخته بزر میباشد خدوند نام قدیم دوساری است و از قرار تقریر ثقات بعد از انکه باران بیاید چون افتاب شود ذرات طلا در خاک نمودار است و گویند گاهی ذره طلا بقدر ربع و خمس گندم بدست آمده است مزارع جیرفت بیشتر ملک طایفه رودباری و جبال بارزی و مهنی میباشد قرا و مزارع این بلوک بسیار است و خانه ها سکنه کپر و کتوک اسامی قرای معروف جیرفت از اینقرار است (سرجان) (کریم آباد) (دشتکوش) (سهران) (ساغری) (بلوک) (سمنا) محصول این بلوک بیشتر گندم و جو و برنج و ماش و لوبیا و کنجد

و نیل و پنبه و خرمای این بلوک بالنسبه کم و اشجار جنگلی بسیار بطوریکه در بعضی امکنه بسبب انبوهی درختان
عبور متعذر و درختان کز و کهور و کنار بیشتر از سایر اشجار است یک نوع درختی در جیرفت و رودبار میباشد که
ازاجل مینامند چوبش بسیار سخت و بسیار وزین بلکه از چوب آبنوس و صندل و سیسم و سایر چوبهای جزایر هندوستان
سنگین تر است و بجهة تخت و صندلی و امثال آن بسیار خوب میباشد عده نفوس این بلوک هشت هزار نفر وحوش
این محال بیشتر آهو و گور و گراز و خرگوش و کفتار و گرگ و روباه و طیور و دراج و جیرفتی است که شبیه تیهوی
باشد جثه این مرغ بقدر تیهوی متعارف و پر آن مطوق و مخطوط الوان مختلط است طعم گوشتش مثل تیهو
بلکه بهتر است صدائی که میکند چون شبیه (جیرفت جیرفت) است بعضی گویند از این جهة موسوم بجیرفتی است
ولی بعقیده نگارنده چون در غیر جیرفت این مرغ دیده نمیشود بجیرفتی معروف شده بهر حال دراج جیرفت بقدری
زیاد است که میتوان گفت در هیچ جا این قدر دراج یافت نمیشود الحق شکارگاه خوبی این نواحی نادر است
مرغزارهای جیرفت نیز ممتاز و مشهور میباشد گاومیش و گاو در جیرفت زیاد است ایلات مهنی در جیرفت قشلاق
میکنند طایفه از افشار که انها را ولی اشاقی گویند در اینجا سکنی دارند چند خانوار از ایلات عرب که در جیرفت
منزل گرفته اند هنوز بلغت عرب تکلم مینمایند صاحب عقد العلی گوید جیرفت مدتها در دست عرب بوده و اسامی
دههای او برای معنی دلالت دارد مثل ابوم ربی و جوابی و فعفاعی و در توصیف جیرفت فصل مسطور در ذیل را
مینگارد

طیب هوا و لذت ماء و طرب انگیزی خاک جیرفت در جهان مثل است و از جمله عجایب البلدان معدود است
آنکه در کرمان شهریست که بر صحرای او نرگس روید و گویند وقتی ملک ارسلان شاه معروفی را برسالت
بحضرت سلطان سنجر فرستاده بود و سلطان احوال کرمان استعلام میفرمود در اثنای سخن گفت
شنیدم در کرمان شهریست که در صحرای وی نرگس روید رسول عاقل بود گفت ای سلطان جهان
نرگس و نیز خاشاک هر دو بهم میرویند سلطان را از آن نکته از رسول تعجب آمد و از خواص جیرفت اینکه
در پنج فرسخی آن کوهی است از امیتران خوانند ناحیتی نزه و لطیف بغایت سرد در فصل بهار و موسم
گلزار خلد برین و نگارخانه چین است

ارج النواحی فی غرایب نبته — الوان ورد فی الغصون مضیق
شجر علی خضر یروق غصونه — من مزهر او مثمر او مورق

نسیم اسحار او در بدرقه رواح ازهار روح را بنوازد و هزار دستان در سایه گل نغمه خویش با سا
مستان بسازد و از خواص ولایت جیرفت ناجیب بود بار است و مرغزاری هاست که چهارپای مرده از ان

مراعی زنده بیرون آید و از خواص جیرفت مسجد عمر است بقعه که کوئی مهبط ریاح رحمت و مصباح فلاح مغفرتست
از هوای او شمامه های انس و راحت بمشام رسد قبور صلحا و مراقد علماست و بر دروازه تربت فقیه بکوی است
که خاک آن تربت بالمجرب تبت من آزموده ام و از آنجا مرا حاجات برآمده انتهی

نگارنده گوید از طرف شمال جیرفت محدود بجبال بارز و ساردویه و راین و بهرود و از جانب جنوب برودبار و کوه
و سوغان و ارزوییه و از شرق بدو ساری و کوهستان و از جهة غرب بر دسیر خاک آن حاصلخیز و مشروب از رودخانه
امّا رودخانه هلیل رود که حالا آنرا هلیرود گویند سرچشمه آن از کوهی است موسوم بکوه شاه
جریان این رود از مغرب بمشرق آبش بسیار صاف و گوارا در سالهای پرآبی عبور از آن دشوار و در بعضی
جاها برای عابرین محل خطر است در تابستان اگر کسی لزوماً در جیرفت بماند از گرمی و عفونت هوا مبتلا بامراض شود
و از این جهة است که اکثر اراضی آن بایر میماند یکی از نواحی جیرفت شعبه دلفارد است که در شمال آن واقع زمین آن
سراسر کس و کوه هایش جنگل و درخت بادام کوهی و انار و انجیر و مو و مورد و سرو و کاج کوهی بسیار دارد آب و
هوای این ناحیه سالم و حالا چند مزرعه از آبادی آن باقی است از آثار قدیمه که در اینزمان در جیرفت دیده میشود
دژ سلیمانیست موسوم باسم طایفه سلیمانی که حالا هم در جیرفت سکنی دارند این دژ در سمت شرقی جیرفت
واقع و شکلاً مخروطی است ارتفاع آن دوازده هزار قدم مشتمل بر سه مرتبه و فقط یکراه دارد و در هر مرتبه
چند برکه است که در بنای کوه حفر شده و از آب باران پر میشود سطح فوقانی آن پانصد و پنجاه ذراع
مربع است و راه این برج بسیار منحصر است بشکافی که طول آن ده ذرع و عرض آن کمتر از یکذرع است عبور از آن
کمال صعوبت و عسرت دارد و زیاده از یکنفر هم عبور نمیتواند نمود کسیکه میخواهد بالا رود باید بهیچ وجه نظر
بپایین ننماید والا منقلب میشود اهالی گویند رفتن باینکوه متعذر است و اگر کسی خود را باین برساند
محتمل است اشیا نفیسه بچنگ آرد ولی بتحقیق پیوسته که جز چیزی که خشک و بعضی خورده سفال و سقط
چیز دیگر در اینجا نیست

در بلوک ساردویه دهنه ایست و بجیرفت مشهور بباغ عمت ابند هنوز بعمارت است موسوم باسیا کنده در
آنجا سنگهای کوه را مثل هاون سوراخ کرده اند در قدیم الایام توتیا در اینجا میسابیده اند و مثل شیاف
کوهنات لاجورد میساخته

در رودخانه شعبه دلفارد که ذکر شده درخت و غوان بسیار و باغات زیاد دارد که هر قسم میوه سردسیری
در آنها یافت میشود و خوبی هوای آنجا طوریست که اگر صبح آدمی بطلب برف رود و آدم دیگر بطلب خرمای
تازه و مرکبات تا قبل از ظهر هر دو با نیل مرام مراجعت میکنند اهل دلفارد زمستانها مثل اهالی سارد

جاها بجیرفت میروند و بعضی درختهای قدیمی دارند که میان آنها غالبست اقسام میوه از انکور و سیب وامرود وغیره درمیان آن درختها گذاشته روی آنها را باکاه و برك و ریك میپوشانند و میروند بجیرفت زمستان برف روی آنها را میگیرد بیکاه بعد از نوروز که به لفارد مراجعت میکنند همه آن میوه ها تازه و باقیست این اوقات از قرار مذکور دران نواحی در حوالی باغ علی شیر و اچار و سنکی دیده شده که براق است وچون ان را روی آتش گذارند آماس میکند وچیزی میشود شبیه بزر و ورق معلوم نیست معدن که ابورده از کجاست و جمعی بر این اند که در معدن این سنگ طلا یافت خواهد شد در صورتیکه معدن مشخص و معلوم شود

ان سنگ ع

در شك فرهاد دهنه تنگی است بقدر دویست ذراع دو سمت آن کوه بالا آمده سابق سدی آنجا بسته بودند وآب هلیرود تالاب میشده و این همان سدیست که اب برده و شهر را خراب کرده اگر این سد بسته شود هیچ وقت جیرفت کم آب نمیشود

قلعه سمنکان در دهنه لفارد واقع است این قلعه را از سنگ ساخته اند و در حوالی ان پیکان تیر بسیار یافت شود گویند منزل شاه سمنکان آنجا بوده است

یکقسم آهوئی در صحرای جیرفت یافت میشود که انرا آهو میگویند نر و ماده آن هر دو شاخ دارد سابق در جیرفت نیشکر بعمل می آمده وکرچیا این ناحیه درخت میشود درختهای کنار بچندین ذرع ارتفاع میرسد و سدر و ورك دارد که بقدر چنار است و علف در فصل زمستان و بهار و بعضی پائیزها بقسمی است که اگر اسبی را در یکنقطه بکه میخ کنند از صبح تا عصر همان علف تر دلپان کافی است و حاجت بعوض کردن جا ندارد گویند در سوابق ایام بقدری درخت توت در جیرفت بوده که کرك ابریشم او معادل همه ابریشم گیلانات میشده واکنون اثری از ان نیست

جیهانی در کتاب مسالك و ممالك آورده است که چون یعقوب لیث صفاری بکرمان آمد اهل جیرفت عصیان ورزیده نمودند و بازار اهل جیرفت در ناحیتی بود که انرا کوه بارجان خوانند و انجا سروری بود با کوفج و دزدی پیاده بسبب یعقوب لیث او را بلطایف الحیل در قبض آورد و بقلعه بم فرستاد و انجا هلاك شد و شوکت اهل جیرفت از ان بشکست (کوفج نام جماعتی است که در کوهستان کرمان ساکن بودند و معربان قوفص است) وچون معز الدوله ابو الحسین عم عضد الدوله بکرمان آمد عزم جیرفت کرد کوفجان رها کردند تا معز الدوله با لشکر در شعب لفارد در آمد سر عقبه از همه جانب بگرفتند و بکدست از معز الدوله افکنده اکثر لشکر او را هلاك نمودند و با جمعی اندك بیرون افتاد و باز عراق شد پس چون ملك قاورد بکرمان آمد و سرهم بسپر مسلم کرد

او را احوال الکثرت کوفج جیرفت و تظاهر ایشان معلوم شد و برگزاف قصد ایشان نکرد بل جاسوس فرستاد
وانتظار غفلت و فرصت میجست تا چنان افتاد که مقدمان کوفج را سوری و عروسی بود و جمله قبایل مجتمع
جاسوس خبر فرستاد و روز اجتماع ایشان معین کرد چون خبر بملک قاورد رسید استعینوا علی انجاح
الحوائج بالکتمان برخواند و احوال با هیچ امیری و لشکری نگفت و برنشست و بیرون شد لشکر چنانکه از حرکت او
آگاه میشد بر عقب او میرفت بلد و شب و روزی بسر کوفج رسید با چند غلام که مراکب تنک و جنایب آسوده
داشتند و جمله قبایل کوفج را در یک مجلس قبض کرد و اموال بی نهایت حاصل نمود و بیخ آن قوم براورد و جمله
گرمسیر از ایشان پاک شد این ساعت نیز در مردم ضعیف بیشوکت در کوهی چند صعب مانده اند

کوههای جیرفت با هیچ معدن ندارد یا اگر دارد تاکنون کسی انکشاف نکرده است خوانین دوساری
مشهور بطایفه میرند در چهار ماه زمستان پیله ور و تجار در دوساری آمده بمعاملات مشغول میشوند
معارف جیرفت از متاخرین مرحوم حاجی نصر الله خان پسر مرحوم ابراهیمخان قاجار میرزا ناصرخان
میر غلامرضا خان میر علیخان میر غلامشاه خان میر الهوردیخان میر عباسخان میر محمود میر شهریار و
غیره که اینها همیشه ضابط جبال بارز و دوساری که تابع جیرفت است بوده اند از اهل علم شیخ
جواد و شیخ یوسف و شیخ موسی که اجداد اینها از بحرین باینجا آمده از معارف و علمای قدیم جیرفت
ابوالحسین احمد بن عمر الجیرفتی است که در شیراز بتدریس مشغول بوده و از طایفه بنی ازد و بنی مهلب که
در جیرفت سکنی داشته اند بعضی معارف بوجود آمده از جمله محمد بن هارون از بنی مهلب که در علم انساب
و معرفت قبایل خاص اولاد نزار که اصل اعراب بنی میباشند مهارتی بکمال داشته و دو پسران او عبدالله و عبد
العزیز که عبدالعزیز در علم طب بدرجه تبحر رسیده و کتب مفیده نفیسه در این علم تصنیف کرده بوده است

جیرم قلعه ایست قدیمی از تربت سرجام تقریبا پانصد و شصت نفر سکنه دارد هوایش ییلاقی آبش
از چشمه سار است

جیرمردان بعقیده صاحب معجم البلدان قصبه ایست نزدیک مرو

جیرنج صاحب معجم البلدان گوید جیرنج اسم شهر کوچکی است در خاک مرو رودخانه از توی شهر
میگذرد و پل بزرگی دارد که اغلب کسبه در روی آن بساط دارند و سال ششصد و ده هجری قبل
از ایلغار لشکر تاتار من آنجا را دیدم آبادی آن بیشتر از اغلب شهرهای بزرگ بود و جمعیتی زیاد داشت
عماراتش عالی و خوش طرح اینشهر در ده فرسخی مرو در سر راه هرات و مرو الرود و پنج ده واقع است جمعی از
علما در این شهر متولد شده اند از جمله ابوبکر احمد بن محمد الجیرنجی است که در بغداد نزد بیرمینو

جیرنجیر نیز بتقیید صاحب معجم البلدان اسم قصبه ایست در خانه مرو محلی است که ویران شده وکان میکنم این همان محلی است که موسوم بشیرنجیر است

جیرنایک اسم دره کوچکی است نزدیک بامامزاده هاشم از اعمال دماوند و این دره آبی هم دارد

چیرو از قرای لارستان فارس است [نواحی]

جیرو از قرای ورامین طهران است

جیروهه از مزارع کوهستان سیرجان کرمانست

چیرویه از بلوک حومه شهر شیراز است

چیز از قرای دشتی فارس است

چیزآباد صاحب معجم البلدان گوید چیزآباد اسم محله ایست در نیشابور ابو عبدالله احمد بن اسمعیل چیزآبادی ظاهرا در اینجا متولد شده است

جیش بر نیز بتقیید صاحب معجم البلدان قصبه ایست نزدیک مرو و وطن ابو یحیی محمد بن شداد الجیش بری

جیکان صاحب معجم البلدان گوید جیکان اسم محلی است در فارس

چیلاباد نیز صاحب معجم البلدان گوید چیلاباد اسم محلی است در مشرق ری عمارات عالی و دیوارهای کنگره دار و حوضها و باغات وسیعه دارد نسبت این بناها را ابراهیم بن لاشک میدهند

جیلاخور از قرای مجاس رود زنجانست قلیم النسق بیست و پنج خانوار سکنه دارد محصولش غله دیمی کرشته قنات از میان قریه میگذرد هوایش ییلاقی درختش منحصر به بید است

جیلان از مزارع متعلقه بکبرکاشانست

جیلان قریه ایست از بلوک سرخه شاهرود و بسطام تقریبا دویست و هفتاد نفر سکنه دارد یک باب حمام و یک مسجد و بعضی باغات در آن هست آبش از قنات میباشد

جیلانکشه از قرای طارم است قلیم النسق ملکی عبدالملک میرزا است در دره کوه واقع رودخانه از وسط آبادی میگذرد این آبادی چهار محله است متصل که خانه مشرف بباغات و دره است پنجاه خانوار رعیت دارد زراعتش غله و ابریشم و زرت هم دارند باغاتش بسیار و اشجارش زیتون و انار هوایش گرم میباشد

چیلکشاد اسم محلی است از بلوک زاررستاق مازندران

ج ی

جیلو قریه ایست از توابع بلوک دربقاضی نیشابور در دو فرسنگی بلد در طرف مشرق آن واقع
زراعتش از آب چشمه و بعضی قنات مشروب میشود هوایش در زمستان معتدل است این قریه قدیم النسق و سی خانوار سکنه
دارد از جمله شش خانوار از مهاجرین هرات از اولاد مرحوم شاه کامران میباشند باغات در این قریه هست
و کرم پیله هم بعمل میاورند

جیلوان از قرای طارم است قدیم النسق در سمت سفلای طارم در بالای بلندی واقع محصولش شلتوک
جو و گندم صیفی هم همه چیز بعمل می آید انجیر و انار ممتاز و باغات فراوان دارد این قریه دو محله است و
کوچکی و پایین آبادی جاری و نهایت با نزهت و صفاست زراعتش پنبه و شلتوک و از آب رودخانه جیلس اباد
مشروب میشود هوایش گرم است

جیلویه معرب کیلویه است حمدالله مستوفی در کتاب نزهت القلوب گوید جیلویه اسم کوه
و ناحیه ایست از فارس در حوالی شاپور و متصل است بلارستان هوایش سردسیر است آب جاری دارد
که زراعت را مشروب میسازد اشجارش زیاد شکارش فراوان سکنه سنی و شافعی مذهب اند
نگارنده گوید کوه کیلویه از بلوکهای معتبر فارس است بعد از لارستان و سبعه از جمیع محال فارس
وسیعتر میباشد در سمت غربی شیراز بمسافت چهل و شش فرسخ واقع سمت جنوب و مغرب آن
گرمسیر و مشرق و شمالش سردسیر است اکثر اهالیش جلگه و قلیلی در کوهستانند دارالحکومه کوه کیلویه
قصبه بهبهان است که تقریبا دو هزار خانوار سکنه دارد و شرح بهبهان در جلد اول مرآت البلدان نگاشته
شده است اهالی زراعت پیشه و بادیه نشین این بلوک سلاح ورز و شریر و طوایف مختلفه که معارف
انطوایف باوی و بویر احمد و نوئی و طیبی و بهمئی و چروم و آقاجری و شیر علی و یوسفی و شهروئی و دشمن
زیاری که تقریبا من حیث المجموع هفت هزار خانوار میباشند خلاصه آب این بلوک از رودخانه ها و
چشمه سارها سوای چند قریه موسوم ببلوک لیراوی که نزدیک بدریا و آبش از باران است محصولات
سردسیری و گرمسیری دارد قوت غالب در اینجا بلوط است شکارگاههای متعدد در این بلوک هست و اصناف
وحوش و طیور بطور وفور دارد نمک تکاب که در یک فرسنگی بهبهان و چشمه مومیائی دارد از این بلوک
است و تفصیل آن در لغت ارجان و بهبهان ذکر شده معدن نفت سیاه و سفید نیز در این بلوک هست
اسامی آبادی و قرای کوه کیلویه از قرار ذیل است
بهبهان خیرآباد قلعه رئیس نقی چهار آسیاب کردستان قالند نمک تکاب سود انگیز کیکاوس طشان کلاب
ده دشت قلعه پلنگ چرام طسوج آرد باشت قلعه نارک کناوه اسیر مولد شاه بهرام سادات رودخانه

ج ی

شاه قاسم تیزری محمود آباد پاسیج سرینر اشکفت لوا سرکهکی مختار چهار موران باغ ملک باغ کل بدکی سردشت عسکری جم ده بیشه سعادت آباد قلعه جعبی جم امیرخان محمود آباد لنجیر علیا لنجیر سفلی غوله کون مهنا درهیک برج حاجی قنبر کرکری قلندری کنار کوه بنار اسمعیل داودی مظفری خواجه جاکیران بنه احمد سیاه کون باباحسینی کاه زرد بوالفتح کادار امام حسن حصار چاه تلخ کره کز لودری کر هر بید و اسفندیار باسطی مال الشیخ کا اسپید چناده بند ردیلم که بعضی از توابع و مضافات بوشهر دانسته اند

جیم از مزارع متعلقه بکبیر کاشانست

جیم اباد یکی از قلاع جدید البنای بلوک ناصری مشهد مقدس است

جیمرود از قرای طارم قدیم التسو بنداغش دیمی چهل خانوار سکنه دارد که اکثر طلاب و سادات اند هوایش معتدلست

جیمه از قرای محال اربعه نطنز و سمنان است اغلب محصولش میوه و حاصل باغاتش مو بیدانا و اشجار امرود و گردو و زردالو دارد آبش از قنات و یاب حمام و مسجد در جیمه هست هوای آن سردسیر و سکنه ان تقریبا هشتصد نفر میباشد

جینو از قرای استرآباد است آب ان از چشمه بسیار هوایش گرم میباشد

چینی خانه اسم محلی است در اصفهان از یکسمت جنب عمارات دولتی و از طرفهای دیگر پشت بازار مسگرها و میدان شاه واقع است

جیهان صاحب معجم البلدان گوید حمزه اصفهانی بطریق یقین گوید در خراسان شطی است که هردون باهرون نام دارد شهر جیهان که عجم آنرا جیحون میگویند در کنار این شهر واقع است ابو عبدالله محمد بن احمد الجیهانی وزیر سامانیها در بخارا منسوب باین شهر است و ابو عبدالله شخص دانشمند بزرگ کریم عالی بوده است و کتب عدیده تصنیف نموده

جی صاحب معجم البلدان گوید جی اسم یکقسمتی است از شهر اصفهان حالا منهدم شده پیش از این عجم جی را شهرستان مینامیده اند و بعضی از مدینه میگفتند فاصله جی از شهر اصفهان دو میل است و در مسافت مابین خرابه هائی باد دیده میشود مسجدی از بناهای رشید بن مسترشد در جی است که مردم بزیارت آن میروند سابقا از خستا اهل اصفهان ذکر کرده ایم و در یندموقع نیز این دو شعر هبة الله بن الحسین الاسطرلابی را مینکاریم

یا آل جی من سقوط   وخسة محضة جبلتم

جی

ما فیکم واحد کریم　　فی قالب واحد قلبتم

نگارنده گوید شرح وضع قدیم جی در ضمن لغت جبل مفصلاً مسطور شد اما حالیه جی اینست که یکی از بلوک معتبره اصفهانست که از سمتی احاطه بشهر اصفهان دارد و دهات آن وصل است بمحلات کنار شهر و سمت دیگر این بلوک را سمت جور کان مینامند قریب پانصد و سی و پنج قریه بزرگ و کوچک دارد جلفای اصفهان در این بلوکست و قرای معتبره آن سیچان و حسین اباد سیچان و خوراسکان و خواجان و شمس آباد میباشد اغلب قرا از رودخانه زاینده رود مشروب میشود شش نهر بزرگ که باصطلاح اهل اصفهان معروف بمادی است از رودخانه زاینده رود منشعب شده از میان و کنار شهر اصفهان میگذرد و زراعت آنها را مشروب مینماید یکی از دهات جی نیز آب قنات دارد که علاوه بر آب رودخانه است و نادر مزرعه ایست که ابان منحصر بقنات باشد حاصلش غله و هر گونه حبوب باغات زیاد در جلفا و سایر آبادیهای جی هست و میوه های اصفهان بحدی امتیاز دارد و بخوبی مشهور که مستغنی از توصیف است ذکر جی و زنده رود در اشعار فصحا خاصه متاخرین بسیار است حکیم قاآنی گوید

درقم شراب نیست حریفان خدای را　　یک زنده رود باده ام از جی بیاورید

در جای دیگر گوید

یاد آنمهی که دور از چشم آسمان　　با تو بودم در کنار زنده رود و مرز جی

دیگری گوید

از حسرت جی و ابزنده رود ش　　اشکم همه جیحون و زنده رود است

[2] و پوشیده نباشد که جی در اصل گی بوده و شهر قدیم اصفهان معروف به پهلوی همان گی است که پای تخت کیانیان بوده چنانکه در جبال ثابت نمودیم که کیانیان سلاطین جبال بوده اند و پای تخت قدیم انجا شهر گی بوده که اعراب انرا معرب کرده جی گفته اند

[7] و بدهات جی که حوالی شهر است میروده [illegible]

جی یکی از قرای خالصه طهرانست بطرف غربی شهر بمسافت نیم فرسنگ تقریبا واقع آبش از قنات قدری باغات و اشجار دارد

ملحقات جلد چهارم مرآت البلدان ناصری

چون جوانرود در حرف جیم و واو از قلم افتاده در اینمحل بنگارش آن میپردازد

جوانرود

بلوکیست از کردستان در طرف جنوب شهر سنندج واقع قصبه جوانرود که موسوم بقلعه میباشد در وسط این بلوک اتفاقا افتاده و وسعت خاک جوانرود از هر طرف شش فرسنگ میباشد بنای قلعه که قصبه باشد از امان الله خان بزرگ والی کردستانست که در هزار و دویست و بیست و چهار هجری بنای اینقلعه را در این محل گذاشته و در کمال استحکام ساخته و بزرگان طوایف را از دهات آنجا جمع

ملحقات

آورده که و در اطراف همین قلعه ساکن بوده و رفته رفته آباد و مشهور بقلعه کرد گردیده اصل قلعه
در جای مرتفعی واقع که زیاده از بیست ذرع بلندتر از سطح آبادی قصبه است حکام جوانرود در این قلعه منزل
مینموده و عمارات عالیه در آن بنا شده آبی از کوهستان طرف شرقی آنجا بجهت قدیمی این قلعه آورده اند و
در این نقطه اصطخری ولی ساخته اند از این اصطخر آب بمیان قلعه برده و حوضهای متعدده که در قلعه دایر است از این آب
مملو کرده با آنکه در هنگام ضرورت رفع حاجت سکنه قلعه را نماید در اطراف اصطخر باغی آباد نموده که اینجا
زیاده از پنج شش سال است که این قلعه رو بانهدام نهاده ولی دو سال قبل از جانب دولت حکم بساختن
قلعه دیگر در نزدیکی قلعه اولی شد و میرزا نصر الله خان سرتیپ مهندس مامور این خدمت گردیده بود
شروع نمود ولی هنوز بکلی باتمام نرسیده است هوای قصبه جوانرود چندان خوب نیست جوی آبی
در میان قصبه بسمت جنوب جاری است در جنب قلعه قدیم چشمه آبیست با صفا و جلو چشمه حمامی است
که حمام این قصبه و بلوک منحصر بهمان است سه چهار مسجد و دو خانقاه برای درویشها در اینجا بنا شده
سکنه قصبه و توابع از اهل سنت و شافعی مذهب اند و در طریقت بیشتر پیرو سلسله نقشبندی و کمتری قادری
میباشند طلاب علوم دینیه و ادبیه در جوانرود بسیار اند که با فضل و سواد هستند مخصوصاً در
سلسله قاضیها و قاضی حالیه جوانرود ملا محمود است سلسله دیگر از علما در اینجا بوده و هستند
مشهور بجد یقی که نسلاً بعد نسل بتحصیل علم پرداخته و صاحب تصنیف و تالیف اند ملا احمد ملا آبا
که اکنون در شهر سنندج متوقف مرد عالم فاضلی است از این سلسله میباشد اعیان و معتبرین جوانرود
دو طایفه میباشند یکی طایفه منسوبین که مردم با داد و دهشی بوده اند و حالا شخص معروفی ندارند دیگر
طایفه بیگزادگان جاف که ظاهراً محمد پاشای رئیس جاف شهرزور نسبتشان باین سلسله میرسد و اینها نیز
دو شعبه اند یعقوب بیگی و بابا خانی و عموماً بجلادت و رشادت معروف و سواران نامی داشته اند که در
سرحد مجاور شهرت زیادی دارند طایفه احمدوند که اشرار اینها اند همیشه مقهور این طایفه بوده رئیس
سلسله یعقوب بیگی رستم بیک چهار سال قبل غفلةً بدست یکی از ملازمان خود مقتول گردیده پسر کوچکی
دارد که حالا جانشین او است رئیس بابا خانی حبیب بیک است حدود جوانرود از طرف مغرب وصل
بخاک شهرزور و از جنوب بماهیدشت کرمانشاهان از مشرق بدهات خاک سنندج و شمال به اورامان تقریباً
زیاده از صد قریه در این بلوک است اغلب دهات دارای جنگل و عمده درختان جنگلها از ون و بلوط است
یکی از قرای معتبر جوانرود پاوه است که معرب آن فاوج میباشد سکنه آن تقریباً صد خانوار است مسجدی
دارد که بعضی قدیمی و مسجد عبد الله عمران معروف میباشند در سایر بلوکات سنندج نیز مساجد هست

ملحقات

که منسوب بهمین شخص است مردمان پاوه بفطانت وجودت ذهن وطلاقت لسان موصوف اند علمای خوب از آنجا
پیدا آمده در نزدیکی پاوه چشمه آبیست معروف بسراب هولی جای بسیار باصفائیست و آب خوشگواری دارد
اسامی بعضی قرای جوانرود از اینقرار است (علی اباد) (نم نم) (کوم اشتی) (زلان) (ده نوی) (خانم اباد) (صفی اباد)
(نول) (شمشیر) اب قصبه و توابع منحصر بچشمه و رودخانه است قنات ندارد و منبع این رودخانه ها اکثر
کوهستان همین محال است ابهای اینجا بسمت مغرب و جنوب جاریست و برودخانه سیروان ملحق میشود تقریبا
عدد نفوس جوانرود پانزده هزار است که یکهزار و ششصد و چهل نفر در قصبه و باقی در توابع ساکن
و اهالی دهات وایلات میباشند محصول جوانرود صیفی و شتوی است از گندم و جو و زرت و ارزن
و نخود و عدس و ماش و حب البقر و پنبه و خربزه و هندوانه و توتون و اکثر میوه جات در این محل یافت میشود و وفور
دارد انار و انجیر و الوچه پاوه معروفست و گزنگبین و سقز و عسل و کتیرا هم دارد که بخارج حمل میشود از چیزها
که منحصر بهمین محال است عسل شاه بدرم است و زیاد نیست مگس این عسل باریکتر و ضعیفتر از سایر
مگسها است و هیچوقت خانگی نمیشود در بیابانهای کم آبی که زمین سخت و سطبر باشد جا میکند
و قریب نیم ذرع پائین میرود و در انجا شانهای عسل کوچک بقدر کف دست میگذارد شهد و سیلان
این عسل مثل سایر عسلها نیست و بترنجبین شبیه است طعم خوشی دارد و پرنده نیست حرفه و صنعت اهالی
این بلوک چقماق سازی و قنداق سازی و چاقو و سرچوقها معمول همان صفحات است چادرشب
و روفرشی و بستمال هم میبافند از آثار غریبه جوانرود مغاره ایست از سنگ در دامنه کوه واقع و مغاره
را کردها کاوا ... میگویند از قرار مذکور وضع این مغاره خیلی غریب است ابتدا که انسان می بیند گمان
میکند طاق و رواقیست که معمار و بنا ازاساخته هیئتش هلالی است دو پهلو صفه دارد که
ارتفاع صفه از زمین و معبر سه چهار ذرع میشود چون بصفه رفتند طاق را می بینند که خیلی
بزرگ و گشاده است و برای هر کس باسانی ممکن است از این صفه میان طاق برود در وقت رفتن
باید قدری سرازیر شد چنین مینماید که پله پله بوده و پله ها خراب شده بهر حال چون بوسط مغاره میرسند
در سقف آن دو علامت غرفه مانند نمودار است که از سنگ بریده شده چون بانتهای مغاره دوند
یکقدم مانده بدیوار نهر ابیست که نهر پیاده و سنگ آب دارد و از عرض مغاره میگذرد یعنی
دو دهنه مثل دهنه قنات در دو طرف عرض این مغاره واقع است طاق رو بجنوب است این دو دهنه یکی در طرف
غربی یکی در سمت شرقی است آب از دهنه غربی داخل و از دهنه شرقی خارج میشود شخص با کمال سهولت
داخل در این دو دهنه میتوانند شد و از غرایب انکه بسا سیاحان با چراغ و آذوقه داخل این دهنه ها شده

و

وچند روزی متصل راه پیموده آخر از خوف تمام شدن آذوقه برگشته اند و بانتهای این نقبها نرسیده و
از حقیقت امر مطلع نشده اند و ولاة سابق کردستان نیز چند مرتبه با تهیه کامل باین مغاره رفته و جمعی را
باین نقبها فرستاده و باز انتهای آن معلوم نکردیده و مفهوم نشده که این آب از کجا می آید و بکجا میرود
در دو سه مسجد از مساجد عبد الله عمران قرآنهای خط کوفی هست از جمله در مسجد قریه نکل واقع در هشت
فرسخی شهر سنندج کلام الله خط کوفی است که اوراق آن پوست آهو میباشد

شرح وقایع
سال سی و سوم سلطنت و تاجداری
اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران عزّ نصره و دام ملکه مطابق سنه یکهزار و دویست و نود و شش هجری بارس ئیل ترکی که غرّه با بعد سنه الخمسه ماه توشقان ئیل میشود

در این سال خجسته فال امور و مهام دولت ابد فرجام از یمن توجهات اعلیحضرت شهریار کامکار
صاحبقران ایده الله بنصره زاید ما کان قرین استحکام و انتظام است

وقایع شهر محرّم الحرام

شوارع عامه و طرق ممتده بسرحدات ایران چون تا بحال مسطح و هموار و کالسکه رو نبود و امر تردد قوافل و
حمل و نقل مال التجاره بسختی و صعوبت میگذشت بحسب امر همایون و از وجوه خاصه دولتی بمباشرت جناب
امین السلطان شروع بساختن راه کالسکه و عراده چاپاری و چاپارخانه ها و منازل واقعه ما بین
دار الخلافه طهران تا دار السلطنه تبریز و از آنجا تا سرحد جلفا و کنار ارس شد که این راه متصل براه کالسکه
قفقاز خواهد شد و مقرر شد که جناب معزی الیه معجلا نیز شروع باتمام راه لاریجان مازندران از
اینطرف تا آمل الی فرضه مشهد سر نماید که از دار الخلافه الی ساحل بحر خزر نیز هم جاده عراده رو باشد و نیز
قرار شد که در آتیه راه طهران را بسمت فارس و عربستان شروع کنند و بتوالی همه راههای مملکت بهر
سمت و هر محل تدریجا ساخته شود که عموم مراودات با کالسکه باشد
در سفر ثانوی فرنگستان هنگام عبور موکب همایون ملوکانه از روسیه چون وضع سواره قزاق روس
خیلی مطبوع طبع مبارک شهریاری افتاده اراده فرموده بودند که یکقسمتی از سواره دولت علیه بوضع
قزاق متشکل و مرتب شود از اعلیحضرت امپراطور روس خواهش صاحبمنصب مشاقی فرموده بودند که بایران

ملحقات

آمده سواره را مشق فرنگی دهد لهذا در این اوقات کلنل دمنت ویچ را اعلیحضرت امپراطور روانهٔ ایران فرموده و پس از ورود صاحبمنصب مشارالیه جمعی از سواران مهاجر وغیره باو سپرده شد

هم در این سفر ثانوی فرنگستان چون اعلیحضرت اقدس همایون ملوکانه از اعلیحضرت امپراطور اطریش چند نفر صاحب منصب نظامی خواهش فرموده بودند که بجهت تکمیل وضع قشون دولت علیه و تبدیل انها از وضع قدیم بسبک جدید بایران بفرستند در این اوقات چهارده نفر صاحبمنصب که اسامی آنها از قرار تفصیل ذیل است بریاست یکنفر کلنل قابل روانه دربار دولت علیه داشتند

(رئیس مامورین کلنل شونووسکی دشونوونیس) (نایب رئیس مامورین بارون داسناند اخ مان) (کاپیتن پیاده نظام استاندسکی) (کاپیتن پیاده نظام گراوس) (کاپیتن پیاده نظام هل) (کاپیتن پیاده نظام واگرد وتر بستوو) (لیوتنان اول مهندس بارون لیونز) (لیوتنان اول پیاده نظام سلیک شوالیه دبیکووسکی) (لیوتنان اول بحران زاک) (تیمسا لیوتنان دوم پیاده نظام واجودان کلنل شونووسکی دشونوونیس) (واستا مهندس قورخانه) (ژیو رئیس موزیکانچیها)

مشارالیهم در شهر محرم الحرام وارد دارالخلافه باهره شده و بتوسط جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم وزیر امور خارجه شرفیاب حضور همایون گردیده امر و مقرر شد که بطور نمونه هفت هزار نفر سرباز و توپچی از قرار ذیل از افواج عراق و خرقان بصاحبمنصبان مزبوره بسپارند که انها را مشق و تعلیمات نظامی بدهند و اسلحه مخصوص این قشون هم هنگام تشریف داشتن بفرنگستان از توپ و تفنگ بسیار ممتاز جدید الاختراع ابتیاع فرمودند و سایر تدارکات و لوازم کار انها را از ملبوس مخصوص وغیره نیز مقرر شده که خزینه تدارکات قشون مهیا و آماده نمایند

(فوج فراهان هزار نفر) (فوج کزازی هزار نفر) (فوج سربند هشتصد نفر) (فوج نهاوند هشتصد نفر) (فوج کمره هشتصد نفر) (فوج برچلو هشتصد نفر) (فوج خلج قم هشتصد نفر) (فوج خرقان هشتصد نفر) (توپچیان عراقی و خرقانی ششصد نفر)

وقایع شهر صفر المظفر

در ششم صفر المظفر که عید مولود مسعود همایونی بود مراسم جشن دولتی برسم معمول همه ساله بوجه کمال بعمل آمده و جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم قیام بمراسم جشن تبریک ولادت همایونی در باغ و منزل خود نمودند بقاعده مستمره خود خاطر همایونی را فوق العاده قرین خرسندی داشتند و در این موقع یکحلقه انگشتری الماس برلیان [illegible] بجناب اشرف امجد معظم مرحمت و اعطا شد

ملحقات

تولیت دریای نور و نوشتجات و نامه‌های عظیم‌الشان دولتی از داخله و خارجه و اسناد معتبره اینکه دولت
از قبیل عهدنامه‌ها و قبالجات املاک خالصه و غیرها بعهده جناب حاجی حسینخان خازن‌الملک که از
خدمت صندوقداری استعفا نموده بود مفوض شد
مهدیقلیخان پیشخدمت خاصه بمنصب میرآخوری اصطبل مبارک سرافراز گردید
حکومت عراق و مضافات بعهده کفایت حکیم‌الممالک پیشخدمت‌باشی سلام موکول شد

در صفحه خراسان بکنج سردار با سیصد سوار و هشتاد پیاده از اوبه خود بعزم تاخت بیرون شده از میامی که قلعه‌ایست
در سر حد ده فرسخی مشهد مقدس قریب هفتصد گوسفند و چهار نفر چوپان و هیزم‌کش میبرند اسمعیل خان
سرهنگ هزاره با جمعی از مروی و کنه پیسی خبر شده و عقب ترکمان تاخته در قراجنگل شش فرسخی آنطرف سرخس
به‌الامان رسیده چهار نفر اسیر را با آنچه از گوسفند تلف نشده بود برگردانده‌اند و بعضی اسیر و سر و اسب هم
از ترکمان الجه کرده بقیه بجنگل زدند
رحمت‌الله خان ساری اصلان بیک قطعه نشان تمثال همایون با علم مفتخر آمد
جناب میرزا عباسخان معاون‌الملک بیک حلقه انگشتری الماس سرافراز گردید
جناب امین لشکر وزیر لشکر باعطای یکثوب جبه از ملابس مخصوصه مباهی شد
ساعدالدوله حبیب‌الله خان سرتیپ اول بر حسب اراده علیه ملوکانه بنشان تمثال همایون نایل آمد
سهام‌الدوله سرتیپ اول نیز بیک قطعه نشان تمثال همایون و شجاع‌الملک عبدالقادر خان بمنصب سرتیپی
اول سرافراز شدند
حاجی ملا محمد جعفر چالمیدانی که از اجله علمای دارالخلافه بود شب دوشنبه بیست و پنجم صفر برحمت ایزدی پیوست
حاجی محمد قلیخان صارم‌الملک شاطرباشی پسر مرحوم باباعلیخان شاطرباشی در سن هفتاد و یکسالگی شب
شنبه سلخ صفر داعی حق را لبیک اجابت گفت
در دارالخلافه بامر بامر دولت مشغول مرمت و تعمیر کلیه اسواق و دکاکین و خانات و بقاع و مشاهد میادین
و مدارس شده و در مدت قلیلی باتمام و انتها رسید
چهارشنبه بیست و هفتم صفر چهار ساعت بغروب مانده در دارالخلافه شصت صندوق و سی بوت
خالی از نفت که در باربند نیمچه جناب امین‌الملک بوده بغتةً آتش در آنها افتاده تماما میسوزد اما باحدی
ضرری وارد نمی‌آید و از حسن اتفاق خود و بیست شیشه نفت از مشهدی کاظم تاجر معروف پهلوی همان

از وقوع این حادثه

صندوق و پوتها بوده بفروش رسانده و فوراً حمل میکنند) (و نیز دو ساعت از شب پنجشنبه بیست و
هشتم ماه مزبور گذشته ستار نام نفت فروش از دکان خود که در چهار سوق دار الخلافه واقع است پایین آمد
قبای او بشیشه نفت بند شده می اندازد و میشکند و چراغ دودی نفت بزمین افتاده فوراً آتش میگیرد و آتش بشیشه‌ها
تماما ایستاده
نفت در دکان سرایت کرده آتش میگیرد بشدتیکه از سوراخهای دوره گنبد چهار سوق زبانه کشیده بیرون میرود
چهل چراغی که میان چهار سوق آویخته بود افتاده میشکند و قریب پانزده شانزده دکان از قبیل عطاری و
بزازی و بقالی و غیره سوخته و اسباب و اجناس اینها تماما فانی و ناچیز میشود

وقایع شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹

سه شنبه هفدهم ربیع الاول که عید مولود مسعود حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بود مراسم جشن
و نیز بیان از انعقاد سلام عام و غیره کاملا بعمل آمد
نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه ادام الله اقباله العالی که از دار السلطنه
تبریز به مقر حکومت آذربایجان احضار بدربار همایون شده بودند روز سه شنبه بیست و چهارم اینماه وارد دار
الخلافه شده مراسم اعزاز و تفخیم و احترام و استقبال و تشریفات ورود از طرف دولت قوی شوکت کما ینبغی بعمل آمده
همانروز در عشرت آباد شرفیاب حضور همایون شده مورد مراحم خاصه آمدند
موافق محاسبه زیج الغ بیک گورکانی یازده ساعت و سی و نه دقیقه از شب جمعه بیست و هفتم شهر ربیع الاول سال
توشقان ئیل یکهزار و دویست و نود و شش هجری گذشته نقل و تحویل شمس ببرج حمل و وصول نیر اعظم بمحاذات
نقطه اعتدال ربیعی شده بهم مقرر همه ساله سلام تحویل در حضور آفتاب ظهور اعلیحضرت اقدس همایون
خسرو صاحبقران منعقد شد
نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه دام اقباله العالی در این موقع عید یک قطعه نشان تمثال
اقدس که از اختراعات جدیده ذات همایون است مفتخر و مخصوص و دستخط مرحمت آمیز عز صدور یافت
امین خلوت در موقع سان دادن تفنگداران خاصه باعطای یک ثوب سرداری از جامه خانه خاص اختصاص پذیرفت
مسکوکات این مملکت چون تا بحال عیار صحیحی نداشت و بواسطه تعدد دار الضرب در ممالک محروسه راه
تقلبات برای متقلبین بانواع و اقسام مفتوح بود در این اوقات که ضرابخانه جدید البنای دولتی بالمناسبه
آقا محمد ابراهیم
بجناب امین السلطان سپرده شد جناب معزی الیه اهتمام و دقت تمام در عیار و اوزان صحیح مسکوکات از
طلا و نقره مبذول داشته قران نقره را در بیست و چهار نخود که یکمثقال تمام باشد و تومانی طلا را
بهمین نسبت در پانزده نخود قرار داد که باده قران جدید مبادله شود و خود چند هفته متوالی در ضرابخانه

دولتی اقامت کرده مبلغ وافی پول طلا و نقره بوزن و عیار صحیح سکه کرده و برحسب اجازه دولت اعلان نمود که مردم در معاملات خود دقیق شده پولهائیکه از مسکوکات قدیم میگیرند بدست صرافها رد و بدل کنند هرچه بکلی قلب و فاسد است قبول نکنند و آنچه در عیار پست و مغشوش است برای دفع ضرر و زیان خلق خزانه دولت قبول کرده بدون مطالبه هیچ حقی عوض پول صحیح و پاک بسکه تازه میدهد اگرچه پول کهنه در صد بیست و پنج و سی بار داشته باشد

وقایع شهر ربیع الثانی توشقان ئیل

برحسب استدعای نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه ایران حکومت ملایر و تویسرکان و نهاوند مستقلاً بنواب والا عبدالصمد میرزا عزالدوله و حکومت مازندران با میرزاده نورالله میرزا مفوض و واگذار شد

فضل الله خان پسر مرحوم حاجی محمد قلیخان صارم الملک بالاستقلال بمنصب شاطرباشیگری که مسبوق بدان بود سرافراز گردید

فتح الله خان پسر مرحوم حاجی صارم الملک بمنصب ناظمی دیوان عدالت مباهی آمد

جلد اول کتاب منتخب اللغة ناصری از فرانسه بفارسی در دارالطباعه دولتی از طبع خارج و منتشر شد

برحسب اراده جازمه همایونی دستگاه پلیس که برای محافظت امنیت عامه و حراست حدود و حقوق خلق است بتوسط نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه دام اقباله و بریاست مسیو کنت دمنت فرت که از نجبا و تربیت یافتگان دولت فخیمه نمسا است در دارالخلافه طهران دایر و مستقر شد همان قواعد و ترتیباتیکه در سایر دول منتظمه معظمه مرتب و مجری است و تکالیف این دایره را نسبت بعموم اهالی دارالخلافه بموجب اعلانات و انتشار نامجات عمومیه منتشر و مجری میدارند

در اردبیل چند روز متوالی زلزله شده که زمین مستمر در حرکت بوده و اول حرکت این زلزله یکساعت تمام طول کشیده و در اغلب بلاد و صفحات آذربایجان از قبیل میانج و غیره این زلزله در کار بوده است

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد گردون مهد دولت علیه ایران ادام الله اقباله العالی باعطای یکقطعه نشان اقدس مکلل بالماس قرین اعزاز خاص گردیده و از حضور همایون رخصت انصراف حاصل و پس از چند روز معاودت بآذربایجان و مقر حکومت فرمودند

وقایع شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۹۶

این بندهٔ مؤلف که از تألیف جلد سوم کتاب مرآة البلدان ناصری فراغت حاصل کرده و پس از انطباع
با جلد ثانی که هر دو مخصوص بوقایع و مآثر روزگار سلطنت همایونی بود منضم و موسوم باسم گرامی مآثر
السلطان داشته تقدیم حضور مهر ظهور همایون نمود بشرف قبول نایل گردید بدین چاکر را باعطای
یک قطعه نشان از درجه اول این دولت قوی شوکت با یک رشته حمایل سبز مخصوص آن قرین امتیاز فرمودند
امیر اسمعیل میرزا که از جانب نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اقباله العالی حکمران
بروجرد بود معزول و محمد رحیم خان از جانب نواب اشرف معظم بجای او منصوب شد

علیخان که سابقا از جانب جناب معتضد الدوله حکومت کاشان داشت دوباره از جانب معزی الیه بحکومت
آن ولایت مأمور شد

وقایع شهر جمادی الاخری سنه ۱۲۹۶

نواب والا نصرة الدوله فیروز میرزا فرمانفرما بحکومت ایالت کرمان و بلوچستان مفتخر و بیک توپ سرداری
ترمه شمسه مرصع از ملابس خاصه مخلع و مباهی شد

انتظام دفترخانه مبارکه استیفا و تحصیل و ترتیب محاسبات کل ممالک محروسه علاوه بر خدمت محصلی
بقایا بعهده آقا علی امین حضور محول شد

ایام شنبه و سه شنبه حسب المقرر جمیع وزرای عظام در مجلس شورای کبری که در عمارت دولتی موسوم
بخلوت کریمخانی است حاضر شده در مهام ملکی و امور دولتی محاوره و مشاوره نموده و پس از انقضای
مجلس دو ساعت بعد از ظهر بحضور همایون شرفیاب میشوند

در آذربایجان چون بواسطه اختلاف رواج امپریال و خمس منات امر معاملات دیوانی و تجارتی اختلالی
یافته بر حسب امر همایون در دارالخلافه عیار امپریال و خمس منات روسی را که عیارشان از هفتصد [illegible]
باشد پس از رسیدگی بدین طور قرار دادند که امپریال عددی دو تومان و دو هزار دینار و هفتصد
دیناری پانزده عدد یک تومان یعنی ده عدد سکه صاحبقران دارالخلافه رواج خزانه عامره و غیره
باشد و اهالی آذربایجان از همین قرار داد و ستد نمایند

اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه بتوسط جناب مسیو زینوویف وزیرمختار مامور اقامت در دربار
دولت علیه دو قطعه نشان سنت آن درجه مکلل بالماس یکی بجهت نواب اشرف والا ظل السلطان دولت
علیه ایران و دیگری برای نواب اشرف والا امیرکبیر نایب السلطنه دولت علیه ادام الله اقبالهما
انفاذ فرموده اند

نواب نیر الدوله [پرویز میرزا] را علاوه حکومت سبزوار حکومت نیشابور تفویض و یکقطعه نشان سرتیپی اول با حمایل مخصوص آن بنواب معظم مرحمت شد

در مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون بتوسط نواب والا اعتضاد السلطنه [علیقلی میرزا] وزیر علوم یک چند مجلسی از ارباب دانش و علم منعقد شده و متعلمین مدرسه را امتحان نمودند

هنگام توقف نواب اشرف والا شاهنشاه زاده اعظم ولیعهد دام الله اقباله العالی در دربار همایون باشاره علیهٔ ملوکانه و صوابدید نواب اشرف معظم و جناب اشرف سپهسالار اعظم تشکیل وزرا و کارگذاران مهام و تعیین حکام بعضی ولایات جزو مملکت آذربایجان از قرار ذیل داده شد و از دار الخلافه مامور و روانه گردیدند

(جناب امین لشکر [میرزا قهرمان] مامور پیشکاری کل و داد و ستد مالیات) (مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه رئیس کل قشون آذربایجان و مامور رسیدگی تمام کارهای نظامی) (جناب ساعد الملک [میرزا عبد الرحیم خان] مامور امور وزارت مهام خارجه آذربایجان) (حاجی علیقلیخان پازکی مامور تحویلداری و تحصیلداری جیرهٔ نظام آذربایجان)

حکام

(نواب والا معین الدوله [احمد میرزا] حاکم ارومیه) (نواب حاجی سیف الدوله میرزا حاکم اردبیل و مشکین) (آقا محمد خان بحکومت ساوجبلاغ) (علیخان پسر مرحوم والی پیشخدمت حضور همایون حاکم مراغه) (مهدیقلیخان سرتیپ بنلی حاکم مرند) (آقاخان سرتیپ افشار بسرحدداری و حکومت قراجه داغ)

نواب والا عضد الدوله حکمران قزوین باعطای یکقطعه نشان و یکرشته حمایل امیر تومانی مباهی آمد

حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام و حکمران عراق بیکقطعه نشان و یکرشته حمایل سرتیپی اول سربلند گردید

جناب آقا شیخعلی نایب نظام العلماء بلقب ناظم العلمائی ملقب شد

محاسبهٔ انبار دار الخلافه و غله کل ممالک محروسه از صدور و برات مبیع و غیره و محاسبات دفترخانهٔ مبارکه از ولایات و بیوتات و صدور و برات و تصحیح اسناد خرج و حساب کروس و حساب خوار و صدور و برات مواجب و ملبوس و غیره ادارهٔ نظمیه و امنیه و صدور و برات و صحت و سقم عمل و مخارج راه سازی را از هر جهة و هر خط بعهدهٔ میرزا عبد الله خان مستوفی نوری محول فرمودند

میرزا احمد علی لشکرنویس توپخانه باعطای نشان و حمایل سرتیپی اول درجه سیم مفتخر شد

مهدیخان که با فوج هفتم افشار ارومی سه سال در سرحدات فارس بود معاودت بدار الخلافه نموده بنشان

ملحقات

ومنصب سرهنگی خارج از فوج سرافراز شد و محمد علیخان ولد مشار الیه باد و نفر از سلطانهای قدیم
فوج افشار که یکی حاجی حسین سلطان و دیگری حسین سلطان باشد بمنصب سلطانی نایل گردیدند

برات نویسی کل اتباع خارجه بانتخاب جناب اشرف سپهسالار اعظم بعهدهٔ میرزا محمد حسین مستوفی آشتیانی
محول شد

ریاست کل قشون خراسان بسلیمانخان صاحب اختیار مفوض و موکول است

کمرکخانه بوشهر از طرف دولت مرمت و تعمیر کامل شد

تمثال همایون باعزاز نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران استراباد مرحمت شد

امان الله خان بهاء الملک قراگوزلو سرتیپ اول بیست و سیم جمادی الثانیه در دار الخلافه طهران داعی حق را لبیک اجابت
گفت

مرتضی قلیخان وکیل الملک سرتیپ اول نیز در دار الخلافه برحمت ایزدی پیوست

وقایع شهر رجب المرجب سنه ۱۲۹۶

از غره شهر رجب بموجب اعلان رسمی دولتی اعطای نشان تصویر همایون قدغن و متروک شد

موکب همایون ملوکانه از نیاوران و ییلاق شمیران بواسطه گرمی هوا عزیمت ییلاق لار و فیروزکوه فرمودند

میرزا حسین مستوفی پسر جناب زبده دفتر بنیابت وزارت دفتر و خلعت همایونی سرافراز و مخلع گردید

کنت دمنت فرت رئیس اداره نظمیه و امنیه و احتسابیه شهر دار الخلافه چون در خدمات خود سعی بلیغ نموده
و نتیجه مساعی او مشهود گردیده برحسب استدعای نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه دام اقباله
العالی یکقطعه نشان و یکرشته حمایل سرتیپی اول سرافراز شد

حاجی میرزا علینقی منشی لشکر باعطای نشان و حمایل از رتبه سرتیپی اول مفتخر گردید

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد دام الله اقباله العالی روز غره رجب خلعت حکومت شهر
تبریز را بنواب شجاع الدوله اعطا فرمودند

از جانب امیرزاده نور الدهر میرزا حکمران مازندران حکومت آمل بطاهرخان نوری و حکومت بارفروش کماکان
بقهار قلیخان مرجوع و عمارات دیوانی ساری مرمت شد

نوغان گیلان چنان خوب شده که سالها باین خوبی و امتیاز نشده بود

در روز بیست و هشتم ماه رجب کسوف اتفاق افتاد و قدر منکسف قریب بیک ثلث قطر آفتاب میبود

وقایع شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۹۶

موکب همایون شهریاری ادام الله ملکه ابجهان در ییلاقات شهرستانک کوه پیما شد

محمد تقیخان حاجب الدوله بمیرآخوری اصطبل توپخانه مبارکه برقرار گردید

جناب میرزا موسی وزیر لشکر با عطای نشان و حمایل از درجه امیرتومانی سرافراز آمد

اللهیارخان آجودانباشی کل نظام بیکهزار تومان اضافه مواجب نایل شد

اعطای لقب جنابی برحسب اعلان رسمی دولتی موقوف و متروک شد و من بعد باحدی داده نخواهد
شد مگر آنکه در سلک وشان و وزرای عظام باشد

هیجدهم ماه موکب همایون شاهنشاهی از ییلاقات مسطوره تشریف فرمای شهرستانک شد

آقا زین العابدین اشرف الکتاب نسخ نویس اصفهانی که قریب یکصد سال از سن او گذشته بود نهم شعبان
در اصفهان مرحوم شد

وقایع شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران ادام الله اقباله العالی محمد رحیمخان نایب الحکومه بروجرد
را بنا بر مصالح حکومتی معزول و احضار و محمد علیخان را بجای او منصوب و مامور بروجرد
نمودند

موکب مسعود شهریاری شنبه هشتم رمضان از ییلاق شهرستانک تشریف فرمای قصر نیاوران شدند

جناب سر ولیم طیلور طامسن صاحب وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیه انگلیس مقیم دربار دولت علیه بانگلستان
احضار و جناب مستر رانلد طامسن بجای معزی الیه از طرف دولت مامور اقامت دربار دولت علیه شده و از راه
بغداد آمده با شرایط تشریفات و احترامات مقرره وارد دار الخلافه باهره شد روز شنبه یازدهم رمضان
چهار ساعت بغروب مانده در عمارت مبارکه سلطنت آباد بحضور باهر النور اقدس شهریاری دام ملکه مشرف
شد و مورد مراحم خاصه گردیده دو نامه مودت علامه اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطوریس هندوستان
را که یکی مبنی بر ماموریت مستر رانلد طامسن و دیگری حاوی بر احضار سر ولیم طیلور طامسن صاحب بود خود
جناب معزی الیه هر دو را حامل بود بلا واسطه تقدیم حضور همایون نمود

یکشنبه دوازدهم موکب همایون از قصر نیاوران تشریف فرمای شهر دار الخلافه گردیده در راه سواره
مهاجر که سپرده بکلنل دمنت وچ و ملبس بلباس قزاقی هستند از سان حضور مبارک گذشته و مشق
کرده مطبوع افتادند

موزه قدیم دولتی که در داخله عمارت سلطنتی بود چون وضعا بالنسبه چندان عالی و لایق و وسیع نبود

سه ماه قبل حسب الامر قدر قدر اقدس همایون یکی از اضلاع عمارت مبارکه موزهٔ بسیار وسیع عالی خوبی بنا نموده و محل موزه قدیم و طرف مقابل آن را هم دو دریاچه بسیار طویل عریض ساخته بنای این موزه مثل یکی از موزه های معتبر دول معظمهٔ اروپا است سبزی میدان و امامزاده زید و مسجد جامع سلطانی و بازارها را که بامر اعلی مرمت کرده بودند باتمام رسیده است

جمعه هفدهم موکب اعلی بتشریف فرمای شهر شده شب را توقف و اقامت فرموده و هنگام غروب را بکارخانه چراغ الکتریسیته که چندی قبل اسباب او را بتوسط جناب امین الملک از فرنگستان آورده و در مجمع الصنایع جنب خیابان باب همایون مسیو فابیوس معلم و استاد این عمل کارخانه او را دایر داشته است تشریف فرما شده تیمنا بدست مبارک افتتاح بروشن کردن اول چراغ فرمودند بعد از آن دو سه چراغ از این چراغ بطرز نو یکی در داخل عمارت سلطنتی و دیگری در مقابل سر در الماسیه و دیگری در میدان توپخانه جدید نصب و روشن نموده و مینمایند تا بعد از تکمیل اسباب و آوردن بقیه ما یحتاج آن از فرنگستان انشاء الله تعالی در بعضی از خیابانهای دولتی عموما دایر شود

کارخانه چراغ گاز نیز که اسباب او را جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم مشیر الدوله حاجی میرزا حسینخان از فرنگستان خواسته و آورده اند بتوسط همین مسیو فابیوس بنا شده و عنقریب انشاء الله تعالی در دار الخلافه دایر خواهد شد

از وقایع غریبه یکی اینکه سگی در شیراز یک شکم پانزده بچه آورده ثانیا بچه که بهیچ وجه دست ندارد و جای دستها صاف و مالیده است و حرکات و جستن و خیز شبیه میباشد

وقایع شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۶

روز جمعه غرهٔ که عید فطر بود مراسم تبریک کاملا ادا شد و در باغ لاله زار سلام عام شرف انعقاد یافت نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه را باعطای یک حلقه انگشتر الماس برلیان از انگشترهای مخصوص اعزاز و اختصاص یافتند

سیم تلگراف که مدتی بود از طرف اصفهان به یزد و کرمان میکشیدند در این اوقات بکرمان واصل شد و روز غرهٔ شوال نواب والا نصرة الدوله فرمانفرما بواسطهٔ تلگراف با دار الخلافه مخابره نمودند

جناب الله قلیخان ایلخانی در سلک اجزای محترم دار الشورای کبری منسلک گردید

در ضرابخانه دولتی که از ده هم شهر صفر پارس ئیل بجناب امین السلطان سپرده شده تا سلخ شهر رمضان هذه السنه توشقان ئیل یک کرور و هفتاد و دو هزار و صد تومان پول طلا و نقره و مس با چرخ نجا

بوضع جدید ضرب و سکه شده است

قوام الملک در سه فرسنگی شیراز قنات بجهة شرب اهالی شهر احداث و بطرف شهر جاری کرده که دو سیک

آب دارد و سه محله شهر را که اب نداشت مشروب مینماید

جلد اول کتاب نامه دانشوران ناصری که حسب الامر همایون بتوسط نواب والا اعتضاد السلطنه وزیر

علوم تالیف میشود با تمام رسیده و منطبع نیز شده بفروش میرسد

محال قطور که عبارت از سی و نه قریه و از محالات مخصوص خوی و از طرف جنوب بمحال الخانیک و دریك

ملك ایران و الباق و از طرف مشرق باندرون مملکت ایران و جلگه شهر خوی و از طرف شمال باراضی محال

الند و آخورك ملك ایران و از طرف مغرب و قدری از جنوب بقلل رشته جبال سرحدیه که ظاهراً رشته

هر اول و حقیقة سلسله متصله کوه قندیل است میباشد و در سال هزار و دویست و شصت و پنج هجری که

در صفحه خراسان فتنه سالاری بر پا بود سرحدداران دولت عثمانی این محال را از استعدادات عسکریه دولت

علیه ایران خالی دیده و فرصت غنیمت شمرده بغصب تصرف کرده بودند و تا بحال در رد و استرداد آن محال از

طرف دولتین علیتین امر تسامح میگذشت این اوقات که مجلس کنگره برلن منعقد و هنگام عقد مصالحه

مابین دولتین روس و عثمانی شد و این حق دولت علیه در نزد مامورین کل دول ثابت و محقق بود

موافق فصل و مادهٔ شصتم عهدنامه منعقده در کنگره برلن مورخه سنه هزار و دویست و نود و پنج

هجری حسب الشرط محال قطور بتمامها بدولت علیه ایران واگذار و در این اوقات محمد صادقخان امین نظام

برای قبض و تصرف مامور آنجا شده نوزده قریه از قرای محال قطور را بموجب تفصیل ذیل مامورین

دولت عثمانی بتصرف مغزی الیه دادند و تسلیم ما بقی محول و منوط بحضور کمیسیون و تشخیص حدود آنجا نمودند

(قاشقه بلاغ) (بیانلو) (کوکرد) (استران) (آلمالو) (هندوان) (قیلولك) (قطور) (محچین)

(کلت علیا) (کلت سفلی) (جبشی علیا) (جبشی سفلی) (ذیری) (کواران) (کرلومك) (داویان)

(زرین آباد) (قاشقلول)

وقایع شهر ذیقعدة الحرام سنه ۱۲۹۶

روز دوشنبه سیم بندگان اعلیحضرت اقدس همایون ملوکانه دام ملکه محض مرحمت درباره جناب اشرف

سپهسالار اعظم از قصر سلطنت آباد تشریف فرمای باغ جناب معظم شده دو فوج عراق سپرده بجناب میمنت نصاب

اطریش و فوج سواره سیلاخور قزاق سپرده به کلنل دمنتوویچ روسی در خیابان نگارستان از سان

حضور مبارك همایون گذشتند

ملحقات

یکحلقه انکشتری الماس بر لیان بسیار ممتاز از انکشتریهای مخصوص دست همایون در باره نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اقباله العالی اعطا و مرحمت و شاهنشاهزاده معظم بدین موهبت مخصوص بین اعزاز خاص کردیدند

میرزا محمد علیخان معین الوزاره کاربرداز اول دولت علیه مقیم بغداد بتوسط جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم وزیر امور خارجه باعطای یکقطعه نشان سرتیپی اول با حمایل مخصوص آن سربلند کردید

روزنامه اصفهان موسومه (فرهنگ) که روزنامه ایست از هر جهت ممتاز و دارای مطالب مفیده بتوسط و توجه کارکذاران نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اجلاله العالی با اجازت خاصه ملوکانه در اصفهان ایجاد شد و در هر هفته منتشر و منطبع میشود

عمارت قورخانه مبارکه استیفا که از ابنیه جدیده و عمارات مستحدثه هذه السنه است در این اوقات باتمام رسیده و در نظر انور اقدس همایونی مقبول افتاد

در حوالی قریه کاوند از قرای خمسه که سه سال قبل بابی نام قطعه سنگ طلائی پیدا کرده بود که کواهی بوجود معدن طلا در آن حوالی میداد از روزنامجات مهندسین و معدنچیان در جبال و جبال کاوند کاوش و تجسس کرده این اوقات مسیو دیچ مهندس معدن در قریه همان محل سابق خاک طلائی در مجرای رودخانه بدست آورده و بر اثر آن رفته تا بمسافت یکمیدان بکوهی رسیده که بی شک معلوم شده است این نوع طلا از همان کوه زاییده و ریزش کرده و باطراف پراکنده کردیده است فی الحال نیز مشغول کارهستند تا انشاءالله سر رشته اصل معدن بدست آید

علاوه بر این معدن نیز کوه دیگر منکشف شده است که آنهم دارای معدن طلاست

وقایع شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۹۶

اعلیحضرت ملکه اسپانیول که با اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شهریاری در موقع ملکه در سفر فرنکستان روابط الفت و مخالصت محکم نموده در این اوقات یکقبضه شمشیر مکلل بالماس که زیبنده هدیه ملوکانه بود برای اعلیحضرت همایون صاحبقرانی اهدا و ارسال داشتند

موکب همایون از قصر قاجار و ییلاق یکباره تشریف فرمای شهر شد

این بنده مؤلف باعطای یکقبضه قمه مرصع مباهی شد

شجاع السلطنه محمد باقرخان سرتیپ اول باعطای یکثوب سرداری ترمه سرافراز کردید

میرزا تقی خان پیشخدمت خاصه فرزند جناب مجدالملک بمنصب منشی حضور و نیابت جناب امین الملک برقرار و مباهی شد

دهم ذی الحجة الحرام که عید اضحی بود مراسم تبریک و تهنیت و سلام عام و شرفیابی عموم طبقات خدام بحضور باهر النور همایون کاملاً بعمل آمد

هفدهم ماه بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری تشریف فرمای مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون شده معلمین و متعلمین هر فن در حضور همایون بمعرض امتحانات علمیه و عملیه در آمده مقبول افتادند

روز هجدهم که عید غدیر بود نیز در حضور مبارک انعقاد سلام و بار عام داده و بسایر لوازم تبریکیه قیام شد

روزنامهٔ تبریز موسوم بتبریز که حاوی مطالب پولیتیکی و سیاسیات و ادبیات و مطالب مفیده و منافع عامه و رشحه ایست از سحاب مکرمت نواب اشرف والا ولیعهد کردون مهد دولت علیه ایران حکمران و صاحب اختیار مملکت آذربایجان و مضافات دام الله اقباله العالی و چندی بجهت عوایق بطبع نمی رسید مجدداً شروع بانطباع آن نمودند

وقایع سال سی و چهارم سلطنت و شهریاری اعلیحضرت اقدس همایون شهریار صاحبقران خلد الله تعالی سلطانه و ملکه

مطابق سنهٔ یکهزار و دویست و نود و هفت هجری توشقان ئیل که بعد از سه ماه و هشت یوم لوی ئیل میشود

وقایع ماه محرم سنهٔ هزار و دویست و نود و هفت

انبار بجهت غله و جنس دیوانی در دار الخلافه بتوسط جناب امین السلطان نزدیک دروازهٔ شاهزاده عبد العظیم بنا شد که گنجایش صد هزار خروار غله بخوبی دارد

میرزا علی ولد جناب میرزا هدایت الله وزیر دفتر بمنصب لشکرنویسی و خلعت همایون مفتخر و منصوب شد

نواب اشرف والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه ایران حکمران و صاحب اختیار مملکت آذربایجان دام اقباله العالی باعطای یکحلقه انکشتری الماس برلیان از طرف قرین الشرف همایون قرین اعزاز کامل شدند

جناب مسیو ژریکو از جانب دولت فخیمهٔ فرانسه بسمت وزیرمختاری مامور اقامت در دربار دولت علیه شده در این ماه وارد دار الخلافه گردید و شرایط احترامات رسمیه و تشریفات ورود از طرف دولت علیه از سرحد تا ورود بدار الخلافه کاملاً معمول افتاد

روزی از ایام این ماه بندگان اعلیحضرت اقدس همایون ملوکانه ابد الله ملکه برای امتحان توپچیان جدید که بمعلمی کاپیتن واکنراطریشی مشق میکنند و توپهای آلمانی توپهای تهرچه جدید الابتیاع است تشریف فرما

ملحقات

میدان تیراندازی توپخانه رسیده و ترقیات آنها مشهود گردید

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران حکمران ولایات اصفهان و یزد ادام الله اقباله العالی حسب الاحضار موقتی از مقر حکومت اصفهان روز بیست و هشتم اینماه وارد دار الخلافه و حاضر دربار همایون شدند

جناب اجل آقای مستوفی الممالک میرزا یوسف وزیر اعظم داخله باعطای یکثوب جبه ترمه شمسه مرصع بطانه خز از ملابس خاصه مباهی شدند

حاجی میرزا محمد حسین دبیرالملک فراهانی در سن هفتاد و دو سالگی در دار الخلافه برحمت ایزدی پیوست

حاجی ملا محمد مجتهد نراقی پسر مرحوم فاضل نراقی اعلی الله مقامهما که از اجله علماء بودند در ولایت کاشان بجوار رحمت الهی شتافتند

وقایع شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۷

ششم صفر که عید مولود مسعود همایون ملوکانه بود مراسم جشن و شادمانی و تبریکات قیام شد و جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم خاصه در باغ و عمارت خود شان برسم معمول همه ساله اساس جشن و پذیرائی مقدم همایون ملوکانه و دعوت جمیع طبقات وجوه و اعیان را برپا داشتند

وقایع شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۷

حکومت ایالات عربستان و لرستان و عراق علاوه بر حکومت ولایات اصفهان و یزد و بروجرد و گلپایگان و خوانسار بعهده کفایت نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران دام اقباله العالی تفویض شد

(سه عکس)

صورت نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ایران حکمران اصفهان و یزد و عربستان و لرستان و بروجرد و عراق و گلپایگان و خوانسار ادام الله اقباله العالی

پنجم

پنجم اینماه موکب همایون شهریاری از راه دوشان تپه تشریف فرمای شکارگاه جاجرود شده اعلیحضرت اقدس همایونی خلد الله ملکه در عرض راه دو پلنگ قوی بدست مبارک صید فرمودند

روز هفدهم ماه که عید مولود مسعود حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود قیام بمراسم جشن و تبریک و سلام عام در حضور باهر النور مبارک شد

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه ادام الله اقباله العالی بیکقبضه شمشیر مرصع مکلل بالماس بسیار ممتاز از شمشیرهای خاصه مفتخر و نواب والا جلال الدوله ولد ارشد نواب اشرف معظم دام اجلاله بیکقطعه کلاه مرصع گرانبها سرافراز شدند

فضل الله خان شاطرباشی بیکقطعه نشان و یکرشته حمایل از درجه سیم سرتیپی سرافراز آمد

برحسب استدعای نواب اشرف والا امیر کبیر نایب السلطنه دولت علیه ایران دام اقباله العالی و بتوسط جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم عباسقلیخان نایب کل اداره جلیله نظمیه و امنیه عامه شهر دار الخلافه بنشان و حمایل از رتبه سیم سرتیپی و عبد الحسینخان مستشار اداره جلیله مزبوره بنشان و حمایل سرهنگی مفتخر شدند و بعضی دیگر از صاحبمنصبان اداره از قبیل کدخدایان و داروغه و غیره بمدال طلا و برخی دیگر بمدال نقره نایل گردیدند ۱۲۹۷

وقایع شهر ربیع الثانی لغایت هفت یوم که ختم السنه است

جناب حاجی محسنخان خازن الملک در سلک اجزای محترم دار الشورای دولتی منسلک گردید

حسینقلیخان سرتیپ فوج تبکلو پسر مرحوم امیرخان سرتیپ که مدتی بود دو نفر برادران غیر بطنی او مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان بر سر میراث پدر با او خصومت میورزیدند در شب غره ربیع الثانی در خانه اخوان مشار الیهما بدست آنها و جمعی دیگر از اشرار و الواط بواسطه سه زخم منکر مقتول شد مصطفی قلیخان فرار کرده و مرتضی قلیخان که در حقیقت قاتل حسینقلیخان بود گرفتار و بامر دولت قصاص شد و اسم و منصب مواجب مرحوم حسینقلیخان به پسر ارشدش پاشاخان که سن بیست سال بود عطا گردید

وقایع و سوانح عمده که در این یکسال و سه ماه

در تمام روی زمین و اقطار کره ارض روی داده است

وقایع سال هزار و هشتصد و هفتاد و نه مسیحی مطابق هزار و دویست و نود و شش هجری

و سه ماه از سال هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی مطابق هزار و دویست و نود و هفت هجری

اتازونی (ینگی دنیا)

سیم ژانویه هزار و هشتصد و هفتاد و نه (مطابق محرم هزار و دویست و نود و شش) دولت اتازونی در صدد تجدید عهدنامه با چین است

نهم ایضا در مجلس شورای ملی تشویق حاضر یکابنیه برقراری اتازونی به بیست پنج هزار نفر مقرر شد

اسپانیا

پنجم نوبیه (سیزدهم صفر) ملاقات پادشاه اسپانیول با پادشاه پرتوگال در شهر الباس

چهارم مارس (دهم ربیع الاول) مجمع وزرا استعفای از عمل کرده و ترد پادشاه قبول افتاد

هفتم ایضا (سیزدهم ایضا) یک مجمع وزرای جدیده باستشعار ژنرال مارتینوس کامپوس که پیش ژنرال ونیر جنگیه برقرار شد

چهاردهم ایضا (بیست دویم ایضا) مجلس شورای کورتیس (وکلای ملتی) استعفا از عمل کردند

هشتم مه (پانزدهم جمادی الاولی) پرنس دو لف ولیعهد دولت نمسه به اسپانیول وارد مادرید گشت

بیست چهارم نوامبر (نهم ذیحجة الحرام) کنتس دو منتیز و مادر امپراطریس قلیم فرانسه در اسپانیول وفات کرده

بیست نهم ایضا (چهاردهم ایضا) عروسی اعلیحضرت الفونس با شاهزاده خانم نمسه ماری کریستین

اطریش

بیستم ژانویه (بیست ششم محرم) قرارداد مستحفظ و قرانتین بجهة حفظ مملکت نمسه از طاعونی که در روسیه بروز کرده است

شانزدهم نوبیه (بیست چهارم صفر) پرنس اوئرسپرک رئیس وزرا و وزرای مجارستان از عمل استعفا نمودند استریمایر بجای او رئیس شد
وزرا کنت تاآف به وزارت داخله نایل گشت

هفدهم مارس (بیست سیم ربیع الاول) اعلیحضرت امپراطور نمسه بشهر سگدین که از سیل المرتم خراب شده بود رفتند

بیست چهارم آوریل (غره جمادی الاولی) جشنهای باشکوه در انموقع سال بیست پنجم ازدواج اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس که عید نقره گی شمرده اند برپا گشت

بیست هفتم ایضا (چهارم ایضا) عید و جشن بزرگ برپا و همه مهمانان بکلبیسا و اهل سورازان البسه قدیمه که در تواریخ نوشته شده و در زمان ماکسیملین اول میپوشیده اند محض تبریکات این سال بیست پنجم ازدواج امپراطور و امپراطریس پوشیده و بوضع خاصی زینت کرده بودند

او ماه (شعبان المعظم) وزرا را تغییر داده و اشخاص مفصله را بوزارت برقرار نموده اند (کنت تاآف) (دکتر استرمایر) (بارون هورست) (کنت فالکانهین) (بارون کرئیبه) (دکتر پرازاک)

پانزدهم اکتبر (شوال المکرم) عقد معاهده و قرارداد اتحاد و دادی مابین دولت نمسه و دولت المان

سیم دسامبر (هیجدهم ذیحجة الحرام) پارلمان انگلیس و مجار برای استعداد حربی افزوده عدد قشون را بهشتصد هزار نفر قرار داد

المان

هفتم ژانویه (سیزدهم محرم) مزاوجت پادشاه هولاند با والی زاده والدک پرنسس اما از شاهزاده خانمهای المان

دوازدهم فوریه (بیستم صفر) افتتاح مجلس پارلمان المان در برلن با حضور اعلیحضرت امپراطور کلیوم که خطبهٔ افتتاح را امپراطور شخصا قرائت نمودند

بیست و سیم مه (غرة جمادی الاخری) پسر ولیعهد المان پرنس هانری که جزو عساکر بحریست در کشتی آدالبرت مشغول تعلیم و تعلم است به بندر یوکاهاما خاک ژاپون رسیده و از طرف میکادو پادشاه ژاپون نهایت احترام دربارهٔ او مرعی شد

یازدهم ژون (بیستم جمادی الاخری) جشن مفصل با نهایت شان و شکوه در برلن و اغلب ممالک المان بجهة تبریک و تهنیت اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس که سال پنجاهم مزاوجت ایشان بوده است

نهم اوت (بیستم شعبان) ملاقات و دیدن اعلیحضرت امپراطور نمسه اعلیحضرت امپراطور المان را در شهر کاستن بروز خصومت و مشاجره سخت در میانه روزنامه های روسیه و المان

بیست و نهم نوامبر (چهاردهم ذیحجه) پرنس گرچاکف وزیر اعظم روس وارد برلن شد

انگلیس

اول ژانویه (هفتم محرم) رفتن قشون انگلیس به قندهار و در ژنرال روبرتس در ورود بعد از ورود شکست دادن و متفرق ساختن طایفه مالیک را که بر روا احاطه کرده بودند

چهاردهم ایضا (بیستم ایضا) خان کنار برای اظهار عقیدت و تمکین بانگلیس وارد جلال آباد گشت

سی ام ایضا (هفتم صفر) دولت انگلیس در کار جنگ با پادشاه ذولوس (سیتوایق) است

سیم فوریه (یازدهم صفر) یک اردوی انگلیس که مرکب از نهصد و پنجاه نفر تابین و هفتاد و دو نفر صاحب منصب بوده دراماندولا از ذولوسها بالمره معدوم و مقتول و فانی کرده اند

شانزدهم ایضا (بیست و چهارم ایضا) از دولت انگلیس کمک بجهة قشون کاپ فرستادند

دهم مارس (شانزدهم ربیع الاول) در مجلس ملتی در مسئلهٔ پولتیک افغانستان مشاوره دارند لرد ناپیر ماگدالا رایش اینست که جلال آباد و قندهار از افغانستان منتزع و جزو ولایات مخصصه بانگلیس گردد

ملحقات

(۱۸۷۹)

بیست و هفتم مارس (سیم ربیع الثانی) قرار مصالحه با امیر یعقوبخان امیر افغانستان داده شد و قشون انگلیس مامور تخلیه کابل گردید

بیست و ششم آوریل (چهارم جمادی الاولی) اعلیحضرت پادشاه انگلستان از سفر ایطالیا که من غیر رسم رفته بودند مراجعت نمودند

شانزدهم مه (بیست و چهارم جمادی الاولی) دولت دارژیلجنتا اعتنا پلیتیک دولت انگلیس را میکند

بیست و ششم ایضاً (چهارم جمادی الثانیه) معاهدهٔ صلح افغانستان بمهر و امضا رسید و ولایات و نقاطی که در تصرف قشون انگلیس بود با میر مسترد داشتند باستثنای معابر خیبر و خرم و پیشین و سیبی که در تصرف قشون انگلیس ماند سالی یکصد و بیست هزار لیره انگلیسی از دولت انگلیس برای امیر استمرار امقرر شد و یک سفارتخانه انگلیس هم در کابل مقیم و برقرار گردید

سی ام ایضاً (هفتم جمادی الاخری) ژنرال ولزلی رئیس اردوی عساکر انگلیس در جنگ زولوس شد

اول ژوئن (دهم جمادی الاخری) پرنس ناپلیون پسر ناپلیون سیم امپراطور سابق فرانسه که بعد در مهاجرت بانگلستان جزو عساکر انگلیس شده بود با قشون انگلیس بجنگ زولوسها رفته و در مقدمة الجیش بود مقتول شد

سیم ژوییه (دوازدهم رجب) ماژور کاوانیاری با جمعیت کثیری بسمت ایلچی گری انگلیس وارد کابل شد

یازدهم و دوازدهم ایضاً (بیستم و بیست یکم ایضاً) کفن و دفن و تجهیز عزای پرنس ناپلیون پسر ناپلیون سیم امپراطور سابق فرانسه که در جنگ زولوس کشته شد بعمل آمد

سیزدهم ایضاً (بیست و دوم ایضاً) غلبه ژنرال نودکا از نقاط عدیده بر زولوسها و تصرف قلعه شلمسفر را

بیست و چهارم ایضاً (چهارم شعبان) ماژور کاوانیاری سفیر انگلیس در دربار امیر افغانستان بار یافته و مجللا پذیرائی شد

بیستم اوت (غرهٔ رمضان) سیتوایو پادشاه زولوس چند نفر واسطه باردوی انگلیس فرستاده که در صورت امکان صلح کند و اگر نشد تسلیم شود

بیست و هفتم ایضاً (نهم رمضان) ماژور مارتر سیتوایو پادشاه زولوس را اسیر و دستگیر کرد

سیم سپتامبر (پانزدهم رمضان) مستر کاوانیاری ایلچی انگلیس را با همه اجزاء سفارتش در شهر کابل افغانستان بقتل رسانیدند

ششم ایضاً (هجدهم رمضان) ژنرال روبر دار انگلیس که هنوز از سرحد افغانستان نرفته بود بعد از مقدمه

ملحقات

قتل سفیر انگلیس از طرف دولت حکم باو صادر شد که مجدداً بجهت تنبیه امیر افغانستان وارد کابل شود

هشتم ایضا (بیست و ششم رمضان) قشون انگلیس مجدداً قندهار را مسخر کردند

دوازدهم ایضا (بیست و چهارم رمضان) جلال آباد را نیز بحیطهٔ تصرف در آوردند

سیزدهم اکتبر (پانزدهم شوال) قشون انگلیس فاتحانه داخل کابل شد ژنرال رو برد در ملأ عام با هل کابل و دیگران فقرات ذیل را اعلان کرده بود

قلعهٔ بالاحصار که ارک کابل بود خراب خواهد شد علاوه بر قصاص قتله سفارت سایر سکنهٔ کابل باید از عهدهٔ خسارت قشون کشی انگلیس بر آیند

شانزدهم ایضا (غرّهٔ ذیقعده) امیر یعقوب خان از امارت و الکیهٔ افغانستان استعفا نمود

ایضا (ذیقعده) انبار باروط زیادی در بالاحصار کابل آتش گرفته است

بیست و هفتم نوامبر (ذیحجة الحرام) یک قشون پشت بندی برای مواقع اهمّ داخله و خارج خود دولت انگلیس در کانادا تجهیز و ترتیب داده است

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) جنکهای سخت عظیم مابین قشون انگلیس و افغان در کار است

سی ام ایضا (محرم ۱۲۹۷) صدمهٔ بزرکی بکالسکهٔ بخار انگلیس که در حین عبور از پلی که بر رودخانهٔ تی بسته شده بود و پل شکسته و خراب شده وارد آمده است و متجاوز از دویست نفر مقتول کردیده اند راه آهن هنگام عبور از پل خراب شده مردم برودخانه رفته اند

ایطالیا

بیست و ششم ژانویه (دویم صفر ۱۲۹۷) معاهدهٔ تجارتی با دولت نمسه را امضا نموده مبادله کردند

هیجدهم آوریل (بیست و پنجم ربیع الثانی) اعلیحضرت پادشاه و ملکهٔ ایطالیا دیدن اعلیحضرت پادشاه انگلستان که بیکی از شهرهای ایطالیا آمده بودند رفته اند

ماه نوامبر (ذیقعده) مجمع وزرای دولت استعفا نموده وزرای جدیده مرکب و مقرر گشت (کیرولی رئیس و وزیر خارجه) (پرنز وزیر تجارت و زراعت) (ماکلیان وزیر مالیات) (سیلاّ وزیر عدلیه و اوقاف) (آمیرال آکتن وزیر بحریه) (موسینیو وزیر علوم) (باکارینی وزیر فواید عامّه) (ژنرال بوناری وزیر جنگ)

پرواز ممالک امریکای جنوبی

آوریل (ربیع الثانی) اعلان جنگ مابین دولتین پرو و شیلی

ملحقات

بیست و نهم مه (غرهٔ جمادی الاخری) جنگ سخت بحری در بندر ایکیک که در این جنگ کشتیهای جنگی پرو سفینهٔ جنگی شیلی را غرق میسازند

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) عساکر متفقهٔ متحدهٔ پرو و بولیوی در تاراپاکا در آریکا از قشون جمهوری شیلی شکست خورده اند

بلغاری

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) مجلس شورای ملتی متروک و بکلی موقوف شد

پی با (هولاند)

هفتم ژانویه (سیزدهم محرم) عروسی پادشاه پی با با شاهزاده خانم اِمّا دو والدک

نهم ژون (هجدهم جمادی الاخری) کلنل ترستر حصن حصین آچین را که موسوم به کلنگ است بحیطهٔ تصرف در آورده

یازدهم ایضا (بیستم ایضا) شاهزاده وارث تخت و تاج پی با فوت شد

پانزدهم ایضا (بیست و چهارم ایضا) پادشاه استعفای وزارتخانه و دار الشوری را قبول نکرده از انفصال امتناع و تحاشی دارد

دانمارک

پنجم ژانویه (یازدهم محرم) وزارت جنگ و بحریه که بدست یکنفر بود از یکدیگر مجزی کرده به دو وزارت خاصه شد

روس

ششم ژانویه (دوازدهم محرم ۱۲۹۶) در قریهٔ وتلیانکا من اعمال الحاجی طرخان رسماً خبر دادند که یکصد و چهل و شش نفر از طاعون تلف شده اند

بیست و نهم ایضا (ششم صفر) اهالی روس از اعلیحضرت امپراطور مستدعی شده اند که آنچه از شرایط حفظ و منع است از قرانتین و غیره معمول فرموده نگذارند مرض طاعون در تمام مملکت نشر کند

هشتم فوریه (شانزدهم صفر) مصالحه نامه و عهدنامهٔ ختم عمل با عثمانی که مدتی بود نوشته و تمام شده بود از جانبین با مضا و مهر دو پادشاه رسیده و مبادله گردید

بیست و پنجم ایضا (سیم ربیع الاول) یکنفر بمرض طاعون مرتدی در پطرزبورغ مبتلا شده و امنای دولت در دفع و رفع و منع انتشار آن اهتمامات وافیه مینمایند

بیست و پنج

ملحقات

بیست و پنجم مارس (غرهٔ ربیع الثانی) طایفهٔ نهیلیست سرتیپ سواره پلیس پطرزبورغ ونن دلن والمصمم قتل شدند

هیجدهم آوریل (بیست و پنجم ربیع الثانی) بموجب دستخط اعلیحضرت امپراطور حکام مقتدر موقتی چندی بجهت پطرزبورغ و خرکف و اودیسا و مسکو و کیف و وارشو معین شده است که با کمال تسلط و اختیار طایفهٔ باغیهٔ نهیلیست را دفع دهند

بیست و چهارم آوریل (دویم جمادی الاولی) اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس از پطرزبورغ بلیوادیه رفتند

بیست و هشتم ایضا (ششم ایضا) یکقسمت بزرگ شهر اورنبورغ بواسطهٔ آتشی که طایفهٔ نهیلیست آنجا زده بودند سوخت و در آخر اپریل و اوایل همین ماه خبر رسمی دولتی از حاجی طرخان رسید که مرض طاعون در آنجا تمام شده است

یازدهم مه (نوزدهم جمادی الاولی) آتش زدن طایفهٔ نهیلیست در شهر اورالسک

سیزدهم ایضا (بیست و یکم ایضا) آتش زدن طایفهٔ نهیلیست بطوریکه تمام آن شهر خراب و ویرانه گشت — شهر ایربیت

شانزدهم ایضا (بیست و چهارم ایضا) آتش زدن طایفهٔ مزبوره در دفعهٔ ثانیه شهر اورنبورغ را

شانزدهم ایضا (بیست و چهارم ایضا) همین روز شهر نیژنی نوگورود را نیز آتش عظیمی زدند

نوزدهم ایضا (بیست و هفتم ایضا) شهر پطرپاولوفسکی را آتش بزرگ در انداختند که خرابی و خسران زیادی بار آورد

بیست و دویم و بیست و هفتم ایضا (سلخ جمادی الاولی و پنجم جمادی الاخری) در چندین نقطه و موضع از شهر پاریس در ظرف این چند یوم بفاصله آتش زدند

پانزدهم اکتبر (بیست و هفتم شوال) ژنرال کفمان بمحل مأموریت خود که حکومت ترکستان باشد مجددا معاودت نمود

نوامبر (ذیقعده و ذیحجه) اخبار چندی منتشر شده است که بین دولتین انگلیس و روس در مسئلهٔ آسیای مرکزی مخاصمت و مخالفتی بروز کرده است

ایضا نوامبر (ایضا) دولت روسیه در ظرف این ماه استعداد خود را در ترکستان زیاد کرده است

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) روزنامهٔ گولوس تا مدت پنجماه ممنوع از طبع و انتشار شد

سیم ایضا (هجدهم ذیحجه) طایفه نهیلیست نقبی زیر خط راه آهن نزدیک مسکو در سر راه عبور اعلیحضرت امپراطور زده و آن حفره را بدینامیت که یکقسم باروط بسیار تندی است انباشته بودند که هنگام عبور محترق شده بوجود اعلیحضرت آسیبی رساند از قضا بمجرد عبور ایشان ترکیده و همین که اندکی از آن دام بلا ابتلا مستور شده بودند احتراق دست داده بود

سویس

ژویه (رجب ۱۲۹۶) انقلاب و اغتشاش زیادی در این ماه در نقطه این مملکت روی داده بود

جمهوری شیلی (ینگی دنیا)

بیست و پنجم نوامبر (دهم ذیحجه) استعداد نظامی و بحری جمهوری شیلی با استعدادات دولتین متفقین پرو و بولیوی غلبه نموده آنها را در ایکیک شکست داده و کشتی جنگی پرو ها را که موسوم به پیلکومایو است اسیر نموده و قشون شیلی فاتحانه داخل ایکیک شد

عثمانی و غیره

بیست و دویم ژانویه (بیست و هشتم محرم) باب عالی قراینی به سرحد طرف روس گذاشته است که طاعون سرایت بداخله خاک عثمانی نکند

در ظرف همین ماه میانه باب عالی و سفیر روس و یونان خیلی گفتگوهای دولتی مربوط باصلاح امور ولایات سرحدیه و نظم و قرار آنها و تعیین حدود و غیره رد و بدل شده است

هشتم فوریه (شانزدهم صفر) مهر و امضای عهدنامه رد و بدل ان با دولت روس

چهاردهم ایضا (بیست و دویم ایضا) باب عالی بهمه مامورین خود که در خارجه میباشند اعلان نمود که ولایاتی که میبایستی واگذار به مونتگرو شود از ما تخلیه و بآنها تسلیم شد

بیست و سیم ایضا (غره ربیع الاول) اجتماع عمال و اعیان بلغار در خدمت شاهزاده دندوکف کرساکف مامور روس برای تعیین والی بجهة بلغارستان

دوازدهم آوریل (نوزدهم ربیع الثانی ۱۲۹۶) اعلیحضرت سلطان بدولت انگلیس قول صریح دادند که برای عزل خدیو مصر که رفتارش مرضی خاطر فرانسه و انگلیس نبوده و عمل مالیات آنجا را بد اداره نموده است آماده و حاضرند و حلیم پاشا را بجای او خدیو خواهند نمود

بیست و نهم ایضا (هفتم جمادی الاولی ۱۲۹۶) عمال و رجال بلغاری پرنس الکساندر باتنبرغ را بوالیگری خود انتخاب و قبول نمودند

ملحقات

بیست و ششم ژون (پنجم رجب ۱۲۹۶) اسمعیل پاشا خدیو مصر بنا بخواهش دول معظم فرنگستان و خصوصاً بحکم
المان از خدیوی استعفا نموده و توفیق پاشای پسرش بعوض پدر بخدیوی مصر منصوب شد
ششم اوت (هفدهم شعبان) خیرالدین پاشا از صدارت استعفا و معزول و عارفی پاشا بجای او منصوب شده
انقلاب و اغتشاش زیادی در بلغاری و روملی شرقی فراهم آمده است و روسها بالمره روملی را تخلیه کرده اند
دوم اکتبر (چهاردهم شوال) کشتی جنگی انگلیس محض اظهار مخالفت و نقار با عثمانی در خلیج وورلا نمایشی
کرد

چهارم ایضا (شانزدهم ایضا) اهل اسلامبول را ناراضائی و شکایتی از بها در السنه و افواه
شایع شده است

پانزدهم نوامبر (بیست و نهم ذیقعده) روزنامه های روس اظهار کرده اند که اگر کشتی جنگی انگلیس در خلیج وورلا
لنگر انداخته و توقف نماید کشتیهای روس نیز داخل دریای مرمره خواهند شد روزنامه های انگلیس اظهار
کرده اند که کشتی جنگی انگلیس را حکم و امری بدخول و ورود در خلیج مزبور نشده است
هفدهم ایضا (دوم ذیحجه) اعلیحضرت سلطان بکر پاشا را برای آبادی و قرارداد جدید آناطولی ماموریت داده اند
در سه ماهه ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) قسمتی را که از البانی به مونتنگرو واگذار نموده اند تمکین
به تبعیت و رعیتی مونتنگرو ندارد و والی مونتنگرو مکرر بران قسمت سرکش طاغی قشون فرستاده و آنها را
مجبور بتمکین میدارد

فرانسه

هفدهم ژانویه (بیست و ششم محرم ۱۲۹۷) دو هزار و دویست و چهل و پنج نفر از مقصرین فرانسه که بطرف
نولکالدونی جلای وطن داده بودند و مدتها در آنجا اقامت داشتند مرخص کردند که با وطان خودشان
مراجعت نمایند و وکلای جمهوری طلب مجلس برضد وزرا هستند
سلخ ژانویه (هفتم صفر ۱۲۹۶) مارشال ماکماهون رئیس جمهوری فرانسه از ریاست استعفا نمود و جهت استعفا
بعضی تغییرات در اداره قشونی بوده که بشرف و شان قشونی خلل وارد میآورده است و وکلا برخلاف
رای و میل مارشال اصراری در اجرای آنها داشته اند مارشال ماکماهون از ریاست استعفا نمود که بعد
از این شکست بافتخار قشون وارد نیاید رهبن و زیر ژول گروی بریاست جمهوری فرانسه و گامبتا
بریاست مجلس شورای منتخب و برقرار شدند
بیستم مارس (بیست و ششم ربیع الاول ۱۲۹۶) بواسطه طوفان شدید یک کشتی جنگی دولتی آوگاشته در دریای سفید غرق شد

بیست و هفتم ایضا (سیم ربیع الثانی) ملاقات رئیس جمهوری فرانسه با اعلیحضرت پادشاه انکلستان در سفارتخانه انکلیس در پاریس هنکام عبور پادشاه معظم الیها از پاریس بقصد مسافرت بایطالیا

ایضا (ایضا) سی هزار تومان وکلای مجلس سنا بجهة مخارج مراجعت مقصرین از نولکالدونی به ولایت هند

اول ژون (دهم جمادی الاخری) چنانکه در طی وقایع انکلیس نیز ذکر شده پرنس ناپلیون ولد ناپلیون سیم پادشاه سابق فرانسه که قبل از اعلان جمهوری ولیعهد آن دولت بود و بعد بمملکت انکلیس رفته در انجا سکنا و اقامت جسته در این اوقات جنک دولت انکلیس با طایفه زولوس با عساکر انکلیس بدانجا امیدوار رفته در ماموریت پیش قراولی اردوی انکلیسها بدست طایفه زولوس مقتول کردید

پنجم ژون (چهاردهم جمادی الاخری) مقدمه شورش میان مسلمین الجزایر که دولت مجبور شد ارک حرب واسلحه کردید

ژویه (رجب) درا ینماه الجزایریها شورش و بلوای عامی کرده اند

سنا و مجلس وکلا مصمم شدند که مجلس شوری و محل عقد و حل امور دولت را بعد ها در شهر پاریس قرار دهند بواسطه قتل لوی ناپلیون ولیعهد سابق فرانسه نقاضت و اختلاف زیادی در اداء طبقه بناپارتی بهم رسیده است

دوئیم اوت (سیزدهم شعبان) مجلس سنا و وکلای ملت در دوئیم ماه اوت منعقد کشت

در شهر نانسی مجسمه مسیو طیر رئیس جمهوری سابق فرانسه را بر پا نمودند

بیست و سیم ایضا (چهارم رمضان) الفونس پادشاه اسپانیول شاهزاده خانم عمه ارشیدوشس ماری کریستین را در ارکاشون نامزد خود کرد

پنجم سپتامبر (هفدهم رمضان) بارون تایلر وفات کرد

بیست و چهارم سپتامبر (ششم شوال) جمعی از معفوین کوئنها و مقصرین از کالدونی جدید که محبس انها بوده مراجعت کرده به بندر وارد شده اند

بیست و هفتم نوامبر (دوازدهم ذیحجه) افتتاح مجلس وکلا را کامبتا رئیس دار الشورا نمود

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) شدت و کثرت سرما و برف و یخ در فرانسه که در هیچ قرنی بدین درجه برف و سرما کسی درانمملکت بخاطر نداشته است

بیست و یکم ایضا (هفتم محرم هزار و دویست و نود و هفت) مجلس وزرا از عمل استعفا کرده و معاف کشت و مجمع وزرای تازه بریاست مسیو فریسینه دایر کردید

ملحقات

مجارستان

ژوییه (رجب و شعبان) در کنگاش و مشاورهٔ جدیدی که برای قرارداد مجلس وکلا کرده اند طرفداران آزادی طلب بیشتر استنباط ظفرمندی نموده و بعبارهٔ اخری طرف قوی واقع شده اند

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) بواسطهٔ طغیان آبهای عمده و خسارت کلی در این مملکت روی داده است

مصر

هیجدهم اکتبر (غرهٔ ذیقعده) مخالفت و منازعت بین مصر و حبشه مبدل بسلم و صفا شده است

دسامبر (ذیحجه و محرم هزار و دویست و نود و هفت) قشون مصر شهر هاسو را مسخر کرده اند

هائیتی (ینگی دنیای جنوبی)

اوت (شعبان و رمضان هزار و دویست و نود و شش) بلوای عام و شورش تمامی در شهر هایتی برخاسته در مجلس وکلا و امنای دولت یکی از اهل شورش و طغیان طپانچهٔ شش لوله از بغل کشیده و در برادر رئیس جمهوری خالی کرده بود

یونان

بیست و یکم ژانویه (بیست و هفتم محرم هزار و دویست و نود و شش) مامورین یونان که برای تعیین حدود سرحدی یونان و عثمانی انتخاب شده بودند حرکت کرده بشهر پانیر که میعادگاه اجزاء کمیسیون است وارد شدند

دهم آوریل (نهم ربیع الثانی) پادشاه یونان در جواب عریضهٔ اهل اپیر نگاشته بود که امیدوارم دول معظمه حمایتی از ما فرموده در اجرای قرارداد معاهده ایستادگی و بوعدهٔ واگذار نمودن اپیر بیونان وفا نمایند و همچنین تسالی و ژانینا را

بیست و دوم مه (سلخ جمادی الاولی) تلاقی شورشیان و طاغیان گرک با یکفوج قشون عثمانی در فاناری

المان

دوازدهم فوریه هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی (غرهٔ ربیع الاول هزار و دویست و نود و هفت هجری) اعلیحضرت امپراطور گلیوم در وقت انعقاد پارلمان المان در یکی از نطقهای سلطنتی ازدیاد استعداد قشونی خود را بملاحظهٔ استعدادات حربیهٔ همجوار لازم و اهم شمرده و در این مسئله امرا

ومبالغت فرموده اند

انگلیس

ژانویه (محرم و صفر ۱۲۹۷) لرد والسیلی پس از امن کردن زلوسها و فراغ از کار آنها با نگلیس مراجعت نمود

انگلیسها همینکه افاغنه را خیره دیده و در کار خصومت و خلاف و دشمنی و نفاق ثابت و راسخ یافتند مجدداً در مقام تنبیه و تهدید آنها بر آمده تا نزدیک کابل و بالاحصار را تصرف کردند

سیام ژانویه (هفدهم صفر هزار و دویست و نود و هفت) ژنرال برینغ فتح ابادا فغانستان را که واقع در جلکه لغمان است فتح نمود قشون انگلیس در افغانستان هستند و افغانها با کمال سختی خود سری میکنند

مارس هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی (ربیع الاول هزار و دویست و نود و هفت هجری) ما بین دولت انگلیس و المان در باب منع آوردن برده و غدغن بیع و شرای غلام و کنیز در طرف مشرق زمین معاهده منعقد شده است

چهاردهم مارس (دویم ربیع الثانی) چندین مجلس عامه برای اصلاح امور ایرلاند دایر نموده اند لرد بیکنسفیلد اخیراً عقیده و نیت و مکنون ضمیر خود را که میل و علاقه بطرف آزادی طلبان باشد تصریحاً بروز داده و توضیحاً اعلان نموده است

ایضاً (ایضاً) معادل مبلغ پنجاه هزار لیره انگلیسی الماس از پستخانه کاپ سرقت برده اند

ایطالیا

هفتم مارس هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی (بیست و پنجم ربیع الاول هزار و دویست و نود و هفت هجری) یکی از توپهای صد پوند کشتی زره پوش موسوم به دویلیو در بندر سپزیا ترکیده است

محاجه و نفار بین حضرت پاپ و المان تمام شد،

پرو

ژانویه هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی (محرم و صفر هزار و دویست و نود و هفت هجری) رئیس جمهوری پرو را که فرار کرده بود پرولا جانشین گشت رئیس جمهوری بولیوی نیز فرار کرد

چین

ماه مارس (ربیع الاول و ربیع الثانی هزار و دویست و نود و هفت) شورش عام و انقلاب عظیمی در شهر پکن و شهر شان کائی حادث شده است

ملحقات

روس

ژانویه ایضا (ایضا) کارگذاران نظامی روس اسلحه و آلات حربیه بسیاری خریداری مینمایند و در سرحد آلمان و اطریش قشون جمع آوری میکنند

دولت روس جمع آوری قشون را در سرحد لهستان منکر شده است

دهم فوریه هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی (بیست و نهم صفر هزار و دویست و نود و هفت هجری) یک زد و خورد و غایله عظیمه مابین طلاب طایفه نهیلیست و پولیس در پطرزبورغ روی داده بود

بیست و دوم فوریه (یازدهم ربیع الاول) طایفه نهیلیست مدرسه زراعت و جنگلها را در مسکو آتش زدند

ایضا (ایضا) ژنرال ملیکف بجای ژنرال گورکو بریاست اداره امنیه برقرار گشت

ایضا (ایضا) برای قلع و قمع طایفه نهیلیست اسباب نظم و نسق فراهم آورده و اهتمامی تمام دارند

ایضا فوریه (صفر و ربیع الاول) روسها کمال تشویش و احتیاط را دارند که مبادا در روز سیم ماه مارس که سال بیست و پنجم تاج گذاری اعلیحضرت امپراطور و روز عید و جشن و شربا است طایفه نهیلیست فرصتی یافته غفلة مرتکب فتنه و شرارت شوند و عیش را بر مردم منغص سازند

چهارم مارس (بیست و دوم ربیع الاول) طایفه نهیلیست تیری برای ژنرال ملیکف خالی کرده ولی خطا شده بود اعلان آشکارائی از طایفه نهیلیست در تمام ولایات روسیه منتشر شده و مجالس عامه و اجتماع ملتی در شهر و در شو [?] طایفه مزبوره منعقد کرده اند

نوزدهم ایضا (هفتم ربیع الثانی) پرنس آرلف ایلچی روس مقیم فرانسه بواسطه اینکه فرانسه‌ها در رد آرتیمان [?] نام که نقب در راه آهن مسکو زده و از نهیلیستها بود تمکین نکرده [?] از دولت فرانسه رنجش دارد

شیلی امریکا

ششم مارس (بیست و چهارم ربیع الاول) کشتیهای جنگی شیلی به آریکا حمله ور شده اند

عثمانی

ژانویه هزار و هشتصد و هشتاد مسیحی (محرم و صفر هزار و دویست و نود و هفت هجری) شدت و شیوع قحط و غلا در بلاد عثمانی خصوصا در ارمنیه که از همه جا اشتداد و امتداد آن بیشتر است

هفتم مارس (بیست و پنجم ربیع الاول) دول معظم فرنگستان هر یک رسما مأموری از جانب خود برای تعیین حدود یونان و عثمانی مشخص کرده خواهند فرستاد

ملحقات

مجدهم اپصارشـشم ربیع الثانی) شریف پاعظم مکّه را در جدّه بقتل رسانیدند

فرانسه

دوازدهم فوریه (غرّه ربیع الاول) مجلس امناء و وکلاء قرار داده است که هر مطلب و مسئله که راجع ومتعلق بامور معفوین باشد بهیچوجه مسموع ندارند و معتنا بر نشمارند

یونان

بیست و نهم فوریه (ربیع ۱۲۹۷ الاول ۱۸۸۰) دولت یونان در صدد اینست که مراودهٔ پولیتیکیه را با دولت عثمانی در باب تعیین حدود بهم بر ند و روابط مسالمت را قطع کند و این عزم را گوشزد همه دول معظمه کرده است

تصحیح

از عموم مطالعه کنندگان مستدعی است که سه لفظ را در این کتاب تصحیح کرده بعد اقدام بمطالعه نمایند یکی در صفحه هفتاد و هفتم در سطر بیست و چهارم بجای چال یکی از دهات نسبت دریا بجا (دو چهار فرسخی مداین)

چال یکی از دهاتست در چهار فرسخی مداین

دیگر در صفحه دویست و چهارده در سطر ششم بجای (چهان رود) جهان رود و در همین صفحه در سطر سیزدهم بجای (چهان جبل) جهان جبل و باقی کتاب پس از طبع آنچه دقت نموده از خطا و سهو مصون دیده اند

جمهوریه ونزویلا

رئیس جمهوری دون لنارس الکنتارا پای تخت کاراکاس

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه لنکاماحا (خامس) (پنجم) پای تخت هولولو

جزیرهٔ سن دومنک

رئیس جمهوری کونزالیس پای تخت

جمعیت چهارده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری هنوز معلوم نیست پای تخت

پرتاپرنس جمعیت هشتصد هزار نفر

فی شهر جمادی الاولی اوی ییل ترکی

مطابق سنه ۱۲۹۷ هجری

قیمت جلد
چهارم

کتاب مرآت البلدان

ناصری شرح بلاد و قصبات و قرا و
غیره ایران که مبتدی بحرف ثاء و جیم
است یادداشت تاریخی و علمی
دوازده قران میباشد

لوئی ثبل
سنه ١٢٩٧